



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

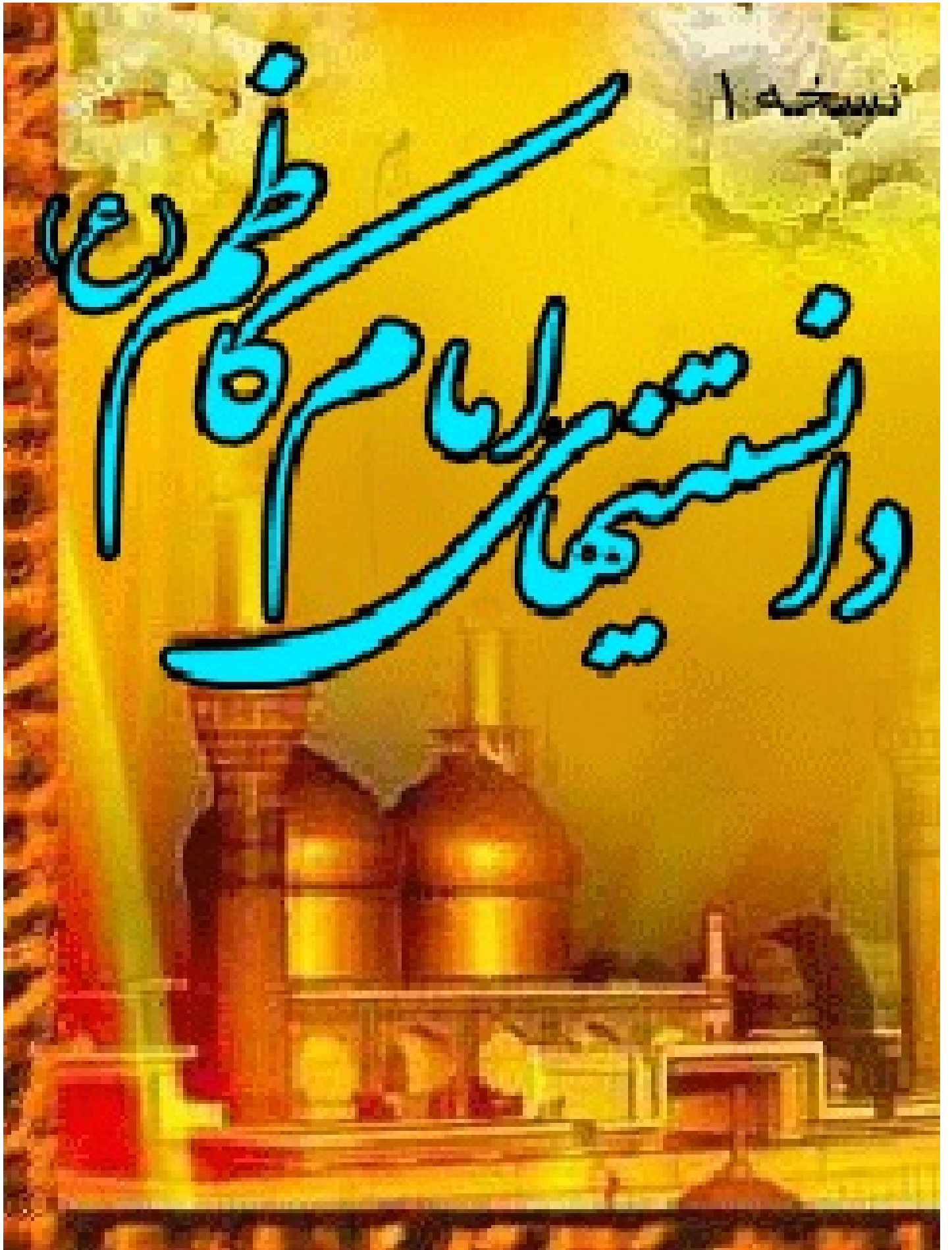
.org

.net

.ir

نسخہ ۱

دانشیہ جامعہ اسلامیہ فنون



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دانستنی های امام کاظم علیه السلام

نویسنده:

واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۳	دانستنیهای حضرت امام کاظم علیه السلام
۲۳	مشخصات کتاب
۲۳	زندگانی
۲۳	ولادت واسم ولقب و ...
۲۷	خلاصه ای از زندگانی امام کاظم (ع)
۲۷	مقدمه
۳۰	سخن چینی درباره امام
۳۱	صفات برجسته حضرت امام کاظم (ع)
۳۳	بعد از شهادت
۳۴	نگرشی بر زندگی امام کاظم (ع)
۳۴	مقدمه
۳۷	پرتوی از صفات امام کاظم (ع)
۴۳	برخی وصایا و کلمات قصار آن حضرت
۴۴	امام کاظم (ع) و حاکمان عصر او
۴۸	شهادت امام کاظم (ع)
۵۲	منابع
۵۲	نگاهی به زندگانی سیاسی امام علیه السلام
۵۲	مقدمه
۵۳	رویارویی امام کاظم (ع) با طاغوت‌های عصرش
۵۳	امام کاظم (ع) در برابر منصور
۵۵	امام کاظم (ع) در برابر مهدی عباسی
۵۷	امام کاظم (ع) در برابر هادی عباسی
۵۸	امام کاظم (ع) در برابر هارون الرشید

۵۸	مقاومت قهرمانانه در زندان
۵۹	پی نوشت ها
۶۰	زندگی سیاسی امام هفتم علیه السلام
۶۰	مقدمه
۶۲	اوضاع و شرائط سیاسی
۶۴	وصیت سیاسی و الهی
۶۵	شیوه ای نو در زمامداری عباسیان
۶۸	زندانی شدن امام هفتم علیه السلام
۶۸	طرح مسئله «فدک»
۶۹	زمامداری «هادی عباسی»
۶۹	نهضت فح
۷۱	اندیشه شوم
۷۵	فدک
۷۶	تحریم همکاری با دستگاه حکومتی
۷۷	شهادت امام هفتم علیه السلام
۷۸	پی نوشت
۸۲	نگاهی به زندگی امام موسی بن جعفر علیه السلام
۸۲	طلوع خورشید
۸۳	از تبار نور
۸۴	از تولد تا امامت
۸۴	تثبیت امامت
۸۴	جلوه هایی از شخصیت امام علیه السلام
۸۷	دوران امامت
۹۱	ویژگی عصر هارون الرشید
۹۴	پی نوشت ها
۹۵	ستاره اندلس مادر امام موسی کاظم (ع)

۹۵	مقدمه
۹۶	توضیح واژه بربر
۹۶	از بردگی تا همسری امام
۹۸	میلاد نور
۱۰۰	جشن تولد
۱۰۰	رؤیای راستین
۱۰۰	حدیث وداع
۱۰۱	اسحاق (آفتاب عریض)
۱۰۲	سادات بنی زهره
۱۰۲	سادات دیباجی
۱۰۳	پی نوشت ها
۱۰۵	آفتاب مغرب (همسر امام کاظم «ع»)
۱۰۸	اولاد و اعقاب امام موسی علیه السلام
۱۰۸	بدان که
۱۰۹	ذکر ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام و اولاد او
۱۱۹	ذکر سید جلیل و عالم نبیل آقا سید صدرالدین عاملی اصفهانی
۱۲۷	ذکر احمد بن موسی الکاظم علیه السلام
۱۳۱	ذکر حمزه بن موسی الکاظم علیه السلام
۱۳۳	ذکر سلاطین صفویه موسویه
۱۴۵	ذکر احوال حضرت معصومه علیها السلام
۱۴۹	پی نوشت ها
۱۵۴	سیره
۱۵۴	صلاحت و مدارا در سیره امام کاظم علیه السلام
۱۵۴	مقدمه
۱۵۵	الف صلاحت امام کاظم علیه السلام
۱۶۴	امام و حفظ آبروی دیگران

۱۶۴	پاورقی ها
۱۶۵	پرتوی از سیره و سیما
۱۶۵	مقدمه
۱۷۰	بعد از شهادت
۱۷۱	سیمای اقتصادی امام هفتم (ع)
۱۷۱	اوضاع اقتصادی جامعه عصر امام کاظم (ع)
۱۷۶	منابع مالی امام کاظم (ع)
۱۷۶	الف. اموال عمومی
۱۸۰	ب. اموال خصوصی
۱۸۶	وضعیت مالی و معیشتی امام کاظم (ع)
۱۹۱	سیره اقتصادی امام کاظم (ع)
۱۹۱	الف. سیره امام کاظم (ع) در تولید
۱۹۸	ب. سیره امام کاظم (ع) در مصرف
۲۰۷	اصول کلی حاکم بر سیره امام کاظم (ع) در مصرف
۲۰۷	مقدمه
۲۰۸	۱. اعتدال گرایی
۲۱۰	۲. پرهیز از زهد فروشی و تصوف گرایی در مصرف
۲۱۲	۳. توجه به معیارهای عقلایی در مصرف
۲۱۳	۴. رعایت شخصیت و شئون اجتماعی افراد در مصرف
۲۱۵	۵. توجه به انگیزه های مثبت در مصرف
۲۱۶	کمک ها و بخشش های مالی امام
۲۱۶	۱. کمک به فقرا و محرومان
۲۱۸	۲. کمک به قرض داران و ورشکستگان
۲۲۰	۳. حمایت های مالی از دوستان و شیعیان
۲۲۱	۴. کمک های مالی به مخالفان
۲۲۴	اصلاحات اقتصادی امام کاظم (ع)

- الف. مبارزه با مفاسد و انحرافات اقتصادی ۲۲۴
- ب. هدایت های اقتصادی ۲۲۷
- پی نوشت ها ۲۳۱
- امام کاظم علیه السلام اسوه صلابت و ظلم ستیزی ۲۴۰
- مقدمه ۲۴۰
- تلفیق عرفان و مبارزه ۲۴۲
- برخورد با صلابت ۲۴۳
- مقدمه ۲۴۳
- الف) سخن امام به مهدی عباسی ۲۴۳
- ب) پیشوای دلها ۲۴۴
- ج) هشدار به متکبران ۲۴۴
- د) سلام بر تو ای پدر! ۲۴۵
- ه) نامه ای از زندان ۲۴۵
- ظلم ستیزی در رفتار ۲۴۶
- رخنه در درون نظام ۲۴۶
- حمایت از مبارزان راه حق ۲۴۷
- جلوگیری از همکاری با طاغوت ۲۴۷
- رسوا سازی یاران طاغوت ۲۴۹
- احیای فرهنگ عاشورا ۲۵۰
- مقابله با منکرات ۲۵۲
- پی نوشت ها ۲۵۳
- مبارزات امام کاظم (ع) ۲۵۴
- مبارزات امام کاظم (ع) ۲۵۴
- نفوذ در درون نظام حکومت ۲۵۸
- ۱ رساندن اطلاعات داخلی دربار به امام (ع) ۲۵۹
- ۲ پشتیبانی مالی از امام (ع) ۲۵۹

- ۳ کمک مالی به شیعیان ۲۶۰
- امام و حمایت از قیام شهید فخر ۲۶۰
- با امام کاظم (ع) در سایه قرآن ۲۶۲
- مقدمه ۲۶۲
- آداب تلاوت ۲۶۲
- ۱ صدای زیبا و حزن آور ۲۶۲
- ۲ ترتیل ۲۶۲
- ۳ ارج نهادن به حاملان قرآن ۲۶۳
- ۴ اهدای ثواب قرائت به معصومان (ع) ۲۶۳
- شیعه و قرائت قرآن ۲۶۴
- پرهیز از بحث‌های بی فایده ۲۶۴
- عنایت به تفسیر قرآن ۲۶۴
- تفسیر واژه های مشکل ۲۶۴
- بیان مصداق و مورد آیه ۲۶۵
- ب ثواب تلاوت ۲۶۶
- پی نوشت ها ۲۶۶
- مکارم اخلاق و عبادت و سخاوت و ۲۶۸
- اول در سجدهات و عبادات آن حضرت در شبانه روز ۲۶۸
- دوم در دعای آن حضرت است به جهت خلاصی از حبس ۲۶۹
- سوم در متعبد شدن کنیز هارون است به برکت آن حضرت ۲۷۱
- چهارم در حسن خلق آن حضرت است نسبت به عمری بدکردار ۲۷۱
- پنجم در جلوس آن حضرت است در روز نوروز در مجلس تهنیت به امر منصور ۲۷۳
- ششم در نوشتن آن حضرت است کاغذی به والی در توصیه در حق مؤمنی ۲۷۴
- هفتم در سبب شدن آن حضرت است برای توبه بشر حافی (۲۴) ۲۷۶
- هشتم در اهتمام آن حضرت است به اعانت مرد پیر ۲۷۷
- نهم در ورود آن حضرت است بر هارون و توقیر هارون آن حضرت را ۲۷۸

۲۸۲	دهم حدیث هندی و اسلام آوردن راهب و راهبه به دست آن حضرت
۲۹۰	پی نوشت ها
۲۹۲	منبع
۲۹۵	فضائل
۲۹۵	گوشه ای از ویژگی های شخصیتی امام هفتم علیه السلام
۲۹۵	مقدمه
۲۹۵	همسران و فرزندان
۲۹۶	ویژگی های شخصیتی امام هفتم علیه السلام
۲۹۶	دانش امام هفتم علیه السلام
۲۹۷	حلم و بردباری
۲۹۹	سخاوت و بخشش
۳۰۰	عبادت و بندگی
۳۰۳	پی نوشت ها
۳۰۴	امام کاظم (ع) قهرمان صبر و استقامت در بند زندان
۳۱۳	امامت
۳۱۳	نگاهی کوتاه به ادله اثبات امامت امام کاظم علیه السلام
۳۱۳	مقدمه
۳۱۴	ادله امامت امام کاظم علیه السلام:
۳۱۴	۱ - نصوص:
۳۱۵	۲ - معجزات و کرامات
۳۱۹	پی نوشت ها
۳۱۹	حضرت موسی بن جعفر (ع)
۳۱۹	سلام
۳۱۹	نام
۳۲۰	صورت و سیرت
۳۲۲	نص بر امامت امام موسی کاظم

۳۲۹ زنان و فرزندان
۳۳۱ از سخنان موسی بن جعفر (ع)
۳۳۲ پیشوای هفتم حضرت امام موسی بن جعفر (ع)
۳۳۲ مقدمه
۳۳۵ امام و حکومت عباسیان
۳۳۹ فاجعه ی فخر
۳۴۲ موضع گیری های امام
۳۴۶ مناظرات و گفتگوهای علمی
۳۵۰ عبادت
۳۵۱ حلم و گذشت و بردباری
۳۵۳ سخاوت و بخشندگی
۳۵۴ سخنان امام
۳۵۵ بررسی و تحکیم امامت آن حضرت
۳۵۸ شاگردان و تربیت یافتگان مکتب امام
۳۵۸ مقدمه
۳۵۹ ۱- ابن ابی عمیر
۳۶۰ ۲- صفوان بن مهران
۳۶۰ ۳- صفوان بن یحیی
۳۶۰ ۴- علی بن یقطین
۳۶۴ ۵- مؤمن طاق
۳۶۴ هشام بن حکم
۳۶۸ پی نوشت ها
۳۷۵ امام موسی الکاظم (علیه السلام)
۳۸۱ اصحاب
۳۸۱ اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام
۳۸۱ ۱ حماد بن عیسی کوفی بصری

- ۲ ابوعبدالله ۳۸۲
- ۳ عبدالله بن جندب ۳۸۳
- ۴ ابومحمد عبدالله بن المغیره ۳۸۵
- ۵ عبدالله بن یحیی الكاهلی ۳۸۶
- ۶ علی بن یقطین ۳۸۷
- ۷ مفضل بن عمر کوفی جعفی ۳۹۱
- ۸ ابومحمد هشام بن الحکم مولى كنده ۳۹۴
- ۹ یونس بن عبدالرحمن مولى آل یقطین ۳۹۹
- ۱۰ یونس بن یعقوب البجلی الدهنی پسر خواهر معاویه بن عمار ۴۰۳
- پی نوشت ها ۴۰۵
- منبع ۴۰۹
- علی بن یقطین، کارگزار حضرت کاظم (ع) ۴۰۹
- مقدمه ۴۰۹
- زندگی علی بن یقطین ۴۱۰
- علی بن یقطین در دوران امام صادق (ع) ۴۱۱
- شخصیت والای علی بن یقطین از نظر امام کاظم (ع) ۴۱۳
- قبول ولایت از ناحیه ظالم ۴۱۴
- خدمات علی بن یقطین ۴۱۵
- تقوی و تواضع علی بن یقطین ۴۱۵
- دستور امام کاظم (ع) به تقیه ۴۱۶
- علی بن یقطین و حج ۴۱۶
- وفات علی بن یقطین ۴۱۷
- پی نوشت ها ۴۱۸
- پاسداران ولایت در عصر امام کاظم (ع) ۴۱۹
- مقدمه ۴۱۹
- برفهای تردید آب شد ۴۲۰

- ۴۲۱ رهنمودهای آگاهی بخش
- ۴۲۳ پرورش یافتگان
- ۴۲۵ مروار یدها
- ۴۳۰ جویبارهای خونین
- ۴۳۳ پی نوشت ها
- ۴۳۵ سخنان
- ۴۳۵ چهل حدیث ۱
- ۴۳۵ ۱- تعقل و معرفت
- ۴۳۶ ۲- حجت ظاهری و باطنی
- ۴۳۶ ۳- صبر و گوشه گیری از اهل دنیا
- ۴۳۶ ۴- عاقلان آینده نگر
- ۴۳۶ ۵- تضرع برای عقل
- ۴۳۷ ۶- دیدار با مؤمن برای خدا
- ۴۳۷ ۷- مرورت، عقل و بهای آدمی
- ۴۳۷ ۸- حفظ آبروی مردم
- ۴۳۷ ۹- عوامل نزدیکی و دوری به خدا
- ۴۳۷ ۱۰- عاقل دروغ نمیگوید
- ۴۳۸ ۱۱- حکمت کم گویی و سکوت
- ۴۳۸ ۱۲- هرزه گویی بی حیا
- ۴۳۸ ۱۳- متکبر، داخل بهشت نمی شود
- ۴۳۸ ۱۴- تقسیم کار در شبانه روز
- ۴۳۸ ۱۵- همنشینی با دیندار و عاقل خیرخواه
- ۴۳۹ ۱۶- پرهیز از اُنس زیاد با مردم
- ۴۳۹ ۱۷- نتیجه حبّ دنیا
- ۴۳۹ ۱۸- پرهیز از طمع و تکیه بر توکل
- ۴۳۹ ۱۹- نتایج امانتداری و راستگویی

- ۴۳۹ ۲۰- سقوط برتری جوی
- ۴۳۹ ۲۱- حَقَّوِی و باطل ستیزی
- ۴۴۰ ۲۲- تناسب بلا و ایمان
- ۴۴۰ ۲۳- کَفَّاره خدمت به حاکمان
- ۴۴۰ ۲۴- نافله و تقرب
- ۴۴۰ ۲۵- اصلاح و گذشت
- ۴۴۰ ۲۶- بهترین صدقه
- ۴۴۰ ۲۷- سختی ناحق
- ۴۴۱ ۲۸- گناهان تازه، بلاهای تازه
- ۴۴۱ ۲۹- کلید بصیرت
- ۴۴۱ ۳۰- دنیا، بهترین وسیله
- ۴۴۱ ۳۱- انتظار فَرَج
- ۴۴۱ ۳۲- مِهروزی با مردم
- ۴۴۲ ۳۳- پرهیز از خشم
- ۴۴۲ ۳۴- قویترین مردم
- ۴۴۲ ۳۵- ترقی، نه درجا زدن
- ۴۴۲ ۳۶- خیر رسانی به دیگران
- ۴۴۲ ۳۷- پرهیز از شوخی
- ۴۴۲ ۳۸- پند پدیدهها
- ۴۴۲ ۳۹- رنج نادیده، نیکی را نمیفهمد
- ۴۴۳ ۴۰- محاسبه اعمال
- ۴۴۳ ۲- چهل حدیث
- ۴۴۳ قَالَ الامام موسی بن جعفر الکاظم صلوات الله علیه
- ۴۵۰ پاورقی ها
- ۴۵۲ سخنان امام هفتم (ع) در زندان
- ۴۵۲ مقدمه

۴۵۴	سند کتاب
۴۵۵	احادیث
۴۶۰	پی نوشت ها
۴۶۰	رهنمودهای تربیتی امام کاظم علیه السلام (بخش اول)
۴۶۰	مقدمه
۴۶۰	گام نخست در تربیت
۴۶۱	صالح بودن
۴۶۱	کفو بودن
۴۶۱	عاطفه همسر
۴۶۱	عفاف و پاکدامنی همسر
۴۶۴	اولین نیکی به فرزند
۴۶۵	عقیقه و ولیمه فرزند
۴۶۶	احترام به فرزند
۴۶۸	فرزندان و محبت
۴۶۹	پی نوشت ها
۴۷۰	داستان
۴۷۰	چهل داستان
۴۷۰	مؤلف
۴۷۰	پیشگفتار
۴۷۲	خلاصه حالات نهمین معصوم، هفتمین اختر امامت
۴۷۶	ظهور نور هدایت بین مکه و مدینه
۴۷۸	در گهواره و مسائل خانوادگی
۴۸۰	کودکی درد آشنا
۴۸۱	آفرینش مافوق تصوّر
۴۸۲	واقعه ای حیرت انگیز در شش سالگی
۴۸۴	دو جریان بسیار عظیم و خواندنی

- ۴۸۷ نجات شخصی سرگردان از اهالی طالقان
- ۴۸۹ معرفت همسر خانم کبوتر
- ۴۹۰ زنده شدن گاو!
- ۴۹۱ نشانه هائی از امامت
- ۴۹۲ پرش نان و بلعیدن شیر
- ۴۹۳ احتجاج و غلبه بر رقیب
- ۴۹۴ مسافر آشنا همراه پاسخ
- ۴۹۶ جزای بد گمانی به شوهر؛ و النگوی عروس در دریا
- ۴۹۸ احضار نامه از کوفه و صندوق مخفی
- ۵۰۰ آشنائی به کتابهای آسمانی و هدایت نصرانی
- ۵۰۲ جبران خسارت ملخها
- ۵۰۳ شناخت دینار گمشده
- ۵۰۴ معرفت نجات بخش انسان است
- ۵۰۶ برخورد متفاوت با افراد
- ۵۰۷ برخورد با دشمن دوست نما
- ۵۰۹ نابودی یا کمک و کار با ظلمه
- ۵۱۰ مرگ گریه کننده قبل از مریض
- ۵۱۱ انواع درد دندان و درمان آن
- ۵۱۳ مناظره با هارون؛ و فرق سادات هاشمی و عباسی
- ۵۱۵ ادرار کجا و گناه از کیست؟
- ۵۱۶ ضرورت سبزی همراه غذا
- ۵۱۷ برخورد با دشمن نادان
- ۵۱۸ در مقابل خدمت و محبت، خیانت و جنایت؟!
- ۵۲۰ قبولی اعمال در رضایت ساریان
- ۵۲۲ راهنمایی شخصیتی مسافر و آگاه
- ۵۲۴ خبر از مرگ برادر جندب و اموال نزد همسرش

- ۵۲۵ دلسوزی شیر برای زایمان همسر
- ۵۲۶ ارزش کار و کشاورزی
- ۵۲۷ خرید همسر به عنوان مادر
- ۵۲۹ معرفی جانشین خود
- ۵۲۹ علی بن جعفر حکایت کند
- ۵۳۱ هلاکت سگ خلیفه به وسیله خرما
- ۵۳۳ خبر از شهادت در دومین مرحله
- ۵۳۴ خروج از زندان و طعی الارض
- ۵۳۷ دستور خواب تا هنگام شهادت
- ۵۳۹ در سوگ و عزای هفتمین ستاره ولایت
- ۵۴۱ پنج درس آموزنده ارزشمند
- ۵۴۴ مدح و مناجات امام هفتم
- ۵۴۶ پی نوشت ها
- ۵۵۱ معجزات
- ۵۵۱ ۱ اخبار آن حضرت است از ضمیر هشام بن سالم
- ۵۵۳ ۲ خبر شیطه نیشابوریه
- ۵۵۹ ۳ حدیث ابو خالد زبالی
- ۵۶۰ ۴ در اخبار آن حضرت است به غیب
- ۵۶۱ ۵ طعی الارض
- ۵۶۳ ۶ در اطلاع آن حضرت است بر مغیبات
- ۵۶۳ ۷ در نجات علی بن یقطین از شرّ هارون
- ۵۶۶ ۸ در اخبار آن حضرت است به غیب
- ۵۶۷ ۹ امر به شیر پرده بدریدن افسونگری
- ۵۶۹ ۱۱ خبر شقیق بلخی
- ۵۷۳ ۱۲ در اخبار آن حضرت است به غیب
- ۵۷۵ ۱۳ خبر علی بن مستیّب همدانی

۵۷۶	پی نوشت ها
۵۷۷	منبع
۵۷۷	شعر
۵۷۷	اشعار ولادت
۵۷۷	ذکر دوست
۵۷۸	یاد تو
۵۷۹	پایان بی قراری
۵۸۱	موسایی دگر
۵۸۳	ماه پر فروغ
۵۸۵	کنگره عرش برین
۵۸۶	پیکر خسته
۵۸۸	صادق تبار
۵۹۰	خورشید عشق
۵۹۱	وادی سینا
۵۹۳	نور هدی
۵۹۴	جلوه ی دیگر
۵۹۵	باب الحوائج
۵۹۵	مهر ولایت
۵۹۷	مراثی
۵۹۷	سلام من
۵۹۹	توفیق فغان
۶۰۰	درون محبس
۶۰۱	چاه زندان
۶۰۲	در عزای موسی جعفر
۶۰۳	عزای حضرت موسی
۶۰۵	باده در ساغر

- ۶۰۶ - غوغای محشر
- ۶۰۸ - راحتم کن دگر
- ۶۱۰ - زیب و فری بهتر
- ۶۱۲ - نور رخ موسی
- ۶۱۲ - مظلومه ای محنت کشیده
- ۶۱۶ - توفیق فغان
- ۶۱۶ - خدایا
- ۶۱۷ - زندانی است
- ۶۱۸ - یا رب
- ۶۱۹ - خوش آمدی
- ۶۱۹ - کسی که
- ۶۲۰ - دست توانایش بود
- ۶۲۱ - سینه سوزان
- ۶۲۲ - سینه سوزان
- ۶۲۳ - دست توانایش بود
- ۶۲۴ - شهادت
- ۶۲۴ - مرارت و شهادت امام کاظم (ع)
- ۶۳۲ - حساسیت هارون نسبت به امام کاظم «ع»
- ۶۳۲ - تشیع در گذرگاه تاریخ
- ۶۳۴ - نخسین دستگیری امام کاظم - علیه السلام
- ۶۴۴ - شهادت امام کاظم (ع)
- ۶۴۶ - پی نوشت ها
- ۶۴۹ - شهادت حضرت موسی بن جعفر (ع)
- ۶۴۹ - منبع
- ۶۴۹ - ذکر بعضی از ستمها که بر آن امام مظلوم واقع شده
- ۶۵۸ - روایت

۶۵۹	روایت دیگر
۶۶۱	روایت شیخ صدوق
۶۶۳	روایت شیخ صدوق
۶۶۶	شیخ مفید
۶۶۸	روایت شیخ کلینی
۶۷۱	پی نوشت ها
۶۷۳	کاظمین
۶۷۳	کاظمین
۶۷۴	مراکز زیارتی کاظمین
۶۷۵	برخی بیوت و ضمایم حرم مطهر
۶۷۷	بغداد
۶۷۷	مراکز زیارتی و دیدنی بغداد
۶۷۷	۱- آرامگاه نواب اربعه
۶۷۸	۲- آرامگاه شیخ کلینی
۶۷۸	۳- سلمان پاک (مدائن)
۶۷۸	۴- آرامگاه ادریس الحسنی
۶۷۸	۵- قبر بشر حافی
۶۷۸	۶- قبر بهلول
۶۷۸	۷- قبر سید سلطان علی
۶۷۹	۸- قبر قنبر علی
۶۷۹	مراکز دیگر
۶۸۲	نورافشانی در کاظمین (ع)
۶۸۴	زیارت
۶۸۴	فضیلت و کیفیت زیارت کاظمین
۶۸۴	مقدمه
۶۸۵	کیفیت زیارت کاظمین

- ۶۹۱ ترجمه زیارتنامه امام کاظم (ع)
- ۶۹۴ و اما زیارت مشترک میان دو امام همام علیهما السلام
- ۶۹۴ دو قسم زیارت
- ۶۹۷ دعای وداع
- ۶۹۸ حکایت سعید صالح صفی متقی حاجی علی بغدادی
- ۷۰۶ صلوات
- ۷۰۷ دعای سریع الاجابه
- ۷۰۸ دعای قنوت حضرت
- ۷۰۸ قنوت الإمام موسی بن جعفر علیهما السلام:
- ۷۰۹ ترجمه قنوت
- ۷۱۰ نماز حضرت کاظم علیه السلام
- ۷۱۱ دعای جوشن صغیر
- ۷۱۹ کتابشناسی
- ۷۱۹ کتابهای چاپی عربی
- ۷۲۷ کتابهای خطی عربی
- ۷۳۲ کتابهای چاپی فارسی
- ۷۴۱ کتابهای اردو
- ۷۴۲ کتابهای ترکی
- ۷۴۳ مقالات فارسی (۱۹ مقاله)
- ۷۴۵ مقالات عربی (۱۲ مقاله)
- ۷۴۷ کتابهایی در تاریخ و جغرافیای کاظمین
- ۷۵۰ کتابشناسی امام موسی کاظم (ع) (۲)
- ۷۶۳ درباره مرکز

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۸۸

عنوان و نام پدیدآور: دانستیهای حضرت امام کاظم علیه السلام / واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان .

مشخصات نشر: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: موسی بن جعفر (ع)، امام هفتم، ق ۱۸۳ - ۱۲۸

موضوع: دانستیها

زندگانی

ولادت و اسم و لقب و ...

ولادت با سعادت آن حضرت در روز یکشنبه هفتم ماه صفر سنه صد و بیست و هشت در ابواء که نام منزلی است مابین مکه و مدینه واقع شده، اسم شریف آن حضرت موسی و کنیت مشهورش ابوالحسن و ابو ابراهیم، والقباب آن جناب: کاظم و صابر و صالح و امین است و لقب مشهورش همان کاظم است یعنی خاموش و فرو برنده خشم چه آن حضرت از دست دشمنان کشید آنچه کشید و بر ایشان نفرین نکرد، حتی آنکه در ایام حبس مکرر در کمین در آمدند و از آن حضرت یک کلمه سخن خشم آمیز نشنیدند. و این اثر که از متعصبان اهل سنت است گفته: آن حضرت را کاظم لقب دادند به جهت آنکه احسان می کرد با هر کس که با او بدی می کرد و این عادت او بود همیشه (۱) و لکن اصحابش به جهت تقیه گاهی از آن جناب به (عبد صالح) و گاهی به (فقیه) و (عالم) و غیر ذلک تعبیر می کردند، و در میان مردم به (باب الحوائج) معروف است و توسل به آن حضرت برای شفاء امراض و بیماریها و رفع امراض ظاهری و باطنی و دردهای اعضاء خصوصا درد چشم مجرب است. و نقش خاتم آن حضرت (حَسْبِيَ اللَّهُ) و به روایت دیگر (الْمَلِكُ لِلَّهِ وَحْدَهُ) بوده. (۲) و واده آن حضرت علیا مخدره حمیده مصفاة است که از اشراف اعظم بوده. حضرت صادق

علیه السلام فرموده که حمیده تصفیه شده از هر دنس و چرکی مانند شمش طلا، پیوسته ملائکه او را حراست و پاسبانی می نمودند تا رسید به من به سبب آن کرامتی که از حق تعالی است برای من و حجت بعد از من. (۳)

شیخ کلینی و قطب راوندی و دیگران روایت کرده اند که ابن عکاشه اسدی به خدمت حضرت امام محمدباقر علیه السلام آمد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در خدمت آن حضرت ایستاده بود حضرت او را اعزاز و اکرام نمود و انگوری برای او طلبید، در اثنای سخن ابن عکاشه عرض کرد که یابن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم! چرا جعفر را تزویج نمی نمایی به حد تزویج رسیده است؟ و همیان زری نزد حضرت گذاشته بود، حضرت فرمود که در این زودی برده فروشی از اهل بربر خواهد آمد و در خانه میمون فرود خواهد آمد و به این زر از برای او کنیزی خواهد خرید. راوی گفت: بعد از چند روز دیگر به خدمت آن حضرت رفتم، فرمود که می خواهید شما را خبر دهم از آن برده فروشی که من گفتم برای جعفر از او کنیز خواهم خرید، اکنون آمده است بروید و به این همیان از او کنیزی بخرید.

چون به نزد آن برده فروشی رفتیم، گفت: کنیزانی که داشتم همه را فروخته ام و نمانده است نزد من مگر دو کنیز، یکی از دیگری بهتر است گفتیم بیرون آور ایشان را تا ببینیم، چون ایشان را بیرون آورد گفتیم: آن جاریه که نیکوتر است به چند می فروشی؟ گفت: قیمت آخرش هفتاد دینار است، گفتیم: احسان کن و از قیمت چیزی کم کن، گفت: هیچ کم نمی کنم، ما گفتیم

به آنچه در این کیسه است ما می خریم، مرد ریش سفیدی نزد او بود گفت بگشایید مهر او را و بشمارید، نخاس گفت: عبث نگشایید که اگر یک حبه از هفتاد دینار کمتر است نمی فروشم. آن مرد پیر گفت: بگشایید و بشمارید! چون شمردیم هفتاد دینار بود نه زیاد و نه کم!

پس آن جاریه را گرفتیم و به خدمت حضرت آوردیم و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نزد آن حضرت ایستاده بود و آنچه گذشته بود به خدمت آن حضرت عرض کردیم، حضرت ما را حمد کرد و از جاریه سؤال نمود که چه نام داری؟ گفت: حمیده نام دارم، حضرت فرمود که پسندیده ای در دنیا وستایش کرده خواهی بود در آخرت. (۴)

مؤلف گوید: که آنچه بر من ظاهر شده از بعض روایات آن است که آن مخدره چندان فقیهه و عالمه به احکام و مسایل بوده که حضرت صادق علیه السلام زنها را امر می فرموده که رجوع به او نمایند در اخذ مسایل و احکام دین.

شیخ کلینی و صفار و دیگران از ابوبصیر روایت کرده اند که گفت: در سالی که حضرت امام موسی علیه السلام متولد شد من در خدمت حضرت صادق علیه السلام به سفر حج رفتم، چون به منزل (ابواء) رسیدیم حضرت برای ما چاشت طلبید و بسیار و نیکو آوردند، در اثنای طعام خوردن پیکی از جانب حمیده به خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد که حمیده می گوید اثر وضع حمل در من ظاهر شده است و فرموده بودی که چون اثر ظاهر شود تو را خبر کنم که این فرزند مثل فرزندان دیگر نیست. پس حضرت شاد و خوشحال برخاست و متوجه خیمه حرم شد و بعد از اندک زمانی معاودت نمود شکفته و خندان

ودل تو را شادان بدارد و حال حمیده چگونه شده؟ حضرت فرمود که حق تعالی پسری به من عطا کرد که بهترین خلق خدا است و حمیده مرا به امری خبر داد از او که من از او مطلعتر بودم به آن، ابوبصیر گفت: فدای تو شوم! چه چیز خبر داد تو را حمیده؟ حضرت فرمود که حمیده گفت: چون آن مولود مبارک به زمین آمد دستهای خود را بر زمین گذاشت و سر خود را به سوی آسمان بلند کرد، من به او گفتم که چنین است علامت ولادت حضرت رسالت و هر امامی که بعد از او هست. (۵)

روایت کرده شیخ برقی از منهل قصاب که گفت: بیرون شدم از مکه به قصد تشریف جستن به مدینه همین که گذشتم به ابواء دیدم که حق تعالی مولودی به حضرت صادق علیه السلام عطا فرموده پس من زودتر از آن حضرت به مدینه وارد شدم و آن حضرت یک روز بعد پس از من وارد شد. پس سه روز مردم را طعام داد و من یکی از آن مردم بودم که در طعام آن حضرت حاضر می شدند و چندان غذا می خوردم که دیگر محتاج به طعام نبودم تا روز دیگر که بر سفره آن جناب [حاضر می] شدم و سه روز من از طعام آن حضرت خوردم چندانکه شکم پر می گشت و از ثقل طعام تکیه بر بالش می دادم و دیگر چیزی نمی خوردم تا فردای آن روز. (۶) و روایت شده که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که محبت شما نسبت به پسر موسی علیه السلام تا چه حد رسیده؟ فرمود: به آن مرتبه که دوست دارم که فرزندی غیر از

او نداشتم که تمام محبت من برای او باشد و دیگری شریک او نشود. (۷)

شیخ مفید روایت کرده از یعقوب سراج که گفت: داخل شدم بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام دیدم ایستاده نزدیک سر پسرش ابوالحسن موسی علیه السلام و او را در گهواره است پس با او راز گفتم: زمان طولانی، من نشستم تا فارغ شد پس برخاستم به سوی آن حضرت، حضرت فرمود: برو نزدیک مولای خود و سلام کن بر او، من نزدیک ابوالحسن موسی علیه السلام شدم و بر او سلام کردم، آن حضرت به زبان فصیح سلام مرا جواب داد و آنگاه فرمود: برو تغییر بده اسم دختری را که دیروز نام او نهاده ای زیرا او اسمی است که حق تعالی مبعوض دارد آن را، یعقوب گفت که حق تعالی به من دختری کرامت فرموده بود و من او را (حمیراء) نام گذاشته بودم، حضرت صادق علیه السلام فرمود: **إِنَّهُ إِلَىٰ أَمْرِهِ تُرْشَدُ؛** یعنی اطاعت کن امر مولای خود را تا رشد، یعنی راه راست نصیب تو شود. پس من تغییر دادم اسم دخترم را. (۸)

۱- (تاریخ ابن اثیر) ۶/۱۶۴.

۲- (جلاء العیون) علامه مجلسی ص ۸۹۱.

۳- (الکافی) ۱/۴۷۶.

۴- (الکافی) ۱/۴۷۶ ۴۷۷.

۵- (جلاء العیون) ص ۸۹۳.

۶- (محاسن) برقی ص ۴۱۸.

۷- (بحار الانوار) ۷۵/۲۰۹.

۸- (ارشاد شیخ مفید) ۲/۲۱۹.

خلاصه ای از زندگانی امام کاظم (ع)

مقدمه

حضرت امام موسی بن جعفر (علیه السلام)، معروف به کاظم و باب الحوائج و عبد صالح در روز یکشنبه ۷ صفر سال ۱۲۸ قمری در روستای «ابواء»، دهی در بین مکه و مدینه، متولد گردید.

نام مادر آن حضرت، حمیده است.

آن حضرت در ۲۵ رجب

سال ۱۸۳ قمری، در زندان هارون الرشید عباسی در بغداد، در ۵۵ سالگی به دستور هارون مسموم گردید و به شهادت رسید.

مرقد شریفش در کاظمین، نزدیک بغداد، زیارتگاه شیفتگان حضرتش می باشد. امام موسی بن جعفر همان راه و روش پدرش حضرت صادق (علیه السلام) را بر محور برنامه ریزی فکری و آگاهی عقیدتی و مبارزه با عقاید انحرافی، ادامه داد.

آن حضرت با دلائل استوار، بی مایگی افکار الحادی را نشان می داد و منحرفان را به اشتباه راه و روششان آگاه می ساخت. کمکم جنبش فکری امام (علیه السلام) درخشندگی یافت و قدرت علمی اش دانشمندان را تحت الشعاع خود قرار داد.

این کار بر حاکمان حکومت عباسی سخت و گران آمد و به همین دلیل با شیفتگان مکتبش با شدت و فشار و شکنجه برخورد کردند. از اینرو، امام کاظم (علیه السلام) به یکی از شاگردان معروفش به نام هشام هشدار داد به خاطر خطرهای موجود، از سخن گفتن خودداری کند و هشام هم تا هنگام مرگ خلیفه از بحث و گفتگو خودداری کرد.

ابن حجر هیتمی گوید: «موسی کاظم وارث علوم و دانش های پدر و دارای فضل و کمال او بود وی در پرتو عفو و گذشت و بردباری فوق العاده که در رفتار با مردم نادان زمان از خود نشان داد، لقب کاظم یافت، و در زمان او هیچ کس در معارف الهی و دانش و بخششش به پایه او نمی رسید.» امام کاظم (علیه السلام) در برابر دستگاه ظلم و ستم عباسی موضع سلبی و منفی را در پیش گرفت و دستور داد تا شیعیان در

دعاوی و منازعات خود، به دستگاه دولتی روی نیارند و به آنان شکایت نبرند و سعی کنند با قرار دادن قاضی تحکیم در میان خویش، منازعات را فیصله دهند. امام (علیه السلام) درباره حاکمان غاصب زمانش فرمود: «هر کس بقای آنان را دوست داشته باشد از آنان است و هر کس از آنان باشد وارد آتش گردد.» بدین وسیله آن حضرت، خشم و نارضایتی خود را از حکومت هارون پیایی ابراز می فرمود و همکاری با آنان را در هر صورت حرام می دانست و اعتماد و تکیه بر آنان را منع می کرد و می فرمود: «بر آنان که ستمکاراند تکیه مکنید که گرفتار دوزخ می شوید.» امام کاظم (علیه السلام)، علی بن یقظین، یکی از یاران نزدیک خویش را از این فرمان استثنا کرد و اجازت داد تا منصب وزرات را در روزگار هارون عهده دار گردد و پیش از او، منصب زمامداری را در ایام مهدی بپذیرد.

او نزد امام موسی (علیه السلام) رفت و از او اجازت خواست تا استعفا دهد و منصب خود را ترک کند، اما امام او را از این کار بازداشت و به او گفت: «چنین مکن، برادران تو به سبب تو عزت دارند و به تو افتخار می کنند، شاید به یاری خدا بتوانی شکست ها را درمان کنی و دست بینوایی را بگیری یا به دست تو، مخالفان خدا درهم شکسته شوند.»

ای علی! کفاره و تاوان شما، خوبی کردن به برادران است، یک مورد را برای من تضمین کن، سه مورد را برایت تضمین می کنم، نزد من ضامن شو که هر یک از دوستان ما را دیدی

نیاز او را برآوری و او را گرامی داری و من ضامن می شوم که هرگز سقف زندانی بر تو سایه نیفکند و دم هیچ شمشیر به تو نرسد و هرگز فقر به سرای تو پای نگذارد.

ای علی! هر کس مؤمنی را شاد سازد، اوّل خدای را و دوم پیامبر را و در مرحله سوم ما را شاد کرده است.»

سخن چینی درباره امام

پاره ای از فعالیت های امام کاظم (علیه السلام) به وسیله سخن چینان به هارون الرشید می رسید و این امر، کینه و خشم او را برمی انگیخت. یک بار به او خبر دادند که از سراسر جهان اسلام، اموالی هنگفت نزد امام موسی بن جعفر (علیه السلام) جمع آوری می گردد و از شرق و غرب برای او حمل می شود و او را چندین بیت المال است.

هارون به دستگیری امام (علیه السلام) و زندانی کردن او فرمان داد، یحیی برمکی آگاه شد که امام (علیه السلام) در پی کار خلافت برای خویش افتاده است و به پایگاه های خود در همه نقاط کشور اسلامی نامه می نویسد و آنان را به سوی خویش دعوت می کند و از مردم می خواهد که بر ضدّ حکومت قیام کنند، یحیی به هارون خبر داد و او را علیه امام (علیه السلام) تحریک کرد. هارون امام را به زندان افکند و از شیعیانش جدا ساخت و امام (علیه السلام) روزگاری دراز، شاید حدود چهارده سال، در زندان هارون گذراند.

امام (علیه السلام) در زندان نامه ای به هارون فرستاد و در آن نامه نفرت و خشم خود را به او ابراز فرمود،

متن نامه چنین است: «هرگز بر من روزی پربلا نمی گذرد، که بر تو روزی شاد سپری می گردد، ما همه در روزی که پایان ندارد مورد حساب قرار می گیریم و آنجاست که مردم فاسد زیان خواهند دید.» امام کاظم (علیه السلام) در زندان، شکنجه ها و رنجهای فراوان را تحمّل کرد، دست و پای مبارکش را به زنجیر می بستند و آزارهای کشنده بر او روا می داشتند.

سرانجام زهری کشنده به او خوراندند و مظلومانه او را به شهادت رساندند.

صفات برجسته حضرت امام کاظم (ع)

حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) عابدترین و زاهدترین، فقیه ترین، سخی ترین و کریمترین مردم زمان خود بود، هر گاه دو سوم از شب می گذشت نمازهای نافله را به جا می آورد و تا سپیده صبح به نماز خواندن ادامه می داد و هنگامی که وقت نماز صبح فرا می رسید، بعد از نماز شروع به دعا می کرد و از ترس خدا آن چنان گریه می کرد که تمام محاسن شریفش به اشک آمیخته می شد و هر گاه قرآن می خواند مردم پیرامونش جمع می شدند و از صدای خوش او لذت می بردند. آن حضرت، صابر، صالح، امین و کاظم لقب یافته بود و به عبد صالح شناخته می شد، و به خاطر تسلط بر نفس و فروبردن خشم، به کاظم مشهور گردید.

مردی از تبار عمر بن الخطاب در مدینه بود که او را می آزرده و علی (علیه السلام) را دشنام می داد. برخی از اطرافیان به حضرت گفتند: اجازه ده تا او را بکشیم، ولی حضرت به شدت از این کار نهی کرد و آنان را شدیداً سرزنش فرمود.

روزی سراغ آن مرد را گرفت، گفتند: در اطراف

مدینه، به کار زراعت مشغول است. حضرت سوار بر الاغ خود وارد مزرعه وی شد.

آن مرد فریاد برآورد: زراعت ما را خراب مکن، ولی امام به حرکت خود در مزرعه ادامه داد وقتی به او رسید، پیاده شد و نزد وی نشست و با او به شوخی پرداخت، آن گاه به او فرمود: چقدر در زراعت خود از این بابت زیان دیدی؟ گفت: صد دینار. فرمود: حال انتظار داری چه مبلغ از آن عایدت شود؟ گفت: من از غیب خبر ندارم.

امام به او فرمود: پرسیدم چه مبلغ از آن عایدت شود؟ گفت: انتظار دارم دویست دینار عایدم شود. امام به او سیصد دینار داد و فرمود: زراعت تو هم سر جایش هست. آن مرد برخاست و سر حضرت را بوسید و رفت. امام به مسجد رفت و در آنجا آن مرد را دید که نشسته است. وقتی آن حضرت را دید، گفت: خداوند می داند که رسالتش را در کجا قرار دهد. یارانش گرد آمدند و به او گفتند: داستان از چه قرار است، تو که تا حال خلاف این را می گفتی. او نیز به دشنام آنها و به دعا برای امام موسی (علیه السلام) پرداخت. امام (علیه السلام) نیز به اطرافیان خود که قصد کشتن او را داشتند فرمود: آیا کاری که شما می خواهید بکنید بهتر بود یا کاری که من با این مبلغ کردم؟ و بسیاری از این گونه روایات، که به اخلاق والا و سخاوت و شکیبایی آن حضرت بر سختیها و چشمپوشی ایشان از مال دنیا اشارت می کند، نشانگر کمال انسانی و نهایت عفو و گذشت آن حضرت است.

سندی بن شاهک، به دستور هارون الرشید، سمی را در غذای آن حضرت گذارد و امام (علیه السلام) از آن غذا خورد و اثر آن در بدن مبارکش کارگر افتاد و بیش از سه روز مهلتش نداد. وقتی امام به شهادت رسید، سندی گروهی از فقها و بزرگان بغداد را بر سر جنازه اش آورد و به ایشان گفت: به او نگاه کنید، آیا در وی اثری از ضربه شمشیر یا اصابت نیزه می بینید؟ گفتند: ما از این آثار چیزی نمی بینیم و از آنها خواست که بر مرگ طبیعی او شهادت دهند و آنها نیز شهادت دادند! آن گاه جسد شریف آن حضرت را بیرون آورده و آن را بر جسر (پل) بغداد نهادند و دستور داد که ندا دهند: این موسی بن جعفر است که مرده است، نگاه کنید. عابران به او نگاه می کردند و اثری از چیزی که نشان دهنده کشتن او باشد، نمی دیدند.

یعقوبی در تاریخش می گوید: پس از آن که امام کاظم (علیه السلام) مدت درازی را در زندان های تاریک هارون الرشید گذراند، به ایشان گفته شد: چطور است که به فلان کس نامه ای بنویسی تا درباره تو با رشید صحبت کند؟ امام فرمود: پدرم به نقل از پدران حدیث کرده: «خداوند به داود (علیه السلام) سفارش کرده که هر گاه بنده ای، به یکی از بندگان من امید بست، همه درهای آسمان به رویش بسته می شود و زمین زیر پایش خالی می گردد.» در مدت زندان آن حضرت، اقوال مختلفی وجود دارد.

آن حضرت، چهار سال یا هفت سال یا ده سال یا به قولی چهارده

سال در زندان به سر برده است. حضرت امام موسی کاظم، سی و هفت فرزند پسر و دختر از خود به جای گذارده که والاتریشان حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می باشد. از میان کلمات و سخنان ارزنده حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام)، چهل حدیث را برگزیدم که هر یک با نورانیت ویژه اش، روشنگر دلهای اهل ایمان و پاک باختگان وادی حقیقت و عرفان است

نگرشی بر زندگی امام کاظم (ع)

مقدمه

هاشم معروف حسینی سید حسین اسلامی امام کاظم (ع) سومین یا چهارمین فرزند امام صادق (ع) است. بنا به نقل اکثر روایات، در هفتم ماه صفر ۱۲۸ ق. در «ابواء» (محلّی بین مکه و مدینه) زاده شد. آن گونه که در «محاسن» برقی آمده است، مادر او به نام حمیده، بنا بر احتمالی از مردم اندلس بود و در مرتبه بالا و والای زهد و صلاح قرار داشت. امام بیست سال از زندگی خود را کنار پدر گذراند و ناظر بود که دانشمندان پیر و جوان از سراسر جهان به مدینه می آمدند و در محضر پدر بزرگوارش تجمع می کردند و عده ای به فراگیری دانش مشغول بودند و گروه دیگری در خصوص توحید، تشبیه، قدر و امامت با امام صادق به مناظره می پرداختند. امام کاظم در این مدت بیست ساله از محضر پدر بزرگوارش علوم و اسرار امامت را آموخت و در همان سنین، شگفتی و تحسین دانشمندان را برانگیخت.

روزی میان او و ابوحنیفه، مباحثه ای رخ داد، در پی این مباحثه بود که ابوحنیفه به دانش فراوان آن حضرت اذعان کرد. این ماجرا زمانی رخ داد که ابوحنیفه منتظر بود تا حضرت صادق (ع) به او

اجازه ورود دهد. حضرت کاظم (ع) که کودکی بیش نبود در برابر ابوحنیفه ظاهر شد ابوحنیفه بر آن شد تا باب سخن را با وی باز کند و از این رو نخستین سؤال را از امام کرد و چون پاسخ عمیق و علمی آن بزرگوار را دید، دیدگاهش نسبت به او تغییر کرد و دوّمین سؤال خود را که از مسائل مهم روز بود و متکلمان و فقیهان را به خود مشغول ساخته بود از حضرتش پرسید.

در تحف العقول و دیگر منابع، ماجرای یاد شده، چنین گزارش شده است: ابوحنیفه می گوید: در روزگار حضرت جعفر بن محمد صادق (ع) حج گزاردم و در بازگشت به مدینه رفته و به خانه حضرت صادق (ع) در آمدم و در دهلیز، منتظر اجازه ورود بودم. کودکی نزد آمد، به او گفتم: ناآشنا و غریب (که جایی نداشته باشد) کجا قضای حاجت کند؟ نگاهی به من کرد و گفت: در پس دیوار پنهان شود و کنار چشمه و جویبار و زیر درختان میوه و حیاط خانه و گذرگاه نباشد و خارج از مسجد و دور از دید مردم باشد و پشت و یا رو به قبله قرار نگیرد و ... هر کجا که خواهد قضای حاجت کند. چون این تفصیل از آن حضرت شنیدم او را بزرگ شمردم.

به او گفتم: فدایت شوم، گناه از که صادر می شود؟ نگاهی به من کرد. فرمود: بنشین تا تو را خبر دهم. نشستم و به گفته هایش گوش فرا دادم. آن گاه فرمود: لزوماً گناه یا از بنده صادر می شود و یا از خدای او و یا از هر دو. اگر چنان چه

گناه از سوی خداوند باشد، او عادل تر از آن است که بنده اش را به جرم گناه ناکرده مجازات کند. اگر از سوی خدا و بنده باشد، پس خدا قوی ترین شریک است و توانا سزاوارتر است که بنده ناتوان و ضعیف خود را ببخشد و اگر گناه به تنهایی از بنده سرزند که همین امر درست است پس امر و نهی متوجه اوست و اگر خداوند او را ببخشد با او کریمانه رفتار کرده و اگر مجازات و کیفر کند همانا نتیجه عمل بنده بوده است.

امام کاظم (ع) در وصیتی به هشام بن حکم می فرمایند: ای هشام، اگر در دست گردویی بود و مردم آن را گوهر خواندند مغرور مشو که برای تو سودی ندارد، زیرا تو می دانی آنچه در دست داری گردو است. و اگر در دست خود گوهری داشتی و مردم آن را گردو خواندند گفته آنان به تو ضرر نمی رساند، زیرا تو می دانی که گوهر داری.

ابوحنیفه گفت: آنچه از آن جوان (امام کاظم) شنیدم مرا مستغنی کرد و بدون این که با حضرت صادق (ع) دیدار کنم راه خود را پیش گرفتم و با خود خواندم: «ذَرِّیْهٖ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضِ وَاللّٰهُ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ» .

پیش از آن که حضرت کاظم از مرز نوجوانی بگذرد، شاهد جنگ های خونینی بود که سال های متوالی میان امویان و دشمنان آنان، که به نام علویان شعار می دادند و حکومت را متعلق به آنان می دانستند، جریان داشت. آنان با برشمردن مفاسد و بدی های امویان و دشمنی آنها با اهل بیت (ع) در سست کردن پایه های حکومتی بنی امیه تلاش داشتند، این حرکت، سراسر جهان اسلام را فرا

گرفت و مسلمانان آن را پذیرفتند، زیرا می پنداشتند که در سایه این قیام، آزادی، کرامت و حقوق از دست رفته ده ها ساله خود را باز می یابند، اما برخلاف آنچه مدعیان می گفتند، حکومت به علویان نرسید و بنی العباس قدرت را قبضه کردند. با گذشت چند سال، سردمداران نظام جدید که منتظر از بین رفتن کامل دشمنان خود بودند زمینه را برای تأمین امنیت نظام خود هموار ساختند و شیوه هایی بدتر از آنچه که حاکمان سابق در مورد علویان و شیعیان به کار می بردند، اعمال کردند. منصور خلیفه جدید، چندین بار بر آن شد تا امام صادق (ع) را از میان بردارد، ولی خداوند امام را از شر او محافظت کرد.

امام کاظم (ع) بیست سال از عمر مبارک خود را که در کنار پدر بزرگوار خود بود، پنج سال آن را در روزگار امویان، چهار سال و شش ماه به روزگار سفاح و نه سال و اندی در دوران حکومت منصور دوانیقی گذراند. او پس از پدر ۳۵ سال زیست و امامت و رهبری روحی و معنوی مردم را به عهده گرفت. آن حضرت ده سال از این روزگار را با منصور، ده سال با محمد المهدی پسر منصور، یک سال با موسی الهادی و پانزده سال دیگر عمر خود را با هارون الرشید برادر منصور سپری کرد و سرانجام و بنا بر مشهور در رجب سال ۱۸۳ق در زندان هارون و به دست سندی بن شاهک زندان بان هارون به وسیله زهر به شهادت رسید.

پرتوی از صفات امام کاظم (ع)

کسانی که به توصیف آن حضرت پرداخته اند معتقدند که او عابدترین، زاهدترین، فقیه ترین، بخشنده ترین و کریم النفس ترین مردم روزگار خود بود.

او ثلث آخر شب را برمی خاست و به عبادت و نمازهای مستحب مشغول می شد و چون هنگام نماز صبح فرا می رسید، پس از گزاردن فریضه به دعا می پرداخت و آن چنان از خوف خدا می گریست که اشک بر محاسنش جاری می شد و از خشیت خداوند بی هوش می گشت، آن حضرت چنان زیبا قرآن می خواند که مردم گرد او جمع می شدند و گاه نیز از خشوع و گریه حضرت، گریه می کردند. از این رو مردم او را «عبد صالح» خواندند و او بیش تر با این نام شناخته می شد تا با نام و کنیه اش. در کتاب «مطالب السؤل» آمده است: او به صالح، صابر، امین و کاظم ملقب بوده و عبد صالح شناخته می شد. از این رو او را «کاظم» می خواندند که خشم خود را فرو می برد و بر گرفتاری ها شکیبایی می ورزید.

ابن جوزی از شقیق بلخی نقل می کند: در سال ۱۴۶ ق روانه حج شدم، در قادسیه فرود آمدم، در آن جا جوانی دیدم، خوب رو و گندم گون که پیراهنی پشمین بر تن داشت و جدای از مردم در گوشه ای نشست، با خود گفتم: این جوان از صوفیان است که می خواهد سربار مردم باشد، به قصد تو بیخش بدو نزدیک شدم، چون مرا دید، گفت: یا شقیق، «اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم.» با خود گفتم: او بنده صالحی است، زیرا از آنچه در دل داشتم آگاهم کرد، پس از او بخواهم که افتخار هم نشینی خود را به من بدهد که ناگهان از دیده ام غایب شد. زمان کوچ فرا رسید و چون به «واقصه» رسیدم، او را دیدم که نماز می خواند و

پیکرش می لرزید و اشک بر دیدگانش می غلتید، با خود گفتم که به سویش بروم و از او عذرخواهی کنم. آن جوان نماز خود را مختصر کرد و گفت: ای شقیق، «انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهدی.» با خود گفتم که او از «ابدال» است که دو بار از اسرار نهفته من پرده برداشت. پس از حرکت از این محل در «زیال» اطراق کردیم او را دیدم بر سر چاهی ایستاده و ظرفی چرمین در دست داشت و می خواست از چاه آب بگیرد که ظرف از دستش به چاه افتاد. او روی به طرف آسمان کرد و گفت: «چون تشنه و گرسنه شوم تو پروردگار منی» به خدا سوگند که دیدم آب چاه چنان بالا آمد که آن جوان ظرف خود را باز گرفت و آن را پر آب کرد و وضو ساخت و چهار رکعت نماز به جای آورد. آن گاه بر تپه رملی رفت و از آن رمل ها مشتمی کرد و در ظرف آب می ریخت و می نوشید. به او گفتم: از آنچه خداوند بر تو ارزانی داشته مرا بخوران. گفت: ای شقیق، گمانت را به خدایت نیکو گردان که خداوند نعمت های ظاهری و باطنی خود را بر ما ارزانی داشته است. آن گاه ظرف را به من داد و من از آن خوردم. در آن ظرف امامت ۳۵ ساله امام کاظم (ع) در جو خفقان آغاز شد؛ فضایی که کینه اهل بیت (ع) در آن پراکنده بود. او جانب احتیاط را می گرفت و تنها کسانی که شایستگی تبلیغ امامت او را داشتند، به این امر مهم می گمارد.

آمیخته ای

از آرد گندم و شکر دیدم که به خدا سوگند هرگز دلپذیرتر و معطرتر از آن نخورده بودم، با خوردن آن سیر شدم و چندین روز نیاز به خوراک و نوشیدنی نداشتم. دیگر آن جوان را ندیدم تا این که به مکه رسیدم. نیمه شبی او را در کنار «قبه الشراب» دیدم که با خشوع و گریه به نماز ایستاده است، چون فجر برآمد در مصلاهی خود به تسبیح خداوند پرداخت و چون از تسبیح فارغ شد به نماز صبح ایستاد. سپس هفت بار گرد کعبه طواف کرد و از حرم خارج شد. به دنبال او رفتم تا مقصد او را بدانم که دیدم بر خلاف ظاهر فقیرانه غلامان و یارانی دارد. مردم به گرد او جمع شدند و بر او سلام می کردند و به او تبرک می جستند، از یکی از حاضران پرسیدم که این جوان کیست؟ گفت: او موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است.

آنچه گفته شد موافق نقل قول تمامی محدثان و راویانی است که به توصیف بندگی و عبادت آن حضرت پرداخته اند و تمایل به تصوّف بلخی خدشه ای در این مطلب وارد نمی کند، زیرا روایات نقل شده از سنی و شیعه، برتر از آنچه نقل شده به امامان و اهل بیت نسبت داده اند و این منطقی است که هر کس سر به فرمان حق نهد قطعاً خداوند خواسته او را اجابت کرده، و او را صاحب کرامت خواهد کرد.

همین طور در نقل ها آمده است که او بخشنده ترین عصر خود بود و به نزدیکان و بیگانگان عطا و بخشش می کرد. بدره های او کمتر از

سی صد دینار نبود. معاصران آن حضرت می گفتند: شگفت از کسی است که بدره حضرت موسی بن جعفر (ع) را دریافت کند و از فقر شکایت کند.

خطیب بغدادی در کتاب تاریخ خود آورده است: او سخی و کریم بود. او سی صد یا چهارصد دینار در کیسه می نهاد و شبانه به در خانه بی نوایان می رفت و دینارها را میان آنها تقسیم می کرد و کیسه های زر او ضرب المثل بود. هم چنین خطیب از محمد بن عبدالله بکری نقل می کند که او گفت: برای گرفتن وامی به مدینه رفتم، ولی موفق نشدم. با خود گفتم: خوب است نزد ابوالحسن موسی بن جعفر (ع) بروم و عرض حال کنم، لذا به سوی او روان شدم. چون مرا دید. خواسته ام را جویا شد، عرض حال کردم، به خانه خود رفت و شتابان خارج شد و غلام خود را از محل دور کرد. چون غلام رفت، حضرت کیسه ای که سی صد دینار در آن بود به من داد و من سوار مرکب شدم و به راه افتادم.

در نقل راویان آمده است که یکی از فرزندان عمر بن خطاب ساکن مدینه بود و امام کاظم (ع) را می آزرده و امیرالمؤمنین علی (ع) را دشنام می داد، تنی چند از یاران امام از آن حضرت خواستند تا اجازه دهد او را بکشند، حضرت با آنان به درستی سخن گفت و از این کار نهی فرمود. روزی درباره آن مرد سؤال کرد، به او گفتند: او مزرعه ای در اطراف مدینه دارد و در همان جا کار می کند، حضرت سوار بر مرکب خود روانه مزرعه آن مرد شد و او را در مزرعه دید، به

سوی آن مرد شتافت، آن مرد فریاد برآورد: کشتِ ما را لگد مکن. حضرت راه خود را دنبال کرد تا نزدیک آن مرد رسیده در کنار او نشست و به ملاحظت با وی پرداخت. آن گاه به او فرمود:

چه قدر هزینه زراعت کرده ای؟ صد دینار.

امید داری چه قدر عایدت شود؟ ما غیب نمی دانیم.

گفتم چقدر امید داری؟ امیددارم دویست دینار عایدم شود.

حضرت سی صد دینار به او داد و فرمود: کشتزار تو نیز سالم مانده است، آن مرد برخاست و سر امام را بوسید و روانه شد. حضرت از آن جا به مسجد رفت و آن مرد را در آن جا دید، چون آن مرد امام را دید گفت: «الله اعلم حیث یجعل رسالته»، عده ای از او پرسیدند: جریان از چه قرار است. تو پیش تر، خلاف این رفتار و گفتار را داشتی؟ او به آنان پرخاش کرده و بد گفت. از آن پس در هر حال از امام کاظم (ع) به نیکی یاد می کرد. امام کاظم (ع) به یاران خود که خواهان کشتن همان مرد بودند فرمود: کدام بهتر است، آنچه که شما می خواستید انجام دهید یا این کاری که من انجام دادم؟ در این باره روایات فراوانی هست که بیانگر زهد، صبر، خلق نیکو و دیگر صفات آن حضرت است.

زندگی امامان شیعه وقف علم، دین و خدمت به مردم بود و برای این اهداف هر چیزی را فدا می کردند، ولی موقعیت های سخت و رخدادهایی پیش می آمد که آنان را از اهداف شان باز می داشت. آنان جز در مقاطع کوتاه هرگز طعم آسایش را نچشیدند و هرگاه فرصتی دست

می داد آن را غنیمت شمرده و آن را صرف اهداف و مصالح اسلام و نشر تعالیم و احکام آن می کردند که سراسر تاریخ زندگی آنان، مؤید این مطلب است.

در جوّ اختناقی که حاکمان عباسی برای امامان شیعه و پیروانشان به وجود آورده بودند امام کاظم (ع) رسالت الهی را که از پدرانش به ارث برده بود دنبال می کرد. با توجه به این که آن حضرت فشارهای شدید حاکمان جور و زندان را تحمل کرد، اما روایت های زیادی در موضوع های گوناگون، از ایشان نقل شده است و شاگردان مکتب او، از هر فرصتی برای کسب دانش از محضرش بهره می جستند و فرصت ها را از دست نمی دادند.

برخی وصایا و کلمات قصار آن حضرت

در تحف العقول آمده است که او به یکی از فرزندانش چنین سفارش می کرد: ای فرزندم، مبادا که خداوند تو را در حال ارتکاب معصیتی ببیند و مبادا تو را در جایی که فرمان داده (در میان بندگان صالح) نبیند. خود را در عبادت حق، مقصر بدان، امام کاظم (ع) بارها در روزگار مهدی و هادی به بغداد احضار شد و به بند و زندان درآمد و آزاد می شد، اما روزگاری را که آن حضرت در دوران هارون به سر برد سخت ترین دوران حیات او بود.

زیرا خداوند آن گونه که باید، عبادت نشده است. و پرهیز از کم حوصلگی و تنبلی که این دو صفت، تو را از بهره (نعمت) دنیا و آخرت محروم می کنند.

امام کاظم (ع) در وصیتی به هشام بن حکم می فرمایند: ای هشام، اگر در دست گردویی بود و مردم آن را گوهر خواندند مغرور مشو که برای تو سودی ندارد، زیرا تو

می دانی آنچه در دست داری گردو است. و اگر در دست خود گوهری داشتی و مردم آن را گردو خواندند گفته آنان به تو ضرر نمی رساند، زیرا تو می دانی که گوهر داری. ای هشام، ملائمت را پیشه کن که ملائمت خوش یمن، و خشونت و بد رفتاری نحس و شوم است و نیکی و خلق نیکو، خانه را آباد و روزی را زیاد می کند که خدای فرموده است: پاداش نیکی، نیکی است همه مردم چه مؤمن و چه کافر مشمول این قاعده اند. هر کس به تو نیکی کرد بر تو است که کار او را جبران کنی و اگر همان گونه که درباره ات احسان کرده اند احسان کنی، کاری نکرده ای، بلکه فضل، از آن کسی است که ابتداءً احسان کند.

مؤمن همانند دو کفه ترازوست که هرچه برایمان او افزوده شود، گرفتاری اش فزونی گیرد.

حسن مجاورت، نیاززدن همسایه نیست، بلکه صبر بر آزار همسایه است. برتری فقیه و دانشمند بر عابد، همانند برتری خورشید بر سایر ستارگان است. و نیز فرمود: روز قیامت منادی ندا می دهد: هر کس که بر خداوند حقی دارد برخیزد، تنها، کسی که برمی خیزد شخصی با گذشت و مصلح است که پاداش او با خداست. پس فرمود: بخشنده و خوش خو در حمایت خداوند است و خدا او را تا ورود به بهشت همراهی می کند. پدرم پیوسته مرا به سخا و حسن خلق سفارش می کرد تا وفات یافت.

امام کاظم (ع) و حاکمان عصر او

برخورد خصمانه کسانی که تا دیروز بر گرفتاری ها و فشارهای آل علی می گریستند، در روزگار امام کاظم (ع) به رویارویی مبدل شده بود. آنان تا آن جا که در توان داشتند بر علویان سخت می گرفتند

تا جایی که تن به آوارگی در دادند و عده ای نیز به جرم علوی بودن کشته شدند. امام صادق (ع) نیز از این قاعده مستثنی نبود. امام کاظم (ع) در مدت بیست سال در کنار پدر، این وقایع را با تمام وجود لمس می کرد. او می دید که چگونه پدر گرامی اش، با این که طمع به خلافت نداشت و تنها به نشر تعالیم اسلام مشغول بود، همیشه مورد تعرض منصور و تهدید به قتل قرار داشت. این فشارها باعث شد تا امام صادق (ع) نام جانشین پس از خود را فاش نکند و او را تنها به یاران خاص معرفی کند با این شرط که آنان این راز را پنهان کنند.

امامت ۳۵ ساله امام کاظم (ع) در این جوّ و خفقان حاکم بر آن آغاز شد؛ فضایی که کینه اهل بیت (ع) در آن پراکنده بود. او جانب احتیاط را می گرفت و تنها کسانی که شایستگی تبلیغ امامت او را داشتند، به این امر مهم می گمارد. آن گونه که از تاریخ برمی آید، او در تمام ایام حیات خود، از گزند عباسیان دوری می جست و حتی به شیعیان اجازه نمی داد آن گونه که در زمان حیات پدر ارجمندهش معمول بود، با وی دیدار کنند. راویان روایات منقول از آن حضرت را کمتر با نام مبارکش ذکر می کردند، بلکه به کنیه و اشاره اکتفا می کردند. آنان چنین نقل روایت می کردند: از ابو ابراهیم، ابوالحسن، عبد صالح، عالم، سید و رُجل شنیدیم ... این امر نشان دهنده تحت نظر بودن آن حضرت است. آن حضرت نیز برای حفظ جان یاران، از آنان می خواست که در امور دینی و

عبادی تقیه کنند تا مبادا مورد تعرض و انتقام حاکمان جور قرار گیرند.

در این باب به مطلبی از محمد بن فضل توجه می کنیم:

در میان اصحاب در باب مسح پا که آیا از بالا به طرف انگشتان صورت می گیرد و یا بالعکس. علی بن یقظین طی نامه ای از امام کاظم (ع) استفتا کرد. امام پاسخ دادند که به جای مسح، پاها را در وضو بشویند. علی از این پاسخ متعجب شد، ولی امر امام را سرلوحه عمل خود قرار داد. چندی بعد یکی از دشمنان ابن یقظین از او نزد خلیفه سعایت کرد که او رافضی است و در مذهب، پیرو موسی بن جعفر است و او را امام می داند، هارون این مطلب را با یکی از خواص خود در میان گذاشت و گفت: حرف های زیادی درباره علی شنیده ام و بارها او را آزموده ام، ولی چیزی که خلاف میل من باشد از او سرنزده است. به او گفتند: رافضیان در وضو با اهل سنت مخالفت می کنند، از این رو می توانی او را در وضو بیازمایی. هارون این پیشنهاد را پذیرفت، پس در کمین او نشست و علی بن یقظین، همانند اهل سنت و به همان ترتیب وضو ساخت، هارون که این صحنه را دید نتوانست خودداری کند و به سوی او رفت و گفت: علی بن یقظین، هر کس بگوید تو رافضی هستی دروغ گفته است. پس از این واقعه نامه ای از امام کاظم (ع) به او رسید که به شیوه شیعه وضو بسازد.

مطالب زیادی در این باره آمده که نشان می دهد امام کاظم (ع) برای حفظ خون و جان شیعیان تمامی جوانب

احتیاط را در نظر می گرفت تا مبادا خود و شیعیانش دست خوش قتل، زندان و آوارگی شوند. اما علی رغم تمامی این تمهیدات، ده ها تن از شیعیان و خود حضرت به دست دژخیمان دستگاه عباسی به شهادت رسیدند.

آنچه از تاریخ برمی آید این است که امام کاظم (ع) در ده سال اوّل امامت خود، که با منصور معاصر بود، با او دیداری نداشته و حتی منصور برخلاف محمد المهدی و هارون فرزند و نوه اش او را به بغداد فرا نخواند و نیز به بند نکشید. این در حالی است که منصور، از آن دو خبیث تر بود و این از رفتار او با امام صادق (ع) و آل علی آشکار می شود.

زمانی که خبر شهادت امام صادق (ع) به منصور رسید، او طی نامه ای به محمد بن سلیمان، عامل خود در مدینه، خواست تا وصی امام صادق (ع) را بکشد. محمد در پاسخ نوشت: جعفر بن محمد پنج تن را به عنوان وصی معرفی کرده است که یکی از آنان شخص منصور است و منصور ناکام ماند. مسأله دیگری که بر پلیدی و کینه ورزی او نسبت به خاندان علی (ع) و یاران آنان دلالت دارد، وجود خزانه ای است که کلید آن را به «ریطه» همسر مهدی داده بود. او به ریطه سفارش کرد که پس از مرگ منصور و در حضور خلیفه بعدی درب این خزانه باز شود. ریطه می پنداشت که در خزانه گوه‌های گران بهایی وجود دارد که باید از بیگانگان پنهان بماند. زمانی که درب خزانه را گشودند، سر صد تن از علویان که در کنار هر یک مشخصات صاحب سر بر رقعہ ای نوشته شده بود

مشاهده کردند. این اقدام منصور برای شعله ور ساختن آتش کینه در دل خلیفه بعدی بود تا بدون ترحم قدرت و مقام خلافت را حفظ کند.

امام کاظم (ع) بارها در روزگار مهدی و هادی به بغداد احضار شد و به بند و زندان درآمد و آزاد می شد، اما روزگاری را که آن حضرت در دوران هارون به سربرد سخت ترین دوران حیات او بود. هارون تمام تجهیزات خود را برای کنترل حرکات آن حضرت به کار گرفت. در آغاز خلافتش بارها امام را به بغداد فراخواند و او را به زندان افکند و پس از مدتی او را آزاد ساخته و چنین وانمود می کرد که او را محترم و گرامی می دارد.

شهادت امام کاظم (ع)

با همه تنگناهایی که برای امام به وجود آمده بود، شهرت او جهان گیر شد و دانشمندان به سوی او روانه شدند و آنان که تا دیروز از وی روگردان بودند، به امامت او معترف شدند و شیعیان از همه جا خمس و زکات خود را برای او می آوردند و تمامی این امور از دید مأموران هارون پنهان نبود. سخن چینان به هارون درباره خلافت او هشدار دادند، یکی از نزدیکان امام کاظم (ع) به نام محمد بن اسماعیل نزد هارون رفته به او گفت: دو خلیفه در یک زمان! یکی عمویم موسی بن جعفر در حجاز و دیگری هارون در بغداد! محمد بن اسماعیل، چنان صحنه ای از جریانات مدینه را برای هارون ترسیم نمود تا هارون را وادار به تصمیم گیری کرد. هارون مصمم شد تا امام کاظم را بازداشت کند و از او رهایی یابد. بنا به نقل ابن جوزی در «تذکره»

هارون به سال ۱۷۰ ه. ق در راه سفر حج وارد مدینه شد و مردم به استقبال او رفتند، پس از مراسم استقبال، امام مانند همیشه به مسجد رفت. در آن شب هارون نیز به زیارت قبر پیامبر (ص) رفت و خطاب به پیامبر (ص) گفت: یا رسول الله، از بابت کاری که می خواهم انجام دهم معذرت می خواهم، شنیده ام که موسی بن جعفر مردم را به سوی خود دعوت می کند و با این کار امت را متفرق کرده و خون آنان را بر زمین می ریزد، لذا می خواهم او را زندانی کنم. آن گاه به مزدوران خود دستور داد او را از مسجد به خانه او بیاورند. سپس دو محمل طلبید و هر یک را بر قاطری گذارد و بر آنها پوششی نهاد و همراه هر محمل، سوارانی گسیل داشت و به آنان دستور داد یکی از محمل ها را به کوفه و محملی که امام در آن است به بصره ببرند. آن گاه به همراهان امام دستور داد تا او را به والی بصره، عیسی بن جعفر بن منصور تحویل دهند. او امام را یک سال در زندان نگاه داشت که هارون به او نوشت که امام را بکشد. او عده ای از خواص و معتمدان خود را خواست و با آنان درباره دستور هارون مشورت کرد، آنان او را از این کار برحذر داشتند.

عیسی بن جعفر در نامه ای که برای هارون فرستاد نوشت: مدت درازی است که موسی بن جعفر در زندان من است و کسانی را گمارده ام تا اوضاع او را برای من گزارش کنند، ولی او در این مدت نه از تو و

نه از من به بدی یاد نکرده و تنها به عبادت و طلب آموزش برای خود مشغول است، اگر کسی را برای تحویل گرفتن او نفرستی من او را آزاد خواهم کرد، زیرا در نگهداری او در زندان دچار حرج شده ام. چون نامه به هارون رسید کسی را فرستاد تا امام را از عیسی بن جعفر تحویل گرفته و او را به بغداد برده و به فضل بن ربیع بسپرد. امام روزگاری طولانی نزد او بود.

شیخ مفید در ارشاد می گوید: هارون از فضل بن ربیع خواست تا امام را بکشد، ولی او نپذیرفت، هارون در نامه ای به او فرمان داد تا امام را به فضل بن یحیی تحویل دهد و او امام را در حجره ای تحت نظر قرار داد، امام پیوسته مشغول عبادت بود و بیشترین روزها را روزه بود و شب ها را به نماز می گذراند. فضل چون این حال را بدید امام را گرمی داشت و تنگناها را کمتر کرد. این خبر به هارون رسید. او که در «رقه» بود از این مسأله خشمگین شد و به او دستور داد تا امام را بکشد، ولی او ابا کرد. هارون غضبناک شد و مسرور خادم را طلبید و دو نامه به او داد و گفت: به بغداد برو و بر موسی بن جعفر وارد شو، اگر او را در رفاه و گشایش دیدی، یکی از نامه ها را به عباس بن محمد و دیگری را به سندی بن شاهک بده. در نامه اول به عباس دستور داده شده بود به محتوای آن عمل کند و در نامه سندی آمده بود که باید سر به فرمان

عباس گذارد.

مسرور به دستور هارون به بغداد رفت و به خانه فضل بن یحیی درآمد. کسی از قصد او آگاهی نداشت، چون مسرور از وضع امام کاظم (ع) و آسایش نسبی او آگاه شد فوراً نزد عباس و سندی رفت و نامه‌ها را به آنان داد. زمانی نگذشت که پیکی نزد فضل آمد تا او را با خود ببرد، فضل مدهوش و مات همراه او روان شد و بر عباس بن محمد وارد شد، عباس تازیانه طلبید و فرمان داد تا فضل بن یحیی را لخت کنند و سندی او را دوایست ضربه تازیانه زد. مسرور ماجرا را برای هارون نوشت، هارون فرمان داد تا موسی بن جعفر (ع) را به سندی بن شاهک تحویل دهند، آن گاه خود در مجلس نشست و در حالی که مردم گرد او بودند چنین گفت: ای مردم، بدانید که فضل بن یحیی سر از فرمان برتافت، من او را لعن و نفرین می‌کنم و شما نیز چنین کنید. از همه سو صدای لعن و نفرین برخاست. در همین حال یحیی بن خالد برمکی پدر فضل از دری مخفی وارد شد و پشت سر هارون قرار گرفت و به او گفت: آنچه از فضل خواستی من انجام می‌دهم.

هارون شادمان شد و رو به مردم کرد و گفت: من فضل را به جرم سرپیچی لعن کردم، حال که توبه کرده و سر به فرمان من نهاده است او را دوست بدارید. حاضران گفتند: ما دوستدار کسی هستیم که تو او را دوست بداری و دشمن کسی هستیم که تو دشمن می‌داری!

آن گاه یحیی بن خالد به بغداد رفت

و با سندی بن شاهک بر قتل امام کاظم (ع) به توافق رسیدند، سرانجام پس از سال ها بین هفت تا چهارده سال که امام در زندان ها به سر برده به دست سندی و با غذای آلوده به زهر مسموم شد و امام تنها سه روز زنده ماند. چون امام (ع) به شهادت رسید، سندی عده ای از فقیهان و بزرگان بغداد را کنار پیکر امام حاضر کرد و به آنان گفت: آیا جای شمشیر یا نیزه بر پیکر او می بینید؟ گفتند: نه، سندی گفت: پس گواهی بدهید که او به مرگ طبیعی مرده است و آنان چنین کردند. بعد از این اقدام، جنازه امام را بر روی پل بغداد قرار داد و منادی فریاد برآورد: موسی بن جعفر را ببینید که با مرگ طبیعی مرده است! سپس جسد مطهر امام کاظم (ع) را به گورستان قریش بردند و به خاک سپردند.

شهادت آن بزرگ در سال ۱۸۳ یا ۱۸۶ق و در ۵۵ سالگی اتفاق افتاد.

از او ۳۷ دختر و پسر به جای ماند که برترین و عظیم الشان ترین آنان هشتمین خورشید آسمان ولایت علی بن موسی الرضا (ع) است.

منابع

* هاشم معروف الحسینی، سیره الائمة الاثنی عشر، ج ۲، شرح حال امام کاظم (ع).

نگاهی به زندگانی سیاسی امام علیه السلام

مقدمه

حجه الاسلام والمسلمین محمد محمدی اشتهاردی

با فرا رسیدن سالروز ولادت باسعادت هفتمین امام همام، حضرت موسی بن جعفر (ع) که در روز هفتم صفر سال ۱۲۸ هجری قمری در روستای ابواء (واقع در بین مکه و مدینه) رخ داد، و امسال مصادف با چهارم تیرماه است، ضمن تبریک، بر آن شدیم تا نگاهی بر زندگی سیاسی آن حضرت بیفکنیم. شخصیت‌های ممتاز و برجسته بر همه ابعاد زندگی انسانی توجه دارند، و در همه ابعاد، بروز و ظهور نموده و به درجه عالی آن دست می یابند، آنها در عین آن که در میدان زهد و پارسایی یگانه اند، در میدان جهاد و مبارزه نیز یگانه تازند، و در عین آن که در زندگی اجتماعی و اخلاقی می درخشند، در همه عرصه های سیاست، دخالت می کنند، و در پرتو سیاست صحیح به اجرای عدالت می پردازند و از حقوق مردم دفاع می نمایند.

امام کاظم (ع) ۵۵ سال عمر کرد، که مدت امامت آن بزرگوار ۳۵ سال بود (از سال ۱۴۸ تا ۱۸۳)، آن حضرت قبل از امامت و بعد از امامت همواره با طاغوت‌های زمانش درگیر بود، و در صحنه های سیاست، تلاشی فراوان و خستگی ناپذیر داشت، با این که زحمتهای و رنجهای فراوان کشید و به شکنجه های سخت زندانها و سیاه چالها گرفتار آمد، در عین حال زندگی اش با سیاست آمیخته بود، و تا آخرین لحظه های حیات از سیاست اسلامی دفاع نمود و در این راه به شهادت رسید.

در این جا به ذکر چند نمونه از شیوه های سیاسی امام کاظم (ع) می پردازیم، و در آینه

این نمونه ها و خاطره ها، به تماشای سیمای سیاسی آن بزرگمرد علم و دین می نشینیم.

رویارویی امام کاظم (ع) با طاغوت‌های عصرش

امام کاظم (ع) در عصر امامتش، با چهار خلیفه طاغوتی به این ترتیب رو به رو بود:

۱ منصور دوانیقی (حدود ده سال) ۲ مهدی عباسی (ده سال) ۳ هادی عباسی (یک سال) ۴ هارون الرشید (حدود پانزده سال)
امام کاظم (ع) در برابر این طاغوتها، هرگز کنار نکشید، اگر او سیاست را از دین جدا می دانست، می توانست با این بهانه در گوشه خانه و مسجد در مدینه بنشیند و تنها به عبادت و درس و بحث قناعت کند، ولی شواهد عینی حاکی از آن است که آن حضرت به عبادت و درس و بحث، قناعت نکرد، و بیشتر دوران امامتش را در امور سیاسی، و درگیری با سردمداران و حاکمان ظلم و جور به سر آورد، و با افشاگریهای خود، مردم را بر ضد آنها می شورانید، او با کمال صراحت می فرمود:

«لَا نَأْسِقُطُ مِنْ حَالِقٍ، فَاتَّقَطَّعَ قَطْعَهُ قَطْعَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَتَوَلَّى لِأَحَدٍ مِنْهُمْ عَمَلًا، أَوْ أَطَأَ بَسَاطَ رَجُلٍ مِنْهُمْ؛ هرگاه من از بالای ساختمان بلند بر زمین سقوط کنم و قطعه قطعه شوم، برایم بهتر است از این که عهده دار کاری از کارهای آنها (طاغوتیان) گردم، یا بر روی فرش یکی از آنها گام بگذارم.» امام کاظم (ع) این سخن را پس از انتقاد از «زیاد بن ابی سلمه» که با دستگاه طاغوتی هارون همکاری و ارتباط داشت، فرمود. ۱

امام کاظم (ع) در برابر منصور

منصور دوانیقی از خلفای دیکتاتور و بسیار خشن بود، او برای حفظ سلطنت ننگینش صدها نفر از سادات و آزادگان را با سخت ترین شکنجه ها کشت، او به قدری کینه آل علی (ع) را بر دل داشت که پس از شهادت امام

صادق (ع)، به محمّد بن سلیمان (فرماندارش در مدینه) نوشت: «اگر جعفر بن محمّد (امام صادق) به شخصی وصیت کرده، بی درنگ او را حاضر کن و گردنش را بزَن. « ۲ با این که مدت ده سال امامت امام کاظم (ع) در عصر سلطنت منصور بود، ولی آن حضرت هرگز تسلیم او نشد، نه تنها او را تأیید نکرد، بلکه در هر فرصت مناسبی، با پیروی از شیوه های پدر بزرگوارش، در برابر منصور قرار گرفت، گاهی با تربیت شاگرد و توسعه دادن به حوزه علمیه شیعه، که پدرش آن را تأسیس نموده بود، با شیوه انقلاب فرهنگی، به رویارویی با منصور می پرداخت، و زمانی با گفتار خود، مردم را از حمایت طاغوت برحذر می داشت و ...

در یکی از موارد، منصور از امام کاظم (ع) خواست به طور رسمی در جشن عید نوروز که در دربار تشکیل می شد، شرکت کند، امام کاظم (ع) این درخواست را رد کرد.

منصور با ابراز مطالبی، امام کاظم (ع) را در تنگنا قرار داد و سرانجام آن حضرت با اکراه در آن مجلس شرکت نمود، مردم هدایای بسیاری آوردند، در این میان پیر مردی شیعی نزد امام کاظم (ع) آمد و گفت: من فقیرم، چیزی نداشتم تا به عنوان هدیه بیاورم، ولی جدّم در سوگ جدّتان امام حسین (ع) اشعاری سروده، همان را اهدا می کنم. او آن اشعار را خواند، امام کاظم (ع) تمام هدایایی را که آورده بودند، به آن پیرمرد شیعی بخشید. ۳ امام کاظم (ع) با این شیوه، سه موضوع را به منصور و طاغوتیان فهماند: نخست این که به آنها فهماند ما به هدایا و

زرق و برق دنیا دل نبسته ایم و تطمیع نخواهیم شد، دوّم این که به یک پیرمرد شیعه آن همه کمک کرد، با این که کلمه شیعه در آن عصر، مخالفت با حکومت منصور را تداعی می نمود، و معلوم بود که کمک به شیعیان، برای سازمان دهی آنها بود. سوّم این که: خاطره امام حسین (ع) را که به عنوان سمبل مبارزه با طاغوتیان بود، زنده و تجدید کرد، و با تأیید آن پیرمرد به خاطر یاد حسین (ع)، طاغوتیان را در درون کاخشان محکوم نمود، و شادی آنها را به خاطر جشن عید نوروز، با یاد کربلا و توجّه به حوادث کربلا، به عزا تبدیل نمود.

این گونه شیوه های امام، کنایه ای رساتر از تصریح بود که آشتی ناپذیری امام با درباریان و حاکم دربار را تبیین می نمود، و اظهار تنفّری از آن حضرت، نسبت به آنها بود.

امام کاظم (ع) در برابر مهدی عباسی

امام کاظم (ع) در مدینه می زیست، هنگامی که پس از مرگ منصور، پسرش مهدی عباسی در سال ۱۵۸ هجری قمری، بر مسند حکومت نشست، خود را در برابر امام کاظم (ع) دید، و دانست که آن حضرت هرگز از صحنه سیاست کنار نمی رود، و در هر فرصتی طاغوتیان را افشا خواهد کرد، مهدی عباسی نخست آن حضرت را از مدینه به بغداد فراخواند و در بغداد زندانی کرد ... ۴ مطابق پاره ای روایات، مهدی تصمیم گرفت تا امام کاظم (ع) را به قتل برساند، شبی یکی از درّخیمان سنگدل و دین به دنیا فروخته به نام حمید بن قحطبه را خواست، حمید قول داد که سحرگاه، امام کاظم (ع) را غافلگیر کرده و به قتل رساند، همان

شب مهدی عباسی در عالم خواب، حضرت علی (ع) را دید که به او اشاره می کند و این آیه را می خواند: «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطُّعُوا أَرْحَامَكُمْ؟» اما اگر روی گردان شوید، آیا جز این انتظار می رود که در زمین فساد کنید و قطع رحم نمایید. « ۵ مهدی وحشت زده از خواب بیدار شد، و حمید را طلبید و او را از اجرای فرمان، بازداشت، و به امام کاظم (ع) احترام شایانی نمود. ۶ در مورد دیگر نقل شده: مهدی عباسی روزی برای سرپوش نهادن بر جنایات خود اعلام کرد، می خواهم مظالم عباد و حقوقی را که مردم بر گردن من دارند، به صاحبانشان بپردازم، امام کاظم (ع) این اعلام را شنید، برای استرداد «فدک» که مال حضرت زهرا (س) و سپس مال فرزندان حضرت زهرا (س) بود نزد مهدی عباسی آمد، و بین آنها گفت و گوی زیر رخ داد:

امام کاظم: «ما بِالْ مَظْلَمَتِنَا لَا تُرَدُّ؛ چرا آنچه را که از ما به زور گرفته شده به ما باز نمی گردد؟» مهدی: موضوع چیست؟ : خداوند متعال، فدک و حومه آن را (که در دست یهودیان بود) برای پیامبرش فتح نمود، و بر آن اسب و شتر رانده نشد (یعنی بدون جنگ در اختیار مسلمانان قرار گرفت) خداوند طبق آیه «وَأْتِ ذَٰلِقُرْبَىٰ حَقَّهُ» ۷ آن را به فاطمه (س) بخشید ... اینک در دست دیگران است، دستور بده آن را به ما که از فرزندان فاطمه (س) هستیم برگردانند.

: حدود فدک را مشخص کن، تا آن را در اختیاران بگذارم.

: حدّ اوّل آن، کوه اُحد، حدّ

دوم آن، عریش مصر، حدّ سوم آن، سیف البحر و حدّ چهارم، دومه الجندل (بین شام و عراق) است.

: آیا همه اینها جزء فدک است؟ : آری : این همه مقدار، زیاد است باید در این باره اندیشید. ۸ جالب این که نظیر همین مناظره، بین امام کاظم (ع) و هارون الرشید رخ داد، هارون گفت: «تو همه را جزء فدک ساختی، برای ما چیزی باقی نماند.» امام کاظم (ع) فرمود: من که در آغاز گفتم اگر حدود فدک را مشخص کنم در اختیارم نخواهی گذاشت. « در همین هنگام هارون بر کشتن آن حضرت تصمیم گرفت. ۹ نتیجه این که: امام کاظم (ع) با این بیان، حکومت اسلامی را از آن خود می داند، و خلفای عباسی را به عنوان غاصبان حکومت معرفی نموده است، و این از روشنترین مصداقهای دخالت امام در امور سیاسی حتی در شرایط بسیار خطرناک است.

امام کاظم (ع) در برابر هادی عباسی

هادی عباسی پس از مرگ پدرش مهدی، بر مسند خلافت نشست، گرچه مدت خلافت او حدود یک سال بیشتر نبود، امام کاظم (ع) در برابر او نیز، موضع گیری قاطع داشت، هرگز حکومت او را تأیید نکرد، بلکه با آن مخالفت نمود، تا جایی که قیام قهرمانانه حسین بن علی، شهید فحّ ۱۰ بر ضد او را، که همچون قیام کربلا بر ضدّ یزید بود، تأیید کرد.

از سخنان حسین سردار شهید فحّ این بود: «ما دست به نهضت نزدیم مگر پس از مشورت با امام موسی بن جعفر (ع) که او به نهضت فرمان داد.» ۱۱ هنگامی که خبر شهادت حسین شهید فحّ به امام کاظم (ع) رسید، فرمود: «حسین درگذشت،

ولی سوگند به خدا او مسلمانی شایسته، روزه دار و شب زنده دار بود، و امر به معروف و نهی از منکر کرد، و در میان دودمانش، بی نظیر بود. « ۱۲

امام کاظم (ع) در برابر هارون الرشید

حدود پانزده سال از عصر امامت امام کاظم (ع) با سلطنت دیکتاتوری هارون الرشید مقارن بود، در همه حوادث سیاسی این عصر، نام امام کاظم (ع) مطرح بود، امام در موارد بسیار، در برابر هارون، موضعی قاطع گرفت، و هرگز سکوت نکرد، از این رو همواره در تبعید و زندانهای مختلف قرار داشت. گاهی در زندان بصره، و زمانی در زندانهای گوناگون بغداد در برابر شکنجه های سخت به سر می برد و سرانجام در زندان به شهادت رسید.

مناظرات امام کاظم با هارون، هر کدام دلیل روشنی بر موضع گیری قاطع آن حضرت در برابر هارون است که ما برای رعایت اختصار، از ذکر آنها خودداری می کنیم. ۱۳ هارون در سفر حج، به مدینه وارد شد، در کنار مرقد مطهر پیامبر (ص) آمد و از روی برتری جویی نسبت به امام کاظم (ع)، خطاب به قبر گفت: «سلام بر تو ای پسر عمو»، امام کاظم (ع) همان لحظه گفت: «سلام بر تو ای رسول خدا، سلام بر تو ای پدر!» [یعنی اگر پیامبر (ص) عموی توست، پدر من است] هارون از این برخورد امام، سرافکنده و خشمگین شد و دستور داد آن حضرت را دستگیر کنند. ۱۴

مقاومت قهرمانانه در زندان

روزی هارون از وزیر دربارش ربیع پرسید: به نظر تو موضع گیری و مقاومت موسی بن جعفر (ع) تا چه اندازه است؟ [آیا با تطمیع یا تهدید، می توان او را تسلیم کرد؟] ربیع در پاسخ گفت: «سَيِّدِي لَوْ خُطِّطَتْ فِي الْأَرْضِ خِطَّةٌ فَمَدَّخَلَ فِيهَا مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (ع) ثُمَّ قَالَ لَا أَخْرُجُ مِنْهَا مَا خَرَجَ مِنْهَا؛ اَي سرور من! اگر در زمین خطی کشیده شود، و موسی بن جعفر (ع) در

میان آن خط برود و سپس بگوید از آن خارج نمی شوم، هرگز از آن خارج نگردد.» ۱۵ هنگامی که امام کاظم (ع) به دستور هارون به زندان سندی بن شاهک، که آخرین و پرشکنجه ترین زندان بود، افتاد، هارون سعی کرد امام را به شرط معذرت خواهی، از زندان آزاد سازد، گرچه یک بار از هارون تقاضای آزادی را بنماید، ربیع وزیر دربار هارون واسطه شد، در زندان با امام ملاقات کرد، و به امام عرض کرد: «هر چند یک بار، از هارون تقاضای آزادی از زندان کن، تا من ترتیب آزادی شما را فراهم کنم.» امام کاظم (ع) در پاسخ او فرمود: «لَمْ أُخْلَقْ سَوْوَلًا؛ من سؤال کننده آفریده نشده ام.» ۱۶ آری، موضع گیری های قاطعانه و شجاعانه سیاسی امام کاظم (ع) در برابر طاغوت زمانش، این گونه پرتوان و باصلابت بود، او با عزت نفس و شهامت بی نظیر خود، تا سر حدّ شهادت، ایستادگی کرد و حسرت تسلیم را بر دل تبهکاران عباسی نهاد، و درس مبارزه و ایستادگی در برابر باطل را به جهانیان آموخت.

پی نوشت ها

- (۱) وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۴۰.
- (۲) اعلام الوری، ص ۲۹۰.
- (۳) مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۱۹.
- (۴) اثباه الهداه، ج ۳، ص ۲۲۰.
- (۵) محمد (۴۷) آیه ۲۲.
- (۶) اسراء (۱۷) آیه ۲۶.
- (۷) مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۰۰.
- (۸) اقتباس از اصول کافی، ج ۱، ص ۵۴۳.
- (۹) مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۲۱.
- (۱۰) سرزمین فَخّ در حدود یک فرسخی مکه قرار دارد، حسین بن علی بن حسن مثلث، روز ۸ ذیحجه سال ۱۶۹ با عدّه ای از یاران و بستگان خود، در راه مبارزه با هادی عباسی به شهادت رسید. «مروج الذهب»

(۱۱) مقاتل الطالین، ص ۳۲۵-۳۳۳.

(۱۲) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۶۵.

(۱۳) در این باره ر. ک: احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۶۳، بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۴۲ و ۱۵۶.

(۱۴) مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۲۰.

۱۵ و ۱۶) انوار البیّه، ۳۰۳ و ۳۰۴.

زندگی سیاسی امام هفتم علیه السلام

مقدمه

نویسنده: یوسف بیات

امام موسی بن جعفر علیهما السلام سپیده دم روز یکشنبه یا سه شنبه هفتم صفر سال ۱۲۸ یا ۱۲۹ هجری قمری در «ابواء» - محلی میان مکه و مدینه - از کنیزی به نام «حمیده» زاده شد و بنا بر قول مشهور در ۲۵ رجب سال ۱۸۳ ه. ق در بغداد در زندان هارون الرشید و به دستور وی به شهادت رسید. در این مقاله به مناسبت شهادت آن امام بزرگوار در دو بخش سخن خواهیم گفت؛ در بخش نخست شرائط فرهنگی عصر امام هفتم علیه السلام را بررسی می کنیم و در بخش دوم به تحلیل و بررسی اوضاع سیاسی آن روزگار و نیز موضع گیریهای امام موسی بن جعفر علیهما السلام در برابر زمامداران عصر خواهیم پرداخت.

اوضاع و شرائط فرهنگی و اجتماعی

پس از رحلت امام صادق علیه السلام با نص صریح آن حضرت، فرزندش موسی بن جعفر علیهما السلام در سن بیست سالگی به امامت رسید و مدت سی و چهار یا سی و پنج سال، رهبری امت اسلامی را عهده دار شد. (۱)

بعد از امام ششم سردرگمی عجیبی در میان شیعیان نسبت به رهبری آینده پدیدار گشت و این در حالی بود که شبهه جانشینی اسماعیل فرزند بزرگ امام صادق علیه السلام در زمان حیات ایشان مطرح بود و به همین دلیل آن حضرت به مناسبتهای مختلف، مسئله جانشینی اسماعیل را

به شدت نفی می نمود و حتی هنگامی که اسماعیل در زمان حیات امام از دنیا رفت، آن حضرت علی رغم اینکه به شدت از مرگ فرزندش متأثر شده بود، اصرار داشت تا رواندازی که بر پیکر مطهر اسماعیل بود برداشته شود تا مردم مرگ او را به چشم خود ببینند.

شیخ مفید رحمه الله می نویسد: امام صادق علیه السلام در مرگ فرزندش اسماعیل، به شدت متأثر شد، و حزن و اندوه بر وی سایه افکند و چندین بار دستور داد تا تابوت وی را بر زمین نهند و هر بار صورت او را گشود و نگاه کرد. امام علیه السلام با این کار می خواستند کسانی که اسماعیل را جانشین پدر می پندارند، به مرگ وی یقین کنند. (۲)

با این حال شیعیان که در شهرهای دور و نزدیک پراکنده بودند، پس از وفات امام صادق علیه السلام به ۶ فرقه منشعب شدند؛ فرقه اول کسانی بودند که به «مهدویت» امام صادق علیه السلام معتقد شدند و آن حضرت را آخرین جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و قائم آل محمد صلی الله علیه و آله دانستند؛ فرقه دوم آنان که بر مهدویت اسماعیل اصرار می کردند و مرگ وی را باور نداشتند؛ فرقه سوم به مرگ اسماعیل اذعان کردند و فرزندش محمد را به امامت برگزیدند؛ فرقه چهارم گروهی بودند که «عبدالله بن جعفر» فرزند دیگر امام صادق علیه السلام را که به «افطح» معروف بود، امام دانسته و به «فطحیه» مشهور شدند؛ فرقه پنجم محمد بن جعفر فرزند زیبای امام صادق که به «محمد دیباج» معروف بود را پیشوای خود نامیدند؛ فرقه ششم که گروه اکثریت را

تشکیل می دادند، به امامت موسی بن جعفر علیهما السلام گرویدند. (۳)

امام هفتم در چنین موقعیت اسف بار و ناهنجار فرهنگی اجتماعی، رهبری شیعیان را به عهده گرفت و توانست کشتی طوفان زده امت اسلامی را از گزند حوادث، رهایی بخشیده، به ساحل نجات برساند.

هشام بن سالم می گوید: «پس از رحلت امام صادق علیه السلام به همراه «مؤمن الطاق» در مدینه بودیم، گروهی را مشاهده کردیم که بر در خانه «عبدالله افطح» گرد آمده بودند؛ ما نیز نزد عبدالله رفته و برای آزمودن وی مسئله ای درباره زکات و نصاب آن مطرح کردیم؛ ولی پاسخ درستی از وی نشنیدیم. با نگرانی از خانه وی بیرون آمدیم و در این اندیشه بودیم که از میان فرقه های موجود کدامیک را برگزینیم، ناگهان پیرمردی از دور به ما اشاره کرد، نخست پنداشتیم که از جاسوسان «منصور دوانیقی» است که به منظور شناسایی و دستگیری شیعیان گماشته شده است؛ آنها، اگر کسی را دستگیر می کردند، گردنش را می زدند، به رفیق خود که همراه من بود گفتم که از من دور شده، جان خود را نجات ده و خودم آماده مرگ شدم، اما برخلاف انتظاری که داشتم، آن شخص مرا به خانه موسی بن جعفر علیهما السلام راهنمایی کرد، وقتی نزد ایشان رسیدم پیش از هر سخنی فرمود: «لا- الی المرجئه ولا- الی القدریه ولا- الی الزیدیه ولا الی الخوارج، الی الی الی؛ نه به سوی قدریه بروید و نه معتزله و نه خوارج و نه زیدیه: بلکه به سوی من بیاید. (۴)»

اوضاع و شرایط سیاسی

به گواهی تاریخ، از آنجا که بنی عباس در خود زمینه و جاهت اجتماعی نمی دیدند، نخست با شعار

حمایت از علویان و خاندان علی بن ابی طالب علیهما السلام روی کار آمدند و بنی امیه را از صحنه سیاست کنار زدند؛ اما با رسیدن به قدرت و به دست گرفتن زمام امور مملکت، به گونه ای با علویان و شیعیان بد رفتاری کردند که به تعبیر ابوفراس شاعر، بنی امیه، یک دهم آن را هم انجام نداده بودند. (۵)

این وضعیت از زمان به قدرت رسیدن منصور عباسی آغاز گردید و در سال ۱۴۸ هجری یعنی سال شهادت امام صادق علیه السلام به اوج خود رسید؛ به گونه ای که شیعیان امام کاظم علیه السلام حتی از بردن نام امام، بیمناک بودند و آن حضرت را با عناوینی، چون: عالم آل محمد، عبد صالح و الرجل یاد می کردند. البته این شرائط، امام هفتم و یاران آن حضرت را لحظه ای از مبارزه با ستمگران باز نداشت؛ بلکه آنان با شیوه «تقیه» به این وظیفه دینی جامه عمل پوشیدند. و همان گونه که خود امامان معصوم علیهم السلام در تعلیمات آسمانی خویش، بارها به پیروان واقعی خود آموخته اند که سازش با ظلم در هیچ زمانی جایز نیست، به صورت مخفیانه با دستگاه طاغوتی جنگیدند، هر چند شیوه مبارزه به مقتضای هر زمانی متفاوت است.

زامداران معاصر امام هفتم علیه السلام

امام هفتم علیه السلام در مدت حدود ۳۵ سال امامت خویش، با چهار تن از خلفای عباسی معاصر بود:

۱. منصور دوانیقی؛

۲. محمد پسر منصور که به «مهدی» مشهور بود و حدود ده سال و یک ماه حکومت کرد؛

۳. موسی فرزند مهدی که به «هادی» معروف بود و مدت یک سال و اندی خلافت کرد؛ (۶)

۴. هارون الرشید (۷) برادر «هادی» که

مقتدرترین آنان بود و به مدت ۱۳ سال زمامداری سرزمین پهناور اسلامی را در دست داشت.

وصیت سیاسی و الهی

در چنان شرایط سختی که بر جامعه اسلامی حاکم بود و منصور به عنوان خلیفه عباسی با خاندان علی بن ابی طالب علیه السلام دشمنی می ورزید و به ستمگری و کشتار بی رحمانه شیعیان می پرداخت؛ (۸) معرفی جانشین از سوی امام صادق علیه السلام به صورت علنی و آشکارا، امکان پذیر نبود و این وظیفه مهم الهی نیز باید به شکل مخفیانه صورت می گرفت.

پس از رحلت امام صادق علیه السلام منصور دوانیقی به فرماندار خود در مدینه نوشت: «چنانچه آن حضرت برای خود جانشین برگزیده است، او را شناسایی کرده و به قتل برسان.» فرماندار در پاسخ نامه خلیفه نوشت: «جعفر بن محمد در وصیت نامه خود پنج نفر را به عنوان جانشین و وصی خود معرفی کرده است: ۱- منصور دوانیقی ۲- محمد بن سلیمان (فرماندار مدینه) ۳- عبدالله بن جعفر (برادر بزرگتر امام کاظم علیه السلام) ۴- حمیده (همسر امام صادق علیه السلام) ۵- موسی بن جعفر علیه السلام.»

روشن است که این وصیت یک حرکت سیاسی و برای حفظ جان امام موسی بن جعفر علیهما السلام بوده است و همان گونه که منصور اذعان می کند، راهی برای کشتن اینها وجود ندارد. (۹) امام در این حرکت سیاسی به وظیفه خویش یعنی مسئله مهم و سرنوشت ساز رهبری امت اسلامی نیز جامه عمل پوشید و مردمان را به سوی شایسته ترین رهبر بعد از خود رهنمون شد.

ابوحمزہ ثمالی وقتی خبر رحلت امام صادق علیه السلام را شنید از هوش رفت، پس

از به هوش آمدن پرسید: «آیا امام، کسی را به عنوان جانشین معرفی کرده است؟» گفتند: آری... ابوحمزه مسرور شد و گفت: «سپاس خدایی را که ما را هدایت فرمود»؛ وقتی از او توضیح خواستند، ابوحمزه گفت: «در واقع امام صادق علیه السلام با ذکر نام منصور در ردیف بقیه، خواسته است جان وصی واقعی خود را حفظ کند؛ چرا که عبدالله افطح گرچه بزرگتر است اما هم عیب ظاهری دارد (در حالی که امام و حجت خدا نباید معیوب باشد) و هم نسبت به مسائل دینی آگاهی لازم را ندارد؛ پس آن حضرت ما را به «موسی بن جعفر» علیهما السلام رهنمون شده است. (۱۰)

در چنین شرایط سیاسی، هرگونه مبارزه علنی به صلاح شیعیان نبود؛ از اینرو امام کاظم علیه السلام برنامه فرهنگی پدر بزرگوارش امام صادق علیه السلام را ادامه داد و به تربیت شاگردان و گسترش علوم و دانش پرداخت؛ هرچند به گستردگی دانشگاه امام صادق علیه السلام نبود. این شیوه ادامه داشت تا اینکه بالاخره، مردم پس از تحمل ۲۲ سال رنج و فشار حکومت منصور با مرگ خلیفه ستمگر عباسی در هفتم ذی الحجه سال ۱۵۸، نفس راحتی کشیدند. (۱۱) پس از وی «مهدی» در بغداد بر تخت سلطنت نشست و زمام امور را به دست گرفت.

شیوه ای نو در زمامداری عباسیان

زمامداری «مهدی» با استقبال گرم مردم روبرو شد، به این دلیل که او شیوه ملامت آمیز و نرم خویانه ای در پیش گرفت؛ او با یک فرمان تمامی زندانیان سیاسی را آزاد کرد (۱۲)، اموال مردمی را که توسط پدرش منصور مصادره شده بود به صاحبان آنها برگرداند. (۱۳) از این رهگذر جنبشها و قیامهایی

که از ناحیه علویان صورت می گرفت فروکش کرد و آرامش نسبی برقرار شد.

اما از آنجا که مهدی فردی عیاش و خوشگذران بود، (۱۴) کاخهای متعددی بنا کرد، برای اولین بار دیوان محاسبات دایر نمود (۱۵) و ذخیره ۱۴ میلیون دینار و ۶۰۰ میلیون درهمی منصور را که از دست رنج مردم و از راه مالیات به دست آورده بود در بین اطرافیانش تقسیم کرد. (۱۶) در نهایت این گونه رفتارها سبب شد که از رسیدگی به وضع کارمندان دستگاه حکومت و نیز سامان دهی وضع مردم بازماند و انواع فساد و رشوه خواری در میان ماموران دولتی رواج پیدا کند. (۱۷)

هرچند شیوه حکومت مهدی با پدرش منصور متفاوت بود، اما عداوت و دشمنی با خاندان علی بن ابی طالب علیه السلام را از پدرش به ارث برده بود و در عمل این مطلب را ثابت می کرد. او به شخصی به نام «بشار بن برد» در قبال سرودن قصیده ای در تمجید عباسیان و سزاوار بودن آنان به خلافت و در نکوهش فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام مبلغ هفتاد هزار درهم بخشید. هم چنین «مروان بن ابی حفص» در قبال سرودن صد بیت شعر با همین مضمون مبلغ صد هزار درهم از خلیفه دریافت کرد. (۱۸)

اولین برخورد امام هفتم با «مهدی عباسی»

مهدی عباسی، برای هوس بازی و عیاشیها و توجیه اعمال ناپسند خویش از دانشمندان سست ایمانی که شیفته مادیات بودند استفاده می کرد. «ابومعشر سندی» که به گفته خطیب بغدادی دروغگوترین فرد روی زمین بود در قبال جعل حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در توجیه کبوتر بازی خلیفه مبلغ ده هزار درهم دریافت نمود و «مهدی» پس از دادن

مبلغ زیاد شده خطاب به حاضران گفت: «می دانم که او بر خدا و رسولش دروغ بست، اما می خواست بدین وسیله نهایت ارادت خود را به ما نشان دهد (۱۹). (۲۰)

مهدی در آن سالی که وارد مدینه شد پس از زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله با امام موسی بن جعفر علیه السلام که فقیه ترین شخص زمان خود بود دیدار کرد و با پیش کشیدن بحث حلال و حرام بودن شراب گفت: «مردم می گویند شراب از دید قرآن حرام نمی باشد، نظر شما در این باره چیست؟ امام در پاسخ فرمود: «خدا آن را حرام کرده است و این مطلب از دو آیه قرآن استفاده می شود:

۱. آیه «یسالونک عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر»؛ «درباره شراب و قمار از تو سؤال می کنند، بگو در آنها گناه [و زیان] بزرگی است.» [بقره ۲۱۹] و ۲. آیه «انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن والاثم والبغی»؛ «خداوند تنها اعمال زشت را - چه آشکارا باشد و پنهان - حرام کرده است و [همچنین] گناه و ستم را.» [اعراف: ۳۳]

در آیه اول شراب را «اثم» نامیده و در آیه دوم اثم را حرام کرده است. مهدی عباسی در حالی که از پاسخ امام خود را مسرور نشان می داد، آن حضرت را تحسین کرد و سپس رو به «علی بن یقظین» (۲۱) کرد و گفت: «به خدا این است فتوای هاشمی»

علی بن یقظین گفت: «سپاس خدایی را که دانش را در میان شما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داد.»

خلیفه در حالی که خشم خود را فرو می خورد گفت:

«راست گفתי ای رافضی!» (۲۲)

زندانی شدن امام هفتم علیه السلام

مهدی عباسی بهانه ای برای آزار امام نداشت به جهت آنکه آن حضرت هیچ مدرکی به دست جنایت کاران نداده بود و مبارزه خویش را با «تقیه» انجام می داد. و همانند پدر بزرگوارش به نقل حدیث و تربیت شاگردان و ایجاد ارتباط میان شیعیان در نواحی مختلف می پرداخت تا اینکه از ناحیه بدخواهان گزارشهایی به خلیفه - در باره هدایا و بخششهای آن بزرگوار به مستمندان - رسید و مهدی را نگران این مطلب کرد که مبادا این پولها وجوهاتی باشد که علاقه مندان موسی بن جعفر علیهما السلام می پردازند تا برای سازماندهی و تقویت شیعیان به کار گرفته شود و حکومت او را تهدید کند؛ از اینرو دستور بازداشت امام هفتم را صادر کرد.

در پی آن، فرماندار مدینه امام را دستگیر و روانه بغداد نمود، خلیفه نیز امام را زندانی کرد؛ اما پس از مدتی مهدی عباسی، یک شب، علی بن ابی طالب علیهما السلام را در خواب دید، وقتی از خواب بیدار شد بدون درنگ دستور آزادی موسی بن جعفر علیهما السلام را به نگهبان خود «ربیع» داد، ربیع آن حضرت را نزد خلیفه آورد. او پس از نقل جریان خواب خود به امام از ایشان تقاضا کرد تا اقدامی علیه حکومت وی انجام ندهد و مبلغ ۳ هزار دینار نیز به آن حضرت هدیه کرد و بلافاصله روانه مدینه نمود. (۲۳)

طرح مسئله «فدک»

برخورد دیگری که امام هفتم علیه السلام با مهدی عباسی داشت روزی بود که خلیفه برای «رد مظالم» نشسته بود. امام علیه السلام از این فرصت استفاده کرد و فرمود: «چرا آنچه را که از راه ستم از ما گرفته شده است به

ما بر نمی گردانی؟» مهدی گفت: «آن چیست؟» امام علیه السلام فرمود: «فدک، که ملک خالص پیامبر صلی الله علیه و آله بود و آن را به دخترش فاطمه علیها السلام بخشیده بود که پس از رحلت آن حضرت طبق گواهی علی بن ابی طالب، امام حسن، امام حسین علیهم السلام و ام ایمن، ابوبکر قصد داشت آن را به فاطمه علیها السلام واگذار کند لیکن خلیفه دوم از آن جلوگیری نمود». مهدی گفت: «حدود آن کدام است؟» و وقتی امام محدوده فدک را مشخص کرد خلیفه گفت: «این خیلی زیاد است باید درباره اش بیاندیشم». (۲۴)

البته مهدی عباسی، هرگز فدک را باز نگرداند چون در آن صورت، حکومت وی در آستانه سقوط قرار می گرفت.

زامنداری «هادی عباسی»

سرانجام مهدی عباسی پس از آن همه عیاشی و بی مهری نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در سال ۱۶۹ از دنیا رفت و فرزند او موسی معروف به «هادی» به قدرت رسید. هادی عباسی جوان بیست و پنج ساله ای بود که از جهت اخلاقی، بی بند و بار و سبکسر و بدخوی و کج رفتار بود. (۲۵) او از همان آغاز خلافت اش بنی هاشم را زیر فشار قرار داد و حقوق آنان را از بیت المال قطع کرد و به بازداشت و دستگیری آنان در مناطق مختلف پرداخت.

نهضت فح

ظلم و بیدادگریهای هادی عباسی باعث بوجود آمدن نهضت مقاومتی در مدینه به رهبری یکی از نوادگان امام مجتبی علیه السلام به نام: «حسین بن علی بن حسن بن حسن» گردید، او به عنوان رهبر قیام تصمیم داشت که مکه - حرم امن الهی - را به عنوان پایگاه خود قرار داده و با بهره گیری از حضور انبوه مسلمانان در «موسم حج» پیام خود را به جهانیان برساند. اما سخت گیریهای فرماندار مدینه (عمر بن عبدالعزیز از نوادگان عمر بن خطاب) نسبت به خاندان علی بن ابی طالب علیهما السلام برای خوش خدمتی به خلیفه از جمله تازیانه زدن به فرزندان ابی طالب به اتهام واهی شراب خواری و چرخاندن آنان در کوچه و بازار، همچنین موظف ساختن بزرگان بنی هاشم برای معرفی هر روزه خود به فرمانداری، باعث شد که آتش قیام، پیش از موعد شعله ور شود. (۲۶)

حسین با فرماندار مدینه درگیر شد و چند روز بعد، پس از تجهیز نیرو به همراه سیصد نفر از یاران خویش به سوی مکه رهسپار گشت. (۲۷) در آن

سال گروهی از عباسیان از جمله: سلیمان بن منصور و محمد بن سلیمان، به مکه آمده بودند؛ هادی از قیام حسین آگاه شد و با نوشتن نامه ای محمد بن سلیمان را مأمور جنگ با حسین کرد و سپاهی عظیم نیز روانه مکه نمود، در فاصله ۳ میلی مکه و در سرزمین «فخ» جنگ سختی میان دو سپاه در گرفت، «حسین» رهبر قیام و حدود صد نفر از یارانش به شهادت رسیدند و بقیه پراکنده شدند؛ گروهی نیز از جمله سلیمان بن عبد الله بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، به اسارت درآمدند که پس از انتقال به بغداد سر از بدنشان جدا کردند. بنا به نقل مسعودی جنازه کشته ها به مدت ۳ روز بر روی خاک صحرا باقی ماند و طعمه حیوانات و پرندگان بیابان گردید. (۲۸)

این واقعه دردناک که به فرموده امام باقر علیه السلام پس از حادثه کربلا دردآورترین واقعه برای اهل بیت بود، (۲۹) در روز هشتم ذی الحجه الحرام همان سال به وقوع پیوست. (۳۰)

هادی عباسی که از این رویداد به شدت خشمگین شده بود و آن را از ناحیه موسی بن جعفر علیهما السلام می دانست، تصمیم به قتل آن حضرت گرفت؛ اما قاضی ابویوسف شاگرد ابوحنیفه که مقرب دستگاه بود سوگند یاد کرد که موسی بن جعفر علیهما السلام نقشی در این واقعه نداشته است و بدین وسیله خلیفه را از کشتن امام هفتم بازداشت. (۳۱)

مزار شهیدان قیام فخ اکنون در شهر مکه در راه کسانی است که برای عمره مجدد به مسجد تنعیم می آیند، ولی حاکمان وهابی نتوانستند حتی محل مزار را که به صورت تپه ای بر

جای بود تحمل کنند. در اطراف تپه ساختمان ساخته اند و اخیراً هم آنچه را که از مزار باقی مانده بود با دیواری بتونی محصور کرده اند.

شاید بتوان گفت دوران حکومت هارون، بدترین دوران برای شیعیان بویژه امام موسی بن جعفر علیهما السلام بود. هارون الرشید در همان آغاز حکومت خود، امام هفتم را زندانی کرد؛ خلیفه به هنگام سفر به حج گزارشهایی از مامورانش درباره موسی بن جعفر دریافت نمود که حکایت از سرازیر شدن اموال و وجوهات شرعی از هر نقطه جهان به سوی موسی بن جعفر علیهما السلام می کرد. ترس از نهضت فراگیر و برچیده شدن حکومت عباسیان بر چهره خلیفه سایه افکند، و وقتی به هنگام طواف «کعبه» با امام هفتم ملاقات نمود به ایشان گفت: «تو همان کسی هستی که مردم مخفیانه با او بیعت می کنند؟» موسی بن جعفر علیهما السلام در پاسخ وی با جمله ای حکیمانه فرمود: «تو پیشوای اجساد مردم و من امام دل‌های آنان هستم.» (۳۲)

اندیشه شوم

هارون الرشید با همه قدرتی که داشت به دو جهت از امام موسی بن جعفر علیهما السلام بیمناک بود تا جایی که این ترس او را به اقدامی خطرناک واداشت و در اندیشه قتل امام هفتم علیه السلام برآمد.

دلیل اول: موقعیت اجتماعی و نفوذ معنوی امام موسی بن جعفر علیهما السلام بود که بر دل‌های مردم حکومت می کرد. هر چند امام، در صدد قیام و انقلاب نبود و در ظاهر کوچکترین اقدامی برای آن نکرده بود اما هارون، مانند دیگر حاکمان جور به خوبی می دانست که موسی بن جعفر علیهما السلام مانند سایر امامان معصوم انقلاب معنوی و فرهنگی پیا کرده است؛

از این رو با هر بهانه ای سعی در کم رنگ جلوه دادن منزلت امام در دید مردم داشت.

عنوان «فرزند رسول خدا» بودن از افتخارات و فضایل بی شمار امامان معصوم علیهم السلام است. هارون برای ایجاد تردید در میان مردم نسبت به این منقبت به امام هفتم گفت: «چگونه به خود اجازه می دهید تا دیگران شما را به عنوان فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله صدا کنند، حال آنکه فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام هستید و تنها مادر شما «فاطمه علیها السلام» دختر پیامبر صلی الله علیه و آله است و هر کسی به جد پدری خویش منتسب است نه جد مادری؟»

امام فرمود: «مرا از پاسخ آن معاف بدار.» هارون اصرار کرد که باید پاسخ روشن و دلیل محکم قرآنی اقامه کنی. آن حضرت آیه «ومن ذریته داوود و سلیمان و ایوب و ... عیسی ...» را تلاوت کرد، سپس خطاب به خلیفه فرمود: «پدر عیسی کیست؟» هارون گفت: «عیسی پدر نداشت.» امام علیه السلام فرمود: «آن گونه که عیسی از طریق مادرش مریم به پیامبران پیشین نسبت داده می شود ما نیز از طریق مادرمان فاطمه علیها السلام به رسول خدا منتسب هستیم. آنگاه امام آیه مباحثه را در این رابطه قرائت و تفسیر کرد که هارون جز تحسین آن حضرت چاره دیگری نداشت. (۳۳)

هرچند خلیفه در ظاهر سکوت کرد و امام را مورد تحسین قرار داد؛ اما آتش کینه و حسادت در درونش شعله می کشید.

در سال ۱۷۹ هجری زمانی که هارون پس از اعمال عمره مفرده برای زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه آمده بود،
در

حضور گروهی از سران قریش، رؤسای قبایل و امام موسی بن جعفر علیهما السلام برای عوام فریبی و افتخار خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «السلام علیک یا بن عم؛ سلام بر تو ای پسر عمو.» که امام هفتم علیه السلام بلافاصله خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: «السلام علیک یا ابه؛ سلام بر تو ای پدر».

هارون گفت: آری این افتخار بزرگی است. اما او به حسادت و کینه درونی اش جامه عمل پوشید و امام را دستگیر و با خود به بغداد آورد، (۳۴) البته برای توجیه اقدام بی شرمانه خود از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله معذرت خواهی کرد و خطاب به پیامبر گفت: «به جهت آنکه موسی بن جعفر می خواهد در میان امت تو اختلاف بیاندازد و خون آنان را بریزد، مجبورم او را به زندان بیا فکنم.» (۳۵)

دلیل دوم: ترس هارون - مانند دیگر ستم پیشگان و زورمداران از حمایت بالای اقتصادی شیعیان از امام موسی بن جعفر علیهما السلام بود. او به خوبی می دانست که اگر وضع معیشتی و توان مالی امامان و رهبران الهی بهبود یابد، دشمنان توان رویارویی با آنان را نخواهند داشت.

مامون می گوید: «من در سفر زیارتی حج شاهد برخورد متواضعانه و محترمانه پدرم «هارون» با موسی بن جعفر علیهما السلام بودم که چگونه از وی استقبال کرد و با تجلیل بی نظیر، آن حضرت را بدرقه نمود؛ پس از رفتن ایشان پرسیدم: «او کیست که اینگونه احترامش کردی؟» پدرم گفت: «او امام و پیشوای مردم و حجت خدا در روی زمین است؛ به خدا قسم که

او از من و هر کس دیگری برای خلافت سزاوارتر است. «گفتم: «پس چرا حکومت را به او واگذار نمی کنی؟» پدرم گفت: «ای فرزند! اگر روزی تو هم در امر خلافت من طمع ورزی کنی، چشمانت را از حدقه درخواهم آورد.» آنگاه به هنگام خروج از مدینه مبلغ دویست دینار به «فضل بن ربیع» داد تا به «موسی بن جعفر» برساند و این در حالی بود که به خانه دیگران مبالغ زیادی تا چهار و پنج هزار دینار زر سرخ می فرستاد، با اینکه موقعیت و جایگاه والای امام، اقتضا می کرد که بیشتر از دیگران دریافت کند. از پدرم علت این بی مهری را نسبت به فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله جویا شدم. او گفت: «سیاست چنین ایجاب می کند که اینها تنگدست باشند، چرا که اگر امکانات اقتصادیشان زیاد باشد، ممکن است فردا با صد هزار نفر شمشیر به دست بر ما بخروشند. آری! فقر آنان برای ما بهتر است. (۳۶)

یحیی بن خالد در ضمن گزارشی از مدینه از حمایت مالی شیعیان شرق و غرب دنیا، نسبت به امام موسی بن جعفر علیهما السلام خبر داد. هارون به قدری نگران این وضعیت شد که با تصمیم به قتل آن حضرت آهنگ سفر زیارت خانه خدا نمود؛ در مدینه وقتی امام هفتم و یاران او را در میان انبوه استقبال کنندگان ندید، دستور بازداشت ایشان را صادر و در بغداد زندانی کرد، (۳۷) اما پس از مدتی به خاطر خواب وحشتناکی که دیده بود آن حضرت را آزاد نمود. عبد الله بن مالک خزاعی رئیس نگهبانان هارون می گوید: «شبی نابهنگام فرستاده هارون الرشید وارد

شد و مرا نزد خلیفه برد؛ من که به شدت ترسیده بودم در برابر خلیفه لرزان ایستادم. هارون گفت: «در خواب مردی حبشی را دیدم که گزری آهنین به دست داشت و به من دستور داد تا موسی بن جعفر علیهما السلام را آزاد کنم، به زندان برو و فوراً او را آزاد کن، من به درون زندان رفتم، امام هفتم با دیدن من ایستاد و فکر کرد، من برای شکنجه او آمده ام اما وقتی خبر آزادی اش را رساندم فرمود: «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که بشارت آزادی به من داد». (۳۸)

فدک

نقشی که فدک می توانست در بالا بردن توان اقتصادی امامان شیعه داشته باشد، در طول تاریخ همواره مورد توجه دوستان و دشمنان اسلام بوده است. هارون برای کسب آگاهی از اینکه موسی بن جعفر علیهما السلام چه فکری در سر دارد، بارها پیشنهاد بازگرداندن فدک را به امام هفتم بازگو کرده بود، اما امام می دانست که او هرگز چنین کاری را نخواهد کرد؛ لذا روزی پس از اصرار هارون فرمود: «اگر بخواهم فدک را باز پس بگیرم همه حدود آن را می خواهم.» هارون گفت: حدود آن چیست؟» موسی بن جعفر ۸ فرمود: «حدود فدک از یک طرف به «عدن» و از طرف دیگر به «سمرقند»، از جانبی به «آفریقا» و از دیگر سو به «دریاها و جزیره های ارمنستان» ختم می شود.» در هنگام بیان هر یک از حدود رنگ هارون تغییر می کرد تا بالاخره چهره اش به سیاهی گرائید و گفت: «دیگر برای ما چیزی باقی نمی ماند». این بود که پس از آن تصمیم به از

میان برداشتن آن حضرت گرفت. (۳۹)

امام هفتم علیه السلام در واقع با این بیان اعلام کرد که دستگاه خلافت را غاصب می داند و با اعلام مرزهای قلمرو اسلامی به عنوان «فدک» آشکارا، حکومت بر کل قلمرو اسلامی را از هارون مطالبه نمود و این صریح ترین موضع گیری سیاسی در آن شرایط بود.

تحریم همکاری با دستگاه حکومتی

نمونه دیگری از موضع گیری سیاسی و مبارزه با حکومت جور، تحریم هرگونه همکاری با دستگاه حکومتی بود. امام هفتم علیه السلام روزی به یکی از شیعیانش به نام «صفوان جمال» فرمود: «همه کارهای تو نیکوست جز یک کار»، صفوان عرض کرد: «ای فرزند پیامبر! آن چیست؟» امام فرمود: «اینکه اشترهایت را به هارون کرایه می دهی». صفوان گفت: «آنها را برای خوشگذرانی و تفریح کرایه نداده ام بلکه برای زیارت خانه خدا بوده، و خودم هم به عنوان همراه نرفته ام». امام فرمود: «آیا علاقه مند هستی که هارون زنده بماند تا از سفر حج بازگشته و پول تو را پردازد؟» صفوان گفت: آری، امام فرمود: «کسی که دوست بدارد ستمگران زنده بمانند در صف آنهاست و کسی که در صف آنهاست داخل جهنم می شود». (۴۰)

همان گونه که اشاره کردیم با توجه به اینکه شیوه مبارزه به اقتضای شرایط زمان متفاوت می باشد، با دقت در تاریخ زندگانی امام هفتم علیه السلام به خوبی روشن می شود که آن حضرت هم مانند سایر امامان معصوم همواره در حال مبارزه با زمامداران خود کامه عصر خویش بوده است. و شهادت همه امامان معصوم - به جز امام زمان علیه السلام - نیز خود گویای همین مطلب است.

شهادت امامان ما اکثرا از ناحیه ستمگران و زمامداران وقت و

بوسیله شمشیر یا زهر و به دلیل مسائل سیاسی و حکومتی بوده است. و ویژگیهای علمی و عرفانی آنان علت شهادت آنها نبوده که اگر چنین بود باید شخصیت‌های علمی معاصر امامان نیز، مورد تعرض دستگاه خلافت قرار می گرفتند.

شهادت امام هفتم علیه السلام

هارون الرشید که نمی توانست وجود امام هفتم علیه السلام را تحمل کند مجددا امام را دستگیر و برای همیشه زندانی کرد.

زمانی که ماموران خلیفه، برای دستگیری امام آمدند، آن حضرت را در منزل نیافته، به مسجد النبی صلی الله علیه و آله رفتند و امام را در حال نماز مشاهده کردند؛ اما مهلت ندادند که امام نمازش را به اتمام برساند و با همان حال ایشان را بازداشت کردند. هارون الرشید دستور داد تا امام را شبانه در یک محمل سرپوشیده به بصره برده، به حاکم بصره (عیسی بن جعفر) تحویل دهند. امام به مدت یک سال در زندان بصره بود، هارون به عیسی بن جعفر نوشت تا آن حضرت را به قتل برساند، اما او در پاسخ خلیفه عنوان کرد که من در این مدت، جز عبادت و نیایش، چیز دیگری از موسی بن جعفر علیهما السلام ندیده ام، اگر او را از من تحویل نگیری آزادش می کنم.

هارون، امام را از بصره به بغداد منتقل کرده و به «فضل بن ربیع» سپرد و از او خواست تا آن حضرت را به قتل برساند اما او نیز حاضر نشد در ریختن خون امام سهیم شود. پس از آن، امام را به «فضل بن یحیی» فرزند «یحیی بن خالد برمکی» وزیر هارون الرشید تحویل دادند، او امام را محترم شمرد و موجبات آسایش آن حضرت

را فراهم آورد. وقتی گزارش برخورد خوب فضل را به هارون دادند، آنچنان برآشفست که در مجلس رسمی بر او لعن کرد و از اطرافیان نیز خواست، او را لعنت کنند و برای فرونشاندن خشم خود، صد ضربه شلاق به او زد. او سرانجام موسی بن جعفر علیهما السلام را به زندان «سندی بن شاهک» انداخت. «یحیی بن خالد» از سرپیچی پسرش، نزد خلیفه عذرخواهی کرد و به وی اطمینان داد تا خود کار را یکسره کند. او به بهانه ای به بغداد سفر کرد و به «سندی بن شاهک» دستور داد تا امام را به قتل برساند. (۴۱)

در نحوه شهادت امام، مشهور آن است که آن حضرت را با خوراندن زهر مسموم کردند؛ (۴۲) اما در نقل دیگری نیز آمده است که «سندی بن شاهک» و چند نفر دیگر آن امام همام را در میان فرشی پیچیده و چنان فشار آوردند تا به شهادت رسید. (۴۳)

این واقعه دردناک بنابر نظر مشهور در ۲۵ رجب سال ۱۸۳ قمری در سن ۵۴ یا ۵۵ سالگی امام هفتم و پانزدهمین سال خلافت هارون الرشید واقع شد. (۴۴)

«والسلام علیه یوم ولد ویوم استشهد ویوم یبعث حیا»

پی نوشت

(۱) رجال کشی، ش ۶۶۳؛ الارشاد، ج ۲، ص ۲۱۵ - ۲۲۰؛ اثبات الوصیه، ص ۱۶۳؛ بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۲۷ - ۱۲، ط بیروت.

(۲) الارشاد، ج ۲، ص ۲۱۶ (سلسله مؤلفات مفید)

(۳) فرق الشیعه، ص ۷۸ - ۷۴؛ الارشاد، ج ۲، ص ۲۰۹؛ حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۳۸۳.

(۴) رجال کشی، ش ۵۰۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۱۵.

(۵) والله ما فعلت بنو امیه فیهم

معشار ما فعلت بنو العباس .

شیعه و زمامداران خودسر؛ ص ۲۰۷،

به نقل از دیوان ابوفراس.

(۶) البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۱۶۷.

(۷) وی در روز جمعه ۱۴ ربیع الاول ۱۷۰ هجری به خلافت رسید و در سال ۱۹۳ مرد. ر. ک: الجواهر الثمین، ص ۱۲۵؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۶۸؛ البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۴۰۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۰۷.

(۸) مسعودی درباره رفتار منصور با خاندان علی بن ابیطالب می نویسد: منصور فرزندان و نوادگان حسن بن علی علیهما السلام را دستگیر و بر کجاوه های بدون سرپوش سوار کرد و به کوفه روانه کرد و در آنجا در زیرزمینی که شب و روز تشخیص داده نمی شد زندانی نمود. آنان برای شناسایی وقت نمازهای پنجگانه، قرآن را به پنج قسمت تقسیم کرده و پس از قرائت نمودن یک پنجم قرآن به نماز می ایستادند، آنان وسیله نظافت نداشته و برای قضای حاجت به ناچار از همان چهاردیواری محل سکونت استفاده می کردند. با مرور زمان و در اثر بوی تعفن کثافت به بیماریهای سخت مبتلا شده و در اثر مریضی و نیز گرسنگی و تشنگی جان می باختند (مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۲۹).

(۹) اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۷۷.

(۱۰) همان.

(۱۱) البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۱۵۹.

(۱۲) مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۴۳؛ البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۱۵۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹۴؛ حیاة الامام موسی بن جعفر، ج ۱، ص ۴۳۵.

(۱۳) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹۴؛ حیاة الامام موسی بن جعفر؛ ج ۱، ص ۴۳۵؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۴۳.

(۱۴) برای آگاهی بیشتر به کتاب «حیاة الامام موسی بن جعفر علیه السلام»، ج ۱، ص ۴۴۲ - ۴۳۹ مراجعه کنید.

(۱۵) البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۱۶۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹۹.

(۱۶) مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۴۳؛ حیاة الامام موسی بن جعفر علیه السلام،

ج ۱، ص ۴۳۵.

(۱۷) حیاة الامام موسی بن جعفر علیه السلام، ج ۱، ص ۴۴۱.

(۱۸) همان، ج ۱، ص ۴۴۳.

(۱۹) همان.

(۲۰) مبارزه با دانشمندان فرومایه و خود فروخته مانند «سندی» نمونه دیگری از مبارزه امام هفتم علیه السلام بود. آن حضرت روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «الفقهاء امناء الرسل مالم یدخلوا فی الدنیا؛ فقها امنای پیامبرانند مادامی که در دنیا داخل نشده اند.» سؤال شد چگونه در دنیا داخل می شوند؟ رسول خدا فرمود: وقتی که پیروی از حکام نمایند. در این زمان از آنان بر دین خود بترسید.

«بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۶، ط. بیروت.»

(۲۱) علی بن یقظین از شاگردان ممتاز امام موسی بن جعفر علیهما السلام و در نزد آن حضرت از موقعیت ویژه ای برخوردار بود. به سال ۱۲۴ هجری در کوفه چشم به جهان گشود و از رجال علمی زمان خویش بشمار می رفت و با اشاره امام هفتم علیه السلام در دستگاه حکومت عباسیان نفوذ کرد و در مقام وزارت مایه امید و گره گشای مشکلات شیعیان گردید و در سال ۱۸۲ قمری در زندان هارون الرشید بدرود حیات گفت. ر. ک: رجال کشی، فهرست.

(۲۲) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۴۹، ط. بیروت؛ عوالم العلوم، ج ۲، ص ۲۲۵.

(۲۳) تهذیب الکمال، ص ۲۹؛ وفيات الاعیان، ج ۵، ص ۳۰۸؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳۰۴؛ بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۴۸؛ الکامل فی التاریخ؛ ج ۶، ص ۵۸؛ البدایه والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۹۷.

(۲۴) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۵۶؛ حیاة الامام موسی بن جعفر، ج ۱، ص ۴۵۰.

(۲۵) مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۵۸.

(۲۶) الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۹۰؛ مقاتل الطالبین، ص ۴۴۳.

(۲۷) مقاتل الطالبین، ص ۴۴۹.

(۲۸) مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۵۸.

(۲۹) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۶۵.

بيروت.

(٣٠) مروج الذهب، ج ٣، ص ٣٥٨.

(٣١) بحار الانوار، ج ٤٨، ص ١٥١.

(٣٢) اسعاف الراغبين؛ حاشيه نورالابصار، ص ٢٤٨.

(٣٣) بحار الانوار، ج ٤٨، ص ١٢٨، ط. بيروت؛ عيون اخبار الرضا، ج ١، ص ٢٢٦؛ نورالابصار، ص ١٦٤.

(٣٤) روضه الواعظين، ج ١، ص ٢١٥؛ الكامل فى التاريخ، ج ٦، ص ١٦٤؛ اسعاف الراغبين، طبع حاشيه نورالابصار، ٢٤٨؛ تاريخ بغداد، ج ١٣، ص ٣١؛ با اندكى تفاوت.

(٣٥) الارشاد، ج ٢، ص ٢٣٩. (سلسله مؤلفات مفيد)؛ عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج ١، ص ٢٠٨؛ كتاب الغيبه طوسى، ص ٢٨؛ روضه الواعظين، ج ١، ص ٢١٩.

(٣٦) عوالم العلوم، ج ٢١، ص ٢٤٥؛ مجموعه آثار استاد مطهرى، ص ١٠٢؛ عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج ١، ص ٢٣٩ - ٢٣٣.

(٣٧) نك به: مقاتل الطالبين، ص ٥٠١؛ روضه الواعظين؛ ج ١، ص ٢١٨؛ كتاب الغيبه شيخ طوسى، ص ٣١؛ مروج الذهب، ج ٣، ص ٣٧٨.

(٣٨) مروج الذهب، ج ١، ص ٣٠٤؛ وفيات الاعيان، ج ٥، ص ٣٠٩؛ شذرات الذهب، ج ١، ص ٣٠٤.

(٣٩) بحار الانوار، ج ٤٨، ص ١٤٤، ط. بيروت.

(٤٠) رجال كشى، ص ٥٠٢.

(٤١) مقاتل الطالبين، ص ٥٠٢ - ٥٠٤.

(٤٢) وفيات الاعيان، ج ٥، ص ٣١٠؛ مروج الذهب، ج ٣، ص ٣٨؛ تهذيب الكمال، ج ١، ص ٢٩؛ بحار الانوار، ج ١٩، ص ٥١ و ج ٤٨، ص ٢١٢.

(٤٣) تاريخ بغداد، ج ١٣، ص ٣١؛ مروج الذهب، ج ٣، ص ٣٨٨؛ الكامل فى التاريخ، ج ٦، ص ١٦٤؛ سير اعلام النبلاء؛ ج ٦، ص ٢٧٤؛ اعيان الشيعة، ج ٢، ص ٥.

(٤٤) همان.

ابو بصیر گفت: همراه امام صادق علیه السلام برای شرکت در مراسم حج عازم مکه بودیم. وقتی به سرزمین ابواء رسیدیم، حضرت برای ما صبحانه ای تدارک دید. مشغول صرف صبحانه بودیم که کسی از طرف همسر امام صادق علیه السلام آمد و به ایشان خبر داد که حال همسران دگرگون شده و درد زایمان آغاز شده است و چون فرموده بودید در این باره قبل از

هر کار شما را مطلع کنیم، خدمتتان آمدم.

امام صادق علیه السلام همان لحظه برخاست و همراه فرستاده ی همسرش رفت و بعد از چند لحظه برگشت. ما که قیافه ی شاداب ایشان را دیدیم، شاد باش گفتیم و از وضعیت همسرشان پرسیدیم، فرمود: خداوند حمیده را به سلامت داشت و به من پسری عنایت فرمود که در میان مخلوقاتش از همه بهتر است. همسرم در باره ی آن نوزاد مطلبی به من گفت: که گمان می کرد من از آن بی خبرم؛ اما من پیرامون آن موضوع از او آگاه تر بودم.

من (ابو بصیر) درباره ی محتوای آن مطلب سؤال کردم، ایشان فرمود: «حمیده گفت: هنگامی که آن نوزاد متولد شد، دست هایش را بر زمین گذاشت و سر به سوی آسمان بلند کرد.» من به حمیده گفتم این کار نشانه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و نشانه ی وصی بعد از اوست. (۱)

و به این ترتیب بود که ابو الحسن موسی کاظم علیه السلام در روز شنبه هفتم ماه صفر سال ۱۲۸ ه ق در سرزمین ابواء (بین مکه و مدینه) به دنیا آمد. (۲)

عالم همه غرق زیب و زیور آمد از جلوه ی نور حق منور آمد آمد به جهان باب حوایج کاظم محبوب خدا موسی جعفر آمد (۳)

از تبار نور

پدرش حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و مادرش «حمیده» (س) بود. این بانو در مکتب امام صادق علیه السلام به چنان صفای باطنی دست یافت که حضرت درباره اش فرمود:

«حمیده مصفاه من الادناس کسبیکه الذهب ما زالت الاملاک تحرسها حتی ادیت الی کرامه من الله لی والحجه من بعدی.» (۴)

حمیده مانند طلای خالص از ناپاکی ها، پاک

است. فرشتگان او را همواره نگهداری کردند تا به من رسید، به خاطر کرامتی که خدا نسبت به من و حجت پس از من عنایت فرمود.

القاب امام موسی بن جعفر علیه السلام

نام حضرت، موسی، کنیه هایش ابو الحسن اول، ابو الحسن ماضی، ابو ابراهیم، ابو علی، ابو اسماعیل، و القابش کاظم، عبد صالح، نفس زکیه، زین المجتهدین، وفی، صابر، امین و زاهر بود. ابن شهر آشوب می نویسد: از این جهت که حضرت با اخلاق بزرگوارانه اش درخشید، به «زاهر» و از این حیث که خشم خود را فرو می برد، به «کاظم» مشهور شد. (۵)

از تولد تا امامت

امام کاظم علیه السلام همچون اجداد طاهر خود از همان کودکی به سان خورشیدی فروزنده در خاندان اهل بیت علیهم السلام می درخشید. در این دوره دو موضوع «تثبیت امامت» وی بعد از پدر و بروز «جلوه هایی از شخصیت» بیشتر از هر چیزی توجه ما را به خود جلب می کند.

تثبیت امامت

۱- امام صادق علیه السلام از همان لحظه ی نخست تولد، شیعیان را نسبت به امامت فرزندش موسی آگاه ساخت و این گونه فرمود: «فعلقوا بانی هذا المولود... فهو والله صاحبکم من بعدی». (۶)

به فرزندم، این مولود بچسبید. او به خدا بعد از من صاحب شماس است.

۲- علائم برتری این مولود پاک از همان روزها بر همگان آشکار شد. از جمله می توان به سخن گفتن حضرت در گهواره اشاره کرد. یعقوب بن سراج می گوید: «به حضور امام صادق علیه السلام رفتم و دیدم حضرت در کنار گهواره پسرش موسی ایستاده و فرزندش در گهواره است. امام مدتی با او راز گفت. پس از آن که سخنانش به پایان رسید، نزدیکتر رفتم. به من فرمود: نزد مولایت (در گهواره) برو و سلام کن. من کنار گهواره رفتم و سلام کردم.

موسی بن جعفر علیه السلام که در میان گهواره بود با کمال شیوایی جواب سلام مرا داد و فرمود: «برو و نام دخترت [حمیرا] را که دیروز برایش برگزیده ای، عوض کن، آن گاه نزد من بیا؛ زیرا خداوند چنان نامی را نمی پسندد. من هم رفتم و نام او را عوض کردم». (۷)

جلوه هایی از شخصیت امام علیه السلام

۱- نبوغ حضرت در سنین خردسالی همگان را شگفت زده کرده بود؛ به عنوان نمونه وقتی «عیسی شلقان» از حضرت سوالی پرسید، چنان جوابی گرفت که در جایش میخکوب شد. خودش می گوید: «روزی در جایی نشسته بودم، امام کاظم علیه السلام را [که در آن وقت کودک بود] دیدم که بره ای همراه داشت و از کنار من عبور کرد، به او گفتم: ای پسر! می بینی

پدرت [امام صادق علیه السلام] چه می کند؟

نخست به ما دستور می دهد «ابو الخطاب» (محمد بن مقلاس اسدی کوفی) را دوست بداریم، سپس دستور می دهد او را لعن کنیم. فرمود: «خداوند بعضی از انسان ها را برای ایمان آفرید که ایمانشان دائمی است، بعضی دیگر را برای کفر دائمی آفرید. در این میان نیز به برخی ایمان عاریه ای داد که آنان را «معارین» (عاریه داده شدگان) می گویند و هر گاه خدا بخواهد، ایمان را از آن ها بگیرد. «ابو الخطاب» از این گونه است و ایمان عاریه ای به او داده بودند [در آن زمان که ایمان داشت، امام صادق علیه السلام فرمود: او را دوست بدارید و اکنون که مذهب باطلی اختراع کرده، امام فرمود، او را لعنت کنید]، من به حضور امام صادق علیه السلام رفتم و آنچه را که به فرزندش گفته بودم و او جواب داده بود، به عرض حضرت رساندم. امام فرمود: «این پسر (یا این کلام پسر) از جوشش نبوت است». (۸)

۲- ابو حنیفه می گوید: به خانه ی امام صادق علیه السلام رفتم. در دالان خانه کودکی را دیدم ... پرسیدم: بشر که گناه می کند. گناه او را چه کسی انجام می دهد، فرمود: آن که گناه می کند از سه حال بیرون نیست. یا خود گناه می کند، یا خدا، یا هر دو. اگر بگوییم خدا گناه می کند، او با انصاف تر و عادل تر از آن است که خود گناه کند و بنده اش را مجازات کند، اگر هر دو گناه کنند، خدا با بنده اش در گناه شریک است و شریکی که از بنده قوی تر است، مجازات قوی به خاطر گناه مقدمتر از مجازات ضعیف است. و اگر بنده گناه می کند. بنابراین رواست

که امر و نهی خداوند متوجه بنده شود و کیفر و پاداش نیز به او تعلق بگیرد و بهشت و دوزخ نصیب او شود. ابو حنیفه چنان مرعوب این استدلال شد که گفت: «ذریه بعضها من بعض والله سمیع علیم» (۹) آنها فرزندانی هستند که بعضی از بعض دیگر (در پاکی و کمال) گرفته شده اند و خداوند شنوا و داناست. (۱۰)

دوران امامت

دوران امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از ۲۵ شوال سال ۱۴۸ ه. همزمان با شهادت پدر بزرگوارش امام صادق علیه السلام آغاز شد. در این زمان حضرت ۲۰ سال داشت. در آغاز امامت، حضرت با قاتل پدرش، منصور دوانیقی رو در رو بود.

وی که از سال ۱۳۶ خلافت اسلامی را پس از ابو العباس سفاح به دست گرفته بود، به دلیل وصیت امام صادق علیه السلام در مورد تعیین جانشین خود و ملاحظات دیگر علنا تعرضی به امام نمی کرد. (۱۱)

ولی در خفا سیاست فشار بر حضرت را در دستور کار خویش قرار داده بود و دقیقا به همین علت بود که امام صادق علیه السلام در وصیت خود خلیفه را به عنوان یکی از جانشینان خود معرفی کرد تا از فشارهای سیاسی بر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام حد اقل در منظر مردم کاسته شود، از این رو وقتی منصور دوانیقی امام صادق علیه السلام را به شهادت رساند، به فرماندار مدینه محمد بن سلیمان دستور داد «اگر جعفر بن محمد شخصی را جانشین خود قرار داده او را حاضر کن و گردش را بزنی» اما فرماندار در پاسخ نوشت: «جعفر بن محمد در وصیت نامه اش پنج نفر را جانشین

قرار داده است. منصور دوانیقی، محمد بن سلیمان (فرماندار مدینه) عبدالله بن جعفر، موسی بن جعفر و حمیده. «وی آن گاه از خلیفه پرسید کدام را گردن بزنم؟! در مقابل منصور که آثار خشم از این کیاست امام در سیمایش هویدا بود، گفت: این ها را نمی توان کشت (۲۱). وی از این پس در صدد برآمد با شیوه های سیاسی و ... حضرت را در فشار قرار دهد از این زمان به مدت سی و پنج سال امام موسی بن جعفر علیه السلام در منصب امامت قرار گرفت پس از مرگ منصور، نوبت به خلافت مهدی بن عبدالله منصور رسید وی که در سال ۱۵۸ به خلافت رسید، وقت خود را عموماً به حل منازعات داخلی و کشور گشایی گذراند، لذا امام اندک فرصتی برای بیان حقایق شرع و مظلومیت اهل بیت علیهم السلام یافت.

البته خلیفه نیز برای در امان ماندن از خطر احتمالی از سوی امام، حضرت را مدتی زندانی کرد و چون تضمین گرفت که بر علیه او نشورد، حضرت را آزاد کرد. تفصیل واقعه به روایت فضل بن ربیع از پدرش چنین است: وقتی مهدی، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را زندانی کرد، یکی از شب ها حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام را در خواب دید که به او فرمود: «یا محمد فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم» آیا شما به این امید بودید که اگر ولایت یافتید، در زمین فساد کنید و قطع ارحام کنید! به دنبال این خواب، خلیفه ربیع را شبانه خواست و گفت: که موسی بن جعفر علیه السلام را نزدش حاضر

کند. او این کار را کرد و چون امام حاضر شد، خلیفه دست در گردن امام انداخت و جریان خواب خود را بازگو کرد و گفت: آیا به من اطمینان می دهی بر علیه من یا فرزندانم خروج نکنی؟! بعد از آن که تضمین گرفت، از ربیع خواست امام را به مدینه بازگرداند و او نیز شبانه همین کار را کرد. البته این اعمال و فراخواندن مکرر حضرت موجبات نگرانی خاندان و شیعیان حضرت را فراهم می کرد از جمله صاحب کشف الغمه از کتاب دلایل از ابی قتاده قمی از ابی خالد زبالی نمونه ای از این نگرانی یاران را نشان می دهد این واقعه مربوط به زمانی است که قیام شهید فخر سرکوب شد و مهدی چون عامل تحریک را امام می دانست قسم خورد حضرت را به شهادت برساند.

لذا حضرت را به دستور مهدی دستگیر کردند تا به پایتخت ببرند و وقتی به شهر زباله رسیدند، امام از ابی خالد که با نگرانی و اندوه ایشان را نگاه می کرد، خواست نیازهایش را برطرف کند همچنین علت غم و اندوهش را پرسید ابی خالد گفت: چرا غمگین نباشم که تو را نزد این طاغی می برند و من خیالم از این قضیه ناراحت است. حضرت فرمود: ای ابا خالد من از او ترسی ندارم وقتی حلال ماه، روز ... شد منتظر می باشم.

ابی خالد می گوید من که نگران حضرت بودم، روز و شب منتظر آن لحظه بودم. تا این که روز موعود رسید.

من اول شب در محلی که به من وعده داده بود، منتظر ماندم، و چون کمی طول کشید به وسوسه افتادم در همین لحظه سواری

از طرف عراق پیش آمد و در این بین حضرت ابو الحسن علیه السلام جلو کاروان بر قاطر خود سوار بود، مرا صدا زد و فرمود: شک مکن شیطان دوست دارد که تو را به شک بیندازد. من از خلاصی حضرت خوشحال شدم و گفتم: «الحمد لله الذی خلصک من الطاغیه» (۱۳). بعد از مرگ مهدی عباسی در سال ۱۶۹ ه. ق هادی عباسی به خلافت رسید. وی نیز نسبت به حضرت حساسیت خاصی داشت به گونه ای که در صدد برآمد به حضرت آسیب برساند و نزدیکان امام، او را به دوری از خلیفه دعوت کردند امام در مقابل، دست به آسمان برداشت و گفت:

«الهی کم من عدو شحذ لی ظبه مدیته وارهف لی شاحذه وداف لی قواتل سمومه ولم تنم عنی عین حراسته فلما رایت ضعفی عن احتمال الفوادح وعجزی عن ملمات الجوائح صرفت ذلک عنی بحولک وقوتک لا بحولی وقوتی والقیته فی الحفیره التی احتفرها لی ...» ای خدای من چه دشمن هایی که از برای کشتن من شمشیر خود را تیز نمودند و دشنه خود را سوهان زدند و زهرجان گداز خود را برای هلاک من تهیه کرده و سائیدند و دیده حراست و دیدبانی آن ها برای آزار من به خواب نرفت [و دائم در اندیشه قتل من بودند] ولیکن چون ناتوانی و ضعف مرا از تحمل این بارهای سنگین بلا و این گونه گرفتاری ها دیدی و عجز مرا از دچار شدن به این بلاهای جانگذار مشاهده فرمودی به حول و قوه خود آن را از من رد کردی نه به حول و قوه من و دشمن مرا در گودال یا

چاهی افکندی که او آن را برای من کنده بود ...» .

بعد از این دعا، اهل بیت حضرت از نزدش خارج شدند امام اندکی بعد باز گشت تا خبر مرگ هادی را برایش قرائت کنند (۱۴). در هر صورت بعد از مرگ وی نوبت به خلافت هارون الرشید رسید.

ویژگی عصر هارون الرشید

هارون الرشید، نواده منصور دوانیقی بود و در ۲۷ ذی حجه سال ۱۴۵ ه به دنیا آمد همزمان با وفات برادرش موسی، هادی به خلافت رسید و آن زمان (چهاردهم ربیع الاول ۱۷۰ ه. ق) ۲۲ سال داشت. هارون در دوره اوج و عظمت خلافت بنی عباس به سلطنت رسید. در این دوره دانش و فلسفه و حکمت و ادب به رشدی شگفت انگیز رسید که البته تا حدود زیادی در حول فعالیت های علمی امام باقر و امام صادق علیهما السلام بود. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نیز تا زمانی که از شر هارون در امان بود در این نهضت فکری و علمی نقش پیشرو داشت و انبوه شاگردان فاضل او گواه این مدعاست.

دقیقا همین پیشروی امام و یارانش، هارون را به وحشت انداخت و با وجود فضای باز علمی، در صدد محصور کردن حضرت برآمد تا نفوذ معنوی و علمی ایشان را نابود سازد. هارون به این منظور در برابر حقایق دینی که از سوی امام بیان می شد، فلسفه یونان و کتب هند و افسانه ها را به عنوان ابزار فرهنگی و معنوی علم کرد و در برابر فقه و احکام پویا نیز، مانند جد خود منصور علمای مخالف اهل بیت را تشویق کرد تا در مقابل حضرت عرض اندام کنند

حتی در مدینه منوره برای امور شرعی و احکام دینی اشخاصی را معین کرد و به مالک بن انس و کتاب موطاء او اهمیت فوق العاده داد و پسران خود را برای قرائت آن کتاب به مدینه فرستاد. تمام این کارها برای کاستن از مراجعه مردم به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بود اما غافل از این که هر چه می کرد بر جلال و عظمت حضرت می افزود. از این رو به مقابله فیزیکی با حضرت روی آورد. در این جبهه هارون علاوه بر خود حضرت، علویان را نیز تحت فشار قرار می داد حکایتی که در ذیل می آید شاهد این مدعا است.

عبدالله بن بزاز نیشابوری می گوید. میان من و حمید بن قحطبه طوسی معامله بود. در سالی به نزد او رفتم وقتی خبر آمدن مرا شنید در همان روز پیش از آن که جامه های سفر را تغییر دهم مرا طلبید و این در ماه مبارک رمضان و وقت زوال بود. وقتی داخل شدم دیدم در خانه نشسته است و نهر آبی در میان آن خانه جاری است.

چون سلام کردم و نشستم سفره غذا را پهن کرد من که یادم نبود روزه ام دست به سفره بردم ولی بلا فاصله یادم آمد روزه ام، لذا دست کشیدم. حمید پرسید: چرا غذا نمی خوری؟ گفتم: ماه مبارک رمضان است و من روزه ام شاید شما عذری دارید که موجب افطار شده است او گفت: من عذری ندارم. و همان لحظه گریان شد. وقتی غذایش را خورد. پرسیدم برای چه گریه کردی، گفت: وقتی که هارون در طوس بود شبی مرا خواست. وقتی نزد او رفتم دیدم شمعی نزد او

می سوزد و شمشیر برهنه ای نزد اوست و خادمی در کنارش. وقتی مرا دید گفت: چگونه است اطاعت تو از من؟ گفتم: به جان و مال تو را اطاعت می کنم. لحظاتی سر به زیر انداخت و به من اجازه برگشتن داد. وقتی به خانه رسیدم دوباره پیک او به دنبالم آمد و من نزد خلیفه برگشتم. باز پرسید چگونه است اطاعت تو؟ گفتم: فرمانبردار تو از جان و مال و زن و فرزند هستم. او تبسمی کرد و اجازه مرخصی داد. تا داخل خانه شدم باز فرستاده اش مرا خواست. نزد او رفتم: پرسید اطاعت تو از ما چه اندازه است؟ گفتم: تو را اطاعت می کنم در جان و مال و زن و فرزند و دین خود.

او تا این پاسخ را شنید خندید و گفت: این شمشیر را بگیر و به آنچه این خادم گفت، عمل کن.

خادم شمشیر را به من داد و مرا به خانه ای آورد و قفل را باز کرد. وقتی داخل شدیم چاهی دیدم که در صحن خانه کنده اند. سه اتاق در بسته هم آنجا بود، در یکی را باز کرد دیدم بیست نفر از پیران و جوانان و کودکان که گسیوها و کاکل ها داشتند [نشانه سیادت] همه در بند و زنجیر هستند و همه از فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام و فاطمه علیه السلام هستند. آن خادم گفت: که خلیفه از تو خواسته این ها را گردن بزنی. پس یک یک را بیرون می آورد و من در کنار چاه ایشان را گردن می زدم تا آن که همه را گردن زدم و او سرها و بدن ها را در چاه انداخت. آن گاه در

اتفاق دوم را گشود آنجا نیز بیست نفر بودند آن‌ها را هم گردن زدم. در اتفاق سوم هم بیست نفر بودند آن‌ها را هم کشتم تا این که نوبت نفر بیستم شد، مرد پیری بود. گفت: دستت بریده باد ای ملعون! چه عذر، خواهی داشت نزد جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از تو بپرسد چرا شصت نفر از فرزندان بی گناه مرا کشتی؟ تا این سخن را شنیدم بر خود لرزیدم خادم پیش آمد و فریاد زد که چرا معطلی! من او را نیز گردن زدم. حال با این وضع که شصت نفر را گردن زدم، روزه و نماز چه فایده ای به حالم دارد. (۱۵)

آری همین روایت دردناک خود گوشه ای از سخنگیری های هارون نسبت به علویان را نشان می دهد. اما درباره فشار بر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می توان دوره طولانی زندان را بارزترین فشار خلیفه دانست که بر حضرت وارد کرد. و سرانجام امام موسی بن جعفر علیه السلام به دستور هارون و به دست سندی بن شاهک با خرمای زهرآلود مسموم گردید و مطابق قول مشهور در روز جمعه ۲۵ رجب سال ۱۸۳ ه. ق به شهادت رسید. (۱۶)

پی نوشت ها

(۱) شرح مفصل این خبر را در اصول کافی، ج ۱ ص ۳۸۵، حدیث ۱، باب موالید ائمه بخوانید و المحاسن ص ۳۱۴.

(۲) سال ۱۲۹ هجری نیز نقل شده است به کافی ج ۱ ص ۴۷۶، بحار الانوار ج ۴۸ ص ۲، ارشاد مفید ص ۲۶۹، کشف الغمه ج ۲، ص ۲۱۲ و اعلام الوری ص ۲۸۶، و ۳۱۰، رجوع کنید.

(۳) شعر از ابو الفضل آسمانی.

(۴) اصول کافی، ج ۱ ص ۴۷۷.

(۵) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲ ص ۳۸۲، کشف الغمه، ج ۲

ص ۲۱۲، الارشاد مفید ص ۲۷۰ و فصول المهمه، ص ۲۱۴.

(۶) محاسن برقی، ج ۲، ص ۳۱۴.

(۷) اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱۰.

(۸) اصول کافی: ج ۲، ص ۴۱۸ و همچنین در ج ۱، ص ۳۱۱.

(۹) آل عمران: ۳۴.

(۱۰) مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۱۴.

(۱۱) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴ ص ۳۴۹.

(۱۲) بحار الانوار، ج ۴۷ ص ۳، مناقب ابن شهر آشوب، ص ۳۲۰ و اصول کافی ج ۱ ص ۳۱۰ (مالی الی قتل هولاء سییل. اعلام الوری، ص ۲۹۰).

(۱۳) اصول کافی ج ۱ ص ۴۷۷ و بحار الانوار ج ۴۸ ص ۱۵۱.

(۱۴) فصول المهمه ص ۲۷۱.

(۱۵) عیون اخبار الرضا، ج ۱ ص ۱۰۰.

(۱۶) مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۳۴۹.

ستاره اندلس مادر امام موسی کاظم (ع)

مقدمه

محمد رضایی

مادر امام موسی بن جعفر علیه السلام، حُمَیْدَه اندلسیه (۱) از اشراف اعاجم بود و حضرت صادق علیه السلام درباره اش می فرمود: حُمَیْدَه از هر ناپاکی، پاکیزه است. او مانند شَمَش طلاست. پیوسته ملائکه از او حراست می کردند تا اینکه به سبب کرامتی که از سوی حق تعالی برای من و حجت بعد از من است، به دستم رسید. (۲)

دیار و تبار و کنیه اش

حمیده دختر صاعد بربری از دیار اندلس بود که با لقب لؤلؤه از او یاد می شد بانویی باورع و مورد اعتماد بود. (۳)

بربر مردمی از ساکنان شمال غرب آفریقا بودند و جمع این واژه برابر و برابره است. (۴)

بربر از واژه یونانی باربار به معنی غیر یونانی است. مانند عجم به معنی غیر عرب. آنتی های غیر یونانی ها را بربر می گفتند؛ چنانکه در داستانهای ما غیر ایرانی را تور گرفته اند و عرب غیر عرب را عجم، غالباً تصور می کنند که بربر یونانی به معنی وحشی است ولی تصور نمی رود چنین باشد زیرا در کتاب هرودوت می گوید: لاسدمونی ها (اهالی شبه جزیره پلوپونس) پارسی ها را به جای بربر خارجی گویند. لذا اینجا منطقی است که استنباط کنیم: آنتی ها جای خارجی بربر می گفتند. (۵)

ابوالمنذر معتقد است که بربرها از فرزندان فاران بن عملیق اند و شرقی می گوید: بربر عملیق فرزند بلعم فرزند عامر فرزند اشلیخ فرزند لاوذ فرزند سام فرزند نوح است و برخی معتقدند: عملیق فرزند لاوذ فرزند سام فرزند نوح است. (۶) و انس بن مالک از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم حدیثی به این صورت نقل می کند: «... کان یقول تزوجوا فی نساءهم...» با زنهای آنها ازدواج کنید. (۷)

از بردگی تا همسری امام

عکاشه از امام باقر علیه السلام سؤال کرد چرا برای امام صادق علیه السلام همسری اختیار نمی کنید؟ او که به سن ازدواج رسیده است؟

امام باقر علیه السلام که در برابرش کیسه ای پول سربسته بود، فرمود: به زودی برده فروشی از اهل بربر می آید و در دار میمون منزل می کند با این کیسه پول، همسری برایش انتخاب می کنم.

عکاشه می گوید مدتی گذشت تا آنکه ما روزی خدمت امام باقر علیه السلام رسیدیم. فرمود: می خواهید شما را از آمدن برده فروشی که گفته بودم، آگاه سازم؟

بروید و با این

کیسه پول از او کنیزی انتخاب کنید. ما نزد برده فروش آمدیم. گفت: هر چه داشتیم فروختم مگر دو دخترک بیمار که یکی از دیگری بهتر

است. گفتیم: آنها را بیاورید تا ببینیم، وقتی آورد یکی را انتخاب کردیم و قیمتش را پرسیدیم.

گفت: به هفتاد اشرفی. گفتیم: او را به همین کیسه پول می خریم هر چه بود، ما نمی دانیم در آن چقدر است. مردی که موهای سر و رویش سفید بود جلوتر آمد و گفت: باز کنید و بشمارید، برده فروش گفت: باز کنید ولی اگر از ۷۰ اشرفی دو جو (۸) هم کمتر باشد، نمی فروشم.

پیرمرد گفت: نزدیک بیایید، ما نزدیکش رفتیم و مهر کیسه را باز کردیم و اشرفی ها را شمردیم بی کم و زیاد، ۷۰ اشرفی بود. به این ترتیب نزد امام باقر علیه السلام آمدیم.

وی می گوید: امام باقر علیه السلام که قبلاً ما را از این واقعه مطلع کرده بود، خدا را ستایش کرد و به دختر فرمود: نامت چیست؟ گفت: حُمَیْده، فرمود: حُمَیْده باشی در دنیا و محموده (۹) باشی در آخرت. آیا دوشیزه هستی؟

گفت: آری.

برده فروش گاه نزد من می آمد، ولی خدا مردی را که سر و ریش سفیدی داشت، بر او مسلط می کرده. او چنان سیلی بر برده فروش می زد که از نزد من بر می خاست؛ چند بار نزد من نشست و پیرمرد هم چند بار به او سیلی زد.

امام رو به فرزندش کرد و فرمود: ای جعفر این دختر را نزد خود ببر و به این

هرگاه امام صادق علیه السلام اراده تقسیم حقوق اهل مدینه را داشت، به ام فروه و همسرش حمیده واگذار می نمود.

طریق

بهترین شخص روی زمین یعنی موسی بن جعفر علیه السلام از او متولد شد. (۱۰)

بانوی فقیه و امین

آن بانو آنقدر نسبت به احکام و مسائل فقهیه و عالم بود که حضرت صادق علیه السلام امر می فرمود تا بانوان در اخذ مسائل احکام به او رجوع نمایند. (۱۱)

و چنان مورد اعتماد بود که هرگاه امام صادق علیه السلام اراده تقسیم حقوق اهل مدینه را داشت، به ام فروه و همسرش حمیده واگذار می نمود. (۱۲)

میلاذ نور

ابوبصیر می گوید: سالی که حضرت امام موسی علیه السلام متولد شد، در خدمت حضرت صادق علیه السلام در سفر حج بودم. وقتی به منزل ابواء (۱۳) رسیدیم، حضرت برای ما چاشت خواست. در بین خوردن

غذا پیکی از طرف حمیده به نزد حضرت آمد و خبر داد که حمیده می گوید اثر وضع حمل در من ظاهر شده است و این فرزند مثل فرزندان دیگر نیست. (۱۴)

حضرت با خوشحالی برخاست و به سوی خیمه رفت اندک زمانی بعد بازگشت، چهره اش شگفته و خندان بود و آستینهایش را بالا زده بود. گفتیم خدا همیشه لبهایتان را خندان و دلتان را شادان کند، حمیده در چه حال بود؟

فرمود: حق تعالی پسری به من عطا کرد که بهترین خلق خداست و حمیده مرا به موضوعی از او خبر داد که من از او آگاهتر بودم.

ابوبصیر گفت: فدایت شوم به چه چیزی خبر داد؟

فرمود: حُمَیْدَه گفت: وقتی آن مولود مبارک آمد، دستهایش را بر زمین گذاشت و سر خود را به سوی آسمان بلند کرد.

به او گفتیم که علامت ولادت حضرت رسالت و هر امامی که بعد از او هست، چنین است. (۱۵)

امام صادق علیه السلام

می فرمود: شبی که نطفه جَدَم (امام سَجَاد علیه السلام) منعقد شد فرشته ای ظرفی را که شربت در آن بود نزد امام حسین علیه السلام آورد، شربتی که از آب روان تر، از کره نرم تر، از عسل شیرین تر، از برف خنک تر و از شیر سفیدتر بود، پس از آشامیدن، نطفه جَدَم بسته شد.

نطفه من نیز به همین ترتیب بسته شد و آنگاه که نوبت به انعقاد نطفه پسر (موسی علیه السلام) رسید، فرشته ای نزد آمد از همان شربت به من داد و نطفه پسر که تازه متولد شده، بسته شد.

«بنابراین از آنچه که خدا به من داده، شادمانم. به این پسر توجه داشته باشید و بدانید که به خدا سوگند پس از من او صاحب شماس است ...»

وقتی که این فرزند دستش را بر زمین بگذارد، منادی از اعماق عرش از طرف پروردگار از افق اعلی به اسم او و اسم پدرش سه مرتبه ندا می کند (ای فلان فرزند فلان ثابت باش)

به خاطر عظمت خلقت، از برای تو و متولیان تو رحمت خود را واجب گردانیدم، و بهشتم را بخشیدم، و بر آنها مجاورت خود را حلال گردانیدم. به عزت و جلالم قسم کسی را که با تو دشمنی کند، به شدیدترین عذابهایم مبتلا گردانم هر چند در دنیا به خاطر وسعت رحمت آنها را روزی بدهم.

امام در ادامه فرمود: وقتی که ندای منادی تمام شد، او در حالی که دستش را روی زمین نهاده و سرش را به سوی آسمان کرد، جواب می دهد و می گوید: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ

زمانی که این آیه را تلاوت کرد، خداوند علم اول و آخر را به او عطا می فرماید و سزاوار زیارت روح در ليله القدر می گرداند.

پرسیدم: مگر روح همان جبرئیل نیست؟

فرمود: جبرئیل از ملائکه است و روح خلقی اعظم از ملائکه است مگر چنین نیست که خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «تنزل الملائکه و الروح فی ليله القدر» در این شب فرشتگاه و روح را نازل می گرداند.

جشن تولد

شیخ برقی از منهل قصاب روایت کرده است: از مکه به قصد تشریف به مدینه بیرون شدم. همین که به ابواء رسیدم، دیدم حق تعالی مولودی به حضرت صادق علیه السلام عطا فرمود.

ایشان یک روز بعد از من وارد مدینه شد. امام سه روز مردم را طعام داد. من هم در طعام آن حضرت حاضر شدم. چندان غذا می خوردم که تا روز دیگر که بر سفره آن وارد می شدم، دیگر محتاج به طعام نبودم. سه روز من از طعام آن حضرت خوردم، چندان که از سنگینی طعام بر بالش تکیه می دادم. (۱۷)

رؤیای راستین

حمیده از زمانی که مادر حضرت رضا علیه السلام نجمه را خرید، یاد می کرد و می فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را در خواب دیدم که به من می فرمود: ای حمیده نجمه را به فرزندت موسی ببخش زیرا به زودی فرزندی از او متولد می شود که بهترین روی زمین است، دستور آن حضرت را جامه عمل پوشاندم.

زمانی که امام رضا علیه السلام به دنیا آمد، حمیده، نجمه را ظاهره نامید.

حدیث وداع

شیخ صدوق از ابی بصیر نقل می کند برای تسلیت حضور حُمَیْده رسیدم، او گریست آنگاه فرمود، ای ابامحمد اگر می دیدی امام صادق را که قبل از رحلت چه حالی داشت تعجب می کردی. چشمانش را باز کرد و فرمود: همه خویشاوندان و اهلم را جمع کنید. همه را فرا خواندیم. حضرت به سوی همه نظر کرد و فرمود: «انَّ شفاعتنا لاینالها مستخفا بالصَّلوه» همانا شفاعت ما به کسانی که نماز را سبک بشمارند نمی رسد.

فرزندان حمیده

او فرزندان دیگری نیز داشت در تاریخ ولادت موسی بن جعفر علیه السلام آمده است: مادرش حُمَیْده بربریه اندلسیه بود که ام

ولد نیز نامیده می شود فرزنداناش عبارتند از: اسحاق و فاطمه. (۱۸)

اسحاق (آفتاب عریض)

اسحاق مردی فاضل باورع و مجتهد و صالح بود که از او حدیث روایت کرده اند. او چنان مورد اطمینان بود که هر گاه ابن کاسب از او حدیثی نقل می کرد، می گفت مرا ثقه رضیّ اسحاق بن جعفر علیه السلام حدیث کرد و او به امامت برادرش موسی بن جعفر علیه السلام قائل بود.

اسحاق از پدرش برای امامت برادرش؛ حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت نقل کرده است و صاحب عمده الطالب می گوید: او شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود و مادرش مادر امام موسی علیه السلام بود. او محدثی جلیل بود تا آنجایی که طایفه ای از شیعه مدعی امامت او بودند ... (۱۹)

اسحاق معروف به عریضی بود زیرا در عریض به دنیا آمد و کنیه اش ابامحمد بود و شیخ طوسی در رجالش او را در زمره اصحاب پدرش امام صادق علیه السلام شمرده است و از او حدیث نقل می کند.

شیخ مفید با تأکید

بسیار از وی با این عبارت ستایش می کند «او از اهل فضل و صلاح و ورع و اجتهاد بود. وی محدثی جلیل القدر بود. چنانکه گروهی از شیعیان مدعی امامت او شده اند، هرگاه سفیان بن عثینه از او روایت می کرد، او را مورد ستایش قرار داده، می گفت: «هُوَ مِنْ أَقْلِ الْمُعَقِّبِينَ مِنْ وَلَدِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِدَا».» (۲۰)

سادات بنی زهره

نسب بنی زهره که ساکن حلب و خانواده جلیلی بودند به اسحاق بن جعفر منتهی می شود. از جمله ایشان می توان از ابو المکارم حمزه بن علی بن زهره حلبی عالم فاضل جلیل، نویسنده آثار

وقتی آن مولود مبارک آمد، دستهایش را بر زمین گذاشت و سر خود را به سوی آسمان بلند کرد.

علمی فراوانی در کلام و امامت و فقه و نحو نام برد. همچنین از جمله آثار او «غنیة النزوع الی عِلْمِی الاصول و الفروع» است. او، پدرش، جدش و برادرش؛ عبدالله از اکابر فقهاء امامیه اند. آیه الله علامه حلی اجازه کبیره معروفه را برای بنوزهره نوشته است.

مردان پولادین در حلب

سید شریف تاج الدین بن محمد بن حمزه بن زهره در کتاب غایه الاختصار فی اخبار البیوتات العلویة المحفوظة من الغبار در ذکر بیت اسحاقیین می نویسد: حمد خدا را که ما را از بیت زهره قرار داد که نقباء حلب می باشند. جدشان زهره بن ابی المواهب علی؛ نقیب حلب بن محمد بن نقیب حلب ابن ابی سالم محمد مرتضی مدنی است که از مدینه به حلب آمد. ابن احمد مدنی که مقیم حران بود.

سادات دیاجی

به محمد بن جعفر به جهت حسن و جمال و کمالش دیاجه می گفتند. وی مردی سخی و شجاع بود و با رأی زیدیان در خروج با شمشیر موافقت داشت و در ایام مأمون در سنه ۱۹۹ در مدینه خروج کرد و مردم را به بیعت با خود فرا خواند، اهل مدینه با او به عنوان امیر مؤمنین بیعت کردند. او مردی قوی القلب و عابد بود. همیشه یک روز روزه می گرفت و یک روز افطار می نمود. هرگاه از منزل خارج می شد، لباسش را

برهنه ای می داد. هر روزی گوسفندی برای میهمانان خود ذبح می کرد. وی به طرف مکه رفت و با جماعتی از طالبیین که حسین و حسن افضس و محمد بن سلیمان بن داود بن حسن مثنی و محمد بن حسن معروف به اسلیق و علی بن حسین بن عیسی بن زید و علی بن حسین بن زید و علی بن جعفر بن محمد از جمله ایشان بودند. با هارون بن مسیب جنگ کرد و بسیاری از افراد لشکر هارون را کشت آنگاه دست از جنگ برداشت.

هارون بن مسیب حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام را به رسالت به نزد محمد بن جعفر فرستاد و او را به صلح دعوت کرد اما محمد بن جعفر از صلح اباہ کرد و آماده جنگ شد. هارون نیز لشکری فرستاد و محمد را با طالبیین در آن کوهی که منزل داشتند، محاصره کردند و تا سه روز مدت محاصره طول کشید و آب و طعام ایشان تمام گشت، اصحاب محمد بن جعفر دست از او برداشتند و متفرق شدند لاجرم محمد ردا و نعلین پوشیده به خیمه هارون بن مسیب رفت و از برای اصحاب خود امان خواست. هارون نیز به وی امان داد. (۲۱)

از تاریخ قم نقل است که محمد دیباج در جرجان وفات یافت در وقتی که مأمون به عراق می رفت در سنه ۲۰۳ و مأمون بر او نماز گزارد و در جرجان او را دفن کرد.

پی نوشت ها

(۱) اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۵.

(۲) بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲.

(۳) اعلام نساء المؤمنات، ص ۳۱۱ صاحب مناقب نامش را حمیده مصفاه دختر صاعد بربری که او را اندلسی و ام ولد و

کنیه اش را لؤلؤه بیان می کند.

(۴) فرهنگ الفبائی الراءد، ج ۱، ص ۳۷۲. جیل به مغرب افریقیه، ج، البرابره و امه أُخری بین الحبوش و الرنج الواحد بربری مردمی هستند که بین حبشه و زنگ سکنی دارند. مفرد آن بربری است.

(۵) لغت نامه دهخدا، حرف باء، ص ۸۲۲، به نقل از ایران باستان، ص ۷۸.

(۶) معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۴۱.

(۷) همان، ص ۵۴۲.

(۸) حبه: به وزن دو جو و یک شصتم دینار است.

(۹) حمیده و محموده: ستوده و پسندیده.

(۱۰) اصول کافی، ج ۲ ترجمه، ص ۳۸۶ ۳۸۵.

(۱۱) الامال، ج ۲، ص ۱۸۸ و ۱۲۴.

(۱۲) اعلام نساء المؤمنات، تألیف محمد الحسون ام علی مشکور، ص ۳۱۱. مادر امام صادق علیه السلام فاطمه مسماء به ام فروه دختر قاسم بن ابی بکر است که حضرت صادق علیه السلام در حق او فرموده مادرم از جمله زنانی بود که ایمان آورد و تقوی و پرهیزکاری را اختیار کرد و احسان و نیکوکاری نمود و خدا دوست دارد نیکوکاران را.

(۱۳) بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲. روستای اطراف مدینه که در آنجا قبر آمنه مادر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم است و منتهی الامال، ج ۲، ص ۱۸۷، نام منزلی است بین مکه و مدینه.

(۱۴) هدیه الاحباب، حاج شیخ عباس قمی، ص ۲۰۷. الصفار القمی ثقه عظیم القدر وجه اصحابنا القمیین وقلیل السقط فی الروایه صاحب تصنیفات جیده مثل کتابهای حسین بن سعید و از شاگردان احمد بن محمد بن خالد برقی است بلکه زیادتراً از جمله بصائر الدرجات است که در دست است وفاتش در قم سنه ۲۰۹ (ر.ص).

(۱۵) منتهی الامال، ج ۲، ص ۱۸۹.

(۱۶) آل عمران، آیه ۱۸.

(۱۷) اعلام نساء المؤمنات، تألیف محمد الحسون ام

علی مشکور، ص ۳۱۱.

(۱۸) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۷، به نقل از کشف الغمه، ج ۳، ص ۴۰.

(۱۹) منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۶۵.

(۲۰) بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۵۸ پاورقی برای اطلاع بیشتر رجوع به عمده، ص ۲۴۹ و مشجره الکشاف، ص ۶۸.

(۲۱) بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۵۷ و تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۲۳۳ و خطیب در تاریخش، ج ۲، ص ۱۱۳ و مقاتل ابوالفرج، ص ۵۳۸ او مردی عاقل فاضل بود یک روز در میان روزه می گرفت همسرش خدیجه دختر عبدالله بن الحسین می گفت هرگز با لباسی بیرون نمی رفت مگر اینکه بر بیچارگان می پوشاند و برمی گشت ابن عنبه در عمده الطالب ص ۲۴۵ اشاره به دعوت برای محمد بن ابراهیم بن طباطبا حسین و بعد از فوت او دعوت به سوی خودش را اشاره می کند

آفتاب مغرب (همسر امام کاظم «ع»)

محدثه رضایی

مادر گرامی حضرت امام رضا (ع) از بزرگ زادگان عجم بود. او در عجم به دنیا آمد اما در بلاد عرب رشد کرد و پرورش یافت. از مشهورترین نامهایش تکتم می باشد که از نامهای زنان عرب است و در اشعار عرب این نام زیاد آمده است. او نامهای دیگری هم دارد از جمله: سکن نوبیه، اروی، نجمه، سمانه، سلامه، خیزران، مرسیه، صقر، و البته این تمام نامهای ایشان نیست و دلیل اینکه ایشان نامهای زیادی دارد این است که مستحب است اسم برده هنگام تغییر مالک، تغییر پیدا کند.

و حال ما سرگذشت بردگی ایشان را شرح می دهیم: علامه مجلسی از هشام روایت کرده است که روزی حضرت امام موسی کاظم (ع) از من پرسید که آیا از برده فروشان کسی آمده؟ جواب دادم: نه.

حضرت فرمود: آمده است بیا تا به نزد او برویم. همراه آن حضرت شدم وقتی که به مکان

مورد نظر رسیدیم، با کمال تعجب دیدیم که مردی از تجار مغرب آمده است و با خودش غلامان و کنیزان بسیاری آورده است. حضرت جلو رفت و فرمود: کنیزان خود را بر ما عرضه کن! او نه کنیز آورد و حضرت هیچ کدام را نپسندید و فرمود: دیگر بیاور. گفت:

کنیزی ندارم. حضرت فرمود: داری و باید بیاوری. گفت: به خدا سوگند ندارم مگر یک کنیز بیمار! حضرت فرمود: او را بیاور. ولی مرد برده فروش امتناع کرد و بنا بر این من و حضرت برگشتیم. روز بعد حضرت مرا به نزد او فرستاد و فرمود: به هر قیمت که بگویند آن کنیز بیمار را برای من خریداری کن و به نزد من بیاور! من مثل روز قبل پیش مرد برده فروش رفتم و گفتم: آمده ام تا آن کنیزک را طلب کنم.

کنیز را به قیمت زیادی به من فروخت و گفت: راستش را بگو آن مردی که دیروز با تو همراه بود که بود؟

گفتم: مردی است از بنی هاشم! برده فروش گفت: ای مرد! بدان که من این کنیز را از دورترین بلاد غرب خریده ام، روزی زنی از اهل کتاب این کنیز را دید و پرسید او را از کجا آورده ام؟ گفتم: او را برای خودم خریده ام گفت: سزاوار نیست این کنیز نزد امثال تو باشد، بلکه باید نزد بهترین اهل زمین باشد و چون او این کنیزک را بگیرد، پس از مدت کوتاهی از او پسری به دنیا خواهد آمد که اهل مشرق و مغرب از او اطاعت کنند و پس از اندکی حضرت امام رضا (ع) از او به وجود آمد. روایتی دیگر هم هست که نمایانگر رویایی راستین می باشد:

وقتی که مادر حضرت رضا (ع) از آن مرد برده فروش خریده شد. حمیده مادر امام موسی کاظم (ع) در خواب رسول خدا (ص) را دید که به او می فرماید: ای حمیده نجمه را به فرزندت موسی ببخش زیرا به زودی از او فرزندی متولد می شود که بهترین روی زمین است. حمیده به آنچه که رسول خدا (ص) در خواب به وی امر کرده بود عمل کرد. وقتی امام رضا (ع) به دنیا آمد آن وقت حمیده، نجمه را طاهره نامید. حال روایتی دیگر که قطره ای از دریای حسن های نجمه را برای ما بیان می کند: ابا الحسن علی بن میثم گفته است: حمیده مادر امام موسی کاظم (ع) کنیزکی خرید (در برخی روایات آمده که ایشان کنیزک را خریده است) اسم این کنیزک تکتم بود و در آداب اخلاقی و دینی و در عقل و حیا یکی از بهترین زنان بود. او حمیده را بسیار گرامی می داشت و به او احترام می گذاشت.

روزی حمیده به فرزندش امام موسی کاظم (ع) گفت: فرزندم تکتم کنیزکی است که من از او در زیرکی و محاسن اخلاقی بهتر ندیده ام و می دانم که هر نسلی از او به وجود می آید پاکیزه و مطهر خواهد بود. او را به تو می بخشم و از تو خواهش می کنم که رعایت حرمت او را بکنی و همان طور که در قبل اشاره شد، وقتی حضرت امام رضا (ع) از وی متولد شد، حمیده او را طاهره نامید. در روایت آمده است که: حضرت رضا (ع) در کودکی شیر فراوانی می خورد.

روزی نجمه گفت: دایه ای پیدا کنند که مرا (در شیر دادن به او) یاری کند

پرسیدند: مگر شیر تو کم شده است.

جواب داد: دروغ نمی گویم به خدا سوگند شیر من کم نیست بلکه نوافلی که همیشه عادت داشتم آنها را بجا آورم باعث شده است که به آن کمتر پردازم.

برای همین کمک می خواهم که نوافل و (عباداتی که به آنها) عادت کرده ام ترک نکنم.

شیخ صدوق در عیون به سند معتبر از نجمه مادر آن حضرت روایت کرده است: چون حامله شدم به هیچ وجه احساس سنگینی نمی کردم و در خواب صدای تسبیح و تهلیل و تمجید حق تعالی از نوزاد درون شکم خود می شنیدم. و باز می گوید: وقتی حضرت رضا (ع) به دنیا آمد دستهای خود را بر زمین گذاشت و سر مبارک خود را به سوی آسمان گرفت و لبهای مبارکش حرکت می کرد و سخنی (با خدا) می گفت که من نمی فهمیدم.

در آن لحظه امام موسی بن جعفر (ع) به نزد من آمد و فرمود: گوارا باد تو را ای نجمه کرامت پروردگارت! و من نوزاد را در پارچه سفیدی پیچیدم و به آن حضرت دادم. حضرت در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت و آب فرات خواست و کامش را با آن آب برداشت و او را به دست من داد و فرمود: بگیر این را که بقیه الله در زمین و حجت خدا بعد از من است.

ماهنامه کوثر شماره ۱۵

اولاد و اعقاب امام موسی علیه السلام

بدان که

در عدد اولاد حضرت موسی کاظم علیه السلام اخلاف است، ابن شهر آشوب گفته: اولاد آن حضرت فقط سی نفر است. (۱۱۷) و صاحب (عمده الطالب) گفته که از برای آن حضرت شصت اولاد بوده، سی و هفت دختر و بیست و سه پسر. (۱۱۸) و شیخ

مفید رحمه الله فرموده که آنها سی وهفت نفر می باشند هیجده تن ذکور ونوزده تن اناث واسامی ایشان بدین طریق است:

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، و ابراهیم، و عباس، و قاسم، و اسماعیل، و جعفر، و هارون، و حسن، و احمد، و محمد، و حمزه، و عبدالله، و اسحاق، و عبیدالله، و زید، و حسین، و فضل، و سلیمان، و فاطمه کبری، و فاطمه صغری، و رقیه، و حکیمه و ام ابیها، و رقیه صغری، و کلثوم (۱۱۹)، و ام جعفر، و لبانه، و زینب (۱۲۰)، و خدیجه، و علی، و آمنه، و حسنه، و بریهه، و عائشه، و ام سلمه، و میمونه، و ام کلثوم. (۱۲۱)

و در (عمده الطالب) از شیخ ابونصر بخاری نقل کرده که شیخ تاج الدین گفته که اعقاب حضرت کاظم علیه السلام از سیزده اولادش است که چهار نفر آنها اولادشان بسیار شده و آنها حضرت رضا علیه السلام و ابراهیم مرتضی و محمد عابد و جعفر می باشد و چهار نفر دیگر آنها اولادشان نه بسیار بوده و نه کم و ایشان زیدالنار و عبدالله و عبیدالله و حمزه می باشند، و پنج نفر دیگرشان کم اولاد بودند و ایشان عباس و هارون و اسحاق و حسین و حسن می باشند. (۱۲۲)

شیخ مفید رحمه الله فرموده که از برای هر یک از اولاد حضرت موسی علیه السلام فضل و منقبت مشهوره است. (۱۲۳)

ذکر ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام و اولاد او

شیخ مفید رحمه الله فرموده که ابراهیم مردی با سخاوت و کرم بوده و در ایام مأمون از جانب محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که ابوالسرایا با او بیعت کرده بود امیر یمن گشت و در زمانی که ابوالسرایا کشته گشت و طالبین متفرق و متواری شدند مأمون، ابراهیم را امان داد. (۱۲۴)

مؤلف گوید: که تاج الدین ابن زهره حسینی در کتاب (غایه الاختصار) در ذکر اجداد سید مرتضی و رضی، در احوال ابراهیم بن موسی الکاظم علیه السلام گفته که امیر

ابراهیم المرتضی سیدی جلیل وامیری نبیل وعالم وفاضل بود، روایت حدیث می کند از پدرانش علیه السلام رفت به سوی یمن وغلبه کرد بر آنجا در ایام ابوالسرایا وبعضی گفته اند که مردم را می خواند به امامت برادرش حضرت رضا علیه السلام، این خیر به مأمون رسید پس شفاعت کردند برای او، مأمون پذیرفت شفاعت او و او را امان داد ومتعرضش نشد واو وفات کرد در بغداد وقبرش در (مقابر قریش) نزد پدر بزرگوارش است در تربت علیحده که معروف است. ودر حال پسرش ابوسبحة موسی بن ابراهیم گفته که او از اهل صلاح وعبادت وورع وفاضل بود روایت می کرد حدیث را وگفته که خیر داد مرا پدرم ابراهیم، گفت حدیث کرد مرا پدرم موسی کاظم علیه السلام گفت حدیث کرد مرا از امام جعفر بن محمد علیه السلام، گفت حدیث کرد مرا پدرم امام محمدباقر علیه السلام، گفت حدیث کرد مرا پدرم زین العابدین علیه السلام، گفت حدیث کرد پدرم امام حسین علیه السلام شهید کربلا، گفت حدیث کرد مرا پدرم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، گفت حدیث کرد مرا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم، گفت: حدیث کرد مرا جبرئیل علیه السلام از خدای تعالی که فرموده لااله الا الله حصار من است، پس هر که بگوید آن را، داخل شود در حصار من وکسی که داخل شود در حصار من، ایمن خواهد بود از عذاب من. وفات کرد ابوسبحة در بغداد وقبرش در (مقابر قریش) است در جار پدر وجدش ومن تفحص کردم از قبرش دلالت کردند مرا به آن وموضع آن در دهلیز حجره کوچکی است که

فقیر گوید: کہ صاحب (عمدہ الطالب) نقل کردہ کہ حضرت امام موسیٰ علیہ السلام را دو ابراہیم بودہ: ابراہیم اکبر، و در اعقاب داشتن او خلاف است و ابونصر بخاری گفتہ: او بودہ کہ در یمن در ایام ابوالسرایا خروج کردہ و او بلا عقب بودہ؛ و دیگر ابراہیم اصغر است کہ ملقب است بہ مرتضیٰ و مادرش ام ولدی بودہ از اہل نوبہ و زنگبار و اسمش نجیہ بودہ و او را عقب از دو پسر بودہ: موسیٰ ابوسبحہ و جعفر، ولکن ابوعبداللہ بن طباطبا گفتہ کہ عقب اوسہ پسر بودہ موسیٰ و جعفر و اسماعیل، و عقب اسماعیل از پسرش محمّد است و محمّد بن اسماعیل را اعقاب و اولاد است در دینور و غیرہا کہ یکی از ایشان است ابوالقاسم حمزہ بن علی بن حسین بن احمد بن محمّد بن اسماعیل بن ابراہیم بن الامام موسیٰ الکاظم علیہ السلام و من دیدم او را و او خوب مردی بود، وفات کرد بہ قزوین، و او را برادران و عموها بود، این بود کلام ابن طباطبا، ولکن شیخ تاج الدین گفتہ کہ ابراہیم را عقب نبودہ مگر از موسیٰ و جعفر.

اما موسیٰ ابوسبحہ، پس او صاحب اعقاب کثیرہ است و از ہشت پسر از او عقب مانده چہار از آنها کم اولاد بودند و ایشان: عبیداللہ و عیسیٰ و علی و جعفرند. و چہار دیگر کثیر الاولاد بودند و ایشان محمّد اعرج و احمد اکبر و ابراہیم عسکری و حسین قطعی می باشند، و گفتہ کہ محمّد اعرج عقبش فقط از موسیٰ الاصغر است و معروف بہ (ابرش) است، و موسیٰ عقبش از سہ نفر است: ابوطالب محسن و ابواحمد حسین و ابوعبداللہ احمد، اما ابوطالب محسن صاحب عقب است و از

ایشان است احمد که متولد شده در بصره، و اما ابواحمد حسین بن موسی ابرش پس او نقیب طاهر ذوالمنقب والد سیدین است. صاحب (عمده الطالب) مدح بسیار از او نموده و حاصلش اینکه ابواحمد نقیب نقباء الطالبین در بغداد بوده و علاوه بر نقابت از جانب بهاءالدوله، قاضی القضاة گردیده و مکرر امیر حاج گشته و با اهل بیتش مواسات می نموده.

و نقل شده که ابوالقاسم (۱۲۶) علی بن محمد معاشش کفایت نمی کرد مخارج عیالش را، برای تجارت سفر کرد و ملاقات کرد ابواحمد مذکور را، ابواحمد پرسید: برای چه بیرون شدی؟ گفت: خَرَجْتُ فِي مَتَجَرٍّ؛ یعنی برای تجارت بیرون شدم. ابواحمد گفت: يَكْفِيكَ مِنَ الْمُتَجَرِّ لِقَائِي؛ یعنی بس است از تجارت تو ملاقات تو مرا. و ابواحمد در آخر مر نابینا گشته بود در سنه چهارصد در بغداد وفات کرد و سنش از نود بالا رفته بود و آن جناب را در خانه اش دفن کردند، پس از آن جنازه اش را به کربلا- نقل کردند و در مشهد امام حسین علیه السلام قریب به قبر آن حضرت دفن نمودند و قبرش معروف و ظاهر است و مرثیه گفتند او را شعراء به مرثیه های بسیار و از کسانی که او را مرثیه گفته دو پسرش رضی و مرتضی و مهیار کاتب و ابوالعلاء معری می باشند. (۱۲۷)

مؤلف گوید: که من ترجمه دو فرزند او سیدین را در کتاب (فوائد الرضویه فی احوال علماء المذاهب الجعفریه) نگاشتم (۱۲۸) و این مقام را گنجایش ذکر ایشان نیست لکن برای آنکه این کتاب از اسم ایشان خالی نباشد به چند سطر از کتاب (مجالس المؤمنین) در ترجمه ایشان اکتفا می کردیم و در ذکر اولاد حضرت امام زین العابدین علیه السلام در ذیل احوال عمر الاشرف بن

علی بن الحسین علیه السلام به مختصری از جلات شأن والده جلیله ایشان اشاره کردیم به آنجا رجوع شود.

ذکر سید مرتضی ورضی رضوان الله علیهما

اما سید مرتضی، فَهُوَ السَّيِّدُ الْأَجَلُّ النَّخْرِيُّ الثَّمَانِي أَبُو الْقَاسِمِ الشَّرِيفِ الْمُرْتَضَى عِلْمُ الْهَدْيِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْمَوْسَى شَرِيفِ عِرَاقٍ وَمُجْتَهِدِ عَلِي الْأَطْلَاقِ وَمَرْجِعِ فَضْلَايَ آفَاقٍ بُوِدَ رَهْنَمَايِي كِه دَر مَعَارِجِ هِدَايَتِ وَمَدَارِجِ وِلَايَتِ عِلَامَاتِ قَدَرِ وَاِنْشِرَاحِ صَدْرِش بِه مَرْتَبِه اش ظَاهِرِ گَرْدِيْدِه كِه از جَد وِلَايَتِ پَنَاهِ خُودِ لَقَبِ شَرِيفِ عِلْمِ الْهَدْيِ بِه اُورْسِيْدِه. صَاْحِبِ دَوْلَتِي كِه مَجَاوِرَانِ مَدَارِسِ وَصُومَاعِ نُوَالِه رُوْزِي از خُوَانِ اِحْسَانِ او مِي خُورِنْدِ وَمَسَاْفِرَانِ مَرَاْحِلِ مَسَايِلِ تُوْشِه تَحْقِيقِ وَاْرْمَغَانِي تَدْقِيقِ از خُوشِه چِيْنِي خُرْمَنِ فَضْلِ او مِي بَرِنْدِ طَالِبَانِ رَاهِ اِيْمَانِ وَسَالِكَانِ مَسَالِكِ اِيْقَانِ دَر مَدْرَسِه شَرْعِ وَمَحْكَمِه عَقْلِ اسْتِفْتَاءِ از رَأْيِ رُوشِنِ او مِي نَمُودِنْدِ وَاْيِيْنِه مَشْكَلَاتِ خُودِ رَا بِه صِيْقَلِ هِدَايَتِ او مِي زِدُودِنْدِ. مَدْتِي مَدِيْدِ بِه اِمَارَتِ حِجِّ كِه اعْظَمِ اُمُورِ اِسْلَامِ وَصَنُومَرْتَبِه خَلِيْفِه وَاِمَامِ اسْتِ لُوَايِ رِيَاْسَتِ دِيْنِ وُدُنْيَا بَرَاْفِرُوخْتِه وُدَر حِجْرِ اِيْمَانِي كِه مَقَامِ رُكْنِ اِيْمَانِي اسْتِ مَرَاْسَمِ اِسْلَامِ بِه جَا اُورْدِه وُدَر عِرْفَاتِ عِرْفَانِ قَدَمِ صَدَقِ نِهَادِه وِرُوِي بِرِ صِفِه صِفَا وِمَرُوه مَرُوتِ اُورْدِه. (۱۲۹)

آيه الله علامه حلي در (كتاب خلاصه) گفته كه مير را مصنفات بسيار است كه ما آن را در (كتاب كبير ع) خود ذكر کرده ايم و علمای اماميه از زمان او تا زمان ما كه ششصد و نود و سه از هجرت گذشته است استفاده از كتب او مِي نَمُودِه اِنْدِ وَاُورِكْنِ اِيْشَانِ وِمَعْلَمِ اِيْشَانِ اسْتِ قَدَّسَ اللّهُ رُوحَهُ وَ جَزَاءَهُ عَن اَجْدَادِهِ خَيْرَ الْجَزَاءِ. (۱۳۰) ووجه تَلَقُّبِ او بِه عِلْمِ الْهَدْيِ بِرِ وَجْهِي كِه شَيْخِ اَجَلِ

شهید در (رساله چهل حدیث) و غیره بیان نموده اند آن است که محمد بن الحسین بن عبدالرحیم که وزیر قادر عباسی بود در سال چهارصد و بیست و بیمار شد و بیماری او ممتد گردید تا آنکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دید که به او می گوید به علم الهدی بگوی که بر تو دعایی بخواند تا شفا یابی، محمد مذکور گوید که از او پرسیدم که کیست علم الهدی؟ فرمودند: علی بن الحسین الموسوی، آنگاه رقعہ ای مشتمل بر التماس دعای اجابت مؤدی به خدمت میر نوشت و در آنجا همان لقب را که در خواب دیده بود درج نمود، و چون آن نوشته به نظر میر رسید از روز هضم نفس خود را لایق آن لقب شریف ندید و در جواب وزیر نوشت: **اللّٰهُ اَللّٰهُ فِی اَمْرِیْ فَاِنَّ قَبُوْلِیْ لِهٰذَا اللَّقْبِ شِئْنًا عَلَیَّ**، وزیر به عرض رسانید که واللّٰهُ من ننوشتہ ام به خدمت شما الا آنچه امیرالمؤمنین علیه السلام مرا به آن امر کرده بود و بعد از آنکه وزیر به برکت دعای میر مرتضی شفا یافت صورت واقعه را به قادر خلیفه عباسی عرض کرده و ابای میر مرتضی را از آن لقب، مذکور ساخت. قادر به میر مرتضی گفت که قبول کن ای میر مرتضی، آنچه جد تو، تو را به آن ملقب ساخته و حکم شد که منشیان بلاغت نشان آن را در القاب او داخل سازند و از آن زمان به آن لقب مشهور شد. (۱۳۱) ووجه توصیف آن جناب به (ثمانینی) برای آن است که بعد از وفاتش هشتاد هزار مجلد کتاب گذاشت از مقروآت و مصنفات و محفوظاتش، و تصنیف کرد کتابی مسمی به (ثمانین)

و عمر کرد هشتاد و یک سال. (۱۳۲)

و در (عمده الطالب) است که دیدم در بعض تواریخ که خزینه کتاب سید مرضی مشتمل بود بر هشتاد هزار مجلد و من نشیدم به مثل این مگر آنچه که حکایت شده از صاحب بن عباد که فخرالدوله ابن بویه او را طلبید برای وزارت، او در جواب نوشت که من مردی هستم طویل الذیل و حمل کتابهای من محتاج است به هفتصد شتر، یافعی گفته که کتابهای او صد و چهارده هزار مجلد بوده، و قاضی عبدالرحمن شیبانی فاضل، کتابخانه اش از همه تجاوز کرده بود و مشتمل بود بر صد و چهل هزار مجلد. و نقل شده که مستنصر در کتابخانه مستنصریه هشتاد هزار مجلد و دیعه نهاده بو و ظاهر آن است که چیزی از آنها باقی نمانده، والله الباقي. (۱۳۳)

و بالجمله؛ سید مرتضی بعد از وفات برادرش سید رضی، نقابت شرفاء و امارت حاج و قضاء قضات به وی منتقل شد و مدت سی سال به همین حال باقی بود تا در سنه چهارصد و سی و شش وفات فرمود، و آن جناب را دختری بوده است نقیه فاضله جلیله که روایت می کند از عمویش سید رضی و روایت می کند از او، شیخ عبدالرحیم بغدادی معروف به (ابن اخوه) که یکی از مشایخ اجازه قطب راوندی است. (۱۳۴)

شرح حال سید رضی رحمه الله

(وَ اَمَّا السَّيِّدُ الرَّضِيُّ، فَهُوَ الشَّرِيفُ الْاَجَلُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْمَوْسَوِيِّ)، كَتَبَتْ شَرِيفِش ابوالحسن، لقب مرضیش رضی و ذوالحسین، برادر میر مرتضی علم الهدی، نقیب علویه و اشراف بغداد بلکه قطب فلک ارشاد و مرکز دایره رشاد بود، صیت بزرگی و جلالت او را گوش ملک شنیده و آوازه فضل و بلاغت او به ایوان فلک رسیده، اشعار دلپذیرش دست تصرف از دامن فصاحت آرایی در شاخ بلند سحر آزمایی

زده و پای ترقی از حسیض بلاغت گستری بر ذروه شاهر معجزه پروری نهاده پایه فضل و کمال و معانی و افضال او از آن گذشته که زبان ثنا و مدحت از کنه رفعت آن عبارت تواند کرد، چه ظاهر است که چون جمال بغایت رسد دست مشاطه بیکار ماند و چون بزرگی به حد کمال کشد بازار و صافان شکسته گردد:

ز روی خوب تو مشاطه دست باز کشید

که شرم داشت که خورشید را بیاراید. (۱۳۵) ابن کثیر شامی گفته که میر رضی الدین بعد از پدر، نقیب علویه بغداد شد و او فاضل و دیندار بود و در فنون علم ماهر بود و سخی و جواد و پرهیزکار بود و شاعر بی نظیر بود تا آنکه گفته که او اشعر قریش بوده در پنجم محرم سنه چهارصد و شش و شش وفات یافت و فخر الملک وزیر سلطان بهاء الدوله دیلمی و قضات و اعیان بر جنازه او حاضر شدند و وزیر مذکور بر او نماز گزارد و بعد از آن منصب نقایت او با دیگر مناصب علیه شرعیه مانند امارت حج و غیره به برادر بزرگ او میر مرتضی مفوض شد.

و میر مرتضی و ابوالعلاء معری و بسیاری از افاضل شعراء در مرثیه او اشعار خوب گفتند و از جمله مرثیه معری این یک بیت است:

تَكْبِيرَاتٍ حِيَالَ قَبْرِكَ لِلْفَتَى

مَحْسُوبَاتٍ بِمَعْمَرِهِ وَ طَوَافٍ

انتهی. (۱۳۶)

مصنفات آن بزرگوار در نهایت جودت و امتیاز است از جمله: (حقایق التنزیل) و (مجازات القرآن) و (مجازات النبویه) و (خصائص الائمة) و کتاب (نهج البلاغه) است که در اجازات از آن به (اخ القرآن) تعبیر می کنند چنانکه از صحیفه سجادیه به (اخت القرآن)؛ و شروح بسیار بر آن شده الی غیر ذلک.

ثعالبی در وصف سید رضی گفته که حفظ کرد قرآن را بعد از سی سالگی به

مدت کمی و عارف بود به فقه و فرائض به معرفت قویه، و در لغت و عربیت امام و پیشوا بود. و ابوالحسن عمری گفته که دیدم تفسیر او را بر قرآن و یافتم آن را احسن از همه تفاسیر، و بود به بزرگی تفسیر ابوجعفر طوسی یا بزرگتر و آن جناب صاحب هیبت و جلالت و ورع و عفت و تقشّف بود و مراعات می کرد اهل و عشیره خود را و او اول طالبی است که قرار داد بر خود سواد را و بود عالی همت و شریف النّفس قبول نمی کرد از احدی صله و جایزه تا آنکه رد کرد صله و جایزه های پدر خود را و قبول نکرد، و کافی است همین مطلب در شرف نفس و بلندی همت او، و پادشاهان بنی بویه هر چه کردند که قبول کند از ایشان عطا و جایزه قبول نفرمود و خشنود می گشت به اکرام و صیانت جانب و اعزاز اتباع و اصحابش انتهی. (۱۳۷) و بدان که (نقیب) در لغت به معنی کفیل و امین و ضامن و شناساننده قوم است و مراد از نقیب که در ترجمه سیدین و والد ایشان ذکر شده آن است که امور شرفاء و طالبین را کفالت نماید و انساب ایشان را حفظ کند از اینکه کسی از آن سلسله خارج شود یا خارجی در آن داخل شود.

و بدان نیز که سید رضی را فرزندی است بسیار جلیل و عظیم الشان مسمی به عدنان، قاضی نورالله در وصف او گفته: السید الشریف المرضی ابواحمد عدنان بن الشریف الرضی الموسوی شریف بطحای فضل و کرم و نقیب مشهد دانش بود، لوای علوشان و سموّ مکان او به سمای رفعت و سماک علو نسبت احمدی رسیده و بر خلعت حشمت و احترام و اعلا نزاهت طهارت (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (۱۳۸) کشیده.

شعر

تفاخر نموده به او آل هاشم

تظاهر فروده

به او آل حیدر

به اجداد او عز بطحا و یثرب

به اسلاف او فخر محراب و منبر

بعد از وفات عم خود میر مرتضی رضی الله عنه متولی نقابت علویه شد و سلاطین آل بویه او را تعظیم بسیار می نمودند، و ابن حجاج شاعر بغدادی را در مدح او قصاید بسیار است. (۱۳۹)

و اما ابو عبد الله احمد بن موسی الابرش برادر ابواحمد نقیب والد سیدین، پس از اعقاب اوست سیدی جلیل ابوالمظفر هبه الله ابن ابی محمّد الحسن بن ابی البرکات سعد الله بن الحسین بن ابی محمّد الحسن بن ابی عبد الله احمد بن موسی الابرش بن محمّد بن ابوسبحه موسی بن ابراهیم بن الامام موسی الکاظم علیه السلام، عالم فاضل صالح عابد محدث کامل صاحب کتاب (مجموع الرائق من ازهار الحدائق) معاصر علامه حلّی رحمه الله است. صاحب (عمده الطالب) گفته که ابوالمظفر هبه الله جد سادات موسوی بغداد است و ایشان بیتی جلیل بودند، لکن فاسد کردند انساب خود را به آنکه زن گرفتند از کسانی که مناسب ایشان بودند، و از احفاد احمد اکبر بن موسی ابوسبحه بن ابراهیم بن الامام موسی الکاظم علیه السلام شمرده شد سید احمد رفاعی که از مشایخ طریقه شافعیه و اصحاب کرامات معدوده است و وفات کرده در بیست دو جمادی الاولی سنه پانصد و هفتاد و هشت در ام عبیده (و آن بر وزن سفینه) دهی است نزدیک واسط و مدفون شده در قبه جد مادریش شیخ یحیی کبیر بخاری انصاری. (۱۴۰) و از احفاد ابراهیم عسکر بن موسی ابوسبحه است ابواسحاق ابراهیم بن الحسن بن علی بن المحسن بن ابراهیم عسکر که شرف الدوله بن عضد الدوله او را ولایت نقابت طالبیین داد و او نقیب النقباء می خواندند و او را اولاد واعقاب است. و

از جمله ایشان است احمد بن اسحاق که اعقاب او به قم و آبه بودند، و محتمل است قبری که در قم واقع است در بازار مقابل باب شمالی مسجد امام و معروف است به قبر احمد بن اسحاق همین احمد بن اسحاق موسوی باشد نه احمد بن اسحاق اشعری که قبرش در حلوان است که معروف است به پل ذهاب، و بیاید ذکر او در اصحاب حضرت عسکری علیه السلام و از احفاد حسین قطعی است آقا سید صدرالدین عاملی، و مناسب است که ما در اینجا به مختصری از ترجمه ایشان اشاره کنیم:

ذکر سید جلیل و عالم نبیل آقا سید صدرالدین عاملی اصفهانی

وهو السید الشریف محمد بن سید صالح بن محمد بن ابراهیم شرف الدین بن زین العابدین بن نورالدین بن علی نورالدین بن حسین بن محمد بن حسین بن علی بن محمد بن ابی الحسن تاج الدین عباس بن محمد بن عبدالله بن احمد بن حمزه الصغیر بن سعدالله بن حمزه الکبیر محمد ابی السعادات بن محمد بن عبدالله بن محمد بن ابی الحسن علی بن عبدالله بن ابی الحسن محمد المحدث بن ابی الطیب طاهر بن الحسین القطعی بن موسی ابی سبحة بن ابراهیم المترضی بن الامام موسی الکاظم علیه السلام سید الفقهاء الکاملین و سند العلماء الراسخین، افضل المتأخرین واکمل المتبحرین، نادره الخلف وبقیه السلف، ذوالبیت العالی العماد و الحسب الرفیع الالباء والاجداد؛ ووالده اش دختر شیخ علی بن شیخ محی الدین بن شیخ علی سبط شهید ثانی است ووالدش سید سند و رکن معتمد آقا سید صالح سبط شیخنا الاجل شیخ حر عاملی است؛ چه آنکه والد ماجدش آقا سید محمد تلمذ کرده بر شیخ حرّ عاملی و تزویج کرده کریمه او را وحق تعالی

روزی فرموده او را از آن مخدره جلیله سید صالح که از اعلام علماء عصر خود و مرجع ریاست امامیه در بلاد شامیه بوده، ولادتش سنه هزار و صد و بیست و دو و هجرتش از جبل عامل به عراق به سبب ظلم و تعدیات احمد جزّار در سنه هزار و صد و نود و هفت بوده در نجف اشرف سکنی گرفت و در سنه هزار و دویست و هفده وفات کرد. و نیز از بطن کریمه شیخ حرّ عاملی است برادر سید صالح سید محمد شرف الدّین ابوالسّاد الاشراف آل شرف الدّین که در بلاد جبل عامل می باشند و از ایشان است سید جلیل، عالم فاضل، محدث کامل، آقا سید عبدالحسین بن شریف یوسف بن جواد بن اسماعیل بن محمد شرف الدّین که صاحب مصنفات قائمه و مؤلفات نافع جلیله است که از جمله آنها است (فصول المهمه فی تألیف الامه) و (الکلمه الغراء فی تفضیل الزهراء علیها السلام) که در صیدا طبع شده و غیر ذلک و من زیارت کردم این سید شریف را در بیروت. (آدام الباری بَرَکَاتِ وُجُودِهِ الشَّرِيفِ وَ اَعَانَهُ لِنُصْرَةِ الدِّينِ الْحَنِيفِ).

و برادر سید صدرالدّین سید جلیل و عالم نبیل آقا سید محمدعلی والد سید علامه آقا سید هادی است که والد سید سند محدث جلیل و عالم فاضل کامل نبیل، البحر الزّاهر والسحاب الماطر، البارع الخیر الماهر، کتّ الفصائل ونهرها الجاری شیخنا الاجل السید ابومحمد حسن بن الهادی است که ترجمه ایشان را در کتاب (فوائد الرضویه) نگاشتم. (۱۴۱)

و بالجمله؛ سید صدرالدّین در حجر والدش تربیت شده و در سنه هزار و صد و نود و هفت از جبل عامل به اتفاق والدش به عراق آمد و در نجف ساکن شدند، و در سنه هزار و دویست و پنج که سنش به دوازده سال رسیده

بود کربلا مشرف شد و به درس استاد اکبر آقای بهبهانی و درس علامه طباطبائی بحرالعلوم حاضر شد.

گویند سید بحرالعلوم مشغول به نظم (درّه) بود و هر چه به نظم در می آورد بر او عرضه می فرمود به جهت مهارت او در فن شعر و ادب، و در سنه هزار و دویست و ده از صاحب (ریاض)، اجازه طلبید، سید (ریاض) او را اجازه داد و تصریح کرد به اجتهاد او در احکام و شیخ اکبر صاحب (کاشف الغطاء) دختر خود را تزویج او نمود و حق تعالی آقا سید محمدعلی معروف به آقا مجتهد را که نادره عصر و یگانه دهر بود از آن مخدره به او مرحمت فرمود و بعد از چندی که ساکن نجف اشرف بود به عزم زیارت حضرت امام رضا علیه السلام به خراسان سفر کرد و طریق مراجعت را از یزد و اصفهان قرار داد، و چون به اصفهان رسید در آنجا اقامت فرمود و مرجع تدریس و قضا گردید، جماعتی از علما بر او تلمذ کردند، و از جمله شیخ الطائفه علامه انصاری و سید صاحب روضات و برادرش و آقا سید محمد شفیع صاحب روضه، و این سید جلیل، بکاء و کثیر المناجات بوده.

نقل شده که شبی از شبهای ماه رمضان داخل حرم امیرالمؤمنین علیه السلام شد، بعد از زیارت نشست پشت سر مقدس و شروع کرد به خواندن دعای ابو حمزه همین که شروع کرد به کلمه (إِلَهِي لَا تُؤَدِّبُنِي بَعْقُوبِيكَ) گریه او را گرفت و پیوسته این کلمه را مکرر کرد و گریه کرد تا غش کرد و او را از حرم مطهر بیرون آوردند! و در امر به معروف و نهی از منکر بسیار ساعی بود و اقامه حدود به اصفهان می نمود و چندان معصیت در نظرش عظیم بود که گویند وقتی چنان

اتفاق افتاد که حاضر شد در مجلسی که برپا شده بود برای عزاء حضرت سیدالشهداء علیه السلام و ارواحنا فداه و در آن مجلس جماعتی از اعیان و اشراف بودند ناگه وارد شد در آن مجلس یکی از شاهزادگان که ریشش را تراشیده بود چون نظرش به صورت او افتاد فرمود که: (حَلَقُ اللَّحْيَةِ مِنْ شَعَارِ الْمَجُوسِ وَ صَارَ مِنْ عَمَلِ أَهْلِ الْخِلَافِ)؛ تراشیدن ریش از شعار گبران و عمل اهل خلافت است و این مرد ریش خود را تراشیده و آمده در این مجلس که منعقد شده برای عزای سیدالشهداء علیه السلام و منی می ترسم که هرگاه روضه خوان بالای منبر رود و این مرد در اینجا باشد سقف فرود آید، پس در آن مجلس نماند و بیرون رفت، و این بزرگوار زاهد و قانع و کثیر العیال بود، و به همان نحو که در نجف زندگانی می کرد در اصفهان نیز زندگانی کرد و در آخر عمر ضعف و استرخانی در اعضایش عارض شد شبیه به فلج و در خواب دید که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به وی فرمود که تو میهمان منی در نجف، دانست که وفاتش نزدیک است، از اصفهان حرکت کرد به نجف اشرف و در سنه هزار و دوویست و شصت و چهار در آنجا وفات کرد و در حجره ای که در زاویه‌ی غربیه صحن مطهر است متصل به باب سلطانی به خاک رفت. و در آن حجره جماعتی مدفونند از اکابر علماء اعلام و فقهاء عالی‌مقام مانند مرحوم خلد مقام عالم ربانی و زنده جاودانی جناب حاج ملا فتحعلی سلطان آبادی و مرحوم مغفور حاج میرزا مسیح تهرانی قمی که در همان سال وفات سید وفات کرد و جناب شیخ اجل اکمل عالم زاهد جامع فنون عقلیه و نقلیه، حاوی فضایل عملیه و علمیه،

صاحب نفس قدسیه وسمات ملکوتیه و مقامات علیه، عالم ربانی و ابوذر ثانی آقا شیخ محمد حسین اصفهانی والد شیخنا الاجل، طود الفضل والادب، وارث العلم عن اب فاب، جناب آقا شیخ محمد رضا اصفهانی دام ظلّه؛ و آقا سید صدرالدین را مصنفات بسیار است که در (روضات الجنات) و (فوائد الرضویه) مذکور است و صاحب روضات ترجمه او را نگاشته و گفته که نهایت شفقت با من داشت و اعانت کرد مرا بر تصنیف روضات؛ (۱۴۲) و بالجمله؛ روایت می کند از والد ماجدش از جدش سید محمد از شیخ حر عاملی، و من روایت می کنم از شیخ خود ثقه الاسلام نوری از علامه انصاری از آن بزرگوار، پس روایت من از صاحب وسایل از طریق او پنج واسطه است. و اولاد و احفادش علما و فقها و افاضل می باشند و چون مقام گنجایش ذکر آنها را ندارد اکتفا می کنیم به ذکر فرزند جلیلش مرحوم حجه الاسلام آقای صدر و اقصار می کنیم در ذکر او به آنچه سیدنا الاجل ابو محمد آقا سید حسن در (تکلمه امل الامل) نگاشته فرموده السید اسماعیل بن السید صدرالدین پسر عم والد مؤلف این کتاب حجه الاسلام معروف به آقا سید اسماعیل یکی از مراجع امامیه است در احکام دینیه عالم فاضل، فقیه اصولی، محقق فکور است، در سنه هزار و دوویست و هشتاد و پنج متولد شده و والدش در سنه هزار و دوویست و شصت و چهار وفات کرده و در حجر برادر اکبرش آقا مجتهد تربیت شده و نظر به پاکی طینت و حسن استعداد و علو فهمش نگذشت مگر زمان کمی که حاضر شد در درس حجه الاسلام آقا شیخ محمد باقر بن شیخ محمد تقی، و شیخ بذل همت فرموده فرمود در تربیت او تا آنکه تفوق پیدا کرد بر ابناء عصر

خود، پس مهاجرت کرد به نجف اشرف در سنه هزار و دویست و هشتاد و یک و تلمذ کرد بر جناب حجه الاسلام میرزای شیرازی و شیخ رازی و شیخ مهدی آل کاشف الغطاء و بعد فاضل جلیل، ادیب کامل و سید فاضل و مهذب کامل، آقا سید صدرالدین نزیل مشهد رضوی و غیر ایشان، زاد الله فی توفیقهم. انتهى. (۱۴۳)

واما عباس بن موسی بن جعفر علیه السلام پس از ملاحظه نسخه وصیت نامه پدرش موسی بن جعفر علیه السلام که در (عیون اخبار الرضا علیه السلام) است قدح در او وقت معرفتش به امام زمانش حضرت امام رضا علیه السلام معلوم می شود و اگر مقام را گنجایش ذکر بود آن وصیت نامه را نقل می کردم لکن این مختصر را مجال ذکر نیست والله العالم.

وجناب سید العلماء والفقهاء آقای سید مهدی قزوینی در مزار (فلک النجاه) فرموده که از اولاد ائمه دو قبری است مشهور در مشهد امام موسی علیه السلام از اولاد آن حضرت لکن معروف نیستند و بعضی گفته اند که یکی از آن دو قبر، عباس پسر امام موسی علیه السلام است که در حق او قدح شده، انتهى. و اعقاب عباس فقط از پسرش قاسم بن عباس است، صاحب (عمده الطالب) نقل کرده که قاسم بن عباس بن موسی علیه السلام قبرش به شوش در سواد کوفه مشهور است و به فضل مذکور است. (۱۴۴)

واما قاسم بن موسی بن جعفر علیه السلام پس سیدی جلیل القدر بوده و کافی است در جلات شأن او آن خبری که ثقه الاسلام کلینی در (کافی) در باب اشاره و نص بر حضرت رضا علیه السلام نقل کرده از یزید بن سلیط از حضرت کاظم علیه السلام در راه مکه و در

آن خبر مذکور است که آن حضرت به او، فرمود: خبر دهم تو را ای اباعماره، بیرون آمدم از منزلم پس وصی قرار دادم پسرم فلان را، یعنی جناب امام رضا علیه السلام را و شریک کردم با او پسران خود را در ظاهر و وصیت کردم به او در باطن، پس اراده کردم تنها او را و اگر امر راجع به سوی من بود هر آینه قرار می دادم امامت را در قاسم پسرم به جهت محبت من او را و مهربانی من بر او و لکن این امر راجع به سوی خداوند عز و جل است قرار می دهد آن را هر کجا که می خواهد. الخ. (۱۴۵)

و نیز شیخ کلینی روایت کرده که یکی از فرزندان امام موسی علیه السلام را حالت موت روی داد و آن حضرت به قاسم فرمود که ای پسر جان من! برخیز و در بالین برادرت سوره والصفات بخوان، قاسم شروع کرد به خواندن آن سوره مبارکه تا رسید به آیه مبارکه (ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا) (۱۴۶) که برادرش از سکرات موت راحت شد و جان تسلیم کرد. (۱۴۷) و از ملاحظه این دو خبر معلوم می شود کثرت عنایت حضرت امام موسی علیه السلام با قاسم، و قبر قاسم در هشت فرسخی حله است و مزار شریفش زیارتگاه عامه خلق است و علما و اخیار به زیارت او عنایتی دارند. وسید بن طاوس ترغیب به زیارت او نموده است؛ و صاحب (عمده الطالب) گفته که قاسم عقب نیاورده. (۱۴۸)

و اما اسماعیل بن موسی الکاظم علیه السلام، پس سیدی است جلیل القدر و اگر چه علماء رجال اشاره به جلالت او نکرده اند لکن کافی است در مدح او روایتی که شیخ نقل کرده

در حال ثقه جلیل القدر صفوان بن یحیی، که چون صفوان در سنه دویست وده در مدینه از دنیا رحلت کرد حضرت امام محمدتقی علیه السلام کفن و حنوط برای او فرستادند و امر کردند اسماعیل بن موسی را که بر او نماز گزارد. (۱۴۹) و استاد اکبر آقای بهبهانی رحمه الله در (تعلیقه) فرموده که کثرت تصانیف اسماعیل اشاره می کند به مدح او و شاید مراد آن مرحوم از کثرت تصانیف او (کتاب جعفریات) باشد که مشتمل است بر جمله ای از کتب فقهیه و جمیع احادیث ان الاقلیل به یک سند است که تمام را از پدران بزرگواران خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده است و شیخ مرحوم محدث نوری رضی الله عنه در خاتمه (مستدرک) اشاره به آن فرموده و آن کتاب در نهایت اعتبار است و تمام آن در (مستدرک وسائل) درج شده. (۱۵۰) و این اسماعیل ساکن در مصر بوده و اولادش در آنجا بودند و پسرش ابوالحسن موسی از علماء مؤلفین است و محمد بن محمد بن اشعث کوفی در مصر (کتاب جعفریات)، را از او، از اسماعیل پدرش روایت می کند و پسر موسی علی بن موسی بن اسماعیل همان است که در ایام مهدی عبدالله بن عزیز عامل طاهر او را با محمد بن حسین بن محمد بن عبدالرحمن بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام به سامراء حمل کرد و در آنجا محبوسشان نمودند و بودند تا هر دودر محبس بمردند و اسماعیل بن موسی علیه السلام را پسری دیگر است محمد نام که طول عمر داشته به حدی که در (غیبت شیخ طوسی) در وصف او فرموده:

وَ كَانَ أَسَنُّ شَيْخٍ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ هُمْ فَرَمُودَةٌ كَمَا أَنَّ مَلَأَقَاتِ كَرَمَةَ إِمَامِ زَمَانٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا فِي
مَابَيْنِ مَسْجِدَيْنِ. (١٥١)

ذِكْرُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى الْكَاطِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَعْرُوفٌ بِه (شَاهِ چَرَاغِ) مَدْفُونٌ فِي شِيرَازِ وَ بَرَادَرِشِ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ

شَيْخٌ مَفِيدٌ فَرَمُودَةٌ كَمَا أَنَّ أَحْمَدَ بْنَ مُوسَى سَيْدِي كَرِيمٌ وَ جَلِيلٌ وَ صَاحِبٌ وَرَعٌ بُوْدَةٌ وَ حَضْرَتِ ابُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ رَا
دُوسْتِ مِي دَاشْتِ وَ مَقْدَمِ مِي دَاشْتِ، وَ يَكُ قِطْعَةُ زَمِينِي بَا آبِ آنِ كَمَا مَعْرُوفٌ بُوْدَةٌ بِه يَسِيرَةٌ بِه أَوْ بَخْشِيدَةٌ بُوْدَةٌ، نَقْلٌ شُدَةٌ كَمَا
أَحْمَدُ هَزَارِ مَمْلُوكِ أَزِ مَالِ خُوَيْشِ آزَادِ نَمُودُ. خَبَرِ دَادِ مَرَا شَرِيفِ ابُو مُحَمَّدِ حَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى كَمَا كُفْتُ حَدِيثِ كَرَمِ
جَدَمِ كَمَا كُفْتُ: شَنِيدَمِ أَزِ اسْمَاعِيلِ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا مِي كُفْتُ: بِيرونِ رَفْتِ پَدَرَمِ بَا أَوْلَادِ خُودِ بِه بَعْضِي أَزِ امْلَاكِ خُودِ
بِه مَدِينَه، وَ اسْمَاعِيلِ اسْمِ آنِ مَلِكِ رَا ذَكَرِ كَرَمِ لَكِنْ يَحْيَى فَرَامُوشِ كَرَمِ، اسْمَاعِيلِ كُفْتُ كَمَا بُوْدِيمِ مَا فِي آنِ مَكَانِ وَ بُوْدُ بَا
أَحْمَدِ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَسْتِ نَفَرِ أَزِ خُدَمِ وَ حَشَمِ پَدَرَمِ، أَكْرَمِي ايسْتَادِ أَحْمَدِ مِي ايسْتَادَنْدِ بَا أَوْ، وَ أَكْرَمِي نَشِسْتِ أَحْمَدِ مِي
نَشِسْتَنْدِ بَا أَوْ، وَ عِلَاوَهْ بَرِ اَيْنِ پَدَرَمِ پِيوسْتَهْ نَظَرِ بَا أَوْ بُوْدُ وَ پَاسِ أَوْ رَا مِي دَاشْتِ وَ اَزِ أَوْ غَافِلِ نَمِي شُدُ وَ مَا بَرِ نَمِي كُشْتِيمِ أَزِ آنْجَا تَا
آنْكَه أَحْمَدِ بَرِ كُشْتِ وَ طِي كَرَمِ بِيَابَانِ رَا اَزِ بَيْنِ مَا. (١٥٢)

فَقِيرٌ كُوَيْدُ: كَمَا اَيْنِ أَحْمَدُ مَعْرُوفٌ بِه (شَاهِ چَرَاغِ) اسْتِ كَمَا فِي دَاخِلِ شَهْرِ شِيرَازِ مَدْفُونِ اسْتِ وَ فِي ظَاهِرِ نِيْزِ أَزِ جِهْتِ قِبَهْ وَ صَحْنِ
وَ ضَرِيحِ وَ خَدَامِ وَ غَيْرَهْ تَعْظِيمِ وَ احْتِرَامِ دَارِدُ وَ اَيْنِ أَحْمَدُ فِي سَنَهْ هَزَارِ وَ سِيصْدِ وَ نُوْزْدَهْ فِي مَرَاجَعْتِ أَزِ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ أَزِ

شیراز برگشتم و در آن بلده تربت پاک او را زیارت کردم و از باطن آن بزرگوار استمداد نمودم، و در نزدیکی قبر آن جناب مزاری دیگر است معروف است به میر سید محمّد برادر آن حضرت. صاحب (روضات الجنات) گفته که در بعض کتب رجالیه است که احمد مدفون به شیراز است و مسمی است به سید السادات و در این زمان مشهور شده به شاه چراغ، و به تحقیق به تواتر رسیده کرامات باهره از مرقد طاهرش، پس نقل کرده کلمات اشخاصی که تصریح کرده اند به آنکه احمد بن موسی در شیراز مدفون است. (۱۵۳)

و محمّد بن موسی علیه السلام برادر اعیانی (۱۵۴) احمد نیز مردی جلیل القدر و صاحب فضل و صلاح بوده و پیوسته با وضو و طهارت و صلاه بوده و شبها مشغول وضو و نماز می گشت و چون از نمازها فارغ می شد ساعتی استراحت می کرد، دیگر باره از خواب بر می خاست و مشغول طهارت و صلاه می گشت، باز لختی استراحت می کرد باز بر می خاست و وضو می گرفت و مشغول نماز می گشت و این بود عادت او تا صبح طلوع می کرد؛ چنانچه هاشمیه کنیز رقیه دختر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده و گفته که هیچ گاهی من محمّد را دیدار نکردم مگر آنکه این آیه را از کتاب خدا یاد می کردم (کانوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ) (۱۵۵). (۱۵۶) صاحب (روضات الجنات) در باب احمدین از (انوار) سید جزائری نقل کرده احمد بن موسی علیه السلام کریم بود و امام حسین علیه السلام او را دوست می داشت و محمّد بن موسی صالح و ورع بود و هر دو مدفونند در شیراز و شیعیان تبرک می جویند به قبرهای ایشان و بسیار زیارت می کنند ایشان را و من زیارت کرده ام ایشان را

مؤلف گوید: که محمّد بن موسی علیه السلام را به جهت کثرت عبادتش محمّد عابد می گفتند. و عقب او از پسرش سید ابراهیم است که او را ابراهیم مجاب می گفتند و سبب تسمیه او به مجاب چنانچه سید تاج الدّین بن زهره گفته این است که در حرم سیدالشهداء داخل شد و عرض کرد (اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یا اَبَا)، شنیده شد صوتی در جواب او: (وَ عَلَیْكَ السَّلَامُ یا وَلَدِی!) (۱۵۸) قبر شریفش در حایر مقدس است، و اعقاب ابراهیم از سه فرزند است: محمّد حایری و احمد در قصر ابن هبیره و علی در سیرجان. و از اعقاب محمّد حایری است سید سند نسابه علامه امام الادباء شمس الدّین شیخ الشرف ابوعلنی فخار بن معدّ بن فخار بن احمد بن محمّد بن ابی الغنائم محمّد بن الحسین بن محمّد الحایری بن ابراهیم المجاب بن محمّد العابدین بن الامام موسی الکاظم علیه السلام که از اکابر مشایخ عظام فقهاء کرام صاحب (کتاب الحجّه علی الذاهب الی تکفیر ابی طالب) است.

ابن ابی الحدید معاصرش که از علماء اهل سنت است در جزء چهاردهم شرح نهج البلاغه گفته که بعضی از طالبین در این عصر یعنی سید فخار کتابی در اسلام ابی طالب تصنیف کرده و برای من فرستاد و از من خواست که من به خط خودم چیز در صحت و وثاقت آن به شعر یا نثر بنویسم و من چون در اسلام ابوطالب توقف داشتم جایز ندانستم حکم قطعی کنم به اسلامش و هم جرات نکردم که سکوت کنم از مدح و تعظیمش؛ زیرا که من می دانم اگر ابوطالب نبود اسلام برپا نمی شد و می دانم که حقش واجب است بر هر مسلمانی که بیاید در

دنیا تا روز قیامت پس نوشتم در پشت کتاب:

وَلَوْلَا أَبُو طَالِبٍ وَابْنُهُ

لَمَا مَثَلَ الدِّينُ شَخْصًا فَقَامَا

فَذَاكَ بِمَكَّةَ اَوْى وَحَامَى

وَذَاكَ بِيَثْرَبَ جَسَّ الْحِمَامَا

یعنی اگر ابوطالب و پسرش امیرالمؤمنین علیهم السلام نبودند کسی به خدمت دین اسلام نمی ایستاد، پس ابوطالب در مکه پناه داد و حمایت کرد از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و امیرالمؤمنین علیه السلام در مدینه دست بسود قضا و قدر مرگ ران یعنی در نصرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و یاری اسلام شمشیر زد و جهاد کرد تا آنکه دین اسلام از ابوطالب و علی بن ابی طالب علیهما السلام برپا شد. (۱۵۹)

و بالجمله؛ روایت می کند از سید فخار والد علامه و سید احمد بن طاوس و محقق حلی و او روایت می کند از شیخ جلیل فقیه شاذان بن جبریل قمی از عمادالدین طبری از مفید ثانی از شیخ الطایفه ابوجعفر طوسی رضوان الله علیهم اجمعین و پدرش سید شریف ابوجعفر معد (به تحریک و تشدید دال) نقیب طاهر صاحب جاه عریض و بسط عظیم و تمکن تام بوده، و او است که بنده بر بست بر شظ فلوجه، و ابوجعفر نقیب بصره او را مدح کرده در اشعار خویش و چون وفات کرد در نظامیه بر او نماز خواندند و در حایر دفنش نمودند، و سید فخار پسرش او را مرثیه گفت: بقوله:

أَبَا جَعْفَرٍ إِمَّا تَوَيْتَ فَقَدْ تَوَى

بِمَثْوَاكَ عِلْمَ الدِّينِ وَالْحَزْمَ وَالْفَهْمَ

سَيِّئِكَ جُلُّ الْمُسْكِلِ الصَّعْبِ حُلُّهُ

بِشَجْوٍ وَبِيَكِيكَ الْبُلَاغَهُ وَالْعِلْمَ

و پسرش نسابه وزینت مسند نقابه جلال الدین عبدالحمید بن فخار والد عالم جلیل علم الدین المرتضی علی بن عبدالحمید استاد ابن معینه استاد شیخ شهید است.

و نیز از اعقاب محمّد حایری است سید شمس الدین محمّد بن جمال الدین احمد استاد شهید قدس سره چنانچه در اجازه

سید محمد بن حسن بن ابی الرضا العلوی تلمیذ شیخ نجیب الدین یحیی بن سعید حلّی مذکور است و آن اجازه این است:

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اسْتَخَرْتُ اللَّهَ تَعَالَى وَ أَجَزْتُ لِلسَّيِّدِ الْكَبِيرِ الْمُعْظَمِ الْفَاضِلِ الْفَقِيهِ الْحَامِلِ لِكِتَابِ اللَّهِ شَرَفِ الْعِثْرَةِ الطَّاهِرَةِ مَفْخَرِ الْأَشْيَرَةِ النَّبَوِيَّةِ شَمْسِ الدِّينِ مُحَمَّدِ بْنِ السَّيِّدِ الْكَرِيمِ الْمُعْظَمِ الْحَسِبِ النَّسَبِ جَمَالِ الدِّينِ أَحْمَدِ بْنِ أَبِي الْمَعَالِي جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ أَبِي الْقَاسِمِ بْنِ عَلِيٍّ أَبِي الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ أَبِي الْقَاسِمِ بْنِ عَلِيٍّ أَبِي الْحَسَنِ الْحَائِرِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ أَبِي جَعْفَرِ الْحَائِرِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمِ الْمُجَابِّ الصُّهْرِ الْعُمَرِيِّ ابْنِ مُحَمَّدِ الصَّالِحِ ابْنِ الْإِمَامِ مُوسَى الْكَاطِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.) (١٦٠)

ذکر حمزه بن موسی الکاظم علیه السلام

و ذکر بعضی اعقاب او

همانا حمزه بن موسی سیدی جلیل الشأن بوده و در نزدیک شاهزاده عبدالعظیم علیه السلام قبری است با بقعه عالیّه منسوب به او و مزار عامه ناس است.

و در روایت نجاشی است: زمانی که حضرت عبدالعظیم در ری مخفی بود روزها روزه می داشت و شبها به نماز می ایستاد و پنهان بیرون می آمد و زیارت می کرد قبری را که در مقابل قبر او است و راه در میان است و می گفت: این قبر مردی از فرزندان امام موسی علیه السلام است. (١٦١) علامه مجلسی رحمه الله در (تحفه الزائر) فرموده که قبر شریف امام زاده حمزه فرزند حضرت موسی علیه السلام نزدیک قبر حضرت عبدالعظیم است و ظاهراً همان امام زاده باشد که حضرت عبدالعظیم زیارت او می کرده است، آن مرقد منور را هم زیارت باید کرد، (١٦٢) انتهى.

و از صاحب (مجدی) نقل شده که گفته حمزه بن امام موسی علیه السلام مکنّی به ابوالقاسم است و قبرش در اصطخر شیراز معروف و مشهور و محل زیارت

نزدیک ودور است. (۱۶۳) و از (تاریخ عالم آرا) نقل است که گفته نسب سلسله جلیله صفویه به حضرت حمزه بن موسی علیه السلام منتهی می شود. (۱۶۴) ومدفن آن امام زاده در قریه ای از قرای شیراز است و سلاطین صفویه برای وی بقعه عالی بنا نموده اند وموقوفات زیاد قرار داده اند. ودر ترشیز هم جمعی اعتقاد کرده اند مقبره ای است از امام زاده حمزه.

فقیر گوید: که در بلده طیبه قم مزاری است معروف به شاهزاده حمزه وبه جلالت قدر معروف است واهل این بلده را اعتقاد تمامی است به اوودر احترام واکرام او بسیار می کوشند، و از برای اوصحن وقبه وبارگاهی است، و از کلام صاحب (تاریخ قم) معلوم می شود که این بزرگوار همان حمزه بن موسی علیه السلام است؛ چنانچه در خلال تاریخ سادات رضائیه که در قم بودند ودر آنجا مدفون شدند گفته که یحیی صوفی به قم اقامت کرد وبه میدان زکریا ابن آدم رحمه الله، به نزدیک مشهد حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام وطن ومقام گرفت وساکن بود الخ. وبدان که حمزه بن موسی علیه السلام مکتبی به ابوالقاسم است وعقبش در بلاد عجم بسیار است از دو فرزند قاسم وحمزه.

واما علی بن حمزه: صاحب (عمده الطالب) گفته که او بدون اولاد از دنیا رفت واو مدفون است در شیراز در خارج باب اصطخر، و از برای او مشهدی است که زیارت کرده می شود. وحمزه بن حمزه مادرش ام ولد بوده واودر خراسان مقدم بوه وبزرگ مرتبه. (۱۶۵) وقاسم بن حمزه را عقب از محمّد وعلی ومحمّد است؛ و از اعقاب محمدند، سلاطین صفویه. وشایسته باشد که

ما در اینجا به اسامی شریفه ایشان و تاریخ جلوس و وفات ایشان اشاره کنیم به جهت اداء بعض حقوق ایشان.

ذکر سلاطین صفویه موسویه

همانا سلاطین صفویه قریب دوست و سی سال سلطنت کردند و ترویج دین و مذهب شیعه جعفری نمودند، اول ایشان، شاه اسماعیل اول بود، و هو ابن السلطان حیدر بن السلطان شیخ جنید مقتول بن السلطان شیخ ابراهیم بن خواجه علی مشهور به (سیاه پوش) که در سنه هشتصد و سی و سه در بیت المقدس وفات کرد، و مزارش معروف شد به مزار شیخ العجم و هو ابن شیخ صدرالدین موسی بن قطب الاقطاب برهان الاصفیاء الکاملین شیخ صفی الدین ابوالفتح اسحاق اردبیلی که سلاطین صفویه را به سبب انتسابشان به او، صفویه گفتند، در سنه هفتصد و سی و پنج در اردبیل وفات کرد و در آنجا به خاک رفت و نزد او دفن کردند جماعتی از اولاد و احفاد او را مانند شیخ صدرالدین و شیخ زین الدین و پسرش شیخ جنید و سلطان حیدر و شاه اسماعیل و شاه محمد خدابنده و شاه عباس اول و اسماعیل میرزا و حمزه میرزا و غیر اینشان و هو ابن سید امین الدین جبرئیل ابن سید محمد صالح ابن سید قطب الدین ابن صلاح الدین رشید بن سید محمد الحافظ بن سید عوض شاه الخواص ابن سید فیروز شاه زرین کلاه ابن سید نورالدین محمد بن سید شرف شاه بن سید تاج الدین حسین بن سید صدرالدین محمد بن سید مجدالدین ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن ناصرالدین محمد بن شاه فخرالدین احمد بن سید محمد الاعرابی ابن ابو محمد قاسم بن حمزه بن الامام موسی کاظم علیه السلام. (۱۶۶)

شاه اسماعیل در مبداء امر با جماعتی از مریدان خود و مریدان آباء عرفاء راشدین خویش از بلاد جیلان خروج کرد

و در سنه نهصد و شش در حالی که قریب به سن چهارده سالگی رسیده بود جنگ کرد تا بلاد آذربایجان را فتح و تسخیر کرد و سلطنت پیدا کرد و امر نمود که مذهب امامیه را ظاهر کنند و چون سنش به سی و نه سالگی رسید وفات کرد و فرزندش شاه طهماسب بر اریکه سلطنت نشست، و این در روز دوشنبه نوزدهم رجب سنه نهصد و سی هجری بود که موافق است با کلمه (ظل) چنانکه گفته اند:

شاه انجم سپاه اسماعیل

آنکه چون مهر در نقاب شده

از جهان رفت و ظل شدش تاریخ

سایه تاریخ آفتاب شده (۱۶۷) قبر آن جناب در اردبیل در جوار مزار آباء و اجدادش است، و شاه طهماسب که به جای او نشست پنجاه و چهار سال سلطنت کرد، و قزوین دارالسلطنه او بوده و معاصر بود با محقق کرکی و شیخ حسین بن عبدالصمد و پسرش و شیخ بهائی رحمه الله و محقق کرکی که نام شریفش شیخ علی بن عبدالعالی و ملقب است به نورالدین و مروج مذهب و دین و محقق ثانی بلغه الله فی الجنان الی اقصی الاعالی و منتهی الامانی در عصر شاه طهماسب به عجم آمد و شاه مقدم او را عظیم شمرد و گفت: جناب شما اولی می باشید به ملک و سلطنت؛ زیرا که شما نائب امام علیه السلام می باشید و من از عمال شما می باشم، و آن جناب نزد سلطان مرتبه عظیمه پیدا کرد، و نقل شده که شاه به خط خود در حق این بزرگوار نوشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ چون از مؤدای حقیقت انتمای کلام امام صادق علیه السلام (أَنْظُرُوا إِلَيَّ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَارْضُوا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمٍ فَمَنْ لَمْ يَقْبَلْهُ

مِنْهُ فَإِنَّمَا يُحْكِمِ اللَّهُ اسْتِخْفَ وَ عَلَيْنَا رَدٌّ وَ هُوَ رَأْدٌ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَيْدِ الشُّرْكِ) لایح و واضح است که مخالفت حکم مجتهدین که حافظان شرع حضرت سید المرسلین اند با شرک در یک درجه است پس هر که مخالفت حکم خاتم المجتهدین و وارث علوم سید المرسلین و نائب الائمه المعصومین علیهم السلام (لَا يُزَالُ كَاسْمِهِ الْعَلِيِّ عَلِيًّا عَالِيًّا) کند و در مقام متابعت نباشد بی شایبه ملعون و مردود و در این آستان ملایک آشیان مطرود است و به سیاسات عظیمه و تأدیبات بلیغه مؤاخذ خواهد شد. (كُتِبَهُ طَهْمَاسِبِ بْنِ شَاهِ اسْمَعِيلِ الصَّفْوِيِّ الْمَوْسَوِيِّ). (۱۶۸)

و حکایت شده که در عصر شریف او سفیر از سلطان روم بر شاه طهماسب وارد شد. اتفاقاً روزی جناب محقق مذکور در مجلس سلطان تشریف داشتند سفیر او را بشناخت و خواست مابین خود و شیخ، باب جدلی مفتوح کند، گفت: ای شیخ! تاریخ مذهب شما و اختراع طریقه شما نهصد و شش است که اول سلطنت شاه اسماعیل باشد و او مطابق است با کلمه مذهب ناحق و در این، اشاره است به بطلان مذهب شما. محقق بدیهه در جواب او فرمود که ما و شما عرب می باشیم و باید عرب تکلم کنیم چرا می گویی مذهب ناحق بگو (مَذْهَبُنَا حَقٌّ، فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَ بَقِيَ كَأَنَّمَا الْقَمَّ الْحَجْرُ).

بالجمله؛ شاه طهماسب در پانزدهم شهر صفر سنه نهصد و هشتاد و چهار در قزوین وفات کرد و از اتفاقات آنکه جمله (پانزدهم شهر صفر) ماده تاریخ او شده و آثار حسنه و سیرت مستحسنه او را مجال ذکر نیست. و بعد از او پسرش شاه اسماعیل ثانی سلطان شد و او بر طریقه اهل سنت بود و با اهل ایمان و علما و سادات بد رفتاری می نمود لاجرم سلطنتش طولی نکشید و قریب یک

سال ونیم سلطنت کرد و در شب سیزدهم شهر رمضان سنه نهصد و هشتاد و پنج در مجلس طرب خود ناگهان خناق کرد و بمرد. آنگاه برادرش سلطان محمد مکفوف معروف به شاه خدا بنده ثانی سلطان شد و ده سال سلطنت کرد، پس تفویض کرد سلطنت را به فرزندش شاه عباس اول در سنه نهصد و نود و شش که مطابق است با کلمه (ظل الله)، پس شاه عباس مدت چهل و چند سال در کمال ابهت و جلالت سلطنت کرد و در سنه هزار و نه پیاده از اصفهان به مشهد مقدس مشرف شد و در بیست و هشت روز این مسافت بعیده را که قریب به دویست فرسخ است پیاده پیمود، صاحب (تاریخ عالم آرا) این اشعار را در این باب سروده:

غلام شاه مردان شاه عباس

شه والا گهر خاقان امجد

به طوف مرقد شاه خراسان

پیاده رفت با اخلاص بیحد

تا آخر اشعار، و در آخر گفته:

پیاده رفت و شد تاریخ رفتن

از اصفهان پیاده (۱۰۰۹) تا به مشهد (۱۶۹) مؤلف گوید: که از شاه عباس خیرات و آثار بسیار به یادگار مانده هر که طالب است رجوع کند به (کتاب عالم آراء) و غیره، میرداماد رحمه الله در (کتاب اربعه ایام) خود فرموده که پادشاه جمجاه مغفرت بارگاه شاه عباس رحمه الله در تمامی مدت مدید که با داعی دولت قاهره صحبت می داشت این ایام را به پاکیزگی و عبادت می گذرانید و غسل می کرد و روزه می داشت و زیارت مأثوره را با فقیر به جا می آورد و تصدقات بسیار می فرمود، تا آنکه فرموده: و شبها با جمعی مخصوص از اهل علم افطار می کرد و بعد از افطار تا قریب نصف شب به صحبت علمی و مباحثات علما با یکدیگر مجلس می گذرانید. انتهى. (۱۷۰) سنه هزار و سی و هشت و در شب بیست

وچهار جمادی الاولی به مرض اسهال در مازندران وفات کرد.

وبعد از او نبیره اش شاه صفی اول فرزند فرزندش صفی میرزای شهید لباس سلطنت پوشیده و چهارده سال سلطنت کرد و در ۱۲ صفر سنه هزار و پنجاه و سه وفات کرد و در بلده طیبه قم به خاک رفت و قبر او در جهت قبله روضه حضرت معصومه علیها السلام واقع است و اکنون داخل روضه شده است که زنها از صحن زنانه داخل آن مکان می شوند و زیارت می نمایند حضرت معصومه علیها السلام را، سقف و دیوار او مزین است به کاشی معرق بسیار ممتاز و از بناهای شاه عباس ثانی است (در کتیبه این بقعه سوره مبارکه یَسْبِجُ لِلَّهِ به خط میرزا محمدرضا امامی در کمال حسن و خوبی نوشته شده) و بعد از او فرزندش شاه عباس ثانی به سن نه سالگی بر اریکه سلطنت قرار گرفت و مدت بیست و شش سال سلطنت کرد و در سنه هزار و هفتاد و هشت در مراجعت از مازندران به اصفهان در دامغان وفات کرد جنازه اش را به قم رسانیدند و در جوار حضرت معصومه علیها السلام در بقعه بزرگی جنب بقعه پدرش او را به خاک سپردند و بعد از او فرزندش شاه صفی دوم در ششم شعبان سنه هزار و هفتاد و هشت بر تخت سلطنت آرمید.

محقق خوانساری در مسجد جامع شاهی خطبه خوانده نثارها افشاندند و او را شاه سلیمان گفتند و آن جناب پادشاهی بود با عدالت و در سنه هزار و هشتاد و شش قبه مطهره حضرت امام رضا علیه السلام را تعمیر کرد و بر تذهیب آن افزود و در سنه هزار و صد پنج وفات کرده در قم در بقعه نزدیک بقعه شاه عباس به خاک رفت و سلطنت

به فرزندش شاه سلطان حسین منتقل گردید و او آخر سلاطین صفویه بود و متصل شد دولت ایشان به فتنه افغانه و محاصره ایشان شهر اصفهان را تا آنکه اهل شهر مضطر شدند و دروازه ها را گشودند افغانه به شهر ریختند و خون جمله ای از اعیان و عظماء دولت صفویه را ریختند و شاه سلطان حسین را با برادران و فرزندانش حبس کردند.

و این واقعه در سنه هزار و صد و سی و هفت بود و پیوسته سلطان حسین در محبس بود تا سلطان محمود افغان مردود بمرد و سلطان اشرف منحوس به جای وی نشست، پس به امر او، قریب پانصد حمام و مدرسه و مسجد را خراب کردند، و چون فتوری در دولت خود بدید از اصفهان حرکت کرد و امر کرد شاه سلطان حسین را در محبس هلاک کردند و او را بی غسل و کفن بگذاشت و اهل و عیال او را اسیر کرد و اموالش را به غارت برد، و این واقعه در بیست و دوم محرم سنه هزار و صد و چهل بود، پس مردم بعد از زمانی نعش سلطان حسین را به قم بردند و در جوار عمه اش حضرت فاطمه علیها السلام نزدیک پدرش به خاک سپردند.

و بدان نیز که از اعقاب محمّد بن قاسم بن حمزه بن امام موسی علیه السلام است سید جل خاتم الفقهاء و المجتهدین و وارث علوم اجداده الطاهرین مقتدی الانام و مرجع الخاص و العام مولانا الحاج سید محمّد باقر بن محمّد تقی موسوی شفتی اصفهانی معروف به حجه الاسلام تلمیذ جناب بحر العلوم و محقق قمی و آقا سید محسن و آقا سید علی رضوان الله علیهم اجمعین جلالت شأنش زیاده از آن است که ذکر شود در عبادات و مناجات و نوافل و اوراد، و رسانیدن فواید به طلاب و فقراء

وسادات، حکایات بسیار از آن جناب نقل شده و من در کتاب (فوائد الرضویه) که در احوال علماء امامیه است به برخی از آن و به مصنفات آن بزرگوار اشاره کردم، این مقام را گنجایش نقل نیست. (۱۷۱)

وفات آن جناب در سنه هزار و دوویست و شصت (غرس) واقع شد و قبر شریفش در اصفهان مشهور و زیارتگاه نزدیک و دور است و فرزندانش سید سند و رکن معتمد جناب حاج سید اسدالله که در جمیع کمالات و فضل و فخار وارث آن پدر و ثانی آن بحر زخار است، از اجلاء و تلامذه صاحب جواهر است، گویند مردم در اغلب مکارم اخلاق و محامد اوصاف او را بر پدر بزرگوارش مقدم می داشتند. (وَلِنَعْمَ مَا قِيلَ):

إِنَّ السَّرِيَّ إِذَا سَرَى فَبِنْفْسِهِ

وَابْنُ السَّرِيَّ إِذَا سَرَى أَشْرَاهِمَا.

وفاتش در سنه هزار و دوویست و نود (غرض) واقع شد، قبر شریفش در نجف اشرف نزدیک باب قبله صحن مطهر است.

و اما عبدالله و عبید الله پسران حضرت امام موسی علیه السلام، پس هر دو صاحب اعقاب می باشند و چنانکه از بعضی کتب انساب نقل شده جماعتی از اولادهای او در ری بودند که از جمله مجدالدوله والدین ذوالطرفین ابوالفتح محمد بن حسین بن محمد بن علی بن قاسم بن عبدالله بن الامام موسی الکاظم علیه السلام بوده که خواهرش سستی سکینه بنت حسین بن محمد مادر سید اجل مرتضی ذوالفخرین ابوالحسن المطهر ابن ابی القاسم علی بن ابی الفضل محمد است که شیخ منتجب الدین در وصف او فرموده از بزرگان سادات عراق و صدور اشراف است و منتهی شده منصب نقابت و ریاست در زمان او به سوی او، و علم و نشانه بوده در فنون از علم، از برای او است خطب و رسائلی قرائت کرده بر شیخ ابو جعفر

طوسی در سفر حج، روایت نموده از برای ما از او سید نجیب ابومحمد حسن موسوی، (۱۷۲)، انتهی. (۱۷۳)

وازی بعضی کتب انساب نقل است که در حق او گفته که سید مطهر یگانه دنیا بوده در افضل و بزرگواری و کرامت نفس، کثیر المحاسن و حسن الاخلاق بوده و سفره اش پیوسته پهن و مبذول بوده و متکلم و اهل نظر و مترسل و شاعر بوده و نقابت طالبین در ری با او بوده و پدرش ابوالحسن علی الزکی نقیب ری پسر سلطان محمد شریف است که در قم مدفون است و بسیار جلیل القدر است و در ذکر اولادهای عبدالله الباهر بن امام زین العابدین علیه السلام به او اشاره رفت.

و بالجمله؛ سید مطهر را دو پسر بوده: محمد و علی، اما محمد بن مطهر را پسری بوده فخرالدین علی، نقیب قم بوده؛ و اما علی بن مطهر را عزالدوله والدین و شرف الاسلام و المسلمین باشد پسری بوده محمد نام از اهل علم و فضل و شرف و جلالت و ریاست، و او پدر عزالدین یحیی است که شیخ منتجب الدین او را ثناء بلیغ گفته و در باب اولادهای امام زین العابدین علیه السلام به او اشاره کردیم. او را خوارزمشاه، شهید کرد. قبرش در طهران می باشد. گویند والدش شرف الدین را چند دختر بوده و اولاد ذکور نداشت چون زوجه اش به یحیی حامله شد، شرف الدین حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را در خواب دید عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم این بچه که در شکم عیالم است چه نام گذارم؟ فرمود: یحیی، چون آن پسر به دنیا آمد او را یحیی نهادند، آنگاه که شهید شد فهمیدند سر نام گذاشتن حضرت رسول صلی الله علیه

وآله وسلم او را به یحیی.

و بدان نیز که از اعقاب عبدالله بن امام موسی علیه السلام است خبر نبیل و محدث جلیل سید سند سلاله الاطهار والد الاماجد الاعاظم الاخيار المنتشرین نسلا بعد نسل فی الاقطار آقا سید نعمت الله جزایری ابن سید عبدالله بن محمد بن الحسین بن احمد بن محمود بن غیاث الدین بن مجد الدین بن نورالدین بن سعد الدین بن عیسی بن عبدالله بن الامام موسی الکاظم علیه السلام که تلمیذ علامه مجلسی و آقا سید هاشم احسائی و محقق سبزواری و محقق خوانساری و محدث کاشانی و غیر ایشان است و کتب بسیار تصنیف کرده. خود آن جناب در بعض مصنفات خود شرح حال خود را نوشته و جماعتی نیز احوال او را به شرح نوشته اند مانند نافله اش سید عبدالله و سید فاضل سید عبداللطیف شوشتری در (تحفه العالم) و غیر ایشان. وفاتش در قریه جایدر در شب جمعه بیست و سوم شوال سنه هزار و صد و دوازده واقع شده و فرزند جلیلش سید نورالدین از اهل علم و صاحب رسائل متعدده است وفات کرده در ذی حجه سنه هزار و صد و پنجاه و هشت. روایت می کند از پدرش و از شیخ حرّ عاملی و فرزندش سید اجل عالم متبحر نقاد آقا سید عبدالله بن نورالدین بن نعمت الله الموسوی از اجلاء این طایفه است جمع شده بود در او جودت فهم و حسن سلیقه و کثرت اطلاع و استقامت طریقه چنانکه ظاهر می شود از رجوع به مؤلفات شریفه اش که از جمله آنها است (شرح نخبه ع) و (شرح مفاتیح الاحکام) و (ذخیره) و غیرها. و اجازه ای نوشته که در آن شرح کرده حال خود و حال پدر وجد و احوال جمله از مشایخ خود را، روایت

می کند از والدش و از میر محمد حسین خاتون آبادی و آقا سید صدرالدین رضوی قمی و آقا سید نصرالله حایری شهید، و روایت می کند آقا سید نصرالله از او و این یعنی روایت کردن هر یک از دوشیخ از دیگر در علم درایت موسوم است به مذبح، و نظیرش روایت علامه مجلسی است از سید علیخان شارح صحیفه، و روایت سد از او و روایت علامه مجلسی از شیخ حر عاملی و روایت شیخ حرّ از مجلسی رضی الله عنه. و سید اجل شهید سعید ادیب ارباب آقا سید نصرالله موسوی مذکور، آیتی بوده در فهم و ذکاء و حسن تقریر و فصاحت تعبیر مدرس بوده در روضه منوره حسینیّه و کتب و رسائلی تصنیف کرده از جمله (الروضات الزاهرات فی المعجزات بعد الوفات) و (سلاسل الذهب) و غیر ذلک، سلطان روم او را در قسطنطنیه شهید کرد. و روایت می کند علامه بحرالعلوم رحمه الله از صاحب کرامات آقا سید حسین قزوینی از آقا سید نصرالله مذکور و از او مولی ابوالحسن جد صاحب جواهر از علامه مجلسی رحمه الله.

و از اعقاب عبیدالله بن موسی علیه السلام است شریف صالح ابوالقاسم جعفر بن محمد بن ابراهیم بن محمد بن عبیدالله بن الامام موسی الکاظم علیه السلام علوی موسوی مصری روایت می کند از او شیخ تلعبری و سماع کرده از او حدیث را در سنه سیصد و چهل و از او اجازه گرفته.

و اسحاق بن موسی الکاظم علیه السلام ملقب به امین است و در سنه دویست و چهل در مدینه وفات کرد، و رقیه دختر او عمرش طولانی گشت تا در سنه سیصد و شانزده وفات کرد و در بغداد به خاک رفت، و اعقاب او از پسرانش عباس و محمد و حسین و علی است و

از احفاد او است شیخ زاهد (۱۷۴) و رع ابوطالب محمّد الملهوس (۱۷۵) ابن علی بن اسحاق بن عباس بن اسحاق بن موسی الکاظم علیه السلام که صاحب قدر و جالت و جاه و حشمت بوده در بغداد، و از احفاد حسین بن اسحاق است ابوجعفر محمّد صورانی که در شیراز به قتل رسیده و قبرش در شیراز در باب اصطخر زیارت کرده می شده و ابوالفرج در (مقاتل الطالبیین) گفته که در ایام مهتدی سعید حاجب در بصره جعفر بن اسحاق بن موسی الکاظم علیه السلام را به قتل رسانید. (۱۷۶)

مؤلف گوید: در (انساب مجدی) است که مادر اسحاق بن الکاظم علیه السلام ام ولدی بوده (۱۷۷) لکن در روایتی که در (طب الائمه) است معلوم می شود که مادر اسحاق نیز ام احمد بوده و آن روایت چنین است که اسحاق بن الکاظم علیه السلام روایت کرده از مادرش ام احمد که گفت فرمود: سید من، یعنی موسی بن جعفر علیه السلام که، هر که نظر افکند به خون خود در شاخ اول حجامت ایمن شود از واهنه تا حجامت دیگر، پرسیدم از سید خود که واهنه چیست، فرمود: درد گردن.

وزید (۱۷۸) بن موسی علیه السلام را (زید النّار) می گفتند؛ به جهت آنکه در ایام ابوالسرایا که طالبین خروج کردند، زید به بصره رفت و خانه های بنی عباس را در بصره بسوزانید چنانچه در (تمه المنتهی) نگارش یافته و چون ابوالسرایا مقتول گشت و ارکان طالبیین متزلزل شد زید را مأخوذ داشتند و برای مأمون به مرو فرستادند مأمون او را به حضرت رضا علیه السلام بخشید و زید زنده بود تا آخر ایام متوکل بلکه زمان منتصر را نیز درک نموده و

او را منادمت نموده ودر (سرّ من رأی) وفات کرد. و به قول صاحب (عمده الطالب) مأمون او را زهر داد و هلاک شد و افعال زید بر حضرت امام رضا علیه السلام گران آمد و او را توییح و تعنیف بسیار فرموده، و در روایتی حضرت قسم خورد تا زنده باشد با زید تکلم نفرماید. و از فرمایشات آن جناب است که به زید، فرمود: ای زید! آیا مغرور کرده تو را کلام سفله اهل کوفه که گفتند حضرت فاطمه علیها السلام عفت و ورزید پس حق تعالی آتش را بر ذریه او حرام نمود، این مختص به حسن و حسین اولاد بطنی آن مخدره است، ای زید! اگر اعتقاد داری که تو معصیت خدا کنی و داخل بهشت شوی و پدرت موسی بن جعفر علیه السلام اطاعت خدا کند و شبها قائم و روزها صائم باشد و داخل بهشت شود، پس تو نزد خدا از پدرت گرامی تر می باشی، چنین نیست که تو اعتقاد کرده ای، به خدا قسم نمی رسد احدی به آن کرامتهایی که نزد خدا است مگر با طاعت و فرمانبرداری حق تعالی و تو گمان کرده ای که توبه آن مراتب خواهی رسید به معصیت خدا پس بدگمانی کرده ای. زید گفت: من برادر تو و پسر پدر تو می باشم، فرمود: تو برادر منی مادامی که اطاعت خدا کنی، پس آن جناب آن آیه مبارکه قرآن مجید را که در حق نوح و پسرش نازل شده است تلاوت فرمود پس فرمود که حق تعالی پسر نوح را بیرون کرد از آنکه اهل او باشد به سبب معصیت او. و در روایت دیگر فرمود: پس هر یک از اقرباء و خویشان ما که اطاعت خدا نکند از

ما نیست، وبه حسن و شایسته راوی حدیث، فرمود: و تو اگر اطاعت خدا کنی از ما اهل بیت خواهی بود. (۱۷۹)

ذکر احوال حضرت معصومه علیها السلام

مدفونه به قم و ثواب زیارت آن مخدره

اما دختران حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بر حسب آنچه به ما رسیده افضل آنها سیده جلیله معظمه فاطمه بنت امام موسی علیه السلام معروفه به حضرت معصومه علیها السلام است که مزار شریفش در بلده طیبه قم است که دارای قبه عالی و ضریح و صحن های متعدده و خدمه بسیار و موقوفات است و روشنی چشم اهل قم و ملاذ و معاذ عامه خلق است و در هر سال جماعات بسیار از بلاد شد رحال کنند و تعب سفر کشند به جهت درک فیوضات از زیارت آن معظمه علیها السلام. و سبب آمدنش به قم چنانکه علامه مجلسی رحمه الله از (تاریخ قم) نقل کرده و او از مشایخ اهل قم روایت کرده آن است که چون مأمون حضرت امام رضا علیه السلام را در سال دویست از هجرت از مدینه به مرو طلبید یک سال بعد از آن خواهرش حضرت فاطمه علیهما السلام به جهت اشتیاق ملاقات برادرش از مدینه به جانب مرو حرکت کرد، پس همین که به ساوه رسید مریضه شد پرسید که از اینجا تا قم چه مقدار مسافت است؟ گفتند: ده فرسخ است. پس خادم خود را فرمود که مرا به جانب قم ببر. پس آن حضرت را به قم آورد و در خانه موسی بن خزرج بن سعد فرود آورد.

وقول اصح آن است که چون خبر آن مخدره رسید به آل سعد همگی متفق شدند که به قصد آن حضرت بیرون روند و از آن حضرت خواهش نمایند به

قم تشریف آورد، پس در میان همه موسی بن خزر ج بر این امر تقدم جست همین که به خدمت آن مکرمه رسی مهار ناقه آن حضرت را گرفت و کشید تا وارد قم ساخت و در خانه خود آن سیده جلیله را منزل داد، پس آن حضرت مدت هفده روز در دنیا مکث نمود و به رحمت ایزدی و رضوان الله پیوست، پس او را غسل داده و کفن نمودند و در ارض بابلان آنجا که امروز روضه مقدسه او است و ملک موسی بوده آن حضرت را دفن کردند. (۱۸۰)

صاحب (تاریخ قم) گفته که حدیث کرد مرا حسین بن علی بن علی بن بابویه از محمد بن حسن بن ولید که چون فاطمه علیها السلام وفات کرد او را غسل دادند و کفن کردند و حرکت دادند او را و بردند به بابلان و گذاشتند او را نزدیک سردابی که برای او کنده بودند، پس آل سعد با هم گفتگو کردند که کیست داخل سرداب شود و جنازه بی بی را دفن نماید؟ بعد از گفتگوها، رأی ایشان بر آن قرار گرفت که خادمی بود از برای ایشان به غایت پیر که نامش قادر بوده و مرد صالحی بوده او متصدی دفن شود، چون فرستادند عقب آن شیخ صالح، دیدند دونفر سوار که دهان خود را بسته بودند به لثام به تعجیل تمام از جانب رمله یعنی ریگزار پیدا شدند چون نزدیک جنازه رسیدند پیاده شدند و نماز بر آن مخدره خواندند و داخل در سرداب شدند و او را دفن کردند و بیرون آمدند و سوار گشتند و رفتند و کسی نفهمید که ایشان چه کسی بودند. (۱۸۱)

در روایت اول است که موسی بر سر قبر آن مخدره سقفی از بوریا بنا

کرد تا آنکه حضرت زینب دختر حضرت جواد علیه السلام قبله ای بنا کرد بر روی قبر، و محراب نماز فاطمه علیها السلام هنوز موجود است در خانه موسی بن خزرج.

فقیر گوید: که در زمان ما نیز آن محراب مبارک موجود است و آن واقع است در محله میدان میر معروف است به (ستی) یعنی معروف به (ستی) وستی به معنی خانم و بی بی است.

بدان که در بقعه حضرت فاطمه جماعتی از بنات فاطمیه و سادات رضائیه مدفونند، مانند زینب و ام محمّد و میمونه دختران حضرت امام محمّد جواد علیه السلام، در نسخه ای از (انساب مجدی) دیدم که میمونه دختر امام موسی علیه السلام با معصومه فاطمه است و بریهه دختر موسی مبرقع و ام اسحاق جاریه محمّد بن موسی و ام حبیب جاریه محمّد بن احمد بن موسی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و این کنیزک مادر ام کلثوم دختر محمّد بوده است. و در فضیلت زیارت حضرت فاطمه بنت موسی علیه السلام روایات بسیار وارد شده از جمله در (تاریخ قم) مروی است که جماعتی از مردم ری خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدند و گفتند: ما از مردم ری هستیم. حضرت فرمود: مرحبا به برادران ما از اهل قم! ایشان عرض کردند که ما از مردم ری هستیم! دیگر مرتبه حضرت همان جواب را فرمود، آن جماعت چند کزّت این سخن را گفتند و همین جواب را شنیدند، آنگاه حضرت فرمود: همانا از برای حق تعالی حرمی است و آن مکه است، و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حرمی است و آن مدینه است. و برای امیرالمؤمنین علیه السلام حرمی است و آن کوفه است، و از برای ما اهل

بیت حرمی است و آن بلده قم است و بعد از این دفن شود در آنجا زنی از اولاد من که نامیده شود به فاطمه، هر کس او را زیارت کند بهشت از برای او واجب شود، راوی گفت: وقتی که آن حضرت این فرمایش نمود هنوز متولد نشده بود امام موسی علیه السلام. (۱۸۲)

روایت شده که حضرت امام رضا علیه السلام به سعد اشعری قمی فرمود که ای سعد! نزد شما قبری از ما هست. سعد گفت: فدای تو شوم! قبر فاطمه دختر امام موسی علیه السلام را می فرمایی؟ فرمود: بلی، هر که او را زیارت کند و حق او را بشناسد از برای او است بهشت، و بر این مضمون روایات بسیار است. (۱۸۳) قاضی نورالله در (مجالس المؤمنین) فرموده از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت آگاه باش به درستی که از برای خدا حرمی است و آن مکه است و از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم حرمی است و آن مدینه است و از برای امیرالمؤمنین علیه السلام حرمی است و آن کوفه است، آگاه باش به درستی که حرم من و حرم اولاد من بعد از من در قم است، آگاه باش به درستی که قم کوفه صغیره است و همانا از برای بهشت هشت در است سه در آنها به سوی قم است، و وفات کند در قم زنی که از اولاد من باشد، و نام او فاطمه دختر موسی علیه السلام است که داخل می شوند به سبب شفاعت او شیعه من جمیع ایشان در بهشت. (۱۸۴)

بدان که در (کافی) روایت شده از یونس بن یعقوب که چون حضرت موسی علیه السلام رجوع کرد

از بغداد و تشریف برد به مدینه در فید که نام منزلی است دختری از آن حضرت وفات یافت در آنجا او را مدفون نمودند و حضرت فرمود بعضی موالی خود را که قبر او را گچ اندود کند و بنویسد بر لوحی اسم او را و بگذارد آن را در قبر او. (۱۸۵) و در (تاریخ قم) است آنچه که حاصلش این است:

چنین رسیده که رضائیه دختران خود را به شوهر نمی دادند؛ زیرا کسی را که همسر وهم کفو ایشان بود نمی یافتند، و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را بیست و یک دختر بوده است و هیچ یک شوهر نکرده اند. و این مطلب در میان دختران ایشان عادت شده، و محمد بن علی الرضا علیه السلام به شهر مدینه ده دیه وقف کرده است بر دختران و خواهران خود که شوهر نکرده اند و از ارتفاعات آن دیه ها نصیب و قسط رضائیه که به قم ساکن بوده اند از مدینه جهت ایشان می آوردند.

پی نوشت ها

۱۱۷- (مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۳۴۹.

۱۱۸- (عمده الطالب) ص ۱۹۶.

۱۱۹- وکلتهم (نسخه بدل).

۱۲۰- در نسخه ای از (انساب مجدی) دیدم (و محتمل است که ملحق شده باشد) مکتوب بود که شنیدم از امیر محمد هادی بن میر لوحی مورخ که این زینب مدفونه در قریه ارزنان از قرای اصفهان، دختر بلافاصله حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است. (شیخ عباس قمی رحمه الله).

۱۲۱- عباسه، محتمل نیست بلکه یقیناً ملحق شده؛ زیرا که انساب مجدی تألیف شیخ ابوالحسن علی بن ابی الغنائم است چنانچه مرحوم مؤلف در جلد اول، در شرح اولاد عمر الاطرف ابن امیر المؤمنین علیه السلام ذکر فرموده و شیخ ابوالحسن مذکور در اواسط قرن پنجم هجری

فوت نموده وامیر محمّد هاد بن میرلوحی در قرن یازدهم متولد گردیده پس مسلماً عبارت مذکوره از کاتب انساب مجدی است و ملحق به اصل کتاب است. (ابراهیم احمدی میانجی).

۱۲۲- (ارشاد شیخ مفید) ۲/۲۴۴.

۱۲۳- (عمده الطالب) ص ۱۹۷.

۱۲۴- (ارشاد شیخ مفید) ۲/۲۴۶.

۱۲۵- (غایه الاختصار) ص ۸۸۷.

۱۲۶- این ابوالقاسم پدر شریف ابوالوفاء محمّد بن علی بن محمّد ملقطه بصری است که معروف به ابن صوفی است و پسر عموی جد صاحب مجدی است. (شیخ عباس قمی رحمه الله).

۱۲۷- (عمده الطالب) ص ۲۰۴.

۱۲۸- ر. ک: (فوائد الرضویه) ص ۲۸۲ و ص ۴۹۵.

۱۲۹- (مجالس المؤمنین) ۱/۵۰۰.

۱۳۰- (مجالس المؤمنین) ۱/۵۰۳، (خلاصه الاقوال) ص ۹۵.

۱۳۱- (اربعین شهید اول) ص ۵۱، حدیث ۲۳، (مجالس المؤمنین) ۱/۵۰۱.

۱۳۲- (مجالس المؤمنین) ۱/۵۰۱.

۱۳۳- (عمد الطالب) ص ۲۰۶، (مراه الجنان یافعی) ۲/۳۱۸، تحقیق: خلیل المنصور.

۱۳۴- (ریاض العلماء) ۵/۴۰۹.

۱۳۵- (مجالس المؤمنین) ۱/۵۰۳، ۵۰۴.

۱۳۶- (مجالس المؤمنین) ۱/۵۰۴، (تاریخ ابن کثیر) ۱۲/۴.

۱۳۷- (مجالس المؤمنین) ۱/۵۰۴، (ریاض العلماء) ۴/۵۵.

۱۳۸- سوره احزاب (۳۳)، آیه ۳۳.

۱۳۹- (مجالس المؤمنین) ۱/۵۰۶.

١٤٠- (عمده الطالب) ص ٢١١.

١٤١- (فوائد الرضويه) ص ١٢٣.

١٤٢- (روضات الجنات) ٤/١٢٨، (فوائد الرضويه) ص ٢١٤.

١٤٣- (تكملة أمل الامل) ص ١٠٤.

١٤٤- (عمده الطالب) ص ٢٣٠.

١٤٥- (الكافي) ١/٣١٢.

١٤٦- سورة صافات (٣٧)، آيه ١١.

١٤٧- (الكافي) ٣/١٢٦.

١٤٨- (عمده الطالب) ص ١٩٨.

١٤٩- (رجال كشي) ٢/٧٩٢.

١٥٠- (مستدرک الوسائل) ٣/٢٩٣، چاپ سه جلدی.

١٥١- (الغيبه) شيخ طوسی ص ١٦٢.

١٥٢- (الارشاد) شيخ مفيد ٢/٢٤٥.

١٥٣- (روضات الجنات) ١/٤٣.

١٥٤- یعنی برادر پدر مادری.

١٥٥- سورة ذاريات (٥١)، آيه ١٧.

١٥٦- (ارشاد شيخ مفيد)

- ۱۵۷- (روضات الجنات) ۱/۴۴.
- ۱۵۸- (غایه الاختصار) ابن زهره ص ۸۹.
- ۱۵۹- (شرح نهج البلاغه) ابن ابی الحديد ۱۴/۸۳.
- ۱۶۰- (بحار الانوار) ۱۰۴ / ۱۵۲ / ۱۵۳.
- ۱۶۱- (رجال کشی) ص ۲۴۸.
- ۱۶۲- (تحفه الزائر) ص ۵۰۸؛ (تحفه الازهار) ۳/۳۲۳.
- ۱۶۳- (تحفه الازهار) ضامن بن شدم ۳/۳۲۳.
- ۱۶۴- (عالم آرای عباسی)، تصحیح: دکتر رضوانی.
- ۱۶۵- (عمده الطالب) ص ۲۲۸.
- ۱۶۶- (عالم آرای عباسی) ۱/۱۳، تصحیح: دکتر رضوانی.
- ۱۶۷- (تاریخ عالم آرای عباسی) ۱/۷۵، به جای (شاه انجم سپاه)، (شاه گردون پناه) ذکر شده است.
- ۱۶۸- ر. ک: (ریاض العلماء) ۳/۴۵۵، ۴۶۰، (فوائد الرضویه) ص ۳۰۵.
- ۱۶۹- (تاریخ عالم آرای عباسی) ۲/۹۸۲، ۹۸۴.
- ۱۷۰- (اربعه ایام میرداماد) ص ۴۲، چاپ کنگره خوانساری.
- ۱۷۱- (فوائد الرضویه) ص ۴۲۶، ۴۲۹.
- ۱۷۲- این سید جلیل نجیب الدین ابو محمد حسن بن محمد بن حسن بن علی بن علی بن محمد بن موسی بن عبد الله بن الامام موسی الکاظم علیه السلام است که شیخ منتجب الدین از او روایت می کند در حق او گفته الخ، ابن مطهر قرائت کرده بر سید اجل ذوالفخرین سید مطهر رفع الله تعالی درجاته.
- ۱۷۳- (الفهرست) شیخ طوسی، ص ۱۰۰.
- ۱۷۴- (فی المجدی): انه كان يعمل الحديد زهدا.

۱۷۵- الملهوس بن الملهوس.

۱۷۶- (مقاتل الطالبین) ص ۵۳۰.

۱۷۷- (المجدی) ص ۱۱۸.

۱۷۸- در انساب (مجدی) است که مادر زید ام ولد بوده و او را اولاد بسیار است از جمله امّ موسی بنت زید النار است که در نهایت ورع وزهد بوده. (شیخ عباس قمی رحمه الله).

۱۷۹- (بحار الانوار) ۴۹/۲۱۷ ۲۱۸.

۱۸۰- (بحار الانوار) ۴۸/۲۹۰.

۱۸۱- (بحار الانوار) ۴۸/۲۹۰.

۱۸۲- (بحار الانوار) ۴۸/۳۱۷.

۱۸۳- (بحار الانوار) ۹۹/۲۶۵.

۱۸۴- (مجالس المؤمنین)

سیره

صلابت و مدارا در سیره امام کاظم علیه السلام

مقدمه

نویسنده: شمس الله ایلامی

متدینان ساده و خوش باور که بدون تأمل در گفته های دیگران، اسلام را دین سهل و سمح دانسته، ناخواسته آب در آسیاب دشمن می ریزند؛ اینان چون متحجران خوارج اند که کاغذ پاره های بر سرنی را اساس قرآن دانستند و در مقابل قرآن ناطق ایستادند.

یکی از بحثهایی که امروزه مورد توجه گروهی از افراد جامعه قرار گرفته، مسأله تسامح و تساهل در دین است. این افراد دو دسته اند:

الف مغرضان، کج اندیشان و التقاطی مذهبان که شناخت درستی از دین نداشته، هرچه به نفع نیات پلید خود باشد، می پذیرند و با سلاح تسامح به جنگ دین می آیند.

ب متدینان ساده و خوش باور که بدون تأمل در گفته های دیگران، اسلام را دین سهل و سمح دانسته، ناخواسته آب در آسیاب دشمن می ریزند؛ اینان چون متحجران خوارجند که کاغذ پاره های بر سرنی را اساس قرآن دانستند و در مقابل قرآن ناطق ایستادند.

از آنجا که اگر اسلام از چشمه زلال اهل بیت به ما نرسد نه تنها، شفا بخش نبوده، بلکه سمی مهلک خواهد بود، به نظر می رسد در باره مسأله تساهل و تسامح دینی نیز باید به پیشوایان معصوم علیهم السلام پناه برد تا ما را از زلال خویش سیراب سازند. بررسی ابعاد مختلف سیره این بزرگواران حد و مرز تساهل و تسامح را به خوبی روشن می سازد. این نوشتار سیره امام موسی بن جعفر علیه السلام در این باره را به اختصار بررسی می کند.

دوران امامت این امام همام از سال ۱۴۸ ه. ق که حضرت امام صادق علیه السلام به شهادت رسید. آغاز شد. آن حضرت در

این دوران با چهار خلیفه سفاک به مقابله پرداخت:

منصور دوانیقی، مهدی عباسی، هادی و هارون الرشید خلفای جلاد بنی عباس در این عصر بودند.

سیره امام کاظم علیه السلام نشان می دهد آنجا که بحث دفاع از دین مطرح است امام تا مرز شهادت پیش می رود و ذره ای سیاسی کاری و تساهل و سازش در وجود مبارکش پیدا نمی شود. امام از دو سلاح تقیه و زندان برای دفاع از دین استفاده می کند و در جاهایی که مبسوط الید باشد به ترویج و اقامه احکام دین می پردازد. آنچه به عنوان مدارا و تساهل در زندگی امام کاظم علیه السلام رخ داده است، به زندگی شخصی و گذشت و ایثار آن حضرت مربوط است. نمونه های زیر گوشه ای از برخورد قاطع امام کاظم علیه السلام در جهت عزت و صلابت دینی، اقامه عدل و برپایی حدود الهی است.

الف صلابت امام کاظم علیه السلام

* ۱ امام کاظم علیه السلام و قیام فحّ

قیام و نهضت فحّ که در نتیجه ستم بسیار دستگاه خلافت به علویان و شیعیان رخ داد. با روش پیشوای هفتم بی ارتباط نبود؛ زیرا آن حضرت نه تنها از آغاز تا تشکیل نهضت از آن اطلاع داشت بلکه با رهبر آن (حسین شهید فحّ) نیز در تماس و ارتباط بود. امام هنگامی که احساس کرد حسین در تصمیم خود برای مبارزه با دستگاه ستم پیشه استوار است، به او فرمود: «گرچه شهید خواهی شد ولی باز در جهاد و پیکار کوشا باش. این گروه (عباسیان) مردمی پلید و بدکارند که اظهار ایمان می کنند ولی در باطن ایمان و اعتقادی ندارند. من در این راه پاداش شما را از خدای بزرگ می خواهم.» (۱)

هادی

عباسی که می دانست قیام فسخ بدون مشورت و چراغ سبز امام کاظم علیه السلام صورت نگرفته است، امام را به قتل تهدید کرد و گفت: به خدا سوگند، حسین به دستور موسی بن جعفر بر ضد من قیام و از او پیروی کرده؛ زیرا پیشوای این خاندان، کسی جز موسی بن جعفر نیست. خدا مرا بکشد، اگر او را زنده بگذارم (۲)

۲ صلابت در اجرای حدود

یکی از ویژگیهای مهم حکومت اسلامی، اجرای حدود بدون هیچ ملاحظه و مسامحه است. اگر در نظامی حدود برای توده مردم که دستشان به جایی نمی رسد. به شدیدترین

سیره امام کاظم علیه السلام

وجه جاری شود ولی وقتی نوبت به دانه درشت ها می رسد، هزار و یک حيله برای تخفیف مجازات آنان به کار رود، آن نظام از اسلام دور شده است. امام کاظم علیه السلام در مورد اجرای حدود می فرماید: منفعت اقامه حد برای خداوند در روی زمین از بارش چهل روز باران بیشتر است. و این که در قرآن آمده است: «یجیی الارض بعد موتها» خداوند زمین مرده را زنده می کند. منظور زنده کردن به وسیله قطرات باران نیست، بلکه منظور این است که خداوند مردانی را در روی زمین بر می گزیند تا عدالت را بر پا دارند و با اقامه عدل زمین را زنده کنند. (۳)

اسحاق بن عمار می گوید: از امام موسی بن جعفر علیه السلام در مورد چگونگی و کیفیت اجرای حد بر شخص زناکار پرسیدم؛ فرمود: شدیدترین نوع تازیانه بر او زده شود. (۴)

* ۳ ممنوعیت بازی با مقدسات

امام موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: اگر کسی نزد حاکم فاسقی برود و برای این که دنیايش آباد شود،

آیاتی از قرآن را برایش بخواند، به خاطر هر حرفی که از دهانش خارج می شود، ده بار لعنت می گردد. (۵)

* ۴ عدم سازش بر سر اصول

روزی هارون الرشید به امام موسی بن جعفر علیه السلام عرض کرد: می خواهم فدک را به تو برگردانم. امام فرمود: من فدک را نمی خواهم مگر با حدود آن. هارون گفت: حدود آن را مشخص کن. امام فرمود: اگر حدودش را بگویم آن را به من نخواهی داد. هارون اصرار کرد و گفت؛ فدک را با حدودش به امام خواهد بخشید. امام فرمود: حد اول فدک، عدن است. هارون با شنیدن این جمله درهم کشیده شد. امام فرمود: حد دوم آن سمرقند و حد سوم آن آفریقا و حد چهارم آن نواحی دریای خزر و ارمنستان است. هارون الرشید در حالی که به شدت عصبانی شده بود، گفت: با این حال چیزی برای ما باقی نمی ماند. امام فرمود: من از اول گفتم: اگر فدک را بخواهم با حدود آن است و تو آن را به ما نخواهی داد. (۶)

این حدیث نشان می دهد که قضیه فدک رمز حکومت عدل است و امام با بیان این مطلب بر حکومت بنی عباس خط بطلان کشید.

* ۵ اقتدار دینی

در یکی از سالها، هارون الرشید برای انجام اعمال حج به مکه رفت. اطرافیان خلیفه مسجدالحرام را خلوت کرده، مانع طواف دیگران شدند. در این هنگام، امام موسی بن جعفر علیه السلام در کسوت مردی که لباس اعراب بیابانی را به تن داشت، وارد شد و بدون توجه به امر و نهی اطرافیان خلیفه به طواف پرداخت و فرمود: اینجا مکانی است که خداوند بین همه مردم از

خلیفه و غیر خلیفه تساوی برقرار کرده است. جالب توجه این که امام در طواف جلوتر از هارون قرار گرفت و هارون پشت سر امام طواف به جای آورد. هنگام استلام حجرالاسود نیز امام قبل از هارون حجر را استلام کرد. بعد از تمام شدن اعمال، هارون که امام را نمی شناخت. گفت: این اعرابی را بیاورید تا علت کارهایش را بازگو کند. وقتی به امام عرض کردند؛ هارون او را خواسته است. امام فرمود: من با او کاری ندارم. اگر او کار دارد، پیش من بیاید. (۷)

* ۶ مبارزه با کاخ نشینی

روزی امام کاظم علیه السلام وارد یکی از کاخهای هارون در بغداد شد. هارون به قصر خود اشاره کرده و با نخوت و تکبر پرسید: این قصر از آن کیست؟ (هدف او از این کار آن بود که شکوه و قدرت خود را به رخ امام بکشد.) حضرت بدون آن که کوچکترین اهمیتی به کاخ پر زرق و برق او دهد، با کمال صراحت فرمود: این خانه، خانه فاسقان است؛ همان کسانی که خداوند در باره آنان می فرماید: «به زودی کسانی را که در زمین به ناحق کبر می ورزند و سیره امام کاظم علیه السلام نشان می دهد آنجا که بحث دفاع از دین مطرح است امام تا مرز شهادت پیش می رود و ذره ای سیاسی کاری و تساهل و سازش در وجود مبارکش پیدا نمی شود.

یکی از ویژگیهای مهم حکومت اسلامی، اجرای حدود بدون هیچ ملاحظه و مسامحه است.

هرگاه آیات الهی را ببینند، ایمان نمی آورند و اگر راه رشد و کمال را ببینند، آن را در پیش نمی گیرند؛ ولی هرگاه راه گمراهی را ببینند، آن

را طی می کنند، از آیات منصرف خواهیم کرد؛ زیرا آنان آیات ما را تکذیب کرده، از آن غفلت ورزیده اند. «هارون الرشید از این پاسخ سخت ناراحت شد و در حالی که خشم خود را به سختی پنهان می کرد با التهاب پرسید: پس این خانه از آن کیست؟ امام بی درنگ فرمود: این خانه ملک شیعیان و پیروان ماست، ولی دیگران آن را بازور تصاحب کرده اند. این خانه در حال عمران و آبادی از صاحب اصلی اش گرفته شده است و هر وقت بتواند آن را آباد سازد، پس خواهد گرفت. (۸)

* ۷ مبارزه با عوامفریبی هارون

یکی از شگردهای تبلیغاتی دستگاه خلافت، مسأله انتساب هارون به خاندان رسالت بود و شخص هارون بر این مسأله بسیار تکیه می کرد. او روزی وارد مدینه شد و سمت قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رهسپار گردید. هنگامی که به حرم رسید و انبوه جمعیت را دید، رو به قبر پیامبر کرد و گفت: درود بر تو ای پیامبر خدا، درود بر تو ای پسرعمو. او این کلمات را با صدای بلند گفت تا مردم بدانند خلیفه پسرعموی پیامبر است. در این هنگام امام هفتم علیه السلام که در آن جمع حاضر و از هدف هارون آگاه شده بود. نزدیک قبر پیامبر رفت و با صدای بلند فرمود: درود بر تو ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، درود بر تو ای پدر. هارون از این سخن سخت ناراحت شد، رنگ صورتش تغییر یافت و بی اختیار گفت: واقعاً این افتخار است. (۹)

هارون نه تنها کوشش می کرد انتساب خویش به مقام رسالت را به رخ مردم بکشد، بلکه به وسایلی می خواست پیامبر زادگی

این پیشوایان بزرگ را نیز انکار کند. او روزی به امام کاظم علیه السلام گفت: شما چگونه ادعا می کنید فرزند پیامبرید در حالی که فرزندان علی علیه السلام هستید؛ زیرا هر کس به جد پدری خود منسوب می شود، نه جد مادری؟! امام کاظم علیه السلام در پاسخ آیه ای را تلاوت فرمود که خداوند ضمن آن می فرماید: «... و از نژاد ابراهیم، داوود، سلیمان، ایوب، زکریا، یحیی، عیسی و الیاس را که همگی از نیکان و شایستگانند. هدایت کردیم.» آنگاه فرمود: در این آیه، عیسی از فرزندان پیامبران پیشین شمرده شده است در صورتی که او پدر نداشت و تنها از طریق مادرش مریم نسبتش به پیامبران می رسید. پس به حکم این آیه، فرزندان دختری نیز فرزند شمرده می شوند. ما نیز به واسطه مادرمان حضرت زهرا علیها السلام فرزند پیامبریم. (۱۰)

در مناظره مشابه دیگری، امام در پاسخ به این پرسش که چرا شما خود را فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله می نامید؟ فرمود: ای هارون! اگر پیامبر زنده شود و دختر تو را برای خود خواستگاری کند، آیا دختری را به پیامبر تزویج می کنی؟ هارون گفت: نه تنها تزویج می کنم بلکه با این وصلت به تمام عرب و عجم افتخار می کنم.

امام فرمود: ولی این قضیه در مورد من صادق نیست. نه پیامبر صلی الله علیه و آله دختری مرا خواستگاری می کند و نه من دخترم را به او تزویج می کنم؛ زیرا من از نسل اویم و این ازدواج حرام است؛ ولی تو از نسل پیامبر نیستی. (۱۱)

* ۸ نتیجه توهین به مقام ولایت

هارون از ساحری خواست وقتی امام کاظم علیه السلام کنار سفره غذا

نشست، کاری کند اهل مجلس به ایشان بخندند و امام کوچک شود. وقتی سفره حاضر شد خادم امام علیه السلام دست برد که نان را بردارد و نزد امام بگذارد، نان پرید و هارون و اهل مجلس خندیدند. در این لحظه، امام به تمثال شیری که بر پرده ای در اتاق نقاشی شده بود، اشاره کرده و فرمود: ای شیر خدا، دشمن خدا را بگیر. تمثال به صورت شیر واقعی در آمده و ساحر را پاره پاره کرد و بلعید. هارون و اطرافیانش از دیدن این صحنه از هوش رفتند. چون به هوش آمدند، هارون عرض کرد: کاری کنید تا ساحر زنده شود. امام فرمود: اگر عصای موسی آنچه بلعیده بود، برگرداند، این تمثال شیر نیز چنین خواهد کرد. (۱۲)

در این قضیه اهمیت جایگاه امامت و ولایت به خوبی روشن می شود؛ زیرا امام در این مجلس به عنوان رهبری و امامت تشیع مورد اهانت قرار گرفت نه به عنوان شخص. به همین جهت نیز با قاطعیت به مقابله پرداخت.

* ۹ امام و مبارزه با ترویج افکار باطل

هشام بن سالم می گوید: من و ابوجعفر (مؤمن طاق) بعد از وفات امام صادق علیه السلام در مدینه بودیم؛ مردم می گفتند: بعد از امام صادق علیه السلام، عبدالله امام است، زیرا او پسر بزرگ است. ما بر عبدالله وارد شدیم، دیدیم مردم گرد او جمع شده اند. ما چنان که قبلاً از پدرش می پرسیدیم، در مورد زکات و مقدار آن از او پرسیدیم، گفت: در دوست درهم، پنج درهم و در صد درهم، دو و نیم درهم. گفتیم: حتی مرجه هم چنین حرفی نزده است، درحالی که حیران بودیم از نزد

او بیرون آمدیم. من و ابوجعفر در کوچه های مدینه سرگردان بودیم و نمی دانستیم کجا برویم و از چه کسی بپرسیم. با خود گفتیم: آیا به سوی مرجئه رویم یا به سوی قدریه یا زیدیه یا معتزله و یا خوارج؟ در دریای این افکار غوطه ور بودیم که پیرمردی به من اشاره کرد تا همراهش بروم. با نگرانی از این که مبادا این پیرمرد از اعوان و انصار دستگاه خلافت باشد، به دنبالش راه افتادم. پیرمرد مرا به خانه موسی بن جعفر علیه السلام هدایت کرد. حضرت خطاب به من فرمود: به سوی من بیا نه به سوی مرجئه و نه قدریه و نه زیدیه و نه معتزله و نه خوارج، به سوی من. (۱۳)

* ۱۰ امام کاظم و مبارزه با لاهو و لعب

علامه حلی در کتاب «منهاج الکرامه» آورده است که روزی امام موسی بن جعفر علیه السلام از درخانه بشرحافی در بغداد می گذشت، صدای ساز و او از و غنا و نی و رقص از خانه بشر بلند بود. در این هنگام کنیزکی از خانه بیرون آمد تا خاکروبه بیرون بریزد. حضرت به او فرمود: آیا صاحب این خانه آزاد است یا بنده؟ کنیزک گفت: آزاد است. امام فرمود: راست گفتی، اگر بنده بود از مولایش می ترسید. کنیزک چون برگشت، بشر علت دیر آمدنش را پرسید. کنیز حکایت را بازگفت. بشر با پای برهنه بیرون دوید، خود را به حضرت رسانده، عذر خواست و به دست آن حضرت توبه کرد. بعد از آن هرگز کفش نپوشید و همیشه پا برهنه راه می رفت. (۱۴)

* ۱۱ امام و مبارزه با خرافات

ابن شهر آشوب می گوید: منصور دوانیقی در یکی از روزهای

نوروز از امام دعوت کرد تا به مناسبت عید نوروز در مجلس شرکت کند. امام فرمود: من در اخباری که از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده، سندی برای این عید نیافتم. این عید، سنت فارسیان است و اسلام آن را محو کرده است. پناه می برم بر خدا از آن که احیا کنم چیزی را که اسلام محو کرده باشد. (۱۵)

ب نمونه هایی از مدارای امام موسی بن جعفر علیه السلام

در مورد مدارای معصومان علیهم السلام با مخالفان، به ویژه کسانی که از روی نادانی و جهالت به آنان اسائه ادب می کردند، روایات متعددی رسیده است. در مورد امام کاظم علیه السلام نیز نگاهی به صفات او، همین مطلب را ثابت می کند. او را «کاظم» می گویند، زیرا در باره مسایل شخصی از کسی خشمگین نشد. در تاریخ آمده است که یکی از مخالفان امام را بسیار می آزرده و حتی به ایشان دشنام می داد. صبر یاران امام به سر آمد و به ایشان عرض کردند: اجازه دهید او را به سزای عملش برسانیم. امام از این کار نهی کردند و نشانی آن مرد را پرسیده، سوار بر مرکبی شد و به سوی مزرعه وی در خارج از مدینه رهسپار گردید. به محض این که مرکب امام وارد مزرعه شد، آن شخص شروع به فحاشی کرد که چرا وارد مزرعه من شده ای؟

امام علیه السلام فرمود: ارزش مزرعه ات چقدر است و امید داری امسال چه مقدار سود ببری؟

گفت: روی هم دویست اشرفی. امام سیصد اشرفی به او داد و با روی گشاده چند کلمه ای با او صحبت کرد. آن شخص از رفتار زشت خویش پشیمان شد و

از امام عذر خواست. روز بعد آن شخص را در مسجد نشسته یافتند. چون چشمش به امام افتاد، عرض کرد: «اللّٰه اعلم حیث یجعل رسالتہ» (۱۶) خدا می داند رسالت خود را کجا و نزد چه کسی قرار دهد. (۱۷)

امام و حفظ آبروی دیگران

یکی از نزدیکان امام علیه السلام نقل می کند: شبی امام مشغول استراحت بود که ناگهان بلند شده، به سرعت از اتاق بیرون رفت. من دنبالش حرکت کردم. نزدیک دیوار حیاط شنیدم، دو نفر از غلامان امام از پشت دیوار با دو نفر از کنیزها مشغول صحبت هستند. امام وقتی متوجه آمدن من شد، فرمود: آیا توهم حرفهای آنها را شنیدی؟ گفتم: آری.

صبح حضرت آن دو غلام را به شهری و کنیزها را به شهر دیگری فرستاد تا این راز مخفی بماند و آبروی آنان حفظ شود. (۱۸)

پاورقی ها

۱ بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۶۹.

۲ همان، ص ۱۵۱.

۳ کافی، ج ۷، ص ۱۷۴.

۴ همان، ص ۱۸۳.

۵ اختصاص، ص ۲۶۲.

۶ بحار، ج ۴۸، ص ۱۴۴.

۷ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲؟

۸ بحار، ج ۴۸، ص ۱۳۸.

۹ سیره پیشوایان، ص ۴۳۱.

۱۰ همان، ص ۴۳۳.

۱۱ همان، ص ۴۳۲.

۱۲ منتهی الآمال، ج ۲، ص ۲۳۰.

۱۳ همان، ص ۲۲۱.

۱۴ همان، ص ۲۱۴. ۱۵ همان، ص ۲۱۲.

۱۶ سوره انعام، آیه ۱۲۴.

۱۷ منتهی الآمال، ج ۲، ص ۲۱۱.

۱۸ بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۱۹، ح ۳۸.

پرتوی از سیره و سیما

مقدمه

حضرت امام موسی بن جعفر (علیه السلام)، معروف به کاظم و باب الحوائج و عبد صالح در روز یکشنبه ۷ صفر سال ۱۲۸ قمری در روستای «ابواء»، دهی در بین مکه و مدینه، متولد گردید.

نام مادر آن حضرت، حمیده است.

آن حضرت در ۲۵ رجب سال ۱۸۳ قمری، در زندان هارون الرشید عباسی در بغداد، در ۵۵ سالگی به دستور هارون مسموم گردید و به شهادت رسید.

مرقد شریفش در کاظمین، نزدیک بغداد، زیارتگاه شیفتگان حضرتش می باشد.

امام موسی بن جعفر همان راه و روش پدرش حضرت صادق (علیه السلام) را بر محور برنامه ریزی فکری و آگاهی عقیدتی و مبارزه با عقاید انحرافی، ادامه داد.

آن حضرت با دلایل استوار، بیمایگی افکار الحادی را نشان می داد و منحرفان را به اشتباه راه و روششان آگاه می ساخت.

کمکم جنبش فکری امام (علیه السلام) درخشندگی یافت و قدرت علمی اش دانشمندان را تحت الشعاع خود قرار داد.

این کار بر حاکمان حکومت عباسی سخت و گران آمد

و به همین دلیل با شیفتگان مکتبش با شدت و فشار و شکنجه برخورد کردند.

از اینرو، امام کاظم (علیه السلام) به یکی از شاگردان معروفش به نام هشام هشدار داد به خاطر خطرهای موجود، از سخن گفتن خودداری کند و هشام هم تا هنگام مرگ خلیفه از بحث و گفتگو خودداری کرد.

ابن حجر هیتمی گوید: «موسی کاظم وارث علوم و دانش های پدر و دارای فضل و کمال او بود وی در پرتو عفو و گذشت و بردباری فوق العاده که در رفتار با مردم نادان زمان از خود نشان داد، لقب کاظم یافت، و در زمان او هیچ کس در معارف الهی و دانش و بخشش به پایه او نمی رسید.» امام کاظم (علیه السلام) در برابر دستگاه ظلم و ستم عباسی موضع سلبی و منفی را در پیش گرفت و دستور داد تا شیعیان در دعاوی و منازعات خود، به دستگاه دولتی روی نیاورند و به آنان شکایت نبرند و سعی کنند با قرار دادن قاضی تحکیم در میان خویش، منازعات را فیصله دهند. امام (علیه السلام) درباره حاکمان غاصب زمانش فرمود: «هر کس بقای آنان را دوست داشته باشد از آنان است و هر کس از آنان باشد وارد آتش گردد.» بدین وسیله آن حضرت، خشم و نارضایتی خود را از حکومت هارون پیاپی ابراز می فرمود و همکاری با آنان را در هر صورت حرام می دانست و اعتماد و تکیه بر آنان را منع می کرد و می فرمود: «بر آنان که ستمکارانند تکیه نکنید که گرفتار دوزخ می شوید.» امام کاظم (علیه السلام)، علی بن یقظین، یکی

از یاران نزدیک خویش را از این فرمان استثنا کرد و اجازت داد تا منصب وزارت را در روزگار هارون عهده دار گردد و پیش از او، منصب زمامداری را در ایام مهدی بپذیرد.

او نزد امام موسی (علیه السلام) رفت و از او اجازت خواست تا استعفا دهد و منصب خود را ترک کند، اما امام او را از این کار بازداشت و به او گفت: «چنین مکن، برادران تو به سبب تو عزت دارند و به تو افتخار می کنند، شاید به یاری خدا بتوانی شکست ها را درمان کنی و دست بینوایی را بگیری یا به دست تو، مخالفان خدا درهم شکسته شوند.

ای علی! کفاره و تاوان شما، خوبی کردن به برادران است، یک مورد را برای من تضمین کن، سه مورد را برایت تضمین می کنم، نزد من ضامن شو که هر یک از دوستان ما را دیدی نیاز او را برآوری و او را گرامی داری و من ضامن می شوم که هرگز سقف زندانی بر تو سایه نیفکند و دم هیچ شمشیر به تو نرسد و هرگز فقر به سرای تو پای نگذارد.

ای علی! هر کس مؤمنی را شاد سازد، اول خدای را و دوم پیامبر را و در مرحله سوم ما را شاد کرده است.»

سخن چینی درباره امام (علیه السلام)

پاره ای از فعالیت های امام کاظم (علیه السلام) به وسیله سخن چینان به هارون الرشید میرسید و این امر، کینه و خشم او را برمی انگیخت.

یک بار به او خبر دادند که از سراسر جهان اسلام، اموالی هنگفت نزد امام موسی بن جعفر (

علیه السلام) جمع آوری می گردد و از شرق و غرب برای او حمل می شود و او را چندین بیت المال است.

هارون به دستگیری امام (علیه السلام) و زندانی کردن او فرمان داد، یحیی برمکی آگاه شد که امام (علیه السلام) در پی کار خلافت برای خویش افتاده است و به پایگاه های خود در همه نقاط کشور اسلامی نامه می نویسد و آنان را به سوی خویش دعوت می کند و از مردم می خواهد که بر ضد حکومت قیام کنند، یحیی به هارون خبر داد و او را علیه امام (علیه السلام) تحریک کرد.

هارون امام را به زندان افکند و از شیعیانش جدا ساخت و امام (علیه السلام) روزگاری دراز، شاید حدود چهارده سال، در زندان هارون گذراند.

امام (علیه السلام) در زندان نامه ای به هارون فرستاد و در آن نامه نفرت و خشم خود را به او ابراز فرمود، متن نامه چنین است: «هرگز بر من روزی پربلا نمی گذرد، که بر تو روزی شاد سپری می گردد، ما همه در روزی که پایان ندارد مورد حساب قرار می گیریم و آنجاست که مردم فاسد زیان خواهند دید.» امام کاظم (علیه السلام) در زندان، شکنجه ها و رنجهای فراوان را تحمل کرد، دست و پای مبارکش را به زنجیر می بستند و آزارهای کشنده بر او روا می داشتند.

سرانجام زهری کشنده به او خوراندند و مظلومانه او را به شهادت رساندند.

صفات برجسته امام کاظم (علیه السلام)

حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) عابدترین و زاهدترین، فقیه ترین، سخی ترین و کریم ترین مردم زمان خود بود، هر گاه دو

سوم از شب می گذشت نمازهای نافله را به جا می آورد و تا سپیده صبح به نماز خواندن ادامه می داد و هنگامی که وقت نماز صبح فرا میرسید، بعد از نماز شروع به دعا می کرد و از ترس خدا آن چنان گریه می کرد که تمام محاسن شریفش به اشک آمیخته می شد و هر گاه قرآن میخواند مردم پیرامونش جمع می شدند و از صدای خوش او لذت می بردند.

آن حضرت، صابر، صالح، امین و کاظم لقب یافته بود و به عبد صالح شناخته می شد، و به خاطر تسلط بر نفس و فروبردن خشم، به کاظم مشهور گردید.

مردی از تبار عمر بن الخطاب در مدینه بود که او را می آزرده و علی (علیه السلام) را دشنام می داد.

برخی از اطرافیان به حضرت گفتند: اجازه ده تا او را بکشیم، ولی حضرت به شدت از این کار نهی کرد و آنان را شدیداً سرزنش فرمود.

روزی سراغ آن مرد را گرفت، گفتند: در اطراف مدینه، به کار زراعت مشغول است.

حضرت سوار بر الاغ خود وارد مزرعه وی شد.

آن مرد فریاد برآورد: زراعت ما را خراب مکن، ولی امام به حرکت خود در مزرعه ادامه داد وقتی به او رسید، پیاده شد و نزد وی نشست و با او به شوخی پرداخت، آن گاه به او فرمود: چقدر در زراعت خود از این بابت زیان دیدی؟ گفت: صد دینار.

فرمود: حال انتظار داری چه مبلغ از آن عایدت شود؟ گفت: من از غیب خبر ندارم.

امام به او فرمود: پرسیدم چه مبلغ از آن عایدت شود؟ گفت: انتظار دارم دویست دینار عایدم شود. امام به او

سیصد دینار داد و فرمود: زراعت تو هم سر جایش هست. آن مرد برخاست و سر حضرت را بوسید و رفت. امام به مسجد رفت و در آنجا آن مرد را دید که نشسته است. وقتی آن حضرت را دید، گفت: خداوند می داند که رسالتش را در کجا قرار دهد. یارانش گرد آمدند و به او گفتند: داستان از چه قرار است، تو که تا حال خلاف این را می گفتی. او نیز به دشنام آنها و به دعا برای امام موسی (علیه السلام) پرداخت. امام (علیه السلام) نیز به اطرافیان خود که قصد کشتن او را داشتند فرمود: آیا کاری که شما میخواستید بکنید بهتر بود یا کاری که من با این مبلغ کردم؟ و بسیاری از این گونه روایات، که به اخلاق والا و سخاوت و شکیبایی آن حضرت بر سختیها و چشمپوشی ایشان از مال دنیا اشارت می کند، نشانگر کمال انسانی و نهایت عفو و گذشت آن حضرت است.

بعد از شهادت

سندی بن شاهک، به دستور هارون الرشید، سمی را در غذای آن حضرت گذارد و امام (علیه السلام) از آن غذا خورد و اثر آن در بدن مبارکش کارگر افتاد و بیش از سه روز مهلتش نداد.

وقتی امام به شهادت رسید، سندی گروهی از فقها و بزرگان بغداد را بر سر جنازه اش آورد و به ایشان گفت: به او نگاه کنید، آیا در وی اثری از ضربه شمشیر یا اصابت نیزه می بینید؟ گفتند: ما از این آثار چیزی نمی بینیم و از آنها خواست که بر مرگ طبیعی او شهادت دهند و آنها نیز شهادت دادند! آن گاه جسد شریف آن حضرت

را بیرون آورده و آن را بر جسر (پل) بغداد نهادند و دستور داد که ندا دهند: این موسی بن جعفر است که مرده است، نگاه کنید. عابران به او نگاه می کردند و اثری از چیزی که نشان دهنده کشتن او باشد، نمی دیدند.

یعقوبی در تاریخش می گوید: پس از آن که امام کاظم (علیه السلام) مدت درازی را در زندان های تاریک هارون الرشید گذراند، به ایشان گفته شد: چطور است که به فلان کس نامه ای بنویسی تا درباره تو با رشید صحبت کند؟ امام فرمود: پدرم به نقل از پدرانش حدیث کرده: «خداوند به داود (علیه السلام) سفارش کرده که هر گاه بنده ای، به یکی از بندگان من امید بست، همه درهای آسمان به رویش بسته می شود و زمین زیر پایش خالی می گردد.» در مدت زندان آن حضرت، اقوال مختلفی وجود دارد.

آن حضرت، چهار سال یا هفت سال یا ده سال یا به قولی چهارده سال در زندان به سر برده است.

حضرت امام موسی کاظم، سی و هفت فرزند پسر و دختر از خود به جای گذاشته که والاترینشان حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می باشد.

از میان کلمات و سخنان ارزنده حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام)، چهل حدیث را برگزیدیم که هر یک با نورانیت ویژه اش، روشنگر دل های اهل ایمان و پاک باختگان وادی حقیقت و عرفان است.

سیمای اقتصادی امام هفتم (ع)

اوضاع اقتصادی جامعه عصر امام کاظم (ع)

عبدالرضا عرب

دوران امامت امام کاظم (ع) مقارن با دوران خلافت عباسی اول بود و آن امام با چهارتن از خلفای عباسی به نام های منصور، مهدی، هادی و هارون الرشید هم عصر بود. بنابراین،

در مطالعه اوضاع اقتصادی عصر امام کاظم (ع) باید به بیان وضعیت اقتصادی جامعه در عصر اول عباسی پرداخت.

این دوران را باید دوران اقتدار و ثبات خلافت عباسی دانست. خلفای عباسی در این عصر کوشیدند تا در مناطق گسترده تحت قلمرو خود، که حاصل فتوحات قبلی مسلمانان بود، ثبات و امنیت ایجاد کنند. در این دوره، علم، فرهنگ و هنر تعالی پیدا کردند و اقتصاد رونق یافت و نسبت به دوره های قبل، سطح رفاه جامعه بالاتر رفت.

اقتصاد جامعه عباسی بر کشاورزی، بازرگانی و صنعت استوار بود. در این میان، کشاورزی مهم ترین رکن اقتصادی به حساب می آمد؛ زیرا هنوز تحولات عظیم صنعتی صورت نگرفته بودند. علاوه بر این، تسلط مسلمانان بر آب ها و مناطق حاصلخیز زمینه مناسبی برای توسعه کشاورزی ایجاد کرده بود. گسترش قراردادهای کشاورزی، تأسیس دیوان، دریافت خراج از کشاورزان و «دیوان الماء» برای حفظ و صیانت از حقوق کشاورزان شواهد پیشرفت کشاورزی در این دوره اند. ۱

پایتخت عباسیان دشت حاصلخیز «سواد» بود. هر شهر بزرگی مانند بغداد را روستاها و باغ ها احاطه کرده بود. شهر «واسط» منطقه ای کشاورزی بود که سالانه مقادیر هنگفتی محصول به بار می آورد. ۲ فراورده های کشاورزی بسیار گوناگون و متنوع گردیدند. محصولات عمده عراق جو، گندم، برنج، خرما، کنجد، پنبه و کتان بود. میوه ها و سبزی های گرمسیری و سردسیری در دشت حاصلخیز سواد یافت می شدند.

کتاب های فراوانی که در این دوره درباره گیاهان تألیف یا ترجمه شده نشان می دهند که مردم تا چه حد به زراعت ارجح می نهادند. ۳ وسعت فوق العاده قلمرو خلافت و اوجی که تمدن به آن دست یافته بود، بازرگانی جهانی و دامنه داری پدید آورده

بود. طولی نکشید که بنادری همچون بغداد، بصره، سیراف، قاهره و اسکندریه مراکز مهم تجارت خشکی و دریا شدند. تجار مسلمان به سوی شرق تا چین می رفتند. ۴ بر آنچه گذشت، تراکم موجودی های نقدی در دولت اسلامی عهد عباسی را باید افزود که تأثیری بسیار بر فعالیت های تجاری داشت. عوامل مهم دیگری که باعث رشد اقتصادی در این دوره شدند عبارتند از:

تسلط مسلمانان بر سرزمین های طلاخیز زیرنفوذ دولت های بیزانس و ساسانی؛

خراج و جزیه فراوانی که اهل ذمه به دولت عباسی پرداخت می کردند؛

زکات، خمس و مالیات های هنگفت دولتی که از کشاورزان و پیشه وران و سایر اصناف دریافت می شدند.

جدول های مالیاتی دولت عباسی نمود آشکاری است از مقادیر سرشار ثروت هایی که به دست عباسیان می رسیدند. ۵

این همه بیانگر وضعیت اقتصادی دولت عباسی در این دوره است. اما اوضاع اقتصادی عامه مردم چگونه بوده؟ آیا ثروت های دولتی صرف آبادانی و عمران جامعه می شدند؟ و آیا همه مردم در سطح عادلانه از رفاه و آسایش به سر می بردند؟

گرچه غالب گزارش های تاریخی مربوط به وضعیت اقتصادی دولت هستند و مورخان کمتر به وضعیت اقتصادی توده مردم پرداخته اند، اما شواهد فراوانی نشان می دهند که طبقه وسیعی از مردم تحت حاکمیت عباسیان در فقر و تهی دستی زندگی می کردند. نگاهی به اشعار شعرای اجتماعی این مطلب را تأیید می کند؛ از جمله ابوالعتاهیه ضمن اشعاری شکایت آمیز، تصویر دقیقی از وضع اقتصادی جامعه ارائه کرده است:

من مبلغ عنی الامام نصائحا متوالیه

انّی اری الاسعارَ اسعارَ الرعیّه غالیه

واری الیتامی والارامل فی البیوت الخالیه ... ۶

شاهد دیگر، شورش ها و قیام های متعدد مردمی است که ریشه در نارضایتی عمومی از اوضاع اجتماعی

و اقتصادی در این عصر داشته اند. آنچه مسلم است اینکه اموال و دارایی های فراوان دولت، که متعلق به عامه مردم بود، به طور عادلانه در بین مردم توزیع نشدند و بیت المال صرف رفاه و آسایش صاحبان حقیقی آن نگشت. فاصله طبقاتی شدیدی حاکم شد. بغداد، که مرکز تجارت و بازرگانی بود، تنها جیب ثروتمندان و بازرگانان را پر می نمود و طبقه متوسط و ضعیف جامعه تحت فشار خراج و مالیات ها نمی توانستند سربلند کنند. خزینه ها و گنجینه های دولتی صرف امور دربار می شدند و خلفا با کنار نهادن سیره و سنت رسول خدا (ص) و موازین اسلامی و روی کردن به اخلاق و منش پادشاهان و ملوک کافر کیش، سعی در خوش گذرانی و اسراف و تبذیر می نمودند. از خلافت اسلامی تنها اسمی بر جای مانده بود. این دوران، دوران ظهور و بروز پادشاهان ثروتمندی است که نان دنیا را به نام دین می خوردند و عنوان «خلافت» را یدک می کشیدند. امیرالمؤمنین! های فاسد و عیاش هدایای هنگفت و گزاف به شعرا و آوازه خوانان و مطربان و رقاصان می دادند، در حالی که عامه مردم در فقر و تنگ دستی و فشار زندگی می گذرانند.

به گفته مسعودی، مجموعه اموالی که منصور به زور از مردم گرفته بود بالغ بر ۶۰۰ میلیون درهم و ۴۰۰ میلیون دینار بود. او این اموال را به نام «بیت المال» در محل مخصوص نگه داری می کرد و نام صاحب هر مال را بر روی آن می نوشت، بدون آنکه مقداری از آن را به خدمت عامه مصروف دارد. این مبلغ غیر از مالیات اراضی و خراج هایی بود که منصور در زمان خلافت خود از کشاورزان گرفته بود. ۷ سیاست سخت گیرانه اقتصادی

و تحریم و فشار مالی را علیه مردم در پیش گرفته بود تا مخالفان سیاسی خود را به ضعف بکشاند و زمینه قیام ها و شورش های مردمی را از بین ببرد. ۸

در دوران هارون الرشید، درآمد سرانه دولت به بالاترین حد خود رسید که تا آن زمان این مقدار برای هیچ حاکم مسلمانی سابقه نداشت.

ابن خلدون موجودی بیت المال در ایام رشید را بالغ بر ۷۵۰۰ قنطار در سال تخمین زده است. و جهشیاری مجموع درآمد را قریب ۵۰۰ میلیون درهم و دویست و چهل هزار درهم می داند. ۹

عملکرد خلفای عباسی از جمله هارون در صرف بیت المال برای برپایی مراسم جشن و پایکوبی و دادن هدایا و بخشش های مالی حیرت آور به مادحان و چاپلوسان درباری بی سابقه بوده است. حکایات بسیاری از بذل و بخشش های دیوانه وار هارون در تاریخ ثبت شده اند.

این وضعیت نامطلوب اقتصادی و عدم توجه خلفا به رسیدگی به وضعیت معیشتی مردم و صرف ثروت های دولتی در جهت عیش و نوش و خوش گذرانی، پیامدهای اجتماعی و فرهنگی خاصی را در این دوره به دنبال داشت؛ از جمله:

پیدایش فرقه متطوّعه در بغداد؛

گرایش به زهد و تصوف در افرادی که مأیوس از غنی و رفاه بودند و دست از کار اقتصادی کشیده بودند؛

پیدایش شاعران و مادحان و مورّخان درباری که دانش و هنر را در مدح و چاپلوسی خلفا به خدمت گرفته بودند؛

گسترش علوم دنیوی همانند طب، فلسفه و ریاضی که در سایه توجه خلفا و امرا و ثروتمندان رشد یافتند، در حالی که نسبت به علوم دینی خارج از دربار هیچ گونه حمایتی صورت نمی گرفت؛

بروز شورش ها و قیام هایی که

یک پای در مخالفت فکری و سیاسی با دولت عباسی داشتند و پای دیگر در بی عدالتی های اجتماعی و نابسامانی های اقتصادی در این دوره. ۱۰

عصر امام کاظم (ع) مصادف با نخستین مرحله استبداد و ستمگری حکام عباسی بود. آن ها تا چندی پس از آنکه زمام حکومت را به نام علویان در دست گرفتند، با مردم و بخصوص با علویان برخورد نسبتاً ملایمی داشتند، اما به محض اینکه در حکومت استقرار یافتند و پایه های سلطه خود را محکم کردند و از سوی دیگر، با بروز قیام های پراکنده ای که به طرفداری از علویان پدید آمد و آن ها را سخت نگران کرد، بنا را بر ستمگری گذاشتند و مخالفان خود را زیر شدیدترین فشارها قرار دادند.

امام کاظم (ع) در مرکز فشارهای سیاسی و اجتماعی عباسیان قرار داشت، در عین حال، رسالت ایشان آن بود که در این حرکت علمی، توازن و تعادل فکری را میان شیعیان برقرار کند و از هر جهت، به هدایت و رهبری فکری و معنوی جامعه بپردازد. ۱۱

با توجه به شناخت اجمالی از اوضاع و شرایط اقتصادی این عصر، زندگی اقتصادی و وضع معیشتی امام کاظم (ع) تبیین می گردد. در این نوشتار، رفتارهای امام کاظم مورد مطالعه قرار می گیرند تا اصول کلی حاکم بر سیره اقتصادی امام در تولید، مصرف و اصلاحات اقتصادی بیان گردند.

منابع مالی امام کاظم (ع)

الف. اموال عمومی

امامت بی تردید محوری ترین جایگاه و نقش را در منظومه اندیشه کلامی شیعه امامیه داراست. رکن اصلی و متمم امامت، ولایت است. ولایت دارای مراتب گوناگونی است که بالاترین آن «ولایت کلیه و مطلقه الهی» است که به معنای «حق حاکمیت همه جانبه و همه جایی بر همه مخلوقات»

است. این ولایت از سوی خداوند به پیامبر واگذار شده و پس از پیامبر نیز امام صاحب این ولایت است. از شئون ولایت امام، حق مالکیت خاصی است که دین اسلام برای او مشخص کرده و این از خصایص نگرش فقهی شیعه است. مقصود از «مالکیت امام»، مالکیت منصب امامت و رهبری امت اسلامی است، نه مالکیت شخص امام؛ زیرا این نوع مالکیت از امامی به امام دیگر منتقل می‌گردد، نه به وارثان طبیعی امام. بنابراین، به جای مالکیت امام، می‌توان عنوان «مالکیت حکومت اسلامی» را به کار برد.

مالکیت امام شامل دو بخش است: یک بخش ثروت‌های طبیعی که پیشتر در تملک کسی قرار نگرفته و در عین حال، از مباحات عامه به شمار نمی‌روند؛ مانند: زمین‌های موات، جنگل‌ها، مراتع و معادن. بخش دیگر ثروت‌هایی است که پیشتر در تملک دیگران بوده و به دلایلی در مالکیت دولت اسلامی در آمده‌اند؛ مانند: ارث بدون وارث و قطایع ملوک.

مجموعه مواردی که ملک منصب امامت است، تحت عنوان «انفال» قرار می‌گیرد، چه ثروت‌های طبیعی که در ابتدا به عنوان ملک امام معرفی شده‌اند و چه دارایی‌هایی که از راه‌های گوناگون در اختیار امام قرار می‌گیرند. ۱۲

علاوه بر این موارد، خمس، زکات و مالیات‌های اسلامی همه در اختیار امام قرار می‌گیرند و امام متصدی و سرپرست توزیع و مصرف آن‌هاست، ضمن اینکه برای شخص امام نیز در این وجوهات سهمی در نظر گرفته شده است.

البته تمام موارد مزبور زمانی برای امام قابل تحصیل خواهند بود که مسئولیت حکومت اسلامی در اختیار امام باشد و زمانی که این حق از امام غصب شود طبعاً این حقوق

مالی نیز، به ناحق و از روی ستم، از امام گرفته خواهند شد. با این همه، امامان معصوم همواره انفال را حق مسلم خود می دانستند و مسئولیت دریافت و توزیع خمس و زکات را انجام می دادند. این امر بر حاکمان ظالم گران می آمد و همیشه یکی از بهانه های دشمنی و کینه توزی خلفا و سلاطین با امامان شیعه به حساب می آمد.

بخشی از اموال عمومی امام کاظم (ع) شامل خمس، زکات، نذورات، صدقات و موقوفات می شد که این اموال، گاه، مستقیماً از سوی شیعیان تحویل امام داده می شد و گاه، از طریق وکلا و نمایان امام دریافت و توزیع می گردید. در این میان، به دلیل جوّ اختناق و فشاری که حکومت علیه امام و شیعیان ایجاد کرده بود، نقش سازمان وکالت دارای اهمیت بیشتری است. در عصر امام کاظم (ع) فعالیت سازمان وکالت به اوج خود رسید و شیعیان در ارتباط با وکلا و نمایان امام، وظیفه پرداخت خمس و زکات و وجوه شرعی را انجام می دادند. با تقویت و گسترش سازمان وکالت در عصر امام کاظم (ع) پرداخت های مالی شیعیان به دفتر وکالت نیز فزونی یافتند. ۱۳ شاید بتوان به عنوان قرینه ای بر کثرت این پرداخت ها، به نقل شیخ طوسی و کشی درباره کثرت اموال باقی مانده نزد وکلای امام کاظم (ع) پس از شهادت آن حضرت، اشاره کرد:

هنگام شهادت امام کاظم (ع) مبلغ هفتاد هزار دینار نزد زیاد بن مروان عیسی و مبلغ سی هزار دینار تحویل علی بن حمزه بود.

مبلغ سی هزار دینار و شش کنیز در تحویل عثمان بن عیسی رواسی نماینده امام در مصر بود که نقل شده است

پس از شهادت امام هفتم (ع)، علی بن موسی الرضا (ع)، کسی را نزد زیاد قندی و عثمان بن عیسی فرستاد و پیغام داد اموالی را که از پدرم نزد شما مانده است، برای من بفرستید. ۱۵

هشام بن احمر گفت: اموالی را که برای امام هفتم به مدینه بردم، حضرت فرمود: آن را نزد مفضل بن عمر برگردان. ۱۶

نمونه های متعدد دیگری از فعالیت مالی سازمانی و کالت در عصر امام کاظم (ع) در منابع ذکر شده اند.

قرینه دیگری بر کثرت اموال عمومی امام کاظم (ع) را می توان در سخن علی بن اسماعیل بن جعفر الصادق (ع) جست که در مقام سعایت از امام کاظم (ع) به یحیی بن خالد گفت: اموال از شرق و غرب به سوی او سرازیر است که در خزانه هایی نگه داری می کند و زمینی را به قیمت سی هزار دینار خریده است. ۱۷ از همین رو، بارها هارون آن حضرت را متهم کرد و مورد بازجویی قرار داد که از مردم خراج دریافت می کند و آن حضرت در جواب فرمود:

«والذی بعث محمّداً بالنبوّه ما حُمِّلَ اِلَیْ دَرَهْمًا وَ لَادِیْنَارًا مِنْ طَرِیقِ الْخِرَاجِ لَکُنَّا مَعَاشِرَ اَبِی طَالِبٍ نَقَبْلُ الْهَدِیَةِ الَّتِیْ اَحْلَاهَا اللهُ عَزَّوَجَلَّ لِنَبِیِّهِ فِی قَوْلِهِ: لَوْ اُهْدِیْتُ لِی کِرَاعٌ لَقَبِلْتُ وَ لَوْ دَعِیْتُ اِلَی زَارِعٍ لَأَجَبْتُ وَ قَدْ عَلِمَ امِیرَ الْمُؤْمِنِینَ ضِیقَ مَا نَحْنُ فِیهِ وَ کَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَ مَا مَنَعَنَا السَّلْفَ مِنَ الْخَمْسِ الَّذِی نَطَقَ لَنَا بِهِ الْکِتَابُ فَضَاقَ بِنَا الْاَمْرُ وَ حَرَمْتَ عَلَیْنَا الصَّدَقَةَ وَ عَوَّضَنَا اللهُ - عَزَّوَجَلَّ - عَنْهَا الْخَمْسَ وَ اضْطَرُّرْنَا اِلَی قَبُولِ الْهَدِیَةِ.» ۱۸

گرچه امام در این روایت، دریافت خراج و مالیات از مردم را نفی

کرده اند، اما دریافت خمس و هدایا و وجوه شرعی را تصدیق می کنند. بنابراین، طبق فرمایش امام، شیعیان خمس و زکات و سایر وجوه شرعی را به امام تحویل می دادند و امام مسئولانه به دریافت و توزیع آن ها مبادرت می ورزیدند. قراین متعددی حاکی از تأکیدات امامان شیعه به برقراری سنت پرداخت وجوه شرعی در میان شیعیان و نکوهش از سستی شیعیان در این زمینه است.

در شریعت اسلام، برای مصرف خمس و زکات موارد خاصی تعیین شده است. امام به عنوان متصدی این اموال آن ها را در موارد خاص و در چند محور عمده مصرف می نمود:

۱. کمک مالی به نیازمندان و فقرا؛

۲. کمک به قرض داران و ورشکستگان؛

۳. رفع مشکلات و مشاجرات مالی شیعیان و سادات نیازمند؛

۴. پرداخت هدیه و صلّه به شیعیان و شعراى متعهد و افراد تازه مسلمان؛

۵. رفع نیازهای اقتصادی بیت امامت.

در مورد کمک های مالی امام به نیازمندان و بخشش به شیعیان و شعرا، در بخش کمک های مالی امام به تفصیل بحث خواهد شد. از جمله می توان به تزویج برخی از فرزندان امام کاظم با اموال ارسالی از سوی وکیل آن جناب یعنی علی بن یقطين اشاره کرد. ۱۹

ب. اموال خصوصی

بخش دیگری از اموال و دارایی های امام کاظم (ع) اموال خصوصی و شخصی امام بود که امام به عنوان فردی عادی و عضوی از اعضای جامعه به روش های متعارف آن ها را به دست می آورد. این بخش نمونه عینی از تأکیدات اسلام بر تولید و گسترش آن در فعالیت های اقتصادی است. اما آنچه مهم است اهداف و انگیزه های تولید و تکیه بر عوامل صحیح و مشروع تولید است که در شیوه امام کاظم به

آن‌ها اهمیت داده شد.

۱. کار و تلاش اقتصادی: مهم‌ترین و اصلی‌ترین منبع مالی امام کاظم (ع) کار کشاورزی بود. امام کاظم (ع) از همان دوران کودکی به کار و تلاش مشغول بود. در دوره‌ای که هم سن و سال‌های ایشان سرگرم بازی‌های کودکانه بودند، آن حضرت به کارهای مفید می‌پرداخت، علاوه بر اینکه در مکتب و مدرسه پدر بزرگوارشان امام صادق (ع) به کسب معارف الهی می‌پرداخت و در همان سنین کودکی، پاسخگوی سؤالات و مشکلات فکری جامعه نیز بود.

صفوان جمال می‌گوید: نزد امام صادق (ع) رفتم و از رهبر آینده جهان اسلام سؤال کردم و پرسیدم: پس از شما حجت خدا چه کسی خواهد بود؟ امام صادق (ع)، که به دلیل حفظ جان امام کاظم (ع)، گاه از پاسخ دادن آشکار به این سؤال خودداری می‌کردند، این بار نیز پاسخ دادند: صاحب امر و حجت خدا کسی است که سرگرم بازی و لهو و لعب نیست.

صفوان می‌گوید: در همان هنگام، ابوالحسن موسی بن جعفر (ع)، که نوجوان خردسالی بود، وارد شد، در حالی که گوسفندی به همراه داشت و آن را به جلو می‌راند و به آن خطاب می‌کرد: بر پروردگارت سجده کن. آن‌گاه امام صادق (ع) او را به سینه خود چسباند و فرمود: پدر و مادرم به فدایت که اهل بازی و سرگرمی نیستی. «بابی انت و أمی من لا یلهو و لا یلعب». ۲۰

اخبار و روایات متعدد تاریخی نشان می‌دهند که آن حضرت به شغل کشاورزی اشتغال داشت و از این طریق امرار معاش می‌کرد و شغل دیگری برای آن امام گزارش نشده است. این اخبار عمدتاً مربوط به دوره

امامت آن حضرت و مربوط به زمانی است که آن حضرت در مدینه بود. اشتغال حضرت به کشاورزی، هم به دلیل شرایط اقلیمی و جغرافیایی مدینه بود که برای کشاورزی مناسب است و هم به دلیل اهمیت خاصی که ائمه اطهار: و اولیاء الهی به امر کشاورزی می دادند. تأکید و اهمیت اسلام بر کشاورزی بیانگر آن است که اسلام اقتصاد بر محور کشاورزی را بر سایر موارد ترجیح می دهد، ضمن اینکه هرگونه تولیدی که برای انسان مفید باشد و ثمره ای عقلایی بر آن مترتب باشد مورد قبول اسلام است. یک نمونه تاریخی که نشان می دهد امام خود شخصا به کشاورزی اشتغال داشتند:

علی بن ابی حمزه می گوید: امام کاظم (ع) را دیدم که در زمین کشاورزی خود کار می کرد و عرق می ریخت. عرض کردم: قربانت گردم! پس کارگران کجا هستند؟ فرمود: ای علی! بهتر از من و پدرم در این زمین خود، با بیل کار می کردند. عرض کردم: آنان را معرفی فرما. حضرت فرمود: رسول خدا (ص)، امیرالمؤمنین (ع) و پدرانم همه با دست خود کار می کردند. کشاورزی شغل پیامبران خدا و جانشینان آنان و مردان شایسته است. ۲۱

بنابراین، کار کشاورزی اصلی ترین منبع درآمد مالی امام کاظم (ع) بود. حضرت از درآمد محصولات کشاورزی، خود و خانواده و عائله اش را تأمین می کرد و علاوه بر آن، به فقرا و محرومان و نیازمندان کمک می نمود. برخی از بخشش ها و هدایای امام نیز از این طریق انجام می گرفت. برای نمونه، حضرت به یکی از غلامان، که در حق او احسان کرده بود، قطعه ای زمین کشاورزی اهدا کرد. ۲۲ در مورد دیگر، حضرت زمین کشاورزی خود را به

غلامی بخشید و او را آزاد کرد. ۲۳ حضرت بخشی از زمین کشاورزی خود را به فرزندش، احمد، که مردی والامقام و خیر بود، هدیه کرد. ۲۴ در وصیت نامه آن حضرت نیز آمده است که ایشان سی اصله درخت خرما را برای فقرای آبادی وقف کرد و بقیه آن را بین فرزندان تقسیم نمود.

۲. موقوفه ها: یکی از منابع مالی امامان، موقوفه هایی بوده که از گذشتگان برای آن ها مانده و آن ها به عنوان متولی اوقاف، درآمد محصول آن ها را به دست آورده و در راه های گوناگون شرعی به مصرف می رسانند. برای نمونه، وقف نامه ای که ابوبصیر از امام باقر (ع) نقل کرده است، در آن به وصیت نامه حضرت زهرا (س) در مورد وقف مزارع هفت گانه به فرزندانش اشاره شده است. وقف نامه های دیگری نیز، که واقف آن ها امام علی (ع) بوده در کتب حدیث ذکر شده اند که تولیت آن به دست امامان شیعه رسیده ۲۵ و آنان درآمد محصول آن را در راه های گوناگون و در جهت تحکیم و گسترش تشیع به مصرف رسانده اند.

در وصیت نامه امام کاظم (ع) نیز آمده است که آن حضرت یک سوم موقوفه پدرش را وصیت کرده است. ۲۶ این امر نشان می دهد که اموال و املاکی از طریق موقوفه و ارث از سوی امام صادق (ع) به امام کاظم (ع) منتقل شده است.

۳. هدایا: بخش دیگری از اموال خصوصی امام، اموالی بودند که به امام هدیه داده می شدند. در بسیاری از موارد، شیعیان همراه خمس و زکات و وجوهات، هدایایی نیز برای شخص امام می فرستادند. برای نمونه، می توان به هدایایی که علی بن یقظین برای امام کاظم (ع) می فرستاد،

اشاره کرد. علی بن یقظین از موقعیت خود برای کمک رساندن به شیعیان و محرومان و همچنین کمک کردن به شخص امام استفاده می کرد.

پسر علی بن یقظین می گوید: امام کاظم (ع) هر چیزی لازم داشت یا هر کار مهمی که پیش می آمد، به پدرم نامه می نوشت که فلان چیز را برای من خریداری کن یا فلان کار را انجام بده، ولی این کار را به وسیله هشام بن حکم انجام بده. ۲۷

در روایتی که قبلاً ذکر شد، امام در جواب هارون، فرمود: «به خاطر آنکه ما از حق مالی و شرعی خودمان (خمس) باز داشته شده ایم، مجبور به پذیرش هدیه هستیم». ۲۸

یک بار هارون کسی را دنبال امام فرستاد و دستور داد تا هر چه زودتر امام را حاضر کنند. وقتی مأمور خلیفه به حضور امام رسید، حضرت به او فرمود: «لولا اَنی سمعتُ فی خبر جدی رسولِ الله اَن طاعةَ السلطانِ لِلتقیةِ واجبهٌ اذا جئتُ»؛ اگر از رسول خدا روایت نشده بود که اطاعت از سلطان از روی تقیه و حفظ جان واجب است، هرگز نمی آمدم. و وقتی امام نزد هارون آمد، هارون از او پرسید: چرا نزد ما نمی آیی و با ما رفت و آمد نداری؟ حضرت فرمود: «سعه مُلکک و حُبکَ لِلدُنیا»؛ وسعت مملکت و دنیاپرستی تو مانع است.

آن گاه هارون هدایایی به امام داد. امام آن ها را پذیرفت و فرمود: «والله لولا اَنی اری اَن اَتروَجَ بِها مِن عَزَابِ بنی طالبٍ لثلا ینقطعُ نسلُهُ ابدًا ما قبلتُها». ۲۹ حضرت آن هدایا را برای کمک کردن به ازدواج جوانان مجرّد از خاندان سادات، از هارون پذیرفت.

در مورد دیگر،

مهدی عباسی، امام کاظم (ع) را دستگیر و زندانی کرد، سپس در خواب امیرالمؤمنین علی (ع) را دید که او را مورد عتاب قرار داد و فرمود: «فهل عسیتم أن تُفسدوا فی الارضِ و تُقَطَّعوا ارحامکم ...» آن گاه دستور داد امام را آزاد کنند و مبلغ سه هزار دینار به او بدهند و ایشان را راهی مدینه کنند.

مورد مشهور دیگری از قبول هدیه از سوی امام کاظم (ع) مربوط به دوران منصور دوانیقی است که در روز عید نوروز از امام کاظم (ع) خواست تا جلوس کند و هدایایی که مردم و به ویژه سربازان ایرانی می آورند بپذیرد. حضرت ابتدا از انجام چنین کاری خودداری کرد، اما با اصرار و فشار منصور پذیرفت. شخصیت ها، فرماندهان و سربازان به دیدن حضرت می آمدند و به آن حضرت تبریک می گفتند و هدایایی به آن امام می دادند. مأمور منصور از هدایا صورت برداری می کرد. آخرین فردی که داخل شد پیرمردی بود که عرض کرد: ای پسر دختر رسول خدا (ص) من فقیرم و ثروتی نداشتم که برایت هدیه بیاورم. سه بیت شعری که جدم درباره جدت حسین بن علی (ع) سروده است، آورده ام. اشعار خود را خواند. حضرت فرمود: هدیه ات را قبول کردم، بنشین خدا به تو برکت دهد. سپس رو کرد به مأمور منصور و به او فرمود: نزد منصور برو و هدیه ها را بازگو کن و نظرش را درباره مصرف آن به دست آور. او رفت و بازگشت و گفت: منصور می گوید: همه هدایا را به موسی بن جعفر بخشیدم. هر اقدامی می خواهد درباره آن بنماید. امام همه هدایا را به آن پیرمرد بخشید.

غالباً هدایایی

که امام به اکراه از سوی حاکمان دریافت می کرد، به مردم نیازمند و محروم می بخشید و خود از آن استفاده نمی کرد. در برخی موارد، امام کاظم (ع) از قبول هدایا از سوی افراد ظالم خودداری می کرد. در یک مورد، شخص آوازه خوان و هنرپیشه ای به نام مخارق وقتی مشاهده کرد، هارون از کمک مالی به امام خودداری می کند، با به کار بستن حيله ای پول و اموال فراوانی از هارون به چنگ آورد و آن ها را نزد امام آورد. امام از پذیرش آن هدایا خودداری کرد و فرمود: «خدا به شما و مال شما برکت دهد و جزای نیکو عنایت کند! به خدا سوگند! نه از او و نه از این پول درهمی می گیرم و نه از این زمین چیزی ...» ۳۰

سندی بن شاهک، زندانبان ظالم و بی رحم امام کاظم (ع) در آخرین لحظات عمر آن حضرت، از وی خواست تا اجازه دهد تا با مال خودش کفنی برای حضرت تهیه کند. حضرت در جواب فرمود: «أنا اهل بیت مهور نسائنا و حج ضرورتنا و اکفان موتانا من طاهر اموالنا و عندی کفن و اريد ان يتولى غسلی و جهازی مولای فلان ...» بدین سان، امام از پذیرش هدیه چنین فرد ظالم و گستاخی خودداری کرد.

پیش از آن نیز هارون کنیز زیبا رویی برای آزار و اذیت امام و با عنوان هدیه نزد امام فرستاد. حضرت از قبول کنیز خودداری کرد و این آیه را تلاوت فرمود: «بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ ...»

وضعیت مالی و معیشتی امام کاظم (ع)

از جمله مباحث قابل توجه در زندگانی امام کاظم (ع)، شناخت وضعیت اقتصادی و معیشتی ایشان می باشد؛ پرداختن به این موضوع

که آیا آن حضرت در وضعیت اقتصادی مطلوب و مناسب به سر می برد یا در فقر و تنگ دستی، و یا وضع زندگی متوسط و معمولی داشت؟

برخی معتقدند: امام کاظم (ع) در دوران امامتش زندگی فقیرانه ای داشتند و وضع اقتصادی سختی را تحمل می کردند. ۳۱
برای این ادعا، چند شاهد و دلیل تاریخی ذکر شده اند:

۱. تحریم اقتصادی از سوی دستگاه خلافت برای زمین گیر کردن امام (ع)

خلفای معاصر امام، به ویژه منصور و هارون، به طور آشکار، امام را از بسیاری از حقوق و مزایای اقتصادی و مالی محروم کرده بودند. برای نمونه، زمانی که هارون در سفری که به مدینه داشت، برای جلب نظر مردم به همه هدایایی داد، اما امام و خانواده علویان و شیعیان را از این هدایا محروم کرد. هنگامی که مأمون علت آن را پرسید، جواب شنید که فقر او نزد من محبوب تر از غنای اوست. اگر به این مرد پول بدهم، هیچ تضمینی ندارم که فردا با صد هزار شمشیرزن از شیعیان و موالیانش علیه من قیام نکند. ۳۲

اساساً یکی از بهانه های هارون بر دشمنی و قتل امام کاظم (ع) جلوگیری از قدرت مالی آن حضرت بود. هارون از اقتدار مالی امام در هراس بود و از دریافت خمس و زکات و وجوهات شرعی توسط امام غضبناک.

۲. عائله پرشمار از خانواده و فرزندان و موالی

امام کاظم (ع) سرپرستی فرزندان و عائله متعددی را به عهده داشت. طبق نقل شیخ مفید، آن حضرت ۳۷ فرزند داشت. ۳۳
طبیعتاً تأمین این عائله پرشمار فشار مالی و اقتصادی زیادی بر آن حضرت وارد می ساخت.

۳. رهبری فکری و معنوی جامعه و مبارزات سیاسی

امام

عاهده دار رهبری فکری و معنوی جامعه اسلامی بود. تفسیر و تبیین احکام و معارف شریعت، پاسخ گویی به مسائل فکری، مبارزه با جریان‌ات منحرف و تربیت شاگردان و شیعیان مخلص بر عهده امام بود. این وظایف خطیر، بخشی از ساعات عمر شریف آن حضرت را به خود اختصاص می داد. علاوه بر این، امام به دلیل مبارزات سیاسی و مخالفت با حاکمان، همواره در حال تبعید و حبس و زندان بود و از این شهر به آن شهر منتقل می شد. امام بارها از سوی خلفای عباسی احضار شد و همواره تحت فشار سیاسی و اجتماعی بود. بنابراین، نمی توانست آن گونه که مناسب است، به وضع اقتصادی خود سر و سامان دهد. این امر تا حدودی موجب فقر و تنگ دستی امام بود. آنچه ذکر شد دلایل کسانی است که معتقد به فقر امام کاظم (ع) هستند اما این موارد گرچه موانعی جدی بر زندگی اقتصادی امام کاظم (ع) به شمار می رفتند. اما به نظر می رسد این موارد نمی توانستند امام را به فقر و تهی دستی بکشانند. هیچ شاهد تاریخی فقیر بودن امام را تأیید نمی کند؛ زیرا «فقیر» یعنی کسی که برای تأمین نیازهای مادی خود به دیگران محتاج است؛ کسی که توان اداره خود و خانواده خود را ندارد. هیچ روایت و گزارش تاریخی وجود ندارد که نشان دهد امام برای تأمین نیازهای مالی و اقتصادی خود از دیگران کمک گرفته باشد.

علاوه بر این، شواهدی در دست هستند که نشان می دهند امام از تمکن و قدرت مالی برخوردار بود و زندگی متوسط و معمولی داشت، نه زندگی فقیرانه و سرشار از محرومیت:

۱. صاحب املاک، مزارع و زمین های کشاورزی:

امام صاحب املاک، مزارع و زمین های کشاورزی بود. این مزارع، که عمدتاً در اطراف مدینه بودند، به شخص امام تعلق داشتند و همان گونه که پیشتر گذشت امام در کنار غلامان و فرزندان و کارگزارانش به کار مشغول بود.

فرزند امام می گوید: در صبح سردی برای سرزدن به زمینی که امام در منطقه سایه داشت، همراه امام حرکت کردیم ... ۳۴

معتب در ضمن روایتی نقل می کند که امام در باغ خود مشغول چیدن خرما بود ... ۳۵

در روایت دیگری آمده است که آن حضرت کفن خود را برای زن مؤمنی به نام شطیطه فرستاد و فرمود: این کفن را از پنبه های مزرعه خودمان تهیه کرده ایم ... ۳۶

امام زمینی کشاورزی در منطقه یسیریه داشت که آن را به فرزندش، احمد، که مردی بزرگوار و با شخصیت بود، هدیه کرد. ۳۷

اسماعیل، فرزند موسی بن جعفر (ع)، می گوید: پدرم با فرزندان خود از مدینه به سوی برخی از املاک خود بیرون رفت. اسماعیل می گوید: ما در آنجا بودیم و با احمد بن موسی (ع) بیست تن از خدم و حشم پدرم بودند که اگر احمد بر می خاست آنان با او بر می خاستند و اگر احمد می نشست آنان نیز با او می نشستند. ۳۸

سند معتبر دیگری نشان می دهد: امام صاحب زمین ها و مزارع کشاورزی بود. موقوفه آن حضرت در کتاب های تاریخی ثبت شده است که به قسمتی از آن اشاره می کنیم:

«این است آنچه موسی بن جعفر وقف نمود که مشتمل است بر همه زمین خود که در فلان مکان واقع است (نام آن ذکر نشده) و حدود زمین فلان است که به طور کلی، درخت های خرما، زمین، قنات، آب،

آسیاب، حریم، حقوق، حق آب، پستی و بلندی، عرض و طول، میدان جلو باغ، نهرهای کوچک و بزرگ، مرغزارها، آباد و خراب همه را وقف نموده است. متولّی وقف درآمد آن را پس از کسر کردن مخارج مزرعه و سی عدد درخت خرما برای فقیرای آبادی میان فرزندان موسی تقسیم کند؛ برای هر مرد دو برابر زن. چنانچه یکی از دختران موسی ازدواج کند، سهمی در این صدقه ندارد ... ۳۹

نمونه دیگری از تمکن مالی امام، تعداد غلامان آن امام می باشد. در روایتی، حضرت در پاسخ به هارون که پرسیده بود: چه تعداد جیره خوار داری؟ فرمود: بیش از پانصد نفر که بیشتر آن ها موالی و غلامان هستند. ۴۰

علی بن ابی حمزه می گوید: تعداد سی نفر غلام حبشی برای آن حضرت خریداری شد و امام برای آن ها مقزری و حقوق تعیین کرد. ۴۱

علاوه بر این، تمام همسران آن حضرت کنیزانی بودند که وی خریداری نموده بود؛ از جمله مادر امام رضا (ع) که کنیزی بود که امام آن را از تاجر مغربی خرید. ۴۲

بنابراین، خرید و نگه داری غلامان و سپس آزاد کردن تعداد بی شماری از غلامان توسط امام کاظم (ع) خود قرینه ای بر تمکن مالی آن حضرت است.

۲. کمک ها و بخشش های مالی حضرت: از جمله فصول درخشان زندگی امام کاظم (ع)، کمک ها و بخشش های مالی ایشان به فقرا و نیازمندان و درماندگان است. کمک ها و بخشش های آن امام شامل حال دوستان و دشمنان آن حضرت می شد و در عصر خود، ضرب المثل بود. مورخان هدیه معمولی آن حضرت را حدود ۲۰۰ تا ۴۰۰ دینار ذکر کرده اند. ۴۳

۳. اجتناب امام از فقیر نشان دادن خود: نکته

دیگری که می تواند در شناخت وضعیت اقتصادی و معیشتی امام کمک کند، سیره و روش امام در مصرف است که در بخش های بعدی این مقاله به آن خواهیم پرداخت. امام در انتخاب نوع لباس، غذا، منزل و مرکب، همواره جانب اعتدال را نگه می داشتند و دیگران را نیز به اعتدال و میانه روی در مصرف سفارش می کردند. امام هیچ گاه خود را فقیر نشان نمی داد و به شیعیان خود سفارش می کرد تا با وضعیت مناسب و متعارفی در جامعه ظاهر شوند و خود را مقابل دشمن کوچک و حقیر و فقیر نشان ندهند.

آری، امام زندگی ساده و زاهدانه ای داشت، اما زهد امام هرگز به معنای فقر او نبود. امام هیچ گاه به ثروت اندوزی و انباشت سرمایه و اسراف و تجمیل پرداخت. هر چه داشت خالصانه بین فقرا و نیازمندان انفاق می کرد. امام بیش از آنکه به خود و رفاه و آسایش خویش فکر کند، در فکر محرومان و مستمندان بود و با توان مالی خود سعی در یاری رساندن به ایشان داشت. امام به معنای دقیق کلمه زاهد بود و زهد را امیرالمؤمنین علی (ع) چنین معنا کرد: «الزهدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ، قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: (لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ) وَ مَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَىٰ الْمَاضِي وَ لَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزَّهْدَ بِطَرْفِيهِ» ۴۴ .

از این رو، وقتی امام به دستور هارون به زندان افکنده شد، خدا را سپاس می گفت که فرصت و موقعیت مناسبی برای عبادت و مناجات با خدا یافته است و از اینکه دنیا را از دست داده، نگران و پریشان نیست.

سیره اقتصادی امام کاظم (ع)

الف. سیره امام کاظم (ع) در تولید

با مطالعه در رفتارهای

اقتصادی امام کاظم (ع) می توان به اصول کلی در زمینه تولید دست یافت. بی شک، آنچه در اینجا ذکر می شود تمام اصول کلی حاکم بر رفتار امام نیست، بلکه مهم ترین اصول در سیره امام در تولید می باشد:

۱. تلاش در عرصه تولید: در اسلام، به کار و تلاش اقتصادی اهمیت فراوانی داده شده است. آیات و روایات فراوانی در اهمیت و ضرورت کار و تجلیل از مقام کارگر نقل شده اند. سیره عملی پیامبران و اولیای الهی نیز این بوده است که بار زندگی خود را شخصا به دوش می کشیدند و هیچ گاه برای تأمین ضروریات زندگی، خود را نیازمند و وابسته به دیگران نمی کردند.

این امر بیانگر نوع نگرش امام به دنیا و رابطه آن با آخرت است و بر اندیشه های انحرافی زهدمآبانه، که کار و تولید را در تضاد با کمالات معنوی و مصالح اخروی می دانستند یا افکار باطل ارباب مآبانه، که کار را وظیفه افراد پست و پایین جامعه می دانند خط بطلان می کشد. امام کاظم (ع) می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لِيَبْغِضَ الْعَبْدَ النَّوَامَ الْفَارِعَ»؛ ۴۵ خداوند از فرد پرخواب و بیکار متنفر است. از این رو، به یکی از یارانش، که کاسب و فروشنده بود، می فرماید: «أَغْدُ الی عَزَّكَ»؛ ۴۶ صبح زود به سوی عزت خود بشتاب. منظور حضرت همان کسب و تجارت است. عزت انسان در سایه تلاش او در جهت تولید به دست می آید. در روایتی دیگر، امام ارزش کار را این گونه بیان کردند: «مَنْ طَلَبَ هَذَا الرِّزْقَ مِنْ حِلِّهِ لِيَعُودَ بِهِ عَلٰی نَفْسِهِ وَ عِيَالِهِ كَانَ كَالْمَجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ ۴۷ هر کس در طلب روزی از راه حلال اقدام کند تا

خود و خانواده اش را تأمین نماید مانند کسی است که در راه خدا جهاد کرده است.

از این رو، امام کاظم (ع) با تمام مشکلات و مسئولیت های طاقت فرسای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی خود، در عرصه کار و تلاش اقتصادی کوشا و فعال بود و همان گونه که ذکر شد در کنار کارگران و غلامان به کشاورزی می پرداخت و به آن افتخار می کرد.

۲. برنامه ریزی در امور اقتصادی: قطعاً انجام مسئولیت هدایت و رهبری فکری جامعه و پرداختن به عبادت و امور معنوی، زمانی با تلاش های اقتصادی قابل جمع خواهد بود که انسان برنامه ریزی دقیق و معقولی برای زندگی خود داشته باشد. اینکه امام بزرگوار شیعیان، هم در صحنه فرهنگی و هم عرصه اقتصادی فعال و پرتلاش حاضر است، به دلیل اعتقاد و عمل به اصل برنامه ریزی در زندگی است. امام کاظم (ع) در مورد برنامه ریزی و مدیریت زمان و نقش آن در زندگی انسان می فرماید: «اجتهدوا فی آن یكون زمانکم اربع ساعاتٍ: ساعةٌ لمناجاةِ الله و ساعةٌ لامرارِ معاشٍ و ساعةٌ لمعاشره الاخوان و الثقات الذین یعرفونکم عُیوبکم و یخلصون لکم فی الباطن و ساعةٌ تخلون فیها للذاتکم فی غیر محرّم و بهذه الساعه تقدرون علی الثلاث ساعاتٍ ...» ۴۸

۳. تأکید بر عوامل صحیح و مشروع تولید: آنچه در سیره اقتصادی امامان و از جمله امام کاظم (ع) بیش از همه چیز مورد تأکید است، اهمیت دادن به عوامل صحیح و مشروع تولید می باشد. امام هرگونه توسعه اقتصادی و پیشرفت در تولید را تأیید نمی کند، بلکه محور فعالیت های اقتصادی را قانون شرع معرفی می کند و هرگز از دایره احکام و

موازين شرع خارج نمی شد. امام کاظم (ع) به یکی از یاران خود می فرماید: «یا داود اِنَّ الحرام لا نمی و ان نمی لم یبارک فیه و ما انفقهُ لم یوجر علیه و ما خلفهُ کان زادهً اِلی النَّارِ»؛ ۴۹ ای داود، حرام رشد و توسعه نمی یابد و اگر رشد یافت، برکت در او نیست و هر چه از آن انفاق شود، اجر داده نمی شود و هر چه از آن باقی بماند، وسیله ای است برای رفتن انسان به جهنم.

(در بخش اصلاحات اقتصادی امام و مبارزه با مفسد اقتصادی، نمونه هایی از سیره عملی امام در اهمیت دادن به عوامل صحیح و مشروع تولید بیان خواهند شد).

۴. حمایت از تولیدکنندگان: امام کاظم (ع) علاوه بر آنکه خود پیش گام در عرصه تولید و تلاش اقتصادی بود، از تولیدکنندگان نیز حمایت می کرد. کمک های فراوان امام به آسیب دیدگان و ورشکستگان و قرض داران، که زندگی اقتصادی آن ها به دلیل مشکلات طبیعی مختل شده بود، در همین زمینه قابل تفسیرند.

شخصی می گوید: در نزدیکی مدینه صیفی کاری داشتم. موقعی که فصل برداشت محصول نزدیک شد، ملخ ها آن را نابود کردند. من خرج مزرعه را با پول دو شتر بدهکار بودم، نشسته بودم و فکر می کردم، ناگاه امام موسی بن جعفر (ع) را دیدم که در حال عبور از آنجا بود و مرا دید، فرمود: چرا ناراحتی؟ عرض کردم: به خاطر اینکه ملخ ها کشاورزی مرا نابود کرده اند. حضرت فرمود: چه قدر ضرر کرده ای؟ عرض کردم: یکصد و بیست دینار با پول دو شتر، حضرت به غلام خود فرمود: یکصد و پنجاه دینار به او بده، سی دینار سود به اضافه اصل مخارج و

دو شتر هم به وی تحویل بده.

آن مرد می گوید: وقتی این کمک را تحویل گرفتم، عرض کردم: وارد زمین شوید و در حق من دعا کنید. حضرت وارد زمین شد و دعا نمود. سپس از رسول خدا (ص) نقل کرد و فرمود: «تَمَسَّ كَوَا بَبَقَايَا الْمَصَائِبِ»؛ از بازماندگان مشکلات محکم نگه داری کنید. ۵۰

بدین سان، امام به مسئولان و افراد جامعه می آموزد که چگونه به افراد آسیب دیده کمک کنند. امام در کمک به کشاورزی که زراعت او دچار خسارت شده بود، علاوه بر اصل سرمایه ای که از دست داده بود، مقدار سودی نیز که انتظار داشت، به او می پردازد، ضمن اینکه حمایت معنوی خود را نیز اعلام می دارد و برای آن کشاورز دعا می کند و با ذکر روایتی از پیامبر، او را مشمول هدایت فکری و معنوی خود قرار می دهد.

نمونه دیگر، کمک امام کاظم (ع) به بکار قمی است که مغازه اش مورد سرقت قرار گرفت. امام توسط علی بن حمزه کیسه پولی برای بکار فرستاد. بکار می گوید: کیسه را باز کردم، چهل دینار در آن بود و ثروت از دست رفته ام را نیز محاسبه کردم، چهل دینار بود.

۵. دفاع و حفاظت از حقوق مالی خود: در اسلام، مال یک ودیعه الهی معرفی شده است که از جانب خداوند در اختیار بشر قرار گرفته: (وَ اتَّوَهُمْ مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ ...) (نور: ۳۳) از این رو، حفظ مال و نعمت هایی که خداوند به انسان عطا کرده، همانند حفظ جان بر هر انسانی واجب است. اسلام جان و مال انسان مسلمان را محترم می شمارد و به هیچ کس اجازه نمی دهد متعرض اموال دیگران شود و

آن را غصب نماید.

در سیره معصومان: نمونه های بسیاری از حفاظت و دفاع از حقوق مالی شان به چشم می خورد. بارزترین دفاع مالی از سوی یگانه دختر رسول خدا (ص) حضرت فاطمه زهرا (س) صورت گرفت که برای باز پس گیری «فدک»، که حق مسلم ایشان بوده تلاش بسیار کرد. در مورد امام صادق (ع) نیز نقل شده است که داود بن علی (فرماندار مدینه) معلی بن خنیس (غلام امام صادق (ع)) را کشت و اموالش را غصب کرد. امام (ع) بر او وارد شد، در حالی که از شدت ناراحتی عبایش بر زمین کشیده می شد، آن گاه او را مورد خطاب قرار داد و فرمود: غلام مرا کشتی و مال مرا گرفتی! آیا ندانستی که مرد در مصیبت فرزند و دوست می خوابد، ولی در مورد ربودن و غصب مال به خواب نمی رود. سپس فرمود: آگاه باش! به خدا تو را نفرین خواهم کرد. داود به ریشخند گفت: آیا مرا به نفرین خود تهدید می کنی؟ آن گاه امام صادق (ع) به خانه برگشت و پیوسته آن شب را به دعا و نماز گذراند. ساعتی نگذشت که صدای شیون برخاست و گفتند داود بن علی مرده است. ۵۱

در زندگانی امام کاظم (ع) موارد متعددی یافت می شوند که امام از حق مسلم مالی خود دفاع و حفاظت کرد و آن را از غاصبان مطالبه نمود.

زمانی امام کاظم (ع) بر مهدی عباسی وارد شد و دید که او ردّ مظالم می کند. امام نزد او آمد و پرسید: چرا آنچه را از راه ستم از ما گرفته شده است، بر نمی گردانی؟ مهدی پرسید: آن چیست؟ امام ماجرای فدک را توصیف کرد. مهدی

گفت: حدود آن را مشخص کن تا برگردانم. امام حدود فدک را به تفصیل بیان کرد. خلیفه گفت: «هذا کثیر، فانظر فیه»؛ یعنی این مقدار زیاد است، درباره آن فکر می‌کنم. ۵۲ طبعی بود که مهدی عباسی چنین کاری را انجام ندهد؛ زیرا افزون بر آنکه او محکومیت کسانی را که مانع از بازگرداندن فدک به اهل بیت شده بودند، می‌پذیرفت، واگذاری آن به امام می‌توانست امکانات مالی فراوانی را در اختیار امام قرار دهد که این به نفع حکومت نبود. نظیر این جریان در زمان هارون نیز تکرار شد و حضرت فدک را مطالبه نمود و هارون از دادن آن خودداری کرد. در مورد دیگری هارون امام را به دربار خود احضار کرد. امام او را مورد سرزنش و توبیخ قرار داد که چرا سادات و هاشمیان و شیعیان را فراموش کرده‌ای و حقوق آن‌ها را پرداخت نمی‌کنی؟ ۵۳

علاوه بر این موارد، چند مورد جزئی دیگر نیز در تاریخ زندگانی امام کاظم (ع) ثبت شده‌اند که نشان می‌دهند امام بر حفظ اموال خود حساس بود و از غصب اموالش توسط افراد جلوگیری می‌کرد:

روزی امام در باغ خود مشغول جمع آوری خرماهای نخلستان بود که متوجه شد یکی از غلامان مقداری از خرماها را به بیرون از باغ پرتاب می‌کند تا بعداً به دور از چشم امام آن‌ها را برای خود بردارد. امام نزد او آمد و پرسید: آیا گرسنه‌ای؟ گفت: خیر. امام فرمود: آیا عریانی و نیاز به لباس داری؟ (یعنی آیا فقر مالی تو را به چنین کار زشتی واداشته است؟) او گفت: خیر. حضرت فرمود: پس چرا خرماها را بیرون انداختی؟ عرض کرد:

وسوسه شدم، چنین کاری نکنم. آن گاه امام به او فرمود: خوش آمدی و آنچه بیرون انداختی مال تو! ۵۴

این روایت به روشنی بیانگر کنترل و نظارت امام بر اموال خود و عملکرد کارگانش می باشد، گرچه برخورد کریمانه حضرت که منجر به اخراج آبرومندانه آن غلام شد، نیز درخور توجه است.

در مورد دیگری روزی امام کاظم (ع) سوار بر قاطری در حرکت بود. ناگهان مردی از قبیله «همدان» پیش آمد و راه را بر امام بست و افسار قاطر را در دست گرفت و ادعای مالکیت آن را کرد. امام از قاطر پایین آمد و به غلام خود فرمود: زین قاطر را بردار و قاطر را به او بده. آن مرد گستاخانه ادعای مالکیت زین را نیز کرد. امام به او فرمود: دروغ می گویی؛ زیرا من بر مالکیت زین دلیل و بینه دارم، اما خود قاطر را تازه خریده ام، شاید حرف تو صحیح باشد و تو مالک قاطر باشی. بدین سان، امام از حق مسلم مالی خود، که بر آن دلیل و شاهد داشت، کاملاً دفاع کرد و اجازه نداد به راحتی مورد غصب قرار گیرد، اما از مالی که مشتبّه به حرام بود، پرهیز کرد.

ب. سیره امام کاظم (ع) در مصرف

هدف نهایی همه تلاش ها و کوشش های اقتصادی، مصرف است. هر کس در آمدی کسب می کند یا سرمایه ای می اندوزد هدفش آن است که سطح مصرف کنونی یا آینده خود یا دیگران را بالا ببرد. اما انسان ها در الگو و انگیزه مصرف متفاوت هستند. برخی هدف نهایی از مصرف را تنها اشباع هر چه بیشتر تمایلات و ارضای کامل نیازهای جسمی و غریزی انسان می دانند و فراتر از آن هدفی نمی شناسند. اما

اسلام سعی دارد انسان را به گونه ای بسازد که تمام حرکات و فعالیت هایش او را به هدف نهایی آفرینش، که قرب الهی است، نزدیک گردانند. با تأمیل در سیره معصومان (ع)، می توان به الگوی صحیح و مورد نظر اسلام البته با در نظر گرفتن شرایط زمان و مکان و اوضاع اجتماعی و اقتصادی جامعه ای که امام در آن زندگی می کرد نزدیک شد.

در این بخش، به مهم ترین موارد مصرف، که همواره مورد ابتلای انسان ها هستند و از شاخصه های اقتصادی افراد محسوب می شوند اشاره می شود تا معلوم گردد امام کاظم (ع) چگونه مصرف می کرد:

۱. لباس: در مورد لباس و پوشش امام کاظم (ع) روایات متعددی وجود دارند:

یونس می گوید: ابوالحسن (ع) را دیدم که طیلسان آبی پوشیده بود. ۵۵

«طیلسان» پارچه ای بوده که بر شانه ها می انداختند و از آن ها مانند باشلقی که به پشت افکنند، آویزان می شد. طیلسان گویا بلند بود که سر و شانه ها و پشت را به گونه ردا می پوشاند. با آنکه طیلسان نشانه قاضیان و فقیهان بود، اما مردم دیگر هم از آن بهره می گرفتند. ۵۶

سلیمان بن رشید از پدرش نقل می کند که ابوالحسن (ع) را دیدم که درّاعه (بالاپوش) سیاه و طیلسان آبی پوشیده بود. ۵۷

«درّاعه» روپوش گشادی است با آستین های باز شده از جلو و بیشتر آن را از ابریشم می بافتند و با سوزن دوزی متکلفی می آراستند. ۵۸

محمد بن علی می گوید: ابوالحسن (ع) را دیدم که قلنسوه (کلاوه سرپوش) پوشیده بود و ابریشمی با آستری از جنس سور به تن داشت. ۵۹

در زمان عباسیان کلاه دراز، که شاید از ابریشم پرداخته می شد و با نام «قلنسوه طویل» خوانده می شد، رایج گشت.

پیش از آن در زمان امویان، حتی قبل از آن «قلنسوه معمول» یا کوتاه مانند عرقچین یا فینه بود که با پوست یا پارچه درست می شد. ۶۰

احمد بن ابی نصر می گوید: شخصی از امام رضا (ع) پرسید: آیا می توان با لباسی که ملحم با ابریشم و پنبه است (یعنی تار و بود آن را ابریشم و پنبه تشکیل داده) و ابریشم آن بیش از نصف لباس را گرفته، نماز خواند؟

امام در جواب فرمود: اشکالی ندارد و ابوالحسن (امام کاظم (ع)) جامه و روپوشی این چنینی داشت. ۶۱

حمیری در قرب الاسناد روایت می کند که امام کاظم (ع) به فرزندش امام رضا (ع) فرمود: «لباس بپوش و خود را زیبا جلوه بده؛ زیرا علی بن الحسین (ع) جبّه ای از خز می پوشید که پانصد درهم ارزش داشت و مطرفی با جنس خز داشت که پنجاه دینار قیمت آن بود و این آیه را تلاوت می کرد: (قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ ...)» ۶۲

با این همه، روایاتی وجود دارند که نشان می دهند حضرت لباس های ساده می پوشید؛ از جمله:

شقیق بلخی نقل می کند که در ایّام حج، در منزل قادسیه مشغول تماشای مردم بودم، ناگاه جوانی را دیدم خوش سیما، ضعیف و سیزه که روی لباس خود لباسی از پشم پوشیده بود و به خود پیچیده بود و در پاهای او نعلینی بود ... در ادامه روایت، آن شخص را امام کاظم (ع) معرفی می کند. ۶۳

ابن ابی الحدید نیز در توصیف امام کاظم (ع) می نویسد: «و این انتم عن موسی بن جعفر بن محمّد و این انتم عن علی بن موسی الرضا لابس الصوف»

این گفتار ابن ابی الحدید که امام کاظم (ع) و امام رضا (ع) را پوشنده لباس های پشمینه و صوفیانه در طول عمرشان معرفی می کند با بسیاری از روایات تاریخی دیگر که پیشتر ذکر شدند در تعارض است، ضمن اینکه ابن ابی الحدید اذعان دارد که امام در وضعیت مالی و اقتصادی مناسبی به سر می برد؛ مزارع و باغ های فراوان داشت و صاحب اموال بود، ولی لباس های فقیرانه می پوشید!

۲. مرکب: روایات تاریخی نشان می دهند که آن حضرت از مرکب های گوناگونی استفاده می کرد، اما عمدتاً مرکب سواری ایشان، قاطر بود که در آن زمان مرکب متوسطی محسوب می شد.

زمانی که هارون الرشید از حج بر می گشت، برخی از بزرگان و رجال مدینه به استقبال او رفتند. امام کاظم (ع) نیز همراه ایشان بود و سوار بر قاطری بود. ربیع نزد امام رفت و گفت: این چه مرکبی است که با آن به استقبال خلیفه آمده ای؟ (منظور او این بود که در این شرایط، باید از مرکب مجلل تری استفاده می کردی.) امام در جواب فرمود: خوبی قاطر آن است که سوارش نه در خویشتن کبر و نخوت احساس می کند و نه زبونی و مذلت و بهترین امور حد وسط آن هاست. ۶۵

حمّاد بن عثمان می گوید: امام کاظم (ع) را دیدم که از مروه بر می گشت، در حالی که سوار قاطری بود ... ۶۶

ابن طیغور متطبّب می گوید: امام کاظم (ع) از من پرسید: چه مرکبی سوار می شوی؟ گفتم: الاغ. فرمود: آن را چند خریده ای؟ گفتم: سیزده دینار. امام فرمود: این اسراف است که الاغی را به سیزده دینار خریده ای و اسب

باری غیر اصیل (برذون) را رها کرده ای. گفتم: خرج برذون از خرج الاغ بیشتر است. حضرت فرمود: آن مقدار آذوقه که الاغ را کفایت می کند برذون را نیز کافی است. مگر نمی دانی کسی که مرکبی را آماده کرده است تا به وسیله آن امور ما را اجرا کند و دشمنان ما را پریشان سازد در حالی که منسوب به ماست (شیعه ماست)، خداوند رزقش را بر او گسترده می سازد و به او شرح صدر می دهد و به آرزویش می رساند و علاوه بر این، آن مرکب کمک خوبی برای حوایج او خواهد بود.

۳. منزل: امام کاظم (ع) در شهر مدینه صاحب منزل بود، ولی متأسفانه روایت های تاریخی چندان گزارش دقیق و تصویر روشنی از وضعیت منزل امام به دست نمی دهند. اساساً مورخان به توصیف و تبیین قصرهای با شکوه و مجلل خلفای عباسی بیشتر راغب بوده اند تا به بیان منزل کوچک و محقر ائمه بزرگوار شیعه: . از این رو، کمتر گزارشی از جزئیات زندگی امامان برای ما نقل شده است، در حالی که اخبار دقیق و جزئی فراوانی حتی از اندرونی و حرم سرای سلاطین در دست هستند.

با این همه، در چند روایت به وضع منزل امام اشاره شده است:

حسن بن زیات می گوید: نزد ابوالحسن (ع) رفتم، در حالی که حضرت در اتاقی که با پرده و فرش آراسته شده بود، حضور داشت. فردای آن نزد ایشان رفتم. حضرت در اتاقی بود که در آن جز سنگریزه و شن نبود. آن گاه امام نزد من آمد، در حالی که جامه ای خشن پوشیده بود. حضرت، که گویا از تعجب من آگاه شده بود، فرمود:

اتاقی که دیروز دیدی اتاق من نبود، اتاق همسرم بود. ۶۷

محمد بن عیسی از ابراهیم بن عبدالحمید نقل می کند که نزد امام کاظم (ع) رفتم در اتاقی که حضرت در آن نماز می خواند، چیزی جز سب (از لیف خرما) و قرآن و شمشیری که به دیوار آویزان بود، قرار نداشت. ۶۸

معمر بن خداد می گوید: امام کاظم (ع) خانه ای خرید و به غلام خود دستور داد تا به آن خانه نقل مکان کند و فرمود: خانه تو کوچک و تنگ بود. او به امام عرض کرد: آن خانه برای پدرم بود و من به همان اکتفا کرده بودم. امام فرمود: اگر پدر تو نادان بود تو لازم نیست مثل او باشی. ۶۹

حسین بن عثمان روایت می کند که آن حضرت را دیدم که ساختمانی ساخت، سپس آن را خراب کرد. ۷۰

۴. غذا: روایاتی که در مورد غذای آن حضرت نقل شده، حاوی نکات ارزشمندی است؛ از جمله اعتدال و میانه روی در مصرف غذا، توجه به فایده و کیفیت غذا، استفاده صحیح و به موقع از غذاها، شیوه استفاده و نگه داری غذا، علاقه نشان دادن به نوع خاصی از غذا و ...

لقانی می گوید: امام کاظم (ع) را در مکه دیدم که شخصی را فرستاد تا برایش گوشت گاو بخرد، سپس امام گوشت ها را تکه تکه کرد و خشکاند تا کم کم از آن ها استفاده کند. ۷۱

در روایت محمد بن بکر نیز آمده است که وقتی برای گرفتن کمک مالی نزد امام در مزرعه اش رفتم حضرت از من با گوشت خشک تکه تکه شده پذیرایی کرد. ۷۲

موفق مدینی از پدرش نقل می کند که روزی

نزد امام کاظم (ع) رفتم، امام مرا برای نهار نزد خود مهمان کرد. موقعی که سفره غذا را آوردند، بر سر سفره سبزی نبود. امام شروع به خوردن نکرد و به غلام خود فرمود: آیا نمی دانی که من بر سر سفره ای که سبزی نباشد غذا نمی خورم. سپس به غلامش فرمود سبزی بیاورد. غلام سبزی آورد، آن گاه امام شروع به خوردن کرد. ۷۳

معتب می گوید: روزی امام کاظم (ع) به من فرمود: برایم ماهی تازه تهیه کن؛ چون تصمیم دارم حجامت کنم. معتب می گوید: ماهی را خریدم و نزد امام آوردم. امام فرمود: بخشی از آن را بپز و بخش دیگر آن را کباب کن. سپس امام نهار و شام خود را از آن تناول کرد. ۷۴

یونس بن یعقوب می گوید: امام کاظم (ع) را دیدم که تره را در آب می شست و می خورد. ۷۵ (در روایات دیگری نیز از امام نقل شده است که امام سبزی و میوه را در برنامه غذایی خود گنجانده بود که به خاطر اختصار از ذکر آن خودداری می شود.)

فضل بن یونس می گوید: روزی مهمان امام کاظم (ع) بودم، ظرف غذایی آورد و نان را زیر آن ظرف گذاشته بودند. حضرت با مشاهده این وضع، فرمود: نان را گرامی بدارید و آن را زیر ظرف قرار ندهید! سپس به غلام خود فرمود تا نان را از زیر ظرف خارج کند. ۷۶

موسی بن بکر می گوید: امام کاظم (ع) بسیاری از اوقات، پیش از خوابیدن شیرینی (شیرینی طبیعی) تناول می کرد و می فرمود: اگر کسی ده درهم داشته باشد و با آن شیرینی بخرد، اسراف نکرده است. ۷۷ و می فرمود: «نَحْنُ

نَحْبُ الحلو»؛ ۷۸ ما شیرینی را دوست داریم.

نقل است که امام کاظم (ع) هیچ گاه بدون خوردن شام نمی خوابید؛ حتی اگر به خوردن یک لقمه غذا هم بود، شام را ترک نمی کرد و می فرمود: «أَنَّهُ قُوَّةٌ لِلْجَسْمِ». ۷۹

۵. عطر و زینت: حسن بن جهم می گوید: نزد ابوالحسن (ع) رفتم. آن حضرت صندوقچه ای نزد من آورد که در آن مشک بود و فرمود: بردار، من مقداری از آن را برداشتم. امام دوباره به من تعارف کرد که بردار و لباس هایت را معطر کن. من دوباره مقدار کمی از آن برداشتم و به جامه خود زدم. باز امام فرمود: بردار و لباست را معطر کن. آن گاه فرمود: امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود: «لَا يَأْبَى الْكِرَامَةَ إِلَّا حِمَاؤُ»؛ ۸۰ کرامت و بخشندگی را رد نمی کند، مگر الاغ. عرض کردم منظور از «کرامت» چیست؟ فرمود: عطر، پستی و چند چیز دیگر.

نیز از حسن بن جهم نقل است که برای امام کاظم (ع) صندوقچه ای که در آن عطر و مشک بود و از آبنوس بود، آوردند که در آن جعبه هایی از عطر قرار داشت که مخصوص زنان بود. ۸۱

موسی بن بکر می گوید: امام کاظم (ع) را دیدم که با شانه ای از جنس عاج موهایش را شانه می کرد و آن شانه را من برای او خریده بودم. ۸۲

از حسن بن جهم نقل است که بر امام کاظم (ع) وارد شدم، در حالی که دیدم حضرت با رنگ سیاه خضاب کرده بود. ۸۳

علی بن مهران می گوید: نزد امام رفتم، دیدم آن حضرت انگشتری در دست دارد که نگین آن از فیروزه است و روی آن نقش «لله الملك» بود.

۶. غلامان: از جمله مصارف عادی و معمولی در عصر امام کاظم (ع) خرید غلام و کنیز بود که عمدتاً اسرای جنگی بودند. امامان نیز گاه از بازار برده فروشان غلامان و کنیزانی خریداری می کردند و پس از یک دوره تعلیم و تربیت اسلامی، آن ها را آزاد می کردند و گاه بدون آنکه آن ها را نگه داری کنند، آزاد می کردند. آزادسازی بردگان سیره و سنت همه معصومان بود و اسلام به این امر بسیار سفارش نموده است.

ابن ابی حمزه می گوید: نزد امام کاظم (ع) بودم، سی نفر غلام حبشی برای حضرت خریده بودند و نزد حضرت آوردند. یکی از غلامان با زبان خود سخنی گفت و امام (ع) با همان زبان به او پاسخ داد. غلام تعجب کرد و همه آن ها که حضور داشتند نیز تعجب کردند. امام به آن غلام فرموده بود: «من پولی در اختیار تو می گذارم، به هر یک از غلامان هر ماه سی درهم پول بده.» ۸۵

نکته جالب توجه در این روایت تعیین مقرری و مزد برای غلامان است که در آن زمان کمتر کسی این کار را انجام می داد و این بیانگر نوع نگرش امام به مسئله بردگان بود.

هشام بن احمر روایت کرده است که تاجری از غرب وارد مدینه شد و کنیزانی برای فروش با خود آورده بود. امام موسی بن جعفر (ع) یکی از آن ها را خریداری کرد و امام علی بن موسی الرضا (ع) از او متولد شد.

نکته دیگر آنکه همه یا بیشتر همسران امام موسی کاظم (ع) کنیز بودند.

۷. اکرام و اطعام: آنچه در اسلام بیش از خوردن اهمیت دارد، خوراندن و

اطعام کردن است. به مسلمانان توصیه شده است تا به مناسبت ها و بهانه های گوناگون سفره اطعام خود را برای دیگران پهن کنند. بارزترین تجلیگاه سخاوت و کرامت ائمه اطهار (ع) اطعام و اکرام آن هاست که سیره همیشگی ایشان بوده.

امام موسی بن کاظم (ع) به مناسبت تولد یکی از فرزندان خود ولیمه ای ترتیب داد. در این ولیمه سه روز تمام مردم مدینه را غذا داد (نوع غذایی را که حضرت ولیمه داد فالوذج ذکر کرده اند که حلویایی بوده که با آرد و آب و عسل تهیه می شده.) ظرف ها را در مساجد و بازار می گذاشتند و هر کس هر چه مایل بود تناول می کرد. به حضرت اعتراض کردند، حضرت در جواب فرمود: خداوند هر چه به پیامبران دیگر داده است به حضرت محمد (ص) هم داده، و اضافه نیز داده است، به سلیمان (ع) فرمود: (هذا عطاؤنا فامئن او امسک بغیر حساب) (ص: ۳۹) و به حضرت محمد (ص) فرمود: (وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا) (حشر: ۷) ۸۶

آیا این سفره ساده ای که برای عموم مردم بدون هیچ تبعیض و تفاوتی پهن شده با سفره های رنگین و پر زرق و برق خلفای عباسی، که تنها برای چاپلوسان و مادحان و درباریان پهن می شد، قابل مقایسه است؟

اصول کلی حاکم بر سیره امام کاظم (ع) در مصرف

مقدمه

از آنچه تاکنون در مورد سیره امام در مصرف بیان شد، می توان اصول کلی و راهبردی از رفتارهای اقتصادی امام را به دست آورد. بدیهی است آنچه در اینجا به اختصار بیان می شود تنها چند اصل مستفاد از سیره عملی امام است و با مطالعه در گفتار و سخنان آن امام و دقت در سبک زندگی

ایشان، می توان اصول مهم دیگری را نیز به دست آورد.

۱. اعتدال گرایی

مهم ترین اصل اسلامی در زمینه مصرف، اعتدال گرایی و پرهیز از افراط و تفریط است. اساساً «اقتصاد» به معنای اعتدال و میانه روی است که در زمینه مصرف نمود بیشتری دارد. اسلام به تلاش در عرصه تولید و قناعت در عرصه مصرف توصیه می کند. امام علی (ع) در مورد نوع لباس افراد متقی از واژه «اقتصاد» استفاده می کند؛ می فرماید: «و ملبسههم الاقتصاد»؛ ۸۷ یعنی لباس افراد با تقوا معتدل و میانه است. امام کاظم (ع) نیز در مورد اقتصاد و اعتدال در مصرف می فرماید: «مَنْ اقْتَصَدَ وَقَع بَقِيَّتْ عَلَيْهِ النِّعْمَةُ مَنْ بَذَرَ وَ اسْرَفَ زَالَتْ عَنْهُ النِّعْمَةُ»؛ ۸۸ هر کس اقتصاد و اعتدال را رعایت کند و قانع باشد نعمت بر او باقی خواهد ماند و هر کس اسراف کند نعمت از دستش خواهد رفت.

نوع لباس، مرکب، منزل و غذای حضرت نمونه ای عالی از اعتدال و میانه روی بود و در برخی موارد، امام تصریح می کرد که علت انتخابش، معتدل بودن آن بوده است. برای نمونه، وقتی به نوع مرکب امام، که به استقبال خلیفه رفته بود، اعتراض کردند، امام در پاسخ فرمود: قاطر مرکب متوسطی است و «خیر الامور اوسطها». ۸۹

در مورد غذا نیز حضرت می فرماید: «لَوْ أَنَّ النَّاسَ قَصَدُوا فِي الطَّعَامِ لَاسْتَقَامَتْ أَبْدَانُهُمْ»؛ ۹۰ اگر مردم در خوردن غذا اعتدال را رعایت کنند بدن های محکم و استواری خواهند داشت. امام از پرخوری نهی می کند و می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْبَطْنَ الَّذِي لَا يَشْبَعُ»؛ ۹۱ خدا از شکمی که سیر نمی شود متنفر است، ولی به ترک غذا با انگیزه های زاهدانه نیز اعتراض

می کند و با کسانی که غذاهای حلال را بر خود حرام کرده اند، برخورد می کند. امام هیچ گاه بدون خوردن شام نمی خوابد و به این امر توصیه می کرد.

نوع لباس امام بر خلاف تصور برخی که فکر می کنند امامان می بایست لباس های کهنه و فقیرانه بپوشند بسیار معتدل و میانه بود. امام اهل پشمینه پوشی نبود و خود را فقیر نشان نمی داد؛ همان لباسی را می پوشید که افراد عادی جامعه او می پوشیدند.

در اینجا مناسب است به این سؤال پاسخ داده شود که علت تفاوت سیره و روش امام کاظم (ع) با برخی دیگر از ائمه از جمله امیرالمؤمنین علی (ع) چیست؟ چرا امام علی (ع) لباس های وصله دار و کم قیمت می پوشید و غذاهای ساده تناول می کرد، اما امام کاظم (ع) چنین روشی را در مصرف انتخاب نکرد؟

این سؤال بارها از سوی محققان جواب داده شده است: تفاوت هایی که در سیره اقتصادی امامان دیده می شوند، همچون تفاوت هایی که در سیره سیاسی و اجتماعی امامان وجود دارند، ناشی از شرایط اجتماعی و اقتصادی جامعه ای اند که امام در آن زندگی می کند یا وضعیت مالی که امام داشته است. برای نمونه، اگر امیرالمؤمنین علی (ع) در دوره ای از زندگی خود، لباس های فقیرانه می پوشید و غذاهای سخت تناول می کرد، دلیل آن مسئولیت حاکمیت جامعه بود که بر دوش آن حضرت نهاده شده بود و حضرت به عنوان حاکم جامعه اسلامی بر خود لازم می دانست که خود را در سطح ضعیف ترین و فقیرترین افراد جامعه قرار دهد. خود حضرت در این باره می فرمود: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَنِي أَمَامًا لِخَلْقِهِ، ففرضَ عَلَيَّ التَّقْدِيرُ فِي نَفْسِي وَ مَطْعَمِي وَ مَشْرَبِي وَ مَلْبَسِي كَضِعْفَاءِ النَّاسِ كِي يَقْتَدِيَ الْفَقِيرُ

پس این شکل از زهد و ساده زیستی مخصوص مسئولان و حاکمان جامعه اسلامی است تا ضعفا و فقراى جامعه رهبر و حاکم خود را الگو قرار دهند و ثروتمندان از ثروت خود سوءاستفاده نکنند و به تجمل گرایی و دنیاپرستی سوق نیابند.

علاوه بر این، شرایط اجتماعی و اقتصادی جامعه ای که امام علی (ع) در آن زندگی می کرد بسیار متفاوت با جامعه ای بود که امام کاظم (ع) و سایر ائمه اطهار (ع) در آن زندگی می کردند. در عصر امام علی (ع) به دلیل شرایط سیاسی و نظامی حاکم بر جامعه، بیشتر مردم در فقر و تنگ دستی زندگی می کردند و دولت اسلامی، که درگیر جنگ ها و نزاع های داخلی بود، فرصت حل معضلات اقتصادی و توسعه و پیشرفت را نیافته بود.

امام صادق (ع) به مردی که به ایشان اعتراض کرد چرا مانند امام علی (ع) لباس زبر و خشن نمی پوشد، فرمود: همانا علی بن ابی طالب (ع) آن لباس را زمانی می پوشید که بدنما نبود و اگر آن لباس را این زمان می پوشید، انگشت نما می شد. پس بهترین لباس هر زمان، لباس مردم آن زمان است. ۹۳

۲. پرهیز از زهد فروشی و تصوف گرایی در مصرف

اسلام طرفدار رهبانیت و زهدهای کاذب نیست. پیشوایان دین اسلام نیز هیچ گاه خود را از نعمت های حلال و مواهب الهی بی سبب محروم نمی ساختند و با کسانی که برای تأمین سعادت آخرت، دنیا را ترک می گفتند مخالفت می کردند. امام همواره می فرمود: «لَيْسَ مِمَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ وَلَا آخِرَتُهُ لِدُنْيَاهُ»؛ از ما نیست کسی که دنیا را به خاطر آخرتش ترک کند و آخرتش را به خاطر دنیایش.

امام به برخی

افراد که قیافه های زاهدانه به خود می گرفتند و غذا را بر خود حرام می کردند، می فرمود: «لیس الحمیه أن تدع الشیء أصلاً لا تأکله و لكن الحمیه أن تأکل من الشیء و تحفف»؛ ۹۴ غیرت (و شجاعت اخلاقی) به این نیست که انسان ترک غذا کند و هیچ نخورد، بلکه غیرت آن است که انسان بخورد، ولی اسراف نکند.

در مورد دیگری، شخصی به حضرت عرض کرد که مردم چقدر تعجب می کنند و شگفت زده می شوند از کسی که لباس خشن می پوشد، غذای سخت می خورد و خشوع می کند! امام فرمود: آیا نمی دانی که یوسف (ع)، پیامبر و فرزند پیامبر بود، او قبایبی از دیباچ، که دکمه های طلایی داشت، می پوشید و در مجالس فرعون می نشست و حکم الهی را بیان می کرد، در حالی که حرام خداوند حرام است، چه کم باشد و چه زیاد. خداوند فرموده است: (قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ). (اعراف: ۳۲) ۹۵

به خوبی روشن است که امام سعی می کرد تا افکار باطل برخی از افراد زهدمآب را که به نام «دین» و «تأمین آخرت» دنیا و مواهب آن را بر خود و دیگران حرام می کردند و زهدهای کاذب را تشویق و ترویج می نمودند، اصلاح کند، و گرنه همان مقدار که امام از زهدفروشی پرهیز می کرد و آن را نفی می نمود، از تجمیل پرستی و گرایش به زرق و برق دنیا و آخرت گریزی نیز نهی می کرد.

از این رو، امام همواره به روایات ابوذر اشاره می کرد و اصحاب را به تاسی از روح دنیا گریزی و آخرت گرایی ابوذر تشویق می کرد: «رَحِمَ اللَّهُ ابَاذَرَ فَلَقَدْ كَانَ يَقُولُ: جَزَى اللَّهُ الدُّنْيَا

در حقیقت، امام به محتوا و روح رفتار ابوذر توجه داشت، نه شکل خاص رفتاری که شاید اختصاص به وضع و شرایط خاص ابوذر داشت.

۳. توجه به معیارهای عقلایی در مصرف

در راستای دو اصل قبل، این اصل نیز از سیره عملی امام استفاده می شود که در مصرف، باید معقول عمل کرد؛ یعنی باید معیارهای عقلی و عقلایی را در نظر گرفت و به تعبیر دیگر، الگوی مصرف باید کاملاً علمی و سنجیده باشد. بی توجهی به علم و عقل در مصرف، انسان را به بیراهه می کشاند. برای نمونه، امام به فردی که به خاطر ارزان و کم خرج بودن، الاغ را به عنوان مرکب خود انتخاب کرده بود، اعتراض کرد و فرمود: این اسراف است که انسان سیزده دینار بابت الاغ بدهد و مرکب متوسط دیگری مثل برزون را رها کند، در حالی که خرج هر دو یکی است و برزون کارآیی بیشتری دارد، علاوه بر اینکه متناسب با شئون اجتماعی افراد است. ۹۷

در مورد دیگری، اسحاق بن عمار از امام کاظم (ع) پرسید: آیا کسی که ده لباس دارد، اسراف کرده است؟ امام فرمود: خیر، داشتن ده لباس اسراف نیست، بلکه اسراف آن است که لباس حفظ خود را (لباس مخصوص مجالس، که برای حفظ شخصیت و آبروی اجتماعی می پوشی) در جاهای کثیف استفاده کنی. ۹۸

امام به کسی که منزل کوچک و تنگی برای زندگی خود انتخاب کرده بود، در حالی که توان تهیه و استفاده از منزل بزرگ تر و وسیع تر را داشت، اعتراض کرد و فرمود:

اگر پدر تو نادان بود، دلیلی ندارد تو هم مثل او باشی. ۹۹

امام همواره می فرمود: «مَنْ فَرَاهَهُ الرَّجُلَ أَنْ يَكُونَ دَوَابَّهِ سَمَانًا وَ سَمْعُهُ يَقُولُ: ثَلَاثَةٌ مِنْ مَرَّوَهَ: فَرَاهَهُ الدَّابَّةَ وَ حُسْنُ وَجْهِ الْمَمْلُوكِ وَ الْفَرَسُ السَّرِيُّ» ۱۰۰ حضرت نشانه های خوش بختی و رفاه انسان را در دنیا داشتن مرکبی چالاک و منزلی وسیع و مملوکی زیبا ذکر می کند. این ها بیانگر توجه اسلام به نیازهای مادی انسان است. چنین است که اسلام دینی جامع و کامل است و عمل به آن تضمین کننده خوش بختی دنیا و آخرت.

نمونه دیگری که نشان می دهد امام در مصرف معیارهای علمی را در نظر می گیرد، انتخاب نوع غذاست. امام با علم و آگاهی فوق العاده خود، به خواص و فواید میوه ها و غذاهای گوناگون آشناست و طبق علم خود عمل می کند. از این رو، در برخی موارد، از غذاهای خاصی استفاده می کرد؛ مثلا، وقتی می خواست حجامت کند، پیش از آن گوشت ماهی مصرف می کرد که در عملیات خون سازی در بدن بسیار مؤثر است.

۴. رعایت شخصیت و شئون اجتماعی افراد در مصرف

حفظ آبرو و شخصیت اجتماعی انسان همواره مورد توجه اسلام بوده است. توصیه هایی که اسلام در مصرف دارد بیشتر برای حفظ شخصیت و اقدام اجتماعی افراد است. اسلام مسلمانی را که در چشم دیگران حقیر و پست جلوه کند، نمی پسندد. امام در مورد فلسفه پوشیدن لباس، به این مسئله توجه کرده و فرموده است: هر گاه یکی از شما لباس جدیدی می پوشد، دست خود را روی لباس بکشد و بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَسَانِي مَا أُوَارِي بِهِ عَوْرَتِي وَ أَتَجَمَّلُ بِهِ بَيْنَ النَّاسِ ...» ۱۰۱ سپاس خدا را که زشتی های مرا پوشاند و لباسی داد که خود را

بین مردم زیبا جلوه دهم.

حضرت فلسفه پوشیدن لباس را رعایت حجاب و پوشاندن زشتی‌ها می‌داند، علاوه بر آن، لباس را وسیله زیبا جلوه دادن انسان در مقابل دیگران معرفی می‌کند. انسان با پوشیدن لباس، خود را برای دیگران زیبا و مورد پسند جلوه می‌دهد. قطعاً روابط اجتماعی آن‌گاه که بر محور محبت و احترام متقابل صورت گیرند، با دوام‌تر خواهند بود و از راه کارهای ایجاد محبت، رعایت زیبایی و جمال ظاهری و بهداشت جسمانی است، به شرط آنکه افراط و تفریط صورت نگیرد.

در مورد دیگری امام به حسن بن مختار می‌فرماید: برای من قلنسوه (کلاه، سرپوش) درست کن و آن را مصنوعی درست نکن؛ چون آقایی مثل من لباس مصنوعی نمی‌پوشد. (اعمل لی قلنسوه، لاتکون مصنعه فان السید مثلی لایلبس المصنع). ۱۰۲

در موارد دیگری امام به شیعیان خود خطاب می‌کند که «یا معشر الشیعه انکم قوم عاداتکم الخلق فترینوا لهم بما قدرتم علیه ...»؛ ۱۰۳ ای شیعیان! شما دشمنان زیادی دارید. پس در مقابل دشمن، خود را حقیر جلوه ندهید، بلکه با سیادت و آقایی در جامعه ظاهر شوید و تا آنجا که می‌توانید، خود را زیبا و وجیه نشان دهید.

گاه پوشیدن لباس‌های کثیف و مندرس یا استفاده از مرکب‌های پست در حالی که انسان قادر به تهیه نوع برتر آن است، موجب می‌شود که انسان در چشم دیگران حقیر و نامقبول جلوه کند و نتواند مسئولیت و رسالت اجتماعی خود را به خوبی ایفا کند.

امام به یکی از یارانش به نام عبدالله جبلی کنانی، که یک ماهی در دست گرفته بود و در کوچه و بازار در حال حرکت

بود، فرمود: آن را ببنداز، چون من ناپسند می بینم که شخص بزرگواری چون تو چنین کار حقیری انجام دهد. ۱۰۴

۵. توجه به انگیزه های مثبت در مصرف

مهم تر از خود مصرف، انگیزه مصرف است. وجه تمایز مکتب های اقتصادی در انگیزه های تولید و مصرف است: اینکه چرا انسان باید این همه تلاش و فعالیت داشته باشد و چگونه و چرا باید مصرف کند؟

در روایاتی که قبلاً ذکر شدند، توجه امام به انگیزه های صحیح و مثبت مصرف بیان شد؛ مانند آنچه امام در هنگام پوشیدن لباس نو فرمود، یا آنچه به یکی از شیعیان فرمود که عبارت از حفظ آبرو و شخصیت اجتماعی بود.

امام به یکی از شیعیان خود فرمود: « مگر نمی دانی کسی که مرکبی آماده کرده است تا به وسیله آن امور ما را اجرا کند و دشمنان ما را پریشان سازد در حالی که منسوب به ماست (شیعه ماست)، خداوند رزقش را بر او گسترده می سازد و به او شرح صدر می دهد و به آرزویش می رساند و علاوه بر این، آن مرکب کمک خوبی برای حوایج خود او خواهد بود. » ۱۰۵

بنابراین، در انتخاب مرکب، علاوه بر نیازها و حوایج شخصی، باید امور دیگری همچون مشارکت اجتماعی و فرهنگی را در نظر گرفت، قطعاً اقتصادی که در خدمت مکتب و دین انسان باشد با ارزش تر خواهد بود.

کمک ها و بخشش های مالی امام کاظم (ع)

از معروف ترین خصایل بارز حضرت موسی بن جعفر (ع) سخاوت، گشاده دستی و کرامت ایشان است. کمک ها و بخشش های مالی امام کاظم به فقرا، نیازمندان و محرومان فصل مشبعی از رفتارهای اقتصادی امام را تشکیل داده و توجه مورخان را به خود جلب کرده است. به راستی، این

فصل از زندگی اقتصادی امام کاظم (ع) مفهوم جدیدی از انسان اقتصادی ارائه می کند. بر اساس این الگو، «انسان اقتصادی» کسی نیست که تمام تلاش و همت خود را مصروف رفاه و آسایش خود نماید و در فکر تأمین نیازهای مادی خود باشد، بلکه کسی است که تمام توان خود را به کار می گیرد تا رفع فقر و نیاز از جامعه و انسان های پیرامون خود نماید. آیا ایثار و انفاق و از خودگذشتگی مالی در قاموس اندیشه اقتصادی جهان جایگاهی دارد؟

کمک ها و بخشش های مالی امام

۱. کمک به فقرا و محرومان

شیخ مفید در کتاب الارشاد، سخاوت و فقیرنوازی امام را چنین توصیف می کند: «و كَانَ اَوْصَلَ النَّاسِ لِاهْلِهِ وَ رَحِمَهُ وَ كَانَ يَفْتَقِدُ فُقَرَاءَ الْمَدِينَةِ فِي اللَّيْلِ فَيَحْمِلُ إِلَيْهِمُ الزَّنْبِيلَ فِيهِ الْعَيْنُ وَ الْوَرَقُ وَ الْأَقَّةُ وَ التَّمْرُ فَيُوصِلُ إِلَيْهِمْ ذَلِكَ وَ لَا يَعْلَمُونَ مِنْ أَى جِهَةٍ هُوَ». ۱۰۶

این رفتار سخاوتمندانه و سرشار از ایمان و اخلاص امام شامل پیام ها و نکاتی است؛ از جمله:

کمک مخفیانه و شبانه به فقرا که دلیل آن حفظ عزت نفس و کرامت انسانی فقرا، عدم ترویج تکدی و حفظ عمل از شائبه ریا و منت بود.

در کمک کردن به فقرا، باید خویشاوندان را مقدم داشت.

کمک های مالی امام به فقرا متنوع و گوناگون بودند.

کمک امام در حدی بود که آن ها را کاملاً بی نیاز می ساخت، به گونه ای که عطایا و بخشش های مالی آن حضرت ضرب المثل بودند. به کسی که پول حضرت را می گرفت و باز فقیر می ماند، می گفتند: «عَجَبًا لِمَنْ جَاءَهُ صِرَّةً مُوسَى فَشَكَ الْقَلَّةَ»؛ از کسی که کمک مالی امام موسی کاظم (ع) را دریافت کرده تعجب است که از بی

مورخان هدیه معمولی آن حضرت را بین ۲۰۰ تا ۴۰۰ دینار ذکر کرده اند. ۱۰۸ این رقم قابل توجهی است که هم توان مالی امام را می رساند و هم حجم کمک های مالی امام به فقرا و نیازمندان را نشان می دهد. این در حالی بود که خلفای معاصر امام با وجود ثروت های فراوان، به عیش و نوش و فساد و تباهی مشغول بودند.

روایت قابل توجه دیگری از عنایت و لطف امام نسبت به فقرا در منابع ذکر شده که حاوی نکات ارزشمندی است: روزی آن حضرت از کنار یک اعرابی (بیابانی / دهاتی)، که خیلی بدقیافه بود، عبور می کرد. وقتی او را دید، نزد وی رفت، به او سلام کرد و در کنار او نشست و با او هم سخن شد. سپس به او فرمود: اگر مشکلی پیدا کردی به من مراجعه کن.

اطرافیان حضرت عرض کردند: آیا کنار چنین فردی می نشینی و از نیاز وی سؤال می کنی؟ حضرت فرمود: «بنده ای از بندگان خداست، برادری است که خدا در قرآن برادر بودن او را تعیین کرده و همسایه ای است که در روی زمینی که ما زندگی می کنیم، زندگی می کند، ما و او فرزندان آدم هستیم و طرفدار بهترین ادیان الهی. شاید روزگار ما را محتاج او گرداند و ببیند که ما روزی نسبت به او فخر فروختیم و اینک نیازمند او هستیم.» سپس حضرت این شعر را خواند:

نُواصل من لا يستحق وصالنا مخافة أن نبتغي بغيرِ صديقٍ. ۱۰۹

یعنی: ما با کسی که نیاز به ارتباط با ما ندارد ارتباط برقرار می کنیم؛ چون می ترسیم که روزی برسد که هیچ رفیقی نداشته باشیم. با این

همه، کمک به فقرا و مستمندان راه و رسم خاص خود را می طلبد که به آن اشاره شد.

نکته دیگری که در سیره معصومان: در کمک به فقرا به چشم می خورد، آزمایش فقیر قبل از کمک به اوست. در برخی موارد، ائمه اطهار: فقیر را مورد امتحان و سؤال قرار می دادند و بر مبنای معرفت و درک و بصیرت او، به او کمک می کردند. برای نمونه:

فقیری نزد آن حضرت آمد و پس از اظهار تهی دستی، گفت: اگر صد درهم داشتم با آن کاسبی می کردم و از تنگ دستی نجات می یافتم. امام از او پرسید: اگر بنا باشد تو در دنیا آرزویی داشته باشی، آرزویت چیست؟ فقیر گفت: آرزو می کنم به ادای حقوق دینی توفیق یابم و برای حفظ جان، از خطر دشمن قانون تقیه را رعایت کنم.

امام کاظم (ع) پرسید: چرا دوستی ما خاندان (اهل بیت) را آرزو نمی کنی؟ فقیر گفت: این خصلت را که دارا هستم و خدا رابه خاطر داشتن این صفت سپاس می گویم، ولی آن را که ندارم آرزو می کنم.

امام فرمود: پاسخ نیک دادی، آفرین! آن گاه دو هزار درهم (بیست برابر خواسته او) به وی داد و فرمود: این پول را در تجارت و خرید و فروش «مازو» (دانه هایی که برای رنگ کردن و دباغی به کار می برند) به کار بزن؛ زیرا این کالا خشک است (و کمتر آسیب می بیند.) فقیر همین کار را کرد و زندگی اش سروسامان یافت. ۱۱۰

۲. کمک به قرض داران و ورشکستگان

محمد بن عبدالله بکری می گوید: قرض دار بودم و برای حل آن وارد مدینه شدم و هرچه زحمت کشیدم پولی برای ادای قرض خود به دست نیاوردم. به فکر افتادم به

حضرت موسی بن جعفر (ع) مراجعه کنم، گفتم: از راهی خدمت آن حضرت می روم که به زمین کشاورزی اش برسم. آن حضرت را با غلام خود در زمین کشاورزی یافتم. وقتی مرا دید، از من با غذایی از گوشت خشک تکه تکه شده که روی غربال بود، پذیرایی کرد. و با هم غذا خوردیم، سپس از من پرسید: چه کار داری؟ من داستان قرض خود را گفتم. حضرت وارد ساختمان شد و زود برگشت و غلامش را کناری فرستاد و دست خود را دراز کرد و همیانی به من داد که سیصد دینار در آن بود. ۱۱۱

کمک امام به کشاورزی، که زراعت او دچار آسیب شده بود، یا مغازه داری که مغازه اش را دزد زده بود در بخش حمایت امام از تولیدکنندگان ذکر شد.

علی بن ابی حمزه می گوید: امام موسی کاظم (ع) هجده درهم به من داد و فرمود: این پول را به مردی می دهی که طبقی پیش رو دارد و یک فلس یک فلس فروش می کند و به او می گویی: ابوالحسن دستور داد این پول را خرج کن و تا زنده هستی این پول برایت بس است. وقتی پول را به آن مرد دادم، گریه کرد. به او گفتم: چرا گریه می کنی؟ گفت: چرا گریه نکنم؟ چون خبر مرگ مرا به من داده است. به او گفتم: آنچه نزد خداست بهتر از وضع کنونی توست. مرد ساکت شد و از من پرسید: شما چه کسی هستی؟ گفتم: علی بن ابی حمزه. گفت: به خدا قسم، آقای من همین طور به من خبر داد و فرمود: سفارش خود را توسط علی بن ابی حمزه می فرستم.

علی بن ابی حمزه می گوید: حدود ۲۰ روز بعد پیش مرد رفتم، مریض بود، گفتم: هر سفارشی داری بگو تا از پول خود آن را انجام دهم. مرد گفت: وقتی مُردم، دخترم را به یک فرد ثروتمند تزویج کن، خانه ام را بفروش و پول آن را به امام (ع) بده و غسل و دفن و نماز مرا تحت نظر بگیر. من چنین کردم و پول خانه را نزد امام آوردم. امام دستور داد تا پول را به دخترش برگردانم. ۱۱۲

روایت دیگری از شعیب است که می گوید: دویست دینار به غلام خود دادم تا نزد امام ببرد. پنجاه دینار آن را بدون رضایت دخترم از وی گرفته بودم. موقعی که پول به حضرت رسید، پنجاه دینار دخترم را بیرون آورد و به غلام من داد و فرمود: این پول را به صاحبش برسان؛ چون محتاج آن است. دختر شعیب قصد داشت زمین بی آب و علفی را خریداری کند. ۱۱۳

۳. حمایت های مالی از دوستان و شیعیان

در روایات متعددی، کمک های مالی امام به شیعیان ذکر شده اند که نشان می دهند هدف امام تقویت نهاد شیعه بوده است:

در روایتی که قبلاً به تفصیل بیان شد امام در عید نوروز به دستور منصور به جمع آوری هدایای مردمی پرداخت و سرانجام، تمام آن هدایا را به پیرمرد شیعه ای که ارادت و محبت خود را به اهل بیت و به ویژه امام حسین (ع) در قالب شعر بیان کرده بود، عطا کرد. بی تردید، شعر والاترین جایگاه را در دستگاه تبلیغاتی آن زمان به عهده داشت. بدین روی، امام با دادن این جایزه فرهنگی، به تقویت افکار و اندیشه های شیعی پرداخت.

در مورد دیگری یکی از یاران و شیعیان حضرت

قصد ازدواج داشت. حضرت همیان پولی به او بخشید تا برای ازدواج خود هزینه کند. ۱۱۴

حمّاد بن عیسی می گوید: در بصره خدمت امام رسیدم و به آن حضرت عرض کردم: قربانت گردم! دعا کن خدا یک خانه، یک زن، یک فرزند، یک نوکر و حج همه ساله نصیب من گرداند. حضرت دست به دعا برداشت و فرمود: «اللّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، خدایا به حماد خانه، زن، فرزند و نوکر عنایت کن و پنجاه سال مگه برود.» من از این عبارت فهمیدم که تنها ۵۰ سال زنده خواهم بود. محمد بن عیسی می گوید: حماد را دیدم به من گفت: ۴۸ سال مگه رفته ام و این خانه ای است که خدا داده و این زن است و این پسر و این نوکر. پس از این تاریخ، دو مرتبه دیگر به مگه رفت. مرتبه دوم برای احرام بستن رفت در رودخانه غسل کند که در آب غرق شد. ۱۱۵

نمونه دیگر مربوط به غلامی است صاعد نام که عشق و ارادت خود را به امام نشان داد و به امام احسان نمود. امام در پاسخ به احسان و ارادت و محبت او، او را از صاحبش خریداری کرد، سپس وی را آزاد نمود و زمینی را به او هدیه کرد. ۱۱۶

۴. کمک های مالی به مخالفان

بخش دیگری از عطایا و کمک های مالی امام مربوط به کمک های امام به مخالفان است که بسیار توجه مورخان و سیره نویسان را به خود جلب کرده است. این اقدام عمدتاً به خاطر ارشاد و هدایت افراد ضعیف النفس صورت می گرفتند؛ مانند آنچه رسول خدا در صدر اسلام برای جذب برخی از مشرکان به اسلام انجام

می داد که آن‌ها را «مؤلفه قلوبهم» می گفتند و اساساً یکی از موارد مصرف وجوهات اسلامی همین است.

مورخان در مورد این ویژگی امام نوشته اند: «کان موسی بن جعفر اذا بلغه عن الرجل ما یکره بعث الیه بصره دانایر و کانت صراره ما بین الثلاث مائه دینار فکانت صرار موسی مثلاً»؛ ۱۱۷ هر گاه فردی موسی بن جعفر (ع) را مورد آزار قرار می داد، آن حضرت کیسه دیناری برای او می فرستاد و کیسه های پول آن حضرت تا سیصد دینار بود، به گونه ای که کیسه های حضرت ضرب المثل شده بود. این امر دلالت بر کثرت و فراوانی کمک های مالی حضرت است. این گونه نبود که تنها در یک یا دو مورد حضرت کمک کرده باشد، بلکه سیره دایمی حضرت چنین بود.

یکی از فرزندان عمر بن خطاب، که در مدینه ساکن بود، هر وقت امام کاظم (ع) را می دید، به آن حضرت اهانت می کرد و به امام علی (ع) ناسزا می گفت. برخی از یاران ایشان از او خواستند تا اجازه دهد آن فرد را به قتل برسانند. حضرت به شدت مخالفت کرد و نشانی او را جویا شد. یک بار به سراغ او در مزرعه کشاورزی رفت. امام همان گونه که سوار مرکب خود بود، وارد مزرعه آن فرد شد و به طرف وی رفت.

فرزند عمر فریاد کشید: کشاورزی را لگدمال نکن! حضرت اعتنایی نکرد و نزد او رفت و با او به گو نشست. سپس به او فرمود: چقدر در این زمین خرج کرده ای؟ او گفت: یکصد دینار. حضرت فرمود: چه مقدار انتظار سود داری؟ گفت: علم غیب ندارم. سپس به او فرمود: انتظار داری چه قدر سود ببری؟

گفت: آرزو دارم دویست دینار سود ببرم. امام (ع) همیانی بیرون آورد که سیصد دینار در آن بود و به او داد و فرمود: این هم کشاورزی تو بر جای خود. خداوند آنچه را امیدواری، به تو عنایت کند و از زمین بهره مند شوی.

عمر زاده برخاست و سر حضرت را بوسید و درخواست کرد از اشتباه وی درگذرد. امام (ع) تبسیمی کرد و برگشت و به مسجد وارد شد. آن فرد نیز به مسجد آمده بود. وقتی چشم او به امام افتاد گفت: خدا بهتر می داند که مسئولیت جامعه را به دوش چه کسی بگذارد.

آن گاه امام به کسی که پیشنهاد قتل او را داده بود، فرمود: این روش بهتر بود یا روش شما؟ ۱۱۸

نمونه دیگر مربوط به کمک های مالی امام به برادر زاده اش است که قصد سعایت و توطئه علیه امام داشت. وقتی امام مطلع شد که علی بن اسماعیل تصمیم دارد نزد هارون برود و اوضاع امام را به هارون گزارش دهد، نزد وی آمد و از حال او جو یا شد. امام که می دانست علی بن اسماعیل به خاطر طمع دنیا و رسیدن به آرزوهای مادی خود، طرح دوستی با هارون ریخته است، سعی کرد تا با دادن کمک و هدایای مالی، وی را از رفتن نزد هارون منصرف سازد، اما دنیاپرستی و حرص و طمع فراوان علی بن اسماعیل مانع از نفوذ هدایت امام شد. امام هم در حق او نفرین کرد. علی بن اسماعیل نزد هارون آمد و از امام چنین سعایت کرد که از شرق و غرب برای او پول می فرستند و خراج دریافت می کند ... هارون دویست هزار

درهم به او داد. اما علی بن اسماعیل به دلیل نفرینی که امام درباره او نموده بود، نتوانست از آن پول بهره ای ببرد و تمام احشای بدن او هنگام قضای حاجت ریخت و از دنیا رفت. ۱۱۹

اصلاحات اقتصادی امام کاظم (ع)

الف. مبارزه با مفاسد و انحرافات اقتصادی

در کارنامه درخشان امامان معصوم، صفحه ای روشن از مبارزات ایشان با فسادها و انحرافات اقتصادی به چشم می خورد. امام مسئول هدایت و رهبری جامعه است و هرگاه فساد و انحرافی دید با آن به مبارزه بر می خیزد.

عمده مبارزات امامان با مفاسد اقتصادی جامعه را باید در سخنان و فرمایش های راهبردی ایشان جست و جو کرد. نگاهی به کلمات گویای معصومان به ما نشان می دهد که آنان تا چه حد مردم و مسئولان جامعه را به پرهیز از گناه و فساد در مسائل اقتصادی توصیه می کردند. نگارش کتاب های حجیم فقهی با عناوین «مکاسب محرّمه» از سوی فقها، که ریشه در روایات اسلامی دارند، خود گواه بر این مدعاست.

با این همه، در سیره عملی امامان نیز موارد فراوانی از مبارزه با مفاسد اقتصادی به چشم می خورند. در اینجا، نمونه هایی از مبارزات عملی امام کاظم (ع) با مفاسد اقتصادی که در کتب تاریخ ثبت شده اند، ذکر می گردند:

۱. مبارزه با تجمل پرستی و عیش و نوش حاکمان: امام کاظم (ع) بارها و بارها خلفای ظالم دنیاپرست عباسی را از اینکه بیت المال و اموال عمومی را صرف عیش و نوش و خوش گذرانی خود می کردند، مورد اعتراض و انتقاد شدید قرار دادند.

روزی امام کاظم (ع) وارد یکی از کاخ های بسیار مجلل و باشکوه هارون در بغداد شد. هارون که مست قدرت و حکومت بود، به قصر خود اشاره کرد و با نخوت و

تکبر پرسید: این قصر از آن کیست؟ (با این کلام می خواست شکوه و قدرت خود را به رخ امام بکشد.) حضرت بدون آنکه کوچک ترین اهمیتی برای کاخ پر زرق و برق او قایل شود، با کمال صراحت فرمود: این خانه، خانه فاسقان است؛ همان کسانی که خداوند درباره آن ها می فرماید: «کسانی که خود را روی زمین بزرگ پنداشته، تکبر می کنند و آیه ای از آیات الهی را بینند ایمان نمی آورند و اگر راه راست و رشد و کمال را بینند آن را در پیش نمی گیرند، ولی هرگاه راه گم راهی بینند آن را طی می کنند و از (مطالعه و درک) آیات خود منصرف خواهیم کرد؛ زیرا آنان آیات ما را تکذیب نموده، از آن غفلت ورزیده اند.»

هارون از این پاسخ سخت ناراحت شد و در حالی که خشم خود را به سختی پنهان می کرد، با التهاب، پرسید: پس این خانه از آن کیست؟ امام بی درنگ فرمود: این خانه از آن شیعیان و پیروان ماست، ولی دیگران با زور و قدرت آن را تصاحب نموده اند.

هارون گفت: اگر این قصر از آن شیعیان است، پس چرا صاحبان خانه آن را باز نمی ستانند؟ امام فرمود: این خانه در حال عمران و آبادی از صاحب اصلی اش گرفته شده است و هر وقت بتواند آن را آباد سازد، پس خواهد گرفت. ۱۲۰

۲. مبارزه با احتکار: معتب، کارگزار امام کاظم (ع)، می گوید: موقعی که محصول کشاورزی به دست می آمد، حضرت امر می فرمود: آن ها را بفروشیم، سپس مثل همه مردم، روز به روز به اندازه نیاز می خریدیم. ۱۲۱

۳. مبارزه با قمار: امام کاظم (ع) غلامش را برای خرید تخم مرغ فرستاد.

آن غلام یک یا دو تخم مرغ خرید و در بین راه با آن قمار کرد.

سپس تخم مرغ را آماده کرد و نزد امام آورد. آن حضرت مشغول خوردن شد. غلام به حضرت عرض کرد که با آن تخم مرغ قمار کرده است. حضرت برآشفته و طشتی طلب کرد و غذا را قی نمود. ۱۲۲

۴. مبارزه با غش در معامله: موسی بن بکیر می گوید: در محضر امام کاظم (ع) بودم. یک مشت دینار در پیش او دیدم. آن حضرت یکی از سکه ها را برداشت و دو نصف کرد و به من داد و فرمود: «الْقَه فِي الْبَالُوْعَةِ حَتَّى لَا يُبَاعَ شَيْءٌ فِيهِ غَشٌّ»؛ این دینار قلابی را در چاه فاضلاب بینداز تا با چیزی که قلابی است معامله صورت نگیرد. با اینکه حکومت در دست امام کاظم (ع) نبود، ولی آن حضرت نمی توانست خیانت و نیرنگ جامعه را تحمل کند. ۱۲۳

در مورد دیگری، هشام بن حکم می گوید: مشغول فروش کالایی در سایه (یا تاریکی) بودم. امام از آنجا عبور می کرد، مرا در آن حال دید. نزد من آمد و فرمود: ای هشام، در سایه معامله نکن که موجب غش در معامله می شود و غش حرام است. ۱۲۴

۵. مبارزه با سرقت و سوءاستفاده مالی کارگران: هنگامی که امام (ع) مشغول جمع آوری خرماهای نخلستان خود بود، متوجه شد یکی از غلامان او مقداری از خرماها را به بیرون از باغ انداخت. (این ماجرا بیشتر گفته شد.) ۱۲۵

۶. منع از کمک مالی به حاکمان ظالم: صفوان جمال یکی از یاران حضرت موسی بن جعفر (ع) شترهای خود را به هارون کرایه داده بود. وقتی حضرت از این

امر مطلع شد، او را مورد توبیخ قرار داد و فرمود: چرا دشمنان ما را یاری می کنی؟ صفوان گفت: من هیچ علاقه ای به هارون ندارم و بابت کرایه شترهایم از او پول می گیرم.

امام فرمود: آیا تو آن گاه که برای رفتن به مسافرت، به هارون شتر می دهی دوست نداری او به سلامت از سفر برگردد و اجاره شتران تو را پردازد؟ صفوان عرض کرد: اینکه معلوم است، هر عاقلی چنین خواسته ای را از خدای خویش می خواهد.

امام فرمود: ای صفوان، برای تو همین بس که دوست داری مدتی ظالمی زنده بماند تا تو ضرری متحمل نشوی و این خواسته تو موجب بقای ستمگر و رضای تو به ظلم های او می شود و این گناه بزرگی است. صفوان در پی سخنان روشنگرانه امام، تمام شترهای خود را فروخت و خود را از این انحراف نجات داد، هرچند این اقدام باعث کدورت بین صفوان و هارون الرشید شد. ۱۲۶

ب. هدایت های اقتصادی

گرچه امام مسئول هدایت فکری و معنوی جامعه است و تعالیم و رهبری های او تأمین کننده سعادت جاودانه بشرند، اما دایره هدایت امام وسیع تر از امور عبادی و اخروی است و این ناشی از جامعیت دین مبین اسلام است که سعادت دنیا و آخرت انسان را تضمین می کند. بنابراین، امام مستقیماً در بسیاری از مسائل مادی و دنیوی نیز انسان ها را کمک می کند و آن ها را مشمول هدایت خود قرار می دهد. عمده این هدایت ها در قالب مشورت دادن امام به افرادی است که نیاز به کمک فکری داشته اند. در برخی موارد نیز امام افرادی را به دلیل اشتباه در مسائل اقتصادی مورد انتقاد قرار می داد. در برخی موارد، امام

برای کمک فکری و هدایت انسان ها در مسائل مادی، از علم غیب و شأن خاص امامت استفاده می کرد. در اینجا، تنها چند نمونه از مواردی که امام افرادی را در امور دنیوی و اقتصادی کمک و هدایت کرده است ذکر می شوند:

روزی امام کاظم (ع) به یکی از یارانش به نام ابراهیم بن عبدالحمید، که در حال خارج شدن از مدینه بود، فرمود: ای ابراهیم! کجا می روی؟ او جواب داد: به سمت قبا. امام فرمود: برای چه کاری؟ او گفت: ما در هر سال در چنین موقعی خرما می خریم. تصمیم دارم نزد یکی از مردان انصار بروم و محصول خرمایش را پیش خرید کنم. حضرت فرمود: آیا از شر ملخ ها در امان هستید؟

ابراهیم می گوید: بعد از جدا شدن از امام، نزد دوستم ابوالعز آمدم و سخن امام را به او گفتم. (او که به مقام و شأن امام و علم او ایمان داشت) گفت: نه، به خدا امسال خرما نخواهیم خرید. پنج روز نگذشته بود که دیدیم ملخ ها تمام نخل ها را ویران کردند! ۱۲۷

در روایتی که پیشتر ذکر شد، امام به یکی از فقرا، که درخواست کمک کرده بود، پولی داد و به او فرمود: با این پول به تجارت «مازو» (دانه هایی که برای رنگ کردن و دباغی به کار می برند) بپرداز؛ زیرا این کالا خشک است و کمتر آسیب می بیند. ۱۲۸ امام از این طریق، کمک مشاوره ای خود را به آن فرد ارائه داد و آن فرد توانست به زندگی خود سر و سامان ببخشد.

هشام بن حکم می گوید: قصد خرید کنیزی داشتم. نامه ای به امام کاظم (ع) نوشتم تا با او در این

بارہ مشورت کنم. امام جواب نامہ مرا نداد تا آن گاہ کہ در مکہ در مراسم حج مرا دید و آن کنیز را نیز مشاہدہ کرد. سپس نامہ ای بہ من نوشت کہ خرید آن کنیز از نظر من اشکالی ندارد جز آنکہ آن کنیز عمر کوتاہی دارد.

ہشام می گوید: با این سخن امام از خرید کنیز منصرف شدم و ہنوز از مکہ خارج نشدہ بودم کہ دیدم آن کنیز را دفن کردند. ۱۲۹

علی بن ابی حمزہ می گوید: نزد امام موسی بن جعفر (ع) بودم. کسی بہ نام جندب خدمت امام رسید و با آن حضرت صحبت کرد. حضرت ہم با او سخن می گفت، در ضمن از احوال برادرش سؤال کرد. جندب گفت: خوب بود و بہ شما سلام رسانید.

حضرت فرمود: خدا بہ شما اجر دہد! برادرت از دنیا رفته است. جندب گفت: نامہ او ۱۳ روز پیش از کوفہ رسید و سالم بود! حضرت فرمود: دو روز بعد از نوشتن نامہ، از دنیا رفت. موقع مرگ بہ ہمسرش مالی دادہ و گفته است: وقتی برادرم آمد بہ او تحویل بدہ. آن زن مال را در خانہ ای کہ زندگی می کند پنهان کردہ است. وقتی بہ آن زن رسیدی، بہ او محبت کن و او را بہ طمع ازدواج با خود بینداز تا پول را بہ تو بدہد.

علی بن ابی حمزہ می گوید: جندب مردی نیرومند و زیبا بود. پس از شہادت امام کاظم (ع) او را دیدم و از قضیہ سؤال کردم. جندب گفت: بہ خدا سوگند! امام ہمہ مطالب را صحیح فرمود؛ نہ در نامہ کسری بود و نہ در مال کمبودی وجود داشت. ۱۳۰

در روایتی،

امام به تبیین رابطه صحیح اقتصادی مؤمنان می پردازد و بیان می کند که افراد مؤمن نسبت به اموال و دارایی های خود باید چگونه باشند:

امام به یکی از یارانش به نام عاصم می فرماید: ای عاصم! پیوند و ارتباط شما (مؤمنان) چگونه است؟

عاصم عرض کرد: به بهترین شکلی که می تواند باشد.

امام فرمود: آیا به گونه ای هست که یکی از شما وقتی تنگ دست و فقیر می شود، وارد خانه دوستش شود و از او بخواهد تا همیان پولش را بیاورد، آن گاه آن را باز کند و هر چه بخواهد بردارد و مشکل مالی خود را از این طریق حل کند و دوستش ناراحت نشود؟

عاصم گفت: خیر. امام فرمود: پس شما بهترین شکل ارتباط و پیوند را ندارید. ۱۳۱

برخی از هدایت های امام مربوط به الگوی صحیح مصرف هستند. امام در برخی موارد، افرادی را که در شیوه زندگی خود خطا می کردند و در انتخاب نوع لباس و غذا و مرکب دقت لازم را نداشتند مورد انتقاد قرار می داد و شیوه صحیح را بیان می کرد:

ابن طیغور متطّیب می گوید: امام کاظم (ع) از من پرسید: چه مرکبی سوار می شوی؟ گفتم: الاغ. آنگاه امام فرمود: آن را چند خریده ای؟ گفتم: سیزده دینار. امام فرمود: این اسراف است که الاغی را به سیزده دینار خریده ای و اسب ساده (برذون) را رها کرده ای. (ماجرای پیشتر ذکر شد). ۱۳۲

نمونه دیگر مربوط به عبدالله جبلی کنانی است که می گوید: روزی یک ماهی در دست گرفته بودم و در کوچه عبور می کردم، در همان حال، امام کاظم (ع) مرا دید، نزد من آمد و مرا مورد انتقاد قرار داد که «این چه کاری است که می کنی؟

این ماهی را بینداز! زیرا من ناپسند می بینم که فرد بزرگوار و شریفی مثل تو چنین کار پست و کوچکی انجام دهد». ۱۳۳

سپس فرمود: ای شیعیان، شما گروهی هستید که دشمنان زیادی دارید. در مقابل دشمنانتان تا می توانید خود را زیبا و قوی جلوه دهید.

در مورد دیگری که پیشتر روایت آن گذشت، حضرت غلام خود را سرزنش کرد که چرا خانه تنگ و کوچکی برای خود انتخاب کرده است ... ۱۳۴

شخصی از امام در مورد معنای «اسراف» سؤال کرد و گفت آیا داشتن ده لباس اسراف است؟ امام در جواب فرمود: خیر ... ۱۳۵ (این روایت نیز پیشتر بیان گردید)

پی نوشت ها

۱ محمد کاظم مکی، المدخل الی حضاره العصر العباسی، ص ۲۶۱.

۲ صباح ابراهیم الشیخلی، اصناف در عصر عباسی، ترجمه هادی عالم زاده، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲، ص ۱۱.

۳ فیلیپ چّتی، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، آگاه، ۱۳۴۴، ص ۴۴۳.

۴ همان، ص ۴۳۷.

۵ صباح ابراهیم الشیخلی، پیشین، ص ۱۳.

۶ احمد امین، ضحی الاسلام، مصر، النهضة المصریه، ج ۱، ص ۲۳۳.

۷ مسعودی، مروج الذهب، بیروت، داراندلس، ج ۳، ص ۳۱۲.

۸ باقر شریف قرشی، حیاة الامام موسی بن جعفر (ع)، (قم، اسلامیه، ۱۳۸۹ق)، ج ۱، ص ۳۶۸.

۹ همان، ج ۲، ص ۲۹.

۱۰ احمد امین، پیشین، ج ۱، ص ۱۳۶۱۴۰.

۱۱ رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، قم، انصاریان، ۱۳۸۱، ص ۳۸۵.

۱۲ جمعی از نویسندگان، درآمدی بر اقتصاد اسلامی، تهران، سمت، ۱۳۷۲، ص ۱۰۴.

۱۳ محمدرضا جباری، سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه (ع)، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۲۸۰.

١٤ شيخ طوسي، اختيار معرفه الرجال، شهيد،

دانشکده الهیات و معارف اسلامی، ۱۳۴۸، ص ۴۶۷. ۱

۱۵ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، نجف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۹۱۹۲.

۱۶ شیخ طوسی، الغیبه، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۱ق، ص ۳۴۷.

۱۷ همان، ص ۲۸.

۱۸ محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۸، ص ۱۲۲.

۱۹ شیخ طوسی، رجال کشی، ص ۴۳۴.

۲۰ محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، تهران، اسلامیه، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۸۷.

۲۱ محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۸، ۱۱۵.

۲۲ باقر شریف قرشی، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۲.

۲۳ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قم، کتابخانه آیةالله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۷، ص ۲۱۵.

۲۴ شیخ مفید، الارشاد، قم، آل البيت، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۲۴۴.

۲۵ محمد بن یعقوب کلینی، فروع کافی، ج ۷، ص ۴۷ و ۴۸.

۲۶ شیخ صدوق، پیشین، ص ۲۸.

۲۷ مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۳۸۰، ص ۴۵۶.

۲۸ محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۸، ص ۱۲۲.

۲۹ همان.

۳۰ همان، ص ۱۲۹.

۳۱ علی قائمی، در مکتب اسوه ولایت، تهران، امیری، ۱۳۷۶، ص ۲۴۷.

۳۲ محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۸، ص ۱۳۱.

۳۳ شیخ مفید، پیشین، ص ۲۴۴.

٣٤ خطيب بغدادى، تاريخ بغداد (تاريخ مدينها لاسلام)، بيروت، دارالعرب الاسلامى، ١٤٢٢ق، ج ١٥، ص ١٧.

٣٥ محمد باقر مجلسى، پيشين، ج ٤٨، ص ١١٥.

٣٦ همان، ص ٧٣.

٣٧ على بن عيسى اربلى، كشف الغمه فى معرفه الائمه، قم، شريف رضى، ١٤٢١ق، ج ٢، ص ٧٦٥.

٣٨ شيخ مفيد، پيشين، ج ٢، ص ٢٤٥.

٣٩ شيخ حرّ عاملى، وسائل الشيعه، بيروت، داراحياء التراث العربى، ١٣٩١ق، ج ٣، ص ٣١٤.

٤٠ شيخ صدوق، پيشين، ص ٧٣.

٤١ قطب الدين راوندى، الخرائج و الجرائح، قم، مؤسسه امام المهدي، ١٤٠٩ق، ج ١، ص ٣١٢.

٤٢ عائده عبدالمنعم

طالب، الامام موسى الكاظم في محفه التاريخ، بيروت، دار الرسول الاسلام، ۱۴۲۱ق، ص ۳۱.

۴۳ علی بن عیسیٰ اربلی، پیشین، ج ۲، ص ۷۵۸.

۴۴ نهج البلاغه، کلمات قصار، ۴۳۹.

۴۵ جعفر الهادی، الشئون الاقتصادية في نصوص الكتاب والسنة، اصفهان، کتابخانه امیرالمؤمنین، ۱۴۰۳ق، ص ۷۳.

۴۶ عزیزالله عطاردی، مسند الامام الكاظم (ع)، مشهد، کنگره جهانی امام رضا (ع)، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۳۵۹.

۴۷ همان، ص ۴۲.

۴۸ حسین بن شعبه حرّانی، تحف العقول، ترجمه احمد جنتی، تهران، علمیه اسلامی، ص ۴۸۱.

۴۹ جعفر الهادی، پیشین، ص ۲۹۳.

۵۰ خطیب بغدادی، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۶.

۵۱ شیخ مفید، پیشین، ج ۲، ص ۱۸۴.

۵۲ محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۸، ص ۱۵۶.

۵۳ همان، ص ۱۳۱.

۵۴ محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۸، ص ۱۳۱.

۵۵ محمد مناظر احسن، زندگی اجتماعی در حکومت عباسیان، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۶۹، ص ۶۱.

۵۶ محمدبن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۶، ص ۶۴۸.

۵۷ عزیزالله عطاردی، پیشین، ج ۳، ص ۴۹.

۵۸ محمد مناظر احسن، پیشین، ص ۵۴.

۵۹ عزیزالله عطاردی، پیشین، ج ۳، ص ۴۱.

۶۰ محمد مناظر احسن، پیشین، ص ۵۴.

۶۱ عزیزالله عطاردی، پیشین، ج ۳، ص ۲۹.

٦٢ محسن امين، المجالس الستيه، بيروت، دارالتعارف للمطبوعات، ١٤١٣ق، ج ٢، ص ٣٧٢.

٦٣ ابن صبّاغ، الفصول المهمّه، قم، دارالحديث، ١٣٨٠، ص ٢٢٣.

٦٤ ابن ابى الحديد، پيشين، ج ١٥، ص ٢٧٣.

٦٥ شيخ مفيد، پيشين، ج ٢، ص ٢٣٤.

٦٦ محمد بن يعقوب كليني، پيشين، ج ٨، ص ٨٦.

٦٧ عزيز الله عطاردى، پيشين، ج ٣، ص ٢٨.

٦٨ محمد باقر مجلسى، پيشين، ج ٤٨، ص ١٠٠.

٦٩ محمد بن يعقوب كليني، پيشين، ج ٦، ص ٥٢٥.

٧٠ عزيز الله عطاردى، پيشين، ج ٣، ص ٤٠.

٧١ همان، ص ٦٨.

٧٢ محمد باقر مجلسى، پيشين، ج ٤٨،

ص ۱۰۲.

۷۳ عزیزالله عطاردی، پیشین، ج ۳، ص ۸۱.

۷۴ همان، ص ۷۷.

۷۵ محمدبن یعقوب کلینی، فروع کافی، ج ۶، ص ۳۴۱.

۷۶ همان، ص ۳۰۴.

۷۷ همان، ص ۶۴.

۷۸ همان.

۷۹ همان، ص ۲۸۸.

۸۰ همان، ص ۵۱۲.

۸۱ همان، ص ۵۱۵.

۸۲ همان، ص ۴۸۸.

۸۳ عزیزالله عطاردی، پیشین، ج ۳، ص ۲۴.

۸۴ محمدبن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۶، ص ۴۷۲.

۸۵ قطب الدین راوندی، پیشین، ج ۱، ص ۳۱۲.

۸۶ باقر شریف قرشی، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۵ / محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۸، ص ۱۱۰.

۸۷ محمد دشتی و کاظم محمدی، المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۰۶۱.

۸۸ جعفر الهادی، پیشین، ص ۴۶۲.

۸۹ محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۸، ص ۸۶.

۹۰ عزیزالله عطاردی، پیشین، ج ۳، ص ۶۸.

۹۱ همان، ص ۶۹.

۹۲ محمد بن یعقوب کلینی، فروع کافی، ج ۲، ص ۲۷۲.

۹۳ همان، ص ۲۷۴.

۹۴ عزیزالله عطاردی، پیشین، ج ۳، ص ۶۸.

۹۵ محمد بن یعقوب کلینی، فروع کافی، ج ۶، ص ۴۵۳.

۹۶ محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۳۴.

۹۷ عزیزالله عطاردی، پیشین، ج ۳، ص ۵۵.

۹۸ محمدرضا حکیمی و دیگران، الحیاه، کویت، مکتبه الالین، ج ۴، ص ۳۲۲.

۹۹ محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۶، ص ۵۲۵.

۱۰۰ عزیزالله عطاردی، پیشین، ج ۳، ص ۲۳.

۱۰۱ علی بن عیسی اربلی، پیشین، ج ۲، ص ۷۷۰.

۱۰۲ عزیزالله عطاردی، پیشین، ج ۳، ص ۴۹.

۱۰۳ محمد بن یعقوب کلینی، فروع کافی، ج ۶، ص ۴۸۰.

۱۰۴ همان، ص ۴۸۱.

۱۰۵ عزیزالله عطاردی، پیشین، ج ۳، ص ۲۴.

۱۰۶ شیخ مفید، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۱.

۱۰۷ علی بن عیسی اربلی، پیشین، ج ۲، ص ۷۵۸.

۱۰۸ همان.

۱۰۹ مصطفی زمانی، زندگانی امام کاظم، قم، عصر ظهور، ۱۳۷۸،

۱۱۰ شیخ عباس قمی، انوار البهیة، قم، نشر اسلامی، ۱۴۲۷ق، ص ۱۸۸.

۱۱۱ محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۸، ص ۱۰۲.

۱۱۲ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۲۱ق، ج ۳، ص ۴۸.

۱۱۳ شیخ حرّ عاملی، اثبات الهداه، ج ۳، ص ۲۱۰.

۱۱۴ مصطفی زمانی، پیشین، ص ۴۳.

۱۱۵ محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۸، ص ۴۸.

۱۱۶ باقر شریف قرشی، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۲.

۱۱۷ علی بن عیسی اربلی، پیشین، ج ۲، ص ۷۵۸.

۱۱۸ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، نجف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۵ق، ص ۳۳۲ / خطیب بغدادی، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۳.

۱۱۹ شیخ مفید، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۸.

۱۲۰ محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۸، ص ۱۳۸ / عزیزالله عطاردی، پیشین، ج ۲، ص ۱۴۴، (با استفاده از ترجمه حدیث از

کتاب پیشوای آزاده، نوشته مهدی پیشوایی.)

۱۲۱ محمدبن یعقوب کلینی، فروع کافی، ج ۵، ص ۱۶۶.

۱۲۲ همان، ج ۵، ص ۱۲۳.

۱۲۳ همان، ج ۵، ص ۱۶۰.

۱۲۴ همان، ج ۵، ص ۱۶۱.

۱۲۵ محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۸، ص ۱۱۵.

۱۲۶ باقر شریف قرشی، پیشین، ج ۲، ص ۲۶۶.

۱۲۷ محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۸، ص ۴۶.

۱۲۸ شیخ عباس قمی، پیشین، ص ۱۸۸.

۱۲۹ علی بن عیسیٰ اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۷۷۰.

۱۳۰ محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۸، ص ۶۱.

۱۳۱ عزیزالله عطاردی، پیشین، ج ۱، ص ۳۱.

۱۳۲ همان، ج ۳، ص ۲۴.

۱۳۳ محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۶، ص ۴۸۱.

۱۳۴ همان، ص ۵۲۵.

۱۳۵ محمدرضا حکیمی و دیگران، پیشین، ج ۴، ص ۲۳۲.

امام کاظم علیه السلام اسوه صلابت و ظلم ستیزی

مقدمه

عبدالکریم پاک نیا

امامان معصوم علیهم السلام در طول زندگی پربار خویش برای احقاق حق و رهبری امت، از هیچ کوششی فروگذار نکرده اند. در این

راستا، همه مشکلات و گرفتاریها را به جان خریده و تحمل کرده اند.

به همین جهت است که ائمه اطهار علیهم السلام به عنوان الگوی صبر و پایداری در راه حق مطرح شده و سرمشق رهروان راه فضیلت گشته اند و از همین جاست که عارفان خداجوی این فراز از زیارت روح نواز جامعه ائمه المؤمنین را در خلوت و جلوت زمزمه می کنند که: «أَشْهَدُ أَنَّكُمْ قَدْ وَفَيْتُمْ بَعْدَ اللَّهِ وَذَمَّتْهُ وَبُكُلِّ مَا اشْتَرَطَ عَلَيْكُمْ فِي كِتَابِهِ وَدَعَاكُمْ إِلَى سَبِيلِهِ وَأَنْفَذْتُمْ طَاقَتَكُمْ فِي مَرْضَاتِهِ وَحَمَلْتُمْ الْخَلَائِقَ عَلَى مِنْهَاجِ النَّبِيِّهِ؛ (۱) من گواهی می دهم که شما [ائمه اهل بیت علیهم السلام] به عهد و ذمه خود با خداوند متعال وفا کردید و هر آنچه را که در کتاب خود بر شما شرط کرده بود، به نحو احسن انجام دادید. مردم را به راه خدا دعوت کردید و تمام تواناییهای خود را در راه کسب رضای الهی به کار گرفتید و مخلوقات را بر شیوه پیامبر صلی الله علیه و آله رهنمون شدید.»

پیشوای هفتم شیعیان، حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که در هفتم صفر ۱۲۸ ه. ق در روستای ابواء، میان مدینه و مکه متولد شده بود، همانند دیگر امامان معصوم علیهم السلام برای احیای فرهنگ اسلام و گسترش ارزشهای الهی در طول امامت سی و پنج ساله خویش [۱۴۸ تا ۱۸۳ ه. ق] که با چهار تن از خلفای ستمگر عباسی (منصور، مهدی، هادی و هارون الرشید) هم زمان بود، تمام مشکلات و سختیها را به جان خرید و به فرهنگ صبر و مقاومت در راه اسلام معنای حقیقی بخشید.

آن حضرت تمام تواناییهای خود را در این زمینه به

کار گرفت و صلابت و استواری در راه دفاع از فضیلتها و مبارزه با مفسد اخلاقی و اجتماعی را به معنای تام کلمه مجسیم ساخت. در زیارت آن امام می خوانیم: «أَشْهَدُ أَنَّكَ ... صَبَرْتَ عَلَى الْأَذَى فِي جَنْبِ اللَّهِ وَجَاهِدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ؛ (۲) شهادت می دهیم که تو [ای امام هفتم] بر تمام آزارها در راه خدا صبر کردی و در راه خدا آن گونه که سزاوارش بود کوشیدی.»

بیست و پنجم ماه رجب، شاهد جانبازی آن رادمرد عالم اسلام و اسطوره صبر و پایداری در راه حق می باشد. آن حضرت بعد از تحمل بی رحمانه ترین آزارهای طاقت فرسای خلفا، بویژه هارون الرشید، استوار و مقاوم در برابر طاغوت و طاغوتیان به ملاقات پروردگارش شتافت. در صلوات مخصوصه آن حضرت آمده است: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَصِيِّ الْأَبْرَارِ وَإِمَامِ الْأَخْيَارِ ... وَمَأَلِفِ الْبُلُوعِ وَالصَّبْرِ وَالْمُضْطَهَدِ بِالظُّلْمِ وَالْمَقْبُورِ بِالْجَوْرِ وَالْمُعَذَّبِ فِي قَعْرِ السُّجُونِ وَظَلَمِ الْمَطَامِيرِ ذِي السَّاقِ الْمَرْضُوضِ بِحَلْقِ الْقَيْوُدِ؛ (۳) خداوندا! بر موسی بن جعفر علیهما السلام درود فرست! او که جانشین نیکان و پیشوای خوبان بود ... آن آقای آشنا با بلاها و بردباری، در معرض ظلم و ستم، شکنجه شده در قعر زندانها و ظلمت سلولهای تنگ و تاریک، با پاهای ورم کرده و مجروح، و به بند کشیده شده با حلقه های زنجیر.»

آنچه در پیش رو دارید، فرازهایی از تلاشها، پیامها و گفتارهای امام کاظم علیه السلام در زمینه صبر، مقاومت، قاطعیت، صلابت و صراحت لهجه در مقابل ستمگران و دشمنان است.

تلفیق عرفان و مبارزه

بی تردید برای استواری و مقاومت در راه عقیده، پشتوانه ای قوی و نیرومند لازم است. طبق آموزه های قرآنی

بهترین پشتوانه هر انسان حقیقت طلبی، اتکا به حضرت پروردگار است. و میانبرترین و نزدیک ترین راه در معرفت و قرب به حق، توجه به عبادت و معنویت است. خداوند متعال می فرماید: «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ»؛ (۴) «از صبر و نماز یاری بجوید.»

حضرت کاظم علیه السلام با پیروی از این رهنمود و در مقابل نیروهای باطل، از صبر و بردباری و نماز و عبادت یاری می جست؛ «كَانَ يُحْيِي اللَّيْلَ بِالسَّهْرِ إِلَى السَّحْرِ بِمُؤَاصَلَةِ الْأَسْتِغْفَارِ حَلِيفَ السَّجْدَةِ الطَّوِيلَةِ وَالذُّمُوعِ الْغَزِيرَةِ وَالْمُنَاجَاتِ الْكَثِيرَةِ وَالضَّرَاعَاتِ الْمُتَّصِلَةِ»؛ (۵) آن حضرت شبها را تا سحر بیدار بود و شب زنده داریهایش همواره با استغفار بود، همراه با سجده های طولانی، اشکهای ریزان، مناجات بسیار، و ناله ها و زاریهای مداوم در حال عبادت. «

برخورد با صلابت

مقدمه

از آنجایی که اولیای خدا به امدادهای خداوندی باور قطعی دارند، در برخوردهای خود با دنیاپرستان و طاغوت‌های زمان بی‌واهمه و با قاطعیت و صلابت رفتار می‌کنند و آنان با داشتن سرمایه ایمان به غیر از خداوند متعال از هیچ قدرت و نیرویی نمی‌هراسند که: «فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا»؛ (۶) «هر کس به پروردگارش ایمان بیاورد، نه از نقصان می‌ترسد و نه از ظلم [و ظالم] هراسی دارد.»

پیشوای هفتم نمونه بارزی از این اولیای الهی است.

اینک مواردی را در اینجا با هم می‌خوانیم:

الف) سخن امام به مهدی عباسی

مهدی، سومین خلیفه عباسی، در یک اقدام عوام فریبانه اعلام کرد که هر کسی که حقوقی بر گردن نظام حکومتی دارد، می‌تواند برای رسیدن به حق خود اقدام نماید. او در یک حرکت ظاهری مشغول ادای حقوق مردم شد. امام کاظم علیه السلام نیز خواستار اعاده حقوق خود شد. در آنجا گفتگوی ذیل میان خلیفه و پیشوای هفتم علیه السلام به وقوع پیوست:

حقوق شما چیست؟

فدک.

محدوده فدک را مشخص کن تا به شما باز گردانم.

حدّ اول آن، کوه احد، حدّ دوم عریش مصر، حدّ سوم سیف البحر (دریای خزر) و حدّ چهارم دومه الجندل [سرزمین عراق] است.

همه اینها!

آری!

خلیفه آن چنان ناراحت شد که آثار غضب در چهره اش پدیدار گشت، و با ناراحتی شدید گفت که مقدار زیادی است، باید بیندیشم. امام کاظم علیه السلام با این سخن به او فهماند که حکومت حق امام کاظم علیه السلام است و زمام حکومت بر دنیای اسلام باید در دست اهل بیت علیهم السلام باشد. (۷)

(ب) پیشوای دلها

روزی در کنار کعبه، هارون الرشید حضرت کاظم علیه السلام را ملاقات نمود و در ضمن سخنانی به امام علیه السلام گفت: آیا تو هستی که مردم مخفیانه با تو بیعت می کنند و تو را به رهبری خویش بر می گزینند؟ حضرت با کمال شهامت فرمود: «أَنَا إِمَامُ الْقُلُوبِ وَأَنْتَ إِمَامُ الْجُسُومِ؛ من بر دلهای مردم حکومت می کنم، و تو بر جسمهای آنان!»

(ج) هشدار به متکبران

هارون، سلطان گردنکش و متکبری بود که خود را از همه چیز و همه کس بالاتر می دانست و حتی در خیال باطل خود بر ابرها می بالید و به وسعت حکومت خویش می نازید که: ای ابرها! بیارید که هر کجا قطرات بارانتان ببارد، چه شرق و چه غرب بر زمینهای تحت حکومت من خواهد بارید و خراج و مالیات آن سرزمین را به نزد من خواهند آورد.

زمانی پیشوای هفتم علیه السلام به کاخ هارون رفته بود. هارون از او پرسید: این دنیا چیست؟ امام فرمود: این دنیا سرای فاسقان است. سپس با تلاوت آیه ۱۴۶ سوره اعراف به وی هشدار داد که: «سَاصِرِفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا»؛ (۸) «به زودی از آیات خود دور خواهیم نمود کسانی را که به ناحق در روی زمین ادعای بزرگی می کنند و اگر آنان هر آیه ای را ببینند، به آن ایمان نمی آورند و اگر راه رشد و کمال را ببینند، به سوی آن حرکت نمی کنند، ولی اگر راه ضلالت و گمراهی را ببینند، به سوی آن خواهند رفت.»

هارون پرسید: دنیا

خانه کیست؟ حضرت فرمود: دنیا برای شیعیان ما مایه آرامش و برای دیگران آزمایش است.

در آخر این گفتگو، هارون با درماندگی تمام پرسید: آیا ما کافریم؟ پیشوای هفتم علیه السلام پاسخ داد: نه، ولی چنان هستید که خداوند متعال فرموده است: «الَّذِينَ يَدُلُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ»؛ (۹) «کسانی که نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را در محل تباهی فرود آوردند.» (۱۰)

د) سلام بر تو ای پدر!

هارون وارد مدینه شد و به همراه جمع کثیری به حرم پیامبر صلی الله علیه و آله رفت. او در مقابل قبر شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد و با کمال افتخار چنین سلام داد: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ عَمِّ؛ سلام بر تو ای پسر عمو! در این هنگام، حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که در میان اهل مدینه حضور داشت، نزدیک آمد و برای تحقیر خلیفه غاصب چنین سلام داد: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَه؛ سلام بر تو ای رسول خدا! سلام بر تو ای پدر!» در این حال، هارون از شدت خشم به خود پیچیده و دنیا در نظرش تیره و تار شد؛ چرا که حضرت کاظم علیه السلام به این وسیله شایستگی خود را برای جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و عدم لیاقت هارون بیان داشت. (۱۱)

ه) نامه ای از زندان

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام با اینکه مدتهای مدیدی را در زندانهای مختلف نظام طاغوتی هارون سپری کرد و در شکنجه گاههای مخوف، به دست شقی ترین مأموران سپرده شده بود، اما از گفتن سخن حق و نشر حقایق الهی لحظه ای باز نایستاد.

آن حضرت در فرصتهای مناسب گفتارهای بیدارگرانه و هشدار آمیز خود را به گوش سردمداران دنیاپرست نظام حکومتی رسانده، به ایفای نقش خطیر خویش در جامعه اسلامی پرداخت. امام در یکی از نامه های حماسی خویش که از زندان به کاخ هارون ارسال نمود، چنین نگاشت: «ای هارون! هیچ روز سخت و پر محنتی بر من نمی گذرد، مگر اینکه روزی از راحتی و آسایش و رفاه تو کم می گردد؛ اما بدان که هر دو، رهسپار روزی هستیم که

پایان ندارد و در آن روز، مفسدان و تبه‌کاران زیانکار و بیچاره خواهند بود. « (۱۲)

ممکن است این پرسش به ذهن آید که امام هفتم علیه السلام با آن شرائط خفقان چگونه نامه‌ها و سخنان خود را به سمع و نظر دیگران می‌رسانید؟

بررسی اوضاع تاریخی آن عصر نشان می‌دهد که اکثر زندانبانان و مأمورین آن پیشوای الهی با اندکی ارتباط و برخورد با ایشان، به حقیقت و معنویت امام پی برده و از هواخواهان و دلدادگان حضرتش می‌شدند و این مسئله سبب شده بود که گفته‌ها، نوشته‌ها و افکار و اندیشه و سیره حضرتش بر تاریخ پوشیده نماند.

داستان تحول روحی کنیز خوش سیمای هارون نمونه‌ای از این واقعیت است که در کتابهای معتبر تاریخی و روایی به طور مفصل آمده است.

ظلم ستیزی در رفتار

رخنه در درون نظام

فرازهایی از رفتارهای روشنگرانه و ظلم ستیزانه حضرتش را در این زمینه می‌خوانیم:

امام کاظم علیه السلام با تربیت افرادی شایسته، و تأثیرگذاری مثبت بر افکار و اندیشه‌های برخی از کارگزاران حکومتی، از وجود آنان در پیشبرد اهداف الهی خویش سود می‌جست. علی بن یقطين از جمله عوامل نفوذی امام در نظام حکومتی هارون بود که تا مقام نخست وزیری راه یافته بود. او به لطف خداوند و یاری رهنمودهای امام علیه السلام و بصیرت و تیزهوشی خویش، کارهای مهمی را به نفع شیعیان انجام می‌داد.

یادآوری نظرات حضرت کاظم علیه السلام به طور غیر محسوس در جلسات داخلی هیأت حاکمه، گزارش اخبار داخلی و تصمیمات حکومت غاصب به امام هفتم علیه السلام، ارسال کمکهای مالی به امام و شیعیان، تشکیل گروههای حجّ از شیعیان بی بضاعت، و خدمات اجتماعی و اداری به

یاران امام هفتم علیه السلام، برخی از دستاوردهای نفوذ علی بن یقظین در حکومت هارون بود.

مسیب بن زهیر نیز از شیعیان مخلصی بود که در ظاهر، در سمت جانشین سندی بن شاهک، به فرماندهی نیروهای نظامی هارون منصوب شده بود. او علاوه بر رساندن پیامهای امام علیه السلام از داخل زندان به دوستان و شیعیان حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام معجزات و کراماتی نیز از آن حضرت نقل می کرد که در بیداری برخی افراد تأثیر داشته است. (۱۳) حاکم ری و برخی از کارگزاران حکومتی نیز در شبکه نفوذی حضرت کاظم علیه السلام انجام وظیفه می کردند.

حمایت از مبارزان راه حق

حسین بن علی بن حسن المثنی بن الامام الحسن المجتبی علیه السلام معروف به «شهید فحّ» از افرادی است که در زمان امامت حضرت کاظم علیه السلام بر اثر ستمهای فرماندار مدینه به علویین به ستوه آمد و بر علیه حکومت هادی عباسی به قیام مسلحانه روی آورد.

حسین قبل از قیام پرشور خویش، شبانه به محضر امام هفتم علیه السلام آمد و امام ضمن سفارشات به وی فرمود: تو شهید خواهی شد، ضربه ها را محکم و نیکو بزنی! این مردم فاسق اند، و در ظاهر ایمان دارند و در باطن خود نفاق و شک را پنهان می سازند، «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». (۱۴)

بعد از شهادت حسین بن علی علیهما السلام، و سایر شهدای فحّ، حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: «به خدا سوگند! حسین در حالی از دنیا رفت که مسلمان و نیکوکار و روزه دار و آمر به معروف و ناهی از منکر بود.»

جلوگیری از همکاری با طاغوت

آن حضرت اگر احساس می کرد کسانی که به نظام حکومتی داخل می شوند، نمی توانند به نفع اهل حق و شیعیان عمل نمایند، آنان را از همکاری با طاغوت نهی کرده، از عواقب وخیم آن بر حذر می داشت.

زیاد بن ابی سلمه از یاران امام کاظم علیه السلام بود، ولی بدون اطلاع آن حضرت در دستگاه خلافت عباسی مشغول به کار شده بود. او روزی به محضر امام هفتم علیه السلام آمد. حضرت از او پرسید: ای زیاد! آیا تو در امور دولتی اشتغال داری؟ گفت: بلی. امام فرمود: چرا با حکومت ستمگران همکاری می کنی و به شغل آزاد نمی پردازی؟ زیاد گفت: سرورم! مخارج من زیاد است؛ چرا که من فردی اجتماعی

هستم و خانه ام پر رفت و آمد است و افراد تحت تکفل دارم و هیچ گونه پشتوانه اقتصادی هم ندارم. درآمد من منحصر به همین شغل دولتی است. امام کاظم علیه السلام فرمود: ای زیاد! اگر از کوه بلندی سقوط کنم و بدنم قطعه قطعه شود، در نزد من بهتر است از اینکه با ستمگران همراهی و همکاری نمایم، مگر اینکه غصه ای را از دل مؤمنی برطرف نموده، یا مؤمن گرفتاری را نجات داده، یا مؤمن بدهکاری را از زیر بار بدهی رها سازم. (۱۵) صفوان بن مهران جمّال یکی دیگر از دوستان امام موسی بن جعفر علیهما السلام می باشد. او شترهای متعددی داشت و آنان را در اختیار کاروانهای تجارتي و زیارتي قرار داده و از اجاره آنان امرار معاش می کرد. او می گوید: روزی امام هفتم علیه السلام را زیارت کردم. امام به من فرمود: صفوان تمام کارها و رفتار تو مورد پسند ماست، جز یک عمل تو! عرضه داشتیم: فدایت شوم کدام عمل؟ فرمود: شترانت را به این مرد ستمگر [هارون] کرایه داده ای. عرض کردم: به خدا سوگند! من آن را برای فسق و فجور و شکار و لهو کرایه نداده ام، بلکه برای زیارت بیت الله اجاره داده ام. من هیچ گونه علاقه ای به آن مرد ندارم و غلامان خود را به همراه کاروان زیارتي هارون فرستاده ام تا به غیر از عمل حج در کار دیگری به کار گرفته نشوند.

امام فرمود: ای صفوان! آیا کرایه تو هنوز به عهده آنان هست یا پرداخته اند؟ گفتم: بلی، هنوز کرایه نگرفته ام. فرمود: صفوان! آیا دوست داری که هارون و یارانش تا زمانی که کرایه ات را نپرداخته اند، زنده بمانند تا

برگشته و بدهی تو را بپردازند؟ گفتیم: بلی. امام کاظم فرمود: «فَمَنْ أَحَبَّ بَقَاءَهُمْ فَهُوَ مِنْهُمْ وَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ كَانَ وَرَدَ النَّارِ؛ (۱۶) هر کس بقای ستمگران را [و لو چند روزی] دوست داشته باشد، از آنان محسوب می شود و هر کس از آنان محسوب شود، داخل آتش [جهنم] خواهد شد.»

رسوا سازی یاران طاغوت

آن حضرت با اینکه بسیار صبور و بردبار بود و به خاطر کظم غیظ و فرو خوردن خشم خود به «کاظم» معروف شده بود، اما در مقابل افراد جسوری که می خواستند برای اربابان ستمگر خود خوش خدمتی کنند و پا را از گلیم خویش فراتر نهند و به حریم مقدس امامت و ولایت تعرض روا دارند، هیچ گونه امان نمی داد و با اراده قاطع و با صلابت کامل برخورد می کرد و هم فکran آنان را تا ابد پشیمان می نمود.

علی بن یقظین می گوید: هارون الرشید مرد ساحری را دعوت کرده بود تا در جلسه ای با حضور خلیفه و دیگران با کارهای سحرآمیز و خارق العاده خویش حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را خوار و شرمنده سازد. هنگامی که غذا را آوردند، آن مرد ساحر با طرفند خاص خویش جادویی را به کار برد که وقتی خادم امام علیه السلام می خواست برای حضرت کاظم علیه السلام نان بردارد و نزد حضرتش بگذارد، نان از دست او می پرید و دور می شد. هارون از این عمل ساحر آن چنان خوشحال شده و به وجد آمده بود که در پوست خود نمی گنجید و به شدت می خندید. امام وقتی احساس کرد که این نقشه برای اهانت به حجت خدا طراحی شده است، با صلابت و قاطعیت تمام سر مبارک خویش را

بلند کرده و به عکس شیری که روی پرده کشیده شده بود اشاره نمود که: «یا اَسَدَ اللّٰهِ خُذْ عَدُوَّ اللّٰهِ؛ ای شیر خدا بگیر دشمن خدا را!»

آن تصویر به صورت شیر درنده ای مجسم شد و در یک لحظه آن مرد ساحر را درید و به کام مرگ فرستاد و سپس به جای خود برگشت. هارون نیز از ترس غش کرد و به رو افتاد. هنگامی که به هوش آمد از امام استدعا کرد که آن مرد را دوباره زنده کند و از شکم شیر بیرون آورد. امام فرمود: اگر عصای حضرت موسی علیه السلام ریسمانها و سایر لوازم ساحران را برگردانده بود، این تصویر نیز آن مرد را که بلعیده بر می گرداند. (۱۷)

احیای فرهنگ عاشورا

زنده نگه داشتن یاد و نام امام حسین علیه السلام و حماسه عاشورا به عنوان نماد مقاومت اهل بیت علیهم السلام در برابر جبهه کفر و نفاق و مقابله با طغیان و ستمگری، یکی از مهم ترین دغدغه های امامان معصوم علیهم السلام بوده است. آن بزرگواران می کوشیدند تا قیام جاویدان عاشورا زنده بماند و پیام پایداری و استواری اهل حق در مقابل باطل در بلندای تاریخ با نام مقدس حضرت امام حسین علیه السلام طنین انداز شود.

از شیوه هایی که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام برای رساندن پیام استواری و مقاومت از آن بهره می برد، تداوم بخشیدن و زنده نگه داشتن یاد و خاطره جدّ بزرگوارش حضرت سید الشهداء علیه السلام بود.

روایت ذیل بیانگر این حقیقت تاریخی است:

محدث نوری می نویسد: منصور دوانیقی در عید نوروز امام را مجبور کرد که در مجلس عمومی بنشیند و مردم برای عرض تبریک به

محضرش بیایند و هدایا و تحفه ها را به حضور آن حضرت بیاورند.

امام به ناچار در آن مجلس نشست و فرمانداران و فرماندهان و امرای لشکری و کشوری و عموم مردم برای تهنیت می آمدند و هدایا و تحفه های فراوانی می آوردند و خادم منصور همه هدایا را ثبت می کرد. آخرین فردی که به حضور امام آمد، پیرمردی سالمند بود که به امام عرضه داشت: ای پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله! من مرد فقیری هستم که از مال دنیا بی بهره ام، اما سه بیت شعری را که جدم در رثای جدّتان حضرت حسین بن علی علیهما السلام سروده، به خدمتتان تقدیم می کنم:

عَجِبْتُ لِمَضْقُولٍ عَلَاكَ فِرْنْدُهُ

يَوْمَ الْهَيَاجِ وَقَدْ عَلَاكَ غُبَارٌ

یا ابا عبدالله! من [از دشمنان تو تعجب نمی کنم که چرا تو را کشتند، بلکه] تعجب می کنم از شمشیری که بر بدن نازنین تو در روز عاشورا فرود آمد، در حالی که غبار کربلا بر بدن تو نشسته بود.

وَلَا شُهُمٌ نَفَذَتْكَ دُونَ حَرَائِرِ

يَدْعُونَ جَدَّكَ وَالْدُمُوعُ غَزَاؤُ

من شگفت زده هستم از آن تیرهایی که بر بدنت فرو رفتند، در حالی که خانواده ات با چشمان اشکبار قتل تو را نظاره کرده و جدّت را صدا می زدند.

إِلَّا تَقْضَقَصَتِ السَّهَامُ وَعَاقَهَا

عَنْ جِسْمِكَ الْأَجْلَالُ وَالْإِكْبَارُ

یا ابا عبدالله! چرا بزرگی و جلالت تو مانع نشد از اینکه تیرها بر بدنت اصابت کنند و آن جسم پاک را مجروح نمایند!

امام فرمود: احسنت! بارک الله فیک! هدیه ات را پذیرفتم، بفرما بنشین! آن گاه به خادم گفت: از منصور بپرس در مورد این همه هدایا چه تصمیمی دارد؟ منصور گفت: همه آنها را به حضرت کاظم علیه السلام بخشیدم، هرطور دوست دارد مصرف کند. امام نیز

تمام آن تحفه ها را به آن پیرمرد شیعی که زیباترین اشعار را در مرثیه امام حسین علیه السلام خوانده بود، بخشید و او را تشویق نمود. (۱۸)

امام علیه السلام به این وسیله، از شاعران و احیاگران حماسه عاشورا تجلیل نمود و پیام پایداری اهل بیت علیهم السلام را که در حرکت انقلابی امام حسین علیه السلام جلوه گر شده بود، علنی ساخت.

مقابله با منکرات

امام هفتم علیه السلام افزون بر تلاشها و مقاومتهایی که در مقابل جبّاران و حاکمان ستمگر از خود نشان می داد، با صبر و بردباری تمام به منکرات و مفسدات اجتماعی در سطح جامعه نیز توجه داشت و با شیوه هایی مناسب با آنان مقابله می کرد. علامه حلّی در کتاب شریف منهاج الکرامه داستانی را نقل کرده است که نشانگر ایستادگی امام هفتم علیه السلام در برابر مفسدات رائج و ناهنجاریهای دینی و اخلاقی بوده است:

«آن روز حضرت از کوچه های بغداد عبور می کرد و صدای موسیقی از منزل یکی از اشراف ساکن آنجا، تمام کوچه را پر کرده بود. در آن حال، یکی از خدمت گزاران همان خانه برای کاری به بیرون منزل آمد. امام کاظم علیه السلام از این وضعیت شدیداً ناراحت بود، آن خادم را صدا کرد و پرسید: آیا صاحب این خانه آزاد است یا بنده؟ او گفت: البته که آزاد است. امام فرمود: «لَوْ كَانَ عَبْدًا لَخَافَ مِنْ مَوْلَاهُ؛ [راست می گویی] اگر او بنده بود، از مولای خود واهمه داشت.»

خادم به خانه برگشت و صاحب منزل که بُشر بود و در کنار سفره شراب با رفقاییش نشسته بود، پرسید: در بیرون منزل با که صحبت می کردی؟ و او

سخنان امام را بیان کرد.

کلمات حیات بخش امام علیه السلام آن چنان در اعماق قلب بشر تأثیر گذاشت که با پای برهنه بیرون دوید و خود را به امام رسانیده و از محضرش عذر خواسته، به دست آن حضرت توبه کرد و بعد از آن، به بشر حافی موسوم شد و به مقامات عالی معنوی نائل گردید. « (۱۹)

پی نوشت ها

۱. المزار، محمد بن المشهدی، ص ۲۹۴؛ بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۶۴.

۲. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۵.

۳. الانوار البهیه، ص ۲۰۵.

۴. بقره/۴۵.

۵. الانوار البهیه، ص ۲۰۵.

۶. جنّ/۱۳.

۷. رجوع شوه به اصول کافی، کتاب الحجّه، باب الفیء والانفال.

۸. اعراف/۱۴۶.

۹. ابراهیم/۲۸.

۱۰. هدایتگران راه نور، ص ۷۰۰.

۱۱. بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۳۵.

۱۲. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۲.

۱۳. معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۱۷۹.

۱۴. مقاتل الطالبین، ص ۴۴۹.

۱۵. الکافی، ج ۵، ص ۱۱۰.

۱۶. معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۱۳۳.

۱۷. المناقب، ج ۴، ص ۳۰۰.

۱۸. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۸۶.

۱۹. منهاج الكرامه، ص ۶۵.

مبارزات امام کاظم (ع)

مبارزات امام کاظم (ع)

عباس کوثری

آنچه پیشوایان الهی را از دیگران ممتاز ساخته، گستره وجودی و جامعیت ارزشهای انسانی آنان است. زمانی آنان را در هاله ای از عشق دلدار، و دلی بی تاب از حب یار می بینی که زمزمه های روح نواز آنان طبیعت را میهمان ملکوت و همنوای خلوت انس ساخته است. به تعبیر قرآن کریم کوهها و مرغان را به آهنگ «تسبیح و نغمه تنزیه» مسخر داود گردانیدیم. و دیگر بار آنها را مبارزی خستگی ناپذیر می یابی که فریادشان ملتی را حیات و زندگی بخشیده و نامردمی ها را به تحقیر کشانده است و این در حالی است که دستان پر مهر و عاطفه اش جهانی از شکوفه های امید و رحمت رابه در ماندگان و بیچارگان هدیه می کند و خود چهار تکبیر بر همه آنچه دنیایی است زده و زاهدانه ترین زندگی را برای خویش برگزیده است.

کاظم آل محمد (ع) ستاره ای از این منظومه است که درخشش وجودیش انعکاس فضیلتهای همه نیک سیرتان تاریخ می باشد. سجده های طولانی و چشمان بارانی اش، از عشقی پایدار و ایمانی عمیق به ساحت قدس ربوبی حکایت می کند چنانکه در زیارت آن بزرگوار می خوانیم: «حلیف

السجده الطويله و الدموع الغريزه؛ زندگی اش با سجده های طولانی و چشمان اشکبار همراه بود.

جهانی از شکوفه و حماسه را در صحنه جهاد متجلی ساخته و بی اعتنا به قدرتمندان خودخواه، معجزه ایمان و دین را فرا راه حق جویان قرار داده است ابعاد وجودی آن بزرگوار داستانی زیبا و شنیدنی دارد که در چشم اندازه های محدود انسانهای معمولی قرار نمی گیرد آنچه وظیفه است اینکه ساحل نشین دریای وجودی اش گردیم شاید نسیم صبحگاهی به قلب نوازشی دهد و به پیامی آشنا، جان را طراوتی تازه بخشد.

همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی به پیام آشنایی، بنوازد آشنا را در

راستای همین وظیفه بخشی از مبارزات سیاسی آن حضرت را مورد مطالعه قرار می دهیم و آرمان تشکیل حکومت اسلامی را که در سیره عملی حضرتش جلوه ای حماسی و دل انگیز یافته است به نظاره می نشینیم و ظهور این جلوه را در پنج محور یادآور می شویم:

الف تجلی آرمان حکومت اسلامی در مناظره با هارون

امام موسی ابن جعفر (ع) مناظرات گوناگونی با هارون الرشید خلیفه عباسی داشته اند که در قسمتی از آن طرد حکومت هارونی و آرمان تشکیل حکومت الهی به رهبری امامان معصوم به صراحت بیان شده است. در تاریخ می خوانیم: روزی هارون به امام کاظم می گوید که مرزهای فدک را معلوم کن تا آن را به تو برگردانم. امام (ع) از جواب امتناع می کند. هارون پیوسته اصرار می ورزد. امام (ع) می فرماید: من آن را جز با حدود واقعی اش نخواهم گرفت. هارون که به اصرار خواستار تعیین حدود می شود. امام می فرماید: اگر من حدود آن را باز گویم مسلماً موافقت نخواهی کرد. هارون سوگند یاد می کند که در صورت تعیین حدود آن

را بر می گردانم.

امام (ع) فرمود: اما حد اول آن سرزمین عدن است. در این هنگام هارون چهره اش دگرگون گشت و با شگفتی گفت: ادامه بده. امام (ع) فرمود: و حد دوم آن سمرقند است. برای بار دوم ناراحتی هارون بیشتر گشت. امام فرمود و حد سوم آن آفریقا.

در حالی که صورت هارون از شدت ناراحتی سیاه شده بود، حضرت فرمود: و حد چهارم آن سواحل دریای خزر و ارمنستان. حضرت حدود کشور اسلامی که آن روز، هارون بر آن حکومت داشت بیان کرد.

هارون گفت: فلم یبق لنا شیء فتحول الی مجلسی: پس چیزی برای ما باقی نماند برخیز جای من بنشین. امام فرمود: من به تو گفتم، اگر حدود آن را تعیین کنم؛ هرگز آن را نخواهی داد.

سالی در سفر مکه هنگامی که هارون امام را در کنار کعبه می بیند به حضرت می گوید:

تو هستی که مردم پنهانی با تو بیعت کرده تو را به پیشوایی بر می گزینند؟ امام فرمود: «انا امام القلوب و انت امام الجسوم»؛ من بر دل ها و قلب های مردم حکومت می کنم و تو بر تن ها و بدن ها و بر همین مطلب تاکید دارد آنچه را که مرحوم مجلسی نقل می کند روزی امام در کاخ هارون با او روبرو شد.

هارون از حضرت می پرسد این خانه چگونه است. حضرت در پاسخ می فرماید: «هذا دار الفاسقین» : این خانه فاسقان است و سپس این آیه شریفه را تلاوت می کند: به زودی دور خواهیم نمود از آیات خود آنها را که به ناحق در زمین دعوی بزرگی کنند که هر نشانه از نشانه های الهی را ببینند بدان ایمان نیاورند و اگر راه

هدایت را بینند آن را نمی پیمایند برعکس اگر گمراهی را مشاهده کنند آن را پیش گیرند و این بدان جهت است که آیات الهی را دروغ می پندارند و از آن غفلت می ورزند.

هارون می گوید: پس این خانه از کیست؟

امام پاسخ می دهد: برای شیعیان ما سبب آرامش و برای دشمنان ما آزمایش است. سپس هارون می گوید: فما بال صاحب الدار لا یاخذها قال اخذت منه عامره و لا یاخذها الا معموره: پس چرا صاحب خانه آن را پس نمی گیرد.

حضرت فرمود: موقعی این خانه از او گرفته شده است که آباد بوده است و زمانی آن را پس خواهد گرفت که آباد شده باشد بدین معنا که آن را زمانی تحویل خواهیم گرفت که آبادانی آن ممکن باشد و هنوز زمان آن فرا نرسیده است و همین عامل اصلی نگرانی هارون از آن حضرت بود که در جلسات خصوصی از آن پرده بر می داشت.

چنانکه در پاسخ فرزندش مامون که می پرسد چرا از کمک مالی که برای امام متعهد شده بود دریغ می ورزد. می گوید به خاطر اینکه از موسی ابن جعفر بر حکومت خویش بیم دارم.

طرد شعار بنی عباس بنی عباس

بر اساس انتساب به رسول گرامی اسلام به حکومت خویش مشروعیت می بخشیدند. آن حضرت بر اساس همین انتساب و دلیلهای متقن قرآنی و شرعی اثبات نمود که عترت پیامبر (ص) از این جهت شایستگی بیشتری دارند زیرا که آنها فرزند پیامبر (ص) محسوب می شوند. در یکی از این مباحثات، هارون می پرسد چرا شما خود را فرزند پیامبر (ص) قلمداد می کنید در حالی که شما فرزند دختر رسول خدا هستید و فرزند دختر را نمی توان در شمار فرزندان

به حساب آورد. حضرت از هارون می خواهد که او را از جواب معذور دارد. هارون نمی پذیرد. حضرت آیه زیر را تلاوت می کند: «و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و کذالک نجزی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی ...» و می فرماید در این آیه عیسی در شمار فرزندان نوح پیامبر (ص) آمده است با اینکه برای عیسی پدری نبوده است و فقط از ناحیه مادرش مریم به نوح نسبت دارد ما نیز از فرزندان پیامبر (ص) هستیم از جهت مادرمان فاطمه (س).

و آنچه که این رویارویی را بیشتر روشن می کند جریانی است که نویسنده کتاب احتجاج نقل می کند: «چون هارون به مدینه وارد شد به همراه مردم متوجه قبر رسول گرامی اسلام شد. روبروی قبر رسول الله قرار گرفت و به قصد فخر و مباهات گفت:

السلام علیک یا بن عم؛ سلام بر تو ای پسر عمو، در این هنگام موسی بن جعفر (ع) نزدیک قبر آمد و فرمود: السلام علیک یا رسول الله، السلام علیک یا ابه؛ سلام بر تو ای رسول خدا و سلام بر تو ای پدر. در این هنگام چهره هارون دگرگون گشت و خشم در چهره اش نمایان گشت. « به این ترتیب امام (ع) آن چه را که هارون می خواست بدان وسیله خود را شایسته خلافت قلمداد کند از بین برد و دلیل شایستگی خویش دانست.

نفوذ در درون نظام حکومت

امام موسی بن جعفر (ع) جهت سامان دادن به مبارزات سیاسی و حمایت از نیروهای شیعی برنامه ای تدارک دید که بر اساس آن نیروهای فعال و مطمئن در مسوولیت‌های کلیدی حکومت قرار می گرفتند که یکی

از اعضای فعال آن علی بن یقظین بود. علی بن یقظین بارها از امام (ع) خواست که اجازه دهد از مسوولیت‌های خویش در حکومت بنی عباس کنار رود لکن امام (ع) بدان رضایت نداد و او را با کلمات زیر دلگرم نمود که شاید خداوند به وسیله تو شکسته احوالی‌ها را جبران و آتش فتنه مخالفان را از دوستان خویش دفع کند.

و مرتبه دیگر بدو فرمود: خداوند اولیائی در میان ستمگران دارد که به وسیله آنان از بندگان نیک خود حمایت می‌کند و تو از اولیاء خدایی.

کار علی بن یقظین در چهار جهت متمرکز بود:

۱ رساندن اطلاعات داخلی درباره امام (ع)

مرحوم مجلسی می‌نویسد زمانی که قیام شهید حسین فح سرکوب شد سرهای آنان به همراه عده‌ای اسیر برای موسی فرزند مهدی از خلفای بنی عباس فرستاده شد. او دستور داد که اسرا کشته شوند و از دیگر علویین سخن به میان آورد تا اینکه به نام امام موسی بن جعفر (ع) رسید با خشم زیاد اظهار داشت که حسین به دستور او قیام کرده است زیرا او وصی این خاندان است. خدا مرا بکشد اگر او را زنده نگه دارم در این زمان بود که علی بن یقظین جریان را به صورت مکتوب به حضور امام تقدیم داشت و آن حضرت را از این تصمیم باخبر نمود. امام عده‌ای از شیعیان و اهل بیت خود را احضار نمودند و در این باره با آنان به گفتگو پرداختند. آنان پیشنهاد نمودند که حضرت خود را برای مدتی مخفی نماید که حضرت بدانان بشارت مرگ «موسی» خلیفه عباسی را داد.

۲ پشتیبانی مالی از امام (ع)

مرحوم کشی در رجال خود می‌نویسد: علی بن یقظین نامه‌ها و اموال فراوانی را توسط دو نفر از معتمدین خویش برای امام ارسال داشت قرار ملاقات در بیرون مدینه در محلی به نام «بطن الرمه» بود. امام شخصا طبق قرار در آن مکان حضور یافت و اموال را از آنان تحویل گرفت. سپس نامه‌هایی از آستین خود بیرون آورد و فرمود اینها جواب نامه‌های همراه شماست. آن دو نفر از آن حضرت خواستند که زاد و توشه راه آنان اندک است نیازمند زاد راه بیشتری هستند. حضرت نگاهی به توشه آنان نمود و فرمود: شما را کافی است برگردید. من نماز صبح را در مسجد النبی (ص)

با مردم خوانده ام برای نماز ظهر باید خود را بدانجا برسانم. این داستان علاوه بر اینکه بیانگر رابطه علی بن یقظین و پشتیبانی مالی از امام (ع) می باشد حکایت از تدبیر سیاسی عمیق و تشکیلات سازمان یافته بین امام و علی بن یقظین نیز دارد.

۳ کمک مالی به شیعیان

علی بن یقظین جهت کمک مالی به شیعیان و حمایت از آنان هر ساله عده ای را از طرف خود به حج می فرستاد و به این بهانه، پولهای زیادی به آنها می پرداخت. مرحوم قمی از قول یونس می نویسد که در یکی از سالها برای علی بن یقظین ۱۵۰ حج گزار برشمردند و در مواردی که شیعیان می بایست مالیات پردازند به ظاهر از آنها می گرفت ولی در پنهان به آنان مسترد می داشت.

امام و حمایت از قیام شهید فخ

جلوه دیگر مبارزان امام موسی بن جعفر (ع) را حمایت از قیام شهید فخ تشکیل می دهد. او حسین بن علی بن حسن المثنی بن الحسن المجتبی (ع) است و نام مادرش زینب دختر عبدالله محض است و از آنجا که در سرزمین فخ واقع در یک فرسخی مکه به شهادت رسید معروف به شهید «فخ» گشت.

روایات بسیاری در فضیلت این بزرگمرد نقل شده است از آن جمله اینکه پیامبر (ص) به هنگام عبور از سرزمین فخ فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و گفت ای محمد مردی از خاندان تو در این سرزمین شهید خواهد گشت و شهید با او ثواب دو شهید را خواهد برد.

و از امام صادق (ع) نیز نقل شده است که به هنگام رسیدن به سرزمین فخ نماز گزاردند و در پاسخ به سؤال راوی که آیا این جزء اعمال حج است فرمود:

نه ولیکن در این سرزمین مردی از خاندان من به همراه عده ای شهید خواهد شد که ارواح ایشان بر اجساد آنان به سوی بهشت پیشی خواهد گرفت.

این بزرگوار که از ستم و فشار روحی توسط فرماندار مدینه برای علویین به ستوه آمد و دست به

قیام مسلحانه زد و این جریان در زمانی بود که خلیفه ستمگر بنی عباس به نام «هادی» حکومت می کرد. قرار شد شبانگاهان قبل از اذان صبح حرکت آغاز شود. حسین که رهبری قیام را عهده دار بود به خدمت امام موسی (ع) رسید. حضرت توصیه هایی به این شرح برایش بیان نمود: انک مقتول فاجد الضراب فان القوم فساق یظہرون ایمانا و یضمرون نفاقا و شکا فاننا لله و انا الیه راجعون: تو شهید خواهی شد ضربه ها را نیکو بزن و نهایت تلاش خود را بنما، این مردم فاسق هستند به ظاهر ایمان دارند و در باطن خود نفاق و شک را پنهان می دارند همه ما مملوک خداییم و به سوی او باز می گردیم. آنچه تایید و حمایت امام را از این نهضت بیشتر بیان می دارد جملاتی است که حضرت بعد از شهادت حسین رهبر قیام فخر بیان داشته است فرمود: به خدا قسم که حسین در حالی از دنیا رفت که مسلمان و نیکوکار و روزه دار و امرکننده به معروف و ناهی از منکر بود در خاندانش همانند نداشت.

هادی خلیفه عباسی پس از قیام حسین گفت: والله ما خرج حسین الا عن امره و لا اتبع الا محبته لانه صاحب الوصیه فی اهل هذا البیت قتلنی الله ان ابقیت علیہ:

به خدا سوگند که حسین به دستور موسی بن جعفر قیام نمود و دنبال نکرد مگر آنچه را که او دوست داشت زیرا او وصی این خاندان است خدا مرا بکشد اگر او را زنده نگه دارم. و بالاخره پنجمین جلوه مبارزاتی حضرت امام موسی بن جعفر را می توان در زندانهای طولانی آن بزرگوار دید که خود

نشانه جاودانه از فرهنگ مبارزاتی آن امام همام می باشد و همواره شکوه و عظمت مرزبانان حماسه جاوید را فراراه حق جویان قرار می دهد و لازم است که در نوشتاری مستقل مورد بحث قرار گیرد. در اینجا جملاتی از زیارتنامه حضرت را یاد آور می شویم که می فرماید:

السلام علی المعذب فی قعر السجون و ظلم المطامیر ذی الساق المرضوض: سلام و درود الهی بر موسی بن جعفر آنکه گرفتار شکنجه زندانهای تاریک بود و با پاهایی مجروح از این جهان رخت بر بست.

ماهنامه کوثر شماره ۱۵

با امام کاظم (ع) در سایه قرآن

مقدمه

علی مختاری

امام کاظم (ع) قرآن ناطق و از ثقلین است و ارتباط آن حضرت با کتاب الهی از زاویه های گوناگون تفسیر و علوم قرآن قابل بررسی است اینک در این مجال و به اهتمام آن بزرگوار به تلاوت قرآن و ثواب تلاوت می پردازیم.

آداب تلاوت

۱ صدای زیبا و حزن آور

عالم بزرگوار شیخ مفید (ره) می نویسد: طبق ادله گذشته، آن حضرت دانشمندترین مردم زمانه بود و بیش از همه حافظ کتاب الهی و خوش صداترین آنان در قرائت قرآن بود. هنگام قرائت، آهسته و حزن آور می خواند و می گریست و شنوندگان هم گریه می کردند، اهل مدینه او را «زین المجتهدین» می نامیدند. ۱

در روایتی دیگر آمده است: «و کانت قراءته حزناً» یعنی قرائت آن حضرت حزن آور بود. ۲

به ابرهه مسیحی فرمود: «با کتاب خودت چقدر آشنایی؟ پاسخ داد: به متن و تأویل آن آگاهم، هشام می گوید: حضرت کاظم (ع) شروع کرد به قرائت انجیل، آنگاه ابرهه گفت: «حضرت مسیح این چنین می خوانند و جز او هیچ کسی چنین نخوانده است و از پنجاه سال پیش تا کنون در جستجوی چنین شخصیتی بودم» و در این هنگام، ابرهه به دست امام مسلمان شد. ۳

۲ ترتیل

یعنی حروف کاملاً ادا و بیان و وقوف رعایت گردد.

حضرت کاظم (ع) می فرماید: از پیامبر اکرم در باره معنای «وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِلاً» ۴ پرسیدند، در پاسخ فرمود: بینه تیبانا و لا

تنثره نثر الرهل و لا تهذّه هذّالشعر، قفوا عند عجائبه و حرکوا به القلوب و لا یكون همّ أحدکم آخر السوره. ۵

یعنی قرآن را واضح و کاملاً روشن بیان کن و حروفش را مانند رمل و شن هایی که باد یکباره می باشد بر روی هم نریز و آن را مانند شعرخوانی پشت سر هم و با شتاب مخوان؛ نزد شگفتیهای قرآن بایستید و دلها را با آن تکان دهید و همت و نظر شما رسیدن به آخر سوره نباشد، یعنی به کیفیت پردازید نه به کمیت. ۶

۳ ارج نهادن به حاملان قرآن

آن حضرت در حدیثی از جدّ بزرگوارش نقل می فرماید: خدای تعالی بخشنده است و جود را دوست دارد و کارهای عالی را دوست می دارد و از کارهای پست ناخرسند است و واقعا از احترام به جلال الهی بزرگداشت سه گروه است:

الف) ریش سفید مسلمان، ب) امام عادل، ج) آن کسی که حامل و تسلیم قرآن کریم است به گونه ای که نه اهل غلو است و نه از بار تکالیفش شانه خالی می کند. ۷

۴ اهدای ثواب قرائت به معصومان (ع)

علی بن مغیره به امام کاظم (ع) می گوید: پدرم از جدّ شما پرسید آیا رواست شبی یک ختم قرآن بخوانم؟

جدّ شما فرمود: هر شب. دوباره پرسید: آیا در ماه رمضان هم؟ جدّ شما فرمود: در ماه رمضان نیز، جدم عرض کرد: بلی هر چه توانستم.

و برنامه پدرم این بود که در ماه رمضان چهل بار قرآن را ختم می کرد؛ و من نیز پس از پدر قرآن می خوانم بیشتر و گاهی کمتر از پدرم، کم و زیادیش بستگی داشت به اندازه فرصت و فراغت و یا کار و سرگرمی و نشاط و بیماریم و هنگام عید فطر، قرآنهایی که خوانده بودم، یک ختمش را برای رسول اکرم (ص) یکی برای علی (ع)، یکی برای فاطمه (ع) و همچنین برای هر کدام از امامان تا به شما رسید و یکی هم برای شما قرار می دادم، از هنگامی که خدا این بیش و حال را به من عنایت کرده است و در سلک پیروان شما قرار گرفته ام.

احترام به جلال الهی بزرگداشت سه گروه است:

الف) ریش سفید مسلمان، ب) امام عادل، ج) آن کسی که حامل و تسلیم قرآن کریم

است.

حال آیا برای خودم نیز پاداشی هست؟ حضرت فرمود: پاداش تو آن است که در قیامت با آنها هستی، گفتم الله اکبر، آیا چنین اجری دارم؟ حضرت سه بار فرمود: بلی. ۸

شیعه و قرائت قرآن

حضرت کاظم به مردی فرمود: آیا دوست داری در دنیا بمانی؟ پاسخ داد: بلی، پرسید: برای چه؟ گفت: به خاطر قرائت قل هو الله احد، آنگاه حضرت ساکت شد و پس از زمانی گفت: ای حفص! هر کس از دوستان و شیعیان ما بمیرد و قرآن را خوب نداند، در عالم برزخ آموزش داده می شود تا خدا به واسطه آن درجه و مقامش را بالا ببرد زیرا درجات بهشت به قدر آیه های قرآن کریم است: به قاری گفته می شود: بخوان و ترقی کن پس او می خواند و ترقی می کند. حفص گوید:

در عمرم ندیدم کسی را که از امام کاظم (ع) بیشتر خدا ترس و به رحمت حق امیدوار باشد و قرآن خواندنش همراه با حزن بود و گویا هنگام قرائت به شخصی خطاب می کند. ۹

پرهیز از بحثهای بی فایده

همچنانکه امروزه، پرداختن به طرح و حل بسیاری از معماهای قرآنی، وقت گیر، کم فایده و مایه غفلت از اهداف اصلی قرآن کریم است، در گذشته نیز مباحثی چون مخلوق بودن یا قدیم بودن قرآن، به صورت مشکلی جنجالی درآمده بود و مایه درگیری و خونریزی ها و اتلاف وقت و ... می شد. هنگامی که در این باره از امام کاظم (ع) نظرخواهی و گفته شد مردم در این باره اختلاف دارند برخی قرآن را مخلوق می دانند و بعضی غیر مخلوق؛ فرمود: من آنچه را آنان می گویند، نمی گویم ولی می گویم: «إِنَّهٗ کَلَامُ اللّٰهِ» قرآن سخن خداست. ۱۰

این روش و منش باید سرمشق امروز و همیشه ما باشد، که از مباحث نظری بی فایده و مشکل آفرین پرهیزیم.

عنایت به تفسیر قرآن

به جاست که قاری به معنی و تفسیر هم توجه نماید، در سخنان امام کاظم (ع) مواردی از تفسیر آیات بیان شده مثلاً «توبه نصح» در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا» ۱۱ را چنین تفسیر می فرماید: بنده به درگاه

بیشترین تفسیرهای آن بزرگوار در شرح آیه هایی است که در اثبات امامت و رهبری و یا بیزاری و مذمت منحرفان از امامت نازل شده است.

خدا توبه می کند و دیگر بر نمی گردد و توبه نمی شکند و برآستی که محبوبترین بندگان خدا در پیشگاه حق، فریب خوردگان توبه کننده اند. ۱۲

تفسیر واژه های مشکل

در تفسیر «الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» ۱۳ سهو در نماز را تضييع نماز می داند. ۱۴ و یا در تفسیر «اللَّهُ الصَّمَدُ» ۱۵ می فرماید: «الصمد الذی لا جوف له» ۱۶ یعنی صمد کسی است که توخالی نیست؛ بدیهی است که اجسام همه توخالی و دارای هسته مرکزی و پروتون هستند، و طبق این تفسیر صمد یعنی غیر مادی و غیر جسم.

بیان مصداق و مورد آیه

شأن نزول و یا روشن ترین مصداقهای برخی آیات، در سخنان امام بیان شده است مثل مصداق «ماء معین» که منظور از آن غیبت حضرت مهدی امام زمان (ع) است. در این آیه از انسان سؤال شده: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» ۱۷ یعنی بگو: به من خبر دهید، اگر آب شما فرو رود، چه کسی آب روان برایتان خواهد آورد؟

و در توضیح «فَجَارٍ» در آیه: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سِجِّينٍ» ۱۸ می فرماید: بدکاران و فاجران کسانی هستند که در حق ائمه (علیهم السلام) نافرمانی و بر آنان قلدری کردند. ۱۹

گفتنی است که بیشترین تفسیرهای آن بزرگوار در شرح آیه هایی است که در اثبات امامت و رهبری و یا بیزاری و مذمت منحرفان از امامت نازل شده است.

در معرفی مهم ترین مصداق منافقان، کسانی را نشان می دهد که به ولایت حضرت علی (ع) ایمان نمی آوردند، قرآن کریم می فرماید: «هنگامی که منافقان نزد تو آیند می گویند: «ما شهادت می دهیم که یقیناً تو رسول خدایی» خداوند می داند که تو رسول او هستی، ولی خداوند شهادت می دهد که منافقان دروغگو هستند...» ۲۰ این به خاطر آن است که نخست ایمان آوردند سپس کافر شدند از این

رو بر دل‌های آنان مهر نهاده شده و حقیقت را درک نمی‌کنند. امام (ع) می‌فرماید: منظور منافقانی است که نخست ایمان آوردند به رسالت پیامبر (ص) و سپس به ولایت حضرت علی (ع) وصی آن حضرت کفر ورزیدند.

ب ثواب تلاوت

در سخنان امام (ع) ثواب و آثار تلاوت بسیاری از آیه‌ها و سوره‌ها بیان شده که نمونه‌هایی را مرور می‌کنیم:

۱ هر گاه از چیزی ترسیدی صد آیه از هر جای قرآن که خواستی، بخوان، آنگاه سه بار بگو: اللَّهُمَّ اكْشِفْ عَنِّي الْبَلَاءَ. ۲۱

۲ امام کاظم (ع): نسیم رحمت الهی در هر روز جمعه هزار بار می‌وزد، و به هر بنده‌ای هر چه خدا بخواهد می‌دهد پس هر که بعد از عصر جمعه صد بار سوره قدر را بخواند خداوند آن هزار رحمت و همانند آن را به او می‌بخشد. ۲۲

پی‌نوشت‌ها

۱- ارشاد مفید، ص ۲۳۵؛ بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۰۲.

۲- کافی، ج ۲، ص ۶۰۶، به نقل از مسند الامام کاظم (ع)، ج ۲، ص ۱۱.

۳- بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۰۴.

۴- سوره مزمل، آیه ۴.

۵- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۶۳؛ مسند الامام کاظم (ع)، ج ۲، ص ۴۴.

۶- مسند الامام کاظم (ع)، ص ۴۴، نقل از بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۲۱۵.

۷- بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۱۸۴.

۸- کافی، ج ۲، ص ۴۱۸؛ مسند الامام کاظم (ع)، ج ۲، ص ۹۸.

۹- همان، ص ۶۰۶؛ نقل از مسند الامام کاظم (ع)، ص ۱۱.

۱۰- توحید صدوق، ص ۲۲۴؛ مسند الامام کاظم (ع)، ج ۲، ص ۷.

۱۱- سوره تحریم، آیه ۷۷.

۱۲- تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۳۷۴؛ مسند الامام کاظم (ع)، ج ۲، ص ۴۲، با اندکی تفاوت.

۱۳- سوره ماعون.

١٤- مسند الامام الكاظم (ع)، ج ٢، ص ٤٧.

١٥- سورة توحيد.

١٦- مسند الامام الكاظم (ع)، ج ٢، ص ٤٨.

١٧- سورة ملك، آيه

۱۸- سوره مطفین، آیه ۸.

۱۹- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۵۲، نقل از مسند الامام الکاظم (ع)، ج ۲، ص ۴۶.

۲۰- سوره منافقون، آیه ۳ ۱.

۲۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۵۵۹، نقل از مسند الامام الکاظم (ع)، ص ۴۱.

۲۲- ثواب الاعمال، ص ۱۵۷، نقل از مسند الامام الکاظم (ع)، ج ۲، ص ۱۱.

۲۳- امالی صدوق، ص ۳۶۱، نقل از مسند الامام الکاظم (ع)، ج ۲، ص ۹.

مکارم اخلاق و عبادت و سخاوت و ...

اول در سجدهات و عبادات آن حضرت در شبانه روز

روایت کرده شیخ صدوق از عبدالله قزوینی که گفت: روزی بر فضل بن ربیع داخل شدم بر بام خانه خود نشسته بود چون نظرش بر من افتاد مرا طلبید، چون نزدیک رفتم گفت: از این روزنه نظر کن در آن خانه چه می بینی؟ گفتم: جامه ای می بینم که بر زمین افتاده است، گفت: نیک نظر کن، چون تأمل کردم گفتم: مردی می نماید که به سجده رفته باشد، گفت: می شناسی او را؟ گفتم: نه، گفت: این مولای ت است، گفتم: مولای من کیست؟ گفت: تجاهل می کنی نزد من؟ گفتم: نه، من مولایی برای خود گمان ندارم. گفت: این موسی بن جعفر علیه السلام است، من در شب و روز تفقد احوال او می نمایم و او را نمی یابم مگر بر این حالتی که می بینی چون نماز بامداد را ادا می کند تا طلوع آفتاب مشغول تحقیق است، پس به سجده می رود و پیوسته در سجده می باشد تا زوال شمس و کسی را موکل کرده است که چون زوال شمس شود او را خبر کند، چون زوال شمس می شود بر می خیزد و بی آنکه وضویی تجدید کند مشغول نماز می شود، پس می دانم که به خواب

نرفته بوده است در سجود خود و چون نماز ظهر و عصر را با نوافل ادا می کند باز به سجده می رود و در سجده می باشد تا غروب آفتاب و چون شام می شود به نماز بر می خیزد و بی آنکه حدیثی کند یا وضویی تجدید نماید مشغول نماز می گردد و پیوسته مشغول نماز و تعقیب می باشد تا وقت نماز خفتن داخل می شود و نماز خفتن را ادا می کند، و چون از تعقیب نماز خفتن فارغ می شود افطار می نماید بر بریانی که برایش می آورند، پس تجدید وضو می نماید و بعد از آن سجده به جا می آورد. و چون سر از سجده برمی دارد اندک زمانی بر بالین خواب استراحت می نماید پس بر می خیزد و تجدید وضو می نماید و پیوسته مشغول عبادت و نماز و دعا و تضرع می باشد تا صبح و چون صبح طالع شد مشغول نماز صبح می گردد و تا او را به نزد من آورده اند عادت او چنین است و به غیر این حالت چیزی از او ندیده ام. چون این سخن را از او شنیدم گفتم: زیرا که هیچ کس بد نسبت به ایشان نکرده است مگر آنکه به زودی در دنیا به جزای خود رسیده است. فضل گفت که مکرر به نزد من فرستاده اند که او را شهید کنم و من قبول نکردم و اعلام کردم ایشان را که این کار از من نمی آید و اگر مرا بکشند نخواهم کرد آنچه از من توقع دارند. (۱۷)

دوم در دعای آن حضرت است به جهت خلاصی از حبس

و نیز روایت کرده از (ما جیلویه) از علی بن ابراهیم از پدرش که گفت: شنیدم از بعضی اصحاب که می گفت وقتی که رشید، موسی بن جعفر علیه السلام را محبوس ساخت می ترسید از جانب او که او را بکشد چون شب درآمد وضو تازه کرد

و روی به قبله نمود و چهار رکعت نماز کرد سپس این دعا بر زبان راند:

(يَا سَيِّدِي نَجِّنِي مِنْ حَبْسِ هَارُونَ الرَّشِيدِ وَ خَلِّصْنِي مِنْ يَدِهِ يَا مُخَلِّصَ الشَّجَرِ مِنْ بَيْنِ رَمْلِ وَ طِينِ وَ مَاءٍ وَ يَا مُخَلِّصَ اللَّبَنِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ وَ يَا مُخَلِّصَ الْوَلَدِ مِنْ بَيْنِ مَشِيمِهِ وَ رَجْمٍ وَ يَا مُخَلِّصَ النَّارِ مِنْ بَيْنِ الْحَدِيدِ وَ الْحَجَرِ وَ يَا مُخَلِّصَ الرُّوحِ مِنْ بَيْنِ الْأَحْشَاءِ وَ الْأَمْعَاءِ خَلِّصْنِي مِنْ يَدَيْ هَارُونَ).

گفت: چون موسی علیه السلام این دعا کرد مردی سیاه در خواب هارون آمد شمشیری برهنه در دست داشت و بر سر او ایستاد و می گفت یا هارون! رها کن موسی بن جعفر علیه السلام را و گرنه گردنت را با این شمشیر می زنم، هارون بترسید و حاجب را بخواند و گفت: برو به زندان و موسی را رها کن. حاجب بیرون آمد و در زندان بکوفت. زندانبان گفت: کیست؟ گفت: خلیفه، موسی را می خواند، زندانبان گفت: یا موسی! خلفه تو را می خواند، آن حضرت برخاست هراسان و گفت: مرا میان شب جز برای شرّ نخواند، پس گریان و غمگین نزد هارون آمد و سلام کرد، هارون جواب گفت، و گفت: به خدا تو را قسم می دهم که هیچ در این شب دعایی کردی؟ گفت: آری، گفت: چه بود؟ فرمود: وضوتازه کردم و چهار رکعت نماز گزاردم و چشم به آسمان برداشتم و گفتم: ای سیدم مرا از دست هارون و شر او خلاص گردان، هارون گفت: خدای عز و جل دعای تو را اجابت نمود! پس آن جناب را سه خلعت داد و اسب خود را مرکوب او ساخت و اکرامش نمود و ندیم خود گردانید. پس گفت این کلمات را به من تعلیم کن پس او

را به حاجب سپرد تا به خانه رساند و موسی علیه السلام نزد او، شریف و کریم شد و هر پنجشنبه نزد او می آمد تا بار دوم او را حبس نمود و رها نکرد تا به سندی بن شاهک سپرد، آن ملعون او را به زهر شهید کرد. (۱۸)

سوم در متعبده شدن کنیز هارون است به برکت آن حضرت

روایت شده که هارون رشید فرستاد به نزد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در وقتی که در حبس بود، کنیزی عاقله و صاحب جمال که آن جناب را خدمت کند در زندان، و ظاهراً نظرش در این کار بود که شاید آن حضرت به سوی او میل نماید و قدر او در نظر مردم کم شود یا آنکه برای ترضیع آن جناب بهانه به دست آورد و خادمی فرستاد که تفحص از حال او نماید، خادم دید آن کنیز را که پیوسته برای خدا در سجده است و سر بر نمی دارد و می گوید: (قُدُّوسٌ قُدُّوسٌ سُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ!) پس بردند او را به نزد هارون، دیدند از خوف خدا می لرزد و چشم به آسمان دوخته و مشغول گشت به نماز از او پرسیدند: این چه حالت است که پیدا کرده ای؟ می گفت: عبد صالح را دیدم که چنین بود، و پیوسته آن کنیز به همین حال بود تا وفات کرد، و ابن شهر آشوب این روایت را مفصل نقل کرده، و علامه مجلسی رحمه الله آن را در (جلاء العیون) نوشته. (۱۹)

چهارم در حسن خلق آن حضرت است نسبت به عمری بدکردار

شیخ مفید و دیگران روایت کرده اند که در مدینه طیبه مردی بود از اولاد خلیفه دوم که پیوسته حضرت امام موسی علیه السلام را اذیت می کرد، ناسزا به آن جناب می گفت، و هر وقت که آن جناب را می دید به امیرالمؤمنین علیه السلام دشنام می داد. تا آنکه روزی بعضی از کسان آن حضرت عرض کردند که بگذارید ما این فاجر را بکشیم، حضرت ایشان را نهی کرد از این کار نهی شدیدی و زجر کرد ایشان را و پرسید که آن مرد کجا است؟ عرض کردند در یکی از نواحی مدینه

مشغول زراعت است حضرت سوار شد از مدینه به دیدن او تشریف برد، وقتی رسید که او در مزرعه خود توقف داشت، حضرت به همان نحو که سوار بر حمار خود بود داخل مزرعه شد آن مرد صدا زد که زراعت ما را نمال، از آنجا نیا، حضرت به همان نحو که می رفت رفت تا به او رسید و نشست نزد او، و با او به گشاده رویی و خنده سخن گفت و سؤال کرد از او که چه مقدار خرج زراعت خود کرده ای؟ گفت: صد اشرفی، فرمود: چه مقدار امید داری از آن بهره ببری، گفت: غیب نمی دانم، حضرت فرمود: من گفتم چه اندازه امید داری عایدت بشود؟ گفت: امیدوارم که دویست اشرفی عاید شود، پس حضرت کیسه زری بیرون آوردند که در آن سیصد اشرفی بود و به آن مرحمت کردند و فرمودند این را بگیر و زراعت نیز باقی است و حق تعالی روزی خواهد فرمود تو را در آنچه امید داری، عمری برخاست و سر آن حضرت را بوسید و از آن جنا درخواست که از تقصیرات او بگذرد و او را عفو فرماید، حضرت تبسم فرمود و برگشت و پس از آن عمری را در مسجد دیدند نشسته چون نگاهش به آن حضرت افتاد گفت: (اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) اصحابش به وی گفتند که قصه تو چیست تو پیش از این غیر این می گفتی؟! گفت: شنیدید آنچه گفتم باز بشنوید. پس شروع کرد به آن حضرت دعا کردن، اصحابش با او مخاصمه کردند او نیز، با ایشان مخاصمه کرد پس حضرت فرمود به کسان خود که کدام یک بهتر بود، آنچه شما اراده کرده بودید یا آنچه من

اراده کردم، همانا من اصلاح کردم امر او را به مقدار پولی و کفایت کردم شر او را به آن. (۲۰)

پنجم در جلوس آن حضرت است در روز نوروز در مجلس تهنیت به امر منصور

ابن شهر آشوب روایت کرده که روز نوروزی بود که منصور دوانیقی امام موسی علیه السلام را امر کرد که آن جناب در مجلس تهنیت بنشیند و مردم به جهت (مبارک باد) او بیایند و هدایا و تحف خویش را نزد او بگذارند و آن جناب قبض اموال فرماید. حضرت فرمود: من در اخباری که از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده تفتیش کردم از برای این عید چیزی نیافتم و این عید سنتی بوده از برای فرس و اسلام او را محو نموده و پناه می برم به خدا از آنکه احیا کنم چیزی را که اسلام محو کرده باشد آن را، منصور گفت که این کار به جهت سیاست لشکر و جند می کنم، و شما را به خداوند عظیم سوگند می دهم که قبول کنی و در مجلس بنشینی، پس حضرت قبول فرمود و در مجلس تهنیت بنشست و امراء و اعیان لشکر به خدمتش شرفیاب شدند تو او را تهنیت می گفتند و هدایا و تحف خود می گذرانیدند و منصور خادمی را موکل کرده بود و در نزد آن جناب ایستاده بود، اموال را که می آوردند ثبت سیاه می کرد، پس چون مردمان آمدند آخر ایشان پیرمردی وارد شد عرض کرد: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم! من مردی فقیر می باشم و مالی نداشتم که از برای شما تحفه آورم ولیکن تحفه آوردم از برای شما سه بیته را که جدم در مرثیه جدت حسین بن علی علیهما السلام گفته و آن سه بیت این است:

عَجِبْتُ لِمَصْقُولٍ عَلَكَ فِرْنْدُهُ

يَوْمَ الْهِيَاجِ وَقَدْ عَلَكَ غُبَارُ

وَلَا سَهْمٌ نَفَذَتْكَ

أَلَّا تَقْضَىٰ صَتِ (٢١) السَّهَامُ وَعَاقَهَا عَنْ جِسْمِكَ الْإِجْلَالُ وَالْإِكْبَارُ

حضرت فرمود: قبول کردم هدیه تو را، بنشین باریک الله فیک، پس سر خود را به جانب خادم منصور بلند کرد و فرمود: برو نزد امیر او را خبر ده که این مقدار مال جمع شده و این مالها را چه باید کرد، خادم رفت و برگشت و گفت: منصور می گوید که تمام را به شما بخشیدم در هرچه خواهی صرف کن، پس حضرت به آن مرد پیر فرمود که تمام این مالها را بردار و قبض کن، همانا من تمام را به تو بخشیدم. (٢٢)

ششم در نوشتن آن حضرت است کاغذی به والی در توصیه در حق مؤمنی

علامه مجلسی در (بحار) در احوال حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از کتاب (قضاء حقوق المؤمنین) نقل کرده که او به اسناد خود از مردی از اهل ری روایت کرده کته گفت: یکی از کتیب یحیی بن خالد بر ما والی شد، و بر گردن من بود از سلطان بقایا خراج ملک که اگر از من می گرفتند فقیر و بی چیز می شدم، چون آن شخص والی شد مرا بیم گرفت از آنکه مرا بطلبد و الزام کند به دادن مال، بعضی به من گفتند که این شخص والی اهل این مذهب است و ادعای تشیع می کند، باز من خائف بودم که مبادا شیعه نباشد و چون من نزد او بروم مرا حبس کند و مطالبه مال نماید و مرا آسیبی برساند لاجرم رأیم بر آن قرار گرفت که پناه به حق تعالی برم و خدمت امام زمان خویش مشرف شوم و حال خود را برای آن حضرت بگویم تا چاره ای برای من کند، پس من سفر حج کردم و خدمت مولای خود حضرت صابر، یعنی موسی بن

جعفر علیه السلام، رسیدم و از حال خود شکایت کردم و چاره کار خویش طلبیدم، آن حضرت کاغذی برای والی نوشت و به من عطا فرمود که به او برسانم و آنچه در آن نامه مرقوم فرموده بود این کلمات بود:

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَعْلَمَنَّ اللَّهُ تَحْتَ عَرْشِهِ ظِلًّا لَا يَسُدُّ كُنْهُ إِلَّا مَنْ اسْتَدَى إِلَى أَخِيهِ مَعْرُوفًا أَوْ نَفْسَ عَنْهُ كُرْبَةً أَوْ أَدْخَلَ عَلَى قَلْبِهِ سُورًا وَ هَذَا أَخُوكَ وَالسَّلَامُ؛)

یعنی بدان به درستی که از برای خداوند تعالی در زیر عرشش سایه رحمتی است که جای نمی گیرد در آن مگر کسی که نیکویی و احسان کند به برادر خود یا آسایش دهد او را از غمی یا داخل کند بر او سروری و این برادر تو است والسلام.

پس چون از حج برگشتم شبی به منزل والی رفتم و اذن خواستم و گفتم خدمت والی عرض کنید که مردی از جانب حضرت صابر علیه السلام پیغامی برای شما آورده، چون این خبر به آن والی خداپرست رسید خودش از خوشحالی پابرهنه آمد تا در خانه و در را باز کرد و مرا بوسید و در بر گرفت و مکرر مابین چشمان مرا بوسه داد و پیوسته از احوال امام علیه السلام می پرسید و هر زمان که من خبر سلامتی او را می گفتم شاد می گشت و شکر خدای به جا می آورد پس مرا داخل خانه کرد و در صدر مجلس خود نشانید و خودش مقابل من نشست. پس من کاغذ امام علیه السلام را بیرون آوردم و به او دادم، چون آن مکتوب شریف را گرفت ایستاد و بوسید و قرائت کرد و چون بر مضمون آن مطلع شد مال خود و جامه های خود را طلبید و هرچه درهم و دینار و جامه بود با من بالسویه

قسمت کرد و آنچه از اموال که ممکن نبود قسمت شود قیمتش را به من عطا کرد و هر چه را که با من قسمت می کرد در عقبش می گفت: ای برادر! آیا مسرورت کردم؟ می گفتم: بلی! به خدا سوگند زیاده مسرورم کردی. سپس دفتر مطالبات را طلبید و آنچه به اسم من در آن بود محو کرد و نوشته ای به من داد مشتمل بر برائت ذمه من از آن مالی که سلطان از من می خواسته پس من با او وداع کردم و از خدمتش بیرون آمدم و با خود گفتم که این مرد آنچه به من احسان کرد من قدرت مکافات آن ندارم بهتر آن است که سفر حج گزارم و برای او در موسم دعا کنم و هم خدمت مولای خود شرفیاب شوم و احسان این مرد را نسبت به خودم برایش نقل کنم تا آن جناب نیز دعا کند برای او، پس به جانب حج رفتم و خدمت مولای خود رسیدم و شروع کردم به نقل کردن قضیه مرد والی، من حدیث می کردم و پیوسته صورت مبارک امام از خوشحالی و سرور افروخته می شد، عرض کردم: ای مولای من! مگر کارهای این مرد شما را مسرور کرد؟ فرمود: بلی! به خدا سوگند همانا کارهای او مرا مسرور کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام را مسرور کرد واللّه جدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را مسرور کرد، همانا حق تعالی را مسرور کرد. (۲۳)

هفتم در سبب شدن آن حضرت است برای توبه بشر حافی (۲۴)

علامه حلی در (منهاج الکرامه) نقل کرده که بر دست حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بشر حافی توبه کرد، و سببش آن شد که روزی آن حضرت گذشت از در خانه او در بغداد، شنید صدای سازها و آواز غناها و نی

ورقص که از آن خانه بیرون می آید، پس بیرون آمد از آن خانه کنیزکی ودر دستش خاکروبه بود، آن خاکروبه را ریخت بر در خانه، حضرت به او، فرمود: ای کنیزک! صاحب این خانه آزاد است یا بنده است؟ گفت: آزاد است! فرمود: راست گفتی اگر بنده بود از مولای خود می ترسید! کنیزک چون برگشت آقای او بشر بر سر سفره شراب بود پرسید: چه باعث شد تو را که دیر آمدی؟ کنیزک حکایت را برای بشر نقل کرد، بشر با پای برهنه بیرون دوید وخدمت آن حضرت رسید و عذر خواست وگریه کرد و اظهار شرمندگی نمود و از کار خود توبه کرد بر دست شریف آن حضرت. (۲۵)

مؤلف گوید: که بشر را سه خواهر بوده که بر طریقه او سلوک می کردند و صوفیه را اعتقاد تمامی است به او و او را (حافی ع) می گفتند به واسطه آنکه همیشه پابرنه بود و سبب پا برهنگیش ظاهرا آن بوده که پا برهنه خدمت حضرت امام موسی علیه السلام دویده و به سعادت عظمی رسیده، و بعضی نقل کرده اند که سرّ پابرنگی او را از خودش پرسیدند در جواب گفت: (وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ الْاَرْضَ بِسَاطًا) (۲۶) ادب نباشد که بر بساط شاهان با کفش روند. وفات کرد سنه دویست و بیست و شش.

هشتم در اهتمام آن حضرت است به اعانت مرد پیر

روایت شده از زکریای اعور که گفت: دیدم حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام را که ایستاده بود به نماز و نماز می خواند و در پهلوی آن حضرت پیرمردی سالخورده بود قصد کرد از جای برخیزد، عصایی داشت می خواست عصای خود را به دست آورد حضرت با آنکه در نماز ایستاده بود خم شد عصای پیر را برداشته به دستش داد

سپس برگشت به موضع نماز خود.

مؤلف گوید: که از این روایت معلوم می شود کثرت اهتمام در امر پیر مرد واعانت او واجلال و توقیر او. همانا روایت شده که هر که توقیر کند پیرمردی را به جهت سپیدی مویش، حق تعالی او را ایمن کند از ترس بزرگ روز قیامت. (۲۷) و آنکه تجلیل خدا است تجلیل کسی که در اسلام موی خود را سپید کرده. و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم مروی است که فرمود گرامی دارید پیران را همانا از تجلیل خدا است گرامی داشتن پیرمردان، (۲۸) و نیز روایت شده که فرمود: برکت با پیران شما است، و پیرمرد در میان اهل خود مانند پیغمبر است در میان امت خود. (۲۹)

نهم در ورود آن حضرت است بر هارون و توقیر هارون آن حضرت را

شیخ صدوق در (عیون) روایت کرده از سفیان بن نزار که گفت: روزی بالای سر مأمون ایستاده بودم گفت: می دانید که تعلیم کرد به من تشیع را؟ همه گفتند: نه! به خدا نمی دانیم، گفت: رشید مرا آموخت. گفتند: این چگونه بود و حال آنکه رشید اهل بیت را می کشت؟ گفت: برای ملک می کشت؛ زیرا که ملک عقیم است (عقیم کسی را گویند که او را فرزند نشود، یعنی در ملک و سلطنت نسب فایده نمی کند؛ زیرا که شخص در طلب آن، پدر و برادر و عمو و فرزند خود را می کشد) آنگاه مأمون گفت من با پدرم رشید سالی به حج رفتیم وقتی که به مدینه رسید به دربان خود گفت: باید کسی بر من داخل نشود از اهل مکه یا مدینه از پسران مهاجر و انصار و بنی هاشم و سایر قریش مگر آنکه نسب خود باز گوید، پس کسی که داخل می شد می گفت من فلان بن

فلانم تا به جد بالای خود هاشم یا قریش یا مهاجر و یا انصار بر می شمرد، پس او را اعطایی می داد و پنج هزار زر سرخ و کمتر تا دویست زر سرخ به قدر شرف و مهاجرت پدرانش.

پس من روزی ایستاده بودم که فضل بن ربیع در آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین! بر در، کسی ایستاده است و اظهار می دارد که او موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است، پدرم روبه ما کرد و من و امین و مؤتمن و سایر سرهنگان بالای سرش ایستاده بودیم و گفت: خود را محافظت کنید، یعنی حرکت نالایق نکنید. پس گفتن اذن دهید او را فرمود نیاید مگر بر بساط من، و ما در این حال بودیم که داخل شد پیرمردی که از کثرت بیداری شب و عبادت زرد رنگ، گران جسم و آماسیده روی بود و عبادت او را گداخته بود، همچو مشک کهنه شده و سجود، روی و بینی او را خراش و زخم کرده بود و چون رشید را بدید خود را از حماری که بر آن سوار بود فرود افکند، رشید بانگ زد. لا والله! فرمود: میا مگر بر بساط من پس دربانان او را پیاده شدن مانع گشتند، ما همه به نظر اجلال و اعظام در او نظر می کردیم و او همچنان بر حمار سواره بیامد تا نزد بساط و سرهنگان همه گرد او در آمده بودند پس فرود آمد، و رشید برخاست و تا آخر بساط، او را استقبال نمود و رویش و دو چشمش بوسید و دستش بگرفت و او را به صدر مجلس در آورد و پهلوی خود، او را تا نشانید و با او سخن می کرد و روی به او داشت از او احوال می پرسید، پس گفت: یا ابالحسن! عیال

تو چند می شود؟ فرمود: از پانصد در می گذرند، گفت: همه فرزندان تو اند؟ فرمود: نه، اکثرشان موالی و خادمانند اما فرزندان من سی و چند است، این قدر پسر و این قدر دختر، گفت: چرا دختران را با بنی اعمام و اکفاء ایشان تزویج نمی کنی؟ فرمود: دسترسی آن قدر نیست، گفت: ملک و مزرعه تو چون است؟ فرمود: گاه حاصل می دهد و گاه نمی دهد، گفت: هیچ قرض داری؟ فرمود: آری، گفت: چندی می شود؟ فرمود: ده هزار دینار تخمینا می شود. گفت: یابن عم! من می دهم تو را آن قدر مال که پسران را کدخدا [داماد] کنی و دختران را عروس کنی و مزرعه را تعمیر کنی، حضرت دعا کرد او را و ترغیب فرمود او را بر این کار.

آنگاه فرمود: ای امیر! خدای عز و جل واجب کرده است بر والیان عهد خود، یعنی ملوک و سلاطین که فقیران امت را از خاک بردارند و از جانب ارباب و میان و امهای ایشان را بگذارند و صاحب عیالان را دستگیری کنند و برهنه را بپوشانند، و به اعانی یعنی اسیران محنت و تنگدستی، محبت و نیکی کنند و تو اولی از آنان که این کار کنند، گفت: می کنم یا ابوالحسن، بعد از آن برخاست و رشید با او برخاست و دو چشمش و رویش ببوسید، پس روی به من و امین و مؤتمن کرد و گفت: یا عبدالله و یا محمد و یا ابراهیم! بروید همراه عموی خود و سید خود و رکاب او را بگیرید و او را سوار کنید و جامه هایش را درست کنید و تا منیز او را مشایعت نمایید. پس ما چنان کردیم که پدر گفته بود، و در راه که در مشایعت او بودیم، حضرت ابوالحسن علیه السلام پنهان روی به من کرد و مرا به خلافت بشارت داد و گفت:

چون مالک این امر شوی با والد من نیکویی کن، پس بازگشتیم و من از فرزندان یگر بر پدر جرأت بیشتر داشتم چون مجلس خالی شد با او گفتم: یا امیرالمؤمنین! این مردکی بود که تو او را تعظیم و تکریم نمودی و برای او از مجلس خود برخاستی و استقبال نمودی و بر صدر مجلس نشاندی و از او فروتر نشستی، بعد از آن ما را فرمودی تا رکاب او گرفتیم؟ گفت: این امام مردمان و حجت خدا است بر خلق و خلیفه او است میان بندگان. گفتم: یا امیرالمؤمنین! نه آن است این صفتها که گفتی همه از آن تست در تو است، گفت: من امام جماعتم در ظاهر به قهر و غلبه و موسی بن جعفر علیه السلام امام حق است واللّه! ای پسرک من که او سزاوارتر است به مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از من و از همه خلق و به خدا که اگر تو در این امر، یعنی دولت و خلافت با من منازعت کنی سرت که دو چشمت در اوست بردارم؛ زیرا که ملک عقیم است، و چون خواستی از مدینه به جانب مکه رحلت کند فرمود تا کیسه سیاهی در آن دو بست دینار کردند و روی به (فضل) کرد و گفت: این را نزد موسی بن جعفر علیه السلام ببر و بگو امیرالمؤمنین می گوید ما در این وقت دست تنگ بودیم و خواهد آمد عطای ما به تو بعد از این، من برخاستم و پیش رفتم گفتم: یا امیرالمؤمنین! تو پسرهای مهاجران و انصار و سایر قریش و بنی هاشم را و آنان که نمی دانی حسب و نسبشان را پنج هزار دینار و مادون آن را می دهی و موسی بن جعفر علیه السلام را دو بست دینار می دهی

که کمر و خسیس تر عطای تو است که که با مردمان می کنی و حال آنکه او را آن اکرام واجلال واعظام نمودی؟ گفت: : اسکت لاک! خاموش باش مادر مبادا تو را که اگر من مال بسیار عطا کنم او را ایمن نباشم از او که فردا بزند بر روی من صد هزار شمشیر از شیعیان وتابعان خود؛ و آنکه تنگدست و پریشان باشند او اهلیتیش بهتر است برای من و برای شما از اینکه فراخ باشد دستشان و چشمشان. (۳۰)

دهم حدیث هندی و اسلام آوردن راهب و راهبه به دست آن حضرت

شیخ کلینی از یعقوب بن جعفر روایت کرده که گفت: بودم نزد حضرت ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام که آمد نزد او مردی از اهل نجران یمن از راهبهای نصاری و با او بود زنی راهبه پس رخصت طلبید برای دخول آنها فضل بن سوار، امام علیه السلام در جواب او فرمود: چون فردا شود بیاور ایشان را نزد چاه ام الخیر. راوی گفت: ما فردا رفتیم به همان جا دیدیم ایشان را که آمده اند، پس امام امر فرمود بوریایی که از برگ خرما ساخته بودند آوردند و زمین را با آن فرش کردند پس حضرت نشست و ایشان نشستند پس آن زن شروع رد به سؤال و مسایل بسیاری پرسید، و حضرت تمامی آنها را جواب داد، آن وقت حضرت از او پرسید چیزهایی که آن زن جواب آنها را نداشت تا بگوید پس اسلام آورد، آنگاه آن مرد راهب شروع کرد به سؤال کردن و حضرت جواب می داد از هر چه او پرسید، پس آن راهب گفت که م در دین خود محکم بودم و نگذاشتم در روی زمین مردی از نصاری را که علم او به علم من برسد، و به تحقیق

شنیدم که مردی در هند می باشد که هر وقت بخواهد می رود بیت المقدس در یک شبانه روز بر می گردد و به منزل خود در زمین هند، پس پرسیدم که این مرد در کدام زمین هند است گفته شد در سندان است و پرسیدم از آن کس که مرا به احوال او خبر ده که آن مرد از کجا این قدرت به هم رسانیده، گفت: آموخته آن اسمی را که آصف وزیر سلیمان به آن اسم ظفر یافت و به سبب آن آورد آن تختی را که در شهر سبا بود و حق تعالی ذکر فرمود آن را در کتاب شما و برای ما که صاحبان دینیم در کتابهای ما. پس حضرت امام موسی علیه السلام از او پرسید که از برای خدا چند اسم است که برگردانیده نمی شود، به این معنی که دعا البته مستجاب می شود؟ راهب گفت: اسمهای خدا بسیار است و اما محتوم از آنها که سائلش رد کرده و نومید نمی شود هفت است. حضرت فرمود: خبر بده مرا به آنچه از آنها در حفظ داری. راهب گفت: نه قسم به خدایی که فرستاده تورات را به موسی و گردانید عیسی را عبرت عالمین و امتحان برای شکرگزاری صاحبان عقل و گردانید محمد صلی الله علیه و آله و سلم برکت و رحمت و گردانید علی علیه السلام را عبرت و بصیرت، یعنی سبب عبرت گرفتن مردمان و بینایی ایشان در دین و گردانید اوصیاء را از نسل محمد و علی علیهما السلام که نمی دانم آن هفت اسم را و اگر می دانستم محتاج نمی شدم در طلب آن به کلام تو و نمی آمدم به نزد تو و سؤال نمی کردم از تو. پس حضرت به او فرمود: برگرد به ذکر آن شخص هندی،

راهب

گفت: شنیدم این اسمها را ولکن نمی دانم باطن آنها را ونه ظاهر آنها را و نمی دانم که چیست آنها وچگونه است وعلمی ندارم به خواندن آنها پس روانه شدم تا وارد شدم به سندان هند، پس پرسیدم از احوال آن مرد، گفتند که او دیری بنا کرده در کوهی و بیرون نمی آید و دیده نمی شود مگر در هر سالی دو مرتبه واهل هند را گمان این است که خداوند تعالی روان کرده است برای او چشمه ای در دیرش و گمان کرده اند که برای او زراعت روییده می شود بدون تخم پاشیدن و کشت می شود برای او بدون آنکه عمل کند در کشت، پس رفتم تا رسیدم به در منزل او پس ماندم در آنجا سه روز. نمی کوفتم در را و کاری هم نمی کردم برای گشودن آن، پس چون روز چهارم شد گشود حق تعالی در را به اینکه آمد ماده گاوی که بر او همیزم بود و می کشید پستان خود را از بزرگی آن نزدیک بود بیرون بیاید آنچه در پستان او بود از شیر، پس زور آورد به در، در گشوده شد، من از پی او رفتم و داخل شدم یافتم آن مرد را ایستاده نظر می کرد به آسمان می گریست و نظر می کرد بر زمین و گریه می کرد و نظر می افکند به کوه ها می گریست.

پس من از روی تعجب گفتم سبحان الله! چقدر کم است مثل تو در این زمانه، او گفت: به خدا قسم که نیستم من مگر حسنه ای از حسنات مردی که وا گذاشتی او را در پشت سر خود در وقتی که متوجه اینجا شدی (یعنی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام) پس گفتم به او که به من خبر

داده اند که نزد تو اسمی است از اسمهای خدای تعالی که می ری به مدد آن در یک شبانه روز به بیت المقدس و بر می گردی به خانه خود گفت: آیا می شناسی بیت المقدس را؟ گفتم: من نمی شناسم مگر بیت المقدسی که در شام است، گفت: نیست آن نیست آن بیت المقدس ولکن او آن بیستی است که مقدس و پاکیزه شده است و آن بیت آل محمد علیهم السلام است. گفتم او را آنچه من شنیده ام تا امروز بیت المقدس همان است که در شام است، گفت: آن محرابهای پیغمبران است و آنجا را (حظیره المحاریب) می گفتند، یعنی محوطه ای که محرابهای پیغمبران در آنجا است تا آنکه آمد زمان فترت آن زمانی که واسطه بود مابین محمد و عیسی علیهما السلام و نزدیک شد بلا به اهل شرک و حَلَّتِ النَّعْمَاتُ فِي دُورِ الشَّيَاطِينِ و فرود آمد نعمتها و عذابها در خانه های شیاطین. و بعضی جَلَّتِ النَّعْمَاتُ به جیم و غین خوانده اند؛ یعنی بلند و آشکارا شد سخنان آهسته در خانه های شیاطین، یعنی بدعتها و شبهه های باطله در مدارس و مجالس علمای اهل ضلالت، پس تحویل و نقل دادند نامها را از جاها به جاهای دیگر و عوض کردند نامها را به نامها و این است مراد از قول خدای تعالی (إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ). (۳۱)

بطن آیه برای آل محمد علیهم السلام است و ظاهرش مثل است، پس گفتم من به آن مرد هندی که من سفر کردم به سوی تو از شهری دور و مرتکب شدم در توجه به سوی دریاها و غمها و اندوه ها و ترسها و روز و شب می کردم به حالت مأیوسی از آنکه ظفر

یابم به حاجت خود او گفت نمی بینم مادرت را که حامله به تو شد مگر بر حالی که حاضر شده نزد او ملکی کریم ونمی دانم پدرت را وقتی که اراده نزدیکی داشته با مادرت مگر آنکه غسل کرده ونزد مادرت آمده با حال پاکیزگی، وگمان نمی کنم مگر این را که پدرت خوانده بود سفر چهارم انجیل با تورات را در آن بیداری شب خود که عافیت او و توبه خیر شده، برگرد از هر جا که آمدی پس روان شو تا فرود آبی در مدینه محمّد صلی الله علیه وآله وسلم که آن را طیبه می گویند، و نام آن در زمان جاهلیت یثرب بوده. پس متوجه شو به سوی موضعی از آن که آن را (بقیع) گویند، پس پیرس که دار مروان کجا است آنجا منزل کن و سه روز در آنجا درنگ کن تا از تعجیل نفهمند که برای چه کار آمده ای، پس پیرس از آن پیرمرد سیاه که می باشد بر در آن سرای، بوریا می بافد و نام بوریا در شهرهای ایشان (خصف) است، پس مهربانی کن با آن پیرمرد و بگو به او که فرستاده است مرا به سوی تو خانه خواه تو که منزل می کرد در کنج خانه در آن اطاقی که چهارچوب دارد، یعنی در ندارد وسؤال کن از او احوال فلان بن فلان فلانی، یعنی موسی بن جعفر علوی علیه السلام و پیرس از او که کجا است مجلس او و پیرس که کدام ساعت گذر می کند در آن مجلس پس هر آینه خواهد نمود آن پیرمرد تو را آن کس که گفتم یا نشانی او را بیان می کند برای تو، پس

می شناسی او را به آن نشانی و من بیان می کنم وصف او را برای تو، گفتم: هر گاه ملاقات کردم او را چه کار کنم؟ گفت: بپرس از او آنچه شده است و از آنچه خواهد شد و از معالم دین هر که گذشته و هر که باقی مانده.

چون کلام راهب به اینجا رسید حضرت ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام به او فرمود: به تحقیق نصیحت کرده تو را یار تو که ملاقات کردی او را، راهب گفت: چیست نام او فدایت کردم؟ فرمود: متم بن فیروز و او از ابناء عجم است و از کسانی است که ایمان آورده به خداوند یکتا که شریک ندارد و پرستیده او را به اخلاص و یقین و گریخته از قوم خود چون ترسیده از ایشان که دین او را ضایع کنند پس بخشید او را پروردگار او حکمت، و هدایت فرمود او را به راه راست و گردانید او را از متقیان و شناسایی انداخت میان او و میان بندگان مخلصین خود نیست هیچ سالی مگر آنکه او زیارت می کند مکه را و حج می گزارد و در سر هر ماهی یک عمره به جا می آورد و می آید از جای خودش از هند تا مکه به فضل و اعانت خدا، و همچنین جزا می دهد خداوند شکر گزارندگان را، پس راهب پرسید از آن حضرت از مسایل بسیار، حضرت هریک را جواب می داد. و حضرت پرسید از راهب از چیزهایی که نبود نزد راهب از آنها جوابی پس حضرت او را خبر داد به جواب آنها، بعد از آن راهب گفت: خبر بده مرا از هشت حرفی که نازل شده از آسمان، پس ظاهر شد در زمین چهار

از آنها و باقی ماند در هوا چهار از آنها یعنی مضمون آنها هنوز به فعل نیامده در زمین مانند چیزی که در هوا معلق باشد، بر کی نازل شود آن چهاری که در هوا است و کی تفسیر خواهد کرد آنها را؟ فرمود: قائم ما علیه السلام خداوند نازل خواهد فرمود آن را بر او و او تفسیر خواهد کرد آن را و نازل خواهد فرمود چیزی را که نازل نفرموده بر صدیقان و رسولان و هدایت شوندگان. پس راهب گفت که خبر بده مرا از دو حرف از آن چهار حرفی که در زمین است که آن چیست؟ فرمود: خبر می دهم تو را به همه آن چهار حرف: (أَمَّا أُولِيهِنَّ فَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ بَاقِيَا؛ وَالثَّانِيَةَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مُخْلِصًا).

اما اول آنها پس توحید است بر حالی که باقی باشد بر جمیع احوال؛ و دوم رسالت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم است بر حالی که خالص شده باشد از آلائش؛ و سوم آنکه ما اهل بیت پیغمبریم؛ و چهارم آنکه شیعیان ما از ما می باشند و ما از رسول خداییم و رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم از خدا به سببی، یعنی این اتصال و تعلق شیعه ما به ما و ما به پیغمبر و پیغمبر به خدا به واسطه جبل وریسمانی است که مراد از آن، دین است با ولایت و محبت، پس راهب گفت: (أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)؛ یعنی شهادت می دهم که مستحق عبادتی نیست مگر خدای یکتا که شریک نیست او را و اینکه محمد صلی الله علیه

وآله وسلم رسول خدا است واینکه آنچه آورده است از نزد خدای تعالی، حق است واینکه شما برگزیده خدا هستید از مخلوقین واینکه شیعیان شما پاکیزگانند و خوار شمرده شدگانند و از برای ایشان است عاقبتی که خدا قرار داده. ومی فرمود: وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ؛ یعنی سرانجام نیکو که ظفر و نصرت است در دنیا و بهشت پر نعمت در عقبی و حمد و ستایش خدای را که پروردگار عالمین است، پس طلحید حضرت، جبّه خزی و پیراهن قوهستانی طلیسانی و کفش و کلاهی و آنها را داد، به او و نماز ظهر گذاشت و فرمود به آن مرد که خود را ختنه کن او گفت من ختنه شدم در هفتم. (۳۲)

مؤلف گوید: که فاضل نبیل جناب ملا خلیل در (شرح کافی) در شرح کلام راهب که گفت اسماء الله محتومی که سائلش رد نمی شود هفت است، فرموده: مراد به هفت، اسم هفت امام است که علی و حسن و حسین و علی و محمد و جعفر و موسی علیهم السلام است، پس در این زمان دوازده اسم است و گذشت در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب بیست و سوم که (نَحْنُ وَاللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا). (۳۳)

فقیر گوید: خوب بود ایشان مراد به هفت اسم تمام معصومین علیهم السلام را می گفتند: زیرا که اسامی مبارکه ایشان هفت است و از آن تجاوز نمی کند و این است آن نامهای مبارک: محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین، جعفر، موسی علیهم السلام. و به همین تأویل شده (سبع المثانی) در قول خدای تعالی (وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ). (۳۴)

و اما معنی این آیه شریفه (إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ). (۳۵)

و بطن

وظاهر آن آنست که این آیه مبارکه در سوره النجم است و قبل از آن این آیات است: (أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَ مِنْوَةَ الثَّالِثَةِ الْأُخْرَىٰ، أَلَكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ، تِلْكَ إِذَا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ، إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ الْاِيه). (۳۶)

و حاصلش آنکه مشرکین سه بتی داشتند برای هر کدام اسمی گذاشته بودند یکی را (لات) و دیگری را (عزی) و سومی را (منات) و اطلاق این نامها بر آنها به اعتبار آنکه لات مستحق آن است که نزد او مقیم شدند برای عبادت و عزی آنکه او را معزز و مکرم دارند و منات سزاوار آنکه نزد او خون قربانی بریزند، حق تعالی می فرماید: نیست این بتها که شما ایشان را خدای خود قرار داده اید مگر اسمهایی چند بی مسمی که نام نهاده اید آنها را شما و پدران شما، نفرستاده است خدای تعالی به صدق آنها هیچ برهانی.

و تتمه این آیه این است (إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ)؛ (۳۷)

یعنی پیروی نمی کنند مشرکین مگر گمان را و مگر آنچه را که خواهش می کند نفسهای ایشان و به تحقیق که آمده است ایشان را از جانب پروردگارش آنچه سبب هدایت ایشان است. ظاهر آیه معلوم شد در بتهای ظاهره است و امام باطن آیه پس در خلفای جور و سه بت بزرگ است که برای آنها اسمهای بی مسمی و نامهای بی وجه گذاشتند، مثلا امیرالمؤمنین که لقب آسمانی حضرت شاه ولایت بود به جایی دیگر تحویل دادند و هكذا.

پی نوشت ها

۹- (مطالب السؤل) ابن طلحه ص ۸۳.

۱۰- (بحار الانوار) ۴۸/۱۰۱/۱۰۲.

۱۱- (مقاتل الطالبيين) ابوالفرج اصفهانی ص ۴۱۳.

۱۲- (بحار الانوار) ۴۸/۱۰۳/۱۰۴.

۱۳- (بحار الانوار) ۴۸/۱۱۹.

- ١٤- (تاریخ بغداد) ١٣/٢٧.
- ١٥- (عیون اخبار الرضا علیه السلام) ١/٨٩.
- ١٦- (مصباح الزائر) ابن طاوس، ص ٣٨٢.
- ١٧- (عیون اخبار الرضا علیه السلام) شیخ صدوق ١/١٠٦ ١/١٠٨.
- ١٨- (عیون اخبار الرضا علیه السلام) ١/٩٣ ١/٩٥.
- ١٩- (مناقب) ابن شهر آشوب ٤/٣٢٢، (جلاء العیون) ص ٩١٣.
- ٢٠- (بحار الانوار) ١٠٢/٤٨/١٠٣.
- ٢١- تقضیقت و تفضعت (نسخه بدل).
- ٢٢- (مناقب) ابن شهر آشوب ٤/٣٤٤.
- ٢٣- (بحار الانوار) ١٧٤/٤٨.
- ٢٤- (بحار الانوار) ٧١/٣١٣/٣١٤.
- ٢٥- (بشر) به کسر باء صحیح است و (بشر) غلط مشهور است.
- ٢٦- (سوره نوح) (٧)، آیه ١٩.
- ٢٧- (الکافی) ٢/٤٥٨.
- ٢٨- (بحار الانوار) ٧٢/١٣٨.
- ٢٩- (بحار الانوار) ٧٢/١٣٧.
- ٣٠- (عیون اخبار الرضا علیه السلام) ١/٨٨ ١/٩٣.
- ٣١- سوره نجم (٥٣)، آیه ٢٣.
- ٣٢- (الکافی) ١/٤٨١ ١/٤٨٤.
- ٣٣- (الکافی) ١/١٤٤.

۳۴- سوره حجر (۱۵)، آیه ۸۷.

۳۵- سوره نجم (۵۳)، آیه ۲۳.

۳۶- سوره نجم (۵۳)، آیه ۱۹، ۲۰.

۳۷- سوره نجم (۵۳) آیه ۲۳.

منبع

منتهی الامال

مناقب ومفاخر حضرت امام موسی علیه السلام

کمال الدین محمد بن طلحه شافعی در حق او فرموده: او است امام کبیر القدر، عظیم الشان، کثیر التهجد، مجد در اجتهاد مشهور به عبادات، مواظب بر طاعات، مشهور به کرامات، شب را به روز می آورد به سجده و قیام و روز را به آخر می رسانید به تصدق و صیام و به سبب بسیاری حملش و گذشتش از جرم تقصیر کنندگان در حقش (کاظم) خوانده شد. جزا می داد کسی را که بدی کرده بود با او به احسان به او کسی را که جنایتی بر او وارد آورده به عفو از او و به جهت کثرت عبادتش نامیده شده به (عبد صالح) و معروف شده در عراق به (باب الحوائج الی الله)؛

خواندن قرآن از همه نیکوتر بود، و به حزن، قرآن مجید را تلاوت می نمود به حدی که هر که می شنید تلاوتش را، می گریست! و مردم مدینه آن حضرت را (زین المجتهدین) می گفتند و نامیده شد به کاظم به جهت کظم غیظش و صبرش بر آنچه وارد می شد بر جنابش از ظلم ظالمین تا آنکه در حبس و بند ایشان مقتول از دنیا می رفت. (۱۲) می فرمود که من استغفار می کنم در هر روزی پنج هزار مرتبه. (۱۳) و خطیب بغدادی که از اعظام اهل سنت و موثقین از مورخین و قدماء ایشان است گفته که موسی بن جعفر علیه السلام را عبد صالح می گفتند، از شدت عبادت و کوشش و اجتهادش، و گفته روایت شده که آن حضرت داخل مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شد و به مسجد رفت در اول شب، شنیدند که پیوسته می گوید: (عَظَمَ الذَّنْبُ مِنْ عِبَادِكَ فَلْيَحْسِنِ الْعَفْوَ مِنْ عِنْدِكَ) و این را مکرر گفت تا داخل صبح شد. (۱۴) و در خبری از مأمون نقل شده در ورود حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بر هارون الرشید، مأمون گفت:

(إِذْ دَخَلَ شَيْخٌ مُسَخَّذٌ قَدْ أَنْهَكَتُهُ الْعِبَادَةُ كَأَنَّهُ شَنَّ بِالِ قَدْ كَلَّمَ السُّجُودَ وَجْهَهُ وَ أَنْفَهُ)؛

یعنی وارد شد بر پدرم پیرمردی که صورتش از بیداری شب و عبادت، زرد و ورم دار شده بود، و عبادت، او را رنجور و لاغر کرده بود به حدی که مانند مشک پوسیده شده بود و کثرت سجده صورت و بینی او را مجروح کرده بود. (۱۵) و در صلوات بر آن حضرت در وصف آن جناب گفته شده:

حَلِيفُ السَّجْدَةِ الطَّوِيلَةِ وَالذُّمُوعِ الْغَزِيرَةِ. (۱۶)

مؤلف گوید: شایسته دیدم در اینجا چند روایت در مناقب و مفاخر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

ایراد کنم:

فضائل

گوشه ای از ویژگی های شخصیتی امام هفتم علیه السلام

مقدمه

یوسف بیات

امام موسی بن جعفر علیه السلام در سپیده دم روز یکشنبه یا سه شنبه هفتم صفر سال ۱۲۸ یا ۱۲۹ هجری قمری در «ابواء» - محلی میان مکه و مدینه - از کنیزی از سرزمین بربر (مغرب) یا اندلس (اسپانیا) به نام «حمیده» معروف به «حمیده بربریه، حمیده مغربیه، حمیده مصفاه» زاده شد و شهادت آن حضرت بنا بر قول مشهور در ۲۵ رجب سال ۱۸۳ ه. ق و به نقلی ۱۸۶ ه. ق در بغداد در زندان هارون الرشید و به دستور وی بوده است.

کنیه امام هفتم شیعیان جهان، ابوالحسن، ابوالحسن الاول، ابوالحسن الماضی، ابو ابراهیم، ابو اسماعیل، ابو علی و لقب آن بزرگوار، عبد صالح، راهب بنی هاشم، الامین، الصابر، زین المجتهدین، باب الحوائج، ... و مشهورترین آن «کاظم» و در لوح محفوظ «المنتخب» است (۱).

امام موسی بن جعفر دارای قامتی استوار، اندامی لاغر، چهره ای زیبا و گندمگون، ریشی انبوه و مشکین بود.

نقش نگین انگشتری اش «حسبی الله» و یا «الملک لله وحده» بود، همواره خود را می آراست و به چشمان خود سرمه می کشید (۲) و به شیعیان خود نیز سفارش می کرد تا همواره آراسته باشند (۳).

همسران و فرزندان

امام موسی بن جعفر علیه السلام همسران متعددی داشت که همگی آنان کنیز بودند (۴). ثمره ازدواج های مکرر آن حضرت فرزندان زیادی است که همه آن ها از خوبان و افراد برگزیده بودند (۵). درباره تعداد فرزندان دختر و پسر امام هفتم گزارش های گوناگونی در منابع روایی و رجالی رسیده است؛ برخی مانند ابن کثیر تعداد آنان را چهل تن، برخی کمتر و گروهی بیشتر دانسته اند (۶). در میان فرزندان آن حضرت،

امام هشتم علی بن موسی علیهما السلام نزد پدر بزرگوارش از موقعیت و احترام ویژه ای برخوردار بود. امام هفتم فرزند دلیند خویش را بر دوش خود سوار می کرد، او را در آغوش می کشید، می بوئید و به گونه هایش بوسه می زد و با عبارت «پدر و مادرم فدایت باد» نهایت محبت خویش را نسبت به او ابراز می نمود، و با کنیه «ابوالحسن» او را صدا می کرد (۷).

ویژگی های شخصیتی امام هفتم علیه السلام

فضایل و کمالات امام موسی بن جعفر علیه السلام بی شمار و برای جویندگان آن ها واضح و روشن است. در این نوشتار به گوشه ای از کمالات و ویژگی های برجسته آن حضرت می پردازیم.

دانش امام هفتم علیه السلام

اقیانوس بی کران علم و دانش پیشوایان معصوم برای غواصان در آن، ناشناخته نیست. در اینجا برای معرفی اجمالی توان علمی هفتمین امام به چند شاهد تاریخی اشاره می کنیم:

۱- حمیده مادر گرامی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پس از آن که رفتار غیر عادی نوزادش به هنگام تولد را برای همسر عزیز خود امام صادق علیه السلام بیان نمود، آن حضرت در تایید گفتار وی فرمود: «آری این نشانه هر پیامبر و وصی پیامبری است که به هنگام ولادت سر به سوی آسمان بلند و به گونه ای که دیگران از شنیدن آن ناتوانند، بر یگانگی پروردگار جهان شهادت دهد؛ آن گاه خداوند منان همه دانش را یک جا به او عطا کند و او را سزاوار دیدار فرشته «روح» که اعظم از جبرئیل است گرداند (۸).

۲- ابو حنیفه پیشوای «مذهب حنفی» می گوید: در سفر زیارت بیت الله الحرام به قصد ملاقات و دیدار با امام صادق علیه السلام به مدینه آمدم. هنگامی که بر در خانه آن حضرت رفته و در بیرون منزل به انتظار اجازه ورود نشسته بودم، کودکی از خانه امام صادق علیه السلام بیرون آمد. از وی پرسشی نمودم که از پاسخ متین و عالمانه اش در شگفت ماندم. پرسیدم نامت چیست؟ گفت: موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب.

در ادامه این دیدار ابوحنیفه مساله ای دقیق از مسائل کلامی

و اعتقادی مطرح می کند و با پاسخ زیبا و مستدل آن حضرت مواجه می گردد. آن گاه لب به تحسین موسی بن جعفر علیهما السلام گشوده و آیه «ذریه بعضها من بعض (۹)» را تلاوت می کند (۱۰).

امام موسی بن جعفر علیهما السلام مانند دیگر امامان معصوم در تبیین بینش صحیح از میان عقاید و بینش های نادرست، به خوبی ایفای نقش نمود و با توجه به پدید آمدن فرقه های مختلف - که در قرن دوم اوج گرفت - و گروه هایی مانند خوارج، معتزله، مرجئه و ... که هر کدام در زمینه مسائل اعتقادی در ترویج دیدگاه خود فعال بودند، این امام زمان شناس در برابر اعتقادات نادرست برخورد کرد و با پاسخ های مستحکم و مستدل خویش در برابر پرسش های متعدد، شیعیان را از انحراف و کجی حفظ نمود. آن حضرت از پاسخ گویی به هر شخص و گروهی و از هر ناحیه و با هر زبان و ملیتی سر باز نزد و هیچ گاه از پاسخ ناتوان نماند.

آری آن گونه که خود امام کاظم علیه السلام فرمود: «از ویژگی های امام و حجت خدا آن است که از هر چیزی پرسیده شود، پاسخ گوید و به هر زبانی یارای سخن گفتن داشته باشد. (۱۱)»

حلم و بردباری

حلم و بردباری از ویژگی های مهمی است که مردان موفق و بزرگ به ویژه رهبران راستین که بنا به وظیفه الهی، بیشترین برخورد و معاشرت را با مردم داشتند، از آن برخوردار بودند. امام هفتم علیه السلام که به خاطر همین ویژگی اش «کاظم» لقب گرفت، علم را با حلم آراسته بود، در برابر ناملایمات روزگار بردبار بود، با دشمنان و

بد اندیشان با نرمی رفتار می کرد و با این شیوه به تربیت آنان می پرداخت (۱۲).

مردی از تبار عمر بن خطاب در مدینه نسبت به علی بن ابی طالب علیهما السلام سخت کینه می ورزید، به آن حضرت ناسزا می گفت و بدینسان خاطر امام هفتم را می آزرده. اصحاب و یاران موسی بن جعفر علیهما السلام از آن حضرت خواستند اجازه دهد تا او را از پای درآورند، اما امام آنان را از این اقدام برحذر داشت. یک روز که آن شخص در مزرعه اش مشغول کار بود، امام موسی بن جعفر علیهما السلام بر مرکب خویش سوار و راهی مزرعه او شد، آن مرد با دیدن امام موسی بن جعفر علیهما السلام سخت برآشفته و فریاد زد که چرا با مرکب خود دست رنج مرا لگد مال می کنی؟ امام در حالی که خنده بر لب داشت به راه خود ادامه داد تا به او رسید، از مرکب پیاده شد، در کنار او نشست و با سخنان شیرین با او به گفت و گو پرداخت و از وی پرسید: چه مقدار برای زراعت خویش خرج کرده ای؟ گفت: صد دینار. فرمود: چقدر امید برداشت داری؟ گفت: من علم غیب ندارم. امام فرمود: می پرسم چقدر امیدواری؟ آن مرد گفت: دویست دینار. امام بی درنگ مبلغ سیصد دینار به او عطا کرد. آن شخص با دیدن رفتار بزرگوارانه امام در حالی که عرق شرم وجودش را فرا گرفته بود از جای برخاست و پیشانی امام را بوسید و از وی عذر خواهی نمود.

آن شخص هنگام نماز پیش از دیگران در مسجد حاضر شد و با دیدن چهره نورانی موسی بن

جعفر علیهما السلام در حضور انبوه حاضران در مسجد چنین گفت: «الله اعلم حیث یجعل رسالتہ (۱۳)»؛ «خداوند داناتر است که رسالت خویش را کجا نهد.»

امام خطاب به اصحاب خود فرمود: «کدامیک از این دو شیوه بهتر است؛ آنچه شما تصمیم داشتید یا آنچه من انجام دادم؟» (۱۴)

سخاوت و بخشش

آن گونه که اشاره شد، آن حضرت بخشنده ترین مردم زمان خویش بود. در منابع شیعه و اهل سنت آمده است که هر گاه از کسی بدی و ناخوشایندی به آن حضرت می رسید، با ارسال هدایایی پاسخ می داد (۱۵)، و این اوج بخشندگی و سخاوت است. مبلغ اعطایی آن حضرت به اندازه ای بود که نیازمند را بی نیاز می کرد. محمد بن عبد الله بکری می گوید: فشار اقتصادی و معیشتی باعث شد که در اندیشه گرفتن وام بیافتم، بدین منظور راهی مدینه شدم، در آن دیار نزد موسی بن جعفر علیه السلام که در مزرعه ای نزدیک کوه احد مشغول کار و تلاش بود رفتم، آن حضرت از حالم جو یا شد، من هدف از سفرم را بازگو کردم، امام موسی بن جعفر علیه السلام کیسه ای که در آن مبلغ سیصد دینار بود به من داد و من از همان جا به دیار خود باز گشتم (۱۶).

در حکایت دیگری می خوانیم که آن حضرت به عیسی بن محمد بن مغیث که در اثر هجوم ملخ به مزرعه اش و از بین رفتن محصولات کشاورزی اش زانوی غم بغل کرده بود، مبلغ صد و پنجاه دینار عطا کرد، در حالی که خسارت وارده بر او از صد و بیست دینار تجاوز نمی کرد. همچنین برای دلجویی بیشتر از او، وارد مزرعه او شد

و از خداوند خواست تا محصولات او را زیاد کند (۱۷).

آن امام مهربان با این گونه رفتارها علاوه بر آن که گرد غم از چهره درماندگان می زداید و به آنان امید زندگی می بخشد، به پیروان راستین و رهبران جامعه می آموزد که با تک تک افراد جامعه ارتباط نزدیک و مستقیم داشته باشند و در پیشامدهای ناگوار آنان را دریابند.

عبادت و بندگی

در میان مناقب بی شمار امام هفتم علیه السلام خلوت با معشوق و مناجات با قاضی الحاجات، درخشندگی خاصی دارد و بدین جهت آن حضرت را «عبد صالح، راهب بنی هاشم و زین المتهدین» لقب داده اند. آن حضرت بسیاری از شب ها را تا سپیده صبح به دعا و مناجات می پرداخت.

نقل شده است که آن حضرت در اول شب وارد مسجد النبی صلی الله علیه و آله در مدینه شد و تا سپیده دم و در حال سجده این دعا را تکرار کرد: «عظم الذنب من عبدك فليحسن العفو من عندك يا اهل التقوى و اهل المغفرة.» پس از ادای فریضه صبح تا طلوع آفتاب به تعقیبات می پرداخت و آن چنان با سوز و اشک تلاوت قرآن می کرد که هر شنونده ای بی اختیار می گریست (۱۸).

عبادت و راز و نیاز آن بنده صالح خدا همگان را مجذوب خود ساخته بود، حتی زمانی که در زندان هارون الرشید قرار گرفت، از این که جای خلوت با دوست نصیبتش شده است خدای را سپاس می گفت. فضل بن ربیع که به دستور هارون الرشید موسی بن جعفر علیه السلام را زندانی کرده بود، در نامه ای به خلیفه نوشت: اگر او را از من تحویل نگیری رهایش خواهم

کرد، چون در مدت یکسال، در شبانه روز جز دعا و استغفار و طلب رحمت و مغفرت الهی کلمه ای از وی شنیده نشده است (۱۹).

شقیق بلخی می گوید: در سال ۱۴۹ هجری قصد زیارت خانه خدا کردم و در «قادیسیه (۲۰)» به کاروانی که عازم حج بود پیوستم. در میان آنان جوانی لاغر اندام و گندم گون و خوش سیما نظرم را جلب کرد. او جامه ای پشمی به تن داشت و به دور از افراد کاروان در گوشه ای نشسته بود. پنداشتم او از صوفیه است و با این روش موجب زحمت همسفران خود خواهد شد. به قصد پند و اندرز نزد او رفتم. وی مرا با نام خطاب کرد و این آیه را تلاوت نمود: «اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم (۲۱)»؛ «از بسیاری از گمان ها پرهیزید، چرا که برخی از گمان ها گناه است.» پس از آن از من جدا شد. در شگفت ماندم که چگونه نام مرا دانست و از درونم آگاهی داد؟! پس از طی راهی طولانی در «واقصه (۲۲)» او را دیدم که نماز می گذارد، در حالی که از خوف خدا اعضای بدنش لرزان و چشمانش گریان است. صبر کردم تا پس از نماز، از بد گمانی ام درباره وی - در دیدار قبلی - پوزش خواسته و حلالیت بطلبم. او نماز را تمام کرد، آن گاه رو به من نمود و این آیه را تلاوت کرد: «وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدى (۲۳)»؛ «و من در حق کسی که توبه کند و ایمان بیاورد و کاری شایسته پیش گیرد و به راه آید آمرزگارم.» سپس

از من جدا شد.

بار دیگر او را در منزل معروف میان راه مکه یعنی «زباله» در حال کشیدن آب از چاه دیدم. در همین حال طناب دلو بریده شد و دلو به درون چاه افتاد. آن گاه وی رو به آسمان کرد و گفت: خدایا! چون تشنه و گرسنه شوم تو خدای [روزی ده] من هستی. بار الها! چیزی جز این ظرف ندارم، پس آن را از من مگیر.

شقیق می گوید: به خدا سوگند، دیدم که آب چاه فزونی گرفت تا این که ظرف را که از آب پر شده بود بر گرفت، وضو ساخت و چهار رکعت نماز گزارد. آن گاه به سوی پشته شنی رفت و چند دانه شن برداشته، در ظرف آب خوری ریخت، آن را تکان می داد و از آن می نوشید. نزد او رفتم و سلام کردم. او پاسخ سلام مرا داد. گفتم: از زیادی آنچه خداوند به تو ارزانی داشته به من بخوران. گفت: ای شقیق! پیوسته نعمت های پنهان و آشکار خداوند شامل حال ما می باشد، پس به خداوندت خوش گمان باش. آن گاه ظرف را به من داد و چون از آن ظرف نوشیدم محتوای ظرف را سویق و شکر یافتم، با آن سیر و سیراب شدم و چندین روز به آب و خوراک نیازمند نشدم. به خدا سوگند! هرگز گواراتر و لذیذتر و معطرتر از آن نوشیدم.

او را تا زمانی که وارد مکه شدم، ندیدم. نیمه شبی او را در کنار «قبه الشراب» دیدم که نالان و گریان و با حال خشوع به نماز مشغول بود تا این که شب به پایان رسید. چون سپیده دمید،

در مصلاهی خود نشست و به تسییح پرداخت. سپس نماز صبح گزارد و گرد خانه خدا طواف کرد و از حرم خارج شد. وی را دنبال کردم، بر خلاف حالی که در بین راه داشت، دوستانی او را در بر گرفته بودند. مردم نیز گرد او جمع شده، به او سلام می دادند. از یکی از آنان پرسیدم: این جوان کیست؟ گفت: او موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است.

گفتم: اگر این رفتار از جز این خاندان سر می زد، جای شگفتی بود (۲۴).

پی نوشت ها

(۱) نک به: تاریخ بغداد ۱۳/۲۷؛ وفيات الاعیان ۵/۳۱۰؛ روضه الواعظین ۱/۲۲۱؛ سیر اعلام النبلاء ۶/۲۷۰؛ صفه الصفوه ۱/۱۹۱؛ مناقب آل ابی طالب ۴/۳۴۹؛ اصول کافی ۲/باب موسی بن جعفر علیهما السلام؛ نورالابصار ۱۶۴؛ اعیان الشیعه ۲/۷ و عوام العلوم ۲/۱۵.

(۲) ر. ک به: بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۱، ط بیروت؛ دلائل الامامه، ص ۱۴۸؛ البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۱۸۳؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۴۹.

(۳) الفروع من الکافی، ج ۶، ص ۴۸ (کتاب الزی والتجمل).

(۴) سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۷۴؛ حیاه الامام موسی بن جعفر، ج ۲، ص ۴۴۰-۳۷۷.

(۵) حیاه الامام موسی بن جعفر، ج ۲، ص ۳۷۷ به نقل از اعلام الوری.

(۶) البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۱۸۳؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۸۸؛ بیروت؛ عوالم العلوم، ج ۲۱، ص ۳۱۹-۳۲۲.

(۷) عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۱، ح ۲۸.

(۸) اثبات الوصیه، ص ۱۶۱؛ دلائل الامامه، ص ۳۰۴، ح ۲۵۸.

(۹) آل عمران/۳۴.

(۱۰) مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۳۹؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۰۶، ط بیروت؛ تحف العقول، ص ۳۰۷، با اندکی تفاوت.

(۱۱) ر. ک به: الارشاد، ج ۲، ص ۲۲۴، (سلسله

مؤلفات مفید؛ روضه الواعظین، ج ۱، ص ۲۱۳؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۲۳؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۵۷، ط بیروت.

(۱۲) تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۲۷؛ وفيات الاعیان، ج ۵، ص ۳۰۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۷۱.

(۱۳) انعام/۱۲۴.

(۱۴) مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۴۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۷۱؛ تهذیب الکمال، ج ۲۹، ص ۴۶؛ مقاتل الطالبین، ص ۴۹۹.

(۱۵) وفيات الاعیان، ج ۵، ص ۳۰۸؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۰۴، ط بیروت.

(۱۶) الارشاد، ج ۲، ص ۲۳۳؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۲۸؛ روضه الواعظین، ج ۱، ص ۲۱۵؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۰۲، ط بیروت.

(۱۷) تهذیب الکمال، ج ۲۹، ص ۴۶؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۷.

(۱۸) تاریخ بغداد، ۱۳/۳۰، تهذیب الکمال، ۲۹/۴۴، الارشاد، ۲/۲۳۵ (سلسله مؤلفات الشیخ المفید).

(۱۹) مقاتل الطالبین، ص ۵۰۲.

(۲۰) قریه ای است که جنگ معروف قادسیه در زمان خلافت عمر بن خطاب در سال ۱۶ هجری میان مسلمانان و ایرانیان در آن واقع شد. فرمانده مسلمانان سعد بن ابی وقاص بود و رستم، پهلوان و جنگ جوی نامی ایرانیان در این جنگ کشته شد و سپاه اسلام به پیروزی رسید. (معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۹۱-۲۹۲).

(۲۱) حجرات/۱۲.

(۲۲) منزلی در بین راه مکه و کوفه است. (معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۵۴).

(۲۳) طه/۸۲.

(۲۴) بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۸۲، ط بیروت. و. ر. ک: صفه الصفوه، ج ۱، ص ۴۴۱ و کشف الغمه، ج ۳، ص ۴.

امام کاظم (ع) قهرمان صبر و استقامت در بند زندان

نویسنده: حجه الاسلام والمسلمین محمد محمدی اشتهاردی

می خواهیم به مناسبت، از هفتمین جلوه شمس هدی، وارث ولایت کبری، فروغ تابان امامت، حضرت موسی بن جعفر (ع) سخن به میان آوریم، گرچه فصل فصل کتاب زندگی سراسر درخشان او درس سازندگی، عرفان، اخلاق، مبارزه، عبودیت و

ارزش های والای دیگر است، چرا که او خمیره ای از «روح

القدس» و شکوه ابدی، و آینه و مظهر صفات جمال و جلال خداوندی بود. می خواهیم از گوشه زندان او پرده برداریم، آن جا که آزادمردی دربند را با یک جهان شکوه و وقار می نگریم، که امواج نیل صبر و مقاومتش چونان موسای کلیم (ع) فرعون عباسی را به لجه هلاکت و فلاکت افکنده است.

او هم چون الماس در زندان تاریک بود، و هارون بر سریر سلطنت چون مهره ای تیره و بی بها. زندگی قهرمانانه امام (ع) در زندان، حقیقت توحید و ارتباط خالص با خدای بزرگ را نشان داد، و با صبر و مقاومتش بر ستمگران تاریخ آموخت که با بند و زنجیر، نمی توان چراغ آزادی و فضیلت را خاموش کرد. «کاظم» کلمه نبود، بلکه یک جهان مقاومت و ایستادگی در برابر جباران شکنجه گر بود، شکوهی وصف ناپذیر به بلندای خورشید بود، فریادی صاعقه خیز بر خرمن هستی پلید طاغوتیان.

شمشیر علی (ع) در دست داشت و فریاد فاطمه (س) در حنجره، و خون حسین (ع) در رگهایش جاری بود، او وجود عینی قرآن بود، حرکت های پرصلابت، و واکنش قاطع او در برابر زورمندان زراندوز و تزویرگران سالوس صفت، چون طوفان کوبنده ای بود که روزگار آنها را سیاه می کرد.

وصفش را از کوه دماوند پرسیدم، گفت: از من استوارتر است، از امواج کوه پیکر اقیانوس پرسیدم گفت: از من خروشان تر است، از خورشید پرسیدم گفت: از من درخشان تر است، از ماه پرسیدم گفت: از من تابان تر است، از غرش رعد و برق پرسیدم، گفتند: غرش او بر ستمگران جبار از غرش ما بلندتر و نافذتر است، از خدای بزرگ پرسیدم، فرمود: بنده صالح ما است و همواره

در سجده های طولانی با ما در راز و نیاز است، از قرآن پرسیدم، گفت: آیه آیه من در زندگیش دیده می شود، از پیامبر (ص) پرسیدم، فرمود: «جبرئیل بر این پیام را از سوی خداوند آورد، که خداوند فرمود: موسی عَبدی وَ حَبیبی وَ خَیْرَتی؛ ۱ حضرت موسی بن جعفر (ع) بنده و دوست من، و برگزیده من از میان انسان ها است» .

برای یافتن این مفاهیم در زندگی امام کاظم (ع) نظر شما را به چند نمونه از مقاومت و صبر انقلابی و پرصلابت آن حضرت در برابر هارون الرّشید، پنجمین طاغوت دیکتاتور عبّاسی، جلب می کنیم:

۱ هارون الرّشید در سال ۱۷۹ ه. ق، در سفر حج وارد مدینه شد، و امام کاظم (ع) را به جرم این که تسلیم حکومت جابرانه او نبود، بلکه رو در روی او قرار گرفته بود، دستگیر کرده و همراه دژخیمان بی رحمش به سوی بصره فرستاد، و آن حضرت را در بصره به زندان افکندند، او در زندان آن چنان صبور و مقاوم بود که گویی حادثه ای در زندگی اش رخ نداده، بلکه مکرر به درگاه خدا سپاسگزاری می کرد و در دعا چنین می گفت: «اللّهُمَّ إِنَّكَ تَعَلَّمُ أَنِّي كُنْتُ أَسْأَلُكَ أَنْ تَفَرِّغَنِي لِعِبَادَتِكَ، اللَّهُمَّ وَ قَدْ فَعَلْتَ فَلَكَ الْحَمْدُ؛ ۲ خدایا تو بر حال من آگاهی که از درگاهت تقاضا داشتم مرا در خلوتگاه قرار دهی تا با فراغت بیش تر تو را عبادت کنم، تقاضایم را برآوردی، تو را شکر و سپاس می گویم» .

آری آن حضرت زندانی شدن را که در مسیر نهی از منکر بود، از نعمت های الهی می دانست، و از این که در زندان توفیق بیش تر برای ارتباط با

خدا یافته، شکر و سپاس الهی را به جای می آورد.

۲ در آن هنگام که امام کاظم (ع) را به زندان سخت «سندی بن شاهک» بردند، و در آن جا تحت شکنجه های شدید قرار گرفت، هارون یکی از درباریان خود به نام «ربیع» را طلبید، و او را مأمور کرد که به زندان نزد امام کاظم (ع) برود و از او دلجویی نماید و پیشنهاد آزاد شدن از زندان را به او بدهد، و به تقاضاهایش توجه کند. ربیع در زندان، به محضر امام کاظم (ع) رسید و به آن حضرت چنین گفت: «برادرت (هارون) مرا نزد تو فرستاده او سلام رساند و گفت به شما چنین عرض کنم؛ چیزهایی درباره تو به من خبر داده اند که مرا پریشان ساخت. از این رو، از مدینه تو را به این جا (بغداد) نزد خودم آوردم، در مورد آن چیزها تحقیق کردم دیدم، تو از همه عیوب پاک هستی، و فهمیدم که نسبت دروغ به تو داده اند. اینک با خود فکر کردم که تو را به خانه ات (در مدینه) بازگردانم، یا نزد خود نگهدارم، به این نتیجه رسیدم که اگر در نزد من باشی، سینه ام از عداوت تو خالی تر خواهد شد، و دروغ بدخواهان را آشکارتر خواهد کرد، من ربیع را مأمور نمودم تا هرگونه غذایی را مایل هستی و هرگونه تقاضایی داری تأمین کند، با کمال روگشادی از او بخواه که بر آورده خواهد شد».

امام کاظم (ع) با کمال بی اعتنایی به پیام هارون، در دو جمله کوتاه و پرمعنی که نشان دهنده مقاومت و صلابتش بود، در پاسخ ربیع فرمود: «لا حَاضِرٌ مَالِي فَيَنْفَعُنِي وَ»

لَمْ أُخْلَقْ سَوْوَلًا؛ اموال خودم در نزد من حاضر نیست تا از آن بهره مند گردم، و خداوند مرا درخواست کننده از خلق نیافریده است.» .

آن گاه امام بی درنگ برخاست و گفت: اَللَّهُ أَكْبَرُ و مشغول نماز شد.

ای سرور من! هرگاه بر روی زمین خطی ترسیم شود، و موسی بن جعفر (ع) وارد آن خط گردد، سپس بگوید از آن خط خارج نمی شوم، هرگز خارج نخواهد شد.

ربیع، پس از انجام مأموریت، نزد هارون بازگشت و ماجرای ملاقات خود را با امام کاظم (ع) به هارون گزارش داد. هارون به ربیع گفت: «روحیه موسی بن جعفر (ع) را چگونه دیدی؟ و نظرت درباره او چیست؟»

ربیع در پاسخ گفت: «یا سَیِّدِی! لَوْ خُطِّطَتْ فِي الْأَرْضِ خِطَّةٌ فَدَخَلَ فِيهَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ (ع) ثُمَّ قَالَ لَا أُخْرَجُ مِنْهَا مَا خَرَجَ مِنْهَا؛ ای سرور من! هرگاه بر روی زمین خطی ترسیم شود، و موسی بن جعفر (ع) وارد آن خط گردد، سپس بگوید از آن خط خارج نمی شوم، هرگز خارج نخواهد شد.» .

هارون که امام کاظم (ع) را می شناخت و از مقاومت و اراده قاطع آن حضرت باخبر بود، سخن ربیع را تصدیق کرد و گفت: «همین گونه است که گفتم و من بیشتر دوست دارم که او در نزد من در همین جا (زندان بغداد) بماند.» [یعنی مقاومت و استواری او آن چنان محکم است که بازگشت او به مدینه برای حکومت ما خطر آفرین خواهد بود.]

آن گاه هارون به ربیع گفت: «این موضوع محرمانه بماند، مبادا آن را برای کسی نقل کنی.» .

ربیع می گوید: تا هارون زنده بود، از ترس او،

این ماجرا را به کسی نگفتم. ۳

۳ در مورد دیگر، هارون به وسیله یحیی بن خالد برای امام کاظم (ع) که در زندان بود، پیام داد که هرگاه به طور کوتاه عذرخواهی کنی که از ذمه سوگندم بیرون آیم، تو را آزاد خواهم کرد، زیرا قبلاً سوگند یاد نموده ام تا اقرار نکنی که با من بدرفتاری نموده ای، تو را آزاد نسازم.

امام کاظم (ع) با کمال بی اعتنائی به پیام هارون، به یحیی فرمود: «مرگ من نزدیک است و بیش از یک هفته در دنیا باقی نخواهم بود». ۴

امام هنگامی که این حدود را نام می برد، رنگ هارون لحظه به لحظه تغییر می کرد، به طوری که سیاه شد و فریاد زد: «دیگر برای ما چیزی نماند بنابراین بر مسند من بنشین». [یعنی تو خواهان حکومت هستی، و با این بیان می گویی زمام امور رهبری باید در دست من باشد.]

۴ هارون خواست از راه تطمیع، امام کاظم (ع) را بفریبد، خود را به زندان فضل بن ربیع رسانید و امام با وساطت «فضل بن ربیع» نزد هارون آمد، هارون به حضرت احترام شایانی نمود، آن گاه پرسید: «چرا به دیدار ما نمی آیی؟»

امام کاظم (ع) در پاسخ فرمود: «وسعت سلطنت و علاقه و دلبستگی تو به دنیا باعث شده که با تو ملاقات نکنم.»

هارون مقداری درهم و دینار و خلعت، به آن حضرت اهدا کرد، امام کاظم (ع) آن را پذیرفت، و هنگام پذیرفتن چنین فرمود: «سوگند به خدا اگر هزینه مسأله ازدواج عزب های خاندان ابوطالب و در نتیجه قطع نسل آنها نبود، هرگز این پول ها را نمی پذیرفتم.» امام (ع) پس

از این سخن، روی خود را به عنوان اعتراض از هارون برگردانید، و حمد و سپاس الهی را به جای آورد. ۵

۵ هارون در ملاقاتی به امام کاظم (ع) عرض کرد: «فدک را (که حق شما است) بگیر تا آن را در اختیار شما بگذارم.» امام امتناع ورزید تا این که پس از اصرار بسیار هارون، امام فرمود: «آن را با حدودی که دارد می گیرم.»

هارون گفت: حدود آن چقدر است؟

امام کاظم (ع) فرمود: «اگر حدود آن را مشخص کنم، آن را در اختیار من نمی گذاری.»

هارون گفت: به حق جدت سوگند، آن را در اختیار شما می گذارم.

امام کاظم (ع) فرمود: «حد اول آن، عدن است، حد دوم آن سمرقند است، حد سوم آن آفریقا است، و حد چهارم آن سیف البحر نزدیک جزایر ارمنستان است.»

امام هنگامی که این حدود را نام می برد، رنگ هارون لحظه به لحظه تغییر می کرد، به طوری که سیاه شد و فریاد زد: «دیگر برای ما چیزی نماند بنابراین بر مسند من بنشین.» [یعنی تو خواهان حکومت هستی، و با این بیان می گویی زمام امور رهبری باید در دست من باشد.]

امام کاظم (ع) فرمود: «من که گفتم اگر حدود فدک را مشخص کنم آن را در اختیارم نمی گذاری.» در این هنگام هارون تصمیم گرفت تا آن حضرت را به قتل برساند. ۶

۶ هنگامی که امام کاظم (ع) در زندان بود، هارون به دلیل مقاصد شومی که داشت، کنیز زیارویی را به عنوان خدمتگذاری به امام، به زندان فرستاد، آن کنیز را به زندان آوردند، و مراحم و الطاف هارون را به

عرض امام رساندند [هارون می خواست از این طریق، امام را از خود خشنود سازد] امام آن کنیز را نپذیرفت و به عامری (شخصی که واسطه رساندن کنیز شده بود)، فرمود: به هارون بگو «بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيَتِكُمْ تَفْرَحُونَ؛ بلکه این شما هستید که به هدایایتان

شاد هستید». ۷.

عامری بازگشت و ماجرا را به هارون گفت، هارون خشمگین شد و به عامری گفت: «به موسی بن جعفر (ع) بگو نه ما با رضایت تو، تو را زندانی کرده ایم و نه با رضایت تو خدمتگذار به نزد تو فرستاده ایم.» سپس کنیز را در آن جا رها کن و بیا، آن گاه خادم خود را مأمور کرد تا محرمانه وضع امام و کنیز را به او گزارش دهد. خادم پس از مدتی به هارون گزارش داد که آن کنیز آن چنان تحت تأثیر چهره ملکوتی امام کاظم قرار گرفته که به سجده افتاده و سر از سجده بر نمی دارد، و مکرر خدا را تسبیح و تقدیس می کند و می گوید «قُدُّوسٌ سُبْحَانُكَ سُبْحَانُكَ».

هارون گفت سوگند به خدا موسی بن جعفر (ع) او را جادو نموده، او را نزد من بیاور، عامری کنیز را نزد هارون آورد، در حالی که کنیز از خوف خدا به شدت می لرزید هارون گفت: این چه حالی است که پیدا کرده ای؟ کنیز گفت: «امام را دیدم شب و روز غرق در عبادت و تسبیح است به آن حضرت گفتم برای خدمتگذاری شما آمده ام، چه کاری داری تا انجام دهم؟ فرمود: نیازی به تو ندارم، اینها چه خیال می کنند ناگاه به سویی متوجه شد، من نیز به آن سو متوجه شدم، باغی پرصفا با حوریان و

غلمان دیدم، بی اختیار به سجده افتادم، تا این غلام مرا به این جا آورد.

هارون خشمگین شد و دستور داد آن زن را تحت نظر بگیرند تا وقایع زندان را به کسی خبر ندهد، او هم چنان تحت نظر مشغول عبادت بود تا از دنیا رفت. ۸

(۱) محدّث کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۵۲۸، حدیث لُوح.

(۲) شیخ مفید، ارشاد مفید (ترجمه شده) ج ۲، ص ۲۳۲.

(۳) محدّث قمی، انوار البهیة، ص ۳۰۳ و ۳۰۴.

(۴) همان.

(۵) شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۷۶ و علامه مجلسی، بحار، ج ۴۸، ص ۲۱۷.

(۶) محقق سروی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۲۱.

(۷) نمل (۲۷) آیه ۳۶، این سخن در قرآن از زبان حضرت سلیمان (ع) نقل شده که به هدیه آورندگان بلقیس (ملکه کافر سبأ) فرمود.

(۸) محقق سروی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۹۸.

امامت

نگاهی کوتاه به ادله اثبات امامت امام کاظم علیه السلام

مقدمه

سعید دینی

در روز یکشنبه هفتم ماه صفر سال ۱۲۸ و به قوی ۱۲۹ ه. ق در سرزمین ابواء (بین مکه و مدینه) کودکی به دنیا آمد که نام او «موسی»، کنیه شریفش «ابوالحسن» و لقب مشهورش «کاظم» و القاب دیگر آن حضرت، صابر، امین و عبد صالح بود. او در سال ۱۸۳ ه. ق در زندان «سندی بن شاهک» بغداد به دستور هارون به شهادت رسید. پدر گرامی اش امام صادق علیه السلام، ششمین پیشوای شیعیان، رئیس مکتب تشیع و احیا کننده علوم نبوی بود و مادر ارجمنند، عالمه و با فضیلتش، «حمیده» نام داشت. (۱)

از سال ۱۴۸ ه. ق که امام صادق علیه السلام به شهادت رسید، بنا بر وصیت و نص پدر تا سال ۱۸۳ ه. ق عهده دار سرپرستی و امامت شیعیان گردید و

دوران ۳۵ ساله امامتش در محیطی پراختناق و خفقان و همراه با تقیه گذشت.

دوران امامت آن حضرت با حکومت ۴ تن از خلفای ستمگر عباسی همراه بود که به ترتیب عبارتند از:

۱ - منصور دوانیقی (۱۳۶ - ۱۵۸)؛

۲ - محمد، معروف به مهدی (۱۵۸ - ۱۶۹)؛

۳ - هادی (۱۶۹ - ۱۷۰)؛

۴ - هارون (۱۷۰ - ۱۹۳) (۲).

در چنین محیطی، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام علاوه بر مسئولیت امامت و رهبری جامعه اسلامی، موفق به تربیت شاگردان زیادی گردید و با وجود اختناق حاکم، عده زیادی از دانشمندان و بزرگان شیعه از علم و دانش آن حضرت استفاده کردند و روایات زیادی را در زمینه های مختلف از آن بزرگوار نقل نمودند. کثرت روایات فقهی ایشان بعد از امام باقر و امام صادق علیهما السلام مؤیدی بر این ادعا است.

ادله امامت امام کاظم علیه السلام:

۱ - نصوص:

امام کاظم علیه السلام مانند سایر ائمه معصوم علیهم السلام از دو نوع نص بر امامت خویش برخوردار بود.

الف) نصوص عام؛ یعنی نصوصی که امامت همه ائمه را اثبات می کند.

ب) نصوص خاص؛ یعنی نصوصی که اختصاص به هر یک از ائمه دارد و در آن تصریح به امامت آن امام شده است.

در اینجا فقط به دو نمونه از نصوص خاص بر امامت امام موسی بن جعفر علیه السلام اشاره می کنیم:

۱ - «عن معاذبن کثیر، عن ابی عبد الله علیه السلام قال: قلت له: اسأل الله الذی رزق اباک منک هذه المنزله ان یرزقک من عقبک قبل الممات مثلها، فقال: قد فعل الله ذلک. قال: قلت من هو؟ - جعلت فداک - فإشار الی العبد الصالح وهو راقد فقال:

هذا الراقد - وهو غلام -؛ (۳) معاذبن كثير گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: از خدایی که این مقام را به شما روزی کرده می خواهم که تا پیش از وفات [شما] مانند آن را به نسل شما هم روزی کند. پس آن حضرت فرمود: خدا این کار را کرده است. عرض کردم: قربانت گردم، او کیست؟ اشاره به عبد صالح (از القاب امام موسی بن جعفر علیه السلام) کرد که خوابیده بود و فرمود: این خوابیده. و او در آن زمان کودک بود. «

۲ - «عن المفضل بن عمر قال: كنت عند ابي عبد الله عليه السلام فدخل ابو ابراهيم عليه السلام وهو غلام، فقال: استوص به وضع امره عند من تثق به من اصحابك؛ (۴)

مفضل بن عمر می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم که ابو ابراهیم (موسی بن جعفر) علیه السلام وارد شد در حالی که او جوانی بود. امام علیه السلام فرمودند: وصیت مرا درباره این بپذیر [و بدانکه او امام است] و امر [امامت] او را با هر کدام از اصحابت که مورد اطمینان است در میان بگذار. «

۲ - معجزات و کرامات

یکی از راههای اثبات امامت، معجزه و کرامت است. در ذیل برای اثبات امامت موسی بن جعفر علیه السلام برخی از معجزات و کرامات آن حضرت را نقل می کنیم:

الف) «احمد بن مهران» از «ابی بصیر» روایت کرده است که می گوید: به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم، به چه چیز امام شناخته می شود؟ فرمود: به چند خصلت شناخته می گردد که اولی آنها اینست که از پدرش سخنی و اشاره ای درباره امامت

او صادر شده باشد تا همان حجت و دلیلی باشد، و دیگر آنکه از او پرسش شود و او پاسخ گوید و اگر پرسش نشد، خود آغاز سخن کند، و به اینکه بتواند از فردا خبر دهد و با مردم به هر زبانی که دارند گفتگو کند. سپس فرمود: ای ابا محمد تا برنخاسته ای یکی از این نشانه ها را به تو نشان خواهم داد.

ابو بصیر می گوید: طولی نکشید که مردی از اهل خراسان وارد شد و به زبان عربی با آن جناب سخن گفت و موسی بن جعفر علیهما السلام به فارسی پاسخش را داد. مرد خراسانی گفت: به خدا سوگند، اینکه من با شما به زبان فارسی گفتگو نکردم برای این بود که گمان کردم شما فارسی را خوب نمی دانی! حضرت فرمودند: سبحان الله، اگر من نتوانم به خوبی پاسخ تو را بدهم، پس برتری من بر تو در شایستگی منصب امامت چیست؟ سپس فرمودند: ای ابا محمد! همانا امام کسی است که زبان هر یک از مردم و هم چنین زبان پرنده و هر جاننداری را به خوبی بداند (۵).

۲ - «محمد بن مفضل» روایت می کند که در میان اصحاب ما در مورد مسح پا در وضو اختلاف صورت گرفت، بدین صورت که آیا مسح از سرانگشتان تا کعبین است یا بالعکس؟ سرانجام «علی بن یقین» (وزیر هارون که از خواص امام کاظم علیه السلام بود و به دستور امام در جهت پشتیبانی از شیعه در دربار هارون با تقیه سپری می کرد) نامه ای در مورد کیفیت وضو و اختلافی که صورت گرفته بود به امام نوشت. عبارت او چنین بود: «جان ما فدای

تو باد، به درستی که اصحاب در مسح پاها اختلاف کرده اند، اگر مصلحت می بینید آن را به خط مبارک خود بنویسید تا عمل من با آنچه شما به جا می آورید موافق باشد، انشاء الله. »

آن حضرت در پاسخ وی نوشت: «من به تو امر می کنم که در وضو سه بار آب در دهان کنی و سه بار آب در بینی و سه بار روی خود را بشویی و محاسن خود را خلال کنی و هر دو دست خود را تا مرفق سه بار و تمام سر و ظاهر هر دو گوش و باطن آن را مسح کنی و سه بار هر دو پا را تا کعبین بشویی.»

نوشته آن حضرت به «علی بن یقظین» رسید و از پاسخ امام تعجب کرد، در عین حال گفت: مولای من به آنچه فرموده اعلم است و من امر او را امتثال می نمایم و طبق فرمایش امام علیه السلام عمل می کنم. در این زمان بدگویان نزد هارون بدگویی شدیدی از علی بن یقظین می کردند و می گفتند او رافضی است. با اینکه هارون بارها او را امتحان کرده بود، خواص خود را جمع نموده و در مورد وزیر خود به مشورت پرداخت. عده ای از آنان گفتند اگر صلاح می بینید او را با وضو گرفتنش در هنگام نماز امتحان کنید، زیرا روافض در وضو با ما اختلاف دارند و نسبت به ما عمل کمتری را انجام می دهند. هارون پذیرفت و تصمیم بر این شد که با این روش از مذهب «علی بن یقظین» مطلع گردد. او وزیر خود را به خانه دعوت کرد و با کارهای متفرقه او را مشغول

ساخت تا وقت نماز شد. «علی بن یقظین» حجره ای را که در آن بود، خلوت نموده و مہیای وضو گردید، ہارون نیز از کنار دیوار او را زیر نظر داشت و وضو گرفتن او را بہ صورت کامل مشاہدہ نمود و بہ یقین رسید کہ علی بن یقظین بر مذہبی است کہ او بر آن است و با صدای بلند گفت: ای «علی بن یقظین» دروغ گفت آن کہ گمان کرد تو از روافض ہستی. و ارادت ہارون بہ او بیش از پیش گردید.

بعد از آن ماجرا، نامہ ای از حضرت کاظم علیہ السلام بہ علی بن یقظین رسید، بہ این مضمون کہ: در وضو ابتدا یکبار صورت خود را بہ قصد واجب بشوی و یکبار دیگر بہ قصد استحباب و دستہای خود را از مرفق این چنین بشوی و پیش سر خود را و ظاہر ہر دو قدم خود را از بقیہ تری وضوی خودت مسح کن؛ ہمچنان کہ خداوند متعال فرمودہ است. پس بہ تحقیق آنچه را بر تو می ترسیم زایل شد. (۶)

در پایان با اشعاری در مدح امام موسی بن جعفر علیہ السلام از کتاب خزائن الاشعار جوہری کلام خود را بہ پایان می بریم:

پرسید عارفی کہ بگو کیست یار تو گفتم بہ او، نشین و بشنو کہ یار من ہم زادہ نبی بود و بضعہ بتول سر علی، مقام جلی، نور منجلی آن موسی کہ موسی در طور کوی او از آدم و مسیح بہ درگاہ جود او ہفتم گھر کہ بعد از شش گوہر ثمین ای آفتاب برج ولایت کہ آفتاب آدم طفیل و اصل وجود تو زین سبب شاہا بہ

غیر صادر اول که جد تو است «ذاکر» تهی نموده دل از ذکر ماسوی

کز عشق او تو را دل پر غم در آذر است نور خدا و مظهر حق، عین داور است سبط نبی، ولی خداوند اکبر است هفتم امام حضرت موسی بن جعفر است منزل گرفته محو تجلای دیگر است چشم امیدشان همه چون حلقه بر در است صلب مطهرش صدف پنج گوهر است در پیش مهر رویت از ذره کمتر است معلوم شد که علت غائی مؤخر است عالم تمام مشتق و ذات تو مصدر است جز ذکر تو که ذکر خدا و پیمبر است (۷)

پی نوشت ها

(۱) اربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۳، انتشارات نشر ادب الحوزه، کتابفروشی اسلامیة، با ترجمه علی بن حسین زواری؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ج ۲، ص ۲۵، انتشارات جاویدان علمی، چاپ چهارم، ۱۳۷۱ ه. ش؛ مفید، تاریخ ارشاد، ج ۲، ص ۲۰۷، انتشارات علمیه اسلامیة، چاپ دوم، مترجم: سید هاشم رسولی محلاتی؛ کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۳۸۴ - ۳۸۵، انتشارات علمیه اسلامیة، مترجم: سید جواد مصطفوی.

(۲) مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، ص ۴۱۳، انتشارات توحید، چاپ اول، ۱۳۷۲ ه. ش.

(۳) کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۸۲، انتشارات علمیه اسلامیة، مترجم: سید جواد مصطفوی.

(۴) همان، ص ۸۳.

(۵) اربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۱؛ انتشارات ادب الحوزه، کتابفروشی اسلامیة، با ترجمه علی بن حسین زواری؛ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۲۱۷؛ انتشارات علمیه اسلامیة، چاپ دوم، مترجم سید هاشم رسولی محلاتی.

(۶) همان، صص ۲۳ - ۲۵.

(۷) مرحوم عباسی حسینی جوهری، خزائن الاشعار، ص ۶۴، انتشارات مسجد جمکران، چاپ سوم، ۱۳۷۸ ه. ش.

حضرت موسی بن جعفر (ع)

سلام

السلام علی المعذب فی قعر السجون و ظلم المطامیر، ذی الساق المرضوض بحلق القيود

درود بر آن سروری که در تنگنای زندان ها و در تاریکیهای زیر زمین ها، حلقه های زنجیر پاهای مبارکش را مجروح ساخته بود.

نام

نام امام هفتم ما، موسی و لقب آن حضرت کاظم (ع) کنیه آن امام (ابوالحسن) و (ابو ابراهیم) است. شیعیان و دوستان آن لقب (باب الحوائج) به آن حضرت داده اند. تولد امام موسی کاظم (ع) روز یکشنبه هفتم ماه صفر سال ۱۲۸ هجری در (ابواء) اتفاق افتاد. دوران امامت امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (ع) مقارن بود با سالهای آخر خلافت منصور عباسی و در دوره خلافت هادی و سیزده سال از دوران خلافت هارون که سخت ترین دوران عمر آن حضرت به شمار است.

امام موسی کاظم (ع) از حدود ۲۱ سالگی بر اثر وصیت پدر بزرگوار و امر خداوند متعال به مقام بلند امامت رسید، و زمان امامت آن حضرت سی و پنج سال و اندکی بود و مدت امامت آن حضرت از همه ائمه بیشتر بوده است، البته غیر از حضرت ولی عصر (عج).

صفات ظاهری و باطنی و اخلاق آن حضرت

صورت و سیرت

کاظم (ع) دارای قامتی معتدل بود. صورتش نورانی و گندمگون و رنگ مویش سیاه و انبوه بود.

بدن شریفش از زیادی عبادت ضعیف شد، ولی همچنان روحی قوی و قلبی تابناک داشت. (۸۳) امام کاظم (ع) به تصدیق همه مورخان، به زهد و عبادت بسیار معروف بوده است. موسی بن جعفر از عبادت و سختکوشی به (عبد صالح) معروف و در سخاوت و بخشندگی مانند نیاکان بزرگوار خود بود. بدره های (کیسه های) سیصد دیناری و چهارصد دیناری و دو هزار دیناری می آورد و بر ناتوانان و نیازمندان تقسیم می کرد. (۸۴) از حضرت موسی کاظم (ع) روایت شده است که فرمود: (پدرم (امام صادق - ع) پیوسته مرا به

سخاوت داشتن و کرم کردن سفارش می کرد).

امام (ع) با آن کرم و بزرگواری و بخشندگی خود لباس خشن بر تن می کرد، چنانکه نقل کرده اند: (امام بسیار خشن پوش و روستایی لباس بود) (۸۵) و این خود نشان دیگری است از بلندی روح و صفای باطن و بی اعتنایی آن امام به زرق و برقههای گول زنده دنیا.

امام موسی کاظم (ع) نسبت به زن و فرزندان و زبردستان بسیار با عاطفه و مهربان بود. همیشه در اندیشه فقرا و بیچارگان بود، و پنهان و آشکار به آنها کمک می کرد. برخی از فقرای مدینه او را شناخته بودند اما بعضی - پس از تبعید حضرت از مدینه به بغداد - به کرم و بزرگواریش پی بردند و آن وجود عزیز را شناختند.

امام کاظم (ع) به تلاوت قرآن مجید انس زیادی داشت. قرآن را با صدایی حزین و خوش تلاوت می کرد. آن چنان که مردم در اطراف خانه آن حضرت گرد می آمدند و از روی شوق و رقت گریه می کردند. بدخواهانی بودند که آن حضرت و اجداد گرامیش را - روی در روی - بد می گفتند و سخنانی دور از ادب به زبان می راندند، ولی آن حضرت با بردباری و شکیبایی با آنها روبرو می شد، و حتی گاهی با احسان آنها را به صلاح می آورد، و تنبیه می فرمود. تاریخ، برخی از این صحنه ها را در خود نگهداشته است. لقب "کاظم" از همین جا پیدا شد. کاظم یعنی: نگهدارنده و فرو خورنده خشم. این رفتار در برابر کسی یا کسانی بوده که از راه جهالت و نادانی یا به تحریک دشمنان به این

کارهای زشت و دور از ادب دست می زدند. رفتار حکیمانه و صبورانه آن حضرت (ع) کم کم، بر آنان حقانیت خاندان عصمت و اهل بیت (ع) را روشن می ساخت، اما آنجا که پای گفتن کلمه حق - در برابر سلطان و خلیفه ستمگری - پیش می آمد، امام کاظم (ع) می فرمود: "قل الحق و لو کان فیه هلاکک" یعنی: حق را بگو اگرچه آن حقگویی موجب هلاک تو باشد. ارزش والای حق به اندازه ای است که باید افراد در مقابل حفظ آن نابود شوند.

در فروتنی - مانند صفات شایسته دیگر خود - نمونه بود. با فقرا می نشست و از بینوایان دلجویی می کرد. بنده را با آزاد مساوی می دانست و می فرمود همه، فرزندان آدم و آفریده های خدائیم.

از ابوحنیفه نقل شده است که گفت: "او را در کودکی دیدم و از او پرسشهایی کردم چنان پاسخ داد که گویی از سرچشمه ولایت سیراب شده است. براستی امام موسی بن جعفر (ع) فقیهی دانا و توانا و متکلمی مقتدر و زبردست بود". محمد بن نعمان نیز می گوید: "موسی بن جعفر را دریایی بی پایان دیدم که می جوشید و می خروشید و بذرهای دانش به هر سو می پراکند.

نص بر امامت امام موسی کاظم

۱ داود بن کثیر گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم و خداوند مرا پیش مرگ شما کند اگر خدای ناکرده مرگ شما فرا رسید پس از شما امام کیست؟

حضرت فرمود: پسر من موسی ...

۲- مفضل بن عمر گفت: به مولای خودم امام صادق علیه السلام عرض کردم اگر صلاح میدانید امام پس از خود را معرفی نمائید.

حضرت فرمود: الامام

من بعدی بنی موسی ... امام پس از من فرزندم موسی است و نسل امامت از اوست و حجه بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی یک به یک امامان پس از وی هستند.

۳- عیسی بن عبدالله بن عمر بن ثامن ایطالب گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: خداوند آن روز را نیاورد که من مرگ شما را شاهد باشم ولی اگر چنین شد چه کسی را امام خود بدانم؟ حضرت به پسرش موسی اشاره فرمود ...

۴- فیض بن مختار گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم دستم را بگیر و از آتش نجات بده امام ما بعد از شما کیست؟ و در این هنگام موسی بن جعفر که کودکی بیش نبود وارد شد، حضرت فرمود: این است امام شما به او متمسک باش.

۵- سلیمان بن خالد گفت: روزی که اصحاب بدور حضرت امام جعفر صادق علیه السلام حلقه زده بودند آن حضرت فرزندش ابوالحسن موسی را صدا کردند و او را به ما به عنوان امام پس از خود معرفی نمود فرمودند: علیکم بهذا بعدی فیهو والله صاحبکم بعدی.

شما را پس از خود به این پسر ارجاع می دهیم قسم به خدا بعد از او صاحب شما و مقصدی امر امامت است.

امام (ع) در سنگر تعلیم حقایق و مبارزه

نشر فقه جعفری و اخلاق و تفسیر و کلام که از زمان حضرت صادق (ع) و پیش از آن در زمان امام محمد باقر (ع) آغاز و عملی شده بود، در زمان حضرت امام موسی کاظم (ع) نیز به پیروی از سیره نیاکان بزرگوارش همچنان ادامه داشت، تا مردم پیش از

پیش به خط مستقیم امامت و حقایق مکتب جعفری آشنا کردند، و این مشعل فروزان را از ورای اعصار و قرون به آیندگان برسانند.

خلفای عباسی بنا به روش ستمگرانه و زیاده روی در عیش و عشرت، همیشه در صدد نابودی بنی هاشم بودند تا اولاد علی (ع) را با داشتن علم و سیادت از صحنه سیاست و تعلیم و ارشاد کنار زنند، و دست آنها را از کارهای کشور اسلامی کوتاه نمایند. اینان برای اجراء این مقصود پلید کارها کردند، از جمله: چند تن از شاگردان مکتب جعفری را تشویق نمودند تا مکتبی در برابر مکتب جعفری ایجاد کنند و به حمایتشان پرداختند. بدین طریق مذاهب حنفی، مالکی، حنبلی و شافعی هر کدام با راه و روش خاص فقهی پایه ریزی شد. حکومتهای وقت و بعد از آن - برای دست یابی به قدرت - از این مذاهب پشتیبانی کرده و اختلاف آنها را بر وفق مراد و مقصود خود دانسته اند.

در سالهای آخر خلافت منصور دوانیقی که مصادف با نخستین سالهای امامت حضرت موسی بن جعفر (ع) بود (بسیاری از سادات شورش - که نوعاً از عالمان و شجاعان و متقیان و حق طلبان اهل بیت پیامبر (ص) بودند و با امامان نسبت نزدیک داشتند - شهید شدند. این بزرگان برای دفع ستم و نشر منشور عدالت و امر به معروف و نهی از منکر، پیاپی خاستند و سرانجام با اهداء جان خویش، به جوهر اصلی تعالیم اسلام جان می دادند، و جانهای خفته را بیدار می کردند. طلوعها و غروبها را در آبادیهای اسلامی به رنگ ارغوانی در می آوردند و بر در و

دیوار شهرها نقش جاوید می نگاشتند و بانگ اذان مؤذنان را بر مأذنه های مساجد اسلام شعله ور می ساختند. (۸۶)

در مدینه کارگزاران مهدی عباسی فرزند منصور دوانیقی در عمل، همان رفتار زشت دودمان سیاه بنی امیه را پیش گرفتند، و نسبت به آل علی (ع) آنچه توانستند بدرفتاری کردند. داستان دردناک (فخ) (۸۷) در زمان هادی عباسی پیش آمد. علت بروز این واقعه این بود که (حسین بن علی بن عابد) از اولاد حضرت امام حسن (ع) که از افتخارات سادات حسنی و از بزرگان علمای مدینه و رئیس قوم بود، به یاری عده ای از سادات و شیعیان در برابر بیدادگری (عبدالعزیز عمری) که مسلط بر مدینه شده بود، قیام کردند و با شجاعت و رشادت خاص در سرزمین فخ عده زیادی از مخالفان را کشتند، سرانجام دشمنان دژخیم این سادات شجاع را تنگنای محاصره قرار دادند و به قتل رساندند و عده ای را نیز اسیر کردند. مسعودی می نویسد: بدنهایی که در بیابان ماند طعمه درندگان صحرا گردید. (۸۸)

سیاهکاریهای بنی عباس منحصر به این واقعه نبود. این خلفای ستمگر صدها سید را زیر دیوارها و میان ستونها گچ گرفتند، و صدها تن را نیز در تاریکی زندان ها حبس کردند و به قتل رساندند. عجب آنکه این همه جنایتها را زیر پوشش اسلامی و به منظور فرو خواباندن فتنه انجام می دادند.

حضرت موسی بن جعفر (ع) را هرگز در چنین وضعی و با دیدن و شنیدن آن همه مناظر دردناک و ظلمهای بسیار، آرامشی نبود. امام به روشنی می دید که خلفای ستمگر در پی تباه کردن و از بین بردن اصول اسلامی و انسانی اند.

امام کاظم (ع) سالها مورد اذیت و آزار و تعقیب و زجر بود، و در مدتی که از ۴ سال تا ۱۴ سال نوشته اند تحت نظر و در تبعید و زندان ها و تک سلولها و سیاهچال های بغداد - در غل و زنجیر - بسر می برد.

امام موسی بن جعفر (ع) بی آنکه - در مراقبت از دستگاه جبار هارونی - بیمی به دل راه دهد به خاندان و بازماندگان سادات رسیدگی می کرد و از گردآوری و حفظ آنان و جهت دادن به بقایای آنان غفلت نداشت. آن زمان که امام (ع) در مدینه بود، هارون کسانی را بر حضرت گماشته بود تا از آنچه در گوشه و کنار خانه امام (ع) می گذرد، وی را آگاه کنند. هارون از محبوبیت بسیار و معنویت نافذ امام (ع) سخت بیمناک بود. چنانکه نوشته اند که هارون، درباره امام موسی بن جعفر (ع) می گفت: (می ترسم فتنه ای برپا کند که خونها ریخته شود) (۸۹) و پیداست که این (قیامهای مقدس) را که سادات علوی و شیعیان خاص رهبری می کردند و گاه خود در متن آن قیامها و اقدامهای شجاعانه بودند از نظر دستگاه حاکم غرق در عیش و تنعم بناحق (فتنه) نامیده می شد. از سوی دیگر این بیان هارون نشانگر آن است که امام (ع) لحظه ای از رفع ظلم و واژگون کردن دستگاه جباران غافل نبوده است. وقتی مهدی عباسی به امام (ع) می گوید (آیا مرا از خروج خویش در ایمنی قرار می دهی) (۹۰) که دستگاه ستمگر عباسی از امام (ع) و یاران و شیعیانش داشته است. براستی نفوذ معنوی امام موسی کاظم (ع) در دستگاه حاکم

به حدی بود که کسانی مانند علی بن یقظین صدراعظم (وزیر) دولت عباسی، از دوستاناران حضرت موسی بن جعفر (ع) بودند و به دستورات حضرت عمل می کردند.

سخن چینان دستگاه از علی بن یقظین در نزد هارون سخنها گفته و بدگوئنها کرده بودند، ولی امام (ع) به وی دستور فرمود با روش ماهرانه و تاکتیک خاص اغفالگرانه (تقیه) که در مواردی، برای ردّ گمی حيله های دشمن ضروری و شکلی از مبارزه پنهانی است، در دستگاه هارون بماند و به کمک شیعیان و هواخواهان آل علی (ع) و ترویج مذهب و پیشرفت کار اصحاب حق، همچنان پای فشارد - بی آنکه دشمن خونخوار را از این امر آگاهی حاصل شود.

سرانجام بدگوئی هایی که اطرافیان از امام کاظم (ع) کردند در وجود هارون کارگرافتاد و در سفری که در سال ۱۷۹ ه به حج رفت، بیش از پیش به عظمت معنوی امام (ع) و احترام خاصی که مردم برای امام موسی الکاظم (ع) قائل بودند پی برد. هارون سخت از این جهت، نگران شد. وقتی به مدینه آمد و قبر منور پیامبر اکرم (ص) را زیارت کرد، تصمیم بر جلب و دستگیری امام (ع) یعنی فرزند پیامبر گرفت. هارون صاحب قصرهای افسانه ای در سواحل دجله، و دارنده امپراطوری پهناور اسلامی که به ابر خطاب می کرد: (بار که هر کجا بیاری در کشور من باریده ای و به آفتاب می گفت بتاب که هر کجا بتابی کشور اسلامی و قلمرو من است!) آن چنان از امام (ع) هراس داشت که وقتی قرار شد آن حضرت را از مدینه به بصره آورند، دستور داد چند کجاوه

با کجاوه امام (ع) بستند و بعضی را نابهنگام و از راههای دیگر ببرند، تا مردم ندانند که امام (ع) را به کجا و با کدام کسان بردند، تا یأس بر مردمان چیره شود و به نبودن رهبر حقیقی خویش خو گیرند و سر به شورش و بلوا بر ندارند و از تبعیدگاه امام (ع) بی خبر بمانند. و این همه بازگو کننده بیم و هراس دستگاه بود، از امام (ع) و از یارانی که - گمان می کرد - همیشه امام (ع) آماده خدمت دارد می ترسید، این یاران با وفا - در چنین هنگامی - شمشیرها برافرازند و امام خود را به مدینه بازگردانند. این بود که با خارج کردن دو کجاوه از دو دروازه شهر، این امکان را از طرفداران آن حضرت گرفت و کار تبعید امام (ع) را فریبکارانه و با احتیاط انجام داد.

باری، هارون، امام موسی کاظم (ع) را - با چنین احتیاطها و مراقبت هایی از مدینه تبعید کرد.

هارون، ابتدا دستور داد امام هفتم (ع) را با غل و زنجیر به بصره ببرند و به عیسی بن جعفر بن منصور که حاکم بصره بود، نوشت، یک سال حضرت امام کاظم (ع) را زندانی کند، پس از یک سال والی بصره را به قتل امام (ع) مأمور کرد. عیسی از انجام دادن این قتل عذر خواست. هارون امام را به بغداد منتقل کرد و به فضل بن ربیع سپرد. مدتی حضرت کاظم (ع) در زندان فضل بود. در این مدت و در این زندان امام (ع) پیوسته به عبادت و راز و نیاز با خداوند متعال مشغول بود. هارون، فضل

را مأمور قتل امام (ع) کرد ولی فضل هم از این کار کناره جست. باری، چندین سال امام (ع) از این زندان به آن زندان انتقال می یافت. در زندان های تاریک و سیاهچالهای دهشتناک، امام بزرگوار ما با محبوب و معشوق حقیقی خود (الله) راز و نیاز می کرد و خداوند متعال را بر این توفیق عبادت که نصیب وی شده است سپاسگزاری می نمود.

عاقبت آن امام بزرگوار در سال ۱۸۳ هجری در سن ۵۵ سالگی به دست مردی ستمکار به نام (سندی بن شاهک) و به دستور هارون مسموم و شهید شد.

شگفت آنکه، هارون با توجه به شخصیت والای موسی بن جعفر (ع) پس از درگذشت و شهادت امام نیز اصرار داشت تا مردم این خلاف حقیقت را بپذیرند که حضرت موسی بن جعفر (ع) مسموم نشده بلکه به مرگ طبیعی از دنیا رفته است، اما حقیقت هرگز پنهان نمی ماند.

بدن مطهر آن امام بزرگوار را در مقابر قریش - در نزدیکی بغداد - به خاک سپردند. از آن زمان آن آرامگاه عظمت و جلال پیدا کرد، و مورد توجه خاص واقع گردید، و شهر (کاظمین) از آن روز بنا شد و روی به آبادی گذاشت. (۹۱)

زنان و فرزندان

تعداد زوجات حضرت موسی بن جعفر (ع) روشن نیست. بیشتر آنها از کنیزان بودند که اسیر شده و حضرت موسی کاظم (ع) آنها را می خریدند و آزاد کرده یا عقد می بستند. نخستین زوجه آن حضرت (تکتم) یا (حمیده) یا (نجمه) دارای تقوا و فضیلت بوده و زنی بسیار عفیفه و بزرگوار و مادر امام هشتم شیعیان حضرت رضا (ع) است.

فرزندان حضرت موسی بن جعفر (ع) را

۳۷ تن نوشته اند: ۱۹ پسر و ۱۸ دختر که ارشد آنها حضرت علی بن موسی الرضا (ع) وصی و امام بعد از آن امام بزرگوار بوده است.

حضرت احمد بن موسی (شاهچراغ) که در شیراز مدفون است.

حضرت محمد بن موسی نیز که در شیراز مدفون است.

حضرت حمزه بن موسی که در ری مدفون می باشد.

از دختران آن حضرت، حضرت فاطمه معصومه در قم مدفون است، و قبه و بارگاهی با عظمت دارد. سایر اولاد و سادات موسوی هر یک مشعلدار علم و تقوا در زمان خود بوده اند، که در گوشه و کنار ایران و کشورهای اسلامی پراکنده شده، و در همانجا مدفون گردیده اند، روحشان شاد باد.

صفات و سجایای حضرت موسی بن جعفر (ع)

موسی بن جعفر (ع) به جرم حقگویی و به جرم ایمان و تقوا و علاقه مردم زندانی شد. حضرت موسی بن جعفر (ع) را به جرم فضیلت و اینکه از هارون الرشید در همه صفات و سجایا و فضایل معنوی برتر بود به زندان انداختند. شیخ مفید درباره آن حضرت می گوید: (او عابدترین و فقیه ترین و بخشنده ترین و بزرگ منش ترین مردم زمان خود بود، زیاد تضرع و ابتهال به درگاه خداوند متعال داشت. این جمله را زیاد تکرار می کرد ((اللهم انی أسألك الراحة عند الموت و العفو عند الحساب))) (خداوندا در آن زمان که مرگ به سراغم آید راحت و در آن هنگام که در برابر حساب اعمال حاضر می کنی عفو را به من ارزانی دار). امام موسی بن جعفر (ع) بسیار به سراغ فقرا می رفت. شبها در ظرفی پول و آرد و خرما

می ریخت و به وسائلی به فقرای مدینه می رساند، در حالی که آنها نمی دانستند از ناحیه چه کسی است. هیچکس مثل او حافظ قرآن نبود، با او از خوشی قرآن می خواند، قرآن خواندنش حزن و اندوه مطبوعی به دل می داد، شنوندگان از شنیدن قرآنش می گریستند، مردم مدینه به او لقب (زین المجتهدین) داده بودند. مردم مدینه روزی که از رفتن امام خود به عراق آگاه شدند، شور و ولوله و غوغایی عجیب کردند. آن روزها فقرای مدینه دانستند چه کسی شبها و روزها برای دلجویی به خانه آنها می آمده است.

از سخنان موسی بن جعفر (ع)

۱ - کوشش کنید اوقات شبانه روزی خود را به چهار بخش قسمت کنید: بخشی برای نیایش با خدا بخشی دیگر برای تأمین معاش و زندگی، بخش سوم برای معاشرت با برادران دینی که مورد اعتماد شما هستند و می توانند لغزشهای شما را یاد آورند و در باطن خیرخواه شما می باشند، و بخش چهارم برای پرداختن به تفریحات سالم و لذات مشروع، شما در پرتو این برنامه می توانید وظایف خود را در سه مورد دیگر نیز بخوبی انجام دهید.

۲ - هرگز با خود از فقر سخن نگوئید، و به عمر طولانی نیندیشید زیرا هر کس خود را فقیر پندارد یا در فکر فقر در آینده باشد بخل می ورزد، و هر کس به عمر طولانی بیندیشد آزمند می شود. در زندگی دنیا از لذت‌های حلال و آنچه به آبروی شما لطمه نمی زند و اسراف شمرده نمی شود، بهره مند شوید و از این راه به انجام وظایف دینی کمک بگیرید، زیرا: هر کس که دنیای خود را به خاطر دین، یا دین را به خاطر دنیا ترک

نماید از ما نیست.

۳ - خود را از غضب خدا حفظ کن و سخن حق را بی پروا بگو هر چند نابودی تو در آن باشد. امّا بدان که حق موجب نابودی نیست بلکه نجات دهنده است. باطل را همواره رها کن. هر چند نجات تو در آن باشد و هرگز باطل نجات بخش نیست، بالاخره سبب نابودی است.

۴ - دانشمند را بخاطر علمش بزرگ بدار و از مجادله با او بپرهیز، و نادان را بخاطر نادانیش کوچک دار، ولی طردش نکن بلکه او را نزدیک بخوان و به او دانش بیاموز

پیشوای هفتم حضرت امام موسی بن جعفر (ع)

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

آن هنگام در غروب گهان که سر شاخه های سرفراز نخل به نوازش نسیم، سر بن گوش یکدیگر می نهند، نشید حماسه ی آرام زندگانی تو را نجوا می کنند ... و پیام بیدادها که بر تو رفته است، با نسیم پیام آور، می گزارند ...

آن هنگام در بهاران که بغض مغموم و گرفته ی آسمان، می ترکد و رگبار سرشک ابر، سرازیر می شود، این اشک اندوه پیروان ستم کشیده ی توست که به پهنای گونه ی تاریخ بر تو گریسته اند ... آه ای امام راستین و بزرگ!

پرده های ستبر سرشک، ما را از دیدن حماسه ی مقاومت و پایداری و سر انجام جانسپاری تو در راه حق، باز نخواهد داشت و اگر بر تو می گرییم، ایستاده می گرییم تا ایستادگی تو را سپاس گفته و هم تاریخ و هستی، پیش پای مقاوم تو، به احترام برخاسته باشیم.

پاکترین درود، از زیباترین و شجاعتترین جایگاه دلمان بر تو باد ... هماره تا هر گاه ... روستای ابواء (۱)، آنروز صبح

(۲) گویی دیگر گونه می نمود، پرتو آفتاب نخل های سر بلند را تا کمر طلائی کرده و سایه های دراز روی بامهای گلی روستا، انداخته بود ...

صدای شتران و صدای گوسفندانی که پیشاپیش چوپانان، آماده ی رفتن به صحرا بودند، بذر نشاط صبحگاهی را در دل می کاشت و گوش را از آوای زندگی می انباشت ...

کنار روستا و روی غدیر و برکه ای که زنان از زلال آرام آن، آب بر می داشتند، اینک نسیم نوازشگر از گذار آرام خود موج می افکند، و چند پرستو، شتاب ناک و پر نشاط، از روی آن به این سوی و آنسوی می پریدند و هر از چند گاه، سینه ی سرخ خویش را که گویی از هرم گرمای سجیل عام الفیل (۳)، هنوز داغ بود، به آب می زدند ... کمی آن سوتر، تک نخلی، چتر سبز و بلند خود را بر گوری افشانده بود و زنی در آن صبحگاه، بر آن خم شده و با حرمت و حشمت بوسه بر خاک آن می زد و آرام آرام می گریست ... و زیر لب چیزهایی می گفت. از کلام او، آنچه نسیم با خود می آورد، گویی این کلمات و جملات شنیده می شد:

-درود بر تو، آمنه! ای مادر گرمی پیامبر ... خدا تو را- که چنان دور از زادگاه خویش، فرو مردی-، با رحمت خود همراه کناد ... اینک، من، حمیده، عروس توام، کودکی از سلاله ی فرزند تو را در شکم دارم و با دردی که از شامگاه دوشینه می کشم، گمان می برم که هم امروز، این کودک خجسته را، در این روستا، و در کنار گور تو به دنیا آورم ...

آه، ای بانوی

بزرگ خفته در خاک، شوهرم به من فرموده است که این فرزند من، هفتمین، جانشین فرزندان پیامبر، خواهد بود ...

بانوی من! از خداوند بخواهید که فرزندم را سالم به دنیا آورم ... آفتاب صبح، از سر شاخه های تنها نخل روییده بر آن گور، پائین آمده و بر خاک افتاده بود ...

حمیده، سنگین و محتشم برخاست، دنباله ی تن پوش خود را که از خاک گور، غبار آلود شده بود، تکانید، یک دستش را روی شکم گذارد و به گونه یی که زنان باردار راه می پیمایند، سنگین و با احتیاط و آرام به روستا شتافت ...

ساعتی بعد، هنگامی که آفتاب، بر بلند آسمان ایستاده بود و کبوتران روستا، در چشمه ی نور آن، در آسمان شفاف ابواء، بال و پر می شستند، صدای هلله ای شادمانه از روستا به فضا برخاست ... و خیال من از کنار برکه، می دید که برخی زنان، از کوچه های روستا، شتابناک و شادمانه، به اینسوی و آنسوی می دویدند ...

آه، آنک، دوزن، با همان شتاب به کنار برکه می آیند با ظرفهای سفالین بزرگ، تا آب بردارند ...

خیال من گوش می خواباند تا از خبر تازه، آگاه شود: - ... خواهر، می گویند، امام صادق (ع) پس از آگاهی از ولادت کودکشان فرموده اند:

«پیشوای بعد از من، و بهترین آفریده ی خداوند ولادت یافت ... (۴)»

- آیا نفهمیدی که نامش را چه گذارده اند؟

- فکر می کنم، حتی پیش از ولادت، او را «موسی» نام نهاده بوده اند.

چشم خیال من، بی اختیار، فرا سوی برکه، در صحرا به چوپانی افتاد که بی خبر از آنچه در

این روستا. رخ داده است گوسفندان را با عصای چوپانی خویش، به پیش می راند ...

و یک لحظه، خیالم گمان برد که چوپانک، موسی است و آنجا صحرای سینا و از خیال گذشت: این موسای تازه مولود، مگر در مقابله با کدام فرعون زمان، به دنیا آمده است ...؟!

امام و حکومت عباسیان

امام موسی بن جعفر الکاظم (ع) ۴ ساله بودند که بساط حکومت جابرانه ی امویان بر چیده شد.

سیاست عرب زدگی امویان، چپاول و زور و ستم، روش های ضد ایرانی حکومتشان، مردم و بویژه ایرانیان را که خواستار تجدید حکومت داد خواهانه ی اسلام راستین، بویژه در ایام خلافت کوتاه حضرت علی (ع) بودند، بر ضد امویان برانگیخت و در این میانه کارگزاران سیاسی وقت، ازین گرایش مردم، خاصه ایرانیان به آل علی (ع) و حکومت علی وار، سوء استفاده کردند و به اسم رساندن حق به حقدار، امویان را به کمک ابو مسلم خراسانی بر انداختند اما به جای امام ششم جعفر بن محمد الصادق (ع) ابو العباس سفاح عباسی را بر مسند خلافت و در واقع بر اریکه ی سلطنت نشاندند. (۵) و بدینگونه، یک سلسله ی تازه ی پادشاهی اما در لباس خلافت و جانشینی پیامبر در ۱۳۲ هجری قمری روی کار آمد که نه تنها در ستم و دورویی و بی دینی، هیچ از امویان کم نداشتند بلکه در بسیاری از این جهات، از آنان نیز پیش افتادند.

با این تفاوت که اگر امویان دیر نپاییدند، اینان تا ۶۵۶ هجری قمری یعنی ۵۲۴ سال در بغداد، بر همین روال، بر مردم، خلافت که نه، سلطنت کردند.

باری، پیشوای هفتم،

در دوره ی عمر خویش، خلافت ابو العباس سفاح، منصور دوانیقی، هادی، مهدی و هارون را با همه ی ستمها و خفقان و فشار آنها، دریافتند.

برای آینه ی جان امام، تنها غبار نفس اهریمنی این پلیدان جابر، کافی بود تا زنگار غم گیرد و به تیرگی اندوه نشیند تا چه رسد به اینکه، هر یک از اینان-از منصور تا هارون-ستمهای بسیار بر پیکر و روح آن عزیز، وارد آوردند و هر چه نکردند، نتوانستند، نه آنکه نخواستند.

ابو العباس سفاح در ۱۳۶ در گذشت و برادرش منصور دوانیقی بجای او نشست، او شهر بغداد را بنا کرد و ابو مسلم را کشت و چون خلافتش پا گرفت از کشتن و حبس و زجر فرزندان علی و مصادره ی اموال آنان لحظه ای نیاورد و اغلب بزرگان این خاندان و در راس همه ی آنها حضرت امام صادق را از بین برد ...

مردی، خونریز و سفاک و مکار و به شدت حسود و بخیل و حریص و بیوفا بود، بیوفایی او در مورد ابو مسلم که با یک عمر جان کندن او را به خلافت رسانده بود، در تاریخ ضرب المثل است.

هنگامی که پدر بزرگوار امام کاظم را شهید کرد، آن حضرت ۲۰ ساله بود و تا سی سالگی، امام با حکومت خفقان و رعب و بیم منصور، در ستیز بود و مخفیانه، شیعیان خویش را سامان می داد و به امور آنان رسیدگی می فرمود.

منصور در ۱۵۸ هلاک شد و حکومت به پسرش مهدی رسید. سیاست مهدی عباسی، سیاستی مردم فریب و خدعه آمیز بود.

زندانیان سیاسی پدرش را که بیشتر شیعیان امام کاظم

بودند، بجز عده‌ی کمی، آزاد کرد و اموال مصادره شده‌ی آنان را، باز پس گردانید. اما همچنان مراقب رفتار آنان می بود و در دل بدیشان سخت دشمنی می ورزید. حتی به شاعرانی که آل علی را هجو می کردند، صله‌های گزاف می داد، از جمله یکبار به «بشار بن برد»، هفتاد هزار درهم و به «مروان بن ابی حفص» صد هزار درهم داد.

در خرج بیت المال مسلمین و عیش و نوش و شرابخواری و زنجاری، دستی سخت گشاده داشت، در ازدواج پسرش هارون، ۵۰ میلیون درهم خرج کرد (۶) شهرت امام در زمان مهدی، بالا گرفت و چون ماه تمام، در آسمان فضیلت و تقوا و دانش و رهبری می درخشید، مردم گروه‌ها گروه پنهانی بدو روی می آوردند و از آن سرچشمه‌ی فیض ازلی، عطش معنوی خویش را فرو می نشاندند.

کارگزاران جاسوسی مهدی، این همه را بدو گزارش کردند، بر خلافت خویش بیمناک شد، دستور داد تا امام را از مدینه به بغداد آورند و محبوس سازند.

«ابو خالد زباله‌ای» نقل می کند: «... در پی این فرمان، مامورینی که به مدینه بدنبال آن حضرت رفته بودند، هنگام بازگشت، در زباله، با آن حضرت به منزل من فرود آمدند.

امام در فرصتی کوتاه، دور از چشم مامورین، به من دستور دادند چیزهایی برای ایشان خریداری کنم. من سخت غمگین بودم، و بدیشان عرض کردم: از اینکه سوی این سفاک می روید، بر جان شما بیم دارم. فرمودند: مرا از او باکی نیست تو در فلان روز، فلان محل منتظر من باش.

آن گرامی به بغداد رفتند، و من با اضطراب بسیار، روز

شماری می کردم تا روز معهود در رسید، به همان مکان که فرموده بودند شتافتم، و دلم چون سیر و سرکه می جوشید، به کمترین صدایی، از جا می جستم و اسپندوار بر آتش انتظار، می سوختم. کم کم افق خونرنگ می شد و خورشید به زندان شب می افتاد، که ناگهان دیدم از دور شبیحی هویدا شد، دلم می خواست پرواز کنم و به سویشان بشتابم، اما بیم داشتم که ایشان نباشند و راز من بر ملا شود.

در جای ماندم، امام نزدیک شدند، بر قاطری سوار بودند، تا چشم روشن بین و عزیزشان به من افتاد، فرمودند: ابا خالد، شک مکن، ... و ادامه دادند:

بعدها مرا دو باره به بغداد خواهند برد، و آن بار دیگر باز نخواهم گشت. و دریغا که همانگونه شد که آن بزرگ فرموده بود ...» (۷)

باری در همین سفر، مهدی چون امام را به بغداد آورد و زندانی کرد، حضرت علی بن ابیطالب (ع) را در خواب دید که خطاب به او این آیه را می خوانند: فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم (۸) آیا از شما انتظار می رود که اگر حاکم گردید، در زمین فساد کنید و قطع رحم نمایید؟

ربیع می گوید:

نیمه شب مهدی به دنبال من فرستاد و مرا احضار کرد. سخت بیمناک شدم و نزدش شتافتم و دیدم آیه فهل عسیتم ... را می خواند.

سپس به من گفت: برو، موسی بن جعفر را از زندان نزد من بیاور. رفتم و آوردم، مهدی برخاست و با او روبوسی کرد و او را نزد خود نشانید و جریان خواب خود را برای ایشان گفت.

سپس همان لحظه

دستور داد که آن گرامی را به مدینه باز گردانند ربیع می گوید: از بیم آنکه موانعی پیش آید، همان شبانه وسایل حرکت امام را فراهم ساختم و بامداد پگاه، آن گرامی در راه مدینه بود ...» (۹)

امام در مدینه، با وجود خفقان شدید دربار عباسی، به ارشاد خلق و تعلیم و آماده ساختن شیعیان، مشغول بود ... تا در ۱۶۹ مهدی هلاک شد و پسرش هادی بجای او به تخت سلطنت نشست.

هادی، بر خلاف پدرش، دموکراسی را هم رعایت نمی کرد و علنا با فرزندان علی سرسخت بود و حتی آنچه پدرش به آنها داده بود، همه را قطع کرد.

و ننگین ترین سیاهکاری او، براه افکندن فاجعه ی جانگداز فح بود.

فاجعه ی فح

حسین بن علی از علویان مدینه، چون از حکومت عباسیان و ستم بسیار ایشان به ستوه آمد، به رضایت (۱۰) امام موسی کاظم علیه السلام، علیه هادی قیام کرد و با گروهی حدود سیصد نفر از مدینه به سوی مکه به راه افتاد.

باری، سپاهیان هادی در محلی به نام فح، او را محاصره و او و سپاهیانش را شهید کردند و همانند فاجعه ای که در کربلا رخ داد، در مورد اینان نیز پیش آمد: سر همه ی شهدا را بریدند و به مدینه آوردند و در مجلسی که گروهی از فرزندان امام علی علیه السلام و از جمله حضرت امام کاظم حضور داشتند، سرها را به تماشا گذاردند. هیچ کس هیچ نگفت جز امام کاظم علیه السلام که چون سر حسین بن علی رهبر قیام فح را دیدند فرمودند:

انا لله و انا الیه راجعون، مضمی و الله مسلما

صالحا صواما قواما آما بالمعروف و ناهيا عن المنكر ما كان في اهل بيته مثله.

از خداوندیم و بسوی او باز می گردیم، سوگند به خدا که به شهادت رسید در حالی که مسلمان و درستکار بود و بسیار روزه می گرفت و بسیار شب زنده دار بود و امر به معروف و نهی از منکر می کرد، در خاندان وی، چون او وجود نداشت. (۱۱)

هادی، گذشته از اخلاق سیاسی، از جهت خصلت های فردی نیز مردی منحنط، شرابخواره و خوشگذران بود.

یکبار به یوسف صیقل بخاطر چند بیت شعر که با آوایی خوش خوانده بود، به اندازه ی بار یک شتر درهم و دینار داد. (۱۲) ابن داب نامی، می گوید، روزی نزد هادی رفتم، چشمانش از اثر شراب خواری و بیداری، سرخ شده بود. از من قصه ای در مورد شراب خواست، برایش به شعر گفتم. شعرها را یاد داشت کرد و ۴۰ هزار درهم به من داد. (۱۳) اسحاق موصلی موسیقی دان معروف عرب، می گوید: اگر هادی زنده می ماند ما دیوار خانه هایمان را با طلا بالا می بردیم. (۱۴) باری، هادی نیز در ۱۷۰ در گذشت و هارون شاه اسلام شد! (۱۵) و در این زمان حضرت امام موسی کاظم ۴۲ ساله بودند.

دوران هارون، اوج اقتدار و قلدری و چپاول و کامروایی عباسیان بود.

هارون در پایان مراسم بیعت، یحیی برمکی-از ایرانیانی که بوزیری پادشا رفته بودند-را به وزارت خویش برگزید و بدو اختیار تام و مطلق در اداره ی همه ی امور و عزل و نصب هر کس، داده بود و به رسم آنزمان به عنوان پشتوانه ای این اختیار، انگشتر خویش

را بدو داد. (۱۶) و خود به حیف و میل بیت المال در شرب و زنبارگی و خرید جواهرات و لهو و لعب مشغول شد.

در آمد بیت المال در آن زمان که گوسفند دو یا چهار ساله را به یک درهم می فروختند، پانصد میلیون و دویست و چهل هزار درهم بود. (۱۷) و او دست به خرج این در آمد گشود: به شاعری بنام اشجع در ازاء مدیحه ای، یک میلیون درهم داد. (۱۸) به ابو العتاهیه شاعر و ابراهیم موصلی موسیقیدان به خاطر چند بیت شعر و قدری ساز و آواز، هر یک صد هزار درهم و صد دست لباس داد. (۱۹) در قصر هارون گروه زیادی از زنان خوش آواز و ساز نواز فراهم آمده بودند و انواع و اقسام سازهای موسیقی آن عصر، در آنجا وجود داشت (۲۰) هارون به جواهرات علاقه یی بی مانند داشت، یکبار برای خرید یک انگشتر صد هزار دینار پرداخت. (۲۱) هر روز ده هزار درهم خرج آشپزخانه اش بود و گاه تا سی رنگ غذا برایش درست می کردند. (۲۲) یک روز هارون غذایی از گوشت شتر طلبید، چون آوردند، جعفر برمکی گفت:

—خلیفه می دانند که این غذا که برایشان آورده اند چقدر خرج برداشته است؟

—سه درهم ...

—نه به خدا، چهار هزار درهم تا کنون خرج برداشته، زیرا مدتها است که هر روز شتری می کشند تا اگر خلیفه میل به گوشت شتر فرمودند آماده باشد! (۲۳) هارون قمار هم می کرد و باده نیز بسیار می نوشید حتی گاه با همه ی حاضران در مجلس. (۲۴) با وجود این، از سر عوامفریبی به برخی از مظاهر اسلامی هم

تظاهر می کرد: حج می گزارد و گاه به برخی از وعاظ می گفت او را موعظه کنند و می گریست ...!

موضع گیری های امام

هارون از سرسختی آل علی در برابر حکومت عباسیان به شدت رنج می برد و از این رو، از هر راهی که ممکن می شد، می کوشید تا آنان را بکوبد یا در جامعه سبک سازد، پولهای گزاف به شاعران خود فروخته مداح در باری می داد تا آل علی را هجو کند. از جمله در مورد منصور نمری در ازاء قصیده یی که در هجو آل علی سروده بود فرمان داد که او را به خزانه ی بیت المال ببرند، تا هر چه می خواهد بردارد. (۲۵)

همه ی علویان بغداد را به مدینه تبعید کرد و گروهی بیشمار از ایشان را کشت یا مسموم ساخت. (۲۶)

حتی از استقبال مردم به قبر حضرت امام حسین علیه السلام، رنج می برد و فرمان داد تا قبر و خانه های مجاور آن را خراب کنند و درخت سدری را که کنار آن مزار پاک روییده بود، قطع نمایند. (۲۷) و پیشتر پیامبر اسلام (ص) سه بار فرموده بود خدا لعنت کند کسی را که رخت سدر را قطع می کند. (۲۸)

شکی نیست که حضرت امام موسی کاظم - که درود همواره ی خداوند بر او باد- نمی توانستند با حکومت چنین تباهکاره ی نامسلمان ستم پیشه یی و پدران او، موافق باشند، و هم از اینرو است اگر به قیام فخر رضایت می دهند، و هم از اینرو است که با شیعیان خویش دائما در تماس مخفی می بودند و موضع هر یک را فرد فرد، در مقابله با حکومت جابر وقت تعیین می فرمودند.

حضرتش به صفوان بن

مهران از یاران خویش می فرمودند: تو از همه جهت نیکویی، جز اینکه شترانت را به هارون کرایه می دهی. عرض کرد: برای سفر حج کرایه می دهم و خودم هم دنبال شتران نمی روم.

فرمود: آیا بهمین خاطر، باطنا دوست نداری که هارون دست کم تا بازگشت از مکه زنده بماند، تا شترانت حیف و میل نشود؟ و کرایه ی تو را پردازد؟

عرض کرد، چرا.

فرمود: کسی که دوستدار بقای ستمکاران باشد، از آنان به شمار می رود. (۲۹)

و اگر گاه به برخی اجازه می فرمودند که مشاغل خویش را در دستگاه هارونی حفظ کنند، از جهت سیاسی، این چنین صلاح می دانستند و کسانی را می گماردند که می دانستند در آن حکومت وحشت و ترور و خفقان، وجودشان برای جمعیت شیعه مفید واقع می شود و هم به وسیله ی آنان از برخی مکاید حکومت، علیه علویان، آگاه می شوند. چنانکه علی بن یقظین وقتی می خواست از پست خود در دربار هارون استعفا کند حضرت امام کاظم اجازه ندادند.

باری، به هیچ روی امام با این ستمکاران کنار نمی آمدند، حتی هنگامی که در چنگال ستم آنان گرفتار می شدند: یک روز از ایام محبس امام، هارون، یحیی بن خالد را به زندان فرستاد که موسی بن جعفر اگر تقاضای عفو کند، او را آزاد می کنم، امام حاضر نشدند. (۳۰)

امام- علیه السلام- حتی در بدترین وضع گرفتاری، نستوهی و رفتار پر حماسه و ستیزه گر و آشتی ناپذیر خویش را از دست نمی دادند:

به جملات این نامه که یکبار از زندان به هارون نوشته اند به دقت نگاه کنید، چقدر شکوه رادی و پایمردی و ایمان به عقیده و هدف از آن بچشم می خورد:

» ... هیچ

روز در سختی بر من نمی گذرد مگر که بر تو همان روز در آسایش و رفاه می گذرد، اما می باش تا هر دو رهسپار روزی شویم که پایانی ندارد و تبه‌کاران در آنروز زیانکارند ...» (۳۱)

آری: این چنین است که هارون نمی تواند وجود امام را تحمل کند، ساده لوحانه است اگر باور داشته باشیم که هارون تنها از این جهت که به مقام معنوی امام در دل مردم حسادت می کرد، او را به زندان افکند.

او از تماس مخفی مداوم شیعیان آن گرامی با وی توسط کارگزاران دستگاههای امنیتی خویش کاملاً آگاه شده بود و هم می دانست که اگر امام هر لحظه زمینه را آماده ببیند، با قیام خود و یا با دستور قیام به یاران خود حکومت او را واژگون خواهند فرمود و می دید که این روحیه ی نستوه کمترین مقدار سازشکاری در کنه وجودش یافته نمی شود و اگر روزی چند ظاهراً دست روی دست گذارده است، این سکوت نیست، توفقی تاکتیکی است برای یافتن ضربه گاه مناسب، پس پیشدستی می کند و در نهایت عوامفریبی و وقاحت در برابر قبر پیامبر می ایستد و بی آنکه از غضب خلافت و ستمهای خویش و خوردن اموال مردم و تبدیل دستگاه خلافت به سلطنت، شرم کند، خطاب به پیامبر می گوید:

«یا رسول الله، از تصمیمی که در مورد فرزندت موسی بن جعفر دارم عذر می خواهم، من باطنا نمی خواهم ایشان را زندانی کنم اما چون می ترسم بین امت تو جنگ واقع شود و خونی ریخته گردد، این کار را می کنم!!» آنگاه دستور می دهد آن گرامی را که هم در آنجا در کنار قبر پیامبر مشغول نماز بود

دستگیر کنند و به بصره ببرند و زندانی سازند.

امام یکسال در زندان عیسی بن جعفر والی بصره بسر برد و خصلت های برجسته ی آن گرامی، چنان در عیسی بن جعفر تاثیر گذارد که آن دژخیم به هارون نوشت: او را از من باز ستان و گرنه آزادش خواهم کرد.

به دستور هارون، آن بزرگ را به بغداد بردند و نزد فضل بن ربیع محبوس ساختند، از آن پس چندی به فضل بن یحیی سپرده شد و نزد او زندانی بود و سر انجام به زندان سندی بن شاهک منتقل شد.

علت این نقل و انتقالات متوالی آن بود که هارون هر بار از زندانبانهای آن بزرگوار می خواست تا امام را از میان بردارند، اما هیچیک از این زندانبانان او تن به این کار ندادند تا این دژخیم آخرین یعنی سندی بن شاهک، که به اشارت هارون آن عزیز را مسموم کرد و پیش از در گذشت وی، گروهی از شخصیت های معروف را حاضر ساخت تا گواهی دهند که حضرت موسی کاظم مورد سوء قصد قرار نگرفته و با مرگ طبیعی در زندان از دنیا می رود. و با این حيله می خواست حکومت عباسی را از قتل آن بزرگوار، تبرئه کند و هم جلوی شورش احتمالی هواداران آن امام را بگیرد. (۳۲)

اما، هوشیاری و نستوهی آن امام، آنان را رسوا ساخت چرا که همینکه شهود به آن حضرت نگریستند، ایشان با وجود مسمومیت شدید و بدی احوال و ضعف حال به شهود فرمودند:

مرا به وسیله ی ۹ عدد خرما مسموم ساخته اند، بدنم فردا سبز خواهد شد و پس فردا از دنیا خواهم رفت.

و چنین شد که آن سترگ راد، خبر داد.

دو روز بعد-۲۵ رجب ۱۸۳ هجری قمری ۳۴-آسمان به سوگ نشست، و زمین نیز، و همه ی اهل ایمان و بویژه شیعیان که راهبر راستین خویش را از کف داده بودند. اینک، خطاب به آن شهید بزرگ، بگوییم:

آن هنگام، در غروبگهان که سر شاخه های سرفراز نخل، به نوازش نسیم سر بن گوش یکدگر می نهند، نشید حماسه ی آرام زندگانی تو را نجوا می کنند و پیام بیدادها که بر تو رفته است، با نسیم پیام آور، می گزارند.

آن هنگام در بهاران که بغض مغموم و گرفته ی آسمان می ترکد و رگبار سرشک ابر، سرازیر می شود، این اشک اندوه پیروان ستم کشیده ی توست که به پهنای گونه ی تاریخ، بر تو گریسته اند ...

آه، ای امام راستین و بزرگ!

پرده های ستر سرشک، ما را از دیدن حماسه ی مقاومت و پایداری و سرانجام، جانسپاری تو در راه حق، باز نخواهد داشت و اگر بر تو می گرییم، ایستاده می گرییم، تا ایستادگی تو را در برابر خصم، سپاس گفته و هم به همراه تاریخ و هستی، پیش پای مقاوم تو، به احترام برخاسته باشیم.

پاکترین درود، از زیباترین و شجاعتترین جایگاه دلمان بر تو باد. همیشه، تا هر گاه ...

مناظرات و گفتگوهای علمی

امامان گرامی ما با دانشی الهی که داشتند در مورد هر سئوالی که از آنان می شد، پاسخی درست و کامل و در حد فهم پرسشگر، می دادند. و هر کس حتی دشمنان، چون با آنان به احتجاج و گفتگوی علمی می نشست، با اعتراف به عجز خویش و قدرت اندیشه ی گسترده و احاطه ای

کامل آنان، برمی خاست.

هارون الرشید امام کاظم علیه السلام را از مدینه به بغداد آورد و به احتجاج نشست:

هارون-می خواهم از شما چیزهایی بپرسم که مدتی است در ذهنم خلجان می کند و تا کنون از کس نپرسیده ام، به من گفته اند که شما هرگز دروغ نمی گوئید، جواب مرا درست و است بفرمایید!

امام-اگر من آزادی بیان داشته باشم، تو را از آنچه می دانم در زمینه ی پرسشت آگاه خواهم کرد.

هارون-در بیان آزاد هستید، هر چه می خواهید بفرمایید ...

و اما نخستین پرسش من: چرا شما و مردم، معتقد هستید که شما فرزندان ابو طالب از ما فرزندان عباس برترید، در حالی که ما و شما از تنه ی یک درختیم.

ابو طالب و عباس هر دو عموهای پیامبر بودند و از جهت خویشاوندی با پیامبر، با هم فرقی ندارند.

امام-ما از شما به پیامبر نزدیکتریم.

هارون-چگونه؟

امام-چون پدر ما ابو طالب با پدر رسول اکرم برادر تنی (پدر و مادر یکی) بودند ولی عباس برادر ناتنی (تنها از سوی مادر) بود.

هارون-پرسش دیگر: چرا شما مدعی هستید که از پیامبر ارث هم می برید، در حالی که می دانیم هنگامی که پیامبر رحلت کرد عمویش عباس (پدر ما) زنده بود اما عموی دیگرش ابو طالب (پدر شما) زنده نبود و معلوم است که تا عمو زنده است، ارث به پسر عمو نمی رسد.

امام-آیا آزادی بیان دارم.

هارون-در آغاز سخن، گفتم دارید.

امام-امام علی بن ابیطالب (ع) می فرمایند: با بودن اولاد، جز پدر و مادر و زن و شوهر، دیگران ارث نمی برند، و با بودن اولاد برای عمو نه در قرآن و نه در روایات، ارثی ثابت نشده

است. پس آنانکه عمو را در حکم پدر می دانند، از پیش خود می گویند و حرفشان مبنایی ندارد (پس با بودن زهرا، فرزند رسول الله (ص) به عموی او عباس ارث نمی رسد.)

مضافاً آنکه از پیامبر در مورد علی- درود خدا بر او- نقل شده است که: «اقضاکم علی»، علی بهترین قاضی شماست و نیز از عمر بن خطاب نقل شده است که: «علی افضانا» علی بهترین قضاوت کننده ی ماست.

و این جمله، عنوان جامعی است که برای حضرت علی به اثبات رسیده، زیرا همه ی دانشهایی که پیامبر، اصحاب خود را با آنها ستوده از قبیل علم قرآن و علم احکام و مطلق علم، همه در مفهوم و معنای قضاوت اسلامی، جمع است و وقتی می گوئیم علی در قضاوت از همه بالاتر است یعنی در همه ی علوم از دیگران بالاتر است.

(پس گفتار علی که می گوید: با بودن اولاد، عمو ارث نمی برد، حجت است و باید آنرا بپذیریم نه گفته ی: عمو در حکم پدر است را، زیرا به تصریح پیامبر، علی از دیگران به احکام دین آشناتر است.)

هارون- پرسش دیگر:

چرا شما اجازه می دهید مردم شما را به پیامبر نسبت بدهند و بگویند: فرزندان رسول خدا در صورتیکه شما فرزندان علی هستید، زیرا هر کس به پدر خود نسبت داده می شود (نه به مادر) و پیامبر جد مادری شماست.

امام- اگر پیامبر زنده شده و از دختر تو خواستگاری کند، به او می دهی؟

هارون- سبحان الله، چرا ندهم، بلکه در آن صورت بر عرب و عجم و قریش، افتخار هم خواهیم کرد.

امام- اما اگر پیامبر زنده شود از دختر من خواستگاری نخواهد کرد

و منهم نخواهم داد.

هارون- چرا؟

امام- چون او پدر من است (و لو از طرف مادر) ولی پدر تو نیست. (پس می توانم خود را فرزند رسول خدا بدانم)

هارون- پس چرا شما خود را ذریه ی رسول خدا می دانید و حال آنکه ذریه از سوی پسر است نه از سوی دختر.

امام- مرا از پاسخ این پرسش معاف دار.

هارون-نه، باید پاسخ بفرمایید و از قرآن دلیل بیاورید ...

امام- «... و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و كذلك نجزی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی (۳۵) ...»

اکنون می پرسم: عیسی که در این آیه ذریه ی ابراهیم به شمار آمده، آیا از سوی پدر به او منصوب است یا از سوی مادر؟

هارون-به نص قرآن، عیسی پدر نداشته است.

امام-پس از سوی مادر، ذریه نامیده شده است، ما نیز از سوی مادرمان فاطمه-درود خدا بر او-ذریه ی پیامبر محسوب می شویم.

آیا آیه ی دیگر بخوانم؟

هارون-بخوانید!امام-آیه ی مباحله را می خوانم: «فمن حاجک فیه من بعد ما جائک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نساائنا و نساائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنه الله علی الکاذبین (۳۶)» هیچکس ادعا نکرده است که پیامبر در مباحله با نصارای نجران جز علی و فاطمه و حسن و حسین، کس دیگری را برای مباحله با خود برده باشد پس مصداق ابنائنا (پسرانمان را) در آیه ی مزبور، حسن و حسین-درود خدا بر آن هر دو-هستند، با اینکه آنها از سوی مادر به پیامبر منسوبند و فرزندان دختر آن گرامی اند.

هارون-از ما چیزی نمی خواهید؟

امام-نه، می خواهم به

خانه ی خویش باز گردهم.

هارون-در این مورد باید فکر کنیم ... (۳۷)

عبادت

شناخت ویژه ی آن گرمی از خداوند و انس روحی وی با پروردگار بزرگ و نورانیت ذاتی وی که ویژه ی امامان پاک است، همه او را به عبادتی گرم و راز و نیازی عاشقانه با خدا سوق می داد. وی عبادت را همان سان که خداوند در قرآن به عنوان غایت آفرینش شناسانده است، می دانست و به هنگام فراغت از کارهای اجتماعی، هیچ کاری را همسنگ آن قرار نمی داد. هنگامی که به دستور هارون به زندان افتاد، چنین فرمود:

اللهم انی طالما کنت اسالک ان تفرغنی لعبادتك و قد استجبت منی فلک الحمد علی ذلک. (۳۸)

خداوند گارا، چه بسیار مدت می بود که از تو می خواستم مرا برای عبادت خویش، فراغت دهی، اینک دعایم را به اجابت رساندی، پس تو را بر این سپاس می گویم.

این جمله، شدت اشتغال به کارهای اجتماعی آن بزرگوار را در ایامی که به زندان نیفتاده بودند، نیز می رساند. هنگامی که آن امام در زندان ربیع بود، هارون گاهی روی بامی که مشرف به زندان امام بود، می رفت و به داخل زندان نگاه می کرد. هر بار می دید که چیزی چون لباسی در گوشه ی زندان افکنده اند، و از جای نمی جنبید. یکبار پرسید، آن لباس از آن کیست؟ ربیع گفت: لباس نیست، موسی بن جعفر است که اغلب در حالت سجود و عبادت پروردگار زمین را بوسه می زند.

هارون گفت برآستی که او از عباد بنی هاشم است.

ربیع پرسید: پس چرا دستور می دهی که در زندان بر او بسیار سخت بگیرند.

گفت: هیئات، چاره یی جز این نیست!!

(۳۹) یکبار، هارون کنیزی ماه چهره را به عنوان خدمتکاری آن گرامی فرستاد و در باطن بدین قصد که اگر امام بدو تمایلی نشان دادند، از این طریق دست به تبلیغاتی علیه آن گرامی بزند. امام به آورنده ی دخترک گفت شما به این هدیه ها دل بسته اید و بدان ها می نازید، من به این هدیه و امثال آن نیازی ندارم. هارون خشمگین شد و دستور داد که کنیز را به زندان ببر و به امام بگو، ما تو را با رضایت خود تو به زندان نیفکنده ایم. (یعنی ماندن این کنیز هم بستگی به رضایت تو ندارد).

چیزی نگذشت که جاسوسان هارون که مامور گزارش ارتباطات کنیز با امام بودند به هارون خبر بردند که کنیزک، بیشتر اوقات در حال سجده است. هارون گفت به خدا سوگند، موسی بن جعفر او را افسون کرده است ...

کنیز را خواست و از او باز خواست کرد اما کنیزک جز نکویی از امام نگفت. هارون به مامور خود دستور داد که کنیز را نزد خویش نگهدارد و با کسی چیزی از این ماجرا نگوید. کنیزک پیوسته در عبادت بود تا چند روز پیش از وفات امام از دنیا رفت. (۴۰)

آن گرامی این دعا را بسیار می خواند:

اللهم انی اسالک الراحة عند الموت و العفو عند الحساب

خداوندگارا، از تو آسایش هنگام مرگ و گذشت و بخشایش هنگام حساب را می طلبم. (۴۱)

قرآن را بسیار خوش می خواند، چندان که هر کس صدای او را می شنید، می گریست مردم مدینه به وی «زین المتهدین» یعنی آذین شب زنده داران لقب داده بودند. (۴۲)

حلم و گذشت و بردباری

بردباری و گذشت آن بزرگ، بی مانند و سرمشق

دیگران بود.

لقب «کاظم» به دنباله ی نام آن گرامی، حاکی از همین خصلت وی و نشانه ی شهرت ایشان به کظم غیظ و گذشت و بردباری اوست.

در روزگاری که عباسیان، در سراسر بلاد اسلامی خفقان ایجاد کرده بودند و اموال مردم را به عنوان بیت المال می گرفتند و صرف عیش و نوش می کردند و بر اثر حیف و میل آنان، فقر عمومی بیداد می کرد، مردم اغلب بی فرهنگ و فقیر بودند و تبلیغات ضد علوی عباسیان نیز، اذهان ساده لوحان را می آلود، گهگاه، برخی از سر نادانی، بر امام بر می آشفتنند، اما آن بزرگوار، با اخلاق عالی خویش، بر آشفته ها را تسکین می داد و با ادب و متانت خویش، آنها را تادیب می کرد.

مردی از اولاد خلیفه ی دوم در مدینه می زیست که امام را آزار می داد و گاهی که امام را می دید با دشنام، توهین می کرد.

برخی از یاران امام، پیشنهاد می کردند که او را از میان بردارند: امام شدیداً ایشان را از اینکار باز می داشت.

یک روز امام جای او را که در مزرعه ای بیرون مدینه بود، پرسیدند.

چارپایی سوار شدند و بدانجا رفتند و او را در مزرعه یافتند و همچنان سواره وارد مزرعه شدند. او فریاد زد که زراعت مرا پایمال نکن! حضرت اعتنایی به گفته ی او نکردند و همچنان سواره نزد او رفتند (۴۳) و چون کنار او رسیدند، از چارپا پیاده شدند و با گشاده رویی و بزرگواری از او پرسیدند:

چقدر برای این مزرعه خرج کرده ای؟

گفت: صد دینار

فرمود: چقدر امید سود داری؟

گفت: غیب نمی دانم.

فرمود: گفتم چقدر امیدوار هستی؟

گفت: امید دویست دینار سود دارم.

حضرت سیصد دینار به او مرحمت فرمودند و فرمودند زراعت هم از آن خودت، خدا به تو آنچه به آن امید داری خواهد رسانید. آن شخص برخاست و سر آن گرامی را بوسید و از او خواست که از گناهان و جسارت های وی در گذرد. امام تبسمی فرمودند و باز گشتند ...

روز بعد، آن مرد در مسجد نشسته بود که امام (ع) وارد شدند.

آن مرد تا نگاهش به امام افتاد گفت:

الله اعلم حیث یجعل رسالته

خدا بهتر می داند که رسالت خویش را به چه کسانی بدهد. (کنایه از آنکه امام موسی بن جعفر به راستی شایستگی امامت دارند)

دوستانش با شگفتی پرسیدند، داستان چیست، قبلا از او بد می گفتی؟

او دو باره امام را دعا کرد و دوستانش با او به ستیزه برخاستند ...

امام با یارانی از خود که قصد قتل او را داشتند فرمود: کدام بهتر است، نیت شما یا اینکه من با رفتار خویش او را به راه آوردم؟ (۴۴)

سخاوت و بخشندگی

امام علیه السلام به دنیا به چشم هدف نمی نگریست و اگر مالی فراهم می آورد دوست می داشت با آن خدمتی بکند و روح پریشان افسرده ای را آرامش بخشد و گرسنه یی را سیر کند و برهنه ای را بپوشاند:

محمد بن عبد الله بکری می گوید: از جهت مالی سخت در مانده شده بودم و برای آنکه پولی قرض کنم وارد مدینه شدم، اما هر چه این در و آن در زدم نتیجه نگرفتم و بسیار خسته شدم. با خود گفتم خدمت حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر- درود خدا بر او- بروم و از روزگار خویش نزد آن بزرگ شکایت کنم.

پرساں پرساں ایشان

را در مزرعه یی در یکی از روستاهای اطراف مدینه سرگرم کار یافتم. امام برای پذیرایی از من نزد آمدند و با من غذا میل فرمودند، پس از صرف غذا پرسیدند، با من کاری داشتی؟ ماجرا را برایشان عرض کردم، امام برخاستند و به اطاقی در کنار مزرعه رفتند و باز گشتند و با خود سیصد دینار طلا (سکه) آوردند و به من دادند و من بر مرکب خود و بر مرکب مراد سوار شدم و باز گشتم. (۴۵)

عیسی بن محمد که سنش به نود رسیده بود می گوید: یکسال خربزه و خیار و کدو کاشته بودم، هنگام چیدن نزدیک می شد که ملخ تمام محصول را از بین برد و من یکصد و بیست دینار خسارت دیدم.

در همین ایام، حضرت امام کاظم علیه السلام، (که گویی مراقب احوال یکایک ما شیعیان می بودند) یک روز نزد من آمدند و سلام کردند و حالم را پرسیدند، عرض کردم: ملخ همه ی کشت مرا از بین برد.

پرسیدند: چقدر خسارت دیده ای؟

گفتم: با پول شترها صد و بیست دینار.

امام علیه السلام یکصد و پنجاه دینار به من دادند.

عرض کردم: شما که وجود با برکتی هستید به مزرعه ی من تشریف بیاورید و دعا کنید.

امام آمدند و دعا کردند و فرمودند:

از پیامبر روایت شده است که: به باقیمانده های ملک و مالی که به آن لطمه وارد آمده است، بچسبید.

من همان زمین را آب دادم و خدا به آن برکت داد و چندان محصول آورد که به ده هزار فروختم. (۴۶)

سخنان امام

۱- فروتنی در آنست که با مردم چنان کنی که دوست می داری با تو همانگونه

رفتار کنند. (۴۷)

۲- بهترین وسیله ی نزدیکی به خدا، پس از شناخت او، نماز، نیکی به والدین، و ترک حسد و خود پسندی و فخر و نازیدن است. (۴۸)

۳- آنکه خیانت ورزد و عیب چیزی را بر مسلمانی فرو پوشد یا از راهی دیگر او را گول بزند و مکر و خدعه کند، مستوجب لعنت خداوند است. (۴۹)

۴- بنده ی بسیار بد خداوند کسی است که دو روی و دو زبان باشد. پیش روی برادر دینی ثنای او گوید و چون از او دور شد، بدگویی کند یا اگر به برادر مسلمانش نعمتی عطا شد بدو رشک ورزد و چون گرفتاری برایش پیش آمد از یاری وی دست بردارد. (۵۰)

۵- هر کس عاشق دنیا شد، ترس آخرت از دلش رخت بر می بندد. (۵۱)

۶- خیر الامور اوسطها، بهترین کارها، حد میانه ی آنهاست. (۵۲)

۷- حصنوا اموالکم بالزکاه، اموال خود را با دادن زکات حفظ کنید. (۵۳)

درود خدا بر او باد که امام راستین بود، و بهترین بود، در رهبری و خصلت های خدا گون و هماره تا انسان بجاست از لب شهیدان و آزادگان بر او درود باد.

بررسی و تحکیم امامت آن حضرت

امامان گرامی ما را رسم بر این بود که برای شناساندن امام و مرجع علمی و سیاسی و دینی بعد از خویش، به نام و شخص او تصریح می فرمودند تا برای آنها که می خواستند از این رهگذر سوء استفاده های سیاسی، بکنند، مفزوی باقی نماند و هم شیعیان راستین، امام و جانشین واقعی را باز شناسند، از اینرو، در مورد امام کاظم علیه السلام نیز، پدر گرامیشان با وجود حکومت پر خفقان عباسی، باز در مواردی بسیار به امامت آن حضرت پس از

خویش تصریح فرموده اند که تنها به چند نمونه اکتفا می شود: -علی بن جعفر گوید: پدرم امام صادق علیه السلام به گروهی از اصحاب و خواص خویش فرمود: سفارش مرا در مورد فرزندم موسی بپذیرید، زیرا او از همه ی فرزندان من و نیز از همه کسانی که از من بیادگار می مانند، برتر است و جانشین من پس از من و حجت خداوند بر همه ی بنندگان خدا خواهد بود. (۵۴)

۲- عمر بن ابان می گوید: امام صادق (ع)، امامان پس از خود را یاد کرد.

من اسماعیل فرزند ایشان را نام بردم، فرمود، نه، به خدا سوگند این کار به اختیار ما نیست، به دست خداست. (۵۵)

۳- زراره-یکی از برجسته ترین شاگردان امام صادق علیه السلام می گوید: خدمت آن بزرگ رسیدم، سرور فرزندانش موسی علیه السلام سمت راست آن گرامی و جنازه یی -که جنازه ی فرزند دیگرش اسماعیل بود- روبروی حضرت قرار داشت.

به من فرمود: زراره، برو و داود رقی، حمران و ابو بصیر (سه تن از یاران آن حضرت) را بیاور. رفتم و آوردم.

دیگران هم می آمدند تا سی نفر شدیم و اطاق پر شد.

امام به داود رقی فرمودند: پارچه ی روی جنازه را کنار بزن. داود چنان کرد که امام فرموده بود. آنگاه آن گرامی فرمود:

داود! بین اسماعیل زنده است یا مرده.

گفت: سرور من، مرده است.

امام به یکایک حاضران جنازه را نشان داد و همه گفتند مرده است.

فرمود: خداوندا گواه باش (که برای رفع اشتباه مردم تا این اندازه کوشیدم) سپس دستور دادند، او را غسل و حنوط کردند و در کفن نهادند و چون تمام شد باز به مفضل فرمودند: صورت

او را باز کن.

مفضل چنان کرد که امام فرموده بودند. آنگاه فرمود: زنده است یا مرده؟ مفضل عرض کرد. مرده است. و باز از همه ی حاضران پرسید و همه همان را گفتند. و حضرت دگر بار فرمودند: خدایا گواه باش، اما باز گروهی که می خواهند نور خدا را خاموش کنند موضوع امام بودن اسماعیل را مطرح خواهند کرد.

و در این هنگام به فرزندش موسی اشاره کرد و فرمود:

خدا نور خود را تایید می کند، گر چه گروهی آنرا نخواهند.

اسماعیل را دفن کردند، امام از حاضران پرسیدند: آنکه در اینجا دفن شد که بود، همه گفتند: فرزندتان اسماعیل. امام فرمودند خدایا گواه باش. سپس دست فرزند خود موسی را گرفتند و گفتند:

هو الحق و الحق معه و منه الی ان یرث الله الارض و من علیها. او بر حق و با حق است و حق از اوست تا روز رستخیز. (۵۶)

۴- منصور بن حازم می گوید به امام صادق عرض کردم:

پدر و مادرم فدای شما باد، هر صبح و شام جانها در معرض مرگ قرار دارند، اگر برای شما چنین پیش آید چه کس امام ما خواهد بود؟ امام دست بر شانه ی راست فرزندش ابو الحسن موسی زد و فرمود اگر برای من پیش آمدی رخ داد، این فرزندم امام شما خواهد بود. و آن گرامی در آن هنگام ۵ ساله بود و عبد الله فرزند دیگر امام صادق- که بعدها برخی به امامت او عقیده مند شدند- نیز در آن مجلس با ما بود.

۵- شیخ مفید- که رحمت گسترده ی خداوند به روان پاک او باد- می گوید:

گروهی از بزرگان یاران حضرت امام ششم- درود خدا

بر او-مانند: مفضل بن عمر، معاذ بن کثیر، عبد الرحمن بن حجاج، فیض بن مختار، یعقوب سراج، سلیمان بن خالد، صفوان جمال و دیگران-که ذکر نامشان به درازا می کشد-موضوع جانشینی حضرت امام کاظم علیه السلام را روایت کرده اند و نیز از اسحق و علی دو برادر امام موسی کاظم-که در فضل و ورع و تقوای آنان تردیدی نیست، روایت شده است. (۵۷)

با اینهمه تاکیدها و تصریح ها، برای شیعه و آنانکه با امام ششم سر و کار داشتند مشخص و معین بود که پس از آن گرامی، فرزندش ابو الحسن موسی بن جعفر الکاظم، امام است، نه اسماعیل-که در حیات پدر از دنیا رفت-و نه فرزند اسماعیل که محمد نام داشت و نه فرزند دیگر امام صادق علیه السلام که عبد الله نامیده می شد. با این وجود، پس از درگذشت آن امام راستین، گروهی به امامت فرزندش اسماعیل و یا فرزند اسماعیل و یا عبد الله معتقد شدند و از مسیر روشنی که برایشان تعیین شده بود، به انحراف گراییدند.

شاگردان و تربیت یافتگان مکتب امام

مقدمه

دانش و رفتار آن گرامی نمایشگر علم و عمل پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اجداد پاکش بود. همه ی تشنگان علم و کمال از چشمه ی مکتب او سیراب می شدند و چنان می آموخت که شاگردان وی در کمترین هنگام می توانستند به مقامات عالی ایمانی و علمی برسند.

حدود بیست سال از عمر گرامی اش می گذشت که پدر بزرگوارش رحلت کرد و اکثر شاگردان و تربیت شدگان مکتب پدر، بدو روی آوردند و متجاوز از سی سال از آن گرامی استفاده بردند. (۵۸)

تربیت شدگان مکتب آن گرامی در علم فقه، حدیث، کلام

و مناظره، با دیگران قابل قیاس نبودند و در اخلاق و عمل و خدمت به مسلمانان، نمونه روزگار بودند. استادان علم کلام قدرت بحث با هیچیک از آنان را نداشتند و در مناظره با آنان به زودی از پای در می آمدند و به عجز خود اعتراف می کردند.

عظمت روحی و شخصیت عظیم این شاگردان امام چشم مخالفین به ویژه حکومت وقت را خیره کرده بود، و بیم داشتند که اینان با آن موقعیت و محبوبیتی که دارند قیام کنند و مردم را به دنبال خود بکشانند.

اینک اجمالی از شرح حال برخی از تربیت شدگان این مکتب را می خوانیم:

۱- ابن ابی عمیر

او در سال ۲۱۷ درگذشت، محضر سه امام. (امام کاظم و امام رضا و امام جواد را- که بر همه شان درود خدا باد-) درک کرد، و جزو دانشمندان مشهور و بزرگان یاران ائمه ی اطهار (ع) بود، و روایات بسیاری پیرامون مسائل مختلف از وی به یادگار مانده است. مقام شامخ او زبانزد شیعه و سنی و مورد اطمینان این هر دو دسته بود، جاحظ که یکی از دانشمندان اهل تسنن است در باره ی او می نویسد: ابن ابی عمیر در همه چیز یگانه ی زمان بود. (۵۹)

فضل بن شاذان می گوید: برخی به حکومت وقت اطلاع دادند ابن ابی عمیر نام عموم شیعیان عراق را می داند، حکومت از او خواست که نام آنان را بگوید، او امتناع کرد، او را برهنه کردند و میان دو درخت خرما آویختند و صد تازیانه به او زدند، و نیز صد هزار درهم ضرر مالی به او رساندند. (۶۰)

ابن بکیر می گوید: ابن ابی عمیر زندانی شد، و در حبس

ناراحتی فراوانی به او رسید، و نیز هر چه ثروت داشت از او گرفتند (۶۱) و گویا در خلال همین زندانی شدن‌ها و گرفتاری‌ها بود که کتابهای حدیث او از بین رفت.

شیخ مفید می‌نویسد: ابن ابی عمیر هفده سال در زندان بود و اموالش از بین رفت، شخصی ده هزار درهم به او بدهکار بود، چون فهمید که ابن ابی عمیر ثروت خود را از دست داده است، خانه‌ی خود را فروخت و ده هزار درهم ابن ابی عمیر را نزد او برد.

ابن ابی عمیر گفت: این پول را از کجا آوردی؟ ارث به تو رسیده یا گنجی یافته‌یی؟

-خانه ام را فروختم!

-امام صادق به من فرموده است: خانه‌ی مسکونی مورد لزوم از استثناءهای وام و قرض است، از اینرو با اینکه به این پولها حتی به یک درهمش نیاز دارم، قبول نمی‌کنم. (۶۲)

۲- صفوان بن مهران

صفوان از مردان پاک و موثقی بود که بزرگان علما به روایات او اهمیت می‌دهند، در اخلاق و رفتار به مقامی رسیده بود که مورد تایید امام واقع شد. چنانکه پیشتر اشاره کردیم، همینکه از امام شنید به ستمکاران نباید کمک کرد، از هر گونه کمک به آنان خود داری ورزید و شترانی را که به کرایه به هارون می‌سپرد، فروخت تا مجبور نباشد از این راه به ستمگر کمک کرده باشد. (۶۳)

۳- صفوان بن یحیی

وی از بزرگان اصحاب امام کاظم (ع) بود. شیخ طوسی می‌نویسد: صفوان نزد اهل حدیث موثق‌ترین مردم زمان و پارساترین آنان به شمار می‌رفت. (۶۴)

صفوان، امام هشتم (ع) را نیز درک کرد و نزد آن حضرت مقام و منزلتی عالی داشت (۶۵) امام جواد علیه السلام نیز صفوان را به نیکی یاد می‌کرد و می‌فرمود: خدا از او-به رضایتی که من از او دارم-راضی باشد، هیچگاه با من و پدرم مخالفت نورزید. (۶۶)

امام کاظم علیه السلام می‌فرمود: ضرر دو گرگ درنده که با هم به جان گله‌ی گوسفند بی‌چوپانی بیفتند بیش از زیان حب ریاست نسبت به دین شخص مسلمان نیست، و فرمود اما این صفوان ریاست طلب نیست. (۶۷)

۴- علی بن یقطين

وی در سال ۱۲۴ هجری قمری در کوفه به دنیا آمد (۶۸) پدرش شیعه بود، و برای امام صادق علیه السلام از اموال خود می

فرستاد، مروان او را تعقیب کرد، وی فراری شد و همسر و دو پسرش علی و عبد الله به مدینه رفتند. هنگامی که دولت اموی از هم پاشید و حکومت عباسی تشکیل شد، یقطین ظاهر شد و با همسر و دو فرزندش به کوفه برگشت. (۶۹)

علی بن یقطین با عباسیها کاملاً ارتباط برقرار کرد، و برخی از پستهای مهم دولتی نصیبش شد، و در آن موقع پناهگاه شیعیان و کمک کار آنان بود، و ناراحتی های آنان را برطرف می کرد.

هارون الرشید، علی بن یقطین را به وزارت خویش برگزید، علی بن یقطین به امام کاظم (ع) عرض کرد نظر شما در باره ی شرکت در کارهای اینان چیست؟

فرمود: اگر ناگزیری، از اموال شیعه پرهیز کن.

راوی این

حدیث می گوید: علی بن یقظین به من گفت که اموال را از شیعه در ظاهر جمع آوری می کنم، ولی در پنهان به آنان باز می گردانم. (۷۰)

یکبار به امام کاظم (ع) نوشت: حوصله ام از کارهای سلطان تنگ شده است، خدا مرا فدایت گرداند، اگر اجازه دهی از این کار کناره می گیرم.

امام در پاسخ او نوشت: اجازه نمی دهم از کارت کناره گیری کنی، از خدا بپرهیز! (۷۱)

و نیز یکبار به او فرمود: به یک کار متعهد شو، من سه چیز را برای تو تعهد می کنم: اینکه قتل با شمشیر و فقر و زندان به تو نرسد. علی بن یقظین گفت:

کاری که من باید متعهد شوم چیست؟

فرمود: اینکه هر گاه یکی از دوستان ما نزد تو بیاید او را اکرام کنی (۷۲).

عبد الله بن یحیی کاهلی می گوید: خدمت امام کاظم علیه السلام بودم که علی بن یقظین به سوی آن حضرت می آمد، امام رو به یارانش کرد فرمود:

هر کس دوست دارد شخصی از اصحاب رسول خدا (ص) ببیند به این که به سوی ما می آید نگاه کند. یکی از حاضران گفت پس او اهل بهشت است؟ امام فرمود:

گواهی می دهم که او از اهل بهشت است (۷۳).

علی بن یقظین در انجام فرمان امام علیه السلام به هیچ وجه سهل انگاری نداشت، هر چه آن گرامی دستور می داد انجام می داد، گر چه راز آن دستور را نداند:

یکبار، هارون الرشید لباسهایی به رسم هدیه به علی بن یقظین داد که در میان آنها جبهه یی شاهانه بود، آن لباسها و آن جبهه را به اضافه ی اموال دیگر برای امام کاظم علیه السلام فرستاد.

امام همه ی اموال، جز آن جبه را پذیرفت، و به علی بن یقطين نوشت این لباس را نگهدار و از دست مده که بزودی به این لباس احتیاج خواهی داشت.

علی بن یقطين متوجه نشد که چرا حضرت آن لباس را پس داده اند، ولی آن را نگهداشت، چند روزی گذشت، علی بن یقطين از غلامی که محرم او بود بر آشفته شد و او را بیرون کرد، غلام که از علاقه ی علی بن یقطين به امام کاظم، و فرستادن اموال برای او اطلاع داشت پیش هارون رفت و آنچه می دانست گفت. هارون خشمگین شد و گفت رسیدگی می کنم، اگر اینطور که تو می گویی، همانگونه باشد، او را خواهم کشت. و همان لحظه علی بن یقطين را احضار کرد و پرسید آن جبه را که به تو دادم چه کردی؟

گفت: آن را معطر کرده در جای مخصوصی حفظ کرده ام ...

-هم اکنون آن را بیاور!

علی بن یقطين یکی از خدمتکارهای خود را فرستاد، لباس را آورد و جلو هارون گذاشت، هارون که لباس را دید آرام یافت، و به علی بن یقطين گفت: لباس را به جای خود برگردان و خودت هم به سلامت باز گرد، پس از این سعایت هیچ کس را در مورد تو نمی پذیرم، و دستور داد آن غلام را هزار ضربه شلاق بزنند. و او هنوز پانصد ضربه شلاق بیشتر نخورده بود که جان سپرد (۷۴).

علی بن یقطين به سال ۱۸۲ هجری قمری، زمانی که حضرت موسی بن جعفر در زندان بود در گذشت (۷۵). و کتابهایی داشته است که نام برخی از آنها را شیخ مفید

و شیخ صدوق یاد کرده اند (۷۶).

۵- مؤمن طاق

(۷۷)

محمد بن علی بن نعمان، کنیه اش ابو جعفر و لقب او مؤمن طاق، از اصحاب امام صادق و کاظم علیهما السلام بود، و نزد امام صادق (ع) منزلتی عظیم داشت، و آن گرامی او را در ردیف بزرگان اصحاب خویش یاد نموده است (۷۸).

مؤمن طاق این یارایی را داشت که با هر مخالفی بحث کند و بر او غالب گردد.

امام صادق علیه السلام برخی از یاران خود را به خاطر عدم توانایی و استعدادشان از بحث های کلامی باز داشت، ولی به مؤمن طاق ورود به این مباحث را توصیه می فرمود.

امام صادق در شان او به خالد فرمود: صاحب طاق با مردم به بحث می پردازد و همچون باز شکاری بر شکار فرود می آید و تو اگر بالت را بچینند هرگز پرواز نمی کنی (۷۹).

وقتی امام صادق (ع) رحلت کرد، ابو حنیفه به مؤمن طاق به طعنه گفت امام تو در گذشت، مؤمن طاق بی درنگ گفت: ولی امام تو تا «روز وقت معلوم» مهلت داده شده است (۸۰). یعنی امام تو شیطان است که خدا در قرآن در باره ی او فرموده: «فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم» (۸۱)

هشام بن حکم

وی در بحث و مناظره و علم کلام نبوغ، و در این فن بر دیگران برتری داشت. ابن ندیم می نویسد هشام از متکلمین شیعه و از کسانی بود که بحث در باره ی امامت را می شکافت، او در علم کلام ماهر و حاضر جواب بود (۸۲).

هشام کتابهای بسیار نوشت، و با علمای ادیان و مذاهب مباحثه های جالبی انجام داد:

یحیی بن خالد برمکی در حضور هارون الرشید به هشام

گفت: آیا ممکن است حق در دو جهت مخالف قرار بگیرد؟

هشام گفت نه. یحیی گفت مگر چنین نیست که وقتی دو نفر با هم اختلاف دارند و بحث می کنند یا هر دو بر حقند یا هر دو باطل و یا یکی بر حق دیگری باطل است؟ هشام گفت، آری، خالی از این سه صورت نیست ولی صورت اول امکان ندارد، ممکن نیست هر دو بر حق باشند.

یحیی گفت اگر قبول داری چنانچه دو نفر در حکمی از احکام دین با هم نزاع و اختلاف داشته باشند ممکن نیست هر دو بر حق باشند، پس علی و عباس که نزد ابو بکر رفتند و در باره ی میراث رسول اکرم (ص) با هم نزاع کردند. کدام بر حق بودند؟

گفت: هیچکدام بر خطا نرفتند و داستان آنها نظیر هم دارد: در قرآن مجید، در قصه ی داود (ع) آمده است که دو فرشته با هم نزاع داشتند و نزد داود (ع) آمدند که نزاع آنها را حل کند، از آن دو فرشته کدام بر حق بودند؟

یحیی گفت: هر دو بر حق بودند و با هم اختلاف نداشتند، و نزاع آنان صوری بود، و می خواستند با این صحنه داود را متوجه کار وی سازند (۸۳).

هشام گفت نزاع علی (ع) و عباس هم همینطور بود و آنها با هم اختلاف و نزاعی نداشتند. و تنها برای آگاه کردن ابو بکر از اشتباهی که کرده بود، این کار را کردند و خواستند به ابو بکر بفهمانند اینکه می گویی کسی از پیامبر ارث نمی برد دروغ می گویی و ما وارث اویم.

یحیی متحیر شد و قدرت پاسخ نداشت، و هارون الرشید

هم هشام را مورد تحسین قرار داد (۸۴).

یونس بن یعقوب می گوید: گروهی از اصحاب امام صادق (ع) از جمله حمران بن اعین و مؤمن طاق و هشام بن سالم و طیار و هشام بن حکم نزد آن بزرگوار بودند و هشام جوان بود، امام (ع) به هشام گفت آیا خبر نمی دهی که با عمرو بن عبید چه کردی و چگونه از او سؤال کردی؟

هشام گفت از شما شرم می کنم و در خدمت شما زبانم کار نمی کند!

امام فرمود: وقتی به شما دستوری می دهیم انجام دهید!

هشام گفت: شنیده بودم که عمرو بن عبید در مسجد بصره می نشیند و برای مردم صحبت می کند و این بر من گران بود. روز جمعه وارد بصره شدم و به مسجد رفتم دیدم عمرو بن عبید در مسجد نشسته است و مردم دور او را گرفته اند و از او مطالبی سؤال می کنند. جمعیت را شکافتم و نزدیک او نشستم و گفتم ای دانشمند، من غریبم، اجازه بده سؤالی را مطرح کنم! اجازه داد. گفتم آیا چشم داری؟ گفت ای پسرک این چه سؤالی است؟ گفتم سؤال من همین گونه خواهد بود. گفت: بپرس گر چه سؤالت احمقانه است.

دو باره پرسیدم: چشم داری؟

-آری.

-به وسیله ی آن چه می بینی؟

-رنگها و شکلها را.

-آیا بینی داری؟

-آری.

-با آن چه می کنی؟

-بوها را استشمام می کنم.

-دهان داری؟

-آری.

-با آن چه می کنی

-طعم غذاها را می چشم

-آیا (مغز و مرکز احساس) هم داری؟

-دارم.

-با آن چه می کنی؟

-با آن هر چه بر جوارح من وارد شود، تمیز و تشخیص می دهم.

-آیا این جوارح، تو را از این مرکز احساس بی نیاز نمی کنند؟

-نه!

-چطور؟ در صورتیکه همه ی اعضا و جوارح تو صحیح

و سالم هستند!

-هر گاه این جوارح در چیزی شک کنند به (مغز و مرکز احساس) رجوع می کنند تا شک آنان بر طرف و یقین حاصل شود.

-پس خدا (مغز و مرکز احساس) را برای زدودن شک این جوارح قرار داده است؟

-آری.

-پس حتما به (مغز و مرکز احساس) نیاز داریم؟

-آری.

هشام می گوید گفتم: خداوند جوارح تو را بدون امامی که درست را از نادرست تشخیص دهد وا نگذاشته است، اما همه ی این خلق را در حیرت و شک و اختلاف بدون امامی که در هنگام اختلاف و شک به او رجوع کنند وا گذاشته است؟!!

عمرو بن عبید ساکت شد و چیزی نگفت سپس به من رو کرد ... و پرسید:

اهل کجائی؟ گفتم: اهل کوفه.

گفت: تو هشام هستی. و مرا پیش خود برد و در جای خود نشانید و دیگر صحبتی نکرد تا من برخاستم.

امام صادق علیه السلام تبسم کرد و فرمود: چه کسی به تو این استدلال را یاد داد؟

هشام گفت: ای پسر رسول خدا (ص)، همینطور بر زبانم جاری شد.

امام فرمود: ای هشام! به خدا سوگند این استدلال در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است. (۸۵)

پی نوشت ها

۱- که بین مدینه و مکه واقع شده است.

۲- صبح روز هفتم ماه صفر یکصد و بیست و هشت سال قمری پس از هجرت.

۳- اشاره به سوره ی فیل، آیه ی: و ارسل علیهم طیرا ابابیل، ترمیهم بحجاره من سجیل.

۴- کافی- ج ۱ ص ۴۷۶

۵- داعیان انقلاب ضد اموی، خیانت بزرگی کردند بدین معنی که عباسیان را به جای علویان جا زدند و نگذاشتند خلافت به مرکز اصلی و راستین

خویش باز گردد.

ابو سلمه و ابو مسلم خراسانی، نخست مردم را به طرف آل علی می خواندند، اما، هم از نخست، در زیر پرده، کاخ سلطنت عباسیان را پی می افکنند و هم از این روی بود که حضرت امام صادق، با ژرفنگری سیاسی، به گفته های آنان ترتیب اثر ندادند چون می دانستند که آنان واقعا به یاری او بپا نخواسته اند، و چیز دیگری در سر می پروراندند. رجوع کنید به کتاب ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۱۵۴ چاپ مصر- تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۸۹- بحار الانوار ج ۱۱ ص ۱۴۲ چاپ کمپانی

۶- حياه الامام ج ۱ ص ۴۴۵-۴۳۹

۷- بحار ج ۴۸ ص ۷۱ و ۷۲ و نیز اعلام الوری طبری، چاپ علمیه اسلامیه ص ۲۹۵ با اندک تفاوت و تصرف

۸- سوره ی محمد (ص) - آیه ی ۲۲

۹- تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۳۰-۳۱

۱۰- مقاتل الطالبیین ص ۴۴۷

۱۱- مقاتل الطالبیین چاپ مصر ص ۴۵۳

۱۲- تاریخ طبری ج ۱۰ ص ۵۹۲ چاپ لیدن

۱۳- تاریخ طبری ج ۱۰ ص ۵۹۳ چاپ لیدن

۱۴- حياه الامام ج ۱ ص ۴۵۸

۱۵- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۰۷ چاپ بیروت

۱۶- طبری ج ۱۰ ص ۶۰۳

۱۷- حياه الامام ج ۲ ص ۲۹

۱۸- حياه الامام ج ۲ ص ۳۹

۱۹- حياه الامام ج ۲ ص ۳۲

۲۰- حياه الامام ج ۲ ص ۶۲

۲۱- الامامه و السياسه ج ۲

۲۲- حياه الامام ج ۲ ص ۳۹

۲۳- حياه الامام ج ۲ ص ۴۰

۲۴- حياه الامام ۲- ۷۰

۲۵- حياه الامام ۲- ۷۷

۲۶- مقاتل الطالبين ۴۶۳-۴۹۷

۲۷- امالي شيخ طوسي ص ۲۰۶ چاپ سنگي

۲۸- امالي شيخ طوسي ص ۲۰۶

۲۹- رجال كشي ص ۴۴۱-۴۴۰ پدر گرامی

- آن حضرت، امام صادق علیه السلام نیز به یونس بن یعقوب می گوید: اینان را در بناء مسجد هم یاری نکن وسائل ج ۱۲ ص ۱۲۰-۱۳۰
- ۳۰- غیبت شیخ طوسی چاپ سنگی ص ۲۱
- ۳۱- تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۳۲
- ۳۲- غیبت شیخ طوسی ص ۲۲-۲۵ چاپ سنگی
- ۳۳- عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۹۷
- ۳۴- کافی ج ۱ ص ۴۸۶- انوار البهیة ص ۹۷
- ۳۵- سوره ی انعام- آیه ی ۸۴
- ۳۶- سوره ی آل عمران- آیه ی ۶۱
- ۳۷- عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۸۱ چاپ قم- احتجاج طبرسی چاپ سنگی نجف ص ۲۱۱-۲۱۳- بحار ج ۴۸ ص ۱۲۹-۱۲۵
- ۳۸- حیاه الامام ج ۱ ص ۱۴۰- ارشاد مفید ص ۲۸۱ با کمی تفاوت
- ۳۹- حیاه الامام موسی بن جعفر ج ۱- ص ۱۴۰- ارشاد مفید ص ۲۸۱ با اندک تفاوت
- ۴۰- مناقب ابن شهر آشوب چاپ قم ج ۴ ص ۲۹۷ نقل به اختصار
- ۴۱- ارشاد مفید ص ۲۷۷
- ۴۲- ارشاد مفید ص ۲۷۹
- ۴۳- این کار چون برای اصلاح و به راه آوردن آن شخص انجام می شده در نظر امام جایز بلکه لازم بوده است.
- ۴۴- تاریخ بغداد ج ۱۳- ص ۲۸- ارشاد مفید ص ۲۷۸
- ۴۵- تاریخ بغداد، ج ۱۳- ص ۲۸
- ۴۶- تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۲۹
- ۴۷- وسایل ج ۲ ص ۴۵۶ چاپ قدیم

۴۸- تحف العقول

۴۹- مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۴۵۵

۵۰- مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۱۰۲

۵۱- آیین زندگی ص ۱۳۱

۵۲- بحار ج ۴۸ ص ۱۵۴

۵۳- بحار ج ۴۸ ص ۱۵۰

۵۴- اعلام الوری طبرسی ص ۲۹۱ چاپ علمیه اسلامیہ- اثبات الهداه ج ۵ ص ۴۸۶

۵۵- بصائر الدرجات ص ۴۷۱ چاپ جدید- اثبات الهداه ج ۵ ص ۴۸۴

۵۶- غیبت

نعمانی، چاپ سنگی ص ۱۷۹- بحار ج ۴۸ ص ۲۱

۵۷- ارشاد مفید ص ۲۷۰

۵۸- وفات امام صادق (ع) در سال ۱۴۸ هجری قمری و وفات امام کاظم در سال ۱۸۳ واقع شده است.

۵۹- منتهی المقال ص ۲۵۴ چاپ سنگی

۶۰- رجال کشی ص ۵۹۱

۶۱- رجال کشی ص ۵۹۰

۶۲- اختصاص شیخ مفید چاپ تهران ص ۸۶

۶۳- رجال کشی ص ۴۴۱-۴۴۰

۶۴- فهرست شیخ طوسی. ص ۱۰۹ چاپ نجف ۱۳۸۰

۶۵- فهرست نجاشی ص ۱۴۸ چاپ تهران

۶۶- رجال کشی ص ۵۰۲

۶۷- رجال کشی ص ۵۰۳

۶۸- فهرست شیخ طوسی ص ۱۱۷

۶۹- فهرست شیخ طوسی ص ۱۱۷

۷۰- کافی ج ۵ ص ۱۱۰

۷۱- قرب الاسناد ص ۱۲۶ چاپ سنگی

۷۲- رجال کشی ص ۴۳۳

۷۳- رجال کشی ص ۴۳۱

۷۴- ارشاد مفید ص ۲۷۵

۷۵- رجال کشی ص ۴۳۰

۷۶- فهرست شیخ طوسی ص ۱۱۷

۷۷- چون مغازه ی مؤمن طاق در کوفه در زیر طاقی قرار گرفته بود به این نام مشهور شد.

۷۸- رجال کشی ص ۱۳۵ و ۲۳۹ و ۲۴۰

۷۹- رجال کشی ص ۱۸۶

۸۰- رجال کشی ص ۱۸۷

۸۱- سوره ی حجر آیه ی ۳۸

۸۲- فهرست ابن ندیم ص ۲۶۳ چاپ مصر

۸۳- داستان داود و آن دو فرشته در سوره ی ص آیه ی ۲۱-۲۶ یاد شده، توضیح آن را می توانید در یکی از تفاسیر فارسی بخوانید.

۸۴- الفصول المختاره سید مرتضی، ص ۲۶ چاپ نجف (با اختصار)

۸۵- رجال کشی ص ۲۷۱-۲۷۳- اصول کافی ج ۱ ص ۱۹۶ با اندک تفاوت- مروج الذهب مسعودی با تفاوتی بیشتر اما تفاوتی که به مقصود زبانی ندارد.

در اینجا از باب حق شناسی لازم است تذکر دهیم که در تهیه و تنظیم این نوشتار از کتاب

حیاة الامام الکاظم (ع) تالیف دانشمند محترم آقای کاظم قرشی به عنوان راهنما بهره ی فراوانی برده شده است.

امام موسی الکاظم (علیه السلام)

ابو الحسن موسی بن جعفر (ع)، امام هفتم از ائمه اثنی عشر (ع) و نهمین معصوم از چهارده معصوم (ع) است. تولد آن حضرت در ابواء (منزلی میان مکه و مدینه) به روز یکشنبه هفتم صفر سال ۱۲۸ یا ۱۲۹ ه. ق. واقع شد. به جهت کثرت زهد و عبادتش معروف به العبد الصالح و به جهت حلم و فرو خوردن خشم و صبر بر مشقات و آلام زمانه مشهور به الکاظم گردید.

کنیه آن حضرت ابو ابراهیم بوده ولی به ابو علی نیز معروف بوده اند. مادر آن حضرت حمیده کنیزی از اهل بربر (مغرب) یا از اهل اندلس (اسپانیا) بوده است و نام پدر این بانو را صاعد بربری گفته اند. حمیده به «حمیده البربریه» و «حمیده المصفاة» نیز معروف بوده است. برادران دیگر امام از این بانو اسحاق و محمد دیباج بوده اند.

امام موسی الکاظم (ع) هنوز کودک بود که فقهای مشهور مثل ابو حنیفه از او مسأله می پرسیدند و کسب علم می کردند. بعد از رحلت پدر بزرگوارش امام صادق (ع) (۱۴۸ ه. ق.) در بیست سالگی به امامت رسید و ۳۵ سال رهبری و ولایت شیعیان را بر عهده داشت. قد متوسط و رنگ سبزه سیر و محاسن انبوه داشت. نقش نگینش «حسبی الله» و به روایتی «الملک لله وحده» بود.

در زمان حیات امام صادق (ع) کسانی از اصحاب آن حضرت معتقد بودند پس از ایشان اسماعیل امام خواهد شد. اسماعیل در زمان حیات پدر از دنیا رفت ولی کسانی مرگ

او را باور نکردند و او را همچنان امام دانستند. پس از وفات حضرت صادق (ع) عده ای از اینان چون از حیات اسماعیل مایوس شدند، پسر او محمد بن اسماعیل را امام دانستند و اسماعیلیه امروز بر این عقیده هستند و پس از او پسر او را امام می دانند و سپس پسرش را و ... به تفصیلی که در کتب اسماعیلیه مذکور است.

پس از وفات حضرت صادق (ع) بزرگترین فرزند ایشان عبد الله نام داشت که بعضی او را عبد الله افطح می دانند. این عبد الله مقام و منزلت پسران دیگر حضرت صادق (ع) را نداشت و به قول شیخ مفید در ارشاد متهم بود که در اعتقادات با پدرش مخالف است و چون بزرگترین برادرانش از جهت سن و سال بود ادعای امامت کرد و برخی نیز از او پیروی کردند. اما چون ضعف دعوی و دانش او را دیدند روی از او برتافتند و فقط عده قلیلی از او پیروی کردند که به فطحیه موسوم هستند.

اسحاق برادر دیگر امام موسی الکاظم (ع) به ورع و صلاح و اجتهاد معروف بود و امامت برادرش موسی کاظم (ع) را قبول داشت و از پدرش روایت می کرد که او تصریح بر امامت آن حضرت کرده است. برادر دیگر آن حضرت به نام محمد بن جعفر مردی سخی و شجاع و از زیدیه جارودیه بود و در زمان مأمون در خراسان وفات یافت.

اما جلالت قدر و علو شأن و مکارم اخلاق و دانش وسیع حضرت امام موسی کاظم (ع) بقدری بارز و روشن بود که اکثریت شیعه پس از وفات امام صادق (ع) به

امامت او گرویدند و علاوه بر این بسیاری از شیوخ و خواص اصحاب حضرت صادق (ع) مانند مفضل بن عمر جعفی و معاذ بن کثیر و صفوان جمال و یعقوب سراج نص صریح امامت حضرت موسی الکاظم (ع) را از امام صادق (ع) روایت کرده اند و بدین ترتیب امامت ایشان در نظر اکثریت شیعه مسجل گردید.

حضرتش در علم و حلم و تواضع و مکارم اخلاق و کثرت صدقات و سخاوت و بخشندگی ضرب المثل بود. بدان و بدانیشان را با عفو و احسان بی کران خویش تربیت می فرمود. شبها بطور ناشناس در کوچه های مدینه می گشت و به مستمندان کمک می کرد. مبلغ دویست، سیصد و چهارصد دینار در کیسه ها می گذاشت و در مدینه میان نیازمندان قسمت می کرد. کیسه های موسی بن جعفر در مدینه معروف بود و اگر به کسی یک صره (کیسه) می رسید بی نیاز می گشت. معذک در اتاقی که نماز می گزارد جز بوریا و مصحف و شمشیر چیزی نبود.

مهدی خلیفه عباسی امام را در بغداد بازداشت کرد اما بر اثر خوابی که دید و نیز تحت تأثیر شخصیت امام از او عذرخواهی نمود و به مدینه اش بازگرداند. گویند که مهدی از امام تعهد گرفت که بر او و فرزندان او خروج نکند. این روایت نشان می دهد که امام کاظم (ع) خروج و قیام را در آن زمان صلاح و شایسته نمی دانسته است.

ایشان با آنکه از جهت کثرت عبادت و زهد به «العبد الصالح» معروف بوده اند بقدری در انظار مردم مقامی والا و ارجمند داشته اند که او را شایسته مقام خلافت و امامت ظاهری نیز می دانستند و همین امر موجب تشویش و اضطراب دستگاه خلافت گردیده

و مهدی به حبس او فرمان داده است.

زمخشری در ربیع الابرار آورده است که هارون فرزند مهدی در یکی از ملاقاتها به امام پیشنهاد نمود فدک را تحویل بگیرد و حضرت نپذیرفت، وقتی اصرار زیاد کرد فرمود می پذیرم به شرط آنکه تمام آن ملک را با حدودی که تعیین می کنم به من واگذاری. هارون گفت حدود آن چیست؟ امام فرمود یک حد آن به عدن است حد دیگرش به سمرقند و حد سومش به افریقیه و حد چهارمش کناره دریا تا ارمینیه و خزر است. هارون از شنیدن این سخن سخت برآشفته و گفت: پس برای ما چه چیز باقی می ماند؟ امام فرمود: می دانستم که اگر حدود فدک را تعیین کنم آن را به ما مسترد نخواهی کرد (یعنی خلافت و اداره سراسر کشور اسلام حق من است). از آن روز هارون کمر به قتل موسی بن جعفر (ع) بست.

هارون در سفرش به مدینه هنگام زیارت قبر رسول الله (ص) در حضور سران قریش و رؤسای قبایل و علما و قضات بلاد اسلام گفت: السلام علیک یا رسول الله، السلام علیک یا ابن عم، و این را از روی فخر فروشی به دیگران گفت. امام کاظم (ع) حاضر بود و فرمود: السلام علیک یا رسول الله، السلام علیک یا ابا (یعنی سلام بر تو ای پدر من). می گویند رنگ هارون دگرگون شد و خشم از چهره اش نمودار گردید.

درباره حبس امام موسی (ع) به دست هارون الرشید، شیخ مفید در ارشاد روایت می کند که علت گرفتاری و زندانی شدن امام، یحیی بن خالد بن برمک بوده است. زیرا هارون فرزند خود امین را به

یکی از مقربان خود به نام جعفر بن محمد بن اشعث که مدتی هم والی خراسان بوده است سپرده بود و یحیی بن خالد بیم آن را داشت که اگر خلافت به امین برسد جعفر بن محمد بن اشعث را همه کاره دستگاه خلافت سازد و یحیی و برمکیان از مقام خود بیفتند. جعفر بن محمد بن اشعث شیعه بود و قائل به امامت امام موسی (ع)، و یحیی این معنی را به هارون اعلام می داشت. سرانجام یحیی بن خالد، پسر برادر امام را به نام علی بن اسماعیل بن جعفر از مدینه خواست تا به وسیله او از امام و جعفر نزد هارون بدگویی کند.

می گویند امام هنگام حرکت علی بن اسماعیل از مدینه او را احضار کرد و از او خواست که از این سفر منصرف شود و اگر ناچار می خواهد برود از او سعایت نکند. علی قبول نکرد و نزد یحیی رفت و بوسیله او پیش هارون بار یافت و گفت از شرق و غرب ممالک اسلامی مال به او می دهند تا آنجا که ملکی را توانست به سی هزار دینار بخرد.

هارون در آن سال به حج رفت و در مدینه امام و جمعی از اشراف به استقبال او رفتند. اما هارون در کنار قبر حضرت رسول (ص) گفت یا رسول الله از تو پوزش می خواهم که موسی بن جعفر را به زندان می افکنم زیرا او می خواهد امت تو را بر هم زند و خونشان را بریزد. آنگاه دستور داد تا امام را از مسجد بیرون بردند و او را پوشیده به بصره نزد والی آن عیسی بن جعفر بن منصور

فرستادند. عیسی پس از مدتی نامه ای به هارون نوشت و گفت که موسی بن جعفر در زندان جز عبادت و نماز کاری ندارد یا کسی بفرست که او را تحویل بگیرد و یا من او را آزاد خواهم کرد.

هارون امام را به بغداد آورد و به فضل بن ربیع سپرد و پس از مدتی از او خواست که امام را آزاری برساند اما فضل نپذیرفت و هارون او را به فضل بن یحیی بن خالد برمکی سپرد. چون امام در خانه فضل نیز به نماز و روزه و قرائت قرآن اشتغال داشت فضل بر او تنگ نگرفت و هارون از شنیدن این خبر در خشم شد و آخر الامر یحیی امام را به سندی بن شاهک سپرد و سندی آن حضرت را در زندان مسموم کرد. چون آن حضرت وفات یافت سندی جسد آن حضرت را به فقها و اعیان بغداد نشان داد که بینند در بدن او اثر زخم یا خفگی نیست. بعد او را در باب التبن در موضعی به نام مقابر قریش دفن کردند.

بنا به گفته شیخ مفید در ارشاد امام موسی الکاظم (ع) سی و هفت فرزند پسر و دختر داشت که هجده تن از آنها پسر بودند و علی بن موسی الرضا (ع) امام هشتم افضل ایشان بود. از جمله فرزندان مشهور آن حضرت احمد بن موسی و محمد بن موسی و ابراهیم بن موسی بودند. یکی از دختران آن حضرت فاطمه معروف به معصومه سلام الله علیها است که قبرش در قم مزار شیعیان جهان است. عدد اولاد آن حضرت را کمتر و بیشتر نیز گفته اند. تاریخ وفات

آن حضرت را جمعه هفتم صفر یا پنجم یا بیست و پنجم رجب سال ۱۸۳ هـ. ق. در ۵۵ سالگی گفته اند.

امام هفتم (ع) با جمع روایات و احادیث و احکام و احیای سنن پدر گرامی و تعلیم و ارشاد شیعیان، اسلام راستین را که با تعالیم و مجاهدات پدرش جعفر بن محمد (ع) نظم و استحکام یافته بود حفظ و تقویت کرد و در راه انجام وظایف الهی تا آنجا پایداری نمود که جان خود را فدا ساخت.

منابع:

بحار الانوار، مجلسی، ج ۴۸

اعیان الشیعه، ج ۲

الارشاد الی حجج الله علی العباد

الکامل فی التاریخ (حوادث سال ۱۸۳)

تاریخ بغداد، ج ۱۳

سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۶.

اصحاب

اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام

۱ حماد بن عیسی کوفی بصری

از اصحاب اجماع است و زمان چهار امام را درک کرده و در ایام حضرت جواد علیه السلام سنه دویست و نه رحلت کرده، و در حدیث، متحرّز و محتاط بوده و می گفت که من هفتاد حدیث از حضرت صادق علیه السلام شنیدم و پیوسته در زیاده و نقصان عبارات بعضی از آن احادیث شک بر من وارد می شد تا اقتضای کردم بر بیست حدیث. و حماد مذکور همان است که از حضرت کاظم علیه السلام درخواست کرد که دعا کند حق تعالی او را روزی فرماید خانه و زوجه و اولاد و خادم و حج در هر سال، حضرت گفت:

(اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَارزُقْهُ دَارًا وَ زَوْجَةً وَ وَلَدًا وَ خَادِمًا وَ الْحَجَّ خَمْسِينَ سَنَةً).

دعا کرد که حق تعالی او را روزی فرماید خانه و زوجه و اولاد و خادم و پنجاه حج ...، روزی او شد و پنجاه مرتبه حج کرد و چون خواست که حج پنجاه و یکم کند همین که به وادی قنات رسید خواست غسل احرام کند

به آب سیل غرق شد و او غریق حجه است و قبرش به سیاله است رحمه الله. (۱۸۶)

۲ ابوعبدالله

عبدالرحمن بن الحجاج البجلي الكوفي بياع السابري مزمي ثقة جليل القدر

استاد صفوان بن يحيى و از اصحاب صادق و كاظم عليهم السلام و رجوع به حق کرده و ملاقات کرده حضرت رضا عليه السلام را و وكيل حضرت صادق عليه السلام بوده و وفات کرده در عصر حضرت رضا عليه السلام بر ولایت. و روایت شده که حضرت ابوالحسن عليه السلام شهادت بهشت برای او داده، (۱۸۷) و حضرت صادق عليه السلام به وی فرموده که تکلم کن با اهل مدینه همانا من دوست می دارم که در رجال شیعه مانند تو را بینم. (۱۸۸) و هم از آن جناب مروی است که هر که مرد در مدینه حق تعالی او را مبعوث فرماید در آمین روز قیامت. و از جمله ایشان است يحيى بن حبيب و ابوعبيده حداء و عبدالرحمن بن حجاج. (۱۸۹)

اما آن خبری که از ابوالحسن مروی است که ذکر فرمود عبدالرحمن بن حجاج را و فرمود: **أَنَّهُ لَثَقِيلٌ عَلَى الْفُؤَادِ**، (۱۹۰) شاید مراد از ثقال او بر دل، دل مخالفین باشد، یا آنکه مراد آن است که از برای او موقعی است در نفس، یا آنکه ثقال او به جهت ملاحظه اسم او باشد؛ چه آنکه عبدالرحمن اسم ابن ملجم است و حجاج اسم حجاج بن یوسف ثقفی، و مسلم است که اسامی مبغضین امیرالمؤمنین علیه السلام نزد اهل بیت آن حضرت بلکه نزد شیعیان و دوستانش، ثقیل و مکروه است.

سبط ابن جوزی در (تذکره) در ذکر اولاد عبدالله بن جعفر بن ابی طالب گفته که هیچ کس از بنی هاشم فرزند خود را معاویه نام ننهاد مگر عبدالله بن جعفر، و

چون این نام را بر اولاد خود گذاشت بنی هاشم ترک او نمودند و با او تکلم نکردند تا وفات کرد. (۱۹۱)

لکن مخفی نماند: چنانکه گفته شد نام عبدالرحمن نزد شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام ثقیل است و اما دشمنان آن حضرت از این اسم خوششان می آید. همانا روایت شده از مسروق که گفت: وقتی در نزد حمیراء نشسته بودم و حدیث می کرد مرا که ناگاه غلامی را ندا کرد که سیاه بود، و به او عبدالرحمن می گفت، چون غلام حاضر شد حمیراء رو کرد به من و گفت: می دانی برای چه این غلام را عبدالرحمن نام نهادم؟ گفتم: نه، گفت: از این جهت محبت و دوستی من با عبدالرحمن ابن ملجم. (۱۹۲)

۳ عبدالله بن جندب

بجلی کوفی ثقه جلیل القدر عابد

از اصحاب حضرت کاظم و رضا علیهما السلام و وکیل ایشان است. شیخ کشی روایت کرده که حضرت ابوالحسن علیه السلام قسم خورد که راضی است از او و همچنین پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و خداوند تعالی. (۱۹۳) و هم فرموده که عبدالله بن جندب از مخبتین است، (۱۹۴) یعنی از کسانی که حق تعالی در حق ایشان

فرموده: (وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ) (۱۹۵) و بشارت بده فروتنان و متواضعان را که در درگاه ما آرمیده و مطمئن اند آنانکه چون ذکر خدا شود نزد ایشان، بترسد دل‌های ایشان از هیبت جلال ربانی و طلوع انوار عظمت سبحانی و یا هرگاه تخویف کرده شوند به عذاب و عقاب الهی، دل‌های ایشان خائف و هراسان شود.

و روایت شده از ابراهیم بن هاشم که گفت: من عبدالله بن جندب را دیدم در موقف عرفات و حال هیچ کس را بهتر از او ندیدم پیوسته دست‌های خود را به سوی آسمان بلند کرده بود

و آب دیده اش بر روی او جاری بود تا به زمین می رسید، چون مرد فارغ شدند گفتیم: وقوف هیچ کس را بهتر از وقوف تو ندیدم، گفت: به خدا سوگند که دعا نکردم مگر برادران مؤمن خود را زیرا که از حضرت امام موسی علیه السلام شنیدم که هر که دعا کند از برای برادران مؤمن خود در غیبت او از عرش به او رسد که از برای تو صد هزار برابر او باد، پس من نخواستم که دست بردارم از صد هزار برابر دعای ملک که البته مستجاب است برای یک دعاء خود که نمی دانم مستجاب خواهد شد یا نه. (۱۹۶) و قرار داد او با صفوان بن یحیی بیاید در ذکر صفوان در اصحاب حضرت رضا علیه السلام. و او همان است که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برای او نوشته دعای سجده شکر معروف (اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ) را که در (مصباح شیخ طوسی) و غیره است. (۱۹۷)

و روایت شده که وقتی عبدالله بن جنذب عریضه ای خدمت حضرت ابوالحسن علیه السلام نوشت و در آن عرض کرد که فدایت شوم! من پیر شدم و ضعف و عجز پیدا کردم از بسیاری از آنچه که قوت داشتم بر آن و دوست دارم فدایت شوم که تعلیم کنی مرا کلامی که مرا به خداوند نزدیک کند و فهم و علم مرا زیاد کند، حضرت در جواب او را امر فرمود که بسیار بخواند این ذکر شریف را:

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ). (۱۹۸)

در (تحف العقول) وصیتی طولانی از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که به عبدالله بن جنذب فرموده و مشتمل است بر وصایا نافع جلیله که ما در ذکر مواظ

ونصایح حضرت صادق علیه السلام چند سطر از آن نقل کردیم. (۱۹۹) وبالجمله؛ جلالت شأن عبدالله بن جنذب زیاده از آن است که ذکر شود. وروایت شده که بعد از فوت او علی بن مهزیار رحمه الله در مقام او برقرار شد.

۴ ابومحمد عبدالله بن المغیره

بَجَلِيّ كُوفِي ثَقَه

از فقهای اصحاب است واحدی عدیل او نمی شود از جهت جلالت و دین و ورع و روایت کرده از ابوالحسن موسی علیه السلام. شیخ کشی گفته که او واقفی بوده و رجوع کرده به حق، و روایت کرده از او که گفت: من واقفی بودم و حج گذاشتم بر این حال، پس چون به مکه رفتم خلجان کر در سینه ام چیزی پس چسبیدم به ملتزم و دعا کردم و گفتم: خدایا! تو می دانی طلب و اراده مرا پس ارشاد کن مرا به بهترین دینها، پس در دلم افتاد که بروم نزد حضرت رضا علیه السلام، پس رفتم به مدینه و ایستادم بر در خانه آن حضرت و گفتم به غلام آن حضرت، بگو به مولایت مردی از اهل عراق بر در سرا است، پس شنیدم ندای آن حضرت را که فرمود: داخل شو، ای عبدالله بن مغیره! پس داخل شدم همین که نظرش به من افتاد فرمود: خداوند دعای تو را مستجاب کرد و هدایت کرد تو را به دین خود، من گفتم: شهادت می دهم که تو حجت خدایی بر من و امین الله بر خلقی. (۲۰۰) و عبدالله بن مغیره از اصحاب اجماع است، و گفته شده که سی کتاب تصنیف کرده از جمله کتاب وضوء و کتاب صلاه بوده. (۲۰۱) و از (کتاب اختصاص) نقل شده که روایت شده که چون تصنیف کرد کتاب خود را وعده کرد

با اصحاب خود که آن کتاب را بخواند بر ایشان در یکی از زاویه های مسجد کوفه، و برادری داشت که مخالف مذهب او بود، پس چون اصحاب جمع شدند برای شنیدن آن کتاب، برادرش آمد و در آنجا نشست عبدالله به ملاحظه برادر مخالفش گفت با اصحاب خود که امروز بروید! و برادرش گفت: کجا بروند به درستی که من نیز آمدم برای همان جهت که آنها آمدند، عبدالله گفت: مگر برای چه آمدند؟ گفت: ای برادر! در خواب دیدم که ملائکه از آسمان فرود می آمدند گفتم برای چه این ملائکه فرود می آیند، شنیدم که گوینده ای گفت فرود آمدند که بشنوند آن کتابی را که بیرون آورده عبدالله بن مغیره پس من نیز بیرون آمدم برای این و من توبه می کنم به سوی خدا از مخالفت خود، پس عبدالله مسرور شد. (۲۰۲)

۵ عبدالله بن یحیی الکاهلی

الکوفی برادر اسحاق

هر دو از رؤات حضرت صادق و کاظم علیهما السلام می باشند و عبدالله و جاهت داشت نزد حضرت کاظم علیه السلام و آن حضرت سفارش او را به علی بن یقظین کرده بود و به او فرموده بود که ضمانت کن برای من کفالت کاهلی و عیال او را تا ضامن شوم برای تو بهشت را، علی قبول کرد و پیوسته طعام و پول و سایر نفقات شهریه برای ایشان می داد و چندان بر کاهلی نعمت عطا می کرد که عیالات و قرابات او را فرومی گرفت و ایشان مستغنی بودند تا کاهلی وفات کرد. و کاهلی قبل از وفات خود به حج رفت و خدمت حضرت امام موسی علیه السلام وارد شد، حضرت به او فرمود عمل خیر به جا آور در این سال، یعنی اهتمامت در عمل خیر زیادتر باشد همانا اجل تو نزدیک شده،

کاهلی گریست، حضرت فرمود: برای چه می گویی؟ گفت: برای آنکه خبر مرگ به من دادی، فرمود: بشارت باد تو را! تو از شیعیان مایی و امر توبه خیر است، راوی گفت که بعد از این زنده نماند عبدالله مگر زمان کمی، پس وفات کرد. (۲۰۳)

۶ علی بن یقطين

کوفی الاصل بغدادی المسکن

ثقه جلیل القدر از اجلاء اصحاب و محل توجه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است و پدرش یقطين از وجوه دعاه عباسیین بود، و در زمان مروان حمار در محنت عظیم بود؛ چه آنکه مروان در طلب او بود و او از وطن فرار کرده و مخفی بود و در سنه صد و بیست و چهار در کوفه علی پسرش متولد شد، زوجه یقطين با دو پسران خود علی و عبید فرزندان یقطين نیز از ترس مروان به جانب مدینه فرار کردند و پیوسته مخفی بودند تا مروان به قتل رسید و دولت عباسیین ظهور کرد، آنگاه یقطين خود را ظاهر کرد و زوجه اش نیز با پسرانش به وطن خود کوفه عود نمودند و یقطين در خدمت سفاح و منصور بود، با این حال شیعی مذهب و قائل به امامت بود و هکذا پسرانش و گاهگاهی اموال به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام حمل می کرد و نزد منصور و مهدی از برای یقطين سعایت کردند، حق تعالی او را از کید و شر ایشان حفظ کرد و یقطين بعد از علی به نه سال زنده بود و در سنه صد و هشتاد و پنج وفات نمود، و اما علی پسرش، پس او را در خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام منزلتی عظیم و مرتبتی رفیع بود و حضرت بهشت را از برای او ضامن شده بود، و در چند روایت است که آن حضرت فرموده: ضمنت لعلی

بن یقظین ان لاتمسّه النار ابدا. (۲۰۴)

از داود رقی روایت شده که خمن روز نحر، یعنی عید قربان خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شرفیاب شدم آن حضرت ابتدا فرمود که نگذشت در دل من احدی در وقتی که در موقف عرفات بودم مگر علی بن یقظین و پیوسته او با من بوده یعنی در نظر من و در قلب من بود و از من مفارقت نکرد تا افاضه کردم. و نیز روایت شده که در یک سال در موقف عرفات احصا کردند صد و پنجاه نفر را که از برای علی بن یقظین تلبیه می گفتند، و ایشان کسانی بودند که علی به ایشان پول داده بود و به مکه روانه کرده بود.

و روایت شده که علی در زمان طفولیت خود با برادرش عبید خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید و علی در آن وقت گیسوانی بر سر داشت حضرت فرمود که صاحب گیسوان را نزد من آورید. پس نزدیک آن حضرت آمد، آن جناب او را در بر گرفت و دعا کرد برای او به خیر و خوبی. و احادیث در فضیلت علی بن یقظین بسیار وارد شده. (۲۰۵)

و وقتی به حضرت امام موسی علیه السلام شکایت کرد از حال خود به جهت ابتلاء به مجالست و مصاحبت و وزارت هارون الرشید، حضرت فرمود:

(یا عَلِيُّ! إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى أَوْلِيَاءَ مَعَ أَوْلِيَاءِ الظَّلَمَةِ لِيُدْفَعَ بِهِمْ عَنْ أَوْلِيَائِهِ وَ أَنْتَ مِنْهُمْ يَا عَلِيُّ)؛ یعنی از برای خداوند تعالی اولیائی است با اولیاء ظلمه تا دفع کند به واسطه ایشان ظلم و اذیت را از اولیاء خود، تو از ایشان ای علی. (۲۰۶)

(وَفِي الْبَحَارِ عَنْ كِتَابِ حُقُوقِ الْمُؤْمِنِينَ لِأَبِي طَاهِرٍ، قَالَ إِسْتَاءَ ذَنْ عَلِيٍّ بْنِ يَقْظِينَ مَوْلَايَ الْكَاطِمَ عَلَيْهِ

السلام فی تزک عمَلِ السُّلْطَانِ فَلَمْ يَأْذَنْ لَهُ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَفْعَلْ فَإِنَّ لَنَا بِكَ أَنْسًا وَ لِإِخْوَانِكَ بِكَ عِزًّا وَ عَسَى أَنْ يَجْبِرَ اللَّهُ بِكَ كَسْرًا وَ يَكْسِرَ بِكَ نَائِرَةَ الْمُخَالِفِينَ عَنْ أَوْلِيَائِهِ، يَا عَلِيُّ! كَفَّارَةُ أَعْمَالِكُمْ الْإِحْسَانُ إِلَى إِخْوَانِكُمْ أَضْمِنُ لِي وَاحِدَةً وَ أَضْمِنُ لَكَ ثَلَاثًا، أَضْمِنُ لِي أَنْ لَا تُلْقِيَ أَحَدًا مِنْ أَوْلِيَائِنَا إِلَّا قَضَيْتَ حَاجَتَهُ وَ أَكْرَمْتَهُ وَ أَضْمِنُ لَكَ أَنْ لَا يُضَيِّقَ لَكَ سَيْفٌ سِجْنًا أَبَدًا وَ لَا يَنَالَكَ حَدٌّ سَيْفٍ أَبَدًا وَ لَا يَدْخُلَ الْفَقْرُ بَيْتَكَ أَبَدًا يَا عَلِيُّ مَنْ سَيَّرَ مُؤْمِنًا فَبِاللَّهِ بَدَاءً وَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ تَنَى وَ بِنَا ثَلَاثًا). (٢٠٧)

(وَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مُحَمَّدٍ قَالَ، قَالَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَقُولُ فِي أَعْمَالٍ هُوَ لَاءٍ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ كُنْتَ لِأَبَدٍ فَاعِلًا فَاتَّقِ أَمْوَالَ الشَّيْعَةِ قَالَ فَأَخْبَرَنِي عَلِيُّ أَنَّهُ كَانَ يُجْبِيهَا مِنَ الشَّيْعَةِ عَلَانِيَةً وَ يَرُدُّهَا عَلَيْهِمْ فِي السَّرِّ). (٢٠٨)

وعلامه مجلسی رحمه الله در (بحار) از کتاب (عیون المعجزات) روایت کرده که وقتی ابراهیم جمال که یکی از شیعیان بوده خواست خدمت علی بن یقطین برسد چون ابراهیم ساربان بود و علی بن یقطین وزیر بود و به حسب ظاهر شأن ابراهیم نبود که بر علی وارد شود، لهذا او را راه نداد، و اتفاقاً در همان سال علی بن یقطین به حج مشرف شد در مدینه خواست خدمت موسی بن جعفر علیه السلام شرفیاب شود حضرت او را راه نداد!

روز دوم در بیرون خانه، علی آن حضرت را ملاقات نمود و عرضه داشت که ای سید من! تقصیر من چه بود که مرا راه ندادید؟ فرمود: به جهت آنکه راه ندادی برادرت ابراهیم جمال را و حق

تعالی ابا فرمود از آنکه سعی تو را قبول فرماید مگر بعد از آنکه ابراهیم تو را عفو نماید، علی گفت، گفتم: ای سید و مولای من! ابراهیم را من در این وقت کجا ملاقات کنم من در مدینه ام او در کوفه است؟ فرمود: هرگاه شب داخل شود تنها برو به بقیع بدون آنکه کسی از اصحاب و غلامان تو بفهمند در آنجا شتری زین کرده خواهی دید آن شتر را سوار می شوی و به کوفی می روی، علی شب به بقیع رفت و همان شتر را سوار شد به اندک زمانی در خانه ابراهیم جمال رسید شتر را خوابانید و در را کوبید، ابراهیم گفت: کیست؟

گفت: علی بن یقظین! ابراهیم گفت علی بن یقظین در خانه من چه می کند؟ فرمود: بیرون بیا که امر من عظیم است و قسم داد او را که اذن دخول دهد، چون داخل شد گفت: ای ابراهیم! آقا و مولی ابا فرمود که عمل مرا قبول فرماید مگر آنکه تو از من بگذری، گفت: غَفَرَ اللَّهُ لِمَكَ، پس علی بن یقظین صورت خود را بر خاک گذاشت و ابراهیم را قسم داد که پا روی صورت من گذار و صورت مرا زیر پای خود بمال! ابراهیم امتناع نمود و علی او را قسم داد که چنین کند، پس ابراهیم پا بر صورت علی گذاشت و رخ او را زیر پای خود بمالید و علی می گفت: (اللَّهُمَّ اشْهَدْ)؛ خدایا تو شاهد باش. پس بیرون آمد و سوار شد و همان شب به مدینه برگشت و شتر را بر در خانه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام خوابانید آن وقت حضرت او را اذن داد و بر آن جناب وارد شد و حضرت از او قبول فرمود.

(۲۰۹) از ملاحظه این حدیث معلوم می شود که حقوق اخوان به چه اندازه است.

و از عبدالله بن یحیی الکاهلی روایت است که من نزد حضرت امام موسی علیه السلام بودم که رو کرد علی بن یقظین به آمدن، پس حضرت التفات فرمود به اصحاب خود و فرمود: هر که مسرور می شود از اینکه ببیند مردی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پس نظر کند به این کس که رو کرده به آمدن، پس یکی از آن جماعت گفت پس علی بن یقظین رد این حال از اهل بهشت است، حضرت فرمود: اما من پس شهادت می دهم که او از اهل بهشت است. (۲۱۰) و در عبدالله بن یحیی الکاهلی گذشت کفالت علی بن یقظین از او و عیال او به امر حضرت کاظم علیه السلام، وفات کرد علی بن یقظین در زمان حضرت امام موسی علیه السلام در سنه صد و هشتاد و حضرت مجوس بود و بعضی گفته اند که وفاتش در سنه صد و هشتاد و دو بوده. و از یعقوب بن یقظین روایت است که گفت: شنیدم از ابوالحسن خراسانی علیه السلام که فرمود همانا علی بن یقظین گذشت و رفت از دنیا و صاحبش یعنی امام موسی علیه السلام از او راضی بود. (۲۱۱)

۷ مفضل بن عمر کوفی جعفی

شیخ نجاشی و علامه او را فاسد المذهب و مضطرب الروایه نگاشته اند (۲۱۲) و شیخ کشی احادیثی در مدح و قدح او ذکر فرموده (۲۱۳) و در (ارشاد مفید ع) عبارتی است که دلالت بر توثیق او دارد، (۲۱۴) و از (کتاب غیبت شیخ) معلوم می شود که او از قوام ائمه و پسندیده نزد ایشان بود و بر منهاج ایشان از دنیا گذشته و هم دلالت دارد بر جلال و وثاقت او بودن او

از وکلاء حضرت صادق علیه السلام و کاظم علیه السلام، (۲۱۵) و کفعمی او را از یواین ائمه شمرده.

و در (کافی) است که مابین ابوحنیفه سائق الحاج و دامادش در باب میراثی مشاجره و نزاع بود مفضل بر ایشان بگذشت چون مشاجره ایشان را بدید ایشان را به منزل برد و مابین ایشان اصلاح کرد به چهارصد درهم و آن مال را از خودش داد و گفت این مال از خود من نیست بلکه حضرت صادق علیه السلام نزد من مالی گذاشته که هرگاه بین دو نفر از شیعیان نزاع شود من اصلاح کنم و مال المصالحه را از مال آن حضرت بدهم. (۲۱۶) و از محمد بن سنان مروی است که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمود: ای محمد! مفضل انس و محل استراحت من است و أَنْتَ أَنْسِيَهُمَا وَ أَسْتِرَّاحُهُمَا؛ و تو انس و محل استراحت حضرت رضا و جواد علیهما السلام می باشی. (۲۱۷) و از موسی بن بکر روایت است که چون خبر فوت مفضل به حضرت موسی علیه السلام رسید فرمود: خدا رحمت کند او را، او والدی بود بعد از والد و همانا او راحت شد. (۲۱۸)

در (بحار) از (کتاب اختصاص) نقل کرده که روایت کرد که از عبدالله بن فضل هاشمی که گفت: در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که مفضل بن عمر وارد شد، حضرت او را چون بدید به صورت او خندید و فرمود: به نزد من بیا ای مفضل، قسم به پروردگار من که من دوست می دارم تو را و دوست می دارم کسی که تو را دوست می دارد اگر می شناختند جمیع اصحاب من آنچه تو می شناختی دو نفر مختلف نمی شدند، مفضل گفت: یا بن رسول الله! گمان نمی کنم که مرا

بالا-تر از منزل خودم فرود آورید. فرمود: بلکه منزل دادم تو را به منزلتی که خدا تو را فرود آورده به آنجا، پس گفت: یا بن رسول الله! چه منزلتی دارد جابر بن یزید نزد شما؟ فرمود: منزلت سلمان نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، گفتم: چیست منزلت داود بن کثیر رقیّی نزد شما؟ فرمود: به منزلت مقداد است از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم.

راوی گوید: پس حضرت رو کرد به من و فرمود: ای عبدالله بن مفضل! به درستی که خداوند تبارک و تعالی خلق کرد ما را از نور عظمت خود و غوطه داد ما را به رحمت خود و خلق کرد ارواح شما را از ما پس ما آرزومند و مایلیم به سوی شما و شما آرزومند و مایلید به سوی ما، به خدا قسم که اگر کوشش کنند اهل مشرق و مغرب که زیاد کنند در شیعیان ما یک مرد و کم کنند از ایشان یک مرد نتوانند این را و همانا ایشان مکتوب اند نزد ما به نامهایشان و نامهای پدرانشان و عشیره هایشان و نسبهایشان، ای عبدالله بن مفضل! و اگر بخواهی نشان دهم اسم تو را در صحیفه مان، پس طلبید صحیفه را و گشود آن را دیدم که آن سفید است و اثر نوشته در آن نیست، گفتم: یا بن رسول الله؛ در این صحیفه اثر نوشته نمی بینم، حضرت دست خود را بر آن مالید نوشته های در آن را دیدم و یافتم در آخر آن اسم خودم را پس سجده شکر برای خدا به جا آوردم. (۲۱۹)

مؤلف گوید: که چون حدیث نفیس بود من تمام آن را نقل کردم الی غیر ذلک. و اما روایات قدح در مفضل مثل آنکه روایت

شده که حضرت صادق علیه السلام به اسماعیل بن جابر، فرمود: برو نزد مفضل و به او بگو ای کافر، ای مشرک! چه می خواهی از پسر من، می خواهی او را به قتل آوری. یا آنکه در سفر زیارت حضرت امام حسین علیه السلام چون چهار فرسخ از کوفه دور شدند وقت نماز صبح شد رفقای او پیاده شدند نماز خواندند پس به او گفتند چرا پیاده نمی شوی که نماز بخوانی؟ گفت: من نمازم را خواندم پیش از آنکه از منزل بیرون شوم و امثال این روایات قابل معارضه به اخبار مدح نیستند. و شیخ ما در خاتمه (مستدرک) کلام را در حال او بسط داده و از روایات قدح در او جواب داده. (۲۲۰) و کسی که رجوع کند به (توحید مفضل) که حضرت صادق علیه السلام برای او فرموده خواهد دانست که مفضل نزد آن حضرت مرتبه و منزلتی عظیم داشته و قابل تحمل علوم ایشان بوده، و (توحید مفضل) رساله بسیار شریفی است که سید بن طاوس رحمه الله فرموده که هر که سفر می رود آن را با خود همراه بردارد، و در (کشف المحجبه) به پسرش وصیت فرموده که در آن نظر کند و علامه مجلسی رحمه الله آن رساله را به فارسی ترجمه کرده که عوام از آن انتفاع برند، و در (تحف العقول) بعد از ابواب مواعظ ائمه علیهم السلام، بابی در مواعظ مفضل بن عمر ذکر کرده و مواعظ شافیه ای از او نقل کرده که اکثرش را از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده. (۲۲۱)

۸ ابومحمد هشام بن الحکم مولی کنده

که از اعظام ائمه کلام و از ازکیای اعلام است و همیشه به افکار صادق و انظار صائبه تهذیب مطالب کلامیه و ترویج مذهب امامیه

می نمود، مولدش کوفه و منشأش به واسط و تجارتش به بغداد بوده و در آخر عمر نیز منتقل به بغداد شد، و روایت کرده از حضرت صادق و موسی علیهما السلام وثقه است و مدایح عظیمه از این دو امام برای او روایت شده. و مردی حاضر جواب و در علم کلام بسیار حاذق و ماهر بوده (وَ كَانَ مِمَّنْ فَتَقَّ الْكَلَامَ فِي الْإِمَامَةِ وَ هَيَّأَ الْمَذْهَبَ بِالنَّظَرِ) و در سنه صد و هفتاد و نه در کوفه وفات کرد و این در ایام رشید بوده و حضرت رضا علیه السلام بر او ترحم فرموده و ابوهاشم جعفری خدمت حضرت جواد علیه السلام عرضه می کند که چه می فرمایید در هشام بن حکم؟ فرمود: رحمت کند خدا او را (مَا كَانَ أَذْبُهُ عَنْ هَذِهِ النَّاحِيَةِ)؛ چه بسیار اهتمام می نمود در دفع شبهات مخالفین از این ناحیه، یعنی از فرقه ناجیه. (۲۲۲)

شیخ طوسی رحمه الله فرموده که هشام بن حکم از خواص سید ما و مولای ما امام موسی علیه السلام است و در اصول دین و غیره مباحثه بسیار با مخالفین کرده. (۲۲۳) علامه فرموده که روایاتی در مدح او وارد شده و به خلاف آن نیز احادیثی وارد شده که ما در (کتاب کبیر) خود ذکر کردیم و از آن جواب دادیم و این مرد نزد من عظیم الشأن و بلند منزلت است، انتهى. (۲۲۴)

هشام کتبی تصنیف کرده در توحید و در امامت و در رد برزنادقه و طبعی مذهبان و معتزله و از کتب او است (کتاب شیخ و غلام) و (کتاب ثمانیه ابواب) و (کتاب الرد علی ارسطالیس)، (۲۲۵) شیخ کشی رحمه الله روایت کرده از عمیر بن یزید که گفت: پسر برادرم هشام اول بر مذهب جهمیه بود و خبیث بود و از من خواهش کرد که

او را از خدمت حضرت صادق علیه السلام بیرم تا با آن حضرت مباحثه کند، گفتم: من این کار نمی کنم مگر بعد از آنکه اذن حاصل کنم، خدمت آن حضرت رسیدم برای هشام اذن طلبیدم، حضرت اذن داد، چون چند قدمی برداشتم که بیرون آیم یادم آمد پستی و خباثت هشام، برگشتم خدمت آن حضرت و گفتم که او ردائت و خباثت دارد. فرمود: بر من خوف داری؟ من خجالت کشیدم از قول خود و دانستم که لغزشی کرده ام پس با حال خجالت بیرون آمدم و هشام را اعلام کردم، هشام خدمت آن حضرت شرفیاب شد، چون خدمت آن جناب نشست، آن حضرت سؤالی از او فرمود که هشام حیران بماند و مهلت خواست حضرت او را مهلت داد، هشام چند روز در اضطراب و در صدد تحصیل جواب بود آخر الامر جوابی نیافت، پس خدمت آن حضرت رسید آن جناب او را خبر داد، دیگر باره آن جناب مسایل دیگر از او پرسید که در آن بود فساد اصل مذهب هشام، هشام بیرون آمد مغموم و حیرت زده و چند روز مبهوت و حیران بود تا آنکه به من گفتم که دفعه سوم برای من اذن بگیر که خدمت آن حضرت برسم، حضرت اذن داد و موضعی را در حیره برای ملاقات او تعیین کرد، هشام در آن موضع رفت و وقتی که حضرت صادق علیه السلام تشریف آورد چنان هیبت و احتشام از آن حضرت برد که نتوانست تکلم کند و ابدا زبانش قوت تکلم نداشت، حضرت هرچه ایستاد هشام چیزی نگفت لاجرم آن حضرت تشریف برد، هشام گفت: یقین کردم آن هیبتی که از آن حضرت به من رسید نبود مگر از جانب خدا و از

عظمت منزلت آن حضرت نزد خداوند، لاجرم ترک مذهب خود نمود و متدین شد به دین حق، و پیوسته خدمت آن حضرت می رسید تا بر تمامی اصحاب آن حضرت تفوق گرفت. (۲۲۶)

شیخ مفید فرموده که هشام بن حکم از اکبر اصحاب حضرت صادق علیه السلام است، و فقیه بوده و روایت کرده حدیث بسیار و درک کرده صحبت حضرت صادق علیه السلام را و بعد از آن حضرت، حضرت امام موسی علیه السلام را و مکنی به ابومحمد و ابوالحکم است و مولی بنی شیبان بوده و در کوفه اقامت داشته و رسید مرتبه و بلندی مقامش نزد حضرت صادق علیه السلام به حدی که در منی خدمت آن حضرت رسید و در آن وقت جوان نوظهور بود و در مجلس آن حضرت شیوخ شیعه بودند مانند حمران بن اعین و قیس و یونس بن یعقوب و ابو جعفر مؤمن طاق و غیر ایشان، پس حضرت او را بالابرد و نشانید او را بالادست جمیع ایشان و حال آنکه هر که در آن مجلس بود سنش از هشام بیشتر بود. پس چون حضرت دید که اینکار یعنی تقدیم هشام بر همگی بزرگ آمد به ایشان فرمود:

(هَذَا ناصِرُنَا بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ)؛ این ناصر ما است به دل و زبان و دست خود. پس سؤال کرد هشام از آن حضرت از اسماء الله عز و جل و اشتقاقشان، حضرت او را جواب داد و فرمود به او که آیا فهمیدی ای هشام فهمی که دفع کنی به آن دشمنان ملحدان ما را؟ هشام گفت: بلی! حضرت فرمود: (نَفَعَكَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ وَ تَبَّتْكَ). از هشام نقل شده که گفت: واللّه! هیچ کس در مباحث توحید مرا مقهور و مغلوب نساخته تا امروز که در این مقام ایستاده ام.

مباحثه ها و مناظرات هشام بن حکم مشهور است و مناظره او با آن مرد شامی در خدمت حضرت صادق علیه السلام و محاجه او با عمرو بن عبید معتزلی و با بریهه و مناظره او با متکلمین در مجلس یحیی بن خالد برمکی هر کدام در جای خود به شرح رفته و مناظره او در مجلس یحیی باعث آن شد که هارون الرشید در صدد قتل او بر آمد لاجرم هشام از ترس او به کوفه فرار کرد و بر بشیر نیال وارد شد و ناخوش سختی شد و مراجعه به اطباء نمود، بشیر گفت: طبیب برای تو بیاورم؟ گفت: نه من خواهم مرد، و به روایتی اطباء را حاضر کردند هشام از ایشان پرسید که مرض مرا دانستید؟ بعضی گفتند: ندانستیم و بعضی گفتند: دانستیم، از آنهایی که ادعای دانستن کردند پرسید که مرض چیست؟ آنچه به نظرشان رسیده بود گفتند، گفت دروغ است، مرض من فزع قلب است به جهت آنچه به من رسیده از خوف و به همان علت وفات نمود.

و بالجمله؛ چون حالت احتضار پیدا نمود به بشیر، گفت: هرگاه من مردم و مرا غسل و کفن کردی و از کار تجهیز من فارغ شدی، مرا در دل شب بیرون ببر در کناسه بگذار و رقعہ ای بنویس که این هشام بن الحکم است که امیر در طلب او بود از دنیا وفات کرده و این به جهت آن بود که رشید برادران و اصحاب او را گرفته بود که نشانی او را بدهند، خواست تا ایشان خلاص شوند، بشیر به همان دستور العمل رفتار کرد، چون صبح شد اهل کوفه حاضر شدند قاضی و صاحب معونه و معدلون همگی او را دیدند و گواهی خود را نوشتند و برای رشید فرستادند، رشید گفت: الحمد لله

که خدا کفایت او را کرد و منسوبین او را که حبس کرده بود رها کرد. (۲۲۸)

(وَرُوِيَ عَنْ يُونُسَ أَنَّ هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ كَانَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ مَا عَمِلْتُ وَ أَعْمَلُ مِنْ خَيْرٍ مُفْتَرَضٍ وَ غَيْرِ مُفْتَرَضٍ فَجَمِيعُهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الصَّادِقِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ حَسَبَ مَنْزِلِهِمْ عِنْدَكَ فَتَقَبَّلْ ذَلِكَ كُلَّهُ عَنِّي وَ عَنْهُمْ وَ أَعْطِنِي مِنْ جَزَائِكَ حَسَبَ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ). (۲۲۹)

۹ یونس بن عبدالرحمن مولی آل یقظین

عبد صالح، جلیل القدر، عظیم المنزله و وجه اصحاب و از اصحاب اجماع است، روایت شده که در ایام هشام بن عبدالملک متولد شده و حضرت باقر علیه السلام را در مابین صفا و مروه ملاقات کرده و لکن از آن حضرت روایت نموده و هم گفته که حضرت صادق علیه السلام را دیدم در روضه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که مابین قبر و منبر نماز می خواند و ممکنم نشد که از او سؤال کنم و لکن روایت کرده از حضرت کاظم و صادق علیهما السلام و حضرت رضا علیه السلام اشاره می فرمود به سوی او در علم و فتوی و او همان کس است که واقفه مال بسیاری به او دادند که میل به سوی ایشان کند و امتناع نمود از قبول کردن آن مالها و بر حق ثابت بماند. (۲۳۰)

شیخ مفید رحمه الله به سند صحیح از ابوهاشم جعفری روایت کرده که عرضه کردم بر امام حسن عسکری علیه السلام (کتاب یوم و لیله) یونس را، فرمود: این کتاب تصنیف کیست؟ گفتم: تصنیف یونس مولی آل یقظین، فرمود: عطا فرماید حق تعالی او را به هر حرفی نوری در روز قیامت. و در روایت دیگر است که از اول تا به آخر آن تصفح کرد پس فرمود: این

دین من و دین همگی پدران من است و تمامش حق است. (۲۳۱)

وبالجملة؛ در سنه دویست و هشت به رحمت خدا پیوست. و در خبر است که حضرت رضا علیه السلام سه دفعه بهشت را برای او ضامن شد. (۲۳۲)

از فضل بن شاذان روایت است که حدیث کرد مرا عبدالعزیز بن مهتدی و او بهترین فقهای بود که من دیدم و وکیل حضرت رضا علیه السلام و از خواص او بود. گفت: سؤال کردم از حضرت رضا علیه السلام پس گفتم که همانا من نمی توانم ملاقات کنم تو را در هر وقتی، یعنی راهم دور است و دستم همیشه به شما نمی رسد پس از که بگیرم معالم دین خود را؟ فرمود: بگیر از یونس بن عبدالرحمن. (۲۳۳)

وهم از آن حضرت مروی است که فرموده: یونس در زمان خود مثل سلمان فارسی است در زمان خود. و یونس کتبی در فقه و تفسیر و مثالب و غیره تصنیف کرده مثل کتب حسین بن سعید و زیادتر. (۲۳۴) و روایت است که چون حضرت موسی بن جعفر علیه السلام وفات کرد در نزد قوام و وکلاء آن حضرت را انکار کردند و واقفی شدند و در نزد زیاد قندی هفتاد هزار اشرفی بود و نزد علی بن ابی حمزه سی هزار، و در آن وقت یونس بن عبدالرحمن مردم را به امامت حضرت رضا علیه السلام می خواند و انکار می کرد بر واقفه، ایشان برای او پیغام دادند که برای چه مردم را به حضرت رضا علیه السلام دعوت می نمایی، اگر مقصد تو مال است ما تو را از مال بی نیاز می کنیم، و زیاد قندی و علی بن ابی حمزه ضامن شدند که ده هزار اشرفی به او بدهند که او ساکت شود و بنشیند، یونس گفت:

ما روایت کرده شده ایم از صادقین علیهما السلام که فرموده اند هر گاه ظاهر شد بدعت در بین مردم پس بر پیشوای مردم است که ظاهر کند علم خود را، پس اگر نکرد نور ایمان از او ربنوده خواهد شد، و من جهاد در دین و امر خدا را ترک نخواهم کرد بر هیچ حالی. پس آن دونفر دشمن اوشدند و ظاهر کردند عداوت خود را. (۲۳۵)

مؤلف گوید: این روایتی که یونس نقل فرمود به نحو دیگر نیز وارد شده و آن چنین است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: هر گاه ظاهر شد بدعت در امت من پس باید ظاهر کند عالم علم خود را و اگر نه بر او باشد لعنت خدا و ملائکه و مردم جمیعا. (۲۳۶)

و بدان که روایات در باب بدعت بسیار است و وارد شده که هر کسی که تبسم کند در صورت بدعت گذارنده پس به تحقیق اعانت کرده در خراب کردن دین خود. (۲۳۷)

و نیز روایت شده: کسی که برود به نزد صاحب بدعت و توقیر و بزرگ کند او را همانا رفته است به جهت خراب کردن اسلام. (۲۳۸) و راوندی روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود: کسی که عمل کند در بدعت، فارغ سازد او را از شیطان با عبادتش، یعنی شیطان او را به خود واگذارد و متعرضش نشود تا عبادت خود را با حضور قلب و طور خوش به جا آورد (وَأَلْقَى عَلَيْهِ الْخُشُوعَ وَ الْبُكَاءَ) و بیفکند بر او خشوع و گریه را (۲۳۹) الی غیر ذلک.

رجوع کردیم به حال یونس رحمه الله، روایت است که یونس را چهل برادر بود که هر روز به دیدن ایشان می رفت و بر ایشان سلام می کرد و آنگاه به

منزل خود می آمد و طعام می خورد و مهیا می گشت برای نماز پس می نشست برای تصنیف و تألیف کتاب. (۲۴۰)

مؤلف گوید: ظاهر آن است که این چهل نفر برادران دینی او بودند و در این کار یونس می خواسته که زیارت اربعین کرده باشد. و نیز روایت شده از یونس که گفت:

صمت عشرين سنة وسئلت عشرين سنة ثم اجبت؛ یعنی یونس گفته که من بیست سال سکوت کردم، یعنی هرچه از من می پرسیدند جواب نمی دادم و بیست سال سؤال کرده شدم و جواب دادم، این معنی در صورتی است که (سئلت) مجهول خوانده شود، و اگر به صیغه معلوم خوانده شود یعنی بیست سال سؤال کردم و بعد از آن دیگر از مسایل جواب می دادم. (۲۴۱)

و مدائح یونس بسیار است، و از جمله روایات معلوم می شود که برای او اصحابش بد می گفتند و بعضی اقوال فاسده به او نسبت می دادند. و در خبر است که وقتی به وی گفتند که بسیاری از این اصحاب در حق تو بد می گویند و یاد می کنند تو را به غیر خوبی، گفت: شاهد می گیرم شما را بر اینکه هر کسی که از برای او در امیرالمؤمنین علیه السلام نصیبی است، یعنی از شیعیان او است پس من حلال کردم او را از آنچه گفته! (۲۴۲)

(وَحِكْيَ أَنَّهُ حَجَّ يُونُسُ ابْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَرْبَعًا وَخَمْسِينَ حَجَّةً وَاعْتَمَرَ أَرْبَعًا وَخَمْسِينَ عُمْرَةً وَالْفَ أَلْفَ جَلْدٍ رَدًّا عَلَى الْمُخَالِفِينَ وَ يُقَالُ أَنْتَهَى عِلْمَ الْأَيْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِلَى أَرْبَعَةِ نَفَرٍ: أَوْلَاهُمْ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ وَالثَّانِي جَابِرُ وَالثَّلَاثُ السَّيِّدُ وَ الرَّابِعُ يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ). (۲۴۳)

(وَعَنِ الْفُضْلِ بْنِ شاذَانَ، قَالَ مَا نَشَأَ فِي الْإِسْلَامِ رَجُلٌ مِنْ سَائِرِ النَّاسِ كَانَ أَفْقَهُ مِنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ لَانْشَاءَ

بَعْدَهُ رَجُلٌ أَفْقَهُ مِنْ يُونُسَ ابْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ). (۲۴۴)

(وَعَنِ الشَّهِيدِ الثَّانِي، أَوْرَدَ الْكُتُبِي فِي ذِمَّةِ نَحْوِ عَشْرِهِ أَحَادِيثَ وَحَاصِلُ الْجَوَابِ عَنْهَا يَرْجِعُ إِلَى ضَعْفِ بَعْضِ سَيِّدَاتِهَا وَجِهَالِهِ بَعْضِ رِجَالِهَا. وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِحَالِهِ). (۲۴۵)

۱۰ یونس بن یعقوب البجلی الدّهنی پسر خواهر معاویه بن عمار

کلمات علما در حق او مختلف است، شیخ طوسی رحمه الله فرموده او ثقه است و در چند موضع او را تعدیل کرده، و شیخ مفید او را از فقهاء اصحاب شمرده. و شیخ نجاشی فرموده که او از خواص حضرت صادق و کاظم علیهما السلام بوده و وکالت داشته از جانب حضرت موسی علیه السلام و در مدینه در ایام حضرت رضا علیه السلام وفات کرد، و آن جناب متولی امر او شد و یونس صاحب منزلت بود نزد ایشان و موثق بود و قائل به امامت عبدالله افطح بود پس رجوع کرد به حق. و ابوجعفر بن بابویه فرموده که او فطحی است، و شیخ کشی نیز از بعضی روایت کرده فطحی بودن او را و ظاهر آن است که رجوع به حق نموده چنانکه شیخ نجاشی فرموده. (۲۴۶)

و بالجمله: روایاتی در مدح او وارد شده و در ایام حضرت رضا علیه السلام در مدینه وفات کرد. آن حضرت امر فرمود به حنوط و کفن و جمیع مایحتاج او و امر فرمود موالی خود و موالی پدر و جد خود را که در جنازه او حاضر شوند و فرمود به ایشان که این میت مولی حضرت صادق علیه السلام است که در عراق ساکن بوده از برای او در بقیع قبر بکنید و اگر اهل مدینه گفتند که این مرد عراقی است ما نمی گذاریم در بقیع دفن شود، بگویید این مولی حضرت صادق علیه السلام است در عراق ساکن بوده اگر شما نگذارید ما او را در بقیع دفن

نماییم ما هم نخواهیم گذاشت که موالی خود را در بقیع دفن نمایید، پس او را در بقیع دفن نمودند. (۲۴۷)

و روایت است از محمد بن ولید که گفت: روزی من بر سر قبر یونس رفته بودم که صاحب مقبره یعنی مباشر قبرستان نزد من آمد و گفت: این شخص کیست که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام مرا امر فرموده که آب بپاشم بر قبر او چهل ماه یا چهل روز هر روز یک مرتبه وشک از راوی است وهم صاحب مقبره گفت: که سریر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نزد من است پس هر گاه مردی از بنی هاشم می میرد آن سریر در شبش صدا می کند من می فهمم که کسی از ایشان مرده و با خود می گویم که کی مرده از ایشان چون صبح شد آن وقت می فهمم، و در شب وفات این مرد نیز آن سریر صدا کرد من گفتم کی از ایشان مرده، کسی از ایشان ناخوش نبود، همین که روز شد آمدند نزد من و آن سریر را گرفتند و گفتند مولی ابی عبدالله الصادق علیه السلام که در عراق ساکن بوده و وفات کرده.

و محمد بن ولید از صفوان بن یحیی نقل کرده که گفت گفتم به حضرت امام رضا علیه السلام که فدایت شوم خوشحال کرد مرا آن لطف و محبتی که در حق یونس نمودی، فرمود: آیا از لطف خدا واحسان او نیست که او را نقل کرد از عراق به جوار پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم، (وَرُوِيَ فِي حَدِيثٍ أَنْظُرُوا إِلَى مَا خَتَمَ اللَّهُ بِهِ لِيُونُسَ قَبْضَهُ اللَّهُ مُجَاوِرًا لِرَسُولِهِ) صلی الله علیه وآله وسلم. (۲۴۸) تمام شد احوال حضرت امام

موسى بن جعفر عليه السلام وبعد از اين بيايد احوال حضرت ثامن الائمه المعصومين على بن موسى الرضا عليه وعليهم السلام.

پى نوشت ها

- ۱۸۶- (رجال كشي) ۲/۶۰۵.
- ۱۸۷- (مجالس المؤمنین) ۱/۳۹۶، (تنقيح المقال) ۲/۱۴۱.
- ۱۸۸- همان مأخذ.
- ۱۸۹- (تنقيح المقال) ۲/۱۴۱.
- ۱۹۰- (تنقيح المقال) ۱/۱۴۲.
- ۱۹۱- (تنقيح المقال) ۲/۱۴۲.
- ۱۹۲- (الجمال) شيخ مفيد، ص ۱۵۹ ۱۶۰.
- ۱۹۳- (رجال كشي) ۲/۸۵۱.
- ۱۹۴- (رجال كشي) ۲/۸۵۲.
- ۱۹۵- سورة حج (۲۲)، آيه ۳۴ ۳۵.
- ۱۹۶- (رجال كشي) ۲/۸۵۲.
- ۱۹۷- (مصباح المتهدجد) ص ۱۷۹، بيروت، أعلمی.
- ۱۹۸- (بحار الانوار) ۳۱۲/۲۳/۳۱۳.
- ۱۹۹- ر. ك: (تحف العقول) ص ۳۰۱ ۳۰۷.
- ۲۰۰- (رجال كشي) ۲/۸۲۵.
- ۲۰۱- (رجال النجاشی) ص ۲۱۵، شرح حال ۵۶۱.
- ۲۰۲- (اختصاص) شيخ مفيد، ص ۸۵.
- ۲۰۳- (تنقيح المقال) ۲/۲۲۳ ۲۲۴.

٢٠٤- (رجال كشي) ٢/٧٣٠، حديث ٨٠٨.

٢٠٥- (تنقيح المقال) مامقاني ٢/٣١٥.

٢٠٦- (رجال كشي) ٢/٧٣١، حديث ٨١٧.

٢٠٧- (بحار الانوار) ٤٨/١٣٦.

٢٠٨- (بحار الانوار) ٤٨/١٥٨.

٢٠٩- (بحار الانوار) ٤٨/٨٥.

٢١٠- (رجال كشي) ٢/٧٣٠.

٢١١- (رجال كشي) ٢/٧٣٠.

٢١٢- (رجال النجاشي) ص ٤١٦، (رجال حلي) ص ٢٥٨.

٢١٣- (رجال كشي) ٢/٦١٢.

٢١٤- (ارشاد شيخ مفيد) ٢/٢١٦.

٢١٥- (الغيبه) شيخ طوسي ص ٢١٠.

٢١٦- (الكافي) ٢/٢٠٩.

٢١٧- (بحار الانوار) ٤٩/٢١.

٢١٨- (رجال كشي) ٢/٦١٢.

٢١٩- (بحار الانوار) ٤٧/٣٩٥؛ (الاختصاص) شيخ مفيد، ص ٢١٦.

٢٢٠- (مستدرک الوسائل) ٣/٥٦٤، چاپ سه جلدی.

٢٢١- (تحف العقول) ص ٥١٣.

٢٢٢- (بحار الانوار) ٤٨/١٩٧.

٢٢٣- (فهرست شيخ طوسي) ص ١٧٤.

۲۲۴- (رجال علامه حلی) ص ۱۷۸.

۲۲۵- (رجال کشی) ص ۴۴۳.

۲۲۶- (رجال کشی) ۲/۵۲۷.

۲۲۷- (دفاع از تشیع) (ترجمه الفصول المختاره شیخ مفید) ص ۱۱۸ ۱۱۹.

۲۲۸- (بحار الانوار) ۴۸/۲۰۲.

۲۲۹- (رجال کشی) ۲/۵۵۱.

۲۳۰- (رجال کشی) ص ۴۴۶.

۲۳۱- (رجال)

النجاشی) ص ۴۴۷.

۲۳۲- (رجال کشی) ۲/۷۷۹.

۲۳۳- (رجال کشی) ۲/۷۷۹.

۲۳۴- (رجال کشی) ۲/۷۸۲.

۲۳۵- (تنقیح المقال) مامقانی ۳/۳۳۹، چاپ سه جلدی.

۲۳۶- (بحار الانوار) ۵۷/۲۳۴.

۲۳۷- (بحار الانوار) ۴۷/۲۱۷.

۲۳۸- (بحار الانوار) ۲/۳۰۴.

۲۳۹- (نوادیر راوندی) ص ۱۳۱، حدیث ۱۶۴.

۲۴۰- (رجال کشی) ۲/۷۸۰.

۲۴۱- (تنقیح المقال) ۳/۳۳۹.

۲۴۲- (تنقیح المقال) ۳/۴۳۰.

۲۴۳- همان مأخذ.

۲۴۴- همان مأخذ.

۲۴۵- (رجال کشی) ۲/۷۸۰ ۷۸۸.

۲۴۶- (تنقیح المقال) مامقانی ۳/۳۴۴؛ (رجال کشی) ص ۴۴۶.

۲۴۷- (رجال کشی) ۲/۶۸۴.

۲۴۸- (رجال کشی) ۲/۶۸۵.

۲۴۹- (بحار الانوار) ۴۹/۱۰۰، حدیث ۱۷.

۲۵۰- (عیون اخبار الرضا علیه السلام) شیخ صدوق ۱/۲۳.

۲۵۱- (جلاء العیون) ص ۹۲۵.

۲۵۲- (عیون اخبار الرضا علیه السلام) ابن بابویه ۱/۱۳.

۲۵۳- همان ماءخذ.

۲۵۴- (عیون اخبار الرضا علیه السلام) ۱/۱۴ ۱۵.

۲۵۵- (عیون اخبار الرضا علیه السلام) ۱/۱۶.

منبع

منتهی الامال

علی بن یقظین، کارگزار حضرت کاظم (ع)

مقدمه

مصطفی غلامحسینی

اصحاب و شاگردان ائمه معصومین (علیهم السلام) نقش بزرگی در اخذ و انتقال آثار و روایات آنان، به جهان اسلام داشته اند.

اگر این حاملان آثار امامت و ناقل آن اخبار ولایت نبودند، آثار گرانبهای اهل بیت علیهم السلام از بین می رفت و بازرگانان حدیث و واضعان مکتب جهل، میدان را برای عرضه متاع بی ارزش غرور خود، بلامانع احساس کرده و بازار دین سازی را، رونق می بخشیدند.

در میان اصحاب ائمه معصومین (علیهم السلام) کسانی هستند که در میادین مختلفی به پاسداری از حریم تشیع و حفظ آثار امامان پرداخته، و گسترش فرهنگ امامت را وظیفه خود می دانستند.

«علی بن یقظین» یکی از نمونه های بارز این مردان سختکوش است او برای رسیدن به رشد و تعالی و رضوان الهی مرارتهای و سختیهای کشیده، از هیچ مانعی نهراسیده، و در دامان ولایت پرورش یافته است.

او عنصری بود که در دستگاه خلافت به استخدام آنها و اهدافشان در نیامد و ابزاری برای اجرای مقاصد آنها نبود، بلکه؛ امکانات و ابزار دستگاه خلافت را به استخدام خود در آورد و اهداف مقدس امامت و اندیشه های پربار امام کاظم علیه السلام را، در حوزه مسئولیت خود، بارور ساخت و کمکهای زیادی به جامعه شیعه کرد و با موقعیتی که داشت، موانع زیادی را، از سر راه آنان برداشت. لذا بر ما لازم است زندگی علی بن یقظین خادم اهل بیت علیهم السلام، را مورد مطالعه قرار داده تا از آن درس بگیریم.

زندگی علی بن یقطين

بر اساس آنچه در کتاب های رجال و تاريخ آمده است يقطين بن موسى داراي چهار فرزند پسر، به نامهای علی، عبید، یعقوب و خزیمه

بود که علی اولین فرزند وی محسوب می شده است ۱ و همه فرزندان یقظین بن موسی، از اصحاب امام کاظم علیه السلام به شمار می رفتند. ۲

علی کوفی، فرزند یقظین بن موسی در سال ۱۲۴ هجری قمری در کوفه متولد شد؛ ۳ تولد وی همزمان با آغاز شورشهای مردمی علیه حکومت و خلافت بنی امیه و بنی مروان بود.

پدرش از جمله شخصیت‌های انقلابی بود که علیه خلافت امویان مبارزه می کرد لذا تحت تعقیب مأموران حکومت قرار گرفت و مخفی شد.

همسر و دو فرزندش علی و عبید برای مصون ماندن از دستگیری و آزار و اذیت مروانیان، از کوفه فرار کرده و به مدینه پناه بردند. پس از انقراض خلافت بنی امیه و تأسیس خلافت عباسیان، یقظین ظاهر شد، و همراه همسر و دو فرزندش علی و عبید به کوفه بازگشت. ۴

علی بن یقظین در دوران امام صادق (ع)

دوران کودکی و نوجوانی «علی بن یقظین» همزمان با دوران امامت امام صادق علیه السلام بوده است؛ که مدت این دوره به ۲۴ سال می رسد. چرا که تولد وی همان طور که گذشت سال ۱۲۴ هجری بوده، و شهادت امام صادق علیه السلام در ۲۵ شوال سال ۱۴۸ هجری اتفاق افتاده است. ۵

او در این مدت چند بار خدمت امام و مقتدای خود رسیده، و بهره ها برده و مورد دعای خیر آن حضرت واقع شده است. ۶

«علی بن یقظین» با وجود این که در طول دوران زندگی پربار خود کارهای حساس دولتی و فعالیتهای گسترده سیاسی، داشته و در دولت باطل، وزیری شیعه، و پایگاه مطمئنی برای ابلاغ اندیشه های امامت و ولایت بوده؛ فقیه و مؤرخ و محدث نیز بوده است.

روایتی را شیخ کلینی از

زبان علی بن یقظین نقل نموده، که شایان توجه است اثر کافی و وافی را بگذارد.

«الکلینی باسناده عن علی بن یقظین عن روایه عن ابی عبداللّٰه - علیه السلام قال: اوحی اللّٰه عزوجل الی موسی - علیه السلام، اتدری لم اصطفیتک بکلامی دون خلقی؟ قال: یا رب و لم ذاک؟ قال: فاوحی اللّٰه تبارک و تعالی الیه ان یا موسی انی قلبت عبادی ظهراً لبطن فلم اجد فیهم احداً اذل لی نفساً منک، یا موسی انک اذا صلیت و ضعت خدک علی التراب او قال: علی الارض». ۷.

امام صادق (ع) فرمود: خداوند به موسای کلیم وحی کرد: آیا می دانی چرا تو را از میان خلق برای سخن گفتن با خود برگزیدم؟ موسی علیه السلام گفت: پروردگارا نمی دانم. خداوند به موسی علیه السلام وحی فرستاد: ای موسی! من تمام بندگانم را زیر و رو کردم و در میان آنها از تو ذلیل تر و متواضع تر در برابر خود ندیدم؛ ای موسی: تو هر گاه نماز می گزاری، گونه هایت را بر خاک یا زمین می سازی.

علی بن یقظین در زمان امام موسی کاظم (ع)

«علی بن یقظین» از اصحاب برجسته امام کاظم علیه السلام و مورد اعتماد او از شیعیان پرهیزکار بود. و از کسانی است که حدیث امامت امام رضا علیه السلام را از پدر خود امام کاظم علیه السلام روایت کرده است. ۸

وی، ارتباط محکمی با امام کاظم علیه السلام داشت، و با راهنمایی و ارشاد آن حضرت به فریاد مظلومین می رسید. ۹ او در عین حال که وزیر هارون، شخص دوم مملکت بود، اما در حقیقت، مطیع محض امام کاظم علیه السلام و شیعه

آن حضرت بود. امام کاظم علیه السلام توانست با نفوذ دادن علی بن یقظین. در هیأت حاکمه خلافت عباسی، تشکیلات منسجم خود را، تا قلب سنگرهای دشمن، گسترش داده و امید و تلاش و تحرک را در میان اصحاب و یاران خود، بیفزاید و در بالاترین رده اداره حکومت، پناهگاه و فریاد رسی برای شیعیان مستضعف خود، ترتیب دهد.

شخصیت والای علی بن یقظین از نظر امام کاظم (ع)

امام کاظم علیه السلام خالص ترین دوستی و محبت را نسبت به «علی بن یقظین» در دل داشت، و در بعضی از موارد آن را ابراز می کرد:

۱ عبدالله فرزند یحیی کاهلی گوید: خدمت امام کاظم علیه السلام بودم. در آن هنگام «علی بن یقظین» از دور نمایان شد. امام علیه السلام فرمود هر کس با دیدن مردی از اصحاب رسول خدا (ص) خوشحال می شود، به این مرد علی بن یقظین که دارد می آید، بنگرد. یکی از حاضران رو به امام علیه السلام کرد و گفت: آیا وی اهل بهشت است؟ امام علیه السلام فرمود: آری، من گواهی می دهم که وی اهل بهشت است. ۱۰

۲ «علی بن یقظین» به حضور امام کاظم علیه السلام رسید و از آن حضرت اجازه خواست تا منصب خود را، ترک کند. امام او را از این کار منع کرد، و فرمود:

این کار را نکن. زیرا ما به تو انس داریم و برادران دینی ات به وسیله تو در عزت می باشند. امید است که خداوند به وسیله تو، صدمه دیده ای را، جبران کرده و بهبود بخشد. و یا آتش خشم مخالفان را از اولیای خود فرو نشاند.

یا علی! کفاره اعمال شما، احسان و نیکی به برادرانتان می باشد. تو برای من یک

چیز را ضمانت کن، من برای تو سه چیز را ضامن می شوم، تو قبول کن که کسی از دوستان ما را نبینی مگر این که نیاز او را برآوری و مورد احترام قرار دهی؛ و من برای تو ضمانت می کنم که سقف زندانی، هرگز بر تو سایه نیفکند، و هرگز تیزی شمشیری، به بدن تو نرسد، و هرگز تنگدستی وارد خانه تو نشود ...

یا علی! هر کس مؤمنی را خوشحال کند، در درجه اول خدا را خوشنود کرده و بعد پیامبر را، و سپس ما را. ۱۱

قبول ولایت از ناحیه ظالم

این یکی از مسائلی است که در فقه، مورد بررسی قرار گرفته، و فقها و اندیشمندان شیعه پیرامون آن تحقیقات شایانی انجام داده اند، فقهای نامدار شیعه موارد وجوب قبول ولایت و مسئولیت، از ناحیه دستگاه خلافت و حکومت غاصب و همچنین موارد غیر مجاز ورود در دستگاه آنان را، به طور

استدلالی بیان کرده اند.

شیخ انصاری (ره) ابتدا روایات این باب را، بررسی کرده، و می گوید: ظاهر روایات این است که قبول ولایت از طرف ولی جائز و ستمگر با قطع نظر از ترتیب گناه و معصیت به خودی خود حرام است؛ علاوه بر این که ولایت و حکومت از طرف جائز جدای از معصیت نیست.

سپس می فرماید: یکی از موارد اتفاقی و اجماعی، که قبول ولایت از طرف ولی جائز را، مباح و جایز می سازد؛ قیام به مصالح مردم است ... و برای این مطلب سه دلیل اقامه شده است: اول: اجماع، دوم: سنت، سوم: قرآن. آنجا که خداوند از قول یوسف علیه السلام می فرماید: «قَالَ أَجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ» ۱۲ یعنی؛ یوسف گفت:

مرا به خزینه داری مملکت منصوب کن، که من در حفظ دارایی و مصارف آن دانا و بصیرم.

لذا شیخ انصاری (ره) فرموده: اگر دو واجب: امر به معروف و نهی از منکر، متوقف بر ورود به دستگاه ظلم و حکومت غاصب باشد، ورود به دستگاه ظلم واجب خواهد بود. زیرا وقتی انجام واجبی متوقف بر امری باشد، آن امر، از باب وجوب مقدمه واجب، واجب است. ۱۳

بخاطر همین است که امام کاظم علیه السلام نیز، بر باقی ماندن علی بن یقظین در پست وزارت اصرار داشت.

خدمات علی بن یقظین

۱ به طور کلی، علی بن یقظین در طول دوران وزارت و مسئولیتش در دستگاه خلافت، سعی می کرد به طور مخفیانه، مطابق مقتضیات و شرایط موجود، نظریات امام کاظم علیه السلام را یادآوری کند.

۲ اخبار و تصمیم های دستگاه حکومت غاصب را، به اطلاع امام علیه السلام می رساند. مخصوصاً هنگامی که نقشه های دستگاه حکومت غاصب، بر ضد امام علیه السلام بود، وی خیلی سریع، امام علیه السلام را با خبر می ساخت.

۳ ارسال کمکهای مالی برای امام کاظم علیه السلام؛ ابو عمر کشتی روایت کرده است چه بسا علی بن یقظین صد هزار درهم تا سیصد هزار درهم به رسم هدیه، به حضور امام کاظم علیه السلام می فرستاد. و آن حضرت درهم ها را، در بین فقرای شیعه و اهل و عیال خود قسمت می نمود.

تقوی و تواضع علی بن یقظین

ابراهیم جمّال که یکی از شیعیان موسی بن جعفر علیه السلام بود، روزی خواست خدمت علی بن یقظین برسد. چون ابراهیم ساریان بود و علی بن یقظین وزیر، به حسب ظاهر، شأن ابراهیم نبود که وارد شود لذا علی بن یقظین او را راه نداد.

اتفاقاً در همان سال علی بن یقظین به حج مشرف شد. در مدینه خواست خدمت امام کاظم علیه السلام شرفیاب شود، حضرت او را راه نداد. روز دوم، در بیرون خانه، حضرت را ملاقات نمود. و عرضه داشت؛ که ای سید من، تقصیر من چه بود که مرا راه ندادید؟!

امام - علیه السلام فرمود: به این دلیل که برادرت ابراهیم جمال را به حضور نپذیرفتی، من نیز از ورود تو مانع شدم؛ و خداوند عمل تو را قبول نخواهد کرد و فرمود مگر آن که ابراهیم جمّال

تو را ببخشد.

سرانجام به دستور امام علیه السلام علی بن یقظین، خود را به درب خانه ابراهیم رسانید و گفت: اگر تو مرا عفو نکنی، و مرا نبخشی، سرورم موسی بن جعفر علیه السلام مرا قبول نکرده و به حضور نخواهد پذیرفت. ابراهیم گفت: خدا تو را ببخشد و بیامرزد.

سپس علی بن یقظین صورت خود را روی زمین گذاشت و با اصرار زیادی خواست که ابراهیم پای خود را روی صورت او بگذارد! در این هنگام پیوسته می گفت: «خدایا شاهد باش».

وی همان شب، خود را به درب خانه امام علیه السلام رسانید، آن حضرت به او اجازه ورود داده و او را به حضور پذیرفت! ۱۴

دستور امام کاظم (ع) به تقیه

امام موسی بن جعفر علیه السلام دستور داده بود که علی بن یقظین در جاهای خلوت و دور از اغیار، طبق روش اهل سنت وضو بسازد. به هارون خبر داده بودند که علی بن یقظین شیعه است و دلیل آن طرز وضو گرفتن است. روزی هارون تصمیم گرفت که طرز وضو گرفتن علی بن یقظین را ببیند. مخفیانه

تماشاگر وضوی او شد و دید که او به روش اهل سنت وضو می گیرد و کسی هم نزد او نیست.

از این جهت یقین پیدا کرد که علی بن یقظین شیعه نیست، قسم خورد که حرف دیگران را درباره او باور نکند.

بعد، موسی بن جعفر علیه السلام به او گفت از این به بعد، به روش شیعه وضو بگیرد. ۱۵

علی بن یقظین و حج

حج و مراسم و مناسک آن از نظر اسلام اهمیت بسزایی دارد. و همین اهمیت ویژه باعث شده که مسلمانها در طول تاریخ احترام خاصی برای آن قائل شده و نسبت به انجام آن توجه داشته و تلاش نمایند.

علی بن یقظین که به عظمت حج و اجتماع عظیم زائران و نقش تبلیغی و سرنوشت ساز آن واقف و آگاه بود، همواره سعی می کرد حضور خود را، در این مراسم باشکوه حفظ کند و در این سنگر بزرگ الهی از اهداف و آرمانهای بلند تشیع دفاع نماید.

او هر ساله طرح جالب و بسیار مؤثری در این راستا اجرا می کرد. کاروانی متشکل از دویست و پنجاه الی سیصد نفر از شیعیان زبده را، تجهیز می کرد، تا از طرف او حج مستحبی انجام دهند ۱۶. این عمل علی بن یقظین پیامدهای مهمی داشت:

اولاً حضور شیعیان را، که در آن

زمان تحت فشار دستگاه خلافت و در حال مبارزه و تعقیب و گریز بودند و امکان فراهم آوردن زاد و توشه برای سفر حج نداشتند تضمین می کرد.

ثانیاً با اجرتی که به آنها پرداخت می نمود، بنیه مالی و اقتصادی شیعیان را بالا می برد.

بطور خلاصه این یار فداکار امام موسی بن جعفر علیه السلام در هر زمینه ای، اگر کاری از دستش بر می آمد، که به نفع شیعیان بود، انجام می داد. به خاطر همین بود که امام علیه السلام او را مورد لطف خود قرار می داد، و او را جزء اولیاء الهی می دانست، و می فرمود:

«خدایا! علی بن یقظین را در اعلی علین مورد آمرزش خود قرار ده» ۱۷

وفات علی بن یقظین

سرانجام علی بن یقظین پس از عمری تلاش و مبارزه و صبر و مقاومت در برابر حوادث ناگوار، در سن ۵۸ سالگی، در سال ۱۸۲ هجری قمری، در بغداد، در حالی که امام کاظم علیه السلام در زندان هارون به سر می برد؛ وفات کرد. ۱۸

وی در طول حیات طیب و طاهر خود، توانست رضایت امام کاظم علیه السلام را کسب نماید، تا آنجایی که امام علیه السلام بهشت را برای او تضمین کرد، و درباره او فرمود:

«انی احب لك ما احب لنفسی ۱۹» یعنی: برای تو آن را دوست دارم که برای خود دوست می دارم.

براستی او شهید زنده ای است که همیشه در تاریخ، مانند شمعی فروزان، خواهد درخشید. چرا که خاتم پیامبران محمد مصطفی (ص) فرمود: «الا و من مات علی حب آل محمد مات شهیداً» ۲۰

یعنی: هر کس حب ما خاندان را در دل داشته باشد و بمیرد، شهید مرده است.

(درود خدا و

پی نوشت ها

۱. کشی، رجال، ص ۷۳۶
۲. کشی، اختیار معرفه الرجال، ص ۷۳۶
۳. نجاشی، رجال، لغت نامه دهخدا، ج ۳، ۳. نجاشی، رجال، لغت نامه دهخدا، ج ۳، ص ۲۵۲. ص ۲۵۲.
۴. علامه مامقانی، تنقیح المقال، ص ...
۵. شیخ عباس قمی، منتهی الامال، ج ۲، ص ۱۷۶.
۶. شیخ عباس قمی، منتهی الامال، ج ۲، ص ۲۷۸.
۷. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۳.
۸. شیخ مفید، ارشاد، ص ۳۰۴.
۹. سید محسن الامین، اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۷۱.
۱۰. آیه الله خویی (ره)، معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۲۲۹
۱۱. ابی جعفر طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص ۷۳۲.
۱۲. سوره یوسف، آیه ۵۵ امام رضا (ص) نیز در جواب کسانی که به آن حضرت معترض بودند که چرا ولایتعهدی مأمون را پذیرفته، حضرت به حین آیه استشهاد فرمودند. (شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۹
۱۳. شیخ انصاری، المکاسب، ص ۵۶ ۵۷.
۱۴. شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ج ۲، ص ۲۷۹.
۱۵. ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴ شیخ مفید، ارشاد، ج ۲
۱۶. کشی، رجال، ح ۲، ص ۷۳۳، علامه مامقانی، تنقیح المقال
۱۷. ابی جعفر طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص ۷۲۶.

۱۸. کشی، اختیار معرفه الرجال، ج ۴، ص ۷۲۹

۱۹. شیخ کلینی، اصول کافی، ج ۴، ج ۵۲۴

۲۰. جلال الدین عبدالرحمان السیوطی، احیاء المیت فی فضائل اهل البیت علیهم السلام، ص ۱۱.

پاسداران ولایت در عصر امام کاظم (ع)

مقدمه

غلامرضا گلی زواره

با طلوع خورشید ولایت در طلعه هفتمین روز از ماه صفر، در روستای «ابواء»، شرف و سرور بر سرزمین حجاز حاکم شد.

مادرش، حمیده، خادمه ای از شمال آفریقا بود که در حرم حضرت امام صادق (ع) مقامی والا داشت.

امام

صادق (ع) به همراه خانواده اش در حال بازگشت از مکه بود که سومین پسر آن حضرت پا به عرصه گیتی گذاشت. نام آن مولود پاک را موسی گذاشتند. (۱)

امام صادق (ع) نگاهی پدرانه به سیمای نورانی فرزند سومش انداخت، آنگاه به سوی مسلمانانی که در سفر حج آن امام همام را همراهی می کردند، بازگشت و فرمود: خداوند امروز پسری به من عنایت فرمود که بهترین مردم زمان خود و پیشوای آینده شما خواهد بود. (۲)

برفهای تردید آب شد

تا آن روز که اسماعیل - بزرگترین فرزند امام صادق (ع) - در قید حیات بود، گروهی از اصحاب تصور می کردند، رهبری آینده شیعیان از آن او خواهد بود اما وی، در جوانی و در زمان حیات پدر بزرگوارش دار فانی را وداع گفت. امام صادق (ع)، به یاران وفات او را خبر داد، حتی جنازه اش را به اصحاب و برخی بزرگان شیعه نشان داد، تا ریشه عقیده ای موهوم، و تصویری غیر واقعی بخشکد، با این حال عده ای با انگیزه مهدویت اسماعیل و یا بهانه های دیگر فرقه ای به نام، باطنیه، یا اسماعیلیه، را در تاریخ تشیع پدید آوردند که مسیری انحرافی از صراط مستقیم عترت پیامبر بود.

پس از مرگ اسماعیل، امام صادق (ع) به اصحاب خود فرصت داد تا در باره امام آینده سخن به میان آورند. هر بار که آنان با تعابیر متفاوت از نام امام هفتم سؤال می کردند، حضرت صادق (ع) با تصریح و در مواقعی با اشاره، اصحاب را به امام موسی بن جعفر علیهما السلام راهنمایی می کرد. روایاتی در منابع مستند شیعه به چشم می خورد که امام کاظم (ع) از ابتدا برای برخی خواص شیعه

به عنوان جانشین راستین و برحق امام صادق (ع) معین شده بود. روایت لوح نیز در ارتباط با اسامی مشخص امامان این نکته را تایید می کند.

کلینی در کتاب کافی، ذیل اشاره و نص بر امام کاظم (ع) از اصحاب و راویان امام صادق (ع) و یا امام موسی بن جعفر علیهما السلام سخن به میان می آورد که؛ وقتی هفتمین امام دوران کودکی را می گذرانند، از پدرش امام پس از او را پرسیدند و آن حضرت اشاره به حضرت کاظم (ع) کرد. فیض بن مختار، معاذ بن کثیر، عبدالرحمن بن حجاج، مفضل بن عمرو، اسحاق بن جعفر، صفوان جمال، عیسی بن عبدالله، یعقوب سراج، سلیمان بن خالد و ظاهر (خادم امام صادق (ع)) از جمله افرادی هستند که این خبر را روایت کرده اند. (۳)

فیض بن مختار می گوید: وقتی ابوالحسن اول (امام هفتم) آمد، در محضر امام صادق (ع) بودم. او را در بغل گرفته، بوسیدم، امام ششم فرمود: «شما کشتی هستید و این فرزند ملاح (کشتی بان) شماست.» وی می افزاید «در سال بعد به حج مشرف شدم و دو هزار اشرفی با خود داشتم، هزار دینار برای امام صادق (ع) و هزار دینار برای امام کاظم (ع) فرستادم. وقتی خدمت امام ششم شرفیاب شدم، فرمود: ای فیض او را با من برابر دانستی؟ عرض کردم: این کار را به خاطر فرموده شما انجام دادم، فرمود: به خدا سوگند من این کار را نکردم بلکه خدای بلندمرتبه این مقام را به وی اعطا کرده است.» (۴)

رهنمودهای آگاهی بخش

خفقان حاکم بر سرزمین های اسلامی که خلفای غاصب عباسی برای شیعیان پدید آورده بودند، محیط بسیار ناامنی به وجود آورده بود که رسیدن به آرمان مقدس معنویت

توسط امام در چنین شرایط نابسامان، خط مشی خاصی را می‌طلبید.

به دستور منصور - خلیفه ستم گستر عباسی، جاسوس های فراوانی مامور شدند تا در سراسر دنیای اسلامی به تجسس پرداخته، هر کجا به شیعیان دست یافتند، آنان را گردن بزنند. سرانجام وقتی که امام کاظم (ع) به سن بیست سالگی رسید، پدر بزرگوارش توسط منصور دوانیقی، در سن ۶۵ سالگی، شهید شد. در چنین اوضاعی هشام بن سالم با هوشیاری و فراست خاصی در صدد بود، هفتمین ستاره ولایت را بشناسد و محبت ناشی از معرفت را نثار وی کند. خطاب به امام هفتم عرض کرد: فدایتان شوم، پدرتان به شهادت رسید، امام پاسخ داد: بلی، پرسید: بعد از امام صادق (پدر شما) رهبر ما چه کسی است؟ فرمود: اگر خواست خداوند بر این تعلق گیرد، تو را هدایت می‌کند. پرسید: آیا شما پیشوای من می‌باشید؟ فرمود: چنین نمی‌گویم، هشام ادامه داد: آیا شما امام و رهبری دارید؟ موسی بن جعفر پاسخ داد: خیر، امامی ندارم. در پایان این گفتگو امام وی را مخاطب قرار داد و فرمود: به دیگران اخبار ما را بگو ولی هرگز موضوع شیوع پیدا نکند، چون مخاطراتی در پیش است. (۵) از گفتگوی هشام با امام، چنین استفاده می‌شود که اختناق آن عصر بسیار شدید بود، تا آنجا که امام موسی کاظم (ع) در منزل شخصی خویش و نزد یکی از شیعیان برگزیده و بهترین یارانش، پاره ای از مسایل اصلی را ناگفته گذاشت و هشام بن سالم را به عدم افشای برخی حقایق دعوت کرد. در آن دوره فشار، هرگونه اقدام آشکار و برنامه ای که حکومت منصور از آن آگاهی می‌یافت، وضع

جبهه حق و شیعیان را آشفته می کرد، لذا امام هفتم دنباله برنامه عملی پدر را گرفت و با سیاست ویژه ای که از درایت و معنویت آن امام خبر می داد، به پرتو افشانی پرداخت و شاگردان بسیاری را در رشته های علوم دینی و فضایل و مکارم اسلامی پرورش داد.

پرورش یافتگان

گروه کثیری از عالمان و راویان حدیث، پیرامون امام موسی (ع) گرد آمدند و آن حضرت با توانایی بسیار آراء خردمندانه ای در دانش های گوناگون دینی ابراز کرد.

مجموعه های بسیار از احکام اسلامی که در موضوع فقه و حدیث و کلام اسلامی تدوین شده به آن حضرت منسوب است و راویان، همواره با آن افاضات علمی مانوس بوده، فرمایشات و فتاوی امام (ع) را ثبت می کردند.

سید بن طاووس می نویسد: «یاران و نزدیکان امام (ع) در مجلس درس آن بزرگوار حاضر می شدند و لوحه های آبنوس در آستین ها داشتند، هر گاه او سخنی می فرمود یا در موردی نظری ارائه می داد، به ضبط آن مبادرت می کردند.» (۶)

امام کاظم (ع) در عصر خویش عابدترین و عالم ترین و فهیم ترین مردم بود. (۷) پدر بزرگوارش در تایید آگاهی های علمی و فقهی این فرزند فرزانه اش، فرمود: «توان علمی او به اندازه ای است که اگر از تمام مضامین قرآنی پرسش کنی، با علم کافی که دارد، پاسخ قانع کننده ای خواهد داد. او کانون حکمت، معرفت و اندیشه است.»

چشمه های اندیشه امام در عصری جاری گردید که با وجود اختناق حاکمان عباسی، شیعیانی اهل درک، منطق و خرد داشت. از مجموع روایات و کتب سیره بر می آید که؛ پیروان امامان با طرح سؤالات علمی - فقهی، دانش وی را ارزیابی کرده، در صورتی که از

جنبه علمی، وی یقین حاصل می کردند، او را به وصایت می پذیرفتند. به همین دلیل شیعیان، عبدالله بن جعفر را که مشهور به عبدالله افطح بود - بدین سبب گروندگان به او را فطحیه می نامیدند - با طرح برخی مسائل فقهی و احکام شرعی نماز و زکات آزمودند و چون آگاهی وی را از این مسائل ناکافی دانستند از وی روی برتافتند. (۸)

با آنکه صدها نفر از محضر پر فیض امام موسی کاظم (ع) بهره برده و اخبار و احادیث او را نقل می کردند، اما در میان اصحاب، حدیث هیجده نفر به صدق و امانت مشهور گردیده و منقولات آنان مهر اعتبار و اطمینان خورده و همگان بر صدق گفته هایشان اعتراف کرده اند. شش نفر از آنان شاگردان امام باقر (ع)، شش نفر از اصحاب امام صادق (ع) و بقیه هم از خواص تربیت یافتگان حضرت امام کاظم (ع) بوده اند. اسامی آنان به این شرح است:

یونس بن عبدالرحمن، صفوان بن یحیی، محمد بن ابی عمیر، عبدالله بن المغیره، حسن بن محبوب السرادی، احمد بن ابی نصر بزندی. به این افراد اصحاب اجماع می گفتند. شاگردان زبده دیگری در مکتب علمی - تربیتی و سرشار از معنویت هفتمین امام پرورش یافتند از جمله؛ محمد بن خلاد، عبدالرحمن بجلی، علی بن جعفر، اسحاق بن عمار صیرفی، اسماعیل بن موسی بن جعفر، حسین بن علی بن فضال، داود رقی، عبدالسلام بن صالح حصروی، موسی بن بکیر و اسماعیل بن مهران. (۹)

گسترش نهضت‌های علوی توسط گروهی از امامزادگان و سادات و افزایش قدرت سیاسی بنی عباس، خصوصاً در دوران خلافت هارون، باعث تشدید مراقبت و سخت گیری نسبت به امام کاظم (ع) شد به طوری که هارون در باره امام هفتم ۷ می گفت: می ترسم فتنه ای بر پا کند که خونها

ریخته شود؟! سخت گیری نسبت به امام در حدی بود که به ندرت کسی می توانست حتی برای ضروری ترین مسایل و سؤالات فقهی و علمی به خدمت امام (ع) شرفیاب شود.

با این وجود، امام یارانی داشت که در جهان اسلام پراکنده بودند و با ایشان، بخصوص در دوران اقامت در مدینه، تماس داشتند. تلاشهای تبلیغی این برگزیدگان بر محبوبیت امام بین شیعیان شهرهای اسلامی افزود و موجب نگرانی هارون شد. از این روی هارون حضرت را تحت نظر از مدینه به بصره و سپس به بغداد آورد و سالها امام را در زندانهای مختلف تحت نظر گرفت و به احدی اجازه ملاقات با آن مقام معنوی را نداد.

مرحوم شیخ طوسی راویان و شاگردان امام را ۲۷۲ نفر ذکر کرده است. احمد بن خالد برقی تلامیذ حضرت را ۱۶۰ نفر دانسته و مؤلف کتاب حیاه الامام موسی بن جعفر تعداد ۳۱۹ نفر از اصحاب و شاگردان هفتمین فروغ امامت را به تفصیل نام برده است.

مرواریدها

یاران برجسته امام کاظم (ع) تداوم امامت را برای رهبری جامعه اصل مسلم اسلامی دانسته و در برابر امواج انحرافی که خلفای خلافتکار و فرقه های گوناگون پدید می آوردند، مقاومت می کردند.

یونس بن عبدالرحمن؛ وی در اعتقاد به امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام چنان روشن بین و استوار بود که کوچکترین نرمش و یا لغزشی را در مقابل منحرفان روا نمی شمرد و در برخورد با فرقه هایی چون واقفیه، موضع قاطعی داشت. او در پرتو انوار درخشان هفتمین و هشتمین فروغ امامت از چهره های درخشان جهان تشیع و شخصیتی ارزنده به شمار می رود. حضرت امام رضا (ع) او را سلمان زمان خود دانسته و عموم

علمای شیعه، تقوا و پاکی وی را ستوده و مقام علمی و فقهی وی را تصدیق کرده و روایاتش را بدون هیچ گونه شبهه ای پذیرفته اند. او روزگار خود را غالباً با تالیف کتاب می گذراند و سی کتاب در زمینه های گوناگون علوم اسلامی نوشته است. (۱۰)

محمد بن ابی عمیر؛ در میان شیعیان و جامعه تسنن از چهره های محبوب و عابد و پارسا محسوب می شود. (۱۱) او روایاتی از امام هفتم نقل کرده که در آنها امام را با کنیه ابااحمد مخاطب قرار داده است. (۱۲) وی ۹۴ جلد کتاب در مباحث مختلف علمی، دینی و فقهی به رشته تحریر درآورد و مجموعه روایاتی که نقل کرده به ۶۵۴ حدیث می رسد. طی چهار سالی که در زندان بود، نگاشته های وی از بین رفت و بعدها با تکیه بر حافظه و آنچه به او بیان دیگر انتقال داده بود، روایت می کرد.

سرانجام محمد بن ابی عمیر مورد خشم دستگاه خلافت عباسی قرار گرفت؛ زیرا هارون اعتقاد داشت اسرار فعالیت سیاسی و مبارزات مخفی شیعیان و اسناد ارتباط آنان با پیشوای هفتم در اختیار اوست. کشی به نقل از فضل ابن شاذان گفته است: «در باره ابن عمیر نزد خلیفه سعایت شد، او را دستگیر کرده و از وی خواستند نام شیعیان و کسانی که با موسی بن جعفر علیهما السلام در ارتباط هستند به دستگاه خلافت تحویل دهد، وی امتناع کرد و از افشای نام رابطین با امام اجتناب نمود، دژخیمان او را در میان دو چوب قرار دادند. و برای اقرار گرفتن از نامبرده صد تازیانه بر بدنش زدند و چون از مقاومت دلیرانه اش خسته شده و به خشم آمدند بیش از صد هزار

درهم وی را جریمه کرده و تمام اموالش را مصادره کردند. « (۱۳)

محمد بن مفضل بن عمر جعفی؛ محمد را باب امام کاظم (ع) نامیده اند؛ او رابط میان مردم و حضرت بود و فرزند مفضل است، که امام صادق (ع) توحید معروف خویش را به وی املاء فرمود.

محمد بن علی بن نعمان؛ کنیه اش ابوجعفر و لقب او مؤمن طاق بود - چون مغازه اش در کوفه زیر طاقی قرار گرفته بود - از بزرگان اصحاب امام ششم و امام هفتم است. وی توان آن را داشت که با هر مخالفی بحث کند و بر وی غالب گردد. (۱۴)

حسن بن محبوب؛ از راویان بزرگ است که فقهای شیعه در صحت احادیث او اجماع و خودش را توثیق کرده اند. او نزد امام هفتم و امام هشتم از احترام زیادی برخوردار بود و از ارکان عصر خویش به شمار می رفت، شیعیان اهل بیت از اطراف و اکناف دنیای اسلام به نزدش رفته و از فضل و دانش وی خصوصا در فقه بهره می گرفتند، تالیفات و تصنیفات وی را شیخ طوسی در فهرست خویش ذکر نموده است.

ابوعبدالله بن یحیی کاهلی اسدی؛ از اصحاب امام کاظم (ع) است که نزد آن حضرت محترم بود و علمای رجال او را با منزلت و فضل می دانند. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام خطاب به علی بن یقظین که در دستگاه هارون نفوذ سیاسی داشت، فرمود: از کاهلی اسدی و خاندانش صیانت کنید. من بهشت را برایتان ضمانت می کنم. وی هم قبول کرد و ابن یقظین زندگی او و خاندانش را تامین می کرد. (۱۵)

ابان بن عثمان بجلی؛ اهل کوفه بود و گاهی هم در بصره سکونت داشت. شیخ طوسی وی را از

اموالیان بجيله مي دانند. گروهی از بصريان همچون ابو عبيده از وی حديث نقل کرده اند. ابان با حضرت موسی بن جعفر عليهم السلام ارتباط داشته و در کتابهايش از آن حضرت رواياتي نقل کرده است. (۱۶)

عبدالله بن جنذب، بجلی و کوفی است او منزلتی بلند نزد امام هفتم داشت و وکیل آن حضرت به شمار می رفت، امام رضا سوگند یاد کرد که؛ عبدالله بن جنذب مورد رضایت خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله و از مخبتین ماست. (۱۷)

هشام بن حکم؛ پرورش یافته مکتب امام صادق (ع) بود. او به خاطر دشمنی با بنی عباس سالها مخفیانه زندگی می کرد و امام ششم او را نگهبان و گواهی دهنده بر راستی خویش می دانست. بارها از سوی امام کاظم (ع) برای انجام کارهای شخصی یا عمومی به عنوان وکیل تعیین شد. هارون که در پی فرصتی بود تا هشام را به قتل برساند، جلسه ای با حضور دانشمندان وابسته در منزل یحیی بر مکی ترتیب داد و خود از پشت پرده به نظاره نشست، هشام با همه فراست و شجاعت، به آنچه اعتقاد داشت اعتراف کرد و از آن جلسه گریخت و از بغداد به کوفه رفت و در منزل بشیر که از شیعیان معروف بود وارد گردید. او دانشمندی برجسته، متکلمی بزرگ و دارای بیانی شیرین و رسا بود. (۱۸)

صالح بن واقدی؛ طبری می گوید: خدمت امام موسی کاظم (ع) رسیدم، حضرت فرمود: هارون تو را زندانی می کند و در باره من از تو می پرسد، بگو او را نمی شناسم و آنگاه که به زندان افتادی تو را آزاد می کنم. و همین گونه هم شد. او با کمک امام به طرز شگفت انگیزی از زندان به مازندران

(طبرستان) رفت. صالح بن واقدی می گوید: چون به دیار خویش برگشتم، به خدا سوگند نه کسی از من خبر گرفت و نه از زندانی بودنم کسی جو یا شد. (۱۹) او به برکت کرامت امام از چنین دسیسه ای رهایی یافت و توانست مدت‌ها در طبرستان به دفاع از حریم امامت پردازد و با روی ولایت را پاسداری نماید.

صفوان بن یحیی؛ زمانی که صفوان فرزند یحیی به رشد عقلی رسید و علوم عقلی را از پدر خویش فرا گرفت، در حوزه درس امام کاظم (ع) حاضر شده و از بیانات قدسی آن فروغ آسمانی بهره مند گشت. او از فقیهان، محدثان و متکلمان کم نظیر است. علاوه بر مقام شامخ علمی، جایگاه والایی در زهد، تقوا و عبادت داشت. صفوان را یکی از وکیلان و نایبان خاص امام دانسته اند و می گویند او ضمن جمع آوری و جوهات شرعی، ماموریت خطیر نشر روایات اهل بیت و هدایت شیعیان و مبارزه با خطوط انحرافی و التقاطی آن عصر را بر عهده داشت. (۲۰)

علی بن یقظین؛ از دوستان و علاقه مندان امام موسی (ع) بود، در دستگاه هارون به مقام وزارت رسید. چندین مرتبه خواست از این مقام استعفا بدهد، ولی حضرت مخالفت کرد. وی برای ارتباط با امام و کمک به شیعیان و حمایت از محبان آل عترت که در فقر و ناداری بسر می بردند، از ماموران مخفی استفاده می کرد، اسماعیل بن سلان و فلان بن حمید از آن جمله اند که فرزند یقظین آنان را احضار کرد و گفت دو مرکب سواری تدارک دیده و از طریقی غیر از راه معمول بروید تا به امام هفتم برسید و نامه و مبالغی که می دهم تحویل آن حضرت به

نحوی دهید که کسی متوجه نشود. (۲۱)

ابن بزيع؛ از اعيان و رجال شيعه و شاگردان امام کاظم (ع) است. طبق دستور امام در تشکيلات بنی عباس شغل مهمی داشت و از مشاورين خاص دستگاه خلافت به شمار می رفت. امور تعدادی از شيعيان جهان اسلام توسط وی اصلاح گشت. او به نیازمندان پناه می داد و عاشقان اهل بيت را از گرفتاری می رهانید. (۲۲)

يعقوب بن داود؛ مردی با ايمان، پاک سرشت و نیکوکار بود. به دليل برخورداری از شهامت و روحیه مبارزاتی به اتفاق برادرانش در قیام ابراهيم فرزند عبدالله بن حسن شرکت کرد و به همین دليل دستگیر و زندانی گردید و تا آخر خلافت منصور در حبس به سر برد. با روی کار آمدن مهدی عباسی آزاد شد. این بار يعقوب تلاشهای خود را در حمایت از خاندان عصمت و طهارت و توسعه اقتدار شيعيان به صورت نفوذ در دستگاه حکومت و قبضه کردن پنهانی قدرت ادامه داد و سرانجام به پست وزارت رسید. به این ترتیب توانست بسیاری از مناصب مهم تحت قلمرو خلافت اسلامی را به علویان و سادات و برخی شيعيان تفویض کند. این وضع دشمنان را نزد خلیفه عباسی به سعایت و مذمت از وی واداشت و مهدی عباسی را به این موضوع تهدید کردند که سراسر کشور اسلامی در دست يعقوب و شيعيان است و با انقلابی سریع می تواند بساط حکومت تو را سرنگون کند. تبلیغات زهر آگین دشمنان کار خود را کرد و موجب برکناری يعقوب و زندانی شدن او گردید. (۲۳)

جوبارهای خونین

گروهی از فرزندان ائمه عليهم السلام و نیز سادات و علویان، طی مبارزات و قیامهایی حضرت امام کاظم (ع) را در دفاع از

جبهه حق و افشای باطل یاری می دادند.

در دوران حکومت منصور و فرزندش مهدی شرایط طاقت فرسایی بر شیعیان مدینه سایه افکند. خفقان آن چنان علویان را احاطه کرد؛ که آنان چون آتشی زیر خاکستر در صدد پیدا کردن فرصتی بودند تا بر دستگاه ستم حریق افکنند. وقتی مهدی یکی از دشمنان معروف اهل بیت را به عنوان والی مدینه منصوب کرد، او حقوق علویان را از بیت المال قطع کرد و دستور به بازداشت سادات و شیعیان حوزه حکومتی داد. زمینه های خروش خونین علویان به این ترتیب فراهم گشت و حسین بن علی بن حسن مثلث که از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام بود، رهبری «قیام فخر» را عهده دار گردید. وجود دویست نفر از اصحاب امام کاظم (ع) و بزرگان بنی هاشم در این نهضت و تایید ضمنی امام از وی دلیل بارزی بر موافقت هفتمین فروغ امامت با جنبش مذکور است، گرچه در آغاز نیروهای حسین بن علی بر شهر مدینه استیلا یافتند، ولی با آمدن نیروهای تازه نفس از سوی مرکز خلافت و آرایش نظامی عباسیان طی نبردی خونین که در وادی فخر واقع در غرب شهر مکه رخ داد، گروهی به شهادت رسیدند. (۲۴)

عبدالله بن حسن؛ از بزرگان شیعه و مطیع امام هفتم بود، گروه عظیمی از شیعیان را به گرد خودش فرا آورد و مخالفت خود را با غاصبان آغاز کرد. سرانجام به زندان کشیده شد. او محبس را آموزشگاه انقلاب خویش ساخت و از طریق مکاتبه با رهبر خود، امام کاظم (ع)، الهام می گرفت و خبر می رساند تا آنکه به شهادت رسید.

یحیی بن عبدالله؛ از قهرمانان انقلاب حسین بن علی رهبر قیام فخر بود

و بعد از کشته شدن وی به سرزمین دیلم گریخت. در آنجا شیعیان را مجتمع کرد. هارون که از فعالیت وی واهمه داشت، فضل بن یحیی را با لشکری زیاد به سوی او روانه داشت. نبرد فرستاده خلیفه با یحیی به پراکندگی یارانش انجامید و او را به صلح وادار کرد، هارون از فرصت پیش آمده استفاده کرد و او را به زندان افکند و دستور داد دیوار زندان را به رویش ویران کنند تا به شهادت برسد. (۲۵)

حسین بن عبدالله؛ مردی زاهد و عابد در عصر خویش محسوب می شد. او به جهت مبارزات و مجاهدتهای مداوم و دفاع از حریم امامت، به دست حکومت ظالم وقت گرفتار و شهید شد.

حسین، فرزند امام کاظم (ع) بود و در ناحیه فارس به حالت اختفاء و دور از ستم عباسیان زندگی می کرد. ماموران و حاکمان فارس محل اختفاء او را یافته و آن سید بزرگوار را شهید کردند. هم اکنون به سید علاء الدین حسین معروف است و در شیراز دارای قبه و بارگاه می باشد. (۲۶)

احمد بن عیسی؛ از دوستان امام کاظم (ع) بود و همزمان با جنبش یحیی قیامی ترتیب داد. هارون وی را به زندان انداخت، او از محبس گریخت و به بصره رفت. از آنجا با شیعیان مکاتبه داشت و مردم را علیه دستگاه عباسی بر می انگیزت. بر اثر فعالیتهای وی نهال تشیع در بصره به بالندگی افزونتری رسید و چون امام کاظم (ع) به دستور هارون در بصره زندانی گشت، مردم این شهر از زندانی شدن امام خشمگین شده و نسبت به عباسیان اظهار تنفر کردند. اما به دلیل پرخفقان و حکومت نظامی

عباسیان، قادر نبودند به قیامی دست بزنند.

اسماعیل، فرزند موسی بن جعفر علیهما السلام؛ در مصر رحل اقامت افکند. فرزندان وی نیز در آنجا زندگی می کردند، وی ضمن تالیف چندین کتاب، جانبداری از حریم ولایت و نگهبانی دژ استوار امامت و فراخوانی شیعیان در ستیز با ستم مشغول بود.

اختناق فکری و جلوگیری از فعالیتهای شیعیان به اندازه ای بود که شیعیان و سادات و علویان عصر امام کاظم (ع) به شیوه ای افشاگرانه روی آوردند و آن نوشتن مطالبی مبنی بر حقانیت اهل بیت (ع) و غاصب بودن خلفای عباسی و نیز درج اندیشه های الهام گرفته از پرتو فروزان امام هفتم بود بدین گونه دیوارهای سرزمین اسلامی با تابلوهای رنگین، اعمال ننگین عباسیان را فاش می ساخت شاعران، گویندگان و روشنگران از این طریق مسؤولیت حساس و نقش تاریخی خویش را ایفا می کردند.

سرانجام حکومت فاسد عباسی که هراس عمیقی از امام در دل داشت و تمامی تلاشهای فرهنگی سیاسی این عصر را در پرتو رهنمودهای حکیمانه امام هفتم می دانست و مشاهده می کرد که عظمت و مهابت شخصیت امام در بین مردم و درگیری مستقیم و توأم با صراحت او در برخورد با خلفا تشکیلات آنان را به مخاطره افکنده، در سال ۱۸۳ هجری امام را در سیاه چالهای بغداد در سن ۵۵ سالگی به شهادت رساند.

پی نوشت ها

۱- کشف الغمه فی معرفه الائمه؛ علی بن عیسی اربلی، ج ۳، ص ۲ و ۳، به نقل از کمال الدین.

۲- بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۲-۳.

۳- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶۸ - ۴۷۰.

۴- همان، ص ۴۷۵ و الغیبه؛ نعمانی، ص ۳۲۴.

۵- رجال کشی؛ ص ۲۳۹ - ۲۴۱. و بنگرید

- به؛ حياه الامام موسى بن جعفر؛ ج ۱، ص ۴۱۸-۴۱۹.
- ۶- الانوار البهيه؛ ص ۹۱.
- ۷- الارشاد؛ شيخ مفيد، ج ۲، ص ۲۳۱.
- ۸- نك؛ حيات فكرى و سياسى امامان شيعه، رسول جعفریان، ج ۲، ص ۱۹ - ۲۰.
- ۹- دورنمايى از زندگاني امام موسى بن جعفر؛ عبدالرحيم عقيقى بخشايشى، ص ۱۲۲.
- ۱۰- جامع الرواه؛ محمد بن على اردبيلى، ج ۲، ص ۳۵۶-۳۵۷ و نیز الكنى و الالقاب، محدث قمى.
- ۱۱- فهرست شيخ طوسى، ص ۲۶۵.
- ۱۲- معجم رجال حديث، ج ۱۴، ص ۳۰۱.
- ۱۳- اين واقعيت در رجال نجاشى، ص ۲۲۹ و رجال كشى، ص ۵۹۱ آمده است.
- ۱۴- رجال كشى، ص ۱۸۶.
- ۱۵- راويان امام رضا (ع) در مسند الرضا، ص ۳۶۱.
- ۱۶- همان، ص ۱۵.
- ۱۷- منتهى الامال، ج ۲، ص ۲۷۶.
- ۱۸- رجال نجاشى، ص ۳۰۵ و رجال كشى، ص ۲۶۹.
- ۱۹- بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۶۷.
- ۲۰- در مورد وى بنگريد به كتاب صفوان بن يحيى، شكوه ايمان، محمد اصغرى نژاد.
- ۲۱- بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۳۵.
- ۲۲- رجال نجاشى، ص ۲۵۵.
- ۲۳- پيشواى آزاده؛ مهدى پيشوايى، ص ۵۵.
- ۲۴- سرزمين وحى، سرچشمه تشيع، به قلم نگارنده، ص ۱۲۰ - ۱۲۱.

۲۵- مامقانی در تنقیح المقال؛ ج ۳، باب یحیی وی را از یاران امام کاظم (ع) و رجال موثق دانسته است.

۲۶- ابی نصر بخاری در کتاب سرالسلسله العلویه وی را از فرزندان امام هفتم دانسته و وی را بلاعقب می داند.

ماهنامه کوثر شماره ۹

سخنان

چهل حدیث ۱

۱- تعقل و معرفت

قال الإمامُ الكاظم (علیه السلام):

«ما بعث الله أنبياءه و رُسُلَهُ إلى عبادِهِ إلا لِيَعْقِلُوا عَنِ اللَّهِ، فَأَحْسِنُهُمْ اسْتِجَابَهُ أَحْسَنُهُمْ مَعْرِفَةَ اللَّهِ، وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ أَحْسَنُهُمْ عَقْلاً وَ أَعْقَلُهُمْ أَرْفَعُهُمْ دَرَجَةً»

فی الدُّنیا وَ الْآخِرَه. » :

خداوند پیامبران و فرستادگانش را به سوی بندگانش بر نینگیخته، مگر آن که از طرف خدا تعقل کنند. پس نیکوترینشان از نظر پذیرش، بهترینشان از نظر معرفت به خداست، و داناترینشان به کار خدا، بهترینشان از نظر عقل است، و عاقلترین آنها، بلند پایه ترینشان در دنیا و آخرت است.

۲- حجت ظاهری و باطنی

«إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ، حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَ حُجَّةَ بَاطِنَةٍ، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَيْمَةُ وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ.» :

همانا برای خداوند بر مردم دو حجت است، حجت آشکار و حجت پنهان، امّا حجت آشکار عبارت است از: رسولان و پیامبران و امامان؛ و حجت پنهانی عبارت است از عقول مردمان.

۳- صبر و گوشه گیری از اهل دنیا

«الْصَّبْرُ عَلَى الْوَحِيدِ عَلَيْهِ عَلَامَةُ قُوَّةِ الْعَقْلِ، فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْيَا وَ الرَّاعِبِينَ فِيهَا وَ رَغِبَ فِيمَا عِنْدَ رَبِّهِ وَ كَانَ اللَّهُ أَنَسَهُ فِي الْوَحْشَةِ وَ صَاحِبَهُ فِي الْوَحْدَةِ، وَ غِنَاهُ فِي الْعَيْلَةِ وَ مُعَزَّةٌ فِي غَيْرِ عَشِيرَةٍ.» :

صبر بر تنهایی، نشانه قوت عقل است، هر که از طرف خداوند تبارک و تعالی تعقل کند از اهل دنیا و راغبین در آن کناره گرفته و بدانچه نزد پروردگارش است رغبت نموده، و خداوند در وحشت انیس اوست و در تنهایی یار او، و توانگری او در نداری و عزت او در بیتیره و تباری است.

۴- عاقلان آینده نگر

«إِنَّ الْعُقَلَاءَ زَهَدُوا فِي الدُّنْيَا وَ رَغِبُوا فِي الْآخِرَةِ لِأَنَّهُمْ عَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا طَالِبَةٌ وَ مَطْلُوبَةٌ وَ الْآخِرَةُ طَالِبَةٌ وَ مَطْلُوبَةٌ مَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا حَتَّى يَسْتَوْفَى مِنْهَا رِزْقَهُ، وَ مَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَتْهُ الْآخِرَةُ فَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ فَيُفْسِدُ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَ آخِرَتَهُ.» :

به راستی که عاقلان، به دنیا بی رغبتند و به آخرت مشتاق؛ زیرا میدانند که دنیا خواهانست و خواسته شده و آخرت هم خواهانست و خواسته شده، هر که آخرت خواهد دنیا او را بخواهد تا روزی خود را از آن دریافت کند، و هر که دنیا را خواهد آخرتش به دنبال است تا مرگش رسد و دنیا و آخرتش را بر او تباه کند.

۵- تضرع برای عقل

«مَنْ أَرَادَ الْغِنَى بِإِلَّا مَالٍ وَ رَاحَةَ الْقَلْبِ مِنَ الْحَسِيدِ وَ السَّلَامَةَ فِي الدِّينِ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ فِي مَسْأَلَتِهِ بِأَنْ يُكْمِلَ عَقْلَهُ، فَمَنْ عَقَلَ قَنَعَ بِمَا يَكْفِيهِ وَ مَنْ قَنَعَ بِمَا يَكْفِيهِ اسْتَعْنَى وَ مَنْ لَمْ يَقْنَعْ بِمَا يَكْفِيهِ لَمْ يَدْرِكِ الْغِنَى أَبَدًا.» :

هر کس بی نیازی خواهد بدون دارایی، و آسایش دل خواهد بدون حسد، و سلامتی دین طلبد، باید به درگاه خدا زاری کند

و بخواهد که عقلش را کامل کند، هر که خرد ورزد، بدانچه کفایتش کند قانع باشد. و هر که بدانچه او را بس باشد قانع شود، بی نیاز گردد. و هر که بدانچه او را بس بود قانع نشود، هرگز به بی نیازی نرسد.

۶- دیدار با مؤمن برای خدا

«مَنْ زَارَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ لِلَّهِ لَا لِغَيْرِهِ، لِيُطَلَّبَ بِهِ ثَوَابُ اللَّهِ وَ تَنْجُزَ مَا وَعَدَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ كَلَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ مِنْ حِينَ يَخْرُجُ مِنْ مَنْزِلِهِ حَتَّى يَعُودَ إِلَيْهِ يُنَادُونَهُ: أَلَا طِبَّتْ وَ أَلَا طِبَّتْ لَكَ الْجَنَّةُ، تَبَوَّأَتْ مِنَ الْجَنَّةِ مَنْزِلًا.» :

هر کس فقط برای خدا نه چیز دیگر به دیدن برادر مؤمنش رود تا به پاداش و وعده های الهی برسد، خداوند متعال، از وقت خروجش از منزل تا برگشتن او، هفتاد هزار فرشته بر او گمارد که همه ندایش کنند: هان! پاک و خوش باش و بهشت برایت پاکیزه باد که در آن جای گرفتی.

۷- مروّت، عقل و بهای آدمی

«لَا دِينَ لِمَنْ لَا مَرْوَةَ لَهُ، وَلَا مَرْوَةَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ، وَ إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ قَدْرًا الَّذِي لَا يَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِهِ خَطْرًا، أَمَا إِنَّ أُبْدَانَكُمْ لَيْسَ لَهَا ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ، فَلَا تَبِعُوهَا بِغَيْرِهَا.»

کسی که جوانمردی ندارد، دین ندارد؛ و هر که عقل ندارد، جوانمردی ندارد. به راستی که باارزشتین مردم کسی است که دنیا را برای خود مقامی نداند، بدانید که بهای تن شما مردم، جز بهشت نیست، آن را جز بدان مفروشید.

۸- حفظ آبروی مردم

«مَنْ كَفَّ نَفْسَهُ عَنِ أَعْرَاضِ النَّاسِ أَقَالَهُ اللَّهُ عَثْرَتَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ عَنِ النَّاسِ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ غَضَبَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ.» :

هر که خود را از آبروریزی مردم نگهدارد، خدا در روز قیامت از لغزشش می گذرد، و هر که خشم خود را از مردم باز دارد، خداوند در روز قیامت خشمش را از او باز دارد.

۹- عوامل نزدیکی و دوری به خدا

«أَفْضَلُ مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ بِهِ الصَّلَاةُ وَ بِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَ تَرْكُ الْحَسَدِ وَ الْعُجْبِ وَ الْفَخْرِ.» :

بهترین چیزی که به وسیله آن بنده به خداوند تقرّب می جوید، بعد از شناختن او، نماز و نیکی به پدر و مادر و ترک حسد و خودبینی و به خود بالیدن است.

۱۰- عاقل دروغ نمیگوید

«إِنَّ الْعَاقِلَ لَا يَكْذِبُ وَ إِنْ كَانَ فِيهِ هَوَاءٌ.» :

همانا که عاقل دروغ نمیگوید، گرچه طبق میل و خواسته او باشد.

۱۱- حکمت کم گویی و سکوت

«قَلَّ الْمُنْطِقُ حُكْمَ عَظِيمٍ، فَعَلَيْنَاكَ بِالصَّمْتِ، فَإِنَّهُ دَعَا حَسَنَةً وَقَلَّ وَزْرًا، وَخَفَّ مِنَ الذُّنُوبِ.» :

کم گویی، حکمت بزرگی است، بر شما باد به خموشی که شیوه ای نیکو و سبک بار و سبب تخفیف گناه است.

۱۲- هرزه گویی بی حیا

«إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ فَاحِشٍ قَلِيلٍ الْحَيَاءِ لَا يُبَالَى مَا قَالَا وَلَا مَا قِيلَ لَهُ.» :

همانا خداوند بهشت را بر هر هرزه گوی کمی حیا، که باکی ندارد چه می گوید و یا به او چه گویند حرام گردانیده است.

۱۳- متکبر، داخل بهشت نمی شود

«إِيَّاكَ وَالْكِبْرَ، فَإِنَّهُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ كِبْرٍ.» :

از کبر و خودخواهی بپرهیز، که هر کسی در دلش به اندازه دانه ای کبر باشد، داخل بهشت نمی شود.

۱۴- تقسیم کار در شبانه روز

«اجتهدوا في أن يكون زمانكم أربع ساعات: ساعة لمناجاة الله، وساعة لأمر المعاش، وساعة لمعاشرة الإخوان والثقات الذين يعرفونكم عيوبكم ويخلصون لكم في الباطن، وساعة تخلون فيها للذاتكم في غير محرم وبهذه الساعة تقدمرون على الثلاث ساعات.» :

بکوشید که اوقات شبانه روزی شما چهار قسمت باشد: ۱ قسمتی برای مناجات با خدا، ۲ قسمتی برای تهیه معاش، ۳ قسمتی برای معاشرت با برادران و افراد مورد اعتماد که عیبهای شما را به شما می فهمانند و در دل به شما اخلاص می ورزند، ۴ و قسمتی را هم در آن خلوت می کنید برای درک لذتهای حلال [و تفریحات سالم] و به وسیله انجام این قسمت است که بر انجام وظایف آن سه قسمت دیگر توانا می شوید.

۱۵- همنشینی با دیندار و عاقل خیرخواه

«مُجَالَسَةُ أَهْلِ الدِّينِ شَرَفُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَمُشَاوَرَةُ الْعَاقِلِ النَّاصِحِ يُمْنٌ وَبَرَكَهٌ وَرُشْدٌ وَتَوْفِيقٌ مِنَ اللَّهِ، فَإِذَا أَسَارَ عَلَيْكَ الْعَاقِلُ النَّاصِحُ فَإِيَّاكَ وَالْخِلَافَ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ الْعَطَبَ.» :

همنشینی اهل دین، شرف دنیا و آخرت است، و مشورت با خردمند خیرخواه، یمن و برکت و رشد و توفیق از جانب خداست، چون خردمند خیرخواه به تو نظری داد، مبدا مخالفت کنی که مخالفتش هلاکت بار است.

۱۶- پرهیز از انس زیاد با مردم

«إِيَّاكَ وَ مُخَالَطَةَ النَّاسِ وَالْأُنْسَ بِهِمْ إِلَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُمْ عَاقِلًا وَ مَأْمُونًا فَانْسَ بِهِ وَ اهْرُبْ مِنْ سَائِرِهِمْ كَهَرْبِكَ مِنَ السَّبَاعِ الضَّارِيهِ.»
:

پرهیز از معاشرت با مردم و انس با آنان، مگر این که خردمند و امانتداری در میان آنها بیابی که [در این صورت] با او انس گیر و از دیگران بگریز، به مانند گریز تو از درنده های شکاری.

۱۷- نتیجه حب دنیا

«مَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا ذَهَبَ خَوْفُ الْآخِرَةِ مِنْ قَلْبِهِ وَ مَا أُوتِيَ عَبْدٌ عِلْمًا فَازْدَادَ لِلدُّنْيَا حُبًّا إِلَّا اِزْدَادَ مِنَ اللَّهِ بُعْدًا وَ اِزْدَادَ اللَّهُ عَلَيْهِ غَضَبًا.»
:

هر که دنیا را دوست بدارد، خوف آخرت از دلش برود، و به بنده ای دانشی ندهند که به دنیا علاقه مندتر شود، مگر آن که از خدا دورتر و مورد خشم او قرار گیرد.

۱۸- پرهیز از طمع و تکیه بر توکل

«إِيَّاكَ وَ الطَّمَعَ، وَ عَلَيْكَ بِالْيَأْسِ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ، وَ أَمِتِ الطَّمَعَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ، فَإِنَّ الطَّمَعَ مِفْتَاحُ لِدَلٍّ، وَ اخْتِلَاسُ الْعَقْلِ وَ اخْتِلَاقُ الْمُرَوَّاتِ، وَ تَدْنِيسُ الْعَرْضِ وَ الدَّهَابُ بِالْعِلْمِ. وَ عَلَيْكَ بِالْاِعْتِصَامِ بِرَبِّكَ وَ التَّوَكُّلِ عَلَيْهِ.»

از طمع بپرهیز، و بر تو باد به ناامیدی از آنچه در دست مردم است، طمع را از مخلوقین بپُر که طمع، کلید خواری است، طمع، عقل را می رباید و مردانگی را نابود کند و آبرو را می آلاید و دانش را از بین می برد. بر تو باد که به پروردگارت پناه بری و بر او توکل کنی.

۱۹- نتایج امانتداری و راستگویی

«أَدَاءُ الْأَمَانَةِ وَ الصِّدْقُ يَجْلِبَانِ الرِّزْقَ، وَ الْخِيَانَةُ وَ الْكِذْبُ يَجْلِبَانِ الْفَقْرَ وَ النِّفَاقَ.» :

امانتداری و راستگویی، سبب جلب رزق و روزیاند، و خیانت و دروغگویی، سبب جلب فقر و دورویی.

۲۰- سقوط برتری جوی

«إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِالذَّرَّةِ شَرًّا أَتَبَّتْ لَهَا جَنَاحَيْنِ، فَطَارَتْ فَأَكَلَهَا الطَّيْرُ.» :

هر گاه خداوند بدی مورچه را بخواهد، به او دو بال میدهد که پرواز کند تا پرنده ها او را بخورند.

۲۱- حقگویی و باطل ستیزی

«إِتَّقِ اللَّهَ وَقُلِ الْحَقُّ وَ إِنْ كَانَ فِيهِ هَلَاكُكَ فَإِنَّ فِيهِ نَجَاتُكَ، فَإِنَّ فِيهِ هَلَاكُكَ.» :

از خدا بترس و حق را بگو، اگرچه نابودی تو در آن باشد. زیرا که در واقع، نجات تو در آن است. از خدا بترس و باطل را واگذار، اگرچه نجات تو در آن باشد، زیرا که در واقع، نابودی تو در آن است.

۲۲- تناسب بلا و ایمان

«الْمُؤْمِنُ مِثْلُ كَفَّتِي الْمِيزَانِ كُلَّمَا زِيدَ فِي إِيْمَانِهِ زِيدَ فِي بَلَائِهِ.» :

مؤمن همانند دو کفه ترازوست، هر گاه به ایمانش افزوده گردد، به بلایش افزوده گردد.

۲۳- کفاره خدمت به حاکمان

«كَفَّارَةُ عَمَلِ السُّلْطَانِ الْإِحْسَانُ إِلَى الْإِخْوَانِ.» :

کفاره کارمندی سلطان، احسان به برادران دینی است.

۲۴- نافله و تقرب

«صَلَاةُ النَّوَافِلِ قُرْبَانٌ إِلَى اللَّهِ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ ...» :

نماز نافله راه نزدیک شدن هر مؤمنی به خداوند است ...

۲۵- اصلاح و گذشت

«يُنَادِي مُنَادِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ: أَلَا مَنْ كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ أَجْرٌ فَلْيَقُمْ، فَلَا يَقُومُ إِلَّا مَنْ عَفَى وَ أَصْلَحَ، فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ.» :

ندا کننده ای در روز قیامت ندا می کند: آگاه باشید، هر که را بر خدا مزدی است برخیزد، و بر نمی خیزد، مگر کسی که گذشت کرده و اصلاح بین مردم نموده باشد، پس پاداشش با خدا خواهد بود.

۲۶- بهترین صدقه

«عَوْنُكَ لِلضَّعِيفِ مِنْ أَفْضَلِ الصَّدَقَةِ.» :

کمک کردن به ناتوان از بهترین صدقه است.

۲۷- سختی ناحق

«يَعْرِفُ شِدَّةَ الْجَوْرِ مَنْ حُكِمَ بِهِ عَلَيْهِ.» :

سختی ناحق را آن کس شناسد که بدان محکوم گردد.

۲۸- گناهان تازه، بلاهای تازه

«كَلَّمَا أَحَدَثَ النَّاسُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْمَلُونَ أَحَدَثَ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْبَلَاءِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعُدُّونَ.» :

هر گاه مردم گناهان تازه کنند که نمی کردند، خداوند بلاهایی تازه به آنها دهد که به حساب نمی آوردند.

۲۹- کلید بصیرت

«تَفَقَّهُوا فِي دِينِ اللَّهِ فَإِنَّ الْفِقْهَ مِفْتَاحُ الْبَصِيرَةِ، وَ تَمَامُ الْعِبَادَةِ وَالسَّبَبُ إِلَى الْمَنَازِلِ الرَّفِيعَةِ وَالرُّتَبِ الْجَلِيلَةِ فِي الدِّينِ وَالْدُّنْيَا، وَ فَضْلُ الْفَقِيهِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الشَّمْسِ عَلَى الْكَوَاكِبِ، وَ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهُ فِي دِينِهِ لَمْ يَرْضَ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا.» :

در دین خدا دنبال فهم عمیق باشید، زیرا که فهم عمیق دین، کلید بصیرت و بینایی و کمال عبادت و سبب تحصیل درجات بلند و مراتب بزرگ در امور دین و دنیا است.

و برتری فقیه بر عابد، مانند برتری آفتاب است بر کواکب، و کسی که در دینش فهم عمیق نجوید، خداوند هیچ عملی را از او نپسندد.

۳۰- دنیا، بهترین وسیله

«إِجْعَلُوا لِأَنْفُسِكُمْ حَظًّا مِنَ الدُّنْيَا بِإِعْطَائِهَا مَا تَشْتَهَى مِنَ الْحَلَالِ وَ مَا لَا يَثْلُمُ الْمَرْؤَةَ وَ مَا لَا سَرْفَ فِيهِ، وَ اسْتَعِينُوا بِذَلِكَ عَلَى أُمُورِ الدِّينِ، فَإِنَّهُ رُويَ «لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِدِينِهِ أَوْ تَرَكَ دِينَهُ لِدُنْيَاهُ.» :

برای خود بهره ای از دنیا بگیرید و آنچه خواهش حلال باشد و رخنه در جوانمردی ایجاد نکند و اسراف نباشد منظور دارید، و به این وسیله برای انجام امور دین یاری جوئید. زیرا که روایت شده است: «از ما نیست کسی که دنیایش را برای دینش ترک گوید یا دینش را برای دنیایش رها سازد.»

۳۱- انتظار فرج

«أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ.» :

بهترین عبادت بعد از شناخت خداوند، انتظار فرج و گشایش است.

۳۲- مهرورزی با مردم

«أَلْتَوَدُّ إِلَى النَّاسِ نِصْفَ الْعَقْلِ.» :

مهرورزی و دوستی با مردم، نصف عقل است.

۳۳- پرهیز از خشم

«مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ عَنِ النَّاسِ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ عَذَابَ يَوْمِ الْقِيَمَةِ.» :

هر که خشم خود را از مردم باز دارد، خداوند عذاب روز قیامت را از او باز می دارد.

۳۴- قویترین مردم

«مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ.» :

هر که می خواهد که قویترین مردم باشد بر خدا توکل نماید.

۳۵- ترقی، نه درجا زدن

«مَنْ اسْتَوَى يَوْمًا فَهُوَ مَغْبُونٌ، وَ مَنْ كَانَ آخِرَ يَوْمِهِ شَرَّهُمَا فَهُوَ مَلْعُونٌ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفِ الزِّيَادَةَ فِي نَفْسِهِ فَهُوَ فِي نُقْصَانٍ، وَ مَنْ كَانَ إِلَى النُّقْصَانِ فَالْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْحَيَاةِ.» :

کسی که دو روزش مساوی باشد، مغبون است، و کسی که دومین روزش، بدتر از روز اولش باشد ملعون است، و کسی که در خودش افزایش نبیند در نقصان است، و کسی که در نقصان است مرگ برای او بهتر از زندگی است.

۳۶- خیر رسانی به دیگران

«إِنَّ مِنْ أَوْجِبِ حَقِّ أَخِيكَ أَنْ لَا تَكْتُمَهُ شَيْئًا يَنْفَعُهُ لِأَمْرِ دُنْيَاةٍ وَ لِأَمْرِ آخِرَتِهِ.» :

همانا واجبترین حق برادرت بر تو آن است که چیزی را که سبب نفع دنیا و آخرت اوست، از او پنهان و پوشیده نداری.

۳۷- پرهیز از شوخی

«إِيَّاكَ وَ الْمِرَاحَ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِنُورِ إِيمَانِكَ.» :

از شوخی [بی مورد] پرهیز، زیرا که شوخی، نور ایمان تو را می برد.

۳۸- پند پدیدها

«مَا مِنْ شَيْءٍ تَرَاهُ عَيْنَاكَ إِلَّا وَ فِيهِ مَوْعِظَةٌ.» :

چیزی نیست که چشمانت آن را بنگرد، مگر آن که در آن پند و اندرزی است.

۳۹- رنج نادیده، نیکی را نمیفهمد

«مَنْ لَمْ يَجِدْ لِلْإِسَاءَةِ مَضْضًا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ لِلْإِحْسَانِ مَوْقِعٌ.» :

کسی که مزه رنج و سختی را نچشیده، نیکی و احسان در نزد او جایگاهی ندارد.

۴۰- محاسبه اعمال

«لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنْ عَمِلَ حَسَنًا اشْتَرَادَ اللَّهُ وَإِنْ عَمِلَ سَيِّئًا اشْتَغَفَرَ اللَّهُ مِنْهُ وَ تَابَ إِلَيْهِ.» :

از ما نیست کسی که هر روز حساب خود را نکند، پس اگر کار نیکی کرده است از خدا زیادی آن را بخواهد، و اگر در آن کار بدی کرده، از خدا آمرزش طلب نموده و به سوی او توبه نماید.

چهل حدیث ۲

قال الامام موسى بن جعفر الكاظم صلوات الله عليه

۱ وَجَدْتُ عِلْمَ النَّاسِ فِي أَرْبَعٍ: أَوَّلُهَا أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ، وَالثَّانِيَةُ أَنْ تَعْرِفَ مَا صَيَّرَكَ بِكَ، وَالثَّلَاثَةُ أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْكَ، وَالرَّابِعَةُ أَنْ تَعْرِفَ مَا يُخْرِجُكَ عَنْ دِينِكَ. (۶۲)

فرمود: تمام علوم جامعه را در چهار مورد شناسائی کرده ام:

اولین آن ها این که پروردگار و آفریدگار خود را بشناسی و نسبت به او شناخت پیدا کنی.

دوم، این که بفهمی که از برای وجود تو و نیز برای بقاء حیات تو چه کارها و تلاش هائی صورت گرفته است.

سوم، بدانی که برای چه آفریده شده ای و منظور چه بوده است.

چهارم، معرفت پیدا کنی به آن چیزهائی که سبب می شود از دین و اعتقادات خود منحرف شوی یعنی راه خوشبختی و بدبختی خود را بشناسی و در جامعه چشم و گوش بسته حرکت نکنی -.

۲ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَجِمَ اللَّهُ عَبْدًا تَفَقَّهُ، عَرَفَ النَّاسَ وَلَا يَعْرِفُونَهُ. (۶۳)

فرمود: خداوند متعال رحمت کند بنده ای را که در مسائل دینی و اجتماعی و سیاسی و ... فقیه و عالم باشد و نسبت به مردم شناخت پیدا کند، گرچه مردم او را نشناسند و قدر و منزلت او را ندانند.

۳ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا قُسِّمَ

بَيْنَ الْعِبَادِ أَفْضَلُ مِنَ الْعَقْلِ، نَوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهْرِ الْجَاهِلِ. (۶۴)

فرمود: چیزی با فضیلت تر و بهتر از عقل، بین بندگان توزیع نشده است، تا جائی که خواب عاقل - هوشمند - افضل و بهتر از شب زنده داری جاهل بی خرد است.

۴ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ مَرْحُومُونَ مَا يَخَافُونَ، وَأُدُّوا الْأَمَانَةَ، وَعَمِلُوا بِالْحَقِّ. (۶۵)

فرمود: اهل زمین مورد رحمت - و برکت الهی - هستند، مادامی که خوف و ترس - از گناه و معصیت داشته باشند -، ادای امانت نمایند و حق را دریابند و مورد عمل قرار دهند.

۵ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِنَسِ الْعَبْدُ يَكُونُ ذَاوَجْهَيْنِ وَ ذَالِسَانَيْنِ. (۶۶)

فرمود: بد شخصی است آن که دارای دو چهره و دو زبان می باشد، - که در پیش رو چیزی گوید و پشت سر چیز دیگر -.

۶ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْمَعْتَبُونَ مَنْ غَبِنَ عُمُرَهُ سَاعَةً. (۶۷)

فرمود: خسارت دیده و ورشکسته کسی است که عمر خود را هر چند به مقدار یک ساعت هم که باشد بیهوده تلف کرده باشد.

۷ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ اسْتَشَارَ لَمْ يَعْذِمْ عِنْدَ الصَّوَابِ مَادِحًا، وَ عِنْدَ الْخَطَا عَازِرًا. (۶۸)

فرمود: کسی که در امور زندگی خود با اهل معرفت مشورت کند، چنانچه درست و صحیح عمل کرده باشد مورد تعریف و تمجید قرار می گیرد و اگر خطا و اشتباه کند عذرش پذیرفته است.

۸ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاِعْظَمَ تَمَكَّنَ مِنْهُ عَدُوُّهُ يَعْنِي الشَّيْطَانَ. (۶۹)

فرمود: هر کسی عقل و تدبیرش را مورد استفاده قرار ندهد، دشمنش - یعنی؛ شیاطین انسی و جنی و نیز هواهای نفسانی -

به راحتی او را می فریند و منحرف می شود.

۹ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَخْلُو الْمُؤْمِنُ مِنْ خَمْسَةٍ: سِوَاكِ، وَمِشْطٍ، وَ سَجَادَةٍ، وَ سَبْحَةٍ فِيهَا أَرْبَعٌ وَ ثَلَاثُونَ حَبَّةً، وَ خَاتَمٌ عَقِيقٍ. (۷۰)

فرمود: مؤمن همیشه همراه خود پنج چیز باید داشته باشد: مسواک، شانه، مهر و جانماز، تسبیح برای ذکر گفتن انگشتر عقیق به دست راست داشتن در حال نماز و دعا و ...

۱۰ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَدْخُلُوا الْحَمَّامَ عَلَى الرَّيْقِ، وَلَا تَدْخُلُوهُ حَتَّى تُطْعَمُوا شَيْئًا. (۷۱)

فرمود: بعد از صبحانه، بدون فاصله حمام نروید؛ همچنین سعی شود با معده خالی داخل حمام نروید، بلکه حتی الامکان قبل از رفتن به حمام قدری غذا بخورید.

۱۱ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِيَّاكَ وَالْمِرَاحَ، فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِنُورِ إِيْمَانِكَ، وَيَسْتَخِفُّ مَرُوتَكَ. (۷۲)

فرمود: بر حذر باش از شوخی و مزاح بی جا چون که نور ایمان را از بین می برد و جوانمردی و آبرو را سبک و بی اهمیّت می گرداند.

۱۲ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّحْمُ يُنْبِتُ اللَّحْمَ، وَالسَّمَكُ يُذِيبُ الْجَسَدَ. (۷۳)

فرمود: خوردن گوشت، موجب روئیدن گوشت در بدن و فربهی آن می گردد؛ ولی خوردن ماهی، گوشت بدن را آب و جسم را لاغر می گرداند.

۱۳ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ صَدَقَ لِسَانُهُ زَكَى عَمَلُهُ، وَ مَنْ حَسِنَتْ نَيْتُهُ زِيدَ فِي رِزْقِهِ، وَ مَنْ حَسُنَ بُرُّهُ بِأَخْوَانِهِ وَ أَهْلِهِ مُدَّ فِي عُمْرِهِ. (۷۴)

فرمود: هر که زبانش صادق باشد اعمالش تزکیه است، هر که فکر و نیتش نیک باشد در روزیش توسعه خواهد بود، هر که به دوستان و آشنایانش نیکی و احسان کند، عمرش طولانی خواهد شد.

۱۴ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ بَكَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَ بُقَاعُ الْأَرْضِ. (۷۵)

فرمود: زمانی که - دانشمند

- مؤمنی وفات یابد و بمیرد، ملائکه ها برای او گریه می کنند.

۱۵ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اءَلْمُؤْمِنُ مِثْلُ كَفَّتِي الْمِيزَانِ كُلَّمَا زِيدَ فِي اِيْمَانِهِ زِيدَ فِي بَلَائِهِ. (۷۶)

فرمود: مؤمن همانند دو کفه ترازو است، که هر چه ایمانش افزوده شود بلاها و آزمایشاتش بیشتر می گردد.

۱۶ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ ارَادَ اَنْ يَكُونَ اَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ. (۷۷)

فرمود: هر کس بخواهد (در هر جهتی) قوی ترین مردم باشد باید توکل در همه امور، بر خداوند سبحان نماید.

۱۷ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَدَاءُ الْاَمَانَةِ وَالصَّدَقُ يَجْلِبَانِ الرِّزْقَ، وَالْخِيَانَةُ وَالْكَذِبُ يَجْلِبَانِ الْفَقْرَ وَالنَّفَاقَ. (۷۸)

فرمود: امانت داری و راست گوئی، هر دو موجب توسعه روزی می شوند؛ ولیکن خیانت در امانت و دروغ گوئی موجب فلاکت و بیچارگی و سبب تیرگی دل می باشد.

۱۸ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اُبْلَغْ خَيْرًا وَ قُلْ خَيْرًا وَلَا تَكُنْ اِمَّعَهُ. (۷۹)

فرمود: نسبت به هم نوع خود خیر و نیکی داشته باش، و سخن خوب و مفید بگو، و خود را تابع بی تفاوت و بی مسئولیت قرار مده.

۱۹ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَفَقَّهُوا فِي دِيْنَاللّٰهِ، فَاِنَّ الْفِقْهَ مِفْتَاحُ الْبَصِيْرَةِ، وَ تَمَامُ الْعِبَادَةِ، وَ السَّبَبُ اِلَى الْمَنَازِلِ الرَّفِيْعَةِ وَالرُّتَبِ الْجَلِيْلَةِ فِي الدِّيْنِ وَالْدُّنْيَا. (۸۰)

فرمود: مسائل و احکام اعتقادی و عملی دین را فرا گیرید، چون که شناخت احکام و معرفت نسبت به دستورات خداوند، کلید بینائی و بینش و اندیشه می باشد و موجب تمامیت کمال عبادات و اعمال می گردد؛ و راه به سوی مقامات و منازل بلندمرتبه دنیا و آخرت است.

۲۰ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَضْلُ الْفَقِيْهِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الشَّمْسِ عَلَى الْكَوَاكِبِ، وَ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ فِي دِيْنِهِ لَمْ يَرْضَ اللّٰهُ لَهُ عَمَلًا. (۸۱)

فرمود:

ارزش و فضیلت فقیه بر عابد همانند فضیلت خورشید بر ستاره ها است.

و کسی که در امور دین فقیه و عارف نباشد، خداوند نسبت به اعمال او راضی نخواهد بود.

۲۱ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَظُمَ الْعَالِمُ لِعِلْمِهِ وَدَعُ مُنَازَعَتُهُ، وَصَغُرَ الْجَاهِلُ لِجَهْلِهِ وَلَا تَطْرُدُهُ وَلَكِنْ قَرَّبَهُ وَ عَلَّمَهُ. (۸۲)

فرمود: عالم را به جهت عملش تعظیم و احترام کن و با او منازعه منما، و اعتنائی به جاهل مکن ولی طردش هم نگردان، بلکه او را جذب نما و آنچه نمی داند تعلیمش بده.

۲۲ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَلَوَةُ التَّوَائِفِ قُرْبَانٌ إِلَى اللَّهِ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ. (۸۳)

فرمود: انجام نمازهای مستحبی، هر مؤمنی را به خداوند متعال نزدیک می نماید.

۲۳ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ الْحَيَّةِ، مَسُّهَا لَيْتٌ وَ فِي جَوْفِهَا السَّمُّ الْقَاتِلُ، يَحْدِرُهَا الرَّجَالُ ذَوِي الْعُقُولِ وَ يَهْوَى إِلَيْهَا الصَّبِيَانُ بِأَيْدِيهِمْ. (۸۴)

فرمود: مَثَل دنیا همانند مار است که پوست ظاهر آن نرم و لطیف و خوشرنج، ولی در درون آن سم کشنده ای است که مردان عاقل و هشیار از آن گریزانند و بچه صفتان و بولهوسان به آن عشق می ورزند.

۲۴ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ مَاءِ الْبَحْرِ كُلَّمَا شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشَانُ إِزْدَادَ عَطْشًا حَتَّى يَقْتُلَهُ. (۸۵)

فرمود: مَثَل دنیا (و اموال و زیورات و تجملات آن) همانند آب دریا است که انسان تشنه، هر چه از آن بیاشامد بیشتر تشنه می شود و آنقدر میل می کند تا هلاک شود.

۲۵ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ الْقَبْلَةُ عَلَى الْفَمِ إِلَّا لِلزَّوْجَةِ وَالْوَلَدِ الصَّغِيرِ. (۸۶)

فرمود: بوسیدن لب ها و دهان برای یکدیگر در هر حالتی صحیح نیست مگر برای همسر و یا فرزند کوچک.

۲۶ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ نَظَرَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ، وَ مَنْ

تَرَكَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ ضَلًّا، وَمَنْ تَرَكَ كِتَابَ اللَّهِ وَقَوْلَ نَبِيِّهِ كَفَرَ. (۸۷)

فرمود: هر کس به رأی و سلیقه خود اهمیت دهد و در مسائل دین به آن عمل کند هلاک می شود، و هر کس اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را رها کند گمراه می گردد، و هر کس قرآن و سنت رسول خدا را ترک کند کافر می باشد.

۲۷ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا نَالَ اللَّهُ لِيَبْغِضَ الْعَبْدَ النَّوَامَ، إِذَا نَالَ اللَّهُ لِيَبْغِضَ الْعَبْدَ الْفَارِعَ. (۸۸)

فرمود: همانا خداوند دشمن دارد آن بنده ای را که زیاد بخوابد، و دشمن دارد آن بنده ای را که بیکار باشد.

۲۸ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: التَّوَّاضُعُ: أَنْ تُعْطِيَ النَّاسَ مَا تُحِبُّ أَنْ تُعْطَا. (۸۹)

فرمود: تواضع و فروتنی آن است که آن چه دوست داری، دیگران درباره تو انجام دهند، تو هم همان را درباره دیگران انجام دهی.

۲۹ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يُسْتَحَبُّ غَرَامَةُ الْغُلَامِ فِي صِغَرِهِ لِيُكُونَ حَلِيمًا فِي كِبَرِهِ وَ يَتَّبِعِي لِلرَّجُلِ أَنْ يُوسِّعَ عَلَى عِيَالِهِ لِيُتَمَنَّا مَوْتَهُ. (۹۰)

فرمود: بهتر است پسر را در دوران کودکی به کارهای مختلف و سخت، وادار نمائی تا در بزرگی حلیم و بردبار باشد؛ و بهتر است مرد نسبت به اهل منزل خود دست و دل باز باشد و در حدّ توان رفع نیاز کند تا آرزوی مرگش را نمایند. (۹۱)

۳۰ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ، فَإِنْ عَمِلَ حَسَنًا إِشْتَرَادَ اللَّهُ، وَإِنْ عَمِلَ سَيِّئًا إِسْتَغْفَرَ اللَّهُ وَ تَابَ إِلَيْهِ. (۹۲)

فرمود: از شیعیان و دوستان ما نیست، کسی که هر روز محاسبه نفس و بررسی اعمال خود را نداشته باشد، که اگر

چنانچه اعمال و نیاتش خوب بوده، سعی کند بر آن ها بیفزاید و اگر زشت و ناپسند بوده است، از خداوند طلب مغفرت و آمرزش کند و جبران نماید.

۳۱ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِكُلِّ شَيْءٍ دَلِيلٌ وَدَلِيلُ الْعَاقِلِ التَّفَكُّرُ. (۹۳)

فرمود: برای هر چیزی، دلیل و راهنمایی است و راهنمای شخص عاقل، تفکر و اندیشه می باشد.

۳۲ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا فِي الْمِيزَانِ شَيْءٌ أَثْقَلُ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ. (۹۴)

فرمود: در میزان الهی نیست عمل و چیزی، سنگین تر از ذکر صلوات بر محمد و اهل بیت ش (صلوات الله عليهم اجمعين).

۳۳ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَلِيلُ الْعَمَلِ مِنَ الْعَاقِلِ مَثْبُوتٌ مُضَاعَفٌ وَكَثِيرُ الْعَمَلِ مِنْ أَهْلِ الْهَوَى وَالْجَهْلِ مَرْدُودٌ. (۹۵)

فرمود: اعمال شخص عاقل مقبول است و چند برابر اجر خواهد داشت گرچه قلیل باشد، ولی شخص نادان و هوسران گرچه زیادکار و خدمت و عبادت کند پذیرفته نخواهد بود.

۳۴ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَشَعْرُ الْجَسَدِ إِذَا طَالَ قَطَعَ مَاءَ الصُّلْبِ، وَأَرْحَى الْمَفَاصِلِ، وَوَرِثَ الضَّعْفَ وَالسَّلَّ، وَإِنَّ النُّورَةَ تَزِيدُ فِي مَاءِ الصُّلْبِ، وَتُقَوِّي الْبَدَنَ، وَتَزِيدُ فِي شَحْمِ الْكُلَيْتَيْنِ، وَتَسْمِنُ الْبَدَنَ. (۹۶)

فرمود: موهای بدن زیر بغل و اطراف عورت چنانچه بلند شود سبب قطع و کمبود آب کمر، سستی مفاصل استخوان و ضعف سینه و گلو خواهد شد، استعمال نوره سبب تقویت تمامی آن ها می باشد.

۳۵ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ثَلَاثَةٌ يَجْلُونَ الْبَصَرَ: النَّظَرُ إِلَى الْخُضْرَةِ، وَالنَّظَرُ إِلَى الْمَاءِ الْجَارِي، وَالنَّظَرُ إِلَى الْوَجْهِ الْحَسَنِ. (۹۷)

فرمود: سه چیز بر نورانیت چشم می افزاید: نگاه بر سبزه، نگاه بر آب جاری و نگاه به صورت زیبا.

۳۶ قَالَ

عليه السلام: إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّهِ، وَ أَنَا وَاللَّهِ ذَلِكَ الْحُجَّةُ. (٩٨)

فرمود: همانا زمین در هیچ موقعیتی خالی از حجت خدا نیست و به خدا سوگند که من خلیفه و حجت خداوند هستم.

٣٧ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سُرْعَهُ الْمَشْيِ تَذْهَبُ بِبَهَاءِ الْمُؤْمِنِ. (٩٩)

فرمود: با سرعت و شتاب راه رفتن، بهاء و موقعیت مؤمن را می کاهد.

٣٨ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا أَمْرُكُمْ أَنْ تَسْأَلُوا، وَلَيْسَ عَلَيْنَا الْجَوَابُ، إِنَّمَا ذَلِكَ إِلَيْنَا. (١٠٠)

فرمود: شماها مأمور شده اید که از ما اهل بیت رسول الله سؤال کنید، ولیکن جواب و پاسخ آن ها بر ما واجب نیست بلکه اگر مصلحت بود پاسخ می دهیم و گرنه ساکت می باشیم.

٣٩ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا ذُنُوبَ ضَارِبَانَ فِي غَنَمٍ قَدْ غَابَ عَنْهُ رُعَاؤُهَا، بِأَضْرَّ فِي دِينِ مُسْلِمٍ مِنْ حُبِّ الرِّيَاسَةِ. (١٠١)

فرمود: خطر و ضرر علاقه به ریاست برای مسلمان بیش از دو گرگ درنده ای است، به گله گوسفندی که چوپان ندارند حمله کنند.

٤٠ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْإِيمَانُ فَوْقَ الْأَسْلَامِ بِدَرَجَةٍ، وَالتَّقْوَى فَوْقَ الْإِيمَانِ بِدَرَجَةٍ، وَ الْيَقِينُ فَوْقَ التَّقْوَى بِدَرَجَةٍ، وَ مَا قُسِّمَ فِي النَّاسِ شَيْءٌ أَقْلُ مِنَ الْيَقِينِ. (١٠٢)

فرمود: ایمان، یک درجه از اسلام بالاتر است؛ تقوی نیز، یک درجه از ایمان بالاتر؛ یقین، یک درجه از تقوی بالاتر و برتر می باشد و درجه ای کمتر از مرحله یقین در بین مردم ثمره بخش نخواهد بود.

پاورقی ها

٦١- اشعار از شاعر محترم: آقای علی رحیمی.

٦٢- کافی: ج ١، ص ٥٠، ح ١١، أعيان الشيعة: ج ٢، ص ٩، نزهة الناظر: ص ١٢١، ح ١.

٦٣- نزهة الناظر و تنبيه الخاطر حلوانی: ص ١٢٢، ح

- ٦٤- تحف العقول: ص ٢١٣، بحار الانوار: ج ١، ص ١٥٤، ضمن ح ٣٠، و ج ٧٥، ص ٣١٢، ضمن ح ١.
- ٦٥- تهذيب الاحكام: ج ٦، ص ٣٥٠، ح ٩٩١، وافى: ج ٤، ص ٤٣٣، ح ٢٢٧٣.
- ٦٦- تحف العقول: ص ٢٩١، بحار الانوار: ج ١، ص ١٥٠، ضمن ح ٣٠.
- ٦٧- نزهه الناظر و تنبيه الخاطر حلوانى: ص ١٢٣، ح ٦.
- ٦٨- نزهه الناظر و تنبيه الخاطر: ص ١٢٣، ح ١٣، بحار الانوار: ج ٧٥، ص ١٤٠، ح ٣٧.
- ٦٩- نزهه الناظر و تنبيه الخاطر: ص ١٢٤، ح ١٥.
- ٧٠- بحار الانوار: ج ٩٨، ص ١٣٦، ح ٧٦، مصباح المتهجد شيخ طوسى: ص ٧٣٥، ب ٣.
- ٧١- وسائل الشيعه: ج ٢، ص ٥٢، ح ١٤٥٤.
- ٧٢- وسائل الشيعه: ج ١٢، ص ١١٨، ح ١٥٨١٢.
- ٧٣- وسائل الشيعه: ج ٢٥، ص ٧٨، ح ٢١٢٤٠.
- ٧٤- تحف العقول: ص ٣٨٨، س ١٧، بحار الانوار: ج ٧٥، ص ٣٠٣، ضمن حديث ٢٥.
- ٧٥- اصول كافي: ج ١، ص ٣٨، بحار الانوار: ج ٨٢، ص ١٧٧، ح ١٨.
- ٧٦- تحف العقول: ص ٣٠١، بحار الانوار: ج ٧٨، ص ٣٢٠، ضمن ح ٣.
- ٧٧- بحار الانوار: ج ٧٥، ص ٣٢٧، ضمن ح ٤.
- ٧٨- تحف العقول: ص ٢٩٧، بحار الانوار: ج ٧٥، ص ٣٢٧، ضمن ح ٤.
- ٧٩- تحف العقول: ص ٣٠٤، بحار الانوار: ج ٢، ص ٢١، ح ٦٢، و ج ٧٥، ص ٣٢٥، ح ٢.
- ٨٠- تحف العقول: ص ٣٠٢، بحار الانوار: ج ١٠، ص ٢٤٧، ح ١٣.
- ٨١- تحف العقول: ص ٣٠٣، بحار الانوار: ج ١٠، ص ٢٤٧، ح ١٣.
- ٨٢- تحف العقول: ص

٢٠٩، بحار الانوار: ج ٧٥، ص ٣٠٩، ضمن ح ١.

٨٣- وسائل الشيعه: ح ٤ ص ٧٣، ح ٤٥٤٧.

٨٤- تحف العقول: ص ٢٩٢، بحار الانوار: ج ١، ص ١٥٢، ضمن ح ٣٠.

٨٥- تحف العقول: ص ٢٩٢، بحار الانوار: ج ١، ص ١٥٢، ضمن ح ٣٠.

٨٦- تحف العقول: ص ٣٠٢، بحار الانوار: ج ١٠، ص ٢٤٦، ح ١٢.

٨٧- اصول كافي: ج ١ ص ٧٢ ح ١٠.

٨٨- وسائل ج ١٧ ص ٥٨ ح ٤.

٨٩- وسائل الشيعه: ج ١٥، ص ٢٧٣، ح ٢٠٤٩٧.

٩٠- وسائل الشيعه: ج ٢١، ص ٤٧٩، ح ٢٧٨٠٥.

٩١- وسائل ج ٢١ ص ٥٤٠ ح ١.

٩٢- وسائل الشيعه: ج ١٦، ص ٩٥، ح ٢١٠٧٤.

٩٣- تحف العقول: ص ٢٨٥، بحار الانوار: ج ١، ص ١٣٦، ضمن ح ٣٠.

٩٤- أصول كافي: ج ٢، ص ٤٩٤، ح ١٥.

٩٥- تحف العقول: ص ٢٨٦، بحار الانوار: ج ٧٠، ص ١١١، ح ١٤.

٩٦- وسائل الشيعه: ج ٢، ص ٦٥، ح ١٤٩٩.

٩٧- وسائل الشيعه: ج ٥، ص ٣٤٠، ح ٣، محاسن برقي: ص ٦٢٢، ح ٦٩.

٩٨- كافي ج ١ ص ١٧٩ ح ٩.

٩٩- خصال: ج ١ ص ٩ ح ٣٠.

١٠٠- مستدرک الوسائل: ج ١٧، ص ٢٧٨، ح ٣٥.

١٠١- وسائل الشيعه: ج ١٥، ص ٣٥٠، ح ١، مستدرک: ج ١١، ص ٣٨١، ح ١.

۱۰۲- وافی: ج ۴، ص ۱۴۵، ح ۱، بحار الانوار: ج ۶۷، ص ۱۳۶، ح ۲.

سخنان امام هفتم (ع) در زندان

مقدمه

احمد عابدی

تعدادی از کتابهای حدیث به اسم «مسند» شناخته می شود، معمولاً مسند به کتابی گفته می شود که احادیث آن با سند پیوسته به رسول خدا

(ص) برسد. بنابراین وقتی گفته می شود «مسند امام موسی بن جعفر علیه السلام» مقصود کتابی است که احادیث آن را امام هفتم علیه السلام با سند و به توسط آباء و اجداد خود از رسول خدا (علیهم السلام) نقل کرده باشد.

مسند امام موسی بن جعفر علیه السلام مجموعه ۵۹ حدیث است که در سالهای ۱۸۰ تا ۱۸۲ که امام در زندان سندی بن شاهک محبوس بودند، ابوعمران موسی بن ابراهیم مروزی به دیدار امام رفته و امام این احادیث را برای او بیان کرده است.

این احادیث از جهات گوناگون دارای اهمیت فراوان است. زیرا اولاً در زندان بیان شده اند، ثانیاً تمام احادیث آن مستند به پیامبر اکرم (ص) است مگر این دوازده حدیث ۱۶، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۹، ۳۲، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۳، ۵۷ و ثالثاً محتوی و مضمون بلند آنها مخصوصاً در موضوعات اخلاقی سبب شده است که برای عموم مفید باشد.

گرچه در کتابهای رجال از مذهب راوی این احادیث بحثی نشده است ولی از خود این احادیث و با توجه به مسند بودن آنها می توان مذهب راوی را کشف نمود و بخواست خداوند در شرح این احادیث از آن بحث خواهیم نمود.

سند کتاب

این کتاب را شیخ ابوالمکارم مبارک بن محمد بن معمر بادرایی از ابوبکر احمد بن علی بن حسن طرثیثی از ابوعبدالله حسین بن شجاع صوفی موصلی از ابوبکر محمد بن عبدالله بن ابراهیم شافعی از ابوعبدالله محمد بن خلف بن ابراهیم بن عبدالسلام مروزی و او از ابوعمران موسی بن ابراهیم

مروزی و او از امام هفتم (ع) نقل کرده است. این کتاب با کوشش آقای محمد

حسین حسینی جلالی مکرراً در ایران و بیروت چاپ شده است.

احادیث

۱ موسی بن ابراهیم مروزی گوید: موسی بن جعفر (ع) به من خبر داد، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ابیطالب (علیهم السلام) که فرمود: رسول خدا (ص) حدیث گفت مرا: «کسی به سن بلوغ نرسید مگر آنکه مرتکب خطایی شده است مگر عیسی بن مریم و مادرش مریم، و یحیی فرزند زکریا درود خدا بر آنان».

۲ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که صبح کند و چیزی غیر از خداوند بزرگترین همت او باشد از خدا نباشد».

۳ رسول خدا (ص) فرمود: «کسی که حدیثی را از من نقل کند در حالی که می داند آن دروغ است او یکی از دروغگویان است».

۴ متأسفانه حدیث چهارم از اصل کتاب ساقط شده است.

۵ رسول خدا (ص) نهی کرد از آنکه مردی بین پدری و فرزندش بنشیند.

۶ رسول خدا (ص) فرمود: «بر هر مسلمانی روز جمعه سه چیز لازم است: غسل، مسواک، بوی خوش».

۷ رسول خدا (ص) از صدای آرام انسان خوشش می آمد، و از کسی که فریاد بلند دارد بدش می آمد.

۸ رسول خدا (ص) از فحش دادن به روزها و ساعتها و باد و خورشید و ماه و ستارگان نهی نمود.

۹ رسول خدا (ص) فرمود: «عُجَب عمل هفتاد سال را از بین می برد».

۱۰ رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس به رزق اندک از خدا راضی باشد خداوند به عمل اندک از

او راضی باشد» .

۱۱ رسول خدا (ص) فرمود: «اگر دوست دارید نمازتان افزون گردد خوبانتان را مقدم بدارید» .

۱۲ رسول خدا (ص) فرمود: «قاضی عادل نخستین کسی است که به بهشت فرا خوانده می شود» .

۱۳ آمدن رسول خدا با بوی خوش شناخته می شد.

۱۴ رسول خدا (ص) فرمود: «اطاعت کسی در نافرمانی خدای عزوجل جایز نیست» .

۱۵ رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس خود را فرزند غیر پدرش بداند روز قیامت با مشرکان محشور می گردد» .

۱۶ علی (ع) فرمود: «توانگری یاور خوبی بر اطاعت خدا است» .

۱۷ رسول خدا (ص) فرمود: «هر گاه خدا بنده ای را دوست بدارد گرفتارش می کند تا تضرع او را بشنود» .

۱۸ رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس ایمان به خدا و روز آخر دارد ...»، متأسفانه بقیه این حدیث از بین رفته است.

۱۹ رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس بر سر راه مسلمانان آنان را اذیت کند لعنت ملائکه بر او واجب است» .

۲۰ رسول خدا (ص) فرمود: «هر گاه یکی از شما برادرش را دوست می دارد نام و کنیه و لقب و نام قبیله او را سؤال کند» .

۲۱ علی (ع) فرمود: «اشاره هنگام هلال ناپسند است» .

۲۲ علی (ع) فرمود: «کسی که بر نمازهای پنجگانه به جماعت محافظت کند جزء غافلان نوشته نشود» .

۲۳ علی (ع) فرمود: «کسی که نزد مردم توریه می کند به چیزی که خداوند خلاف آن را می داند خدا نزد مردم خوارش خواهد کرد» .

۲۴ رسول خدا (ص) فرمود: «شیطان هر گونه تلاشی را علیه انسان انجام می دهد و وقتی بر

او غلبه کرد در مال او عمل می کند و هرگز نمی گذارد چیزی را در اطاعت خدا انفاق کند» .

۲۵ رسول خدا (ص) فرمود: «کسی به شیطان نزدیک نشد مگر آنکه از خدا دور گردید.»

۲۶ رسول خدا (ص) فرمود: «با زنان مشورت کنید و آنان را مخالفت کنید که در مخالفت آنان برکت است، و برای خنثی عقل نیست و برای متکبر درشت خو عقل نیست.» *

۲۷ رسول خدا (ص) فرمود: «خدای رحمت کند کسی که سخنی می گوید تا بهره ای از آن ببرد یا سکوت می کند تا سالم بماند.»

۲۸ رسول خدا (ص) فرمود: «خوبی کن به کسی که اهل آن است و کسی که اهل آن نیست، چون اگر او اهل نیکی نیست تو اهل آن می باشی.»

۲۹ علی (ع) فرمود: «مصافحه دوستی را نگه می دارد.»

۳۰ رسول خدا (ص) فرمود: «هر که بگوید: لا اله الا الله أحداً صمداً لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً أحداً، خدا چهل هزار هزار حسنه برای او می نویسد.»

۳۱ رسول خدا (ص) فرمود: «هر گاه عرب عمامه خود را بیندازد عزّت خود را انداخته است.»

۳۲ علی (ع) فرمود: «مردمی بیایند که به وسیله قرآن با شما مجادله کنند پس آنان را به سنت بگیرید، زیرا اصحاب سنت به کتاب خدا آشناترند.»

۳۳ رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس به دین دوست خود است، پس هر کدام شما ببیند با چه کسی دوست می شود.»

۳۴ حسن و حسین (علیهما السلام) جایزه های معاویه بن ابی سفیان را نمی پذیرفتند.

۳۵ رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس از

شما می خواهید حجامت کند روز شنبه حجامت کند» .

۳۶ رسول خدا (ص) فرمود: «به هر کس اذن برای دعا داده شود درهای رحمت به رویش گشوده شود» .

۳۷ علی (ع) فرمود: «فال بد به کسی که توکل بر خدا کند آسیب نمی رساند» .

۳۸ مردی را نزد علی آوردند که به خداوند توهین کرده بود، علی علیه السلام فرمود: «او را بکشید، و هر کس پیامبران خدا را ناسزا گوید نیز او را بکشید» .

۳۹ علی (ع) فرمود: «پیامبری از پیامبران که به او عزیر گفته می شد گفت: پروردگارا، منزهی، شأن تو چه بزرگ و چه شگفت است! ابتدای تو از چه بوده است؟ سپس (به عنوان پشیمانی از سؤال خود) عزیر مقداری خاک برداشته بر دهان خود ریخت. خداوند عزوجل به او وحی نمود: ای عزیر، دخالت در کار من نمودی، به عزت و جلال خود سوگند که نام تو را از دیوان انبیاء محو می کنم، پس تو همراه آنان ذکر نمی شوی» . ۱

۴۰ رسول خدا (ص) فرمود: «نپرداختن دستمزد کارگر از گناهان کبیره است» .

۴۱ رسول خدا (ص) فرمود: «هر گاه خداوند برای کسی خیر بخواهد او را در دین فقیه، و بینای به عیوب خویش می گرداند، و زاهد در دنیایش قرار می دهد» .

۴۲ علی (ع) فرمود: «از نشانه های نزدیکی قیامت جذام و شیوع بواسیر و مرگ ناگهانی است» .

۴۳ از امیرالمؤمنین (ع) حکم مردن موش در چاه سؤال شد، فرمود: «چهل دلو از آن کشیده می شود» .

۴۴ رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس درباره قدر صحبت کند روز قیامت آن را از او سؤال می کنند، و

هر که صحبت نکند روز قیامت از او سؤال نشود» .

۴۵ رسول خدا (ص) فرمود: «هیچ پدری فرزندش را به بهتر از ادب نیک تعلیم نداده است» .

۴۶ رسول خدا (ص) فرمود: «گروهی روز قیامت دوست دارند که از ثریا سقوط می کردند اما امیر بر چیزی نمی شدند» .

۴۷ رسول خدا (ص) فرمود: «دعای سه گروه ردّ نمی شود: پیشوای عادل، روزه دار تا آنکه افطار کند، دعای مظلوم» .

۴۸ رسول خدا (ص) فرمود: «هر که بگوید من عالم هستم او جاهل است» .

۴۹ رسول خدا (ص) فرمود: «هر که بگوید من در جهنّمم پس او در جهنّم است» .

۵۰ رسول خدا (ص) فرمود: «بهترین اخلاق مؤمنان عفو است» .

۵۱ رسول خدا (ص) فرمود: «امام به هر کس حدّ بزند همان حدّ کفاره گناه اوست» .

۵۲ رسول خدا (ص) فرمود: «هر که برادر مسلمانش را عفو کند خدا او را عفو کند» .

۵۳ رسول خدا (ص) فرمود: «خدای متعال گوید: بهشت بر کسی که چشمانش را بگیرم واجب است» .

۵۴ رسول خدا (ص) فرمود: «بهترین زنان کسی است که هر گاه چیزی به او داده شود شکر کند و هر گاه منع شود صبر کند» .

۵۵ رسول خدا (ص) محلل و کسی که برای او محلل انجام شود را لعنت کرده است.

۵۶ رسول خدا (ص) فرمود: «هر گاه کسی از شما در حال نماز باشد و زنی او را بخواند پس باید او را اجابت کند» .

۵۷ علی (ع) فرمود: «روز جمعه یک دینار صدقه بده، رسول خدا (ص) این را پیش از جمعه از

ما می خواست» .

۵۸ رسول خدا (ص) فرمود: «ایمان شناخت به قلب و اقرار به زبان و عمل به اندام است» .

۵۹ رسول خدا (ص) فرمود: «ایمان ندارد مگر آنکه ایمان به چهار چیز داشته باشد: شهادت دهد که خدایی غیر از الله نیست، او تنهاست و شریکی ندارد، و من رسول خدا هستم که مرا به حق مبعوث کرده، و ایمان به قدر داشته باشد چه خیر یا شر آن. و ایمان به مبعوث شدن پس از مرگ داشته باشد» . ۲

* البته منظور این نیست که اگر خانم ها نظر خوب و درستی دادند مخالفت کنید. بلکه به دلیل علاقه به همسر از وظایف الهی کوتاهی نکنید و قدرت نه گفتن به زن و همسر را داشته باشید.

پی نوشت ها

۱ از این حدیث استفاده می شود که تفکر در ذات خدا جایز نیست و تنها باید در اوصاف و افعال خدا بحث نمود.

۲ همه احادیث این کتاب مثل سند اول از امام کاظم (ع) تا رسول خدا یا امیرالمؤمنین (علیهما السلام) سند متصل دارند، و این سند طلایی (سلسله الذهب) در همه آنها تکرار شده است، و ما فقط به ترجمه متن احادیث اکتفا کردیم.

رهنمودهای تربیتی امام کاظم علیه السلام (بخش اول)

مقدمه

علی همت بناری

آنچه در امر تربیت مهم و اساسی است ارائه شیوه های اطمینان بخش تربیتی است که ضمن در برداشتن همه ابعاد زندگی انسان او را به سعادت حقیقی که همان مقام قرب الهی است نائل گرداند و بی شک چنین شیوه های تربیتی جز از سیره قولی و عملی اسوه های راستین دین یعنی معصومین علیهم السلام میسر نیست. بدین جهت ضروری می نماید که زندگانی معصومین علیهم السلام را بطور کامل و دقیق از منظر تربیت نگریست و از خلال سیره رفتاری و گفتاری آنها تربیت صحیح را عرضه نمود. در این مقاله تلاش بر آن است که گوشه هایی از سیره امام کاظم علیه السلام در تربیت فرزندان را هر چند ناقص به تصویر بکشانیم.

گام نخست در تربیت

از ویژگیهای انحصاری اسلام نگاه عمیق و ریشه ای به امر تربیت است، از دیدگاه اسلام زمینه های تربیت را نه از لحظه تولد که از مدتها قبل باید فراهم نمود، از بزرگترین اهداف ازدواج تربیت فرزندان صالح و شایسته است، ازدواج تنها یافتن شریک در زندگی مشترک و پیوند ساده میان زن و مرد نیست بلکه مرد باید مادری شایسته و زن پدری لایق برای فرزندان آینده خود برگزیند امام کاظم علیه السلام فرموده است: ... وَاخْتَارُوا لِطُفْلِكُمْ ... برای نطفه های خود انتخاب کنید [مادران شایسته ای

برای فرزندان آینده تان برگزینید] (۱) و نیز آن حضرت ویژگیهایی را برای انتخاب همسر فرمود که رعایت آنها شرط موفقیت در زندگی آینده است، برخی از این معیارها عبارتند از:

صالح بودن

آن حضرت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: خداوند فایده ای بهتر از همسر صالحه به انسان نداده تا وقتی او را می بیند خوشحال گردد و هر گاه شوهر خارج از منزل است خود و مال شوهر را حفظ نماید. (۲) همچنین آن حضرت دعایی را به اصحاب تعلیم دادند که از خداوند طلب همسر صالح و مهربان کنند «اللهم ارزقنی زوجه صالحه ودودا ...» (۳) و سفارش کردند که این دعا را بعد از نماز و قرائت سوره فاتحه و یس بخوانند. (۴)

کفو بودن

هم شأن بودن والدین، در تربیت اولاد نقش بسزایی دارد، چنانچه والدین از نظر سطح سواد و فرهنگ و مسائل اخلاقی و اعتقادی به هم نزدیک نباشند دچار تضاد و ناهماهنگی در تربیت خواهند شد و تربیت مطلوب حاصل نخواهد گشت. امام کاظم علیه السلام در حدیثی می فرماید: وانکحوا الاکفاء ... با همسرانی که همسطح و کفو شما باشند ازدواج کنید ... (۵)

عاطفه همسر

فرزند بیش از هر چیز بویژه در دوران کودکی نیاز به محبت دارد، با محبت بودن همسر از دو جهت اهمیت دارد از طرفی کانون خانواده را صفای

بیشتر می بخشد و باعث نیرو و توان بیشتر مدیر خانواده یعنی شوهر می گردد و از طرف دیگر فرزندان تشنه محبت، خود را از چشمه زلال محبت سیراب و روان آنها را طراوت می بخشد. امام کاظم علیه السلام در دعایی که به اصحاب تعلیم دادند طلب همسر ودود و با عاطفه زیاد را از خداوند، سفارش نمودند. (۶)

عفاف و پاکدامنی همسر

عفاف و پاکدامنی از معیارهای ضروری انتخاب همسر است؛ زیرا فرزندان طیب و پاکیزه از دامان مادران پاکدامن و با عفت پرورش خواهند یافت. امام کاظم علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کند که فرمود: با زنان فلان طایفه ازدواج کنید زیرا آنها با عفت هستند و زنان آنان نیز با عفتند و با زنان فلان طایفه ازدواج نکنید زیرا آنان با عفت نیستند و زنانشان نیز با عفت نخواهند بود (۷) و نیز علی بن جعفر می گوید از برادرم سؤال کردم آیا استفاده از شیر زنی که از راه زنا بچه زاییده صلاح هست؟ فرمود: استفاده از شیر او و شیر دختر او که از زنا متولد شده صلاح نیست. (۸)

امام هفتم علیه السلام بیش از آنکه دیگران را به انتخاب همسر شایسته توصیه کند خود بدین امر اساسی اهمیت می داد و برای فرزندان خود مادران صالح و شایسته انتخاب نمود، نکته قابل توجه اینکه هر کدام از همسران ایشان که از نظر تقوی و فضیلت

برجسته تر بودند فرزندان بلند مرتبه تری داشتند برای نمونه به

منزلت دو نفر از همسران آن حضرت اشاره می کنیم:

۱ مادر امام رضا علیه السلام

از عون بن محمد کندی روایت شده که من مردی را آگاهتر از علی بن میثم به کارهای ائمه علیهم السلام و ازدواجشان ندیدم او می گفت که حمیده مصفاه مادر حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام که از اشراف و بزرگان عجم بود کنیزی خرید و اسم آن تکتم بود و او در عقل و دین و احترام به حمیده بهترین زن بود بطوریکه به احترام حمیده هیچگاه در مقابل او نمی نشست، حمیده به فرزندش گفت: پسر من کنیزی بهتر از تکتم سراغ ندارم و شکی ندارم اگر فرزندی داشته باشد خداوند او را پاکیزه می گرداند و من این کنیز را به تو بخشیدم، درباره او سفارش به نیکی کن، آنگاه که حضرت رضا علیه السلام از آن بانو متولد شد او را طاهره نامید، نوزادش سالم بود و از او شیر زیادی می خورد، آن بانو درخواست کرد دایه ای بگیرند که در شیر دادن به او کمک کند. از او پرسیدند مگر شیر تو کم شده؟ گفت شیرم کم نشده اما من اوراد، اذکار و عبادتهایی داشتم و از هنگامی که فرزندم به دنیا آمد، کمتر به آنها می رسم. (۹)

۲ ام احمد (مادر شاهچراغ)

ام احمد تنها زنی است که امام کاظم علیه السلام در وصیتنامه خود از او یاد می کند، مرحوم مجلسی درباره او می نویسد: مادر احمد از زنان مورد احترام بود و امام کاظم علیه السلام علاقه شدیدی به او داشت، هنگامی که حضرت می خواست از مدینه به سوی بغداد حرکت کند، ودیعه های امامت را پیش او سپرد و

فرمود: هرگاه کسی پیش تو آمد، در هر وقتی از اوقات که باشد و این امانت را از تو طلب کرد، بدان که من به شهادت رسیدم و او جانشین بعد از من و امامی است که اطاعت او بر شما و دیگران واجب است. (۱۰)

اولین نیکو به فرزند

انتخاب نام نیکو از حقوق فرزند بر والدین و نشانه احترام و اهمیت آنها به آینده فرزند می باشد. نام علامتی است که فرزند آن را تا پایان عمر به همراه دارد اگر نیکو باشد مایه سرور و شادی فرزند و اگر ناپسند و زشت باشد باعث اندوه و حسرت او می گردد. موسی بن بکر از امام کاظم علیه السلام نقل می کند که فرمود: اولین کار نیک پدر برای فرزند این است که نام نیکو برایش انتخاب نماید. (۱۱) در حدیث دیگری آن حضرت برخی از اسمهای محمد، احمد، علی، حسن، حسین، جعفر، گوید از حضرت کاظم علیه السلام شنیدم که فرمود: خانه ای که یکی از اسمهای محمد، احمد، علی، حسن، حسین، جعفر، طالب و فاطمه در آن باشد فقر در آن داخل نمی شود. (۱۲) اهمیت نام نیکو بدان حد است که گاهی حضرت از نامهای ناپسند نهی می فرمود و حتی در کودکی نسبت به آن حساس بود: یعقوب سراج نقل می کند که بر حضرت ابی عبدالله (امام صادق) علیه السلام وارد شدم در حالی که بر بالین فرزندش (امام کاظم علیه السلام) ایستاده بود و موسی علیه السلام در گاهواره جای داشت و حضرت با او نجوی می کرد و آهسته سخنانی می گفت آنقدر تأمل کردم تا سخنانش با فرزند تمام شد، آنگاه فرمود: نزدیک بیا و سلام کن، رفتم

و سلام کردم، آن طفل با بیانی فصیح و

روشن جواب سلام مرا داده و فرمود: برو و نام دخترت را که دیروز [حمیراء] نام نهاده ای تغییر بده، به درستی این نامی است که خداوند را به غضب می آورد، آنگاه حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: زود برو و آنچه موسی علیه السلام گفت عمل کن تا کامیاب شوی، سپس من نام دخترم را از حمیراء تغییر دادم. (۱۳)

سیره عملی امام کاظم علیه السلام گواه صادقی بر اهمیت نام نیکو برای فرزندان است، آن حضرت با کثرت فرزندان برای آنها نام نیکو برگزید و حتی در مواردی اسامی مشترک انتخاب نموده و با پسوند اکبر، کبری، وسطی و صغری آنها را از هم جدا می کرد. مرحوم مجلسی در بحارالانوار تعداد فرزندان آن حضرت را ۳۷ نفر ذکر می کند و از اسامی آنان چنین یاد می کند:

الف) پسران: علی (رضا علیه السلام)، ابراهیم، عباس، قاسم، جعفر، اسماعیل، هارون، حسن، احمد، محمد، حمزه، عبدالله، اسحاق، عبیدالله، زید، حسین، فضل و سلیمان.

ب) دختران: فاطمه کبری، فاطمه صغری، رقیه، حکیمه، ام ابیها، رقیه صغری، کلثوم، ام جعفر، لبانه، زینب، خدیجه، علیّه، آمنه، حسنه، بریهه، عائشه، ام سلمه، میمونه و ام کلثوم. (۱۴)

همچنین از عمده الطالب، ابراهیم اکبر و ابراهیم اصغر را نقل می کند. (۱۵) علاوه بر مرحوم مجلسی برخی، نامهای مشترک دیگری را چون زینب، زینب الکبری، خدیجه، خدیجه الکبری، ام کلثوم الکبری، ام کلثوم الوسطی و ام کلثوم الصغری را برای فرزندان امام کاظم علیه السلام ذکر کرده اند. (۱۶)

عقیقه و ولیمه فرزند

عقیقه و ولیمه علاوه بر آثار اجتماعی چون اطعام فقراء و مؤمنین، برای کودک نیز مؤثر خواهد بود؛

زیرا از طرفی نشانه احترام والدین به کودک است و از طرف دیگر به منزله تأمین و حفظ سلامتی فرزند است. از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: کل مولدٍ مرتهنٍ بالعقیقه: هر نوزادی در گروه عقیقه است. (۱۷)

اهمیت عقیقه تا بدانجاست که امام کاظم علیه السلام فرمود: هنگام تولد فرزند عقیقه برای او واجب است، (۱۸) تعبیر به وجوب هر چند از نظر فقهی واجب شرعی نیست و عقیقه یک عمل مستحبی است، اما نشانه اهمیت آن می باشد. در مورد ولیمه، علی بن حکم از بعضی اصحاب نقل می کند که امام کاظم علیه السلام برای بعضی فرزندان ولیمه داد و اهل مدینه را تا سه روز از اقسام فالوده ها (غذای معمول آن زمان) در دیگهای بزرگ در مساجد و برزنها طعام دادند، بعضی از اهل مدینه به خاطر این کار بر حضرت عیب گرفتند، خبر به گوش حضرت علیه السلام رسید، فرمود: خداوند هیچ چیزی را به پیامبری نداده الا اینکه مانند آن را به پیامبر [خاتم] عطا کرده و بلکه به او چیزهایی داده که به دیگران نداده است، به سلیمان فرمود «هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمَّنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (۱۹)

محمّد صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا» هر آنچه پیامبر به شما آموخت فرا گیرد و عمل کنید و از آنچه شما را منع کرده پرهیز نمایید. (۲۰)

احترام به فرزند

افراد نسبت به رعایت ادب و احترام دیگران متفاوتند، برخی به نحو شایسته ای نسبت به دیگران رعایت ادب و احترام می نمایند و در اصل احترام و ادب فرقی میان بزرگترها و کوچکترهای اعضای خانواده خود و

دیگران قابل نیستند، برخی دیگر در خارج از کانون خانواده خویش و نسبت به دیگران بسیار مؤدب می نمایند و چه بسا به رعایت ادب و احترام شهرت یافته اند اما در کانون خانواده خویش چنان احترامی را لازم نمی دانند و رفتار و گفتاری مؤدبانه و محترمانه آنچنان که می بایست در مقابل فرزندان خود ندارند، عده ای دیگر هستند که فقط بزرگترها را شایسته رعایت ادب و احترام می دانند و به کودکان وقعی نمی نهند و با پندار خود آنان را بیجه می انگارند غافل از آنکه گرچه ما آنان را کودک می پنداریم اما آنان خود را کوچک و کودک نمی پندارند بلکه در حد فهم خود تصوّر بزرگی از خویشان دارند، باید دانست که رعایت ادب و احترام صرفاً نه در خارج منزل شایسته است و نه هم فقط نسبت به بزرگترها بایسته، بلکه همچنانکه احترام به بزرگترها لازم است و شایسته نسبت به کوچکترها نیز ضروری است و بایسته زیرا کودک ادب و احترام را در آموزشگاه خانواده فرا گرفته و آن را در صحنه اجتماع به نمایش می گذارد. از سلیمان بن حفص مروزی نقل شده که گفت: موسی بن جعفر فرزند خود علی را «رضا» نامید و هر زمان که نام او را بدون خطاب به او بر زبان جاری می کرد، می فرمود: بگوئید فرزند من رضا، نزد من بیاید و به فرزند خود «رضا» چنین گفتم و فرزند من رضا چنان گفت و هرگاه آن جناب را مخاطب قرار می داد، می فرمود: یا ابالحسن (۲۱). امام علیه السلام نه تنها در زمان حیات فرزندان آنها را احترام می نمود که بعد از مرگ آنها نیز برای آنها احترام قائل می شد

و این رفتار برای فرزندان که در قید حیات بودند بسیار جالب و با اهمیت بود. یونس بن یعقوب نقل می کند هنگامی که امام موسی علیه السلام از بغداد به مدینه برگشت، فرزند او در «فید» (۲۲) وفات یافت. حضرت او را در همانجا دفن نمود و به بعضی از دوستانش سفارش کرد که قبر او را با گچ بسازند و نام او را بر لوحی نوشته، بر قبرش بگذارند. (۲۳)

فرزندان و محبت

فرزندان گلهای بوستان زندگیند و کام تشنه آنها جز با محبت والدین سیراب نمی گردد، هر نوع کوتاهی در سیراب نمودن آنها اثری جز پژمرده شدن این گلهای معطر به دنبال ندارد، برخی والدین از نقش محبت در رشد معنوی و حتی جسمانی فرزندان خود غافلند و کمتر به اهمیت و تأثیر سحرآمیز آن توجه دارند در حالی که محبت داروی شفابخش بسیاری

دردهاست، بسیاری از ناسازگاریها و پرخاشگریهای فرزندان را با محبت می توان پیشگیری نمود، نکته مهم در محبت و عاطفه به فرزندان اظهار و ابراز آن است چه بسا والدینی که فرزندان خود را بسیار هم دوست می دارند، اما کمتر این عاطفه قلبی خود را ابراز می کنند. از بهترین شکل‌های اظهار محبت در آغوش گرفتن و بوسیدن فرزند در کودکی و هدیه دادن در نوجوانی و جوانی است. مفضل بن عمر نقل می کند که بر موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم در حالی که فرزندش علی علیه السلام در کنارش نشسته بود و او را می بوسید و زبان او را می مکید و او را بر شانه خود می گذاشت و او را به خود می چسباند و می فرمود: پدر و مادرم به فدای تو باد

چقدر خوشبو و پاکیزه است بوی تو و چقدر خلقت تو پاک و طاهر است و چقدر فضل تو ظاهر است ... (۲۴)

پی نوشت ها

(۱۹) سوره ص، آیه: ۳۹.

(۶) همان، ص ۳۳۴.

(۱۶) حیاة الامام موسی بن جعفر (ع)، باقر شریف القرشی، ج ۲، ص ۲؟.

(۱۷) الکافی، ج ۶، ص ۲۴.

(۸) همان، ج ۳، ص ۱۲.

(۲۳) بحار، ج ۴۸، ص ۲۸۹.

(۳) همان، ص ۳۱۸.

(۱۳) زندگانی امام کاظم (ع) (عمادزاده)، ج ۱، ص ۲۸.

(۱۱) الکافی، ج ۶، ص ۱۸.

(۱۲) همان، ص ۱۳.

(۴) همان، ص ۳۳۴.

(۲) زندگانی امام کاظم (عمادزاده)، ج ۱، ص ۳۲۵.

(۲۲) مفیده نام مکانی است که در نیمه راه کوفه به مکه واقع است. معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۸۲.

(۲۴) همان، ص ۲۳.

(۱۸) همان.

(۷) مسند امام کاظم (ع)، ج ۲، ص ۵۳۶.

(۹) بحار، ج ۴۹، ص ۵.

(۱۴) بحار، ج ۴۸، ص ۲۸۷ ۲۸۳.

(۱۵) همان، ص ۲۸۹.

(۲۱) ترجمه عیون اخبار الرضا، ص ۱۴.

(۱۰) همان، ج ۴۸، ص ۲۷۹ (پاورقی).

(۱) سوره اعراف، آیه: ۱۷۹.

(۲۰) بحار، ج ۴۹، ص ۱۱۰، ح ۱۲.

(۵) همان، ص ۳۲۵.

داستان

چهل داستان

مؤلف

عبد الله صالحی

پیشگفتار

به نام هستی بخش جهان آفرین

شکر و سپاس بی منتها، خداوند بزرگ را، که ما را از امت مرحومه قرار داد و به صراط مستقیم، ولایت اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم اجمعین هدایت نمود.

و بهترین تحیت و درود بر روان پاک پیامبر عالی قدر اسلام صلی الله علیه و آله؛ و بر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، مخصوصا هفتمین خلیفه بر حقش حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه السلام.

و لعن و نفرین بر دشمنان و مخالفان اهل بیت رسالت که در حقیقت دشمنان خدا و قرآن هستند.

نوشتاری که در اختیار شما خواننده گرامی قرار دارد برگرفته شده است از زندگی سراسر آموزنده نهمین ستاره فروزنده و پیشوای بشریت و حجت خداوند، برای هدایت بندگان.

آن شخصیت ممتاز و برگزیده حق، تبارک و تعالی که مخزن اسرار و معارف الهی بود؛ و همچون دیگر اهل بیت عصمت و طهارت جامع کمالات و نیز معصوم از هر گونه خطا و اشتباه بود.

آن حضرت تا مرحله ای محبوب خداوند متعال و مقرب در گاهش قرار گرفت که لقب باب الحوائج إلی الله را در بین ائمه

اطهار علیهم السلام به خود اختصاص داد.

و آن حضرت در زمان خویش، بین گروه‌ها و احزاب محور حقّ قرار گرفت.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ضمن بشارت بر ولادت حیات بخش او؛ و این که او هفتمین خلیفه و حجّت بر حقّ خداوند می باشد، فرمود:

خداوند متعال نطفه او را مبارک برای امت و تزکیه شده قرار داد؛ و او وسیله رحمت و برکت برای شیعیان

و دوستان خود می باشد، خداوند او را در عرش برین، موسی نام نهاد.

و هر کس به او متوسل شود و او را وسیله در گاه الهی قرار دهد حوائج و خواسته هایش برآورده خواهد شد؛ و روز قیامت از شفاعت حضرتش برخوردار و در جوار او محشور می گردد.

احادیث قدسیه و روایات متعدّد در منقبت و عظمت آن امام مظلوم، با سندهای متعدّد، در کتاب های مختلف وارد شده است. و این مختصر ذره ای از قطره اقیانوس بی کران فضائل و مناقب و کرامات آن امام والامقام می باشد.

که برگزیده و گلچینی است از ده ها کتاب معتبر (۱)، که در جهت های مختلف عقیدتی، سیاسی، عبادی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، اخلاقی، تربیتی و ... خواهد بود.

باشد که این ذره دلنشین و لذت بخش مورد استفاده و إفاده عموم علاقه مندان، مخصوصا جوانان عزیز قرار گیرد.

و ذخیره ای باشد ((لِيَوْمٍ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ لِي وَلِوَالِدَيْ وَلِمَنْ لَهُ عَلَيَّ حَقٌّ))، ان شاء الله تعالی.

مؤلف

خلاصه حالات نهمین معصوم، هفتمین اختر امامت

آن حضرت روز یک شنبه، هفتم ماه صفر، سال ۱۲۸ هجری قمری (۲) در روستائی به نام ابواء بین مکه معظمه و مدینه منوره دیده به جهان گشود.

نام: موسی (۳) صلوات الله و سلامه علیه.

کنیه: ابوالحسن، ابوالحسن اول، ابوالحسن ماضی، ابو ابراهیم، ابوعلی، ابو اسماعیل، ابواسحاق و ...

لقب: عبد صالح، کاظم، باب الحوائج، صابر، رجل، امین، عالم، زاهر، صالح، شیخ، وفی، نفس زکیه، زین المجتهدین و ...

نقش انگشتر: حضرت دارای دو انگشتر بود، که نقش هر کدام به ترتیب عبارتند از: ((حَسْبِيَ اللَّهُ))، ((الْمُلْكُ لِلَّهِ وَحْدَهُ)).

پدر: امام جعفر، صادق آل محمد صلوات الله عليهم.

مادر: حمیده مصفاة اندلسی، دختر صاعد بربری.

دربان: محمد بن فضل، مفضل بن عمر را گفته اند.

مدت امامت: حضرت روز دوشنبه، ۲۵ شوال، سال ۱۴۸ هجری قمری، پس از شهادت پدر بزرگوارش، در بیست سالگی منصب امامت و زعامت جامعه اسلامی را به عهده گرفت و تا سال ۱۸۳ هجری، امامت آن حضرت به طول انجامید.

مدت عمر: آن حضرت مدت بیست سال و بنابر نقلی ۱۹ سال، هم زمان با پدر بزرگوارش و مدت ۳۵ سال پس از آن ادامه حیات داد که جمعا ۵۵ سال طبق مشهور، عمری با برکت و پر از مشقت را سپری نمود، گرچه بعضی عمر آن حضرت را تا ۵۸ سال نیز گفته اند.

علت زندانی شدن آن امام مظلوم صلوات الله و سلامه علیه را طبق آنچه گفته اند، چنین است:

در آن سالی که هارون الرشید به سفر حج رفت و در کنار قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله جمعی از بنی هاشم و از آن جمله امام موسی کاظم علیه السلام را دید، که جهت زیارت قبر آن حضرت حضور دارند.

هنگامی که هارون الرشید نزدیک قبر مطهر رسید، گفت: ((السلام علیک یا رسول الله! یا بنی عمی!)) یعنی؛ سلام بر تو ای رسول خدا!

ای پسر عمویم.

در همین حال، امام موسی کاظم علیه السلام جلو آمد و هنگامی که نزدیک قبر مطهر رسید؛ اظهار داشت: ((السلام علیک یا أبه!))

یعنی؛ سلام بر تو ای پدر.

هارون الرشید با دیدن چنین صحنه ای، چهره خود را درهم کشید و کینه و عداوت آن حضرت

را بر دل گرفته و مصمم بر تحقیر و قتل حضرت شد.

مضافاً بر آن که سخن چینان دنیاپرست و ریاست طلب - که در هر زمان بوده و هستند - از موقعیت سوء استفاده کرده و در هر فرصت مناسبی بر علیه آن حضرت نزد هارون بدگوئی و سخن چینی نموده و او را بر علیه حضرت، تحریک می کردند.

تا آن که هارون به بغداد مراجعت کرده و دستور جلب آن حضرت را صادر کرد؛ و حضرتش را در بصره زندانی گرداند.

و چون مدتی را در آن جا سپری نمود، به بغداد منتقل شده؛ و در زندانی مخوف و وحشتناک تحت انواع شکنجه های جسمی و روحی محبوس گردید.

در این که حضرت سلام الله علیه در چند مرحله زندانی شد؛ و نیز جمعا چه مدت زمانی را در زندان سپری نمود، بین مورّخین اختلاف است.

بنابر مشهور: حضرت توسط سندی بن شاهک؛ و به دستور هارون الرشید مسموم گردید؛ و در روز جمعه، ۲۵ رجب، سال ۱۸۳ هجری قمری (۴) در زندان بغداد به شهادت رسید؛ و جسد مطهرش در قبرستان بنی هاشم کاظمین دفن گردید.

خلفاء و سلاطین هم عصر آن حضرت: دوران امامت آن حضرت هم زمان بود با حکومت منصور دوانیقی، محمد مهدی عباسی، هادی عباسی، هارون الرشید.

تعداد فرزندان: مرحوم سید محسن امین رحمه الله علیه تعداد ۱۸ پسر و ۱۹ دختر از فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام را نام برده است؛ ولی بعضی دیگر گفته اند: آن حضرت دارای ۳۷ دختر و ۲۳ پسر بوده است.

نماز آن حضرت: دو رکعت است، در هر رکعت پس

از قرائت سوره حمد، دوازده مرتبه سوره توحید خوانده می شود. (۵)

و پس از پایان سلام نماز، تسبیحات حضرت فاطمه زهراء علیهاالسلام گفته می شود؛ و سپس حوائج و خواسته های مشروعه خویش را از درگاه خداوند متعال تقاضا نموده، که ان شاء الله بر آورده خواهد شد.

امشب به راستی شبم از روز بهتر است

کاندر برابرم رخ فیروز دلبر است

در شب کسی ندیده عیان گردد آفتاب

جز آفتاب من که رخس مهر انور است

تنها نه بزم من ز جمالش فروغ یافت

کز نور روی او همه عالم منور است

پرسید عارفی که بگو کیست یار تو

کز عشق او تو را دل پر غم در آذر است

گفتم به او نشین و بشنو که یار من

نور خدا و مظهر حقّ، عین داور است

هم زاده نبیّ بود و بضعه بتول

سبط نبیّ، ولیّ خداوند اکبر است

سرّ علیّ، مقام جلیّ، نور منجلی

هفتم امام، حضرت موسی بن جعفر است

از آدم و مسیح به درگاه جود او

چشم امیدشان همه چون حلقه بر در است

آدم طفیل و اصل وجود تو زین سبب

معلوم شد که علت غائی مؤخر است

شاهها به غیر صادر اوّل که جدّ تو است

عالم تمام مشتقّ و ذات تو مصدر است

امروز روز شادی زهرای اطهر است

خرّم دل رسول خدا، قلب حیدر است

روز ولادت است و نشاط است و خرّمی

این روز با نشاط به عمری برابر است

از دامن حمیده برآمد مهین مهی

کز نور او سراسر عالم منور است

مسرور و شاد، صادق آل علی نگر

میلاّد با سعادت موسی بن جعفر است (۶)

ظهور نور هدایت بین مکه و مدینه

محدّثین و مورّخین و از آن جمله ابوبصیر حکایت کند:

امام جعفر صادق علیه السلام به همراه خانواده و بعضی از اصحاب که من نیز

همراه ایشان بودم، اعمال حج را انجام دادیم و سپس به سوی مدینه منوره بازگشت نمودیم.

در بین راه، به محلی رسیدیم که ((ابواء)) نام داشت، حضرت دستور فرمود تا قافله پیاده شوند و استراحت نمایند.

خانواده حضرت نیز با فاصله کمی از اصحاب، فرود آمد و همان جا منزل گرفت، پس از گذشت لحظاتی که استراحت کردیم و غذا خوردیم، شخصی نزد امام صادق علیه السلام آمد و اظهار داشت: یا ابن رسول الله! همسران، حمیده پیام داد که هر چه زودتر نزد او بروید؛ زیرا حالتی فوق العاده برایش عارض گردیده است - یعنی؛ در حال زایمان نوزاد می باشد -.

امام علیه السلام با شنیدن این خبر، سریع حرکت نموده و به سمت همسرش رفت؛ و پس از گذشت مدتی کوتاه مراجعت نمود و تمام افرادی که حضور داشتند، به احترام آن حضرت از جای خود برخاستند و گفتند:

یا ابن رسول الله! خداوند، شما را به خیر و سعادت بشارت دهد، چه خبر است و حمیده در چه حالتی به سر می برد؟

حضرت فرمود: خداوند متعال، حمیده را به سلامت نگه داشت، و به من، نوزاد مبارکی را عطا نمود که در روی زمین بهتر از او نیست.

و سپس افزود: حمیده جریانی را برای من تعریف کرد و فکر می کرد که من آن را نمی دانم.

اصحاب گفتند: آن جریان چه بود؟!

حضرت فرمود: حمیده اظهار داشت: همین که نوزاد عزیز به دنیا آمد، دست های خود را بر زمین نهاد و سر به سمت آسمان بلند کرد و تسبیح و تحمید و تهلیل خداوند جل و علا را به جای آورد؛ و سپس

بر رسول خدا صلوات و تحیت فرستاد.

حضرت در ادامه فرمایشات خود افزود: من به حمیده گفتم: این حرکات، مخصوص پیامبر خدا و امیرالمؤمنین و دیگر ائمه اطهار می باشد، که هنگام ولادت دست خود را بر زمین قرار داده و سر به سمت آسمان بلند نموده و مشغول تسبیح و تحمید و تهلیل خداوند متعال می گردند.

و نیز بر پیغمبر خدا صلوات و درود می فرستند؛ و سپس با اقرار و اعتراف می گویند: بر یگانگی خداوند شهادت می دهیم؛ و این که خدائی جز او وجود ندارد.

و همین که چنین حرکات و جملاتی از ایشان صادر گردید، خداوند رحمان علوم اولین و آخرین را بر آن ها مقرر می گرداند؛ و نیز ملک روح الامین در شب های قدر به زیارت آن امام خواهد آمد.

سپس ابوبصیر در پایان خبر فرخنده میلاد حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام گوید: ولادت آن حضرت در سال ۱۲۸ هجری قمری واقع گردید.

و چون کاروان حضرت به مدینه رسید، امام صادق علیه السلام به مدت سه روز سفره انداخت و تمام افراد، بر سفره ولیمه امام موسی کاظم علیه السلام می نشستند و غذا می خوردند. (۷)

در گهواره و مسائل خانوادگی

یکی از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام، به نام یعقوب سراج حکایت کند:

روزی به قصد ملاقات و زیارت مولایم، حضرت صادق آل محمد علیهم السلام به منزل ایشان رفتم، هنگامی که وارد شدم، دیدم که آن امام بزرگوار کنار گهواره شیرخوارش، حضرت ابوالحسن موسی کاظم علیه السلام ایستاده؛ و جهت دل گرم کردن و آرام نمودن نوزاد، با او سخن می گوید.

مدت زیادی بدین منوال طول کشید؛ و همچنان من در گوشه ای نشسته

و نظاره گر آن ها بودم تا آن که سخن راز امام با نور دیده اش علیه السلام به پایان رسید.

آن گاه من از جای خود برخاستم و به سمت آن امام مهربان رفتم، همین که نزدیک آن حضرت قرار گرفتم، فرمود: آن نوزاد، بعد از من، مولایت خواهد بود، نزد او برو و سلام کن.

پس اطاعت کردم و نزدیک آن نوزاد و نور الهی رفتم و سلام کردم، با این که او کودکی شیرخواره در گهواره بود، خیلی زیبا و با بیانی شیوا جواب سلام مرا داد.

و سپس به من خطاب نمود و اظهار داشت: حرکت کن و به سوی منزل خود روانه شو و آن نام زشت و نامناسبی را که دیروز برای دخترت برگزیده ای تغییر بده، چون خداوند متعال صاحب چنین نام و اسمی را دشمن داشته و غضب دارد و او مورد رحمت الهی قرار نخواهد گرفت.

یعقوب سراج در ادامه گوید:

یک روز قبل از آن که خدمت حضرت برسم، خداوند متعال دختری به من عطا کرده بود، که نام او را حُمیراء نهاده بودیم؛ و کسی هم آن حضرت را از این موضوع آگاه نکرده بود؛ و با این که آن حضرت، طفلی شیرخوار در گهواره بود، به خوبی از درون مسائل خانوادگی ما آگاه بود.

و بعد از آن که چنین علم غیبی از آن طفل معصوم آشکار گشت و مرا در تغییر و انتخاب اسم مناسبی برای دخترم نصیحت فرمود، امام جعفر صادق علیه السلام مرا مورد خطاب قرار داده و اظهار نمود: ای سراج! دستور و پیشنهاد مولایت را عمل کن، که موجب

سعادت و خوشبختی شما خواهد بود.

یعقوب گوید: من نیز اطاعت امر کردم و نام دخترم را به نام مناسبی تغییر دادم. (۸)

کودکی درد آشنا

مرحوم قطب الدین راوندی و دیگر بزرگان به نقل از عیسی شلمقانی آورده اند:

روزی بر محضر مبارک امام صادق علیه السلام وارد شدم و تصمیم داشتم که درباره شخصی به نام ابوالخطاب سؤال کنم.

همین که داخل منزل حضرت رفتم و سلام کردم، امام علیه السلام فرمود: ای عیسی! چرا نزد فرزندم موسی - کاظم علیه السلام - نمی روی، تا آنچه که می خواهی از او سؤال کنی؟!

من دیگر سخنی نگفتم و برای یافتن حضرت موسی کاظم علیه السلام روانه گشتم؛ و سرانجام او را در مکتب خانه یافتم، که نشسته بود و مدادی در دست داشت.

چون چشم آن کودک معصوم بر من افتاد، اظهار داشت: ای عیسی! خداوند متعال در روز ازل از تمامی پیغمبران و خلائق، بر نبوت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله؛ و نیز خلافت و جانشینی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام عهد و میثاق گرفته است؛ و همگان نسبت به آن وفادار و ثابت هستند.

ولیکن عدّه ای از افراد، ایمانشان حقیقت و واقعیت ندارد، بلکه ایمان آن ها عاریه و ظاهری است، که ابوالخطاب نیز از جمله همین افراد می باشد.

عیسی شلمقانی گوید: چون از آن کودک، چنین سخنی عظیم را شنیدم، خصوصاً که از نیت و قصد درونی من آگاه بود، بسیار خوشحال شدم؛ و آن حضرت را در آغوش گرفته و پیشانی او را بوسیدم و اظهار داشتم:

ذریه رسول الله صلوات الله علیهم، بعضی از بعضی ارث می برند و

همگان یکی می باشند.

و پس از آن، نزد امام صادق علیه السلام باز گشتم و جریان را برایش بازگو کردم؛ و افزودم بر این که همانا او حجت خدا و خلیفه بر حق رسول الله صلی الله علیه و آله است.

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: چنانچه هر مطلب و سؤالی که داشتی، از این فرزندم - که او را مشاهده نمودی - سؤال می کردی، تو را پاسخ کافی و کامل می داد. (۹)

آفرینش مافوق تصوّر

مرحوم شیخ مفید رحمه الله علیه آورده است:

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: همانا خداوند متعال دو جهان مرتبط با یکدیگر آفریده است، که یکی از آن ها علیا و دیگری سفلی می باشد.

و آفرینش تشکیلاتی هر دو جهان را در انسان ایجاد نموده است؛ همان طور که این جهان را کروی شکل آفریده است، همچنین سر انسان را نیز چون گنبد، کروی شکل قرار داده و موهای سر انسان به منزله ستارگان؛ و چشمانش او همانند خورشید و ماه؛ و مجرای تنفس او را چون شمال و جنوب؛ و دو گوش انسان را چون مشرق و مغرب قرار داده است.

همچنین چشم بر هم زدن انسان، مانند جرقه و برق، سخن و کلام او مانند رعد و صدای آسمانی، راه رفتن او همچون حرکت ستارگان سیاره است.

همچنین نشست و نگاه انسان همانند اشراف ستارگان؛ و خواب انسان مانند هبوط آن ها؛ و نیز مرگ او همانند فناء و نابودی آن ستارگان خواهد بود.

خداوند کریم در پشت انسان ۲۴ فقره و مهره استخوانی همانند ۲۴ ساعت شبانه روز، و درون او ۳۰ روده به تعداد روزهای ماه قرار داده

است؛ و بدن او را متشکل از ۱۲ عضو به مقدار حدّ اکثر حمل او در شکم مادر آفریده است.

و درون انسان چهار نوع آب وجود دارد که عبارتند از:

آب شور در چشمانش تا در گرما و سرما محفوظ و سالم بماند.

آب تلخ در گوش هایش تا جلوگیری از ورود حشرات باشد.

آب منی در صلب و کمرش تا او را از فساد و دیگر عوارض مصون و سالم نگه دارد.

آب صاف در دهان و زبانش تا کمک در جهات مختلف دهان و درون باشد.

و به همین جهت هنگامی که حضرت آدم علیه السلام لب به سخن گشود، شهادت به یگانگی خداوند سبحان داد.

همچنین خداوند حکیم انسان را از نفس و جسم و روح آفرید، که به وسیله نفس، خواب های مختلف می بیند؛ و جسمش مورد انواع بلاها و امراض گوناگون قرار می گیرد، که در نهایت به خاک باز می گردد؛ و روح تا زمانی که جسم بر روی زمین باشد، با او است و پس از آن جدا خواهد شد. (۱۰)

واقعه ای حیرت انگیز در شش سالگی

صفوان بن مهران حکایت کند:

روزی امام جعفر صادق علیه السلام دستور داد، شتری را که همیشه بر آن سوار می شد، آماده کنم.

همین که شتر را آماده کردم و جلوی منزل آوردم، حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام که در سنین شش سالگی بود، با عجله و شتاب از منزل خارج شد و در حالی که یک روپوش ایمنی روی شانه های خود انداخته بود، کنار شتر آمد و بر آن سوار شد و با سرعت حرکت کرد.

خواستم مانع حرکت او شوم؛ ولی نتوانستم و

از نظرم ناپدید گشت، با خود گفتم: اگر مولایم، حضرت صادق سؤال نماید که فرزندش موسی و نیز شتر چه شد؟ چه بگویم.

مدّت کوتاهی در این افکار غوطه ور بودم، که ناگهان متوجّه شدم شتر جلوی منزل حضرت، روی زمین قرار گرفت و از تمام بدنش عرق سرازیر بود، آن گاه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از آن فرود آمد و سریع وارد منزل شد.

در همین حال، خادم امام صادق علیه السلام از منزل بیرون آمد و اظهار داشت: ای صفوان! مولایت فرمود: جُل و پلاس شتر را بردار و آن را در جایگاه خودش بَبَر.

با خود گفتم: الحمدلله، امیدوارم امام صادق علیه السلام از سوار شدن بر شتر منصرف شده باشد، همین طور که با خود می اندیشیدم ناگهان مولایم از منزل بیرون آمد و فرمود: ای صفوان! ناراحت نباش، مقصود این بود که شتر برای فرزندم موسی آماده شود؛ و سپس افزود: آیا می دانی او در این مدّت کوتاه کجا رفت؟

در جواب اظهار داشتم: سوگند به خدای یکتا، هیچ نمی دانم و خبر ندارم.

فرمود: همانا مسیری را که ذوالقرنین در مدّت زمانی طولانی پیمود، فرزندم موسی آن را در زمانی کوتاه طی کرد؛ و بلکه چندین برابر آن را در همین مدّت کوتاه پیمود و سلام مرا به تمام دوستان و شیعیانمان رسانید و سپس مراجعت نمود؛ و هم اکنون چنانچه مایل هستی، نزد او برو تا تمام جریان را برایت تعریف نماید.

بعد از آن داخل منزل رفتم و چون خدمت حضرت موسی کاظم علیه السلام وارد شدم، دیدم حضرت نشسته و مقداری میوه تازه که میوه آن فصل

نمود و مشابه آن هم یافت نمی شد، جلوییش قرار داشت، وقتی متوجه من شد فرمود:

ای صفوان! هنگامی که سوار شتر شدم، با خود گفتم: اگر مولایم امام صادق علیه السلام از فرزندش جو یا شود، چه پاسخ دهم؟

و خواستی مانع حرکت من شوی؛ لیکن نتوانستی و در همان افکار سرگردان بودی، که باز گشتم و از شتر پائین آمدم؛ و آن هنگام تو با خود گفتم: الحمدلله، و سپس پدرم از منزل بیرون شد و فرمود:

ای صفوان! ناراحت مباش، آیا فهمیدی فرزندم موسی در این زمان کوتاه کجا رفت و برگشت؛ و تو گفتم نمی دانم.

بعد از آن، پدرم فرمود: فرزندم موسی در این زمان کوتاه چند برابر آنچه را که ذوالقرنین در آن زمان طولانی پیموده بود، پیمود، و اگر مایل هستی وارد شو تا فرزندم تو را در جریان امر قرار دهد.

صفوان گوید: با شنیدن این سخنان حیرت انگیز به سجده افتادم و سپس گفتم: ای مولای من! این میوه هائی که در حضور شما است، از کجا آمده، چون الان فصل آن ها نیست، آیا این میوه ها فقط مخصوص شما می باشد، یا من هم می توانم از آن ها استفاده کنم؟

فرمود: به منزل مراجعت کن، سهم تو نیز فرستاده خواهد شد.

صفوان افزود: چون به منزل آمدم و نماز ظهر و عصر را خواندم حضرت طبقی از آن میوه ها را برایم فرستاد و آورنده گفت: مولایت سلام می رساند و می فرماید: تو دوست و شیعه ما هستی و در خوراکی های ما سهیم خواهی بود. (۱۱)

دو جریان بسیار عظیم و خواندنی

مرحوم شیخ حرّ عاملی و راوندی و دیگران بزرگان آورده اند:

پس از آن که امام جعفر صادق علیه

السلام به شهادت رسید، یکی از فرزندانش به نام عبدالله - که بزرگ ترین فرزند حضرت بود - ادّعی امامت کرد.

امام موسی کاظم علیه السلام دستور داد تا مقدار زیادی هیزم وسط حیاط منزلش جمع کنند؛ و سپس شخصی را به دنبال برادرش عبدالله فرستاد تا او را نزد حضرت احضار نماید.

چون عبدالله وارد شد، دید که جمعی از اصحاب و شیعیان سرشناس نیز در آن مجلس حضور دارند.

و چون عبدالله کنار برادر خود امام کاظم علیه السلام نشست، حضرت دستور داد تا هیزم ها را آتش بزنند؛ و با سوختن هیزم ها، آتش زیادی تهیه گردید.

تمامی افراد حاضر در مجلس، در حیرت و تعجب فرو رفته بودند و از یکدیگر می پرسیدند که چرا امام موسی کاظم علیه السلام چنین کاری را در آن محلّ و مجلس انجام می دهد.

آن گاه حضرت از جای خود برخاست و جلو آمد و در وسط آتش نشست؛ و با افراد حاضر مشغول صحبت و مذاکره گردید.

پس از گذشت ساعتی بلند شد و لباس های خود را تکان داد و آمد در جایگاه اولیه خود نشست و به برادرش عبدالله فرمود: اگر گمان داری بر این که تو بعد از پدرت امام جعفر صادق علیه السلام امام و خلیفه هستی، بلند شو و همانند من در میان آتش بنشین.

عبدالله چون چنان صحنه ای را دید و چنین سخنی را شنید، رنگ چهره اش دگرگون شد و بدون آن که پاسخی دهد با ناراحتی برخاست و مجلس را ترک کرد. (۱۲)

همچنین داود رقی حکایت کند:

روزی به محضر مبارک امام جعفر صادق علیه السلام شرفیاب

شدم و پس از عرض سلام در کناری نشستم، سپس فرزندش حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام وارد شد و از شدت سردی هوا، لباس های خویش را به دور خود پیچیده بود.

همین که امام موسی کاظم علیه السلام نزد پدر آمد، امام صادق علیه السلام اظهار داشت: ای فرزندم! در چه حالتی هستی؟

پاسخ داد: در سایه رحمت و پناه خداوند متعال هستم، و بعد از آن اظهار نمود: ای پدر! من اشتهای مقداری انگور و انار دارم؟

داود رقی گوید: من با خود گفتم: چگونه حضرت در این فصل زمستان و سرمای شدید اشتها و میل به تناول این نوع میوه ها را دارد، ولی حضرت از افکار درونی من آگاه شد و فرمود: خداوند متعال بر هر چیز و هر کاری قدرت دارد.

و سپس به من فرمود: ای داود! بلند شو و برو داخل حیاط منزل بین چه خبر است؛ و در باغ چه می بینی؟

پس، از جای خود برخاستم و به طرف حیاط حرکت کردم، همین که وارد حیاط شدم، با حالت تعجب دیدم درخت انگور و انار پر از میوه است.

با دیدن این صحنه شگرف، بر اعتقاد و ایمانم افزوده شد؛ و با خود گفتم: اکنون به اسرار و علوم اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام آگاه گشتم و اعتقاد کامل گردید.

سپس مقداری از انگور و تعدادی انار چیدم و چون وارد اتاق شدم حضرت موسی کاظم علیه السلام آن ها را از من گرفت و شروع به تناول نمود؛ و در ضمن اظهار داشت:

این از فضل پروردگار است، که ما خانواده عصمت و طهارت را بر آن

اختصاص داده و گرامی داشته است. (۱۳)

نجات شخصی سرگردان از اهالی طالقان

بعضی از تاریخ نویسان حکایت کرده اند:

روزی هارون الرشید شخصی را به نام علی بن صالح طالقانی احضار کرد و به او گفت: شنیده ام که گفته ای از کشور چین به وسیله اَبَر سفر کرده ای و به دیار خود، طالقان رفته ای؟!

علی بن صالح طالقانی پاسخ داد: بلی، صحیح است.

هارون اظهار داشت: سرگذشت خود را باید برای ما باز گو کنی، که چگونه و در چه وضعیتی بوده است.

طالقانی گفت: در آن هنگامی که قصد سفر به دیار خود کردم، سوار بر کشتی شدم، در مسیر راه طوفان شدیدی رُخ داد؛ و کشتی در امواج دریا متلاشی و غرق گردید و من با استفاده یکی از تخته های کشتی توانستم خود را از غرق شدن نجات دهم.

ولی مدت سه روز بدون آن که غذایی خورده باشم در بین امواج خروشان دریا قرار داشتم تا بالا خره امواج دریا مرا به ساحل رساند و نجات یافتم.

همین که نگاه کردم، درخت ها و رودهایی را دیدم، کنار یکی از درخت ها خوابیدم.

در عالم خواب صدای هولناکی را شنیدم، پس وحشت زده از خواب بیدار شدم و دیدم که دو حیوان شکل اسب در حال نزاع و زد و خورد بودند.

هنگامی که متوجه من شدند، سریع وارد دریا گشتند، در همین اثناء، پرنده عظیم الجثه ای را دیدم که جلوی غاری در همان نزدیکی فرود آمد؛ و چون خواستم نزدیک آن پرنده بروم، متوجه من شد و پرواز کرد و رفت.

سپس نزدیک آن غار رفتم و صدای تسبیح و اذکار و تلاوت قرآن از

درون آن شنیدم، وقتی نزدیک تر رفتم شخصی از درون غار مرا با اسم و نسب صدا نمود؛ و اظهار داشت: بیا داخل غار.

پس وقتی داخل آن غار رفتم و سلام کردم، مردی قوی و تنومند را دیدم که جواب سلام داد و فرمود:

ای علی بن صالح طالقانی! جریان تو چنین و چنان است و تمام داستان و ماقوع را برایم بازگو نمود.

و چون سخن وی پایان یافت، گفتم: تو را به خدا سوگند! برایم بگو که چه کسی تو را از جریان من آگاه ساخته است؟

در جواب اظهار نمود: خداوندی که عالم به غیب است؛ و تمام وقایع و امور به خواست او انجام می پذیرد؛ و سپس فرمود: تو گرسنه و خسته هستی، در همین لحظه زمزمه ای نمود، که متوجه آن نشدم، فقط دیدم که بلافاصله مقداری غذا و آب به همراه حوله ای حاضر گردید.

بعد از آن فرمود: از این طعام میل کن، که خداوند متعال آن را برای تو فرستاده است، پس مشغول خوردن شدم، و غذائی لذیذتر و گواراتر از آن ندیده بودم.

سپس آن شخص دو رکعت نماز به جای آورد و فرمود: آیا مایل هستی که به دیار خود باز گردی؟

عرضه داشتم: من کجا و دیار من کجا؟!

در همین لحظه دعائی را خواند؛ و دست مبارک خود را به سمت آسمان بلند نمود و اظهار داشت: ((السَّاعَة، السَّاعَة)) پس ناگهان ابری پدیدار شد و آن شخص را مخاطب قرار داد و گفت: ((السلام علیک، یا ولیّ اللّٰه و حجّته!)).

و آن شخص پاسخ داد: ((علیک السّلام و رحمه اللّٰه و برکاته، أیتها السّحابه السامعه

المطیعه)).

و سپس فرمود: قصد چه منطقه ای را داری؟

ابر پاسخ داد: به سمت طالقان می روم.

آن شخص فرمود: به اذن خداوند متعال کنار ما، بر زمین فرود آی، پس ناگهان ابر فرود آمد؛ و آن شخص دست مرا گرفت و بر روی آن ابر نشانید.

پیش از آن که ابر پرواز نماید، آن شخص را به خداوند یکتا و به پیغمبر اکرم و اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم سوگند دادم، که خود را معرفی نماید؛ و نام خود را بگوید؟

پس فرمود: خداوند متعال هیچگاه زمین خود را از حجت ظاهری یا حجت باطنی رها و خالی نمی گذارد؛ و من حجت ظاهری خداوند منان هستم، من موسی بن جعفر می باشم.

در همین حال من متذکر امامت و ولایت آن حضرت شدم.

سپس ابر پرواز کرد و پس از گذشت لحظاتی کوتاه مرا در طالقان در خیابان و محله خودمان پیاده کرد.

راوی در ادامه حکایت افزود: پس از آن که هارون الرشید داستان را به طور مشروح شنید، دستور داد تا شخص طالقانی را به قتل رسانند، تا مبادا دیگران بشنوند. (۱۴)

معرفت همسر خانم کبوتر

علی بن ابوحزمه ثمالی حکایت نماید:

روزی یکی از دوستان حضرت ابوالحسن امام موسی کاظم علیه السلام به دیدار آن حضرت آمد؛ و حضرتش را به میهمانی در منزل خود دعوت کرد.

امام علیه السلام دعوت دوست خود را پذیرفت و به همراه آن شخص حرکت کرد تا به منزل او رسید.

همین که حضرت وارد منزل شد، میزبان تختی را مهیا نمود و امام کاظم علیه السلام بر آن تخت جلوس فرمود.

چون صاحب منزل به دنبال آوردن غذا

رفت، حضرت متوجه شد که یک جفت کبوتر زیر تخت در حال بازی و معاشقه با یکدیگر می باشند.

وقتی صاحب منزل با ظرف غذا نزد حضرت وارد شد، امام علیه السلام در حال خنده و تبسم مشاهده کرد، از روی تعجب اظهار داشت: یا ابن رسول الله! این خنده و تبسم برای چیست؟

حضرت فرمود: برای این یک جفت کبوتری است، که زیر تخت مشغول شوخی و بازی هستند، کبوتر نر به همسر خود می گوید: ای انیس و مونس من، ای عروس زیبای من! قسم به خداوند یکتا! بر روی زمین موجودی محبوبتر و زیباتر از تو نزد من نیست؛ مگر این شخصیتی که روی تخت نشسته است.

صاحب منزل با تعجب عرضه داشت: آیا شما زبان حیوانات و سخن کبوتران را هم می فهمید؟

امام علیه السلام فرمود: بلی، ما اهل بیت رسالت، سخن حیوانات و پرندگان را می دانیم؛ و بلکه تمام علوم اولین و آخرین به ما داده شده است. (۱۵)

زنده شدن گاو!

علی بن مغیره - که یکی از راویان حدیث و از اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام می باشد - حکایت کند:

روزی در منی و عرفات بودیم که امام موسی کاظم علیه السلام در مسیر راه به زنی برخورد کرد، که مشغول گریه و زاری بود؛ و نیز کودکان خردسالش در اطراف او گریان بودند.

امام کاظم علیه السلام به طور ناشناس نزدیک رفت و علت گریه آنها را جویا شد؟

زن اظهار داشت: ای بنده خدا! من دارای فرزندان خردسال هستم؛ و تنها سرمایه زندگی برای امرار معاش ما یک گاو بود که ساعتی قبل مرد؛ به همین جهت، گریان هستم چون دیگر وسیله امرار معاش

نداریم.

حضرت فرمود: دوست داری آن را زنده کنم؟

زن عرضه داشت: بلی.

پس حضرت کناری رفت و دو رکعت نماز خواند و دست خود را به سوی آسمان بالا برد و لبهای مبارک خود را حرکت داد و زمزمه ای نمود که من نفهمیدم چه دعائی را خواند.

پس از آن، امام علیه السلام از جای برخاست و به سمت گاو مرده آمد و با پای مبارک خود بر پهلوی گاو زد.

ناگهان گاو زنده گردید و بلند شد و سر پا ایستاد، همین که زن چشمش به گاو افتاد - که زنده شده است - سراسیمه کنان فریاد کشید: این شخص، عیسی بن مریم است.

و چون امام کاظم علیه السلام داد و فریاد آن زن را شنید، سریع حرکت نمود و خود را در بین جمعیت پنهان کرد، تا کسی آن حضرت را نشناسد. (۱۶)

نشانه هائی از امامت

ابوبصیر روایت کند:

روزی به محضر مبارک امام موسی کاظم علیه السلام وارد شدم و عرضه داشتم: فدایت گردم، امام چگونه شناخته می شود و نشانه های امامت چیست؟

حضرت فرمود: امامت نشانه ها و علامتهای بسیاری دارد:

یکی آن بود که پدرم انجام داد جریان بینا شدن ابوبصیر توسط امام صادق علیه السلام.

و از طرف خداوند متعال به وسیله حضرت رسول صلی الله علیه و آله منصوب و معرفی شود، همانطور که امام علی علیه السلام را نصب نمود.

و دیگر آن که آنچه از او در هر موضوعی سؤال کنند، جواب آن را بداند و بتواند پاسخ دهد، و با مردم از هر قبیله و نژادی و صاحب هر لغتی که باشند، سخن گوید.

سپس افزود: ای

ابوبصیر! هم اکنون نشانه ای از آن را مشاهده و ملاحظه خواهی نمود.

آن گاه لحظاتی گذشت، ناگهان شخصی از اهالی خراسان وارد شد و با زبان عربی با حضرت سخن گفت؛ ولی امام علیه السلام به فارسی و زبان محلی با آن خراسانی صحبت می فرمود.

مرد خراسانی با حالت تعجب گفت: یا ابن رسول الله! من با شما به زبان عربی سخن می گویم؛ لیکن شما به زبان فارسی صحبت می فرمائی؟!

حضرت فرمود: اگر ما نتوانیم به زبان فارسی و محلی با شما سخن گوئیم؛ پس چه مزیت و فضیلتی بر دیگران داریم.

پس از آن، حضرت به من خطاب نمود و فرمود: ای ابوبصیر! امام به تمام لغات انسانها آشنا است، و نیز زبان تمام حیوانات را می فهمد و با آنها سخن می گوید؛ و کسی که دارای این مزایا و اوصاف نباشد، امام نیست. (۱۷)

پرش نان و بلعیدن شیر

علی بن یقظین - یکی از دوستان و اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام که وزیر هارون الرشید نیز بود - حکایت کند:

روزی هارون الرشید بعضی از نزدیکان خود و همچنین امام موسی کاظم علیه السلام را برای صرف طعام دعوت کرد؛ و یکی از افراد خود را دستور داد تا بر سر سفره کاری کند که حضرت موسی کاظم علیه السلام شرمنده و خجل شود.

حضرت به همراه یکی از خادمان خود تشریف آورد و در جایگاه خود جلوس فرمود، پس از لحظاتی سفره پهن و غذاها چیده و آماده شد و حاضران مشغول خوردن غذا شدند.

و خادم حضرت نیز کنار حضرتش قرار گرفته بود، مشغول خوردن شد و چون می خواست نانی بردارد با سحر و جادویی

که شده بود، نان پرواز می کرد و تمام حاضران می خندیدند و در ضمن حضرت را مسخره می کردند.

چون چند مرتبه این کار تکرار شد، حضرت به عکس شیری که بر یکی از پرده ها بود خطاب نمود و اظهار داشت: ای شیر خدا! دشمن خدا را بگیر.

ناگهان آن عکس تجسم یافت و شیری بزرگ و غضبناک گردید؛ و سپس حمله ای نمود و آن شخص ساحر و جادوگر را بلعید.

تمامی افراد در آن مجلس، با دیدن چنین صحنه ای هولناک، از ترس و وحشت بیهوش گشته و روی زمین افتادند و شیر به حالت اولیّه خود برگشت.

پس از گذشت ساعتی که حاضران بهوش آمدند، هارون الرشید به حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام عرضه داشت: تو را سوگند می دهم به حقی که بر گردنت دارم، تقاضا نمائی که شیر آن مرد را باز گرداند.

حضرت فرمود: اگر عصای پیغمبر خدا، حضرت موسی علیه السلام آنچه را که در حضور فرعون بلعید، بازگردانید، این شیر هم آن شخص را باز می گرداند. (۱۸)

احتجاج و غلبه بر رقیب

مرحوم طبرسی در کتاب شریف خود به نام احتجاج آورده است: روزی مهدی عباسی با حضور بعضی از علماء اهل سنت و از آن جمله ابویوسف - که یکی از علماء برجسته دربار به حساب می آمد، جلسه ای تشکیل داد؛ و حضرت ابوالحسن امام موسی کاظم علیه السلام را نیز در آن جلسه دعوت کرد.

امام کاظم علیه السلام پس از ورود، از ابویوسف مطلبی را پرسید؛ ولی او نتوانست جواب سؤال حضرت را بدهد.

پس از آن، خطاب به حضرت کرده و اجازه گرفت تا سؤالی را مطرح کند؟

امام علیه السلام فرمود:

آنچه مایل هستی سؤال و مطرح کن.

ابویوسف پرسید: درباره حاجی که در حال احرام باشد، آیا شرعاً می تواند از سایه بان استفاده کند؟

حضرت فرمود: خیر، صحیح نیست. پرسید: چنانچه خیمه ای را نصب کند و داخل آن رود، چه حکمی دارد؟

فرمود: در آن اشکالی نیست.

پرسید: چه فرقی بین آن دو وجود دارد؟!

حضرت فرمود: درباره زن حیض چه می گوئی، آیا نمازهای خود را باید قضا کند یا خیر؟

جواب داد: خیر.

فرمود: آیا روزه های خود را باید قضا نماید؟

گفت: بلی.

فرمود: چه فرقی بین نماز و روزه می باشد؟

گفت: در شریعت اسلام حکم آن چنین وارد شده است.

امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: درباره احکام شخص حاجی در حال احرام نیز چنان وارد شده است.

در این لحظه مهدی عباسی خطاب به ابویوسف کرد و گفت:

ای ابویوسف! چه کردی؟ کاری که نتوانستی انجام دهی؟!

ابویوسف گفت: او یعنی؛ امام کاظم علیه السلام - مرا با یک استدلال از پای در آورد. (۱۹)

مسافر آشنا همراه پاسخ

دو نفر از شیعیان امام موسی کاظم علیه السلام حکایت کنند:

علی بن یقظین روزی مقداری اموال و اجناس، به همراه چند نامه که مسائلی در آنها از حضرت سؤال شده بود، تحویل ما داد و گفت:

دو مرکب سواری تهیه نمائید و این نامه ها و اموال را به مدینه ببرید و تحویل حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام دهید؛ و جواب نامه ها را دریافت کنید و بیاورید.

و سپس افزود: مواظب باشید کسی از این راز آگاه نشود و در طول مسیر کاملاً با احتیاط حرکت کنید، که مبادا خطری متوجه شما شود.

آن دو نفر گویند: به کوفه آمدیم و دو

شتر خریداری کردیم و زاد و توشه ای تهیه کرده و با آن اموال سوار شترها شدیم و از راه بصره به سوی مدینه منوره حرکت نمودیم.

در مسیر راه بین کوفه و بصره به کاروان سرائی - که منزلگاه مسافری بود - رسیدیم، در آن جا فرود آمدیم و بارها را پائین آوردیم، علوفه جلوی شترها ریختیم و در گوشه ای کنار بارها نشستیم تا پس از استراحت، غذا بخوریم.

در همین بین سواری از دور نمایان شد؛ و به سمت ما آمد، چون نزدیک ما رسید، متوجه شدیم که او حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه السلام می باشد.

لذا جهت احترام به آن حضرت، از جای خود برخاستیم و سلام نمودیم.

امام علیه السلام پس از آن که جواب سلام ما را داد، با دست مبارک خود نوشته ای را تحویل ما داد و فرمود: این جواب مسئله های شما است؛ و از همین جا باز گردید.

سپس آنچه مربوط به حضرت بود تقدیم حضرتش کردیم و عرضه داشتیم: یا ابن رسول الله! زاد و توشه ما پایان یافته است، اجازه فرمائید وارد مدینه شویم و ضمن این که زیارت قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله را انجام دهیم، زاد و توشه ای نیز برای بازگشت تهیه نمائیم؟

حضرت فرمود: آنچه آذوقه برایتان باقی مانده است، بیاورید؟

پس باقی مانده آذوقه ها را جلوی حضرت نهادیم، حضرت با دست پربرکت خود آنها را زیر و رو کرد و فرمود: اینها شما را تا کوفه می رساند و در آینده به زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله نائل خواهید شد. (۲۰)

جزای بد گمانی به شوهر؛ و النگوی عروس در دریا

سلیمان بن عبدالله

حکایت کند:

روزی با عده ای به منزل حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام وارد شدیم و در حضور آن حضرت نشستیم.

پس از لحظاتی، زنی را که صورتش به عقب برگشته بود، آوردند و از حضرت خواستند که او را معالجه نماید.

امام کاظم علیه السلام دست راست مبارک خود را بر پیشانی زن و دست چپ را پشت سر او نهاد و سر و صورت او را به حالت طبیعی برگرداند؛ و زن سالم شد.

سپس حضرت زن را مخاطب قرار داد و فرمود: مواظب باش بعد از این مرتکب چنین خلافی نشوی.

افراد در مجلس سؤال کردند: یا ابن رسول الله! این زن چه کار خلافی را انجام داده، که دچار این عقاب شده است؟

امام علیه السلام فرمود: نباید راز او فاش گردد، مگر آن که خودش مطرح کند.

هنگامی که از زن سؤال شد که چه عملی انجام داده بودی؟

گفت: شوهرم غیر از من همسر دیگری دارد و هر دو در یک منزل هستیم، در حالی که هووی من پشت سرم نشسته بود، من بلند شدم تا نماز بخوانم؛ شوهرم حرکت کرد و رفت، من گمان کردم پیش آن همسرش رفته است، پس صورت خود را برگرداندم تا بینم چه می کنند، هوویم را تنها دیدم و شوهرم حضور نداشت.

و چون چنین گمان خلافی را نسبت به شوهرم انجام دادم، به آن مصیبت گرفتار شدم و به دست مبارک مولایم، آن عقاب برطرف شد و توبه کردم. (۲۱)

همچنین به نقل از اسحق بن عمّار آورده اند:

هنگامی که امام موسی کاظم علیه السلام به سوی بصره رهسپار بود، من نیز همراه

ایشان در کشتی سوار بودم، پس چون نزدیک شهر مداین رسیدیم موج عظیمی دریا را فراگرفت و پشت سر ما کشتی دیگری بود که در آن جمعیتی، عروسی را به منزل شوهرش می بردند.

ناگهان فریادی به گوش رسید، حضرت فرمود: چه خبر است؟

این سر و صداها و فریادها برای چیست؟

گفتند: در آن کشتی، دختری را به عنوان عروس به منزل شوهرش می برند، عروس کنار کشتی رفته و خواسته که دستهایش را بشوید، ناگهان یکی از النگوهایش داخل آب دریا افتاده است.

حضرت فرمود: کشتی را متوقف نمائید و ملوان و خدمه آماده کمک و برداشتن النگو باشند.

پس از آن، حضرت به دیواره کشتی تکیه داد و دعائی را زمزمه نمود و سپس فرمود: ملوان ها سریع پائین روند و النگو را بردارند.

اسحاق گوید: در همان حال متوجه شدیم که آب فروکش کرده و النگو روی زمین آشکار است.

بعد از آن، حضرت افزود: النگو را بردارید و به صاحبش عروس تحویل دهید؛ و بگوئید که خداوند متعال را حمد و سپاس گوید.

و چون مقداری حرکت کردیم و از آن محلّ گذشتیم به حضرت عرض کردم: فدایت کردم، اگر ممکن است دعائی را که خواندی، به من تعلیم فرما؟

امام علیه السلام فرمود: بلی، ممکن است؛ مشروط بر آن که آن دعا را به کسی که اهلیت ندارد، نیاموزی مگر به شیعیانی که مورد اعتماد باشند؛ و سپس حضرت آن دعا را املا نمود و من نوشتم. (۲۲)

احضار نامه از کوفه و صندوق مخفی

علی بن احمد بزّار حکایت کند:

در دهه سوّم ماه مبارک رمضان در مسجد کوفه مشغول عبادت بودم، ناگهان شخصی نامه ای را که مُهر شده بود

و به اندازه چهار انگشت بیشتر نبود، به دستم داد و گفت: این نامه را حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه السلام برایت فرستاده است.

همین که نامه را گشودم، در آن چنین مرقوم فرموده بود:

به نام خداوند بخشنده مهربان. وقتی این نوشته را خواندی، نامه ای که ضمیمه آن است، برای خود در جایی امن و مناسب نگه دار و مواظب آن باش تا زمانی که آن را طلب نمایم.

پس نامه را برداشتم و روانه منزل شدم؛ و یک راست به طرف صندوقخانه رفتم و نامه را در صندوقچه ای - که مخصوص اشیاء قیمتی و نفیس بود - قرار دادم و درب آن را قفل کردم و کسی غیر از خودم از پنهان کردن آن اطلاعی نداشت.

چون هنگام مراسم حجّ فرا رسید، من نیز عازم مکه معظمه گردیدم؛ و در ضمن برنامه هایم به محضر شریف امام کاظم علیه السلام شرفیاب شدم.

حضرت فرمود: ای علی! با آن نامه ای که تو را بر محافظت آن دستور دادم، چه کردی؟

عرض کردم: فدایت گردم، نامه را در صندوقخانه منزلم، به همراه دیگر وسائل و اشیاء قیمتی در صندوقچه ای قرار داده ام و درب آن را قفل زده ام و کسی غیر از خودم به آن آگاهی ندارد و کلید آن را نیز همراه آورده ام.

امام علیه السلام فرمود: چنانچه نامه را بینی می شناسی؟

گفتم: بلی.

پس سجاده و جانماز خود را بلند نمود و نامه ای را که زیر آن موجود بود، برداشت و به من داد و فرمود: این همان نامه است، بگیر و مواظب آن باش.

وقتی نامه

را گرفتم دیدم، همان نامه ای است که حضرت در مسجد کوفه برایم فرستاده بود.

لذا بسیار تعجب کردم و با خود گفتم: چه کسی از آن اطلاع داشته، با این که کلید قفل صندوق همراه من بوده است؟!

چگونه و به چه وسیله ای نامه همراه حضرت می باشد، با این که به کوفه نیامده است؟! (۲۳)

آشنائی به کتابهای آسمانی و هدایت نصرانی

یکی از اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام - به نام یعقوب بن جعفر - حکایت نماید:

روزی در محضر مبارک آن حضرت بودم، که مردی نصرانی وارد شد و اظهار داشت: من از دیاری دور دست، با تحمّل سختی ها و مشقت آمده ام.

وسپس افزود: نزدیک سی سال است، که از خداوند خواسته ام تا مرا به بهترین و کاملترین ادیان راهنمائی نموده؛ و نیز به برترین بندگان هدایت فرماید.

تا آن که شبی در خواب شخصی را دیدم، که بیان اوصاف و فضایل مردی را در حوالی شهر دمشق می کرد؛ پس چون از خواب بیدار شدم رهسپار دمشق گشتم؛ و چون آن مرد را یافتم، پس از صحبتهای مفصل، گفت: گمشده تو در یثرب - شهر مدینه - است؛ و چون وارد یثرب شوی از شخصیتی به عنوان موسی بن جعفر علیهما السلام سؤال کن که منزلش کجاست؟

و چون او را یافتی به مقصود خویش خواهی رسید.

و اکنون به محضر شما آمده ام.

راوی گوید: مرد نصرانی در حالی جریان را تعریف می کرد، که ایستاده و بر عصای خود تکیه زده بود؛ و در پایان اظهار داشت: اگر اجازه بفرمائی دست به سینه بنشینم.

امام علیه السلام اظهار داشت: اجازه نشستن داری ولی بدون دست به

سینه، بلکه آزاد و راحت باش.

پس نشست و گفت: آن مردی که شما را به من معرفی نمود سلام رساند، آیا جواب سلام او را نمی دهی؟

امام کاظم علیه السلام فرمود: خداوند او را هدایت فرماید؛ تا زمانی که به دین اسلام نگرویده باشد جواب سلام ندارد.

نصرانی سؤال کرد: حم و الکتاب المبین إنا أنزلناه فی ليله مبارکه إنا کنا منذرین فیها یفرق کلّ أمر حکیم، تفسیرش چیست؟

حضرت فرمود: اما حم مقصود محمّد صلی الله علیه و آله می باشد، در کتابی که بر هود علیه السلام نازل شده، موجود است؛ و امّا الکتاب المبین امیر المؤمنین علی علیه السلام می باشد؛ و امّا ليله مبارکه حضرت فاطمه سلام الله علیها است؛ و امّا فیها یفرق کلّ أمر حکیم یعنی؛ خیر کثیر از فاطمه سلام الله علیها خارج می شود، که همه آنها حکیم خواهند بود.

سپس امام کاظم صلوات الله علیه نصرانی را مخاطب قرار داد و فرمود: اسم مادر حضرت مریم سلام الله علیها چیست؟ و در چه روزی روح حضرت عیسی علیه السلام دراو دمیده شد؟ و در چه روزی، و چه زمانی به دنیا آمد؟

نصرانی گفت: نمی دانم.

امام علیه السلام فرمود: نام مادر حضرت مریم سلام الله علیها ((مرثا)) بود، که در زبان عرب به معنای ((وهیبه)) است؛ و در روز جمعه هنگام زوال ظهر آبستن شد، که خداوند این روز را گرامی داشت؛ و نیز پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله آن را به عنوان عید بزرگ مسلمین معرفی نمود.

و حضرت عیسی علیه السلام قبل از ظهر، روز سه شنبه، در کنار رود فرات به دنیا آمد.

سپس

نصرانی پس از مطالبی، به حضرت عرضه داشت: اسم مادر من به زبان سریانی و عربی چه بوده است؟

حضرت فرمود: نام مادرت عنقالیه؛ و نام جدّه ات عنقوره؛ و نام پدرت عبدالمسیح بوده است.

نصرانی گفت: صحیح و درست بیان نمودی، اکنون به فرما که اسم جدّم چه بوده است؟

حضرت فرمود: نام جدّت جبرئیل بود، که عدّه ای از لشکریان شام او را غافلگیر کرده و به شهادتش رساندند.

نصرانی این بار سؤال کرد: اسم من چه می باشد؛ و اکنون چه نامی را برایم انتخاب می نمائی؟

امام کاظم علیه السلام فرمود: نام تو عبدالصّلیب است، که نام عبدالله را برایت برگزیده ام.

در این هنگام نصرانی اسلام را پذیرفت؛ و شهادتین را به طور کامل و مشروح بر زبان جاری نمود؛ و صلیبی را که به گردن آویزان کرده بود در آورد؛ و اظهار داشت: دستور بفرمائید که صدقات و مبرّات خود را به چه کسی به پردازم.

حضرت فرمود: مدّتی قبل یک نفر از نصاری آمد و مسلمان شد که در رفاه و نعمت فراوانی بسر می برد، بروید و با هم زدگی نمائید.

شخص تازه مسلمان گفت: یا ابن رسول الله! من یکی از ثروتمندان بزرگ و معروف هستم و اموال گوناگون بسیاری را در دیار خود رها کرده ام، اکنون هر دستوری را صادر فرمائی آماده انجام آن هستم.

در پایان امام کاظم علیه السلام او را موعظه و راهنمایی نمود، که یکی از مسلمانان خوب و متدین قرار گرفت. (۲۴)

جبران خسارت ملخها

پیرمردی کهن سال به نام عیسی فرزند محمّد قرطی - که در حدود نود سال عمر داشت، حکایت کند:

در سالی از سالها داخل زمین

کشاورزی خود خربزه و خیار کشت کرده بودم؛ و کنار زمین چاهی به نام ((اُمّ عظام)) قرار داشت.

همین که کشت جوانه زد و رشد کرد، ناگهان ملخهای بسیاری هجوم آوردند و تمامی زراعت نابود کردند، که بیش از صد و بیست دینار بر من خسارت وارد شد، بسیار ناراحت و افسرده خاطر گشتم.

روزی گوشه ای در همان زمین کشاورزی نشسته بودم، ناگهان چشمم افتاد به جمال نورانی و مبارک حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام، به احترام آن حضرت از بر خاستم.

حضرت بر من سبقت گرفت و سلام کرد و سپس فرمود: حالت چطور است؟ و در چه وضعیتی هستی؟

عرض کردم: ملخها حمله کردند و تمامی زراعت و سرمایه مرا نابود ساختند.

فرمود: چه مقدار خسارت وارد شده است؟

گفتم: صد و بیست دینار، غیر از آنچه زحمت کشیده ام.

فرمود: اگر یک صد و پنجاه دینار به تو داده شود، قانع هستی؟

عرض کردم: دعا فرمائید تا خداوند برکت عنایت نماید.

پس از آن، امام موسی کاظم علیه السلام دعائی را زمزمه نمود و آنگاه حرکت کرد و رفت.

وقتی امام موسی کاظم علیه السلام خداحافظی کرد و رفت، من مشغول کشاورزی و آبیاری زمین شدم؛ و بیش از آنچه امیدوار بودم، خداوند متعال به برکت دعای حضرت، عطا نمود، که بیش از ده هزار دینار به دست آوردم. (۲۵)

شناخت دینار گمشده

مرحوم اربلی و دیگر بزرگان رضوان الله علیهم به نقل از اصبع بن موسی آورده اند:

روزی به قصد زیارت، امام موسی کاظم علیه السلام حرکت کردم، یکی از آشنایان کیسه ای - که مقداری سکه درون آن بود - تحویل من داد

تا با مقدار وجهی که از خود داشتم، تحویل حضرت دهم.

همین که وارد مدینه منوره شدم، خود را شستشو دادم؛ و نیز سکه هائی را که همراه داشتم شستم و با مشک و عطر خوشبو نمودم؛ و چون سکه های دوستم را شمارش کردم، ۹۹ عدد بود، لذا یکی از خودم بر آنها افزودم؛ و سپس شبانه محضر مبارک آن حضرت شرفیاب شدم.

چون مقداری نشستم و صحبت‌هایی با حضرت انجام گرفت، در نهایت عرض کردم: فدایت گردم، هدیه ای تقدیم حضورتان می‌کنم، امیدوارم قبول فرمائید.

امام علیه السلام اظهار داشت: آنچه هست، بیاور.

سکه های خود را تقدیم حضرت کردم و سپس عرضه داشتم: فلانی - که از شیعیان و از دوستان شما است - نیز کیسه ای را برای شما فرستاده است.

حضرت فرمود: آن را هم بیاور، پس کیسه دوستم را نیز تحویل امام علیه السلام دادم.

حضرت کیسه را گرفت و آن را باز نمود و سکه ها را روی زمین ریخت؛ و با دست مبارک خود آنها را پخش کرد و سپس آن سکه خودم را که درون کیسه انداخته بودم تا صد عدد کامل شود برداشت، و به من داد و فرمود:

فلانی سکه ها را با وزن برای ما فرستاده است، نه با عدد و همان ۹۹ عدد درست بوده است. (۲۶)

معرفت نجات بخش انسان است

بسیاری از بزرگان در کتابهای خود آورده اند:

شخصی به نام حسن بن عبدالله، فردی زاهد و عابد بود و مورد توجه عامّ و خاصّ قرار داشت.

روزی وارد مسجد شد، امام موسی کاظم علیه السلام نیز در مسجد حضور داشت، همین که حضرت او را دید

فرمود: نزد من بیا.

چون حسن بن عبد الله خدمت امام عليه السلام آمد، حضرت به او فرمود: ای ابوعلی! حالتی که در تو هست، آن را بسیار دوست دارم و مرا شادمان کرده است و تنها نقص تو آن است که شناخت و معرفت نداری، لازم است آن را جستجو کنی و بیابی.

حسن اظهار داشت: یا ابن رسول الله! فدایت گردم، معرفت چیست و چگونه به دست می آید؟

فرمود: برو نسبت به مسائل دین فقیه شو و اهل حدیث باش.

حسن توضیح خواست که از چه کسی معرفت بیاموزم؟

حضرت فرمود: از فقهاء و دانشمندان اهل مدینه بیاموز، و چون مطلبی را فرا گرفتی، آن را نزد من آور تا راهنمائی کنم.

حسن بن عبدالله حرکت نمود و مسائلی را از علماء فراگرفت و نزد حضرت باز گشت، وقتی حضرت چنین حالتی را از او دید، فرمود: برو معرفت را فراگیر و آن را بشناس.

این حرکت چند بار تکرار شد، تا آن که روزی امام موسی کاظم علیه السلام در مزرعه اش بود، حسن با حضرت ملاقات کرد و گفت: فردای قیامت در پیشگاه خداوند بر علیه تو شکایت می کنم، مگر آن که مرا بر شناسائی حقیقت معرفت، هدایت و راهنمائی کنی؟

بعد از آن، امام علیه السلام فرمود: اولین امام و خلیفه رسول الله امیر المؤمنین علی علیه السلام است؛ و سپس امام حسن، امام حسین، امام علی ابن الحسین، امام محمد باقر، امام جعفر صادق (صلوات الله و سلامه علیهم). حسن گفت: یا ابن رسول الله! امام امروز کیست؟

حضرت فرمود: من امام و حجّت خدا هستم.

گفت: آیا دلیل و نشانه ای داری که

با آن استدلال کنم؟

فرمود: نزد آن درخت برو، و بگو که موسی بن جعفر می گوید: حرکت کن و به سوی من بیا.

حسن گوید: به خداوند قسم، چون نزدیک درخت آمدم؛ و پیام حضرت را رساندم، دیدم زمین شکافت و درخت به سوی حضرت حرکت کرد تا آن که جلوی آن بزرگوار آمد و ایستاد، سپس امام علیه السلام به درخت اشاره نمود: برگرد، پس آن درخت برگشت. (۲۷)

برخورد متفاوت با افراد

محدثین و مورّخین حکایت کرده اند:

روزی امام موسی بن جعفر علیهما السلام در حالی که سوار بر الاغی بود، وارد دربار خلیفه شد و دربان با عزّت و احترام با حضرت برخورد کرد، به طوری که تمام افراد حاضر نیز احترام شایانی از آن حضرت به جای آوردند.

یکی از افراد مخالف - به نام نفع انصاری - به آن دربان - که عبدالعزیز نام داشت - گفت: چرا مردم نسبت به این مرد این همه احترام و تکریم می کنند، تصمیم دارم او را رسوا و شرمسار کنم.

عبدالعزیز گفت: از تصمیم خود منصرف شو؛ چون این افراد از خانواده ای هستند که همیشه جواب مناسب همراه دارند، آن وقت یک عمر در ننگ و عار خواهی ماند.

با این حال همین که امام کاظم علیه السلام از نزد خلیفه بیرون آمد، نفع انصاری افسار الاغ حضرت را گرفت و پرسید: تو کیستی؟

امام علیه السلام فرمود: این چه سئوالی است، که مطرح می کنی؟!

و سپس افزود: چنانچه نسب مرا بخواهی، من فرزند محمّد حبیب الله، فرزند اسماعیل ذبیح الله، و فرزند ابراهیم خلیل الله هستم.

و اگر از شهر و دیار من سئوال می کنی، شهر من

همان جایی است که خداوند بر تو و بر همه مسلمین واجب گردانیده است که برای انجام مناسک حجّ به آن جا روند.

و اگر از جهت خانواده و قبیله ام جویا هستی؛ پس سوگند به خدا، دوستان من نسبت به تو و هم کیشانت ناخرسند می باشند تا جایی که به حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفتند: هم کیشان ما را از قریش جدا گردان و ما نمی خواهیم با آنها زندگی کنیم.

و چنانچه از جهت شهرت و مقام مرا می طلبی؛ ما همان خانواده و اهل بیتی هستیم که خداوند متعال دستور داده است که با این جملات: ((اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ)) در هر نماز واجب، یادی از ما شود.

و آنگاه فرمود: پس بدان، که ما آل و اهل بیت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله هستیم، اکنون الاغ را رها کن.

پس نفع انصاری افسار الاغ را رها کرد؛ و با ذلت و خواری تمام، خود را عقب کشاند. (۲۸)

برخورد با دشمن دوست نما

فضل بن ربیع حکایت کند:

روزی هارون الرشید با حالت غضب، شمشیر به دست بر من وارد شد و گفت: همین الان باید این حجازی بهعنی؛ حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را در هر حالتی که هست، امانش ندهی و او را این جا حاضر کنی.

پس من به سوی محلّ سکونت حضرت حرکت کردم تا آن که به خانه ای که با حصیر و شاخه های درخت خرما درست شده بود، رسیدم؛ غلام سیاهی در آن جا حضور داشت، گفتم: اجازه ورود بر مولایت را می خواهی؟

غلام گفت: مولای من حاجب و دربان و وزیر ندارد،

بیا داخل، چون وارد منزل شدم، پس از عرض سلام، گفتم: هارون الرّشید شما را طلب کرده است.

امام کاظم علیه السلام فرمود: مرا با هارون چه کار است!؟

آیا با آن همه نعمت کفایت نمی کند؟

و پس از آن، با سرعت حرکت نمود و اظهار داشت: اگر جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله نفرموده بود: تبعیت از سلطان در حالت تقیه واجب است، هرگز نمی آمدم.

عرضه داشتم: یا ابن رسول الله! آماده عقوبت و شکنجه هارون باشید، چون که بسیار غضبناک بود.

حضرت فرمود: همراه من کسی است که مالک تمام دنیا و آخرت است، و هارون الرّشید امروز نمی تواند کمترین آسیبی را به من وارد نماید، انشاء الله تعالی.

و سپس دست مبارک خود را اطراف سر خود سه مرتبه چرخانید و زمزمه ای کرد که من متوجّه آن نشدم.

سپس حرکت کردیم و همین که جلوی دار الاماره رسیدیم حضرت بیرون ایستاد و من بر هارون الرّشید وارد شدم، دیدم همانند مادر بچه مرده ناراحت و سرگردان است؛ و چون چشمش بر من افتاد گفت: آیا پسر عمویم را آوردی؟

گفتم: بلی.

اظهار داشت: آسیبی که به او نرسانده ای؟

گفتم: خیر.

گفت: بگو وارد شود.

چون حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام وارد شد، هارون از جای خود حرکت کرد و به استقبال حضرت رفت و او را در آغوش گرفت و با یکدیگر معانقه کردند.

سپس هارون الرّشید به حضرت خطاب کرد و گفت: ای پسر عمو! خوش آمدی؛ و آن گاه حضرت را با احترام و تکریم کنار خود نشانید و اظهار داشت: چه شده است که با ما قطع رابطه کرده ای؛ و

به ملاقات ما نمی آئی؟

امام علیه السلام فرمود: چون ریاست و نعمت تو فراوان گشته است و علاقه مند به دنیا گشته ای.

پس از آن، هارون دستور داد تا هدایای متعدّد و ارزشمندی برای حضرتش آماده کنند؛ و سپس آن هدایا را تحویل امام کاظم علیه السلام داد.

حضرت فرمود: اگر نمی خواستم به جوانان بنی هاشم در امر ازدواجشان کمک کنم تا نسل آنها افزایش یابد، این هدایا را نمی پذیرفتم؛ و سپس حرکت نمود و رفت.

فضل بن ربیع در ادامه این حکایت افزود: چون حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از دربار خلیفه خارج شد و رفت، به هارون الرّشید گفتم: تو تصمیم تعذیب و جسارت داشتی، ولی اکنون هدایائی گرانبها تقدیمش کردی؛ و نیز با عزّت و احترام راهی منزل خویش گردیدی؟

هارون الرّشید در جواب اظهار داشت: همین که تو را به دنبال او فرستادم، چند نفر ناشناس و مسلّح بر من وارد شدند و همگی گفتند: چنانچه آسیبی به موسی بن جعفر علیهما السلام برسانی، تمام کاخ و اهل آن را نابود می گردانیم؛ پس سعی کن با او به نیکی و احسان برخورد نمائی.

فضل بن ربیع گوید: پس از گذشت چند صباحی خدمت امام موسی کاظم علیه السلام رفتم و عرضه داشتم: چگونه شرّ هارون الرّشید را از خودت دفع و برطرف نمودی؛ و به حمد الله هیچ آسیبی به شما نرسید؟

امام علیه السلام در جواب فرمود: دعای جدّم حضرت امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام را خواندم و خداوند مرا کفایت نمود. (۲۹)

نابودی یا کمک و کار با ظلمه

صفوان جمّال - که یکی از اصحاب و دوستان امام موسی کاظم علیه السلام است - حکایت

کند:

روزی در محضر مبارک آن حضرت بودم، که یکی از مؤمنین به نام زیاد بن مروان عبدی - که در دستگاه حکومت بنی العباس همکاری داشت - به مجلس آن حضرت وارد شد.

امام کاظم علیه السلام به او خطاب کرد و فرمود: آیا با آنها همکاری و هماهنگی در کارها دارید؟

زیاد گفت: آری، ای مولا و سرورم!

امام علیه السلام فرمود: چرا چنین می کنی؟!

گفت: ای سرورم! من مردی آبرودار و آبرومندم، و نیز عائله مند می باشم؛ و مال و ثروتی هم ندارم که تأمین معاش و زندگی کنم.

حضرت فرمود: ای زیاد! به خدای یکتا سوگند، چنانچه از آسمان به زمین بیفتم و قطعه قطعه گردم و گوشتهای بدنم را پرندگان جدا کنند، این برایم بهتر است تا آن که با این ظالمان همکاری و معاشرت داشته باشم.

صفوان گوید: پرسیدم: یا ابن رسول الله! پس در چه صورتی می توان با آنها همکاری نمود؟

امام علیه السلام فرمود: در صورتی می توان کنار آنها بود و با آنها همکاری نمود که برای نجات مؤمنی یا آزادی اسیری باشد، که در چنگال آنها گرفتار باشد.

و در غیر این صورت، خداوند متعال به کمک دهندگانِ ظالمان وعده عذاب دردناک داده است.

بعد از آن، امام علیه السلام افزود: پس مواظب باش، که خداوند متعال شاهد و ناظر همه حالات و همه کارها است؛ و آنچه را که اراده نماید، انجام می دهد. (۳۰)

مرگ گریه کننده قبل از مریض

مرحوم راوندی رحمه الله علیه در کتاب شریف خود آورده است:

یکی از فرزندان حضرت ابوالحسن، امام موسی بن جعفر علیهما السلام، به نام حسن بن موسی گوید:

عمویم محمد بن جعفر سخت مریض شد

و در بستر مرگ قرار گرفت. خانواده اش و بعضی از دوستان و آشنایان، اطراف بسترش حضور یافته بودند؛ و از آن جمله برادرش، اسحاق بن جعفر بود که بسیار بی طاقتی می کرد و می گریست.

در همین بین، پدرم، امام موسی کاظم علیه السلام وارد شد و در گوشه ای از اتاق نزدیک بستر برادرش، محمد بن جعفر جلوس فرمود؛ و پس از دلجوئی افراد، لحظاتی به چهره مریض و دیگر حاضران نگریست و سپس برخاست و از اتاق خارج گشت.

حسن گوید: من نیز همراه آن حضرت حرکت کردم و در بین راه به وی گفتم: اهل منزل شما را سرزنش می کنند، که برادرت با این حالت در سكرات مرگ قرار گرفته است و آن وقت شما او را تنها رها می کنی و می روی؟

امام علیه السلام فرمود: ای حسن! آن که گریه می کرد و بسیار اظهار ناراحتی می نمود، قبل از مریض می میرد؛ و مریض خوب خواهد شد و در عزای برادرش، اسحاق ناراحتی و گریه خواهد نمود.

حسن افزود: پس از گذشت یکی دو روز، عمویم محمد بن جعفر خوب و سالم شد و برادرش، اسحاق سخت مریض گردید و در بستر مرگ قرار گرفت.

بستگان و آشنایان گرد بستر او جمع شده و می گریستند و از آن جمله برادرش محمد بود.

و در نهایت طبق فرمایش امام علیه السلام اسحاق در چنگال مرگ قرار گرفت و از دنیا رحلت نمود؛ و برادرش محمد در ماتم و عزای او گریه می کرد.

و در حقیقت پیش گوئی امام موسی کاظم علیه السلام صحیح و درست در آمد. (۳۱)

انواع درد دندان و درمان آن

مرحوم کلینی رحمه الله علیه، به نقل

یکی از راویان حدیث و اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام حکایت کند:

روزی در محضر شریف آن حضرت بودم که آن بزرگوار پیرامون ناراحتی لثه‌ها و انواع درد دندان و داروی آن مطالبی بیان فرمود، اینکه: چنانچه دندانت خورده شده و تو خالی باشد، چند دانه گندم را پوست می کنی، سپس آنها را خیسانده و عصاره آنها را می گیری و چند قطره از آن عصاره را داخل آن دندانی که سوراخ شده است و درد می کند، می چکانی.

و آنگاه پنبه ای را به آن آغشته می نمائی و درون همان دندان قرار می دهی و به مدّت سه شب این کار را انجام خواهی داد تا ان شاءالله درد آن برطرف گردد، ضمن آن که باید بر پشت بخوابی.

ولی اگر دندان خوردگی ندارد و فقط باد در آن افتاده است، باید به مدّت سه شب، دو یا سه قطره از همان عصاره گندم را داخل گوشه ای که سمت آن دندان دردناک قرار دارد بچکانی تا ان شاءالله به اذن خداوند بهبودی حاصل شود.

همچنین امام موسی کاظم درباره ناراحتی دهان و خونریزی لثه‌ها و فشار خون فرمود:

یک عدد حنظل هندوانه ابوجهل که تازه زرد شده باشد، پیدا می کنی و آن را در قالب گِل قرار می دهی و سپس گوشه اش از آن را سوراخ و با چاقو درون آن را به آرامی می تراشی.

پس از آن، مقداری سرکه خرمائی که زیاد ترش باشد با آن مخلوط کرده و روی آتش می گذاری تا خوب بجوشد و مانند شیره گردد.

به محض این که سرد شد، به اندازه یک انگشت از آن را برداشته و داخل دهان

و لثه ها را خوب به وسیله آن ماساژ داده؛ و سپس با سرکه مضمضه می نمائی.

و این روش را چندین مرتبه انجام می دهی تا ان شاءالله ناراحتی لثه ها و دهان برطرف گردد. (۳۲)

مناظره با هارون؛ و فرق سادات هاشمی و عباسی

مرحوم شیخ صدوق و شیخ مفید و دیگر بزرگان در کتابهای مختلف حکایت کرده اند: (۳۳)

حضرت ابو الحسن، امام موسی بن جعفر علیهما السلام در جمع بعضی از اصحاب خاص، فرمود:

روزی هارون الرشید مرا احضار کرد و چون بر او وارد شدم سلام کردم، وی پس از آن که جواب سلام مرا داد؛ گفت: آیا ممکن است دو خلیفه از مردم مالیات دریافت نمایند؟!

گفتم: مواظب باش و تقوای الهی را رعایت نما، مبدا سخن بی محتوای دشمنان ما را بپذیری، اگر صلاح می دانی حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله بخوانم!

هارون گفت: مانعی نیست.

اظهار داشتم: پدرم از پدران بزرگوارش، از جدّم رسول خدا صلوات الله علیهم نقل فرمود: همانا چنانچه بدن خویشان با یکدیگر تماس پیدا کنند، تحریک و آرامش به وجود می آورد؛ بنابراین دستت را در دست من قرار ده؛ و سپس جلو رفتم و هارون دست مرا گرفت و کنار خود نشانید و گفت: دیگر وحشتی نداشته باش، راست گفتمی و نیز جدّت راست گفته است، سکون و آرامش پیدا کردم و دوستی تو در دلم جای گرفت، اکنون سئوال هایی را مطرح می کنم که کسی پاسخ آن ها را نمی داند، چنانچه جواب صحیحی دادی، تو را آزاد می گذارم و پس از این، سخن هیچ کسی را بر علیه تو اهمیت نمی دهم.

گفتم: آنچه می خواهی سئوال کن، اگر در امان بودم پاسخ می گویم.

هارون اظهار داشت:

چنانچه راست گفتمی و جواب از روی تقیّه نبود در امان خواهی بود.

و سپس گفت: به چه دلیلی شما بر ما ترجیح داده شده اید؛ و بر ما برتری دارید؟ و حال آن که ما و شما از نسل عبدالمطلب هستیم و پسر عمو خواهیم بود.

در پاسخ گفتم: به جهت آن است که عبدالله و ابو طالب از یک پدر و مادر بوده اند؛ ولی عباس، مادرش غیر از مادر آن دو نفر بود و فقط از جهت پدر یکی هستند.

سپس گفت: چگونه به خود اجازه می دهید که مردم شما را پسران حضرت رسول بنی الرسول نامند و حال آن که شماها فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام هستید و انسان از ناحیه پدر به اجداد خود منسوب می شود و مادر نقشی ندارد؟

در جواب هارون چنین اظهار داشتم: چنانچه رسول الله صلی الله علیه و آله زنده گردد و دختر تو را برای خود خواستگاری نماید، آیا قبول می کنی؟

پاسخ داد: بلی.

گفتم: ولی چنانچه از من خواستگاری نماید، نمی پذیرم.

هارون گفت: چرا؟

جواب دادم: چون من توسط او متولد شده ام، لیکن تو از دیگری به دنیا آمده ای.

پس از آن، هارون الرشید پرسید: چگونه خود را ذریّه رسول الله می نامید؛ و حال آن که ذراری شخص به وسیله مرد شناخته می شود و شماها فرزندان دختر رسول الله می باشید؟

از او خواستم تا از جواب این سؤال مرا معذور دارد، ولی او نپذیرفت و اصرار ورزید تا پاسخ گویم؛ و نیز افزود: شما فرزندان علی ابن ابی طالب علیه السلام هستید؛ چرا خودتان را رئیس و رهبر مسلمین و ذراری رسول الله -

صلوات الله عليه - معرّفی می کنید؟!

در جواب گفتم: به خدا پناه می برم از شرّ شیطان، خداوند عیسی علیه السلام را از ذرّیه حضرت ابراهیم و داود و موسی و سلیمان علیهم السلام معرّفی کرده است، اکنون بگو که عیسی کیست؟

هارون پاسخ داد: عیسی پدر نداشت.

گفتم: بنابر این از طریق مادرش، مریم از ذرّی انبیاء علیهم السلام قرار گرفته است.

و همچنین ما نیز از طرف مادر ذرّیه پیغمبر خدا می باشیم، آیا کفایت می کنی یا بیفزایم؟

گفت: توضیح بیشتری بده؟

گفتم: آن هنگامی که رسول خدا صلوات الله علیه خواست با نصاری مباحله نماید، اظهار داشت: فقط پسران و زنان و خودمان باشیم و درباره یکدیگر نفرین نمائیم؛ و تنها امام حسن، حسین، علیّ و زهراء علیهم السلام را همراه برد؛ پس همانطور که امام حسن و حسین را فرزند خود نامید، ما هم فرزند و ذرّیه او هستیم.

در پایان، هارون الرّشید مرا تحسین کرد و گفت: مشکلات و خواسته های خود را مطرح نما که برآورده خواهد شد.

گفتم: اولین خواسته من این است که اجازه دهی پسر عمویت به حرم جدّش، کنار اهل عیالش باز گردد؟

در جواب اظهار داشت: بررسی کنیم.

در ادامه روایت گفته شده است که هارون دستور داد تا حضرت را نزد سندی بن شاهک محبوس نمایند. (۳۴)

ادرار کجا و گناه از کیست؟

در کتابهای مختلفی وارد شده است:

در یکی از سالها ابوحنیفه - که رهبر و امام فرقه حنفی ها از اهل سنّت می باشد - در زمان امام جعفر صادق علیه السلام وارد مدینه طیبه گردید و به قصد دیدار آن حضرت راهی منزلش شد؛ و در راهروی منزل حضرت به انتظار اجازه ورود، نشست.

در همین بین، کودک خردسالی از منزل امام علیه السلام بیرون آمد، ابوحنیفه از او پرسید: در شهر شما شخصی غریب کجا می تواند ادرار و دفع حاجت کند؟

کودک کنار دیوار نشست و بر آن دیوار تکیه زد و سپس اظهار نمود: کنار نهر آب، زیر درختان میوه دار، کنار دیوار مساجد، در مسیر و محل عبور اشخاص، رو به قبله و پشت به قبله نباشد؛ و غیر از این موارد هر کجای دیگر باشد مانعی ندارد.

ابوحنیفه گوید: چنین جوابی از آن کودک برای من تعجب آور بود، پرسیدم: نام تو چیست؟

گفت: من موسی، پسر جعفر، پسر محمد، پسر علی، پسر حسین پسر، علی، پسر ابوطالب هستم.

گفتم: گناه از چه کسی است و چگونه سرچشمه می گیرد؟

فرمود: گناه و خطای یکی از این چند حالت را دارد:

یا از طرف خداوند باید باشد، که صحیح و سزاوار نیست که خداوند متعال سبب و باعث گناه بنده اش گردد؛ و سپس او را مورد عذاب قرار دهد.

یا آن که از طرف خداوند و بنده می باشد، که آن هم صحیح نیست چون که قبیح است شریکی مانند خداوند، شریک ضعیف خود را بر انجام گناه عذاب کند.

و یا آن که گناه و خطا از خود انسان سر می زند، که حق مطلب نیز همین است.

پس اگر خداوند عذاب نماید، حق دارد؛ و اگر عفو نماید و ببخشد از روی فضل و کرم و محبت او نسبت به بنده اش می باشد. (۳۵)

ضرورت سبزی همراه غذا

شخصی به نام موفق مدائنی گوید:

روزی حضرت ابوالحسن، امام موسی بن جعفر علیهما السلام، جد مرا جهت صرف ناهار دعوت نمود.

جدم گفت:

چون موقع صرف غذا فرا رسید و سفره را پهن کردند، نشستیم که غذا بخوریم، حضرت متوجه شد که سبزی خوردن سر سفره نیست، دست از خوردن غذا کشید و به غلام و پیش خدمت خود فرمود: آیا نمی دانستی سفره ای که در آن سبزی نباشد غذا نمی خورم، سریع مقداری سبزی بیاور.

غلام حضرت رفت و پس از لحظه ای مقداری سبزی آورد و جلوی امام کاظم علیه السلام نهاد، و حضرت شروع نمود غذای خود را به همراه سبزی میل نماید. (۳۶)

برخورد با دشمن نادان

ابوالفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبیین خود آورده است:

روش و اخلاق امام موسی کاظم علیه السلام چنین بود که اگر کسی پشت سر حضرتش حرفی زشتی می زد و بدگوئی می کرد، امام علیه السلام اظهار ناراحتی نمی کرد، بلکه هدیه ای برایش می فرستاد.

همچنین مورّخین در کتابهای مختلفی آورده اند:

یکی از فرزندان عمر بن خطاب هرگاه امام کاظم علیه السلام را ملاقات می کرد، به امام علی علیه السلام دشنام و ناسزا می گفت و بدین شیوه حضرت را مورد آزار و اذیت قرار می داد. و مرتّب دوستان و اطرافیان حضرت می گفتند: یا ابن رسول الله! اجازه فرمائید تا او را مجازات و نابود کنیم، و لیکن امام علیه السلام از این کار جلوگیری می نمود؛ و مانع مجازات او می گردید. روزی حضرت از دوستان خود پرسید: محلّ کار این شخص کجاست؟ و چه می کند؟

عرضه داشتند: در اطراف مدینه مزرعه ای دارد، روزها در آنجا مشغول کشاورزی است. حضرت سوار مرکب الاغ خود شد و به سوی مزرعه آن شخص بد زبان، رهسپار گشت؛ و چون به مزرعه رسید، با الاغ وارد زراعتها و محصول

او گردید.

آن شخص با دیدن چنین صحنه ای، فریاد کشید: زراعت ما را لگدمال نکن؛ ولی حضرت به راه خود ادامه داد تا نزدیک او رسید و سپس از الاغ پیاده شد و کنارش نشست و با او مشغول شوخی و مزاح گردید؛ و بعد از آن فرمود: چقدر برای این زراعت هزینه کرده ای؟

گفت: صد دینار، حضرت فرمود: برای درآمد و سود از آن، چه مقدار آرزو و امید داری که بهره ببری؟

در پاسخ گفت: علم غیب نمی دانم، حضرت فرمود: پرسیدم: چه مقدار آرزومندی؟

آن شخص گفت: دویست دینار. امام علیه السلام سیصد دینار به او داد و با ملاطفت فرمود: درآمد زراعت هم مال خودت باشد. ناگاه آن شخص با مشاهده چنین برخورد، تعجب کرده؛ و پیشانی حضرت را بوسید و از جسارت‌های گذشته خود عذرخواهی کرد.

و چون شب هنگام نماز فرا رسید و مردم به مسجد آمدند، دیدند آن شخص پشت سر امام علیه السلام نماز جماعت می خواند.

پس از آن، حضرت به دوستان خود فرمود: حال این کار و روش صحیح بود، یا آنچه که شما پیشنهاد می دادید؟! (۳۷)

در مقابل خدمت و محبت، خیانت و جنایت!؟

روزی یحیی بن خالد برمکی، برای یکی از برادر زادگان حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه السلام - به نام علی بن اسماعیل، که امام علیه السلام با او ارتباط گرم و صمیمی داشت و به طور مرتب او را به شیوه های مختلف کمک می فرمود - مقدار زیادی اموال و هدایا فرستاد و او را به سوی خود فرا خواند.

همین که حضرت متوجه شیطنت یحیی برمکی شد، علی بن اسماعیل را به حضور خود دعوت نمود؛ و چون حضور

یافت، به او فرمود: ای برادرزاده! شنیده ام قصد سفر داری؟ کجا می روی؟

گفت: قصد سفر به بغداد را دارم.

حضرت فرمود: به چه منظور به بغداد می روی؟

گفت: به جهت آن که قرض بسیاری بر عهده دارم و از پرداخت آن ناتوانم، حضرت فرمود: من تمام قرض های تو را پرداخت می کنم و نیز هر مشکلی داشته باشی، برطرف می سازم.

علی بن اسماعیل پیشنهاد حضرت را نپذیرفت و گفت: من برای مسافرت به بغداد ناچار هستم.

حضرت اظهار نمود: اکنون که تصمیم رفتن به بغداد را داری مواظب باش که فرزندان مرا یتیم نکنی؛ و سپس دستور داد تا مقدار چهار هزار درهم و سیصد دینار به برادرزاده اش بدهند.

چون علی بن اسماعیل بلند شد و رفت، امام علیه السلام به افرادی که در آن مجلس حضور داشتند، فرمود: او در قتل من سعایت و سخن چینی می کند و فرزندانم را یتیم می گرداند.

افراد حاضر گفتند: یا ابن رسول الله! فدای تو گردیم، با این که می دانی او چنین جنایتی را مرتکب می شود، چرا این چنین با ملایمت با او سخن می گفتی و در نهایت هم آن مقدار پول و درهم و دینار را به او عطا نمودی؟!

حضرت فرمود: بلی، ولیکن پدرم از پدران بزرگوار خود نقل می نمود، که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: چنانچه یکی از خویشاوندان قطع رحم نماید و تو سعی کنی که خویشاوندیتان با گرمی و صمیمیت برقرار باشد، خداوند متعال او را مجازات و عقاب می نماید.

و هنگامی که علی بن اسماعیل وارد بغداد شد و نزد یحیی برمکی رفت، یحیی برمکی نیز او را به

حضور هارون الرشید برد.

و هارون در رابطه با امام موسی کاظم علیه السلام مطالبی از علی ابن اسماعیل پرسید.

و او در جواب گفت: از تمام شهرها اموال بسیاری برای ابوالحسن، موسی بن جعفر علیهما السلام می آورند، تا حدی که چندین خانه در شهر مدینه خریداری کرده است؛ و نیز به تازگی باغ گران قیمتی را خریداری و تهیه نموده است.

و آن قدر نزد هارون بر علیه آن حضرت سخن چینی کرد و ناروا گفت تا آن که هارون الرشید دستور جلب و زندانی شدن حضرت را صادر کرد.

و در نهایت امام موسی کاظم علیه السلام به دستور هارون الرشید زندانی شد؛ و سپس مسموم و شهید گردید. (۳۸)

قبولی اعمال در رضایت ساریان

بسیاری از مورّخین و محدّثین حکایت کرده اند:

روزی یکی از مؤمنین به نام ابراهیم جمّال خواست نزد وزیر هارون الرشید - یعنی؛ علی بن یقطین - برود؛ ولیکن علی بن یقطین از پذیرش و ملاقات با ابراهیم امتناع ورزید.

پس از آن، ایام ذی الحجّه فرا رسید و علی بن یقطین جهت انجام مناسک حجّ، عازم مدینه منوره و مکه معظمه گردید.

هنگامی که به مدینه رسید، خواست به زیارت و ملاقات حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه السلام شرفیاب شود، همین که جلوی منزل حضرت رسید و اجازه ورود خواست، امام علیه السلام از پذیرش و ملاقات با او امتناع ورزید.

روز دوّم نیز علی بن یقطین آمد و اجازه ورود خواست؛ ولی حضرت باز هم نپذیرفت.

پس به غلام حضرت گفت: به مولایم بگو که من از علاقه مندان مخلص شما هستم و این همه راه را برای زیارت شما

آمده ام، گناه و خلاف من چیست، که مرا نمی پذیری؟

هنگامی که غلام، گفته علی بن یقطین را برای امام کاظم علیه السلام بازگو کرد، آن حضرت برایش چنین پیغام فرستاد: چون ملاقات با ابراهیم جمال شتر چران را نپذیرفتی، و تو دل او را شکستی و ناامیدش کردی و او از تو آزرده خاطر بازگشت.

و باید بدانی که خداوند هم اعمال تو را مقبول در گاهش قرار نخواهد داد؛ مگر آن که ابراهیم جمال از تو راضی و خوشنود گردد.

علی بن یقطین به غلام گفت: به مولایم بگو: در این موقعیت چگونه ابراهیم را پیدا کنم؟

من در شهر مدینه هستم و او در شهر کوفه می باشد.

و حضرت فرمود: هنگامی که شب فرا رسید، بدون آن که کسی مطلع شود، تنها به قبرستان بقیع برو، آن جا شتری آماده است، سوار آن شو و به کوفه برو.

علی بن یقطین طبق فرمان حضرت، شبانه وارد قبرستان بقیع شد و سوار بر شتر گردید و عازم کوفه شد؛ و در یک لحظه با طی الارض به شهر کوفه رسید و خود را جلوی درب منزل ابراهیم جمال دید، پس درب منزل را کوبید و گفت، من علی بن یقطین هستم.

ابراهیم جمال از درون خانه گفت: علی بن یقطین را با من چه کار است؟ و برای چه این جا آمده است؟!

علی بن یقطین پاسخ داد: موضوع بسیار مهم است، و آن قدر اصرار ورزید تا آن که ابراهیم آمد و درب منزل را گشود و علی، وارد منزل شد.

همین که علی بن یقطین وارد منزل ابراهیم گشت، اظهار داشت: امام و مولایم، حضرت

موسی بن جعفر علیهما السلام از ملاقات با من خودداری نمود؛ مگر آن که تو از من راضی شوی و مرا مورد عفو و بخشش خود قرار بدهی.

ابراهیم ساریان گفت: خداوند از تو راضی باشد، علیّ پاسخ داد: رضایت خداوند نیز در خوشنودی تو است، و سپس افزود:

اگر تو از من ناراحت نیستی و می خواهی خوشحال برگردم، باید پای خود را بر صورت من بگذاری.

و با اصرار فراوان ابراهیم تقاضای او را پذیرفت؛ و آن گاه علیّ روی زمین خوابید و ابراهیم پای خود را روی صورت او گذاشت؛ سپس جانب دیگر صورتش بر خاک نهاد و گفت: طرف دیگر صورتم را نیز پایمال کن.

و چون ابراهیم پای خود را بر صورت علیّ بن یقین نهاد، علیّ به طور مکرر می گفت: خدایا، تو شاهد و گواه باش.

پس از آن، از حضور ابراهیم خداحافظی نمود و چون به مدینه رسید و جلوی منزل امام موسی کاظم علیه السلام آمد، حضرت او را پذیرفت و به درون منزل راه یافت. (۳۹)

راهنمایی شخصیتی مسافر و آگاه

مورّخین شیعه و سنی در کتاب های خود حکایت کرده اند:

شقیق بلخی در سال ۱۴۹ به قصد حجّ خانه خدا، عازم مکه معظمه گردید، هنگامی که به قادسیه رسید جوانی را دید که تنها و بدون همراه به سوی مکه رهسپار است؛ ولی او را نشناخت.

شقیق گوید: با خود گفتم: این جوان از طایفه صوفیه است، که از مردم کناره گیری کرده تا او را نشناسند، من وظیفه خود می دانم که او را هدایت و راهنمایی کنم.

همین که نزدیک آن جوان رفتم، بدون این که با او سخنی

گفته باشم، مرا مورد خطاب قرار داد و اظهار نمود:

ای شقیق! خداوند در قرآن فرموده است: اجتنبوا كثيرا من الظنّ إنّ بعض الظنّ اثم (۴۰).

یعنی: از گمان بد نسبت به یکدیگر دوری نمائید، که بعضی از گمان ها، گناه محسوب می شود.

و سپس از چشم من ناپدید شد و دیگر او را ندیدم تا آن که به محلّ قاصبه رسیدم؛ و دوباره چشمم بر آن جوان افتاد، در حالی که مشغول نماز بود؛ و مشاهده کردم که تمام اعضاء بدنش از خوف الهی می لرزید و قطرات اشک از چشمانش سرازیر بود.

نزد او رفتم تا از افکار خود عذرخواهی کنم، چون نمازش پایان یافت و قبل از آن که من حرفی بزنم، این آیه شریفه قرآن را تلاوت نمود: و اِنّی لغفّار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی (۴۱).

یعنی: همانا من آمرزنده ام آن کسانی را که واقعا پشیمان شده و توبه کرده باشند و کردار ناپسندشان را با اعمال نیک جبران نمایند.

بعد از آن، حضرت برخاست و به راه خود ادامه داد و رفت، تا آن که بار دیگر در محلی به نام زماله، او را کنار چاهی دیدم که می خواست با طناب و دلو آب بکشد؛ ولی دلو داخل چاه افتاد.

پس دست دعا به سوی آسمان بلند نمود، ناگاه دیدم آب چاه بالا آمد تا جائی که با دست آب برداشت و وضوء گرفت و چهار رکعت نماز به جای آورد؛ و سپس مشتی از ریگ های کنار چاه را برداشت و درون چاه ریخت و قدری از آن آب آشامید.

جلو رفتم

و گفتم: قدری از آنچه خداوند به شما روزی داده است به من هم عنایت فرما؟

اظهار داشت: ای شقیق! نعمت های خداوند متعال در تمام حالات در اختیار ما بوده و خواهد بود، سعی کن همیشه نسبت به پروردگارت خوش بین و با معرفت باشی.

شقیق بلخی افزود: بعد از آن، مقداری از آن ها را به من عطا نمود؛ و چون تناول کردم همچون آرد و شکر بسیار لذیذ و گوارا بود که تاکنون به آن گوارائی و خوشبوئی ندیده بودم و تا مدتی احساس گرسنگی و تشنگی نکردم.

بعد از آن، دیگر آن شخصیت عظیم القدر را ندیدم تا به مکه مکرمه رسیدم و او را در جمع عده ای از دوستان و اصحابش مشاهده کردم، پس نزد بعضی از اشخاص که احتمالاً از دوستان او بود، رفتم و پرسیدم که این جوان کیست؟

پاسخ داد: ابو ابراهیم، عالم آل محمد صلوات الله علیهم است.

گفتم: ابو ابراهیم چه کسی است؟

جواب داد: او حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می باشد. (۴۲)

خبر از مرگ برادر جندب و اموال نزد همسرش

یکی از اصحاب و راویان حدیث، به نام علی فرزند ابو حمزه ثمالی حکایت نماید:

روزی در خدمت حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه السلام نشسته بودم، که شخصی از اهالی شهرری، به نام جندب وارد شد و پس از سلام در گوشه ای روبروی حضرت نشست.

امام علیه السلام پس از جواب سلام و احوال پرسی فرمود: برادرت در چه وضعیتی است؟

جندب در پاسخ گفت: الحمد لله، در حال صحت و سلامتی بود و به شما سلام رسانید.

حضرت اظهار نمود: خداوند به تو صبر عنایت کند، برادرت از دنیا رفته است.

عرض کردم: ای

سرورم! من فدای شما گردم، سیزده روز پیش نامه برادرم به دستم رسید؛ و او صحیح و سالم بود.

حضرت فرمود: بلی، می دانم؛ لکن او دو روز بعد از فرستادن نامه فوت کرد و قبل از آن که بمیرد، به همسرش وصیت نمود و اموالی را تحویل او داد که هر وقت بازگشتی آن اموال را تحویل تو دهد.

پس مواظب باش، هنگامی که به منزل خود بازگشتی، با زن برادرت با مهربانی و عطف بر خورد کن؛ و نسبت به او اظهار علاقه نما، تا آن اموال را تحویل تو دهد.

فرزند ابو حمزه ثمالی گوید: بعد از گذشت دو سال که جناب دو مرتبه به مدینه طیبه جهت عزیمت به مکه معظمه آمده بود، جریان غیب گوئی امام موسی بن جعفر علیهما السلام را جويا شدم که تا چه اندازه ای واقعیت و صحت داشت؟

در پاسخ اظهار داشت: سوگند به خدا! تمامی آنچه را که مولا و سرورم، مطرح فرموده بود، صحت داشت و هیچ خلافی و نقصی در آن نبود. (۴۳)

دلسوزی شیر برای زایمان همسر

علی بن ابو حمزه بطائنی حکایت کند:

روزی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از شهر مدینه به سوی مزرعه اش خارج شد؛ حضرت سوار قاطر بود و من نیز سوار الاغ شدم و حضرت را همراهی کردم.

مقداری از شهر که دور شدیم، ناگهان نژه شیری سر راه ما را گرفت، من بسیار ترسیدم، ولیکن شیر به سوی حضرت نزدیک آمد و با حالت ذلت و تضرع مشغول هممه ای شد.

امام موسی کاظم علیه السلام ایستاد و شیر دست های خود را بلند کرده و بر شانه های قاطر قرار داد.

من

به گمان این که شیر قصد حمله دارد، برای جان آن حضرت وحشت کردم؛ و سخت نگران شدم.

پس از لحظاتی، شیر دست های خود را بر زمین نهاد و آرام ایستاد و آن گاه حضرت روی مبارک خود را به سمت قبله نمود و دعائی را زمزمه نمود، ولیکن من چیزی از آن را متوجه نشدم.

پس از آن، شیر همهمه ای کرد؛ و حضرت آمین فرمود.

و سپس امام علیه السلام به شیر اشاره نمود: برو.

همین که شیر رفت، حضرت نیز به راه خود ادامه داد و چون از آن محلّ دور شدیم، به حضرت عرض کردم: یا ابن رسول الله! فدایت گردم، شیر چه کاری داشت؟! من بسیار برای جان شما و خودم ترسیدم؛ و از این برخورد در تعجب و حیرت هستم.

امام علیه السلام فرمود: آن شیر، همسر بارداری داشت که هنگام زایمانش فرا رسیده و درد سختی دچارش گشته بود.

لذا نزد من آمده بود که برایش دعا کنم تا به آسانی زایمان نماید و من هم در حقش دعا کردم.

و بعد از آن که دعا به پایان رسید، به آن شیر گفتم: برو، اظهار داشت: خداوند هیچ درنده ای را بر تو و ذریّه و شیعیانت مسلط نگرداند؛ و من گفتم: آمین. (۴۴)

ارزش کار و کشاورزی

یکی از اصحاب و راویان حدیث، به نام علیّ فرزند ابو حمزه بطنانی حکایت کند:

روزی از روزها جهت دیدار و ملاقات حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه السلام حرکت کردم، حضرت را در زمین کشاورزی، در حالتی یافتم که مشغول کار و تلاش بود و عرق از بدن مبارکش سرازیر گشته بود.

بسیار

تعجب کردم و اظهار داشتم: یا ابن رسول الله! من فدای شما گردم، مردم کجا هستند تا مشاهده کنند، که شما این چنین در این گرمای سوزان مشغول کار هستی و تلاش و فعالیت می نمائی.

امام علیه السلام لب به سخن گشود و فرمود: ای علی! آن هائی که از من بهتر و برتر بوده اند، به طور مرتب کوشش و تلاش داشته اند و هر کدام به نوعی کار می کرده اند.

عرض کردم: منظور شما چه کسانی هستند؟

حضرت در پاسخ فرمود: منظورم رسول الله، امیرالمؤمنین و دیگر پدرانم صلوات الله علیهم اجمعین می باشند، که با دست خود کار و تلاش می کرده اند.

سپس امام موسی کاظم علیه السلام ضمن فرمایشات خود افزود:

و این نوع کار و تلاشی را که من مشغول انجام آن هستم و تو مشاهده می کنی، پیامبران مُرسل الهی و نیز پیامبران غیر مرسل همه شان به آن اشتغال داشته اند و به وسیله آن تلاش و امرار معاش می کرده اند.

و همچنین بندگان صالح خداوند متعال همه در تلاش و کوشش می باشند. (۴۵)

خرید همسر به عنوان مادر

هشام بن احمر - که یکی از اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام است، حکایت کند:

روزی در محضر مبارک آن حضرت بودم، به من فرمود: ای هشام! آیا خبر داری که از شهرهای مغرب کسی آمده باشد؟

عرض کردم: خیر، بی اطلاع هستم.

فرمود: بلی، همین امروز عده ای آمده اند، بیا تا با یکدیگر برویم و سری به آن ها بزنیم.

پس سوار مرکب های خود شدیم و حرکت کردیم تا به نزد مردی از اهالی مغرب رسیدیم، که تعدادی کنیز و غلام جهت فروش آورده بود و آن ها

را جهت فروش بر ما عرضه کرد.

کنیزان تُه نفر بودند، که همه آن‌ها را حضرت دید و نپسندید و سپس اظهار داشت: به این‌ها نیازی نیست و ما برای اینها نیامده ایم؛ اگر کنیزی دیگر داری، ارائه نما؟

مرد مغربی گفت: غیر از این‌ها دیگر ندارم.

امام علیه السلام فرمود: چرا، آنچه که داری در معرض قرار بده؛ و در خفاء نگه ندار.

مرد مغربی گفت: به خدا قسم دیگر کنیزی ندارم، مگر یک نفر که مریض حال است.

امام علیه السلام فرمود: چرا او را عرضه نمی‌کنی؟

و سپس اظهار نمود: او را هم بیاور.

ولیکن مرد مغربی قبول نکرد؛ و ما باز گشتیم.

فردای آن روز، حضرت به من فرمود: ای هشام! نزد آن مرد مغربی کنیز فروش برو و آن کنیز مریض را - که نشان نداد - به هر قیمتی که بود، خریداری کن و بیاور.

هشام گوید: نزد همان شخص رفتم و تقاضای خرید آن کنیز مریض را نمودم؛ و او مبلغی را مطرح کرد، که من نیز به همان مبلغ آن کنیز را خریداری کردم.

بعد از آن که معامله تمام شد، مرد مغربی گفت: آن شخصیتی که دیروز همراه تو بود، کیست؟

گفتم: یک نفر از بنی هاشم می‌باشد، گفت: از چه خانواده ای؟

پاسخ دادم: از پاکان و پرهیزکاران است.

گفت: بیش از این توضیح بده؟

اظهار داشتم: بیش از این اطلاعی ندارم.

آن گاه مغربی گفت: این کنیز جریانی دارد، که مهم است:

وقتی او را از دورترین نقاط مغرب خریدم، زنی از اهل کتاب، نزد من آمد و گفت: این کنیز را برای چه منظور خریده ای؟

گفتم: او را برای

خودم خریداری کرده ام.

زن اهل کتاب گفت: سزاوار نیست چنین کنیزی نزد شخصی چون تو و ما باشد؛ بلکه این کنیز باید نزد بهترین انسان های روی زمین باشد و در خدمت او قرار گیرد؛ زیرا که به همین زودی نوزادی از او به دنیا می آید، که شرق و غرب جهان را در سیطره ولایت خود قرار می دهد.

هشام گوید: سپس کنیز را نزد امام موسی کاظم علیه السلام آوردم که بعد از مدتی روزی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از او تولد یافت. (۴۶)

معرفی جانشین خود

زکریا بن آدم - که یکی از بزرگان شیعه و مورد توجه خاص ائمه اطهار علیهم السلام بوده است - به نقل از گفتار بعضی دوستانش حکایت نماید:

روزی در مدینه منوره کنار قبر مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه بعضی افراد نشسته بودیم، که ناگهان متوجه شدیم امام موسی کاظم سلام الله علیه دست فرزندش، حضرت رضا علیه السلام را گرفته و به سمت ما می آمد، چون وارد مجلس ما گردید و فرمود: آیا می دانید من چه کسی هستم؟

عرض کردیم: یا ابن رسول الله! شما موسی، فرزند جعفر بن محمد علیهما السلام هستی.

حضرت فرمود: این فرزند را می شناسید؟

گفتیم: بلی، او علی، پسر موسی، پسر جعفر صادق - صلوات الله علیهم می باشد.

آن گاه امام علیه السلام افزود: تمامی شما گواه و شاهد باشید، که من او را وکیل خود در زمان حیاتم؛ و نیز وصی و جانشین خود پس از آن که از دنیا بروم، قرار دادم. (۴۷)

علی بن جعفر حکایت کند

روزی در محضر برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام بودم و او را حجّت خداوند متعال پس از پدرم، در روی زمین می دانستم.

ناگهان فرزندش، علی علیه السلام وارد شد و برادرم فرمود: این فرزندم، علی صاحب و پیشوای تو خواهد بود؛ و همان طور که من جانشین پدرم هستم، او نیز جانشین من می باشد، خداوند تو را ثابت قدم و پایدار نگه دارد.

من گریان شدم و با خود گفتم: برادرم با این سخنان، خبر از مرگ و رحلت خود می دهد.

ناگاه امام عليه السلام اظهار نمود: برادرم علی! مقدرات الهی باید انجام پذیرد، همانا حضرت رسول، امیرالمؤمنین، فاطمه،

حسن و حسین (صلوات الله علیهم اجمعین) الگویی تمام انسان ها بوده و هستند و من نیز تابع و پیرو ایشان خواهم بود.

علی بن جعفر افزود: این سخنان را برادرم، امام موسی کاظم علیه السلام سه روز پیش از آن که هارون الرشید در دومین مرحله او را به بغداد احضار نماید، بیان فرمود. (۴۸)

هلاکت سگ خلیفه به وسیله خرما

راویان حدیث و تاریخ نویسان آورده اند:

در آن زمانی که حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم صلوات الله علیه را از بصره به زندان بغداد منتقل کردند، حضرت به طور دائم مورد انواع شکنجه های روحی و جسمی قرار می گرفت.

و پس از مدتی در اختیار سندی بن شاهک یهودی با بدترین و شدیدترین وضعیّت قرار گرفت.

تا آن که در نهایت هارون الرشید با توجه به فضائل و مناقب؛ و نیز موقعیّت اجتماعی امام علیه السلام، از روی حسادت و ترس، به فکر مسموم کردن و قتل آن حضرت افتاد.

به همین جهت مقداری رطب و خرمای تازه را تهیّه کرده و یکی از آن ها را به وسیله نخ و سوزن درون آن را به طوری آغشته به زهر کرد، که یقین کرد خورنده خرما، سالم نمی ماند؛ و سپس در طبّقی سینی و یا بشقاب گذاشت و روی خرماها را پوشاند.

پس از آن، به یکی از مأمورین خود دستور داد تا طبق خرما را نزد حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام برده و بگوید: امیرالمؤمنین، هارون الرشید مقداری از آن ها را تناول کرده؛ و نیز این مقدار را برای شما فرستاده است تا میل نمائید.

و افزود: مواظب باش که تمامی خرماها را میل کند و کسی دیگر

حقّ خوردن از آن ها را ندارد.

هنگامی که مأمور هارون، خرماها را نزد امام کاظم علیه السلام آورد و پیام خلیفه را به حضرتش رسانید، حضرت یکی از خرماها را - که آغشته به زهر بود - برداشته و در دست گرفت؛ و با دست دیگر مشغول خوردن بقیه گردید.

در همین اثناء، سگ مخصوص هارون الرّشید - که هارون بیش از هر چیز و هر کس به آن علاقه مند بود و آن را به انواع جواهرات و زیورآلات زینت کرده بود - خود را رهانید و از جایگاه مخصوص خود بیرون شد و مستقیم داخل زندان امام علیه السلام گردید؛ و خواست که نزدیک آن حضرت برود و آن خرمای زهرآلود را دهن بزند و بخورد.

حضرت آن خرمای مسموم را که در دست خویش گرفته بود، در حضور غلام خلیفه، نزد آن سگ انداخت و سگ هم سریع آن را خورد؛ و چندان زمانی نگذشت که سگ روی زمین افتاد و با سر و صدا، شروع به نالیدن کرد و مُرد.

سپس امام علیه السلام به ناچار باقیمانده خرماها را میل نمود؛ و بعد از آن، مأمور خلیفه، نزد هارون بازگشت و گفت: تمامی خرماها را آن شخص زندانی خورد.

هارون سؤال کرد: او را در چه حالتی دیدی؟

پاسخ داد: در وضعیتی خوب، بدون آن که تغییری در بدن و جسم او ظاهر گردد.

و چون خبر مسموم شدن و مردن سگ به هارون رسید بسیار غمگین و اندوهناک شد و بر بالین لاشه سگ مرده آمد و بسیار افسوس خورد.

سپس بازگشت و مأموری را که خرماها را نزد امام موسی

کاظم علیهما السلام آورده بود، احضار کرد و شمشیر برهنه خود را دست گرفت و او را مخاطب قرار داد و گفت: چنانچه حقیقت را بیان نکنی تو را به قتل می‌رسانم.

مأمور گفت: من رطب‌ها را نزد موسی بن جعفر علیه السلام بردم و پیام شما را نیز به او رساندم و سپس بالای سر او ایستادم تا مشغول خوردن آن خرماها شد.

در همین بین، که ناگهان سگ شما فرا رسید و خواست نزدیک آن شخص زندانی برود و از دستش خرمائی بگیرد.

و زندانی ناچار شد و خرمائی را که در دست داشت، نزد سگ انداخت و سگ آن را خورد و درجا افتاد؛ و موسی بن جعفر علیه السلام بقیه خرماها را میل نمود.

هارون الرشید با شنیدن این خبر بسیار افسرده خاطر گشت و گفت: بهترین رطب را برای او تهیه کردیم، ولی حیف که به هدف خود نرسیدیم و بلکه سگ از دست ما رفت.

و سپس افزود: هر چه تلاش می‌کنیم تا از وجود موسی بن جعفر نجات یابیم، ممکن نمی‌شود.

و در پایان با تهدید به غلام گفت: مواظب باش که این خبر در بین افراد منتشر نگردد. (۴۹)

خبر از شهادت در دومین مرحله

مرحوم کلینی، علامه طبرسی و علامه مجلسی و دیگر بزرگان، به نقل از ابوخالد زبالی حکایت کنند:

در آن زمانی که مهدی عباّسی، امام موسی کاظم علیه السلام را از مدینه به عراق احضار کرد، من در یکی از کاروان‌سراها به نام زیاله بودم، که حضرت به همراه تعدادی از مأمورین خلیفه وارد کاروانسرا شد؛ و چون آن بزرگوار مرا دید خوشحال گردید و فرمود: مقداری لوازم،

برایش تهیّه و فراهم کنم.

عرض کردم: مولای من! چرا شما را در این وضعیّت می بینم؟!

این همه مأمور، شما را به کجا می برند؟

و سپس افزودم: من از این طاغوت مهدی عباسی می ترسم و شما را در امان نمی بینم.

حضرت فرمود: ای ابوخالدا! در این سفر به من آسیبی نخواهد رسید، ناراحت نباش، در فلان ماه و تاریخ، نزدیک غروب آفتاب منتظر من باش، که ان شاءالله مراجعت می نمایم.

ابوخالدا گوید: بعد از آن که مأمورین حکومتی حضرت را بردند، من مرتّب در حال محاسبه ایّام و ساعات بودم، که چه موقع زمان وعده حضرت فرا می رسد و مراجعت می فرماید.

پس چون آن روزی که امام علیه السلام وعده داده بود، فرا رسید، من تا غروب آفتاب منتظر قدوم مبارک آن حضرت نشستم؛ ولی آن بزرگوار نیامد، تا هنگامی که هوا تاریک شد، ناگهان دیدم از آن دور یک سیاهی پدیدار گشت.

چون جلو رفتم، امام موسی کاظم علیه السلام را سوار بر قاطر دیدم، بر حضرتش سلام کردم و از این که صحیح و سالم مراجعت فرموده است، بسیار خوشحال و مسرور گشتم.

آن گاه حضرت به من خطاب کرد و فرمود: ای ابوخالدا! آیا هنوز هم، در شکّ و تردید هستی؟

گفتم: الحمدلله، که از شرّ این ستمگر ظالم نجات یافتی.

فرمود: آری، لیکن مرحله ای دیگر مرا احضار خواهند کرد و در آن مرحله نجات نمی یابم؛ و آنان به هدف شوم خود خواهند رسید. (۵۰)

خروج از زندان و طّی الارض

مرحوم شیخ صدوق و دیگر بزرگان آورده اند:

پس از آن که چون هارون الرشید حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه السلام را از زندان بصره به بغداد منتقل

کرد، تحویل شخصی به نام سندی بن شاهک یهودی داده شد.

و در زندان بغداد، حضرت بسیار تحت کنترل و فشار بود؛ و زیر انواع شکنجه های روحی و جسمی قرار گرفت، تا جایی که حتی دست و پا و گردن آن امام مظلوم علیه السلام را نیز به وسیله غل و زنجیر بستند.

امام حسن عسکری علیه السلام در این باره فرموده است:

جَدَم، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام سه روز پیش از شهادتش، زندان بان خود - مسیب - را طلبید و اظهار نمود:

من امشب به مدینه جَدَم، رسول خدا صلی الله علیه و آله می روم تا با آن حضرت تجدید عهد و میثاق نمایم و آثار امامت را تحویل امام بعد از خودم دهم.

مسیب عرض کرد: ای مولای من! شما در میان این غل و زنجیر و آن همه مأمورین اطراف زندان، چگونه قصد چنین کاری را داری؟

و من چگونه زنجیرها و درب های زندان را باز کنم، در حالی که کلید قفل ها نزد من نیست؟!

امام علیه السلام فرمود: ای مسیب! ایمان و اعتقاد تو نسبت به خداوند متعال و همچنین نسبت به ما اهل بیت عصمت و طهارت سُست است.

و سپس حضرت افزود: همین که مقدار یک سَوم از شب سپری گردید، منتظر باش که چگونه خارج خواهم شد.

مسیب گوید: من آن شب را سعی کردم که بیدار بمانم و متوجه حرکات امام موسی کاظم علیه السلام باشم؛ ولی خسته شدم و خواب چشمانم را فرا گرفت؛ و لحظه ای در حال نشسته، خوابم برد.

ناگهان متوجه شدم که حضرت با پای مبارکش مرا حرکت می دهد،

پس سریع از جای خود برخاستم؛ و هر چه نگاه کردم اثری از دیوار و ساختمان و زندان ندیدم، بلکه خود را به همراه حضرت در زمینی هموار مشاهده نمودم.

و چون گمان کردم که آن حضرت مرا نیز به همراه خود از آن ساختمان‌ها بیرون آورده است، گفتم: یا ابن رسول الله! مرا نیز از شرّ این ظالم نجات بده.

حضرت اظهار نمود: آیا می ترسی تو را به جهت من از بین ببرند و بکشند؟

و سپس افزود: ای مسیب! در همین حالی که هستی، آرام باش، من پس از مدّتی کوتاه باز می گردم.

مسیب با تعجب سؤال کرد: یا ابن رسول الله! غل و زنجیری که بر دست و پای شما بود، چگونه گشودی؟!

امام علیه السلام فرمود: خداوند متعال به جهت ما اهل بیت، آهن را برای حضرت داود علیه السلام ملایم و نرم کرد؛ و این کار برای ما نیز بسیار سهل و ساده است.

آن گاه حضرت از نظرم ناپدید گشت و با ناپدید شدنش دیوارها و ساختمان زندان با همان حالت قبل نمایان گردید.

و چون ساعتی گذشت ناگهان دیدم دیوارها و ساختمان زندان به حرکت درآمد و در همین حالت، مولا و سرورم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را دیدم که به زندان بازگشته است و همانند قبل غل و زنجیر بر دست و پای مبارک حضرت بسته می باشد.

از دیدن این معجزه، بسیار تعجب کردم و به سجده افتادم.

بعد از آن امام علیه السلام به من فرمود: ای مسیب! برخیز و بنشین؛ و ایمان خود را تقویت و کامل گردان، و سپس افزود: من سه روز دیگر

از این دنیا و محنت های آن خلاص خواهیم شد و به سوی خداوند متعال و مهربان رهسپار می گردیم. (۵۱)

دستور خواب تا هنگام شهادت

اکثر محدثین و مورّخین در کتاب های مختلفی آورده اند:

هنگامی که مأمورین حکومتی خواستند امام موسی بن جعفر علیه السلام را از مدینه منوره به سوی عراق حرکت دهند، حضرت به فرزند خود، حضرت رضا علیه السلام دستور فرمود تا زمانی که خبر قتل و شهادت پدرش را نیاورده اند، هر شب رختخواب خود را جلوی اتاق آن حضرت پهن نماید و در آن بخوابد.

خادم آن حضرت گوید: من هر شب رختخواب حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام را جلوی اتاق امام موسی کاظم علیه السلام پهن می کردم و حضرت رضا سلام الله علیه می آمد و می خوابید.

و مدت چهار سال به همین منوال سپری شد، تا آن که شبی از شب ها وقتی رختخواب را پهن کردم، حضرت نیامد و تمام اهل منزل وحشت زده؛ و غمگین شدیم و همگی در فکر فرو رفتیم که حضرت رضا علیه السلام کجا رفته؛ و چه شده است؟

چون صبح شد متوجه شدیم که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام آمد و مستقیماً نزد ام احمد - یکی از همسران امام موسی کاظم علیه السلام رفت و فرمود: ای ام احمد! آنچه پدرم نزد تو به ودیعه نهاده است، تحویل من بده.

در این هنگام، ام احمد فریادی کشید و گریه کنان بر سر و صورت خود زد و گفت: مولا و سرورم شهید گشته است.

امام رضا علیه السلام فرمود: آرام باش و تا زمانی که خبر شهادت پدرم منتشر نشده است سکوت نما.

پس، امّ احمد آرامش خود را حفظ کرد؛ و آن گاه صندوقچه ای را به همراه دو هزار دینار آورد و تحویل امام رضا علیه السلام داد و گفت: پدرت، امام موسی کاظم علیه السلام این ها را به عنوان ودیعه نزد من نهاد و فرمود:

تا هنگامی که خبر شهادت مرا نشنیده ای، از این اشیاء خوب مراقبت و نگه داری کن؛ و چون خبر قتل مرا شنیدی، فرزندم رضا - سلام الله علیه - نزد تو می آید و آن ها را مطالبه می نماید، پس همه را تحویل او بده؛ و بدان که او بعد از من امام و حجّت خداوند متعال بر تمامی خلق می باشد. (۵۲)

همچنین مرحوم شیخ صدوق و طبری و دیگر بزرگان ضمن حدیثی طولانی از حضرت ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام آورده اند:

امام موسی کاظم علیه السلام سه شب مانده به آخر عمر شریفش، به زندان بان خود - مسیب - فرمود:

من سه روز دیگر به سوی پروردگار خود رحلت خواهم کرد و این شخص پلید و پست - سندی بن شاهک - ادّعا می کند که مراسم تجهیز کفن و دفن مرا انجام می دهد.

و سپس افزود: ای مسیب! بدان و آگاه باش که چنین کاری امکان پذیر نیست؛ بلکه فرزندم، علی بن موسی الرضا علیه السلام مرا تجهیز و تدفین می نماید.

و چون جنازه ام به قبرستان قریش منتقل گردید، درون قبر، لَیْلِی برایم درست کنید؛ و هنگامی که درون لَحْد قرار گرفتم، سعی کنید که قبرم را مرتفع نگردانید؛ و نیز از خاک قبر من جهت تبرّک استفاده نکنید؛ چون خوردن تمام خاک ها حرام است، مگر تربت

شریف جَدَم، امام حسین علیه السلام که خداوند تبارک و تعالی برای شیعیان و دوستان، در آن تربت، شفا قرار داده است.

مسیب در ادامه روایت گوید: چون روز سوّم فرا رسید و لحظات شهادت حضرتش نزدیک شد، فرزند بزرگوارش حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام - که از قبل او را می شناختم - حضور یافت و من شاهد حضور آن حضرت تا پایان مراسم بودم. (۵۳)

و چون حضرت ابوالحسن، امام موسی بن جعفر علیهما السلام در همان زندان بغداد به شهادت رسید - که بعد از مدّت ها، آن زندان تبدیل به مسجدی شد، که در بغداد در محلّ دروازه کوفه موجود می باشد - توسط فرزندش امام علی بن موسی الرضا علیه السلام تجهیز شد و در قبرستان قریش، در اتاقی که خود امام موسی کاظم علیه السلام خریداری کرده بود، دفن گردید. (۵۴)

در سوگ و عزای هفتمین ستاره ولایت

سر شب تا به سحر گوشه زندان چه کنم

دل آشفته چو گیسوی پریشان چه کنم

گاه پروانه صفت سوختم از هجر رضا

گاه چون شمع مرا سینه سوزان چه کنم

آرزویم به جهان دیدن روی پسر است

سوختم، سوختم از آتش هجران چه کنم

کنج زندان، بلا گشته ز هجران رضا

تیره تر روز من از شام غریبان چه کنم

نه رفیقی به جز از دانه زنجیر مرا

نه انیسی به جز از ناله و افغان چه کنم

به خدا دوری معصومه و هجران رضا

می گُشدد عاقبتم گوشه زندان چه کنم

از وطن کرده مرا دور، جفای هارون

من دل خسته سرگشته و حیران چه کنم

گلی از خار ندید، این همه آزار که من

دیدم از طعنه این مردم نادان چه کنم

سرنگون کاش شود خانه هارون پلید

که چنین کرد مرا بی

سر و سامان چه کنم

هر کجا مرغ اسیری است، ز خود شاد کنید

تا نمرده است، ز کنج قفس آزاد کنید

مرد اگر کنج قفس، طایر بشکسته پری

یاد از مردن زندانی بغداد کنید

چون به زندان، به ملاقاتی محبوس روید

از عزیز دل زهرا و علی یاد کنید

کند و زنجیر گشائید، ز پایش دم مرگ

زین ستمکاری هارون، همه فریاد کنید

چار حمال، اگر نعش غریبی ببرند

خاطر موسی جعفر، همه امداد کنید

تا دم مرگ، مناجات و دعا کارش بود

گوش بر زمزمه آن شه عبّاد کنید

پسرش نیست، که تا گریه کند بر پدرش

پس شما گریه بر آن کشته بیداد کنید

نگذارید که معصومه خبردار شود

رحم بر حال دل دختر ناشاد کنید (۵۵)

پنج درس آموزنده ارزشمند

۱ شخصی به نام مرازم گوید:

روزی جهت زیارت و ملاقات امام موسی کاظم علیه السلام به سوی مدینه طیبه حرکت کردم و در مسافرخانه ای منزل گرفتم،

در این میان چشمم به زنی افتاد که مرا جلب توجه نمود، خواستم با او رابطه زناشویی برقرار کنم؛ ولی او نپذیرفت که با من ازدواج نماید.

سپس به دنبال کار خویش رفتم؛ و چون شب فرا رسید به مسافرخانه بازگشتم و دقّ الباب کردم، پس از لحظه ای همان زن درب را گشود و من سریع دست خود را بر سینه اش نهادم؛ ولی او با سرعت از من دور شد.

فردای آن شب، چون بر مولا-یم امام کاظم علیه السلام وارد شدم، حضرت فرمود: ای مرازم! کسی که در خلوت خلافتی مرتکب شود و تقوای الهی نداشته باشد، شیعه و دوست ما نیست. (۵۶)

۲ در روایات آمده است بر این که شخصی به نام امیّه بن علیّ قیسی به همراه دوستش

حمّاد بن عیسی بر حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه السلام وارد شد تا برای مسافرت، از حضرتش خداحافظی نمایند.

امیه گوید: همین که به محضر مبارک آن حضرت رسیدیم، بدون آن که سخنی گفته باشیم، امام علیه السلام فرمود: مسافرت خود را به تأخیر بیندازید و فردا حرکت کنید.

وقتی از منزل آن حضرت بیرون آمدیم، حمّاد گفت: من حتماً همین امروز می روم؛ ولی من گفتم: چون حضرت فرموده است که نروید، من مخالفت دستور امام خود را نمی کنم.

سپس حمّاد حرکت کرد و رفت و چون از شهر مدینه خارج گردید، باران شدیدی بارید و سیلاب عظیمی به راه افتاد و حمّاد در سیلاب غرق شد و مُرد؛ و در همان محلّ به نام سیّاله دفن گردید. (۵۷)

۳ روزی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، یکی از خادمان خود را به بازار فرستاد تا برایش تخم مرغ خریداری نماید.

غلام بعد از خرید، با یکی دو عدد از آن تخم مرغ ها با بعضی از افراد قماربازی کرد؛ و سپس آن ها را برای حضرت آورد.

بعد از آن که تخم مرغ ها پخته شد و امام علیه السلام مقداری از آن ها را تناول نمود، یکی از غلامان گفت: با بعضی از آن ها قماربازی و برد و باخت شده است.

حضرت با شنیدن این سخن، فوراً طشتی را درخواست نمود و آنچه خورده بود، در آن استفرغ کرد. (۵۸)

۴ روزی هارون الرشید طبقی از سرگین الاغ تهیه کرد و سرپوشی بر آن نهاد؛ و آن را توسط یکی از افراد مورد اطمینان خود برای حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیهما السلام فرستاد با این گمان که

حضرت را مورد تحقیر و توهین قرار دهد.

هنگامی که آن شخص طبق را نزد حضرت آورد و سرپوش را برداشت، دید خرماهای تازه و گوارائی در آن قرار دارد.

پس، حضرت تعدادی از آن رطب ها را تناول نمود و سپس چند دانه به کسی که طبق را آورده بود، داد و او نیز آن ها را خورد، بعد از آن باقی مانده آن ها را برای هارون فرستاد.

وقتی مأمور، طبق را نزد هارون آورد و جریان را تعریف کرد، هارون یکی از آن خرماها را برداشت و چون در دهان خود نهاد، تبدیل به سرگین الاغ گشت. (۵۹)

۵ یونس بن عبدالرحمان - که یکی از یاران صدیق و از وکلای امام صادق، امام کاظم و امام رضا علیهم السلام بود - روزی به مجلس پُر فیض حضرت ابوالحسن، امام موسی بن جعفر علیهما السلام وارد شد.

امام علیه السلام پس از مذاکراتی، ضمن موعظه هائی گوناگون به او فرمود: ای یونس! با مردم مدارا کن؛ و هر کسی را به اندازه معرفت و شعورش با وی صحبت کن.

یونس اظهار داشت: ای مولایم! مردم مرا به عنوان بی دین و زندق خطاب می کنند.

امام علیه السلام فرمود: گفتار مردم نباید در روحیه و افکار تو تأثیر بگذارد، چنانچه در دستان تو جواهرات باشد و مردم بگویند که سنگ ریزه است؛ و یا آن که در دست هایت سنگ ریزه باشد و بگویند که جواهرات در دست دارد، این گفتار هیچ گونه سود و یا زیانی برای تو نخواهد داشت. (۶۰)

مدح و مناجات امام هفتم

هفتم امام شیعیان، موسی بن جعفر

زندانی آل نبی، سبط پیمبر

در کنج زندان، با حی سبحان

نالید

و هر دم، گفتا به افغان

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا

گفتا خدایا کُنْجِ این زندان فکارم

از زهر هارون رفته از کف اختیارم

در کنج زندان، با حَى سَبْحَانَ

نالید و هر دم، گفتا به افغان

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا

جرمم بود حَقِّگویی و ترویج دینم

هستم رضا در راه حَقِّ گر این چنینم

در کنج زندان، با حَى سَبْحَانَ

نالید و هر دم، گفتا به افغان

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا

پایم اگر در بند و زنجیر خسان است

در راه حَقِّ این شیوه آزادگان است

در کنج زندان، با حَى سَبْحَانَ

نالید و هر دم، گفتا به افغان

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا

یاربِ نجاتم ده، از این زندان هارون

از ظلم و جور آن لعین، گشته دلم خون

در کنج زندان، با حَى سَبْحَانَ

نالید و هر دم، گفتا به افغان

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا (۶۱)

پی نوشت ها

- ۱- فهرست نام و مشخصات بعضی از کتابهایی که مورد استفاده قرار گرفته است در آخرین قسمت، جلد دوم این مجموعه نفیسه موجود می باشد.
- ۲- مطابق با بیستم آبان ۱۲۴ شمسی.
- ۳- نام مبارک حضرت با عنوان امام ((موسی کاظم)) علیه السلام طبق حروف ابجد کبیر ۱۰۷۷ می باشد.
- ۴- مطابق با ۱۳ شهریور ۱۷۸ شمسی.
- ۵- تاریخ ولادت و دیگر حالات حضرت برگرفته شده است از: اصول کافی ج ۱، تهذیب الاحکام ج ۶، تاریخ اهل البیت علیه السلام، مجموعه نفیسه، مستدرک الوسائل، تذکره الخواص، اعیان الشیعه ج ۲، ینایع المودّه، الفصول المهمّه، کشف الغم ج ۲، عیون المعجزات، اعلام الوری، بحار الانوار: ج، دلائل الامامه، جمال الاسبوع، دعوات راوندی و ...
- ۶- اشعار از شاعر محترم: آقای محمّد آزادگان.
- ۷- اصول کافی: ج ۱، ص ۳۱۶، ح ۱، عیون

المعجزات: ص ٩٨، دلائل الامامه طبرى: ص ٣٠٣ ح ٢٥٨.

٨- اصول كافي: ج ١، ص ٣١٠، ح ١١، إثبات الهداه: ج ٣، ص ١٥٨، ح ١٢.

٩- الخرايج والجرايح: ج ٢، ص ٦٥٣، ح ٢، بحار الانوار: ج ٤٨، ص ٥٨، ح ٦٨.

١٠- اختصاص شيخ مفيد: ص ١٤٢.

١١- هدايه الكبرى حزيني: ص ٢٧٠، مدينه المعاجز: ج ٦، ص ٢٧٦، ح ٢٠٠٤.

١٢- اثبات الهداه: ج ٣، ص ١٩٦، بحار الانوار: ج ٤٨، ص ٦٧، ح ٦٩.

١٣- الخرايج والجرايح: ج ٢، ص ٦١٧، ح ١٦.

١٤- بحار الانوار: ج ٤٨، ص ٣٩، ح ١٦، به نقل از مناقب ابن شهر آشوب.

١٥- مختصر بصائر الدرجات: ص ١١٤، بحار الانوار: ج ٤١، ص ٥٦، ح ٦٥.

١٦- بصائر الدرجات: ج ٦، ب ٤، ص ٧٤، إثبات الهداه: ج ٤، ص ١٧١، ح ١، بحار الانوار: ج ٤٨، ص ٥٥، ح ٦٢.

١٧- بحار الانوار: ج ٤٨، ص ٤٧، ح ٣٣، قرب الاسناد: ص ١٤٦، اصول كافي: ج ١، ص ٢٥٥، ح ٧، عيون المعجزات: ص ١٠٢، به نقل از عليّ فرزند ابوحمزه ثمالی با تفصیلی بیشتر.

١٨- امالی شيخ صدوق: ص ١٤٨، بحار الانوار: ج ٤٨، ص ٤١، ح ١، عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج ١، ص ٩٥، ح ١.

١٩- بحار الانوار ج ٢، ص ٢٩٠، ح ٧.

٢٠- رجال كشي: ص ٢٧٣، بحار الانوار: ج ٤٨، ص ٣٤، ح ٥.

٢١- تفسير عتاشي: ج ٢، ص ٢٠٥، بحار الانوار: ج ٤٨، ص ٣٩، ح ١٥، إثبات الهداه: ج ٣، ص ٢٠١، ح ٩٤.

٢٢- إثبات الهداه:

ج ۳، ص ۲۰۳، ح ۹۷، بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۲۹، ح ۲.

۲۳- هدایه الکبری حنینی: ص ۲۶۸.

۲۴- اصول کافی: ج ۱، ص ۴۷۸، ح ۴، بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۸۵، ح ۱۰۶، مدینه المعجز: ج ۶، ص ۲۹۷، ح ۲۰۲۳.

در ضمن داستان بسیار طولانی بود که به طور فشرده ترجمه گردید.

۲۵- کشف الغمّه: ج ۳، ص ۱۰، بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۲۹، ح ۱.

۲۶- کشف الغمّه: ج ۳، ص ۴۹، بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۳۲، س ۹.

۲۷- اصول کافی: ج ۱، ص ۲۸۶، ح ۸، الثّاقب فی المناقب: ص ۴۵۵، ح ۳۸۳، خرائج: ج ۲، ص ۶۵۰، ح ۲، إلام الوری طبرسی: ج ۲، ص ۱۸.

۲۸- امالی سید مرتضی: ج ۱، ص ۲۷۴، إلام الوری طبرسی: ج ۲، ص ۲۸، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴، ص ۳۱۶، دلائل الامامه: ص ۱۵۶، أعلام الدّین: ص ۳۰۵.

۲۹- عیون اخبار الرّضا علیه السلام: ج ۱، ص ۷۸ ۷۶، ح ۵، جهت اختصار دعا آورده نشد.

۳۰- مستدرک الوسائل: ج ۱۳، ص ۱۳۶، ح ۱۵. و مشابه همین داستان را مرحوم علامه مجلسی (رحمه الله) در کتاب شریف بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۱۳۶، ح ۱۰، در رابطه با علی بن یقظین آورده است.

۳۱- الخرائج والجریح: ج ۲، ص ۷۱۷، ح ۱۷.

۳۲- روضه کافی: ج ۸، ص ۱۶۸، ح ۲۳۲.

۳۳- حدیث بسیار طولانی است، که در ترجمه به قطعاتی از آن اکتفاء شد.

۳۴- عیون أخبار الرّضا علیه السلام: ج ۱، ص ۸۱، اختصاص شیخ مفید: ص ۵۴، س ۱۹، بحار

الانوار: ج ۴۸، ص ۱۲۱، ح ۱، و ص ۱۲۵، ح ۲، مدینه المعاجز: ج ۶، ص ۴۲۷، ح ۲۰۸۰، أعيان الشّيعه: ج ۲، ص ۸، ینابيع المودّه: ج ۳، ص ۱۱۷.

۳۵- أعيان الشّيعه: ج ۲، ص ۶، إلام الوری: ج ۲، ص ۲۹، تحف العقول: ص ۴۱۱، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴، ص ۳۱۴.

۳۶- وسائل الشّيعه: ج ۲۴، ص ۴۱۹، ح ۲، فروع کافی: ج ۶، ص ۳۶۲، ح ۱.

۳۷- إرشاد: ۲۹۷، س ۱، أعيان الشّيعه: ج ۲، ص ۷، بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۱۰۲، ح ۷، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴، ص ۳۱۹، دلائل الامامه: ص ۳۱۱، س ۱، كشف الغمّه: ج ۲، ص ۲۸۸، مدینه المعاجز: ج ۶، ص ۱۹۲، ح ۱۹۳۶.

۳۸- غيبه شيخ طوسی: ص ۲۱، إثبات الهداه: ج ۳، ص ۱۷۶، ح ۱۷، باختصر تفاوت و به جای نام علی بن اسماعیل، محمّد بن اسماعیل آورده است.

۳۹- الثاقب فی المناقب: ص ۴۵۸، ح ۳۸۶، عیون المعجزات: ص ۱۰۳، س ۲۰، بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۸۵، ح ۱۰۵.

۴۰- سوره حجرات: آیه ۱۲.

۴۱- سوره طه: آیه ۸۲.

۴۲- دلائل الامامه: ص ۳۱۷، ح ۲۶۳، مدینه المعاجز: ج ۶، ص ۱۹۴، ح ۱۹۳۶، كشف الغمّه: ج ۲، ص ۲۱۳، فصول المهمّه ابن صبّاغ مالکی: ص ۲۳۳.

۴۳- عیون المعجزات: ص ۱۰۱، س ۱، بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۶۱، ح ۷۶ - ۷۹، از چند منبع دیگر.

۴۴- الخرائج والجرائح: ج ۲، ص ۶۴۹، ح ۱، بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۵۸، ح ۶۷.

۴۵- عوالی اللّثالی: ج ۳، ص

۴۶- اختصاص شیخ مفید: ص ۱۹۷، خرایج و جرایح: ج ۲، ص ۶۵۳، ح ۶، اصول کافی: ج ۱، ص ۴۰۶، ح ۱، عیون اخبار الرضا علیه السلام: ج ۱، ص ۱۷، ح ۴، بحار الانوار:

ج ۴۸، ص ۳۳ و ص ۴۶۹، ح ۹۲.

۴۷- کفایه الاثر: ص ۲۶۸.

۴۸- إثبات الهداه: ج ۴، ص ۲۴۱، ح ۵۴.

۴۹- عیون المعجزات: ص ۱۰۵، بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۲۲۳، س ۱، ضمن حدیث ۲۵، به نقل از عیون أخبار الرضا علیه السلام.

۵۰- اصول کافی: ج ۱، ص ۴۷۶، ح ۳، إلام الوری طبرسی: ج ۲، ص ۲۳، إثبات الهداه: ج ۴، ص ۲۲۳، بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۷۱، ح ۹۶ و ص ۷۲، ح ۹۹، با مختصر تفاوت.

۵۱- عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱، ص ۱۰۰، ح ۶، هدایه الکبری: ص ۲۶۵، عیون المعجزات: ص ۱۰۷، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴، ص ۳۰۳ با تفاوت در بعضی عبارتها.

۵۲- مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۳۳، ح ۳۰، إثبات الهداه: ج ۴، ص ۲۴۹، ح ۱۰.

۵۳- تلخیص از دلائل الامامه: ص ۲۱۳، ح ۲۱۶، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱، ص ۱۰۰، ح ۶.

۵۴- تاج الموالد: ۱۲۳، کشف الغمه: ج ۲، ص ۲۳۴، دلائل الامامه: ص ۳۰۶، ص ۶.

۵۵- اشعار از شاعر محترم: آقای خوشدل تهرانی.

۵۶- بصائر الدرجات: ج ۵، ب ۱۱، ص ۶۷، بحار: ج ۴۸، ص ۴۵، ح ۲۶.

۵۷- بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۴۸، ح ۳۸ به نقل از خرایج مرحوم راوندی.

۵۸- کافی: ج

معجزات

۱ اخبار آن حضرت است از ضمیر هشام بن سالم

شیخ کشی روایت کرده از هشام بن سالم که من وابوجعفر مؤمن الطاق در مدینه بودیم بعد از وفات حضرت صادق علیه السلام و مردم جمع شده بودند بر آنکه عبدالله پسر آن حضرت امام است بعد از پدرش، من وابوجعفر نیز بر او وارد شدیم دیدیم مردم بر دور او جمع شده اند به سبب آنکه روایت کرده اند که امر امامت در فرزند بزرگ است مادامی که صاحب عاقت [آفت] نباشد. ما داخل شدیم و از او مسأله پرسیدیم همچنان که از پدرش می پرسیدیم.

پس پرسیدیم از او که زکات در چه مقدار واجب است؟ گفت: در دوست درهم پنج درهم، گفتیم: در صد درهم چه کند؟ گفت: دو درهم و نیم زکات بدهد، گفتیم: واللّه مرجه چنین چیزی نمی گویند که تو می گویی، عبدالله دستها به آسمان بلند کرد و گفت: واللّه که من نمی دانم مرجه چه می گویند، ما از نزد او بیرون شدیم به حالت ضلالت. من وابو جعفر در بعض کوچه های مدینه نشستیم گریان و حیران، نمی دانستیم کجا برویم و که را قصد کنیم، می گفتیم به سوی مرجه رویم یا به سوی قدریه یا زیدیه یا معتزله یا خوارج؟ در این حال بودیم که من دیدم پیرمردی را که نیم شناختم او را که به سوی من اشاره کرد با دست خود که بیا، من ترسیدم که او جاسوس منصور باشد، چون در مدینه جاسوسان قرار داده بود که ملاحظه داشته باشند شیعه امام جعفر صادق علیه السلام بر هر

کس اتفاق کرد او را گردن بزنند، من ترسیدم که او از ایشان باشد به ابوجعفر گفتم که تو دور شو همانا من خائفم بر خودم و بر تو، لکن این مرد مرا خواسته نه تو را پس دور شو که بی جهت خود را به کشتن در نیاوری، ابوجعفر قدری دور شد، من همراه آن شیخ رفتم و گمان داشتم که از دست او خلاص نخواهم شد پس مرا برد تا در خانه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام گذاشت و رفت. پس دیدم خادمی بر در سرای است به من گفت: داخل شو خدا تو را رحمت کند، داخل شدم دیدم حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام است، پس فرمود ابتدا به من نه به سوی مرجه و نه قدریه و نه زیدیه و نه معتزله و نه بسوی خوارج، به سوی من، به سوی من، به سوی من، گفتم: فدایت شوم پدرت از دنیا درگذشت؟ فرمود: آری، گفتم: به موت درگذشت؟ فرمود: آری، گفتم: فدایت شوم کی از برای ما است بعد از او؟ فرمود: اگر خدا بخواهد هدایت تو را، هدایت خواهد کرد تو را، گفتم: فدایت شوم عبدالله گمان می کند که او است بعد از پدرت، فرمود: يُرِيدُ عَبْدُ اللَّهِ أَنْ لَا يُعَيِّدَ اللَّهُ؛ عبدالله می خواهد که خدا عبادت کرده نشود، دوباره پرسیدم که کی بعد از پدر شما است؟ حضرت همان جواب سابق فرمود، گفتم: تویی امام؟ فرمود: نمی گویم این را، با خود گفتم سؤال را خوب نکردم، گفتم: فدایت شوم بر شما امامی هست؟ فرمود نه، پس چندان هیبت و عظمت از آن حضرت بر من داخل شد که جز خدا نمی داند زیاده از آنچه از پدرش بر من وارد می شد

در وقتی که خدمتش می رسیدیم گفتم: فدایت شوم سؤال کنم از شما آنچه از پدرت سؤال می کردم؟ فرمود: سؤال کن و جواب بشنو و فاش مکن که اگر فاش کنی بیم کشته شدن است. گفت: پس سؤال کردم از آن حضرت، یافتیم که او دریایی است، گفتم: فدایت شوم شیعه تو و شیعه پدرت در ضلالت و حیرت اند آیا مطلب تو را القا کنم به سوی ایشان و بخوانم ایشان را به امامت تو؟ فرمود: هر کدام را که آثار رشد و صلاح از او مشاهده کنی اطلاع ده و اگر از ایشان عهد که کتمان نمایند و اگر فاش کنند پس آن ذبح است و اشاره کرد به دست مبارکش بر حلقش.

پس هشام بیرون آمد و به مؤمن طاق و مفضل بن عمر و ابوبصیر و سایر شیعیان اطلاع داد، شیعیان خدمت آن حضرت می رسیدند و یقین می کردند به امامت آن حضرت و مردم ترک کردند رفتن نزد عبدالله را و نمی رفت نزد او مگر کمی، عبدالله از سبب آن تحقیق کرد گفتند: هشام بن سالم ایشان را از دور تو متفرق کرد، هشام گفت جماعتی را گماشته بود که هرگاه مرا پیدا کنند بزنند. (۳۸)

۲ خبر شیطیه نیشابوریه

و جمله ای از دلایل و معجزات آن حضرت است در آن

ابن شهر آشوب روایت کرده از ابوعلی بن راشد و غیر او در خبر طولانی که گفت جمع شدند شیعیان نیشابور و اختیار کردند از بین همه، محمّد علی بن نیشابوری را پس سی هزار دینار و پنجاه هزار درهم و دو هزار پارچه جامه به او دادند که برای امام موسی علیه السلام ببرد. و شیطیه که زن مؤمنه بود یک درهم صحیح و پاره ای از خام که به دست خود آن رشته بود و چهار درهم ارزش

داشت آورد و گفت: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ)؛ یعنی اینکه من می فرستم اگر چه کم است، لکن از فرستادن حق امام علیه السلام اگر کم باشد نباید حیا کرد (قَالَ فَتَنَيْتُ دِرْهَمَهَا)، پس آن جماعت آوردند جزوه ای که در آن سؤالاتی بود و مشتمل بود بر هفتاد ورق، در هر ورقی یک سؤال نوشته بودند و مابقی روی هم گذاشته بودند که جواب آن سؤال در زیرش نوشته شود و هر دو ورقی را روی هم گذاشته بودند و مثل کمر بند سه بند بر آن چسبانیده بودند و بر هر بندی مهری زده بودند که کسی آن را باز نکند و گفتند این جزوه را شب بده به امام علیه السلام و فردای آن شب بگیر آن را پس هر گاه دیدی مهرها صحیح است پنبه مهر از آنها بشکن و ملاحظه کن بین هر گاه جواب مسائل را داده بدون شکستن مهرها پس او امامی است که مستحق مالها است پس بده به او آن مالها را و الاموال ما را برگردان به ما. آن شخص مشرف شد به مدینه و داخل شد بر عبدالله افطح و امتحان کرد او را یافت که او امام نیست.

بیرون آمد و می گفت: (رَبِّ أَهْدِنِي إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ)؛ پروردگارا مرا هدایت کن به راه راست، گفت: در این بین که ایستاده بودم ناگاه پسری را دیدم که می گوید اجابت کن آن کس را که می خواهی پس برد مرا به خانه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پس چون آن حضرت مرا دید فرمود به من برای چه نومید می شوی ای ابوجعفر و برای چه آهنگ می کنی به سوی یهود و نصاری، به سوی من آی منم حجه الله و ولی خدا، آیا

نشناسانید تو را ابو حمزه بر در مسجد جدم، آنگاه فرمود که من جواب دادم از مسائلی که در جزوه است به جمیع آنچه محتاج الیه تو است در روز گذشته پس بیاور آنرا و بیاور درهم شطیطه را که وزنش یک درهم و دودانق است و در کیسه ای است که چهارصد درهم و از واری در آن است و بیاور آن پاره خام او را در پشتواره جامه دو برادری است که از اهل بلخ اند.

راوی گفت: از فرمایش آن حضرت عظم پرید و آوردم آنچه را که امر فرموده بود و گذاشتم پیش آن حضرت پس برداشت درهم شطیطه را با پارچه اش و رو کرد به من و فرمود: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ)، ای ابو جعفر! برسان به شطیطه سلام مرا و بده به او این همیان پول را و آن چهل درهم بود پس فرمود: بگو هدیه فرستادم برای تو شقه ای از کفنه‌ای خودم که پنبه اش از قریه خودمان قریه صیدا قریه فاطمه زهرا علیها السلام است و خواهرم حلیمه دختر حضرت صادق علیه السلام آن را رشته و بگو به شطیطه که تو زنده می باشی نوزده روز از روز وصول ابو جعفر و وصول شقه و دراهم، پس شانزده درهم از آن همیان را خرج خودت می کنی و بیست و چهار درهم آن را قرار می دهی صدقه خودت و آنچه لازم می شود از جانب تو و من نماز خواهم خواند بر تو، آنگاه فرمود به آن مرد ای ابو جعفر! هر گاه مرا دیدی کتمان کن؛ زیرا که آن بهتر نگاه می دارد تو را، پس فرمود: این مالها را به صاحبانش برگردان و باز کن از این مهرها که بر جزوه زده شده است و ببین

که آیا جواب مسایل را داده ام یا نه پیش از آنکه آن را بیاوری، گفت: نگاه کردم به مهرها دیدم صحیح و دست نخورده است پس گشودم یکی از وسطهای آن را دیدم نوشته است چه می فرماید عالم در این مسأله که مردی گفت من نذر کردم از برای خدا که آزاد کنم هر مملوکی که در ملک من بوده از قدیم و در ملک او است جماعتی از بنده ها یعنی کدام یک از آنها باید آزاد شوند؟ حضرت به خط شریف خود نوشته بود: جواب: باید آزاد شود هر مملوکی که پیش از شش ماه در ملک او بوده، و دلیل وصحت آن قول خدای تعالی است:

(وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مِنْ مَنَازِلِ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ). (۳۹) مراد آنکه حق تعالی در این آیه شریفه تشبیه فرموده ماه را بعد از سیر در منازل خود به چوب خوشه خرما می کهنه و تعبیر از او به قدیم فرموده، و چون چوب خوشه خرما در مدت شش ماه صورت هلاکت پیدا می کند پس قدیم آن است که شش ماه بر او بگذرد و (تازه ع) (که خلافت قدیم) است مملوکی است که شش ماه در ملک او نبوده.

راوی گوید: پس باز کردم مهری دیگر دیدم نوشته بود چه می فرماید (عالم) در این مسأله که مردی گفت به خدا قسم صدقه خواهد داد مال کثیری، چه مقدار باید صدقه دهد؟ حضرت در زیر سؤال به خط شریف خود نوشته بود: جواب: هرگاه آن کس که سوگند خورده مالش گوسفند است، هشتاد و چهار گوسفند صدقه دهد و اگر شتر است هشتاد و چهار شتر تصدق دهد و اگر درهم است هشتاد و چهار درهم، و دلیل بر این

قول خدای تعالی است (وَلَقَدْ نَصَّيْرَكُمُ اللّٰهُ فِيْ مَوَاطِنَ كَثِيْرَةٍ) (۴۰)؛ یعنی به تحقیق که یاری کرد شما را خداوند در موطنهای بسیار. شمردیم موطنهای پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را پیش از نزول این آیه، یافتیم هشتاد و چهار موطن بوده که حق تعالی آن موطنها را به (کثیر) وصف فرموده.

راوی گوید: پس شکستم مهر سوم را دیدم نوشته بود چه می فرماید (عالم) در این مسأله که مردی نبش کرد قبر مرده ای را پس سر مرده را برید و کفنش را دزدید؟

مرقوم فرموده بود به خط خود: جواب: دست آن مرد را می برند به جهت دزدیدنش کفن را از جای حرز واستوار، و لازم می شود او را صد اشرفی برای بریدن سر میت؛ زیرا که ما قرار داده ایم مرده را به منزله بچه در شکم مادر پیش از آنکه روح او را، دمیده شود و قرار دادیم در نطفه بیست دینار، تا آخر مسأله. پس آن شخص برگشت به خراسان، چون به خراسان رسید دید اشخاصی را که حضرت اموالشان را قبول نفرمود و ردّ کرد فطحی مذهب شده اند و شیطیه بر مذهب حق باقی است، پس سلام حضرت را به او رسانید و همیان وشقه کفن که حضرت برای او فرستاده بود به او رسانید، پس نوزده روز زنده بود همچنان که حضرت فرموده بود، و چون وفات یافت حضرت برای تجهیز او آمد در حالی که سوار بر شتر بود، و چون از امر او فارغ شد سوار بر شتر خود شده و برگشت به طرف بیابان و فرمود آگاهی ده یاران خود را و برسان به ایشان سلام مرا و بگو به ایشان که من و کسی که

جاری مجرای من است از امامان لابد و ناچاریم از آنکه باید حاضر شویم به جنازه های شما در هر شهری که باشید پس از خدا بپرهیزید در امر خودتان. (۴۱)

مؤلف گوید: که در جواب سؤال از بریدن سر میت جواب حضرت را بالتمام در روایت نقل نکرده اند، روایتی در باب از حضرت صادق علیه السلام وارد شده که در ذکر آن جواب حضرت کاظم علیه السلام معلوم می شود، و آن روایت این است که ابن شهر آشوب نقل کرده که ربیع حاجب رفت نزد منصور در حالی که در طواف خانه بود و گفت: یا امیرالمؤمنین! شب گذشته فلان که مولای تست مرده و سر او را بعد از مردنش بریده اند، منصور برافروخته شد و غضب کرد و گفت به ابن شبرمه و ابن ابی لیلی و جمعی دیگر از قاضیها و فقها که چه می گویند در این مسأله، تمامی گفتند که نزد ما در این مسأله چیزی نیست و منصور می گفت بکشم آن شخص را که این کار کرده یا نکشم، در این حال گفتند به منصور که جعفر بن محمد علیه السلام داخل در سعی شد منصور به ربیع گفت برو این مسأله را از او بپرس، ربیع چون پرسید از آن حضرت جواب فرمود که بگو باید آن شخص صد دینار بدهد چون گفت به منصور فقها گفتند که بپرس از او که چرا باید صد اشرفی بدهد. حضرت صادق علیه السلام فرمود: دیه در نطفه بیست دینار است و در علقه شدن بیست دینار و در مضغه شدن بیست دینار و در رویدن استخوان بیست دینار و در بیرون آوردن لحم بیست دینار، یعنی برای هر مرتبه بیست دینار زیاد می شود

تا مرتبه ای که خلقتش تمام می شود و هنوز روح ندیده صد دینار می شود، وبعد از این اطوار حق تعالی او را روح می دهد و خلق آخر می شود و مرده به منزله بچه در شکم است که این مراتب را سیر کره و هنوز روح در آن ندیده، ربیع برگشت و جواب حضرت را نقل کرد همگی از این جواب به شگفت درآمدند آنگاه گفت برگرد و پیرس از آن حضرت که دیه این میت به که می رسد مال ورثه است یا نه؟ حضرت در جواب فرمودند: هیچ چیز از آن مال ورثه نیست؛ زیرا که این دیه در مقابل آن چیزی است که به بدن او رسیده بعد از مردنش باید به آن مال حج داد برای میت یا صدقه داد از جانب او یا صرفش کرد در راه خیر. (۴۲)

۳ حدیث ابو خالد زبالی

و آنچه مشاهده کرد از دلایل آن حضرت

شیخ کلینی روایت کرده از ابو خالد زبالی که گفت: وقتی که می بردند حضرت امام موسی علیه السلام را به نزد مهدی عباسی و این اول مرتبه بود که حضرت را از مدینه به عراق آوردند منزل فرمود آن حضرت به زباله، پس من با اوسخن می گفتم که غمناک دید فرمود: ابو خالد چه شده مرا که می بینم تو را غمناک؟ گفتم: چگونه غمناک نباشم و حال آنکه تو را می برند به نزد این ظالم بی باک و نمی دانم که با جناب تو چه خواهد کرد، فرمود: بر من باکی نخواهد بود، هرگاه فلان روز از فلان ماه شود استقبال کن مرا در اول میل، ابو خالد گفت: من همی نداشتم جز شمردن ماهها و روزها تا روز موعود رسید پس رفتم نزد میل و ماندم نزد آن تا

نزدیک شد که آفتاب غروب کند و شیطان در سینه من وسوسه کرد و ترسیدم که به شک افتم در آنچه آن حضرت فرموده بود که ناگاه نظرم افتاد به سیاهی قافله که از جانب عراق می آمد پس استقبال کردم ایشان را دیدم امام علیه السلام را که در جلو قطار شتران سوار بر استر می آمد فرمود: (اینها یا اباخالد!) دیگر بگوی ای ابو خالد! گفتم: لیک یا بن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم! فرمود: شک مکن البته دوست داشت شیطان که تو را به شک افکند، گفتم: حمد خدایی را که نجات داد تو را از آن ظالمان، فرمود: به درستی که من را به سوی ایشان برگشتنی است که خلاص نخواهم شد از ایشان. (۴۳)

۴ در اخبار آن حضرت است به غیب

و نیز کلینی روایت کرده از سیف بن عمیره از اسحاق بن عمار که گفت: شنیدم از (عبد صالح) یعنی حضرت امام موسی علیه السلام که به مردی خبر مردن او را داد، من از روی استبعاد در دل خود گفتم که همانا او می داند که چه زمان می میرد مردی از شیعیانش! چون در دل من گذشت آن حضرت روبه من کرد شبیه آدم غضبناک و فرمود: ای اسحاق! رشید هجری می دانست علم مرگها و بلاهایی که بر مردم وارد می شود و امام سزاوارتر است به دانستن آن، بعد از آن فرمود: ای اسحاق! بکن آنچه می خواهی بکنی؛ زیرا که عمرت تمام شده و تو تا دو سال دیگر خواهی مرد و برادران تو و اهل بیت تو مکث نخواهند کرد بعد از تو مگر اندکی تا آنکه مختلف می شود کلمه ایشان و خیانت می کند بعضی از ایشان با بعضی تا آنکه شماتت می کند به ایشان

دشمنشان (فَكَانَ هَذَا فِي نَفْسِكَ). اسحاق گفت: گفتم من استغفار می کنم از آنچه به هم رسیده در سینه من.

راوی گوید: پس درنگ نکرد اسحاق بعد از این مجلس مگر اندکی ووفات کرد، پس نگذشت بر اولاد عمار مگر زمان کمی که مفلس شدند و زندگی ایشان به اموال مردم شد یعنی به عنوان قرض و مضاربه و مثال آن زندگی می کردند بعد از آنکه خودشان مال بسیار داشتند. (۴۴)

۵ طي الارض

از مدینه به بطن الرّمّه

شیخ کشی روایت کرده از اسماعیل بن سلام و فلان بن حمید که گفتند: فرستاد علی بن یقظین به سوی ما که دو شتر رونده بخرید و از راه متعارف دور شوید و از بیراهه بروید به مدینه و داد به ما اموال و کاغذهایی و گفت اینها را برسانید به ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام و باید احدی به امر شما اطلاع نیابد، پس ما آمدیم به کوفه و دو شتر قوی خریدیم و زاد و توشه سفر برداشتیم و از کوفه بیرون شدیم و از بیراهه می رفتیم تا رسیدیم به بطن الرّمّه، و آن وادی است به عالیه نجد، گویند آن منزلی است در راه مدینه که اهل بصره و کوفه در آنجا با هم مجتمع می شوند از راحله ها فرود آمدیم آنها را بستیم و علف نزد آنها ریختیم و نشستیم غذا بخوریم که ناگاه در این بین سواری رو کرد به آمدن و با او بود چاکری، همین که نزدیک ما رسید دیدیم حضرت امام موسی علیه السلام است پس برخاستیم برای آن حضرت و سلام کردیم و کاغذها و مالها که با ما بود به آن حضرت دادیم. پس بیرون آورد از آستین خود کاغذهایی و به ما داد و فرمود: این جوابهای کاغذهای

شما است، ما گفتیم که زاد و توشه ما به آخر رسیده پس اگر رخصت فرمایید داخل مدینه شویم و زیارت کنیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را و توشه بگیریم، فرمود: بیاورید آنچه با شما است از توشه، ما بیرون آوردیم توشه خود را به سوی آن حضرت، آن جناب آن را به دست خود گردانید و فرمود: این می رساند شما را به کوفه! و اما رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پس دیدید شما به درستی که من نماز صبح را با ایشان گذاشته ام و می خواهم نماز ظهر را هم با ایشان به جا می آورم برگردید در حفظ خدا. (۴۵)

مؤلف گوید: فرمایش آن حضرت که (رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را دیدید) دو معنی دارد: یکی آنکه نزدیک به مدینه شدید و قرب به زیارت، در حکم زیارت است، دوم آنکه رؤیت من به منزله رؤیت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است، چون مرا دیدید پس پیغمبر را دیده اید، و این معنی درست است هرگاه از آن محل که بودند تا مدینه مسافت بعدی باشد. علامه مجلسی فرموده معنی اول اظهر است (۴۶) و احقر گمان می کنم که معنی دوم اظهر باشد و مؤید این معنی روایتی است که ابن شهر آشوب نقل کرده که وقتی ابوحنیفه آمد بر در منزل حضرت صادق علیه السلام که از حضرت استماع حدیث کند، حضرت بیرون آمد در حالی که تکیه بر عصا کرده بود، ابوحنیفه گفت: یا بن رسول الله! شما نرسیده اید از سن به حدی که محتاج به عصا باشید، فرمود: چنین است که گفتمی لکن این عصا، عصای پیغمبر است

من خواستم تبرک بجویم به آن، پس برجست ابوحنیفه به سوی عصا و اجازه خواست که بیوسد آن را، حضرت صادق علیه السلام آستین از ذراع خود بالا زد و فرمود به او: به خدا سوگند! دانسته ای که این بشره رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است و این از موی آن حضرت است و نبوسیده ای آنرا و می بوسی عصا را. (۴۷)

۶ در اطلاع آن حضرت است بر مغیبات

حمیری از موسی بن بکیر روایت کرده که حضرت امام موسی علیه السلام رقعۀ ای به من داد که در آن حوائجی بود و فرمود به من که هرچه در این رقعۀ است به آن رفتار کن من آن را گذاشتم در زیر مصلائی خود و سستی و تهاون کردم درباره آن، پس گذشتم به آن حضرت دیدم که آن رقعۀ در دست شریف آن جناب است، پس پرسید از من که رقعۀ کجا است؟ گفتم: در خانه است، ای موسی! هرگاه امر کردم تو را به چیزی عمل کن به آن و اگر نه غضب خواهم کرد بر تو، پس دانستم که آن رقعۀ را بعضی از بچه های جن به آن حضرت داده اند. (۴۸)

۷ در نجات علی بن یقطین از شر هارون

در (حدیقه الشیعۀ) در ذکر معجزات حضرت امام موسی علیه السلام است که از جمله معجزات دو چیز است که نسبت به علی بن یقطین که وزیر هارون الرشید و از شیعیان مخلص بود واقع شده:

یکی آنکه: روزی رشید جامه قیمتی بسیار نفیس به علی مذکور عنایت کرده، بعد از چند روز علی آن جامه را با مال وافر به خدمت آن حضرت فرستاد، امام علیه السلام همه را قبول نموده جامه را پس فرستاد که این جامه را نیکو محافظت کن که به این محتاج خواهی شد، علی را در خاطر می گذشت که آیا سبب آن چه باشد و لیکن چون امر شده بود آن را حفظ نمود و بعد از مدتی یکی از غلامان را که بر احوال او مطلع بود به جهت گناهی چوبی چند زده، غلام خود را به رشید رسانیده گفت که علی بن یقطین هر سال

خمس مال خود را با تحف وهدایا به جهت موسی کاظم می فرستد، و از جمله چیزهایی که امسال فرستاده آن جامه قیمتی است که خلیفه به او عنایت کرده بود. آتش غضب رشید شعله کشیده گفت: اگر این حرف واقعی داشته باشد او را سیاست بلیغ می کنم، فی الفور علی را طلبیده گفت: آن جامه را که فلان روز به تو دادم چه کردی حاضر کن که غرضی به آن متعلق است. علی گفت: آن را خوشبوی کرده در صندوقی گذاشتم از بس آن را دوست می دارم نمی پوشم، رشید گفت: باید که همین لحظه او را حاضر کنی، علی غلامی را طلبیده گفت: برو وفلان صندوق را که در فلان خانه است بیاور، چون آورد در حضور رشید گشود و رشید آن را به همان طریق که علی نقل کرده بود با زینت و خوشبویی دید آتش غضبش فرونشست وگفت: آن را به مکان خود برگردان و به سلامت برو که بعد از این سخن هیچ کس را در حق تو نخواهم شنید، چون علی رفت غلام را طلبیده فرمود که او را هزار تازیانه بزیند و چون عدد تازیانه به پانصد رسید غلام دنیا را وداع کرده و بر علی بن یقظین ظاهر شد که غرض از رد آن جامه چه بوده، بعد از آن بار دیگر به خاطر جمع آن را با تحفه دیگر به خدمت امام فرستاد. (۴۹)

دومش آنکه: علی بن یقظین به آن حضرت نوشت که روایات در باب وضو مختلف است می خواهم به خط مبارک خود مرا اعلام فرمایید که چگونه وضومی کرده باشم؟ امام علیه السلام به او نوشت که تو را امر می کنم

به آنکه سه بار رو بشویی، و دستها را از سر انگشتان تا مرفق سه بار بشویی و تمام سر را مسح کن ظاهر دو گوش را مسح نمای و پاها را تا ساق بشوی به روشی که حنفیان می کنند. چون نوشته به علی رسید تعجب نموده با خود گفت این عمل مذهب او نیست و مرا یقین است که هیچ یک از این اعمال موافق حق نیست، اما چون امام علیه السلام مرا به این مأمور ساخته مخالفت نمی کنم تا سرّ این ظاهر شود و بعد از آن همیشه آن چنان وضو می ساخت تا آنکه مخالفان و دشمنان گفتند به هارون، علی بن یقطين رافضی است و به فتوای امام موسی کاظم علیه السلام عمل می کند و از فرموده او تخلف روا نمی دارد. و رشید در خلوت با یکی از خواص خود گفت که در خدمت علی تقصیری نیست اما دشمنانش بجدند که او رافضی است و من نمی دانم که امتحان او به چه چیز است که بکنم و خاطر مطمئن یابد، آن شخص گفت شیعه را با سنی مخالفتی که در باب وضو است در هیچ مسأله و فعلی آن قدر مخالفت نیست اگر وضوی او با آنها موافق نیست حرف آن جماعت راست است و الا فلا. رشید را معقول افتاده روزی او را طلبید و در یکی از خانه ها کاری فرمود و به شغلی گرفتار کرد که تمام روز و شب می بایست اوقات صرف کند حکم نمود که از آنجا بیرون نرود و به غیر از غلامی در خدمت او کسی را نگذاشت و علی را عادت بود که نماز را در خلوت می کرد، چون غلام آب وضو را حاضر ساخت فرمود که در خانه

را بسته برود و خود برخاسته به همان روشی که مأمور بود وضو ساخت و به نماز مشغول شد و رشید خود از سوراخی که از بام خانه در آنجا بود نگاه می کرد، و بعد از آنکه دانست علی از نماز فارغ شده آمد و به او گفت: ای علی! هر که تو را از رافضیان می داند غلط می گوید و من بعد سخن هیچ کس درباره تو مقبول نیست و بعد از این حکایت به دو روز نوشته ای از امام علیه السلام رسید که طریق وضوی درست موافق مذهب معصومین علیهم السلام در آن مذکور بود و او را امر نمود که بعد از این وضو را می باید به این روش می ساخته باشی که آنچه از آن بر تو می ترسیدم گذشت، خاطر جمع دار و از این طریق تخلف مکن. (۵۰)

۸ در اخبار آن حضرت است به غیب

و نیز در (حدیقه) از (فصول المهمه) و (کشف الغمه) نقل کرده: در آن وقت که هارون امام موسی علیه السلام محبوس داشت، ابویوسف و محمد بن الحسن که هر دو مجتهد عصر بودند به مذهب اهل سنت و شاگرد ابوحنیفه با هم قرار دادند که به نزد امام علیه السلام روند و مسائل علمی از او پرسند و به اعتقاد خود با او بحث کنند و آن حضرت را الزام دهند. چون به خدمت آن حضرت رسیدند مقارن رسیدن ایشان مردی که بر آن حضرت موکل بود از قبل سندی بن شاهک آمده گفت نوبت من تمام شد و به خانه خود می روم و اگر شما را خدمتی و کاری هست بفرمایید که چوباز نوبت من شود آن کار را ساخته بیایم، امام فرمود: برو خدمتی و کاری ندارم و چون مرد روانه شد روبه ایشان کرده گفت: تعجب نمی کنید

از این مرد که امشب خواهد مرد و آمده که فردا قضای حاجت من نماید، پس هر دو برخاسته و بیرون رفتند و با هم گفتند که ما آمده بودیم ک از او مسایل فرض و سنت بشنویم او خود از غیب خبر می دهد و کسی فرستادند تا بر در آن خانه منتظر خبر نشست، و چون نصفی از شب گذشته فریاد و فغان از آن خانه برآمد و چون پرسید که چه واقع شده گفتند آن مرد به علت فجاءه بمرد بی آنکه او را بیماری و مرضی باشد. فرستاده رفت و هر دو را خبر کرد و ایشان باز به خدمت امام علیه السلام آمده پرسیدند که ما می خواهیم بدانیم که شما این علم را از کجا به هم رسانیده بودید؟ فرمود: این علم از آن علمها است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به مرتضی علی علیه السلام تعلیم داده بود و از آن علمها نیست که دیگری را راهی به آن باشد و هر دو متحیر و مبہوت شده هر چند خواستند که دیگر حرفی توانند زد نتوانستند و هر دو برخاسته شرمندہ برگشتند و صبر بر کتمان هم نداشتند و خود روایت نمودند و نقل کردند تا در روز قیامت بر ایشان حجت باشد. (۵۱)

۹ امر به شیر پرده بدریدن افسونگری

ابن شهر آشوب از علی بن یقطین روایت کرده که وقتی هارون الرشید طلب کرد مردی را که باطل کند به سبب او امر حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام را و خجالت دهد آن حضرت را در مجلس پس اجابت کرد او را به جهت این کار مردی افسونگر، پس چون (خوان طعام) حاضر شد آن مرد حیلہ کرد در نان پس چنان شد که هرچه قصد کرد خادم حضرت که

نانی بردارد و نزد حضرت گذارد نان از نزد او پرید. هارون از این کار چندان خوشحال و خندان شد که خودداری نتوانست کند و به حرکت درآمد پس چندان نگذشت که حضرت امام موسی علیه السلام سر مبارک بلند کرده به سوی شیری که کشیده بودند آن را به بعضی از آن پرده ها، فرمود: ای اسدالله! بگیر دشمن خدا را، پس برجست آن صورت به مثل بزرگترین شیران و پاره کرد آن افسونگر را، هارون و ندیماننش از دیدن این امر عظیم غش کرده و بر رو در افتادند و عقلهایشان پرید از هول آنچه مشاهده کردند و چون به هوش آمدند بعد از زمانی هارون به حضرت امام موسی علیه السلام عرض کرد که درخواست می کنم از توبه حق من بر تو که بخواهی از صورت که برگرداند این مرد را، فرمود: اگر عصای حضرت موسی علیه السلام برگردانید آنچه را که بلعید از ریسمانها و عصاهای ساحران این صورت نیز بر می گرداند این مرد را که بلعید.

(۵۲)

مؤلف گوید: که بعضی از فضلاء و شاید که آن سید اجل آقا سید حسین مفتی باشد روایت کرده این حدیث را از شیخ بهائی به این طریق که فرمود: حدیث کرد مرا در شب جمعه هفتم جمادی الاخر سنه هزار و سه در مقابل دو ضریح امامین معصومین حضرت موسی بن جعفر و ابوجعفر جواد علیهم السلام از پدرش شیخ حسین از مشایخ خود پس آنها را نام برده تا به شیخ صدوق از ابن الولید از صفار و سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن یقظین از برادرش حسین از پدرش علی بن یقظین و رجال این سند

تمامی ثقات و شیوخ طایفه هستند پس حدیث را ذکر کرده مثل آنچه ذکر شد و مخالفتی با این حدیث ندارد جز آنکه در آن خادم ندارد بلکه دارد خود حضرت می خواست نان بردارد، و دیگر آنکه صورت شیر در بعضی از صحنهای منزل بود نه در پرده و بقیه مثل همنند، و بعد از این روایت گفته که شیخ بهائی ادام الله ایامه انشاد کرد برای من سه بیتی که در مدح حضرت امام موسی و امام محمد جواد علیهم السلام گفته بود و آن سه بیت این است، بهترین اشعاری است که در مدح آن دو بزرگوار گفته شده:

الایا قاصِدَ الزُّوراءِ عَرَّجَ (۵۳) عَلَی الْعَرَبِیِّ مِنْ تِلْكَ الْمَغَانِی (۵۴) وَ نَعَلَيْكَ اِخْلَعَنْ وَأَسْجُدُ خُضُوعًا

إِذَا لَاحَتْ لَدَيْكَ الْقُبَّتَانِ

فَتَحْتَهُمَا لَعْمُرُكَ نَارُ مُوسَى

وَ نُورُ مُحَمَّدٍ مُتَقَارِنَانِ

۱۱ خبر شقیق بلخی

و آنچه مشاهده کرده از دلایل آن حضرت

شیخ اربلی از شقیق بلخی روایت کرده که در سال صد و چهل و نهم به حج می رفتم چون به (قادسیه) رسیدم نگاه کردم دیدم مردمان بسیار برای حج حرکت کرده اند و تمامی با زینت و اموال بودند، پس نظرم افتاد به جوان خوشرویی که ضعیف و گندم گون بود و جامه پشمینه بالای جامه های خویش پوشیده بود و شمله ای در بر کرده بود و نعلین در پای مبارکش بود و از مردم کناره کرده و تنها نشسته بود. من با خود گفتم که این جوان از طایفه صوفیه است و می خواهد بر مردم کلّ باشد و ثقات خود را بر مردم اندازد در این راه، به خدا سوگند که نزد او می روم و او را سرزنش می کنم، چون نزدیک اورفتم و آن جوان مرا دید فرمود:

(يَا شَقِيقُ! اجْتَبِئُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ).

این بگفت و برفت، من با خود گفتم این امر عظیمی بود که این جوان آنچه در دل من گذشته بود بگفت و نام مرا برد، نیست این جوان مگر بنده صالح خدا بروم و از او سوال کنم که مرا حلال کند، پس به دنبال او رفتم و هرچه سرعت کردم او را نیافتم، این گذشت تا به منزل (واقصه) رسیدیم آنجا آن بزرگوار را دیدم که نماز می خواند و اعضایش مضطرب اس و اشک چشمش جاری است، من گفتم این همان صاحب من است که در جستجوی او بودم بروم و از او استحلال جویم، پس صبر کردم تا از نماز فارغ شد. به جانب او رفتم چون مرا دید فرمود:

يَا شَقِيْقُ! (وَ اِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى). (۵۶)

این بفرمود و برفت، من گفتم باید این جوان از ابدال باشد؛ زیرا که دو مرتبه مکنون من را بگفت. پس دیگر او را ندیدم تا به (زباله) رسیدیم دیدم آن جوان رکوع ای در دست دارد لب چاهی ایستاده می خواهد آب بکشد که ناگاه رکوع از دستش در چاه افتاد من نگاه کردم دیدم سر به جانب آسمان کرد و گفت: (اَنْتَ رَبِّيْ اِذَا ظَمِمْتُ اِلَى الْمَاءِ وَ قُوْتِيْ اِذَا اَرَدْتُ طَعَامًا؛)

(یعنی تویی سیرایی من هرگاه تشنه شوم به سوی آب و توقوت منی هر وقتی که اراده کنم طعام را.)

پس گفت خدای من وسید من، من غیر از این رکوع ندارم از من مگیر او را. شقیق گفت: به خدا سوگند! دیدم که آب چاه جوشید و بالا آمد، آن جوان دست به جانب آب برد و رکوع را بگرفت و پر از آب کرد و وضو گرفت و چهار رکعت

نماز گزارد پس به جانب تل ریگی رفت و از آن ریگها گرفت و در رکوه ریخت و حرکت داد و بیاشامید من چون چنین دیدم نزدیک او شدم و سلام کردم و جواب شنیدم. سپس گفتم به من مرحمت کن از آنچه خدا به تو نعمت فرموده، فرمود: ای شقیق! همیشه نعمت خداوند در ظاهر و باطن با ما بوده پس گمان خوب ببر بر پروردگارت، پس رکوه را به من داد چون آشامیدم دیدم سویق و شکر است و به خدا سوگند که هنوز لذیذتر و خوشبوتر از آن نیاشامیده بودم! پس سیر و سیراب شدم به حدی که چند روز میل به طعام و شراب نداشتم. پس دیگر آن بزرگوار را ندیدم تا وارد مکه شدم، نیمه شبی او را دیدم در پهلوی قبه السیراب مشغول به نماز است و پیوسته مشغول به گریه و ناله بود و با خشوع تمام نماز می گزارد تا فجر طلوع کرد، پس در مصلاهی خود نشست و تسبیح کرد و برخاست نماز صبح ادا کرد پس از آن هفت شوط طواف بیت کرده و بیرون رفت، من دنبال او رفتم دیدم او را حاشیه و غلامان است بر خلاف آن وضعی که در بین راه بود یعنی او را جلالت و نبالت تمامی است و مردم اطراف او جمع شدند و بر او سلام میکردند، پس من به شخصی گفتم که این جوان کیست؟ گفتند: این موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است! گفتم: این عجایب که من از او دیدم اگر از غیر او بود عجب بود لکن چون از این بزرگوار است عجبی ندارد. (۵۷)

مؤلف گوید: که شقیق بلخی یکی از مشایخ طریقت

است، با ابراهیم ادهم مصاحبت کرده و از او اخذ طریقت نموده و او استاد حاتم اصم است، در سنه ۱۹۴ در غزوه کولان از بلاد ترک به قتل رسید.

در (کشکول بهائی) و غیره نقل شده که شقیق بلخی در اول امر، صاحب ثروت و مکننت زیاد بوده و بسیار سفر می کرده برای تجارت پس در یکی از سالها، مسافرت به بلاد ترک نمود به شهری که اهل آن پرستش اصنام می کردند، شقیق به یکی از بزرگان آن بت پرستان، گفت: این عباداتی که شما برای بتها می کنید باطل است، اینها خدا نیستند و از برای این مخلوق خالقی است که مثل و مانند او چیزی نیست و او شنوا و دانا است، و او روزی دهنده هر چیز است. آن بت پرست در جواب او گفت که قول تو مخالف است با کار تو، شقیق گفت: چگونه است آن؟ گفت: تو می گویی که خالقی داری رازق و روزی دهنده مخلوق است و با این اعتقاد خود را به مشقت مسافرت در آورده ای در سفر کردن تا به اینجا برای طلب روزی، شقیق از این کلمه متنبه شده و برگشت به شهر خود و هر چه مالک بود تصدق داد و ملازمت علما و زهاد را اختیار کرد تا زنده بود. (۵۸)

و بدان که این حکایت را که شقیق از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده جمله ای از علمای شیعه و سنی آن را نقل کرده اند و در ضمن اشعار نیز در آورده اند و آن ابیات این است:

سَلْ شَقِيقَ الْبَلْخِيِّ عَنْهُ بِمَا شَا

هَدَمْتُهُ وَ مَا الَّذِي كَانَ أَبْصَرَ

قَالَ لَمَّا حَجَجْتُ عَائِنْتُ شَخْصًا

نَاحِلَ الْجِسْمِ شَاحِبَ اللَّوْنِ أَسْمَرَ

سَائِرًا وَ خَدَّهُ وَ لَيْسَ لَهُ زَا

دُفَمَا زِلْتُ دَائِمًا أَتَفَكَّرُ

وَ تَوَهَّمْتُ أَنَّهُ يَسْئَلُ النَّاسَ

وَ لَمْ

أَذْرَانَهُ الْحَجُّ الْأَكْبَرُ

ثُمَّ عَائِنْتُهُ وَنَحْنُ نُزُولٌ

دُونَ فَيْدٍ عَلَى الْكُتَيْبِ الْأَحْمَرِ

يَضَعُ الزَّمْلُ فِي الْإِنَا وَ يَشْرِبُهُ

فَنَادَيْتُهُ وَ عَقَلِي مُحَيَّرٌ

إِسْقِنِي شَرْبَهُ فَلَمَّا سَقَانِي

مِنْهُ عَائِنْتُهُ سَوِيْقًا وَ سُكَّرٌ

فَسَأَلْتُ الْحَجِيْجَ مَنْ يَكُ هَذَا

قِيلَ هَذَا الْإِمَامُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (٥٩)!

۱۲ در اخبار آن حضرت است به غیب

شیخ کشی از شعیب عرقوفی روایت کرده که روزی خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بودم که ناگهان ابتداء از پیش خود مرا فرمود که ای شعیب! فردا ملاقات خواهد کرد تو را مردی از اهل مغرب و از حال من از تو سؤال خواهد کرد، تو در جواب او بگو که او است به خدا سوگند امامی که حضرت صادق علیه السلام از برای ما گفته، پس هر چه از تو سؤال کند از مسایل حلال و حرام تو از جانب من جواب او بده. گفتم: فدایت شوم! آن مرد مغربی چه نشانی دارد؟ فرمود: مردی به قامت طویل و جسم است و نام او یعقوب است و هرگاه او را ملاقات کنی باکی نیست که او را جواب گویی از هرچه می پرسد، چه او یگانه قوم خویش است و اگر خواست به نزد من بیاید او را با خود بیاور. شعیب گفت: به خدا سوگند که روز دیگر من در طواف بودم که مردی طویل و جسیم رو به من کرد و گفت می خواهم از تو سؤالی کنم از احوال صاحب، گفتم: از کدام صاحب؟ گفت: از فلان بن فلان! یعنی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، گفتم: چه نام داری؟ گفت: یعقوب، گفتم: از کجا می باشی؟ گفت: از اهل مغرب، گفتم: از کجا مرا شناختی؟ گفت: در خواب دیدم کسی مرا گفت که شعیب را ملاقات کن و آنچه خواهی از او

بپرس، چون بیدار شدم نام تو را پرسیدم تو را به من نشانی دادند، گفتم: بنشین در این مکان تا من از طواف فارغ شوم و به نزد تو بیایم. پس طواف خود نمودم و به نزد او رفتم و با او تکلم کردم، مردی عاقل یافتم او را، پس از من طلب کرد که او را به خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام ببرم.

پس دست او را گرفتم و به خانه آن حضرت بردم و طلب رخصت کردم چون رخصت یافتم داخل خانه شدیم، چون امام علیه السلام نگاهش به آن مرد افتاد فرمود: ای یعقوب! تو دیروز اینجا وارد شدی و ما بین تو و برادرت در فلان موضع نزاعی واقع شد و کار به جایی رسید که همدیگر را دشنام دادید و این طریقه ما نیست و دین ما و دین پدران ما بر این نیست و ما امر نمی کنیم احدی را به این نحو کارها پس از خداوند یگانه بی شریک پرهیز، همانا به این زودی مرگ ما بین تو و برادرت جدایی خواهد افکند و برادرت در همین سفر خواهد مرد پیش از آنکه به وطن خویش برسد و تو هم از کرده خود پشیمان خواهید شد و این به سبب آن شد که شما قطع رحم کردید؛ خدا عمر شماها را قطع کرد. آن مرد پرسید: فدایت شوم! اجل من کی خواهد رسید؟ فرمود: همانا اجل تو نیز حاضر شده بود لکن چون در فلان منزل با عمه ات صله کردی و رحم خود را وصل کردی بیست سال بر عمرت افزوده شد، شعیب گفت: بعد از این مطلب یک سالی آن مرد را در طریق حج دیدم و احوال پرسیدم خبر داد که در آن سفر برادرش

به وطن نرسیده که وفات یافت و در بین راه به خاک رفت. (۶۰) و قطب راوندی این حدیث را از ابی حمزه روایت کرده به نحو مذکور.

۱۳ خبر علی بن مسیب همدانی

و آنچه مشاهده کرده از دلائل آن حضرت

محقق بهبهانی رحمه الله در تعلیقه بر (رجال کبیر) در احوال علی بن مسیب همدانی فرموده که در بعض کتب معتمده است که او را با حضرت موسی بن جعفر علیه السلام گرفتند و در بغداد او را در همان محبس موسی بن جعفر علیه السلام حبس کردند و چون طول کشید مدت حبس او و شوق سختی پیدا کرد به ملاقات عیال خویش، حضرت فرمود: غسل کن. چون غسل کرد حضرت فرمود: چشم را بر هم گذار، پس فرمود: بگشا، چشمان خود را. چون گشود خود را نزد قبر امام حسین علیه السلام دید پس نماز گزارند نزد آن حضرت و زیارت نمودند. پس فرمود: دیدگان را بر هم نه بعد فرمود: بگشا! چون گشود خود را نزد قبر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم دید در مدینه. فرمود: این قبر پیغمبر است پس برو به نزد عیال خود تجدید عهد کن و مراجعت کن به نزد من، رفت و برگشت. دوباره فرمود: چشم به هم گذار، پس فرمود: باز کن چون چشم گشود خود را با آن حضرت در بالای کوه قاف دید و در آنجا چهل نفر از اولیاء الله دید که تمام اقتدا کردند به امام موسی علیه السلام و بعد از آن فرمود: چشم به هم نه و بگشا، چون گشود خود را با آن حضرت در زندان دید! (۶۱)

مؤلف گوید: که در اصحاب حضرت رضا علیه السلام در احوال زکریا بن آدم

بیاید ذکر علی بن مسیب مذکور.

پی نوشت ها

- ۳۸- (رجال کشی) ۲/۵۶۵.
- ۳۹- سوره یس (۳۶)، آیه ۳۹.
- ۴۰- سوره توبه (۹)، آیه ۲۵.
- ۴۱- (مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۳۱۵.
- ۴۲- (مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۲۸۵.
- ۴۳- (الکافی) ۱/۴۷۷.
- ۴۴- (الکافی) ۱/۴۰۴.
- ۴۵- (رجال کشی) ۲/۷۳۵.
- ۴۶- (بحارالانوار) ۴۸/۳۵.
- ۴۷- (مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۲۶۹.
- ۴۸- (قرب الاسناد) حمیری، ص ۳۳۳، چاپ مؤسسه آل البیت علیهم السلام.
- ۴۹- (حدیقه الشیعه) مقدس اردبیلی ۲/۸۲۲، چاپ انصاریان، قم.
- ۵۰- (حدیقه الشیعه) ۲/۸۲۳ ۲/۸۲۴.
- ۵۱- (حدیقه الشیعه) مقدس اردبیلی ۲/۸۲۸.
- ۵۲- (مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۳۲۳ ۴/۳۲۴.
- ۵۳- (تعریج) خماییدن و میل کردن و توقف نمودن.
- ۵۴- (مغنی) جای و منزل، جمع آن است.
- ۵۵- سوره حجرات (۴۹)، آیه ۱۲.

۵۶- سوره طه، (۲۰)، آیه ۸۲.

۵۷- (ترجمه کشف الغمه) ۳/۴.

۵۸- (الکشکول) شیخ بهائی ۲/۳۴۲، چاپ دوجلدی، در ترجمه فارسی کشکول، این مطلب حذف شده است.

۵۹- (ترجمه کشف الغمه) ۳/۶.

۶۰- (رجال کشی) ۲/۷۴۱.

۶۱- (تعليقه منهج المقال) ص ۹۵.

منبع

منتهی الامال حاج شیخ عباس قمی

شعر

اشعار ولادت

ذکر دوست

بر در دروازه ی حاجات دل

تا سحرم مست مناجات دل

راز و نیاز دل ما ذکر دوست

نیست کسی هر آنچه باشد از اوست

دست طلب به سوی او روز و شام

مسئلت از غیر جمالش حرام

هر که اسیر بی قرار یار است

به شوق او همیشه ره سپار است

دیده ببندد همه دم به راهش

جان بدهد بر سر یک نگاهش
به سر رود به سوی جانانه اش
تا که رسد بر در میخانه اش
بر در میخانه گدایی رواست
اگر که ساقی کرم مرتضاست
ز مرتضی اگر کرم بخواهید
اگر که لطف دم به دم بخواهید
دل به طهورای ولایت برید
حاجت خود به باب حاجت برید
نگویم این را که خدا عالم است
باب حوائج به خدا کاظم است
ز کاظمینش که ندیدم بسی
نیامده به دست خالی کسی
اگر که دستی برود به سویش
نمی رسد مگر به آرزویش
یوسف زهرا که به زندان شدی
به قلب من همیشه مهمان شدی
به کاظمین تو اسیرم اسیر
جان رضا بیا و دستم بگیر

مژده ی میلاد تو، نفعه ی باد صباست

رایحه ی یاد تو با دل ما آشناست

آمدی و باب هر حاجت دلها شدی

باب حوائج تویی، نام تو ذکر خداست

عرش الهی اگر، جلوه گه حق بود

بار گه ات کاظمین، خود حرم کبریاست

قبله ی قدوسیان، کوی مصفای تو

نام دل آرای تو، کعبه ی حاجات ماست

یوسف زهرایی و گوشه ی زندان و چاه

کنج سیه چال تو، به غصه ات مبتلاست

شادی میلاد تو، توأم اشک است و آه

چون که غمین هر دل از کوفه و شام بلاست

محفل مولودی ات، کربلایی شده

گوشه ی لبخند ما، همره اشک عزاست

پایان بی قراری

زمین را از صفا زیور ببندید

به اوج آسمان اختر ببندید

به مژگان خاک این ره را زداید

بر آن بال ملائک را گشاید

به اشک دیدگان ره را بشوید

شمیم عشق را اینک ببوید

که می آید گلی از آسمان ها

که مستش می شود دل ها و جان ها

از این تک گل دل صحرا بهاری ست

دگر پایان هجر و بی قراری ست

خریدار جمالش قدسیان اند

همیشه زائرش قدوسیان اند

ز صبرش در عجب درمانده ایوب

ز اشک دیده اش وامانده یعقوب

هزاران یوسف زیبای کنعان

خریدار رخ آن ماه تابان

گل است و در دل زندان اعدا

فتاده یوسف زهرایی ما

اگرچه بر همه عالم امیر است

ولی در چاه محنتها اسیر است

بگو با آن دل بی رحم صیاد

مبند او را به زنجیری ز بیداد

کبوتر را به زنجیری نبندید

به حال غربتش دیگر نخندید

اگر بستید این زخم زبان چیست

دگر دشنام او هرگز روا نیست

زنیدم تا زیانه هرچه آید

ولی دشنام بر حیدر نشاید

موسایی دگر

بزم ما را باز آمد عالم آرایی دگر

کز قدمش بزم ما گردیده سینایی دگر

قرنها بگذشته از موسی و شرح رود نیل

آمده اینک به فتح نیل موسایی دگر

صادق آل نبی را داده حی بی نیاز

از برای تشنگان علم، دریایی دگر

گرچه زهرا را به عالم نیست همتایی، ولی

شد حمیده با چنین فرزندی، زهرایی دگر

ای صبا بر گو به زهرا دیده روشن چون خدا

داده بر فرزند تو شمس دلارایی دگر

گر که مریم مام یک عیسی بود، حق از کرم

داده بعد از پنج عیسی بر تو عیسایی دگر

از پی ترویج دین و حفظ قرآن مجید

هادی ما در طریقت گشته مولایی دگر

تا جهان مرده را زانفاس گرمش جان دهد

زد قدم در این جهان اینک مسیحایی دگر

یوسفی آمد که یوسف هم بود زندانیش

زانکه زندان رفتن او راست معنایی دگر

تا

کند از ریشه بنیاد بنی العباس را
زد قدم امروز انسان ساز فردایی دگر
تا که در عالم به آقایی رساند شیعه را
حق به آقایی خود آورده آقایی دگر
غیر آل لله ما را نیست در محشر شفیع
از در دربار آنان پس مرو جایی دگر
در جزا برگ عبور ما به امضاء بسته است
معتبر جز مهر آنان نیست امضایی دگر
گر به تیغی بند بند شیعه را سازی جدا
در سرش جز عشق آنان نیست سودایی دگر
شعر من ران ملخ هست و من (ژولیده) مور
غیر اینم بر سلیمان نیست کالایی دگر
ژولیده نیشابوری

ماه پر فروغ

چو اشک دیده ی عشاق حق، دلها مصفا شد
قلوب شیعیان از روشنی چون طور سینا شد
اگر بینی فضای آفرینش گشته عطر آگین
گل روی امام موسی کاظم شکوفا شد
به روز هفتم ماه صفر در شهر پیغمبر
جمال دیگری از ذات پاک حق، هویدا شد

قدم زد در جهان مولای عالم موسی جعفر
که از یمن قدومش، غرق زیور، عرش اعلا شد
چه خورشیدی زمین و آسمان را کرده نورانی
چه ماه پر فروغی در سپهر مجد، پیدا شد
ز چرخ چارمین با موکب عزّو شرف امشب
پی عرض ادب سوی زمین نازل مسیحا شد
نه تنها دیده ی آل محمّد شد به او روشن
که چشم چرخ پیر از دیدن آن ماه، بینا شد
در این فرخنده میلاد وصی هفتم طاها
نزول رحمت بی منتها ذات یکتا شد
نه تنها آشنایانش، که در سر تا سر گیتی
هر آن کس واقف از اوصاف او گردید شیدا شد
حمیده مادر والامقام و ارجمند او
بنازد زان که او هم مادر فرزند زهرا شد
به پاس مقدمش از جانب ربّ غفور امشب
برای دوستدارانش، برات عفو، امضاء شد
به آن باب الحوائج (ملتجی) شد هر گرفتاری
یقین دارم که از کار و

دلش هر عقده ای و ا شد

کنگره عرش برین

مژده ای دل که به ما تاج سری داد خدا

شب ما سوته دلان را سحری داد خدا

سجده شکر به جا آر که از رحمت خویش

تیر جانسوز دعا را اثری داد خدا

شجر طیبه ی گلشن طاها را باز

هم ثمر داده و هم برگ و بری داد خدا

تا که اسلام قوی گردد و الحاد ضعیف

صدف بحر ولا را گهری داد خدا

ای صبا فاطمه را مژده بده کز ره لطف

صادق آل نبی را پسری داد خدا

ملک از کنگره ی عرش برین مژده دهد

که به ما ناجی نیک و سیری داد خدا

بهر آزادی ابناء بشر بار دگر

به بشر رهبر فریادگری داد خدا

تا کند زیروزبر کاخ ستم را ای دل

مژده ی آیت فتح و ظفیری داد خدا

تا به پرواز در آید به جهان طایر فکر

امشب از شوق و شعف بال و پری داد خدا

شادمانم من ژولیده که از رحمت خود

به من بی هنر امشب هنری داد خدا

ژولیده نیشابوری

پیکر خسته

اگر بر آید چو مرغی زبیکر خسته ام پر

پرم سوی بر گاه ی که باشد از عرش برتر

به بارگاهی که در آن، هزار موسی بن عمران

برای خدمت کندرو، به عرض حاجت زند در

به بارگاهی که یوسف گرفته دست توسل

بر آستانی که آن را گرفته یعقوب در بر

خلیل را کعبه ی جان، ذبیح را قبله ی دل

مسیح را بیت اقصی، کلیم را طور دیگر

هزار داوود آنجا زبور بر گرفته بر کف

هزار عیسی بن مریم نهاده انجیل بر سر

بریز هست خود از کف، بر آر نعلین از پا

بیا چو موسی بن عمران به طور موسی بن جعفر

امام ملک ولایت، چراغ راه هدایت

محیط جود و عنایت، چراغ و چشم پیمبر

امام کلّ اعظم که کنیه ی اوست

کاظم

نظام را گشته ناظم، سپهر را بوده محور

حدیث خلق خصالش، حکایت خلق احمد

کلامی از کظم غیظش، روایت عفو داور

مقام والای او بین، نیاوابنای او بین

هم اوست شش بحر را دُر، هم اویم هفت گوهر

ثنای او روح قرآن، ولای او کل ایمان

ندای او حکم احمد، عطای او جود حیدر

عجب نه گر ابن یقظین، به پای جمالش افتد

جمال، جمال او را ز جان ببوسد مکرر

پیامی از اوست کافی که روح صد بشر حافی

ز چنگ دیو هوس ها زند به سوی خداپر

درود بر خاندانش، سلام بر دود مانش

تمامی دوستانش هماره تا صبح محشر

به حبس در بسته طورش، به ازدواج افلاک نورش

چه غم اگر خصم کورش، ندارد این نور باور

نیاز آرد نیازش، نماز آرد نمازش

شرار سوز و گدازش، گذشته از چرخ اخضر

صبا بیاور غباری زدامن کاظمین

مگو کنم از شمیمش مشام جان را معطر

دل‌م بود زائر او، نشست‌ه بر حائر او
مزار او را گرفته، چون جان پاکیزه در بر
ز حبس در بسته بخشد به خلق عالم رهایی
به قعر زندان نهد پا ز اوج گردون فراتر
تمام خلقت همیشه کنار خوان عطایش
وجود هستی هماره به بحر وجودش شناور
جعفر رسول زاده (آشفته)

صادق تبار

شد باصفا خانه ی توحید
نور خدا در افق تایید
شد با صفا خانه ی توحید
ششم امام جان به قربانش
یک گل شکفت از گلستانش
شد باصفا خانه ی توحید
نسل بتول آیت کوثر
هفتم امام نسل پیغمبر
شد باصفا خانه ی توحید
موسای کاظم گل ایمان
گلوازه ی معنی قرآن
شد باصفا خانه ی توحید

نور وجود گشته تابنده

هستی زند بر رخسار خنده

شد باصفا خانه ی توحید

صادق تبار حضرت کاظم

زهرا نسب چون علی عالم

شد باصفا خانه ی توحید

یک جرعه از جام احسانش

شیرین کند کام یارانش

شد باصفا خانه ی توحید

میلاذ او بر همه تبریک

بر مهدی فاطمه تبریک

شد

باصفا خانه ی توحید

غلامرضا سازگار (میثم)

خورشید عشق

سر زد مهی زیبا از نسل کوثر

شد جلوه گر نور موسی بن جعفر

بر گوش جان - هر دم رسد - این زمزمه

چشمت روشن - یا مولاتی - یا فاطمه

تابنده خورشید عشق و عقیده

امام صادق را فروغ دیده

شد سیمایش - روشنگر - جانها همه

چشمت روشن - یا مولاتی - یا فاطمه

ماه مدینه شمع جمع هستی

بر ما دهد درس یکتا پرستی

هفتم وصی خاتم النبیین

سلاله طاها و آل یاسین

محبتش بر دیانت شد لازمه

چشمت روشن - یا مولاتی - یا فاطمه

منادی از سوی حیّ تبارک

مژده دهد زین مولود مبارک

گرامی دارد شیعه مقدمش را

باشد دل را بانگ شادی با این نغمه

شوید به آب دیده حرمش را

چشمت روشن - یا مولاتی - یا فاطمه

محمد موحدیان (یاسر)

وادی سینا

شده دل وادی سینا به تجلای موسی

که کلیم خدا آید به تماشای موسی

معجز نور

کرده ظهور مولا

موسی بن جعفر

به طواف حرم رفتم به هوای تو بودم

همه جا با خیال تو به ولای تو بودم

کعبه ی من

قبله ی من

مولا

موسی بن جعفر

دل بیت الحرام عشق ز تو گیرد تمنا

حجر الاسود هستی به تو دارد تولا

مروه منا

سعی و صفا

مولا

موسی بن جعفر

چه لیاقت مرا مولا که کنی یک نگاهم

منم آن عاشق مسکین که تو را از تو خواهم

یک نفسم

از تو بسم

مولا

موسی بن جعفر

دلم از کاظمین تو به خدا رونتابد

نرود از سر کویت که به جز تو نیاید

عشق منی

جان به تنی

مولا

موسی بن جعفر

تویی آن هفتمین مولا که ز هفت آسمانت

ز ملک می رسد تبریک به دل شیعیانت

بر تو امام

عرض سلام

مولا

موسی بن جعفر

جعفر رسول زاده (آشفته)

نور هدی

داده خداوند جلی

حمیده را دسته گلی

آمد موسی طور انما

روشن چشم رسول مصطفی

صادق آل مرتضی چشم تو روشن

ولی حق نور هدی چشم تو روشن

مولود این هفتم ولی

بادا مبارک بر علی

آمد موسی طور انما

روشن چشم رسول مصطفی

ای قائد ورهبر ما چشم تو روشن

ای سایه ات بر سر ما چشم تو روشن

شفیع محشر باشد این

موسی بن جعفر باشد این

آمد موسی طور انما

روشن چشم رسول مصطفی

ای حجت بن العسکری چشم تو روشن

ای آنکه ما را یآوری چشم تو روشن

جلوه ی دیگر

چون گل گلزار صادق پرده از رخ بر گرفت

عالم از نور جمالش جلوه ی دیگر گرفت

آفتاب صبح صادق آنکه از صبح ازل

روشنی خورشید از آن ماه بلند اختر گرفت

در مکنون پرورش چون یافت در مهد صدف

شد حمیده خو چو خو، در دامن مادر گرفت

موسی کاظم امام هفتمین نور خدا

آنکه نور عارضش آفاق سرتاسر گرفت

آنکه روشن از جمالش گشت آیات خدا

وانکه رونق از کمالش شرع پیغمبر گرفت

هم ادب رونق از آن گنجینه آداب یافت

هم سخن زیور از آن کلک سخن گستر گرفت

شد رها از بند محنت آنکه از صدق و صفا

دامن باب الحوائج موسی جعفر گرفت

از در باب الحوائج روی حاجت بر متاب

زانکه فیضش چشمه از سر چشمه ی داور گرفت

در صف محشر شفاعت یافت آنکو چون رسا

دامن موسی بن جعفر در صف محشر گرفت

باب الحوائج

در هفتم ماه صفر شد جلوگر ماهی منور

تابیده نور از طلعت موسی بن جعفر

عالم شده نورانی از ماه جمالش

گشته فضا خوشبو ز عطر بی مثالش

دل گشته محو جلوه ی زیبای این سیمینه پیکر

شهر مدینه شد ز نور نورانی امشب

موسی بن جعفر آمده مهمانی امشب

بیت امام ششمین از این گهر بگرفته زیور

خندد چو غنچه هر دم از شب تا سپیده

بر دامن مام کرام خود حمیده

لبخند شادی می زند مادر بر این یاس معطر

باب الحوائج هفتمین گنج امامت

بر دوستان خویشان دارد عنایت

ما را بود در رنج و غم این مهر بان همراه ویاور

احمد سمیع

مهر ولایت

پیک سعادت

داد این بشارت (۲)

تابیده هفتم

مهر ولایت

آمد این مژده از حی تبارک (۲)

میلاذ موسی بن جعفر مبارک

مظهر الطاف

داور آمد (۲)

هفتم وصی

پیغمبر آمد

شد شکوفا گل گلزار احمد (۲)

زیبا گل سر سبد محمد

دارد مدینه

سیمای شادی (۲)

این مژده بر لب

دارد منادی

میلاذ میوه ی قلب بتول است (۲)

رشک جنت مدینه الرسول است

واشد گل نور

از نخله ی طور (۲)

شد آشکارا

نور علی نور

عالم از مقدمش گردید روشن (۲)

یا مهدی یا مهدی چشم تو روشن

از هستیش هر

بود و نبود است (۲)

میلاذ شاه

ملک وجود است

آمد آن مظهر الطاف داور (۲)

فرزند فاطمه موسی بن جعفر

احمد سمیع

مراثی

سلام من

ای شیعه بر تو باد درود و سلام من

وقت است بشنوید فرازی کلام من

عمرم نه صرف شد به سیه چالها عبث

کز بهر شیعه بود همه اهتمام من

در انزوا نبود همه عمر من که بود

در سجده گاه گوشهء زندان قیام من

روزی که غصه خلق شد از حکمت خدا

بگزید غصه را دل والا مقام من

چون جام عشق فال به نام حسین زد

از غبطه رفت در طلب درد جام من

من آن امام مفترض الاطاعه ام که شد

از اقتدار کنج سیه چال دام من

تنها نی ام (نیستم)، غریب نی ام، بی نوانی ام

زهراست آنکه بود انیس مدام من

بی جرم و بی گناه به زندان گذشت عمر

نه بلکه بود نسل علی اتهام من

زندان مرا به خویش چه خوش داد عادتم

دیگر نداشت فاصله ای صبح و شام من

همچون درخت ریشه دواندم به قعر خاک

خلصنی یاریم شده بود التیام من

از بس که مانده ظاهری از استخوان و پوست

دیگر نبود طاقتی از استلام من

بغض یهود قدرت سیلی فزون کند

زهراست باخبر ز رخ نیل فام من

هر ناسزا و فحش نثارم حلال بود

هر گونه لطف و جود

و نوازش حرام من

هارون بدست ظلم نگهبان کافرش

می خواست بشکند حرم احترام من

با کام روزه زیر شکنجه لبان خشک

افطار زهر بود بهشتی طعام من

امضای نیلی غل و زنجیر بر تنم

تاکید دیگری است به حسن ختام من

با کام تشنه بر همهء شیعیان خود

همراهی حسین یگانه پیام من

مهدی کجاست تا که بگیرد ز دشمنان

با ضرب ذوالفقار علی انتقام من

توفیق فغان

توفیق فغان دارم چون چاک گریبانها

خاکستر من مانده بر دامن نیرانها

شد دانهء زنجیرم با پیکر من همخون

سخت است برای من پیمودن زندانها

همچون شجری هستم تا نیمه میان خاک

شد غربت افزونم سر لوحهء عنوانها

آویخته ساق من از تختهء تابوتم

بشکسته مرا ساقه چون گل به گلستانها

تا بر روی زهرایم شلاق اثر بنمود

شلاق یهودی شد تادیب مسلمانها

سیلی است بجای خون، زندان عوض طشت است

خون می چکد از لعلم، بشکسته چو دندانها

افتاده میان راه جسمی که به زنجیر است

افسوس از این بیداد، فریاد ز دورانها

درون محبسِ

دیشب درون محبسِ بیداد هارون

می گفت موسی با رضایش قصه خون

دیشب پدر را سر به دامان پسر بود

چشم پسر محو تماشای پدر بود

دیشب پدر سوز دلش را ساز می کرد

بهر پسر افشا هزاران راز می کرد

لعل لبش لب تشنگان را نوش می داد

او راز می گفت و رضایش گوش می داد

می گفت: ای نور دل شمع شب تار

یک لحظه ای از گردنم زنجیر بردار

از بس که با کند ستم من آشنایم

کوبیده گشته گوشت های ساق پایم

بینی اگر گلبرگ رویم گشته نیلی

نبود عجب زیرا ز دشمن خورده سیلی

دیشب که می زد از ره کین وحشیانه

سندی شاهک بر تن من تازیانه

(ژولیده نیشابوری)

چاه زندان

چاه زندان قتلگاه یوسف زهرا شده

چشم یعقوب زمان در ماتمش دریا شده

اختران اشک جاری ز آسمان دیده گشت

چون نهان ماه رخس در هاله غم ها شده

بس که جانسوز است داغ آن امام عاشقان

در عزایش غرق ماتم خانه دل ها شده

ای طرفداران قرآن و شریعت بنگرید

موسی جعفر شهید مکتب تقوا شده

او نه تنها تازیانه خورده از دست ستم

صورتش نیلی ز سیلی چون رخ زهرا شده

ناله جانسوز معصومه ز دل برخواسته

در مدینه دختری امروز بی بابا شده

این عزای کیست که این گونه جهان ماتم سراسر است

گوئیا برپا دوباره شور عاشورا شده

این عزای حجت حق موسی جعفر بود

کز غم جانسوز او افسرده قلب ما شده

«حافظی» شد ژرف زندان بهر او معراج عشق

عاشق صادق سوی معشوق رهیما شده

(محسن حافظی)

در عزای موسی جعفر

چشم گردون در عزای موسی جعفر گریست

دیده خورشید بر آن ماه خوش منظر گریست

گرچه او پروانه حق بود اما همچو شمع

در مناجاتش ز هجر دوست پا تا سر گریست

ژرف زندان بهر او معراج قرب دوست بود

عاشق صادق ز هجران رخ دلبر گریست

گه به یاد مادرش زهرا فغان از دل کشید

گاه بر مظلومی شیر خدا حیدر گریست

دیده عشاق از داغ امام عاشقان

در دل صحرای غم یک آسمان اختر گریست

حضرت معصومه زین ماتم فغان از دل کشید

در مدینه از غم مرگ پدر دختر گریست

در عزای ناخدای فلک تسلیم و رضا

پور دلبندهش رضا در موج غم گوهر گریست

«حافظی» شمع وجودت آب شد از این الم

آتشین طبیعت ز نوک خامه بر دفتر گریست

(محسن حافظی)

عزای حضرت موسی

این سان که چشم اهل دل از خون دل تر است

بهر عزای حضرت موسی ابن جعفر است

خاک زمین شهر مدینه ز داغ او

چون آسمان سینه ما لاله پرور است

از یاد زهر و سینه سوزان آن امام

چشم موالیان حزینش ز خون تر است

پور امام صادق رهبر به مسلمین

نور دو چشم فاطمه و جان حیدر است

با آن که بود قدرت او قدرت علی

با آن که علم و دانش او چون پیمبر است

اما صلاح و مصلحت روزگار بود

تسلیم محض در بر خلاق اکبر است

عمرش اگرچه گوشه زندان به سر رسید

اما عنایتش به جهان سایه گستر است

او عاشق لقای خدا بود و در جهان

زندان و قصر در نظر او برابر است

یک روز با صبوری و یک روز با جهاد

ترویج دین برای امامان مقدر است

زندان ز شأن و منزلتش هیچ کم نکرد

یک موی او ز جمله آفاق برتر است

ما ذره ایم در بر نور جمال او

او مهر آسمان بود

و ذره پرور است

فردا که هر کسی به شفیعی برد پناه

چشم تمام خلق به موسی بن جعفر است

«خسرو» چه ز کثرت عصیان ترا بود

او شافع گناه تو در روز محشر است

(محمد خسرو نژاد)

باده در ساغر

می سزد گر ساقی امشب باده در ساغر بریزد

باده در ساغر به عشق یار سیمین بر بریزد

می سزد گر آب زر امشب برای وصف دلبر

جای جوهر از قلم بر صفحه دفتر بریزد

می سزد امشب اگر طوطی طبعم پر گشاید

جای شعر از سینه ام لعل و دُرّ و گوهر بریزد

می سزد امشب اگر از رحمت حق ابر رحمت

جای باران بر زمین گه عطر و گه عنبر بریزد

می سزد امشب اگر روح الامین از فرط شادی

بر سر خلق جهان از عرش اَعلا زَر بریزد

می سزد امشب اگر از دیدن باب الحوائج

شادی از رخسار و نور از روی پیغمبر بریزد

می سزد امشب اگر از مقدم موسی بن جعفر

اشك شوق از دیدگان ساقی کوثر بریزد

می سزد، امشب اگر بهر نثار مقدم او

آسمان از دیدگان خویشتن اختر بریزد

می سزد امشب اگر از یمن این مولود مریم

بهر کوری حسودان عود در مجمر بریزد

می سزد امشب اگر از آسمان و ابر ظلمت

خاک غم بر فرق خصم موسی جعفر بریزد

زد قدم در ملک هستی آن که از یمن قدومش

وجد از دیوار و شادی و سرور از در بریزد

زد قدم شاهی که از بهر نثار مقدم او

ز آسمان روح القدس از شوق دل اختر بریزد

آمد آن فرمان روایی کز برای مدحت او

جای شعر از سینه «ژولیده» گان گوهر بریزد

(ژولیده نیشابوری)

غوغای محشر

من در این کنج غوغای محشر میکنم

پیروی از مادرم زهرا اطهر میکنم

کاخ استبداد را بر فرق هارون دغا

واژگون با نعره الله اکبر میکنم

تا زند سیلی به رویم سندی از راه ستم

یاد سیلی خوردن زهرای اطهر میکنم

گر چه در قید غل و زنجیر می باشم ولی

استقامت در بر دشمن چو حیدر میکنم

گر زپا و گردن رنجور من خون

می چکد

یاد میخ و سینه مجروح مادر میکنم

راحتم کن دگر

راحتم کن دگر ای حییم، من غریبم، غریبم، غریبم

من که بی جرم و گناهم

گشته زندان قتلگاهم

موسی جعفرم، : غریبم

هفتمین رهبرم، من غریبم

من غریبم، غریبم، غریبم (۲)

خورده ام بس تازیانه

گشته ام سیر از زمانه

رخ نهادم چون غریبانه

روز و شب بر خاک زندان

زین جهان میروم سوی داور

در جنان میروم نزد مادر

من غریبم، غریبم، غریبم (۲)

من به هجران مبتلایم

راحتم کن از بلایم

خواهم هر دم از خدایم

دیدن روی رضایم

ای رضا جان من ای رضا جان

نور چشمان من ای رضا جان

من غریبم، غریبم، غریبم (۲)

راحتم کن دگر ای حبیبم، من غریبم، غریبم، غریبم

من که بی جرم و گناهم

گشته زندان قتلگاهم

موسی جعفرم، : غریبم

هفتمین رهبرم، من غریبم

من غریبم، غریبم، غریبم (۲)

خورده ام بس تازیانه

گشته ام سیر از زمانه

رخ نهادم چون غریبانه

روز و شب بر خاک زندان

زین جهان میروم سوی داور

در جنان میروم نزد مادر

من غریبم، غریبم، غریبم (۲)

من به هجران مبتلایم

راحتم کن از بلایم

خواهم هر دم از خدایم

دیدن روی رضایم

ای رضا جان من ای رضا جان

نور چشمان من ای رضا جان

من غریبم، غریبم، غریبم (۲)

زیب و فری بهتر

بزم ما را نبود زیب و فری بهتر از این

نیست ما بی خبران را خبری بهتر از این

بهر پرواز به کاشانه قاف ملکوت

حق نداده است مرا بال و پری بهتر از این

هر کسی را اثری هست گرانمایه و من

بین اشعار ندارم اثری بهتر از این

آمد این مژده نگوشم سحر از عالم غیب

که نباشد شب ما را سحری بهتر از این

شب میلاد همایون بهین رهبر ماست

که بشر را نبود راهبری بهتر از این

از گریبان زمین سرزده خورشید مگر

که ندیده است بخود زیب و فری بهتر از این

جای دارد که بگوید به دو صد جلوه زمین

آسمانا تو نداری قمری

بهتر از این

صادق آل نبی را پسری داد خدا

که نباشد پدری را پسری بهتر از این

بعد صادق زره لطف نداده است بما

صدف بحر ولایت گهری بهتر از این

بخدائی خدا نیست در اقلیم وجود

بهر زیب سر ما تاج سری بهتر از این

بهتر روز صفر هفتم ماه صفر است

نیست ما هم سفران را سفری بهتر از این

بهتر نابودی هارون ستمگر نبود

خفته در بیشه دین شیر نری بهتر از این

بهتر پرپر شدن زهر ندارد به یقین

شجر گلشن دین برگ و بری بهتر از این

گوئیا خلق نکرده است بدین حسن و خصال

بین ابناء بشر، حق، بشری بهتر از این

چشم خورشید چو افتاده به او گفت نداشت

کلک ذات احدیت هنری بهتر از این

ای شه ملک خراسان پسر شیر خدا

چون تو نبود پسری را پدری بهتر از این

نیست در گردش ایام بدین جلوه گری

مهر و مه را شب و روز دگری بهتر از این
حاجت خویش طلب کن که ندارد پس از این

تیر جانسوز دعایت اثری بهتر از این
من ژولید چه گویم که زیمن قدمش
بزم ما را نبود زیب و فری بهتر از این

نور رخ موسی

زیور آرا شد زمین تا عرش اعلی

چونکه شد نور رخ موسی هویدا

مبارک مبارک مبارک

به به از شان و جلال و عزت و جاهش

خرم افزا شد زمین از دیدن روی گرامش

عالم از این مولد فرخنده گردیده طرب زا

چونکه شد نور رخ موسی هویدا

مبارک مبارک مبارک

بر امام منتظر بادا مبارک این ولادت

تهنیت بر شیعیان حضرتش از این ولادت

رسید شادی شیعیان به عرش اعلی

چونکه شد نور رخ موسی هویدا

مبارک مبارک مبارک

مظلومه ای محنت کشیده

منم مظلومه ای محنت کشیده

ز هجران پدر غربت کشیده

گذشته چهارده سال از غریبی

نبردم از رخ بابا نصیبی

شدم پیر از غم باب الحوائج

که بودم همدم باب الحوائج

کسی طاقت ندارد من بگویم

ز درد دل، ز بُغض در گلویم

منم دردانه موسی بن جعفر

منم آئینه زهرای اطهر

اگر چه روی بابا را ندیدم

ولی از ضامن آهو شنیدم

که بوده پیکرش پر از نشانه

ز بی رحمی صاحب تازیانه

شنیدم حرمت او را دریدند

از این زندان به آن زندان کشیدند

شنیدم سجده اش را می شکستند

شنیدم بر تنش زنجیر بستند

شنیدم دانه های سخت زنجیر

به روی استخوانش کرده تاثیر

شنیدم یک یهودی مثل ثانی

زده سیلی بر او با بد زبانی

شنیدم ناسزایش بر زبان بود

برای رنج دادن بی امان بود

نفهمیدند بابایم مسیحاست

مُقلَّب بر قلوب اهل دنیاست

هزاران ظلم بر مظلوم کردند

پدر را عاقبت مسموم کردند

دلم سوزد که در تشییع پیکر

نکرده از برایش ناله دختر

نشد گرمی بیخشم بر عزایش

کنم گیسو پریشان از برایش

برایم گفته این رعنا برادر

نبودی، خوب شد مظلومه خواهر

و گر نه جان در آنجا می سپردی

تو جان از داغ بابا می سپردی

به پیکر مانده بودش پاره رختی

خودم غسل تنش دادم به سختی

خدایا سخت بود این از برایم

نشد زنجیر از جسمش گشایم

خدا را شکر بر تقدیر کردم

کفن بر جسم و بر زنجیر کردم

در آنجا سینه ام را چاک دادم

عزیزم

را به دست خاک دادم

توفیق فغان

توفیق فغان دارم چون چاک گریبانها

خاکستر من مانده بر دامن نیرانها

شده دانه زنجیرم با پیکر من همخون

سخت است برای من پیمودن زندانها

همچون شجری هستم تا نیمه میان خاک

شد غربت افزونم سر لوحه عنوانها

آویخته ساق من از تخته تابوتم

بشکسته مرا ساقه چون گل به گلستانها

تا بر روی زهرایم شلاق اثر بنمود

شلاق یهودی شد تأدیب مسلمانها

سیلی است بجای خون زندان عوض طشت است

خون می چکد از لعلم بشکسته چو دندانها

افتاده میان راه جسمی که به زنجیر است

افسوس از این بیداد، فریاد ز دورانها

خدایا

من که بی تقصیر در زندان گرفتارم خدایا

از چه دشمن می دهد این قدر آزارم خدایا

من که از زندان زمین گیرم نباشد

حاجتی دیگر به زنجیر گران بارم خدایا
آه از این زندان ظلمانی و زندانبان ظالم
وه کجا افتاده در غربت سرو کارم خدایا
جز فروغ گوهر اشکی که با یاد تو ریزم
کس نیفرزد چراغی در شب تارم خدایا
عاشقان را خواب در چشمان نمی آید از آنرو
روز و شب با ذکر تو مشغول و بیدارم خدایا
ای که می بخشی نجات از بین آب و گل شجر را
کن خلاص از محبس هارون تن زارم خدایا
جان زحسرت بر لب آمد وندیرین ساعات آخر
دیدن روی رضا را آرزو دارم خدایا
کو رضا آرام جانم کو رضا روح و روانم
تا از او روشن شود چشم گهر بارم خدایا
بر مؤید مرحمت فرما طواف مرقدم را
چونکه اشعراش بود مقبول دربارم خدایا

زندانی است

زموج اشک به چشمم نگاه زندانی است
درون سینه ام از غصه آه زندانی است
نه فرصتی نه توانی که راز دل گویم
بیان راز دلم در نگاه زندانی است

ستاره ها مگر از آسمان فرو ریزند
بود روا که به زنجیر ماه زندانی است
امام عدلو فضیلت اسیر هارون است
خدای عشق و محبت به چاه زندانی است
ز تیرگی سبو روزش تفاوتی نکند
به محبسی که ول یاله زندانی است
زاشک دیده چراغی مگر بر افروزد
سپیده ای که به شام سیاه زندانی است
خبر دهید به زهار که یوسف دگرت
به جرم اینکه ندارد گناه زندانی است

یارب

یارب رضای من بود آندر رضای تو
که اینسان اسیر بند گران برای تو
روز و شبم به ظلمت زندان یکی بود
هر چند روشن است دلم از ضیای تو
از بی کسی و ظلمت زندان مرا چه باک
چون مونسیم تویی و منم مبتلای تو
سخت است درد غربت و هجران و انتظار
اما چه غم که سهل شود در هوای تو
از سوز زهر، جان به لب آمد مرا ولی

شادم که می رسم به وصال لقای تو

دیگر ز عمر سیرم و از زندگی بری

خواهم که جان خویش نمایم فدای تو

آن کنج خلوتی که برای عبادت

می خواستم نصیب شدم از عطای تو

ای حجت خدای که باب الحوائجی

داد امید بر تو مؤید گدای تو

سید رضا مؤید

خوش آمدی

بابا رضا به گوشه زندان خوش آمدی

بر دیدن پدر تو پسر جان خوش آمدی

زندان کجا مدینه کجا و تو در کجا

مهمان من به گوشه زندان خوش آمدی

زنجیر و بند کین سرو سامان من بود

امشب مرا بر این سرو سامان خوش آمدی

بر لب رسیده جانم و از دیده رفته نور

نورم به چشم و بر لبم ای جان خوش آمدی

کسی که

کسی که بوسه زند عرش آستانش را

قضا به گوشه زندان نهد مکانش را

کسی که روح الامین است طایر حرمش

هجوم حادثه بر هم زد آشیانش را

به حبس و بند و شهادت اگر چه راضی شد

به جان خرید بلاهای شیعیانش را

قسم به سجده طولانی اش ز شب تا صبح

به سود حلقه زنجیر استخوانش را

چو از مدینه پیغمبرش جدا کردند

به هم زدند دریغا که خانمانش را

زه حيله بازی هارون دون نجاتش داد

بریده بود بیداد خود امانش را

به جز عباى فتاده به خاک در زندان

نبینی آنکه بجوئی اگر نشانش را

سید رضا مؤید

دست توانایش بود

آنکه عالم همه در دست توانایش بود

مرکز دایره غم دل دانایش بود

هفتمین حجت معصوم ز ظلم هارون

چارده سال به زندان ستم جایش بود

دل موسای کلیم از غم این موسی سوخت

که به زندان بلا طور تجلایش بود

معنی قعر سجون باید و ساق المرصوض

پرسی از حلقه زنجیر که بر پایش بود

یاد حق هم نفس گوشه تنهایی او

اه دل روشنی خلوت شبهایش بود

بس که غم دید زندان و زندان بانس

زندگی بخش جهان مرگ تمنایش بود

نه همین زهر جفا بر دلش افروخت شرر

زشهادت اثری بر همه اعضایش بود

یوسف فاطمه یارب چه وصیت فرمود

که پس از مرگ همی سلسله بر پایش بود

سید رضا مؤید

سینه سوزان

نالای سوخته از سینه سوزان آید

وین نوائست که از گوشه زندان آید

آن چه زندان که سیه چال بود از دهشت

شب و روزش به نظر تیره و یکسان آید

های هارون که گرفتار تو شد موسی عصر

شب و روز تو و او هر دو به پایان آید

سالها این پسر فاطمه مهمان تو هست

هیچ گفتی که چه ها بر سر مهمان آید

همدم آن پدر پیر زچندین اولاد

طفل اشکی است که از دیده به دامان آید

امشب از غربت او سلسله هم می نالد

که آن جگر سوخته را عمر به پایان آید

کندو زنجیر از آ «جان به زندان مأنوس

نکشد دست اگر بر لب او جان آید

گرچه این زمزمه خاموش شود تا به ابد

بانگ مظلومیش از سینه باران آید

سید رضا مؤید

سینه سوزان

نالای سوخته از سینه سوزان آید

وین نوائیست که از گوشه زندان آید

آن چه زندان که سیه چال بود از دهشت

شب و روزش به نظر تیره و یکسان آید

های هارون که گرفتار تو شد موسی عصر

شب و روز تو و او هر دو به پایان آید

سالها این پسر فاطمه مهمان تو هست

هیچ گفتی که چه ها بر سر مهمان آید

همدم آن پدر پیر زچندین اولاد

طفل اشکی است که از دیده به دامان آید

امشب از غربت او سلسله هم می نالد
که آن جگر سوخته را عمر به پایان آید
کند و زنجیر از آ «جان به زندان مأنوس
نکشد دست اگر بر لب او جان آید
گرچه این زمزمه خاموش شود تا به ابد
بانگ مظلومیش از سینه باران آید
سید رضا مؤید

دست توانایش بود

آنکه عالم همه در دست توانایش بود
مرکز دایره غم دل دانایش بود
هفتمین حجت معصوم ز ظلم هارون
چارده سال به زندان ستم جایش بود
دل موسای کلیم از غم این موسی سوخت
که به زندان بلا طور تجلایش بود
معنی قعر سجون باید و ساق المرصوض
پرسی از حلقه زنجیر که بر پایش بود
یاد حق هم نفس گوشه تنهایی او
اه دل روشنی خلوت شبهایش بود
بس که غم دید زندان و زندان بانس
زندگی بخش جهان مرگ تمنایش بود

نه همین زهر جفا بر دلش افروخت شرر

زشهادت اثری بر همه اعضایش بود

یوسف فاطمه یارب چه وصیت فرمود

که پس از مرگ همی سلسله بر پایش بود

سید رضا مؤید

شهادت

مرارت و شهادت امام کاظم (ع)

سید محمد تقی مدرسی

رنجها و غمهای امام موسی بن جعفر بعد از فاجعه کربلا، دردناکتر و شدیدتر از سایر ائمه علیهم السلام بود. هارون الرشید همواره در کمین ایشان بود، اما نمی توانست به آن حضرت آسیبی برساند. شاید او از ترس اینکه مبادا سپاهیان در صف یاران آن حضرت درآیند، از فرستادن آنان برای دستگیری و شهید کردن امام خودداری می ورزید، زیرا پنهانکاری که افراد مکتبی در اقدامات خود ملزم بدان بودند، موجب شده بود که دستگاه حاکمه حتی به نزدیک ترین افراد خود اعتماد نکند. این علی بن یقظین وزیر هارون الرشید و آن یکی جعفر بن محمد بن اشعث وزیر دیگر هارون است که هر دو شیعه بودند همچنین بزرگ ترین والیان و کارگزاران هارون در زمره هواخواهان اهل بیت علیهم السلام بودند. از این رو بود که هارون خود شخصاً به مدینه رفت تا امام کاظم را دستگیر کند. نیروهای مخصوص هارون به اضافه سپاهی از شعرا و علمای درباری و مشاوران، او را در این سفر همراهی می کردند و میلیونها

درهم و دینار از اموالی که از مردم به چپاول برده بود، با خود حمل می کرد و به عنوان حق السکوت به اطرافیان خود در این سفر بذل و بخشش می نمود. و در این میان به رؤسای قبایل و بزرگان و چهره های سرشناس مخالف توجه و رسیدگی بیشتری نشان می داد.

هارون الرشید این گونه عازم مدینه شد تا بزرگ ترین مخالف حکومت غاصبانه خویش را دستگیر کند. اینک ببینیم هارون برای رسیدن به این مقصود چه کرد:

اول: هارون چند روزی نشست. مردم به دیدنش می آمدند و او هم به آنها حاتم بخشی می کرد تا آنجا که شکمهای برخی از مخالفان را که مخالفت آنان با حکومت جنبه شخصی و برای رسیدن به منافع خاصی بود، سیر کرد.

دوم: عده ای را مأموریت داد تا در شهرها بگردند و بر ضد مخالفان حکومت تبلیغات به راه اندازند. او همچنین شاعران و مزدوران درباری را تشویق کرد که در ستایش او شعر بسرایند و بر حرمت محاربه با هارون فتوا دهند.

سوم: هارون قدرت خود را پیش دیدگان مردم مدینه به نمایش گذارد تا کسی اندیشه مبارزه با او را در سر نپروراند.

چهارم: هنگامی که همه شرایط برای هارون آماده شد، شخصاً به اجرای بند پایانی طرح توطئه گرانه خویش پرداخت. او به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت. شاید حضور او مصادف با فرارسیدن وقت نماز بوده که مردم و طبعاً امام موسی بن جعفر علیهما السلام برای ادای نماز در مسجد حضور داشته اند. هارون به سوی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله جلو آمد و گفت: السلام علیک یا رسول الله! ای پسر عمو.

هارون در واقع می خواست با

این کار شرعی بودن جانشینی خود را اثبات کند و آن را علّتی درست برای زندانی کردن امام کاظم جلوه دهد.

اما امام این فرصت را از او گرفت و صفها را شکافت و به طرف قبر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و به آن قبر شریف روی کرد و در میان حیرت و خاموشی مردم بانگ برآورد:

السلام علیک یا رسول الله! السلام علیک یا جدّاه!

امام کاظم با این بیان می خواست بگوید: ای حاکم ستمگر اگر رسول خدا پسر عموی توست و تو می خواهی بنابر این پیوند نسبی، شرعی بودن حکومت خود را اثبات کنی باید بدانی که من بدو نزدیکترم و آن حضرت جدّ من است. بنابر این من از تو به جانشینی و خلافت آن بزرگوار شایسته ترم!

هارون مقصود امام را دریافت و در حالی که می کوشید تصمیم خود را برای دستگیری امام کاظم توجیه کند، گفت:

ای رسول خدا من از تو درباره کاری که قصد انجام آن را دارم پوزش می خواهم. من قصد دارم موسی بن جعفر را به زندان بیفکنم. چون او می خواهد میان امت تو اختلاف و تفرقه ایجاد کند و خون آنها را بریزد.

چون روز بعد فرا رسید، هارون فضل بن ربیع را مأمور دستگیری امام کاظم کرد. فضل بر آن حضرت که در جایگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به نماز ایستاده بود، در آمد و دستور داد او را دستگیر کنند و زندانی نمایند. (۱)

سپس دو محمل ترتیب داد که اطراف آنها پوشیده بود. ایشان را در یکی از آنها جای داد و آن دو محمل را روی استر بسته بر هر یک عده ای را گماشت. یکی را به

طرف بصره و دیگری را به سوی کوفه روانه کرد تا بدینوسیله مردم ندانند امام را به کجا می برند. امام کاظم علیه السلام در هودجی بود که به سمت بصره می رفت. هارون به فرستاده خود دستور داد که آن حضرت را به عیسی بن جعفر منصور که والی وی در بصره بود، تسلیم کند. عیسی یک سال آن حضرت را در نزد خود زندانی کرد. سپس عیسی نامه ای به هارون نوشت که موسی بن جعفر را از من بگیر و به هر که می خواهی بسپار و گرنه من او را آزاد خواهم کرد. من بسیار کوشیدم تا دلیلی و بهانه ای برای دستگیری او پیدا کنم، اما نتوانستم حتی من گوش دادم تا ببینیم که آیا او در دعاهای خود بر من یا تو نفرین می فرستد، اما دیدم که او فقط برای خودش دعا می کند و از خداوند رحمت و مغفرت می طلبد!

هارون پس از دریافت این نامه، کسی را برای تحویل گرفتن امام موسی الکاظم روانه بصره کرد و او را روزگاری دراز در بغداد، در نزد فضل بن ربیع، زندانی کرد. هارون خواست به دست فضل آن امام را به شهادت برساند، اما فضل از اجرای خواسته هارون خودداری ورزید، در نتیجه هارون دستور داد که آن حضرت را به فضل بن یحیی تسلیم کند و از فضل خواست تا کار امام را یکسره سازد، اما فضل هم زیربار این فرمان نرفت. از طرفی به هارون که در آن هنگام در "رقه" بود، خبر رسید که امام موسی کاظم در خانه فضل به خوشی و آسودگی روزگار می گذارند. از این رو هارون "مسرور" خادم را با نامه هائی روانه بغداد

کرد و به وی دستور داد که یکسره به خانه فضل بن یحیی درآید و در باره وضع آن حضرت تحقیق کند و چنانچه دید همان گونه که به وی خبر داده اند، نامه ای را به عباس بن محمد بسپارد و به او امر کن تا آنرا به اجرا گذارد و نامه دیگری به سندی بن شاهک بدهد و به او بگوید که فرمان عباس بن محمد را به جای آورد. (۲)

این ماجرا را از اینجا به بعد از یکی از روایات تاریخی پی می گیریم:

این خبر به گوش یحیی بن خالد) پدر فضل (رسید. او بی درنگ سوار بر مرکب خویش شد و نزد هارون آمد و از دری جز آن در که معمولاً مردم از آن وارد قصر می شدند، پیش هارون رفت و بدون آنکه هارون متوجه شود از پشت سراو داخل شد و گفت: ای امیرالمؤمنین به سخنان من گوش فراده. هارون هراسان به وی گوش سپرد. یحیی گفت: فضل جوان است، اما من نقشه تو را عملی می کنم.

چهره هارون از شنیدن این سخن از هم شکفت و به مردم روی کرد و گفت: فضل مرا در کاری نافرمانی کرد و من او را لعنت فرستادم اینک او توبه کرده و به فرمان من در آمده است پس شما هم او را دوست بدارید.

حاضران گفتند: ما هر کس را که تو دوست بداری دوست می داریم و هر کس را که دشمن بخوانی ما نیز او را دشمن می خوانیم!! و اینک فضل را دوست داریم.

یحیی بن خالد از نزد هارون بیرون آمد و شخصاً با نامه ای به بغداد رفت. مردم از ورود ناگهانی یحیی شگفت زده شدند. شایعاتی

در باره ورود ناگهانی یحیی گفته می‌شد، اما یحیی چنین وانمود کرد که برای سروسامان دادن به وضع شهر و رسیدگی به عملکرد کارگزاران به بغداد آمده و چند روزی نیز به این امور پرداخت. آنگاه سندی بن شاهک را خواست و دستور قتل آن حضرت را به او ابلاغ کرد. سندی فرمان او را به جای آورد.

امام موسی کاظم هنگام فرارسیدن وفات خویش از سندی بن شاهک خواست که غلام او را که در خانه عباس بن محمد بود، بر بالین وی حاضر کند. سندی گوید: از آن حضرت خواستم به من اجازه دهد که از مال خود او را کفن کنم، اما او نپذیرفت و در پاسخ من فرمود: ما خاندانی هستیم که مهریه زنانمان و مخارج نخستین سفر حجاجان و کفن مردگانمان همه از مال پاک خود ماست و کفن من نیز نزد من حاضر است.

چون امام دعوت حق را لبیک گفت فقها و چهره های سرشناس بغداد را که هیشم بن عدی و دیگران نیز در میان آنها بودند، بر جنازه آن حضرت حاضر کردند تا گواهی دهند که هیچ اثری از شکنجه بر آن حضرت نیست و وی به مرگ طبیعی جان سپرده است. آنان نیز به دروغ به این امر گواهی دادند. آنگاه پیکر بی جان امام را بر کنار جسر بغداد گذارده، ندا دادند: این موسی بن جعفر است که به مرگ طبیعی (جان سپرده است). بدو بنگرید. مردم دسته دسته جلو می آمدند و در سیمای آن حضرت به دقت می نگریستند.

در روایتی که از برخی از افراد خاندان ابوطالب نقل شده، آمده است: فریاد زدند این موسی بن جعفر است که رافضیان

ادعا می کردند او نمی میرد. به جنازه او بنگرید. مردم نیز آمدند و در جنازه آن حضرت نگریستند.

گفتند: امام کاظم را در قبرستان قریش به خاک سپردند و قبرش در کنار قبر مردی از نوفلین به نام عیسی بن عبدالله قرار گرفت. (۳)

روایات تاریخی نقل می کنند که امام کاظم از زندان با شیعیان و هواخواهانش ارتباط برقرار می کرد و به آنها دستوراتی می داد و مسایل سیاسی و فقهی آنان را پاسخ می گفت:

براستی امام کاظم علیه السلام چگونه با شیعیان خویش رابطه برقرار می کرد؟ شاید این ارتباط از راههای غیبی صورت می گرفت، امّا احادیث بسیاری این نکته را روشن می کنند که بیشتر کسانی که امام در نزد آنان زندانی می شد از معتقدان به امامت وی بودند. اگر چه حکومت می کوشید زندانبانهای آن حضرت را از میان خشن ترین افراد و طرفداران خود برگزیند چرا که خود آنها (زندانبانان) از نحوه عبادت امام کاظم علیه السلام و دانش سرشار و مکارم اخلاقی آن حضرت اطلاع داشتند و کرامات بسیاری را از آن حضرت مشاهده کرده بودند.

در کتاب بحارالانوار آمده است که عامری گفت: هارون الرشید کنیزی خوش سیما به زندان امام موسی کاظم فرستاد تا آن حضرت را آزار دهد. امام در این باره فرمود: به هارون بگو:

بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيَتِكُمْ تَفْرَحُونَ (۴).

بلکه شما به هدیه خود شادمانی می کنید.

مرا به این کنیز و امثال او نیازی نیست. هارون از این پاسخ خشمگین شد و به فرستاده خویش گفت: به نزد او برگرد و بگو: ما تو را نیز به دلخواه تو نگرفتیم و زندانی نکردیم و آن کنیز را پیش او بگذار و خود بازگرد.

فرستاده فرمان هارون را به انجام رساند

و خود بازگشت. با بازگشت فرستاده، هارون از مجلس خویش برخاست و پیشکارش را به زندان امام موسی کاظم روانه کرد تا از حال آن زن تفحص کند. پیشکار آن زن را دید که به سجده افتاده و سر از سجده بر نمی دارد و می گوید: قدوس سبحانک سبحانک.

هارون از شنیدن این خبر شگفت زده شد و گفت: به خدا موسی بن جعفر آن کنیز را جادو کرده است. او را نزد من بیاورید. کنیز را که می لرزید و دیده به آسمان دوخته بود در پیشگاه هارون حاضر کردند. هارون از او پرسید:

این چه حالی است که داری؟ کنیز پاسخ گفت: این حال، حال موسی بن جعفر است. من نزد او ایستاده بودم و او شب و روز نماز می گذارد. چون از نماز فارغ شد زبان به تسبیح و تقدیس خداوند گشود. من از او پرسیدم: سرورم! آیا شما را نیازی نیست تا آن را رفع کنم؟ او پرسید: مرا چه نیازی به تو باشد؟ گفتم: مرا برای رفع حوایج شما بدین جا فرستاده اند گفت: اینان چه هدفی دارند؟ کنیز گفت: پس نگریستم ناگهان بوستانی دیدم که اول و آخر آن در نگاه من پیدا نبود، در این بوستان جایگاههایی مفروش به پر و پر نیان بود و خدمتکاران زن و مردی که خوش سیماتر از آنها و جامه ای زیباتر از جامه آنها ندیده بودم، بر این جایگاهها نشسته بودند. آنها جامه ای حریر سبز پوشیده بودند و تاجها و درّ و یاقوت داشتند و در دستهایشان آبریزها و حوله ها و هر گونه طعام بود. من به سجده افتادم تا آنکه این خادم مرا بلند کرد و در آن لحظه

پی بردم که کجا هستم.

هارون گفت: ای خبیث شاید به هنگامی که در سجده بودی، خواب تو را در گرفته و این امور را در خواب دیده باشی؟

کنیز پاسخ داد: به خدا سوگند نه سرورم. پیش از آنکه به سجده روم این مناظر را دیدم و به همین خاطر به سجده افتادم.

هارون به پیشکارش گفت: این زن خبیث را نزد خود نگه دار تا مبادا کسی این سخن را از او بشنود. زن به نماز ایستاد و چون در این باره از او پرسیدند، گفت: عبد صالح (امام موسی کاظم علیه السلام) را چنین دیدم و چون از سخنانی که گفته بود، پرسیدند: پاسخ داد: چون آن منظره را دیدم کنیزان مرا ندا دادند که ای فلان از عبد صالح دوری گزین تا ما بر او وارد شویم که ما ویژه اویم نه تو.

آن زن تا زمان مرگ به همین حال بود. این ماجرا چند روز پیش از شهادت امام کاظم رخ داد. این ارزش و کرامت امام کاظم علیه السلام در پیشگاه خدا و این هم فرجام هارون ستمگر و سرکش!!

از خداوند بزرگ می خواهیم که ما را جزو دوستداران دوستانش و بیزاران از دشمنانش قرار دهد و ما را بر پیمودن راه ائمه هدی علیهم السلام توفیق ارزانی فرماید.

پاورقی ها:

(۱) مقاتل الطالبيين، ص ۲۱۳.

(۲) مقاتل الطالبيين، ص ۲۳۳.

(۳) مقاتل الطالبيين، ص ۲۳۴ به نقل از کتاب الغیبه شیخ طوسی، ص ۲۲.

(۴) سوره نمل، آیه ۳۶.

منبع: هدایت گران راه نور - زندگانی امام موسی بن جعفر (ع)

حساسیت هارون نسبت به امام کاظم «ع»

تشیع در گذرگاه تاریخ

درسهایی از مکتب اسلام شماره ۳۸۳، بهمن ۷۱

داود الهامی

امام کاظم - علیه السلام - امامیه را از

قیام مسلحانه بر حذر می داشت و آنان را به فعالیت‌های فکری و تقیه و پنهانکاری توصیه می کرد و خود آن حضرت نیز از اقدام به کارهائی که موجب تحریک هارون بشود، اجتناب می ورزید موضعی که امام در رابطه با قیام یحیی محض صاحب دایلم اتخاذ فرمود، موقتاً حسن ظن هارون را نسبت به خود جلب کرده بود، کلینی از جعفری نقل می کند که می گوید به من خبر رسید که نام موسی بن جعفر - علیه السلام - به دست هارون افتاد، چون آن را قرائت کرد گفت: «الناس یحملونی علی موسی بن جعفر و هو بری مما یرمی به». [۱] (مردم مرا بر موسی بن جعفر می شورانند، در صورتی که او از آنچه متهمش می کنند، منزه است).

این جمله حاکی از آن است که هارون نسبت به موسی بن جعفر حساسیت فراوانی داشته است و تنها به کار بردن تقیه از طرف امام و بعضی از خوابهای تهدید آمیز و کراماتی که از آن حضرت سر می زد، توانست آن حضرت را از شر هارون موقتاً در امان بدارد اما بالاخره تهدیدی که او از ناحیه امام برای حکومت خویش احساس می کرد و کینه و دشمنی که نسبت به آن حضرت داشت و حسادت عده ای از علویان نسبت به شخصیت او و افتراء و سخن چینی آنان و سایر سخن چینیان در رابطه با آن حضرت پیش هارون، او را به شدت عمل علیه امام و شیعیان امامیه برانگیخت.

به تعبیر احمد شبلی، هارون از شیعیان بدش می آمد و آنان را به قتل می رسانید [۲] و آن قدر از علویان و شیعیان بدش می آمد که

شاعران برای تقرب جستن به او، اشعار هجو درباره خاندان علی می سرودند او سوگند خورده بود که این خاندان و شیعیان را از ریشه برافکند، می گفت: (تا کی خاندان و فرزندان ابوطالب را تحمل کنم به خدا سوگند که می کشم هم خودشان را و هم شیعیانشان را. .). [۳] رشید کسی بود که مرقد مطهر امام حسین - علیه السلام - را خراب کرد و زمین کربلا را به زیر شخم برد، و درخت سدری را که در کنار آن بقع شریف، زائران را سایبان می بود، برید. [۴] عقاد خطاب به رشید با اشاره به نبش قبری که از امام حسین - علیه السلام - کرده بود، گفت: «گویا می ترسیدند که شیعیان علی، قبر تو را هم نبش کنند، او اینرو ترا در قبر پیشوا و امام علویان (امام رضا) نهادند تا از نبش قبر و اهانت پس از مرگ رهائی یابی شگفتا که فرزندان علی به قلمرو گسترده تو پناه می آورند ولی در همه جا تنگی می دیدند اما پیروان تو که در جستجوی پناهگاهی برآمدند تا جسد پادشاهی پر عرض و طول را پس از مرگ در آن بنهند، دیدند که این جسد در قبر یکی از همان پناهندگان بی پناه نهاده شد» [۵].

نخسین دستگیری امام کاظم - علیه السلام

هارون می دانست که امام کاظم - علیه السلام - خمس، خراج و هدایا را از پیروانش دریافت می دارد، اینها همه او را به فکر برد که امام کاظم - علیه السلام - پشت سر تمام این فعالیتها قرار دارد و توطئه براندازی او را تدارک دیده است. به همین جهت مبارزه دامنه داری را برای دستگیری امامیه آغاز

کرد [۶] او نخست امام کاظم - علیه السلام - را در مدینه به سال ۱۷۹ دستگیر کرد و او را به زندان بصره و بغداد روانه ساخت. [۷] از اخبار مختلفی که نقل شده معلوم می شود امام - علیه السلام - دو بار به دست هارون به زندان افتاده است مرتبه اول که دقیقاً تاریخ آن معلوم نیست، هارون در اثر دیدن یک خواب تهدید آمیز، امام را موقتاً آزاد ساخته.

مسعودی درباره خواب هارون و آزاد شدن امام - علیه السلام - از زندان می نویسد: «عبدالله بن مالک خزایی»، رئیس شرطه هارون می گوید: فرستاد هارون در موقعی که هیچ سابقه نداشت در چنان اوقاتی پیش من آید، بر من وارد شد و حتی مجال لباس پوشیدن به من نداد و با آن حال مرا پیش هارون برد، وقتی وارد شدم سلام کردم و نشستم سکوت همه جا را فرا گرفته بود، وحشت عجیبی به من دست داد و هر لحظه بر نگرانی من می افزود، در این هنگام هارون از من پرسید عبدالله می دانی چرا تو را احضار کرده ام؟ گفتم: نه به خدا. گفت: یک حبشی را در خواب دیدم که حربه ای به دست گرفته و به من می گفت: اگر همین الان موسی بن جعفر را آزاد نکنی با این حربه سرت را از تن جدا می کنم. اکنون برو و او را فوراً آزاد کن و سی هزار درهم به وی بده و به او بگو که اگر می خواهد همین جا بماند و هر احتیاجی که داشته باشد برآورده می کنم و اگر می خواهد به مدینه بازگردد، وسائل حرکت او را آماده کن.

با ناباوری سه بار از هارون پرسیدم: دستور می دهید موسی بن جعفر را آزاد کنم؟! هر مرتبه سخن خود را تکرار و بر آن تأکید ورزید. از پیش هارون بیرون آمده وارد زندان شدم، وقتی موسی بن جعفر مرا دید وحشت زده در برابر من به پا خواست، او خیال می کرد که من مأمور شکنجه و اذیت او هستم، گفتم آرام باشید من دستور دارم شما را همین الان آزاد کنم و سی هزار درهم در اختیار شما قرار بدهم.

موسی بن جعفر - علیه السلام - پس از شنیدن حرفهای من چنین گفت: اکنون جدم رسول خدا را در خواب دیدم که می فرمود: یا موسی «حبست مظلوماً» (تو از راه ستم زندانی شده ای) این دعا را بخوان که همین امشب از زندان خلاص خواهی شد عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت چه بگویم فرمود: بگو: «یا سامع کل صوت و یا سابق الفوت و ...» خواندم همینطوری که می بینی آزاد شدم. [۸] مرحوم صدوق این روایت را با تفصیل بیشتری نقل کرده است. [۹] ولی طولی نکشید باز هارون را بر علیه امام - علیه السلام - تحریک کردند، مجدداً دستوری مبنی بر دستگیری امام کاظم - علیه السلام - و پیروانش صادر کرد.

معروف است که هارون در سال ۱۷۹ ه ق به قصد حج از بغداد حرکت کرد همین که نزدیک مدینه رسید، بزرگان و اشراف شهر به استقبال او آمدند امام کاظم - علیه السلام - نیز بر استری سوار بود و در میان استقبال کنندگان حضور داشت. ربیع (دربان مخصوص هارون رو به آن حضرت کرده) گفت:

این مرکب چیست که با آن به دیدار امیرالمؤمنین آمده ای؟ اگر با آن به دنبال دشمن روی به او نخواهی رسید و اگر دشمن به دنبال تو آید از دست او بدر نخواهی رفت؟ حضرت فرمود: نه، این مرکب از سرفرازی و تکبر اسب، پست تر، و از زبونی و خواری الاغ بالاتر است و «خیر الامور اوسطها» و بهترین هر چیز میانه و حد وسط آن است. چون هارون وارد مدینه شد رو به قبر شریف پیامبر صلی الله علیه و اله برای زیارت آن بزرگوار نهاده و مردم نیز وی را همراهی می کردند، وقتی هارون در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و اله قرار گرفت در حالی که مردم شهر از جمله امام کاظم - علیه السلام - حضور داشتند، اشاره به قبر پیامبر گفت:

«السلام عليك يا رسول الله السلام عليك يا بن عم (مفتخراً بذلك على غيره)» .

(سلام بر تو ای رسول خدا ای پسر عمو) می خواست بدینوسیله به دیگران افتخار کند و بفهماند که مقام من از دیگران برتر است، چون من پسر عموی پیامبرم.

در این هنگام حضرت موسی بن جعفر - علیه السلام - پیش قبر آمده و خطاب به رسول خدا گفت: «السلام عليك يا رسول الله السلام عليك يا أبه» .

(سلام بر تو ای رسول خدا و سلام بر تو ای پدر) و مقصود حضرت هم این بود که عوام فریبی هارون را به مردم بفهماند و برتری مقام خویش را بر هارون به آنان گوشزد نماید و در حقیقت او را خلع سلاح کند «فتغير وجه الرشيد و تبين الغيظ فيه»

هارون پس از شنیدن این سخن رنگ صورتش دگرگون شد و آثار خشم در چهره اش آشکار گردید [۱۰] خطاب به آن حضرت گفت: «هذا الفخر يا ابا الحسن جداً؟» (این جداً مایه افتخار است یا ابوالحسن).

و سپس دستور بازداشت آن حضرت را صادر کرد. [۱۱] هارون سپس رو به یحیی بن جعفر کرده و گفت: «اشهد انه ابوه حقاً»

(شهادت می دهم که رسول خدا حقاً پدر اوست).

این جمله به منزله اعتراف به عدم صحت خلافت خاندان خود بود که بر اساس وراثت پی ریزی شده بود و اعتراف به اینکه امامان از نسل فاطمه، فرزندان رسول خدا هستند.

امام بار دوم به دست هارون زندانی شد در نقل دیگر آمده است: که هارون در همان سال (۱۷۹) به حج رفت و ابتداء به مدینه طیبه آمده و حضرت موسی بن جعفر - علیه السلام - با گروهی از اشراف و بزرگان مدینه به استقبال او آمدند، سپس حضرت چنانچه معمول او بود به مسجد رفت پس هارون شبانه به نزد قبر رسول خدا صلی الله علیه واله رفته گفت:

يا رسول الله اني اعتر باليك من شى ارید ان افعله ارید ان احبس موسى بن جعفر - علیه السلام - فانه یرید التشتيت بين امتك و سفك دمائها .

(ای رسول خدا من از آنچه می خواهم انجام دهم پوزش می طلبم، می خواهم موسی بن جعفر را به زندان اندازم، زیرا او می خواهد میان امت تو اختلاف اندازد و خون آنان را بریزد.

سپس دستور داد آن حضرت را در مسجد گرفتند و به نزد او بردند، به زنجیر بسته و دو محمل

ترتیب داد و آن حضرت را در یکی از آنها نهاده بر استری بست و محمل دیگر را بر استر دیگر نهاده و هر دو محمل را که اطراف آن پوشیده بود از خانه او بیرون بردند، و همراه هر دوی آنها سوارانی فرستاد (همینکه از شهر بیرون رفتند) سواران دو دسته شدند دسته ای با یک محمل به سوی بصره رفتند و دسته ای دیگر با محمل دیگر راه کوفه را پیش گرفتند. و موسی بن جعفر - علیه السلام - در آن محملی بود که آن را به بصره بردند.

مرحوم مفید می نویسد: اینکه هارون این کار را کرد برای آن بود که مردم ندانند موسی بن جعفر - علیه السلام - را به کجا می برند و به آن دسته از سواران که همراه موسی بن جعفر - علیه السلام - بودند، دستور داد آن حضرت را در بصره به عیسی بن جعفر بن منصور که در آن زمان فرماندار بصره بود، بسپارند آن حضرت را در بصره به او تحویل دادند و عیسی یکسال آن حضرت را در بصره در زندان نگاه داشت، تا اینکه هارون نامه ای به او نوشت که حضرت را به قتل برساند. عیسی بن منصور با نزدیکان و مشاورین خود درباره کشتن امام - علیه السلام - مشورت کرد، آنان این کار را برای وی صلاح ندانستند و نظر دادند که از کشتن او دست باز دارد و از هارون بخواهد که او را از این کار معاف بدارد.

این بود که عیسی بن جعفر نامه ای به هارون نوشت: مدتی است که موسی بن جعفر - علیه السلام - در

زندان من است و من در این مدت آزمودم و جاسوسی بر او گماشتم و هیچ دیده نشد به چیزی جز عبادت سرگرم شود.

عیسی در نامه خود می افزاید که: «وضعت من یسمع منه ما یقول فی دعائه فما دعی علیک و لا علی و لا ذکرنا بسوء و ما یدعو لنفسه الا بالمغفره و الرحمه». (کسی را گماردم تا هنگام دعای او گوش فرا دارد و بشنود در دعا چه می گوید و شنیده نشد بر تو و بر من نفرین کند و نام ما را به بدی ببرد و برای خود نیز جز به آمرزش و رحمت دعائی نمی کند).

پس اکنون کسی را بفرست تا من موسی بن جعفر را به او تحویل دهم و در غیر این صورت او را آزاد خواهم کرد زیرا من بیش از این نمی توانم او را در زندان نگهدارم.

و روایت شده است که برخی از دیده بانانی که عیسی بن جعفر بر آن حضرت گماشته بود به او گزارش دادند که بسیار شنیده است که آن حضرت در دعای خود می گوید: «اللهم انک تعلم انی کنت اسئلك ان تفر غنی لعبادک اللهم و قد فعلک فلک الحمد». [۱۲] (بار خدایا تو می دانی که من برای عبادت از تو جای خلوتی خواسته بودم و تو چنین جائی برای من آماده کردی، پس سپاس از آن توست (که حاجت مرا برآوردی) این نهایت زهد و پارسائی و رضا و تسلیم امام - علیه السلام - و درعین حال شدت تقیه و پنهان کاری آن حضرت را نشان می دهد.

خلاصه امام - علیه السلام - را تحویل فضل بن ربیع

دادند که مدتی طولانی نزد او زندانی بود. هارون از او خواست آن حضرت را به قتل برساند از نیز از انجام این کار سرباز زد. پس از آن نامه به فضل بن ربیع نوشت که آن حضرت را به فضل بن یحیی بن خالد برمکی تحویل دهد. فضل بن یحیی او را در برخی از اطاقهای خانه اش جا داد و دیده بانی بر آن حضرت گماشت و آن حضرت شب و روز سرگرم عبادت بود، هم شب را به نماز و تلاوت قرآن و دعا و عبادت می گذرانند. بیشتر روزها روزه بود و روی خویش را از محراب عبادت به جانب دیگر بر نمی گردانند. فضل بن یحیی که چنین دید، گشایشی در کار آن حضرت داده و او را گرمی داشت و وسائل آسایش او را فراهم نمود، این خبر به گوش هارون رسید و آن موقع در (نزدیکی بغداد در جائی به نام) رقه بود به محض اطلاع، از دست فضل سخت عصبانی شد نامه ای به فضل بن یحیی نوشت و از اکرام و احترامی که نسبت به موسی بن جعفر انجام داده بود، او را باز داشته و دستور داد آن حضرت را بکشد.

فضل اقدام به این کار ننمود. هارون از اینکه فضل دستورش را نپذیرفته در خشم شد و مسرور خادم را طلبیده به او گفت: هم اکنون با شتاب به بغداد برو و یکسره به نزد موسی بن جعفر می روی و اگر دیدی که او در آسایش و رفاه است و رفاه است این نامه را به عباس بن محمد برسان و به او دستور بده آنچه

در آن نوشته شده انجام دهد و نامه دیگری نیز به او داد و گفت: این نامه را نیز به سندی بن شاهک برسان و به او دستور ده از فرمان عباس بن محمد پیروی کند.

مسرور به سرعت به بغداد آمد و یکسره به خانه فضل بن یحیی رفت و کسی نمی دانست برای چه کاری آمده. به نزد موسی بن جعفر - علیه السلام - رفت و او را به همان حال که به هارون خبر داده بودند، بدید و بعد به نزد عباس بن محمد و سندی بن شاهک رفته و نامه ها را به ایشان تحویل داد.

عباس بن محمد، فضل بن یحیی را به خانه خود جلب کرد و دستور داد فضل را برهنه کرده و سندی بن شاهک صد تازیانه بر او زد پس از این جریان مسرور جریان را برای هارون نوشت هارون دستور داد آن حضرت را به سندی بن شاهک بسپارند.

خود هارون مجلسی ترتیب داد و در آن مجلس که گروه بسیاری جمع شده بودند، گفت: ای گروه مردم فضل بن یحیی بر من نافرمانی کرد و از دستور من سرپیچی نمود و من در نظر گرفته ام او را لعنت کنم، پس شما نیز او را لعن کنید، پس از آن، مردم از هر سو او را لعنت کرده، بدانسان که از صدای لعنت آنان در و دیوار قصر به لرزه درآمد.

این خبر به گوش یحیی بن خالد (پدر فضل) رسید به سرعت نزد هارون آمد و از در مخصوص وارد قصر هارون شده و از پشت سر هارون به طوری که او نفهمد وارد شده به

نزد او آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین به سخن من گوش فرا دار هارون با ناراحتی گوش به سخن یحیی داد. یحیی گفت: فضل جوان است و من آنچه تو خواهی انجام خواهم داد. هارون خوشحال شد و رو به مردم کرده گفت: فضل دربار چیزی نافرمانی مرا کرده بود، من او را لعن کردم ولی او توبه و بازگشت به فرمانبرداری من کرد، پس او را دوست بدارید. مردم گفتند: ما دوستار هر کسی هستیم که تو او را دوست داری، و دشمن هستیم با هر که تو او را دشمن داری و ما اکنون او را دوست داریم.

سپس یحیی بن خالد از آنجا بیرون آمد تا وارد بغداد شد، مردم از آمدن یحیی به بغداد وحشت زده شدند و هر کس دربار آمدن یحیی به بغداد سخن می گفت و خود یحیی وانمود کرد که برای رسیدگی به امور شهر و سرکشی به کارهای عمال و فرمانداران به شهر آمده. و برای پوشاندن هدف شوم خود نیز چند روزی به این کارها مشغول شد، سپس سندی بن شاهک را طلبید و دستور کشتن حضرت موسی بن جعفر - علیه السلام - را به او داد و او نیز انجام این جنایت هولناک را به عهده گرفت. [۱۳] یعقوبی می نویسد: در زندان به موسی بن جعفر - علیه السلام - گفته شد: کاش به فلانی نوشته بودی تا درباره تو با رشید سخن می گفت. فرمود: «حدثنی ابی عن ابائه ان الله عز و جل اوحی الی داود یا داود انه ما اعتصم عبد من عبادی باحد من خلقی دونی عرف ذلک منه الا و قطعت عنه

اسباب اسماء و اسحت الارض من تحته». [۱۴] (پدرم از پدرانم مرا خبر داد که خدای عزوجل به داود وحی کرد: ای داود. نشد بنده ای از بندگانم مرا رها کرده به کسی از آفریده های من توسل جوید و او را چنان بشناسم مگر آنکه دست وی را از وسیله های آسمانی کوتاه کرده و زمین را زیر پای او فرو بردم).

شهادت امام کاظم (ع)

اینکه یحیی بن خالد عامل به شهادت رساندن امام بود در روایات دیگری نیز به آن تصریح شده است چنان که در روایتی از امام رضا - علیه السلام - آمده است که به آن حضرت عرض شد: آیا یحیی بن خالد پدرتان را مسموم کرد؟ امام این گفته را تأیید فرمود. [۱۵] مرحوم مفید می نویسد: ترتیب کشتن آن امام معصوم چنین بود که سندی بن شاهک زهری در غذای آن بزرگوار ریخته و به نزد او آورد. و برخی گفته اند آن زهر را در رطب قرار داد، امام از آن میل فرمود اثر زهر را در بدن خویش احساس کرد و پس از سه روز آن بزرگوار به بیماری سختی مبتلا شد و در روز سیم از دنیا رفت. [۱۶] مؤلف تجارب السلف می نویسد: «اتفاقاً همان شب که یحیی به بغداد رسید موسی بن جعفر وفات یافت و بعضی گفتند او را زهر دادند و بعضی گفتند به مرگ خود مرد. بعد از آن عدول را از کرخ ببردند تا موسی را مرده دیدند یعنی تا گمان نیفتد که او را کشته اند و شیعه گوید: چون امام موسی را مرده از خانه بیرون آوردند ندا می کردند که امام رافضی به

مرگ خویش بمرد، امام احمد حنبل حاضر بود و پنهان می گریست و چون گفتند امام روافض نماند او گفت: لا والله العظیم بلکه امام مغرب و مشرق نماند». [۱۷] و چون امام کاظم - علیه السلام - از دنیا رفت سندی بن شاهک فقها و بزرگان بغداد را به کنار جنازه آن حضرت گرد آورده و در میان آن جمع، هیشم بن عدی نیز بود، پس همه آنها جنازه موسی بن جعفر - علیه السلام - را نگاه کردند و اثری از زخم یا خفگی در بدن آن حضرت مشاهده نکردند و از همه آنها گواه گرفت که او به مرگ طبیعی از دنیا رفته است و آنان همگی به این مطلب گواهی دادند.

سپس جنازه آن حضرت از زندان بیرون آورده کنار جسر بغداد گذاردند و جار زدند که این موسی بن جعفر است که مرده است او را بنگرید، مردم دسته دسته می آمدند و چهره آن حضرت را به دقت می نگریستند و می رفتند.

از بعضی از روایات استفاده می شود که جسد مبارک آن حضرت را به دو دلیل در معرض دید فقها و بزرگان و عموم مردم قرار دادند:

۱- تا به مردم نشان دهند که آن حضرت به مرگ طبیعی از دنیا رفته است و زخم و جراحت و یا آثار خفگی در آن وجود ندارد.

۲- دیگر اینکه گروهی از شیعیان گمان می کردند که آن حضرت همان قائم منتظر و مهدی موعود است و حبس و زندان او را همان غیبتی می دانستند که برای امام قائم ذکر شده است از اینرو پس از شهادت آن حضرت یحیی بن خالد دستور داد جار

زند که: این موسی بن جعفر است که رافضیان گمان می کردند امام قائم است و نخواهد مرد، پس او را بنگرید و مردم نگاه می کردند، می دیدند که آن حضرت مرده است. [۱۸] این ظاهر قضیه است ولی باطن قضیه دو علت دیگری داشته است:

اولاً: با طبیعی جلوه دادن فوت امام می خواستند هارون را از این جنایت هولناک تبرئه کنند.

ثانیاً: یحیی با عنوان کردن یک فکر انحرافی در میان شیعیان می خواست ذهن مردم را از این ستم و جنایتی که انجام داده بود به این مسأله متوجه کند تا کسی به فکر مسموم شدن آن امام معصوم - علیه السلام - نباشد و گرنه اصلاح عقیده آن گروه چه فائده ای برای یحیی و دستگاه خلافت داشت. بلکه هر اختلافی که میان شیعه می افتاد به نفع دستگاه خلافت بود.

خلاصه، هارون با این ترفندهای فریبکارانه افکار عمومی را آماده کرد و با بی شرمی چنین اظهار داشت که موسی - علیه السلام - به مرگ خدائی در گذشته است. [۱۹] برخی از مورخان نیز تحت تأثیر قرار گرفته و در کتابهای خود مرگ آن حضرت را طبیعی گزارش داده اند. [۲۰] اگر چه بعضی ها نقل شهادت را نیز به عنوان یک قول آورده اند [۲۱] ولی براساس روایات امامیه هارون الرشید امام موسی کاظم - علیه السلام - را در سال ۱۸۳ به تحریک یحیی برمکی مسموم کرد [۲۲] و در ۲۴ یا ۲۵ رجب همان سال به شهادت رسید. [۲۳] رشید همچنین شصت نفر از علویان زندانی را محکوم به مرگ کرد. [۲۴]

پی نوشت ها

[۱] - کلینی کافی ج ۱ ص ۲۶۷.

[۲] - التاریخ الاسلامی و الحضاره

الاسلاميه ج ۳ ص ۳۵۲.

[۳] - الاغانى ج ۵ ص ۲۲۵.

[۴] - امالى شيخ ص ۲۳۰ - شرح ميميه ابى فراس ص ۲۰۹.

[۵] - تاريخ كربلا ص ۱۹۹ به نقل از مجله «الهلال» شماره اکتبر ۱۹۴۷ ص ۲۷ از مقاله عقاد.

[۶] - طبرسى الاحتجاج ص ۱۶۱ نجف، و كشى اختيار معرفه الرجال ص ۲۶۲.

[۷] - كافى، ج ۱ ص ۴۷۶ - نوبختى فرق ص ۷۱-۲.

[۸] - مسعودى مروج الذهب، ج ۳ ص ۷-۳۵۶ طبع قاهره ابن عماد حنبلى شذرات الذهب ج ۱ ص ۳۰۴ - وفيات الاعيان ج ۵ ص ۳۰۱.

[۹] - عيون اخبار الرضا ج ۱ ص ۲۷۳ - امالى صدوق ص ۲۳۶.

[۱۰] - مفيد، ارشاد ص ۷-۲۷۶.

[۱۱] - ابن اثير، كامل ج ۵، ص ۱۰۸.

[۱۲] - مفيد، ارشاد ص ۲۸۱.

[۱۳] - مفيد، ارشاد ص ۲-۲۸۱.

[۱۴] - يعقوبى، ج ۲ ص ۴۱۴.

[۱۵] - كشى، اختيار معرفه الرجال ص ۶۰۴ - شماره ۱۱۲۳ - دلائل الامامه ص ۱۴۷.

[۱۶] - مفيد، ارشاد ص ۲۸۲.

[۱۷] - هندوشاه نخجوانى، تجارب السلف ص ۱۴۰.

[۱۸] - مفيد، ارشاد ص ۲۸۳.

[۱۹] - تاريخ فخرى ص ۲۶۸.

[۲۰] - طبرى جزء ۱۰ ص ۷۰ حوادث سال ۱۸۳.

[۲۱] - ابن خلکان وفيات الاعیان ج ۵ ص ۳۱۰ - عمدہ الطالب ص ۱۹۶.

[۲۲] - نوبختی فرق الشیعہ ص ۶۷ کشی اختیار ص ۲۵۸ - کافی ج ۱ ص ۹-۲۵۸.

[۲۳] - مرحوم مفید در ارشاد وفات آن حضرت را شش روز به آخر ماه رجب نقل کرده و به نقل مرحوم صدوق ۲۵

رجب می باشد.

[۲۴] - عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۹۰ - ۸۹ و ج ۲ ص ۱۴۳.

شهادت حضرت موسی بن جعفر (ع)

منبع

منتهی الامال شیخ عباس قمی

ذکر بعضی از ستمها که بر آن امام مظلوم واقع شده

اشهر در تاریخ شهادت آن حضرت آن است که در بیست و پنجم رجب سنه صد و هشتاد و سه در بغداد در حبس سندی بن شاهک واقع شد و بعضی پنجم ماه مذکور گفته اند. و عمر شریفش در آن وقت پنجاه و پنج سال و به روایت (کافی) پنجاه و چهار سال بود. (۸۶) و بیست ساله بود که امامت به آن جناب منتقل شد و مدت امامتش سی و پنج سال بوده که مقداری از آن در بقیه ایام منصور بوده و او به ظاهر متعرض آن حضرت نشد و بعد از اوده سال و کسری ایام خلافت مهدی بود و او حضرت را به عراق طلبید و محبوس گردانید و به سبب مشاهده معجزات بسیار جرأت بر اذیت به آن حضرت نمود و آن جناب را به مدینه برگردانید و بعد از آن یک سال و کسری مدت خلافت هادی بود و او نیز آسیبی به آن حضرت نتوانست رسانید. (۸۷)

صاحب (عمده الطالب) گفته: هادی آن حضرت را گرفت و در حبس نمود، امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دید که به او فرمود:

(فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطُّعُوا أَرْحَامَكُمْ؟) (۸۸)

چون بیدار شد مراد آن حضرت را دانست، امر کرد حضرت امام موسی علیه السلام را از حبس رها کردند، بعد از چندی بازخواست آن حضرت را حبس کند و اذیت رساند، اجل او را مهلت نداد و هلاک شد، چون خلافت به هارون الرشید رسید آن حضرت را به بغداد آورد و مدتی محبوس داشت و در سال چهاردهم خلافت خویش آن حضرت را به زهر شهید کرد.

(۸۹)

اما سبب گرفتن هارون آن جناب را و فرستادن او را به عراق چنانکه شیخ طوسی و

ابن بابویه و دیگران روایت کرده اند آن بود که چون رشید خواست که امر خلافت را برای اولاد خود محکم گرداند از میان پسران خود که چهارده تن بودند سه نفر را اختیار کرد، اول محمد امین پسر زبیده را ولیعهد خود گردانید و خلافت را بعد از او برای عبدالله مأمون و بعد از او برای قاسم مؤتمن قرار داد و چون جعفر بن محمد بن اشعث را مربی ابن زبیده گردانیده بود یحیی برمکی که اعظم وزرای هارون بود اندیشه کرد که بعد از او اگر خلافت به محمد امین منتقل شود ابن اشعث مالک اختیار او خواهد شد و دولت از سلسله من بیرون خواهد رفت، در مقام توضیح ابن اشعث برآمد و مکرر و مکرر نزد هارون از او بدی می گفت تا آنکه او را نسبت داد به تشیع و اعتقاد به امامت موسی بن جعفر علیه السلام و گفت: او از محبان و موالیان امام موسی علیه السلام است و او را خلیفه عصر می داند و هر چه به هم رساند خمس آن را برای آن جناب می فرستد و به این سخنان شورانگیز، هارون را به فکر آن حضرت انداخت تا آنکه روزی هارون از یحیی و دیگران پرسید که آیا می شناسید از آل ابی طالب کسی را که طلب نمایم و بعضی از احوال موسی بن جعفر را از او سؤال نمایم؟

ایشان علی بن اسماعیل بن جعفر برادرزاده آن حضرت را که آن جناب احسان بسیار نسبت به او می نمود و بر خفایای احوال آن جناب اطلاع تمام داشت تعیین کردند. (به روایت دیگر، محمد بن اسماعیل برادرزاده آن جناب بود). (۹۰)

پس به امر خلیفه نامه ای به پسر اسماعیل نوشتند و او

را طلبیدند، چون آن جناب بر آن امر مطلع شد او را طلبید و گفت: اراده کجا داری؟ گفت: اراده بغداد، فرمود که برای چه می روی؟ گفت: پریشان شده ام و قرض بسیاری به هم رسانیده ام، آن جناب فرمود که من قرض تو را اداء می کنم و خرج تو را متکفل می شوم، او قبول نکرد و گفت: مرا وصیتی کن! آن جناب فرمود: وصیت می کنم که در خون من شریک نشوی و اولاد مرا یتیم نگردانی، باز گفت: مرا وصیت کن! حضرت باز این وصیت فرمود تا سه مرتبه، پس سیصد دینار طلا و چهار هزار درهم به او عطا فرمود، چون او برخاست حضرت به حاضران فرمود: به خدا سوگند که در ریختن خون من سعایت خواهد کرد و فرزندان مرا به یتیمی خواهد انداخت! گفتند: یا بن رسول الله! اگر چنین است چرا به او احسان می نمایی و این مال جزیل را به او می دهی. فرمود:

(حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ آبَائِهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ الرَّحِمَ إِذَا قُطِعَتْ فَوُصِلَتْ قَطَعَهَا اللَّهُ)؛

حاصل روایت آنکه، پدران من روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که چون کسی که با رحم خود احسان کند و او در برابر بدی کند و این کس قطع احسان خود را از او نکند حق تعالی قطع رحمت خود را از او می کند و او را به عقوبت خود گرفتار می نماید.

و بالجمله؛ چون علی بن اسماعیل به بغداد رسید، یحیی بن خالد برمکی او را به خانه برد و با او توطئه کرد که چون به مجلس هارون رود امری چند نسبت به آن حضرت دهد که هارون را به خشم آورد،

پس او را به نزد هارون برد. چون بر او داخل شد سلام کرد و گفت: هرگز ندیده ام که دو خلیفه در یک عصر بوده باشند، تو در این شهر خلیفه و موسی بن جعفر در مدینه خلیفه است، مردم از اطراف عالم خراج از برای او می آورند و خزانه ها به هم رسانیده و ملکی را به سی هزار درهم خریده و نام او را (یسیره) گذاشته. پس هارون دویست هزار درهم حواله کرد به او بدهند، چون آن بدبخت به خانه برگشت دردی در حلقش به هم رسید و هلاک شد و از آن زرها منتفع نشد. و به روایت دیگر بعد از چندی او را زحیری عارض شد و جمیع اعضا و احشاء او به زیر آمد و در همان حال که زر را برای او آوردند در حالت نزع بود، و از این پولها جز حسرت چیزی از برای او حاصل نشد و زرها را به خزانه خلیفه برگردانیدند. (۹۱)

و بالجمله؛ در همان سال که سال صد و هفتاد و نهم هجری بود و هارون برای استحکام خلافت اولاد خود به گرفتن امام موسی علیه السلام اراده حج کرد و فرمانها به اطراف نوشت که علما و سادات و اعیان و و اشراف همه در مکه حاضر شوند که از ایشان بیعت بگیرد و ولایت عهد اولاد او در بلاد او منتشر گردد. (۹۲)

اول به مدینه طیبه آمد، یعقوب بن داود روایت کرده است که چون هارون به مدینه آمد، من شبی به خانه یحیی برمکی رفتم و او نقل کرد که امروز شنیدم که هارون نزد قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با او مخاطبه می کرد که پدر و مادرم به فدای تو باد یا رسول

اللّٰه، من عذر می طلبم در امری که اراده کرده ام در باب موسی بن جعفر، می خواهم او را حبس کنم برای آنکه می ترسم فتنه برپا کند که خونهای امت تو ریخته شود، یحیی گفت: چنین گمان دارم که فردا او را خواهد گرفت. چون روز شد، هارون فضل بن ربیع را فرستاد در وقتی که آن حضرت نزد جد بزرگوار خود رسول خدا صلی اللّٰه علیه وآله وسلم نماز می کرد، در اثنای نماز آن جناب را گرفتند و کشیدند که از مسجد بیرون برند. حضرت متوجه قبر جد بزرگوار خود شد و گفت: یا رسول اللّٰه! به تو شکایت می کنم از آنچه از امت بدکردار توبه اهل بیت بزرگوار تو می رسد، و مردم از هر طرف صدا به گریه و ناله و فغان بلند کردند، چون آن امام مظلوم را نزد هارون بردند ناسزای بسیار به آن جناب گفت، و امر کرد که آن جناب را مقید گردانیدند و دو محمل ترتیب داد برای آنکه ندانند که آن جناب را به کدام ناحیه می برند، یکی را به سوی بصره فرستاد و دیگری را به جانب بغداد و حضرت در آن محمل بود که به جانب بصره فرستاد، و حسان سروی را همراه آن جناب کرد که آن حضرت را در بصره به عیسی بن جعفر بن ابی جعفر منصور که امیر بصره و پسر عموی هارون بود تسلیم نمود، در روز هفتم ماه ذی الحجّه یک روز پیش از ترویج، آن جناب را داخل بصره نمودند و در روز علانیه آن جناب را تسلیم عیسی نمودند، عیسی آن حضرت را در یکی از حجره های خانه خود که نزدیک به دیوانخانه او بود محبوس گردانید

و مشغول فرح و سرور عید گردید و روزی دو مرتبه در آن حجره را می گشود، یک نوبت برای آنکه بیرون آید و وضو بسازد، نوبتی دیگر برای آنکه طعام از برای آن جناب ببرند. محمد بن سلیمان نوفلی گفت که یکی از کاتبان عیسی که نصرانی بود و بعد، اسلام اظهار کرد رفیق بود با من، وقتی برای من گفت که این عبد صالح و بنده شایسته خدا، یعنی موسی بن جعفر علیه السلام در این ایام که در این خانه محبوس بود چیزی چند شنید از لهُو و لعب و ساز و خوانندگی و انواع فواحش و منکرات که گمان ندارم هرگز به خاطر شریفش آنها خطور کرده باشد.

و بالجمله؛ مدت یک سال آن حضرت در حبس عیسی بود و مکرر هارون به او نوشت که آن جناب را شهید کند. او جرأت نکرد که به این امر شنیع اقدام کند، جمعی از دوستان او نیز او را از آن منع کردند، چون مدت حبس آن حضرت نزد او به طول انجامید، نامه ای به هارون نوشت که حبس موسی علیه السلام نزد من طول کشید و من بر قتل وی اقدام نمی نمایم، من چندان که از حال او تفحص می نمایم به غیر عبادت و تضرع و زاری و ذکر و مناجات با قاضی الحاجات چیزی نمی شنوم و نشنیدم که هرگز به تو یا بر من یا بر احدی نفرین نماید یا بدی از ما یاد نماید بلکه پیوسته متوجه کار خود است به دیگری نمی پردازد، کسی را بفرست که من او را تسلیم او نمایم و الا او را رها می کنم و دیگر حبس و زجر او را بر خود نمی پسندم. یکی از حواریان عیسی که به تفحص احوال آن جناب موکل بود

گفته که من در آن ایام بسیار از آن جناب می شنیدم که در مناجات با قاضی الحاجات می گفت: خداوندا! من پیوسته سؤال می کردم که زاویه خلوتی و گوشه عزلتی و فراخ خاطری از جهت عبادت و بندگی خود مرا روزی کنی اکنون شکر می کنم که دعای مرا مستجاب گردانیدی، آنچه می خواستم عطا فرمودی. چون نامه عیسی به هارون رسید کس فرستاد و آن جناب را از بصره به بغداد برد و نزد فضل بن ربیع محبوس گردانید. (۹۳) و در این مدتی که محبوس بود پیوسته مشغول عبادت بود و بیشتر اوقات در سجده بود.

شیخ صدوق از ثوبانی روایت کرده است که جناب امام موسی علیه السلام در مدت زیاده از ده سال هر روز که می شد بعد از روشن شدن آفتاب به سجده می رفت و مشغول دعا و تضرع می بود تا زوال شمس و در ایامی که در حبس بود بسا می شد که هارون بر بام خانه می رفت و نظر می کرد در آن حجره که آن جناب را در آنجا حبس کرده بودند، جامه ای می دید که بر زمین افتاده است و کسی را نمی دید، روزی به ربیع گفت: این جامه چیست که می بینم در این خانه؟ ربیع گفت: این جامه نیست بلکه موسی بن جعفر است، که هر روز بعد از طلوع آفتاب به سجده می رود تا وقت زوال گفت: هرگاه می دانی که او چنین است چرا او را در این زندان تنگ جا داده ای؟ هارون گفت: هیهات! غیر از این علاجی نیست، (۹۴) یعنی برای دولت من در کار است که او چنین باشد. (۹۵)

در کتاب (درّ النّظیم) است که فضل بن ربیع از پدرش نقل کرده که گفت: فرستاد

مرا هارون رشید نزد موسی بن جعفر علیه السلام برای رسانیدن پیامی و در آن وقت آن حضرت در حبس سندی بن شاهک بود. من داخل محبس شدم دیدم مشغول نماز است، هیبت آن جناب نگذاشت مرا که بنشینم لاجرم تکیه کردم به شمشیر خود و ایستادم دیدم که آن حضرت پیوسته نماز می گذارد و اعتنایی به من ندارد و در هر دو رکعت نماز که سلام می دهد بلافاصله برای نماز دیگر تکبیر می گوید و داخل نماز می شود، پس چون طول کشید توقف من و ترسیدم که هارون از من مؤاخذه کند همین که خواست آن حضرت سلام دهد من شروع کردم در کلام، آن وقت حضرت به نماز دیگر داخل نشد و گوش کرد به حرف من، من پیام رشید را به آن حضرت رسانیدم و آن پیام این بود که به من گفته بود مگو به آن حضرت که امیرالمؤمنین مرا به سوی تو فرستاده بلکه بگو برادرت مرا به سوی تو فرستاده و سلام به تو می رساند و می گوید به من رسیده بود از تو چیزهایی که مرا به قلق و اضطراب در آورده بود. پس من تو را از مدینه آوردم و تفحص از حال تو نمودم، یافتم تو را پاکیزه حبیب، بری از عیب دانستم که آنچه برای تو گفته بودند دروغ بوده پس فکر کردم که تو را به منزلت برگردانم یا نزد خودم باشی، دیدم بودند نزد من سینه مرا از عداوت تو بهتر خالی می کند و دروغ بدگویان تو را بیشتر ظاهر می گرداند، صلاح دیدم بودن تو را در اینجا لکن هر کس را غذایی موافق است و با آن طبیعتش الفت گرفته و شاید شما در مدینه غذاهایی

میل می فرمودید و عادت به آن داشتید که در اینجا نمی یابی کسی را که بسازد برای شما، و من امر کردم (فضل) را که برای شما بسازد هر چه میل دارید، پس امر فرما او را به آنچه دوست دارید و منبسط و گشاده رو باشید در هر چه که اراده دارید.

راوی گفت: حضرت جواب داد به دو کلمه بدون آنکه التفات کند به من فرمود:

(لَا حَاضِرٌ لِي مَالِي فَيَنْفَعُنِي وَ لَمْ أُخْلَقْ سَوْلاً، اللَّهُ أَكْبَرُ)؛

یعنی مالم حاضر نیست که مرا نفعی رساند، یعنی هر چه بخوام دستورالعمل بدهم برایم درست کنند و خدا مرا خلق نکرده سؤال کننده و از کسی چیزی طلب کننده. این را فرمود و گفت: اللَّهُ أَكْبَرُ! و داخل نماز شد. راوی گفت: من برگشتم به نزد هارون و کیفیت را برای او نقل کردم هارون گفت: چه مصلحت می بینی درباره او؟ گفتم: ای آقای من! اگر خطی بکشی در زمین و موسی بن جعفر داخل در آن شود و بگوید بیرون نمی آیم از آن، راست می گوید بیرون نخواهد آمد از آن، گفت چنان است که می گویی، لکن بودنش نزد من محبوبتر است به سوی من، و روایت شده که هارون به وی گفت که این خبر را با کسی مگو، گفت تا هارون زنده بود این خبر را به احدی نگفتم. (۹۶)

شیخ طوسی رحمه الله از محمد بن غیاث روایت کرده که هارون رشید به یحیی بن خالد گفت: برو نزد موسی بن جعفر علیه السلام و آهن را از او بردار و سلام مرا به او برسان و بگو:

(يَقُولُ لَكَ ابْنُ عَمِّكَ إِنَّهُ قَدْ سَبَقَ مِنِّي فِيكَ يَمِينُ أَنِّي لِأَخْلِيكَ حَتَّى تُقْرَلِي بِالْإِسَائِهِ وَ تَسْأَلَنِي الْعَفْوَ عَمَّا سَلَفَ مِنْكَ وَ لَيْسَ

عَلَيْكَ فِي أَقْرَارِكَ عَارٌ وَ لَافِي مَسْئَلَتِكَ إِثَابٌ مَنَّقَصَةٌ؛ یعنی پسر عمویت می گوید که من پیش از این قسم خورده ام که تو را رها نکنم تا آنکه اقرار کنی برای من به آنکه بد کرده ای و از من سؤال و خواهش کنی که عفو کنم از آنچه از تو سر زده نیست در این اقرارت به بدی بر تو عاری و نه در این خواهش و سؤال بر تو نقصانی و این یحیی بن خالد ثقه و محل اعتماد من و وزیر من و صاحب امر من است از او سؤال و خواهش کن به قدری که قسم به من عمل آمده باشد و خلاص قسم نکرده باشم، پس هر کجا خواهی برو به سلامت. محمد بن غیاث راوی گوید که خبر داد مرا موسی بن یحیی بن خالد که موسی بن جعفر علیه السلام در جواب یحیی، فرمود ای ابوعلی! من مردنم نزدیک است و از اجلم یک هفته باقی مانده است. (۹۷)

روایت

و روایت شده که در ایامی که در حبس فضل بن ربیع بود، فضل گفت: مکرر نزد من فرستادند که او را شهید کنم من قبول نکردم و اعلام کردم که این کار از من نمی آید و چون هارون دانست که فضل بن ربیع بر قتل آن حضرت اقدام نمی کند آن جناب را از خانه او بیرون آورد و نزد فضل بن یحیی برمکی محبوس گردانید. فضل هر شب (خوانی) برای آن جناب می فرستاد و نمی گذاشت که از جای دیگر طعام برای آن جناب آورند. و در شب چهارم که خوان را حاضر کردند آن امام مظلوم سر به جانب آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا! تومی دانی که اگر

پیش از این روز چنین طعامی می خوردم هر آینه اعانت بر هلاکت خود کرده بودم و امشب در خوردن این طعام مجبور معذورم، و چون از آن طعام تناول نمود اثر زهر در بدن شریفش ظاهر شد و رنجور گردید، چون روز شد طیبی برای آن حضرت آوردند چون طیب احوال آن حضرت پرسید جواب او فرمود، چون بسیار مبالغه کرد، آن جناب دست مبارک خود را بیرون آورد و به او نمود و فرمود که علت من این است. چون طیب نظر کرد دید که کف دست مبارکش سبز شده و آن زهری که به آن جناب داده اند در آن موضع مجتمع گردیده. پس طیب برخاست و نزد آن بدبختان رفت و گفت: به خدا سوگند که او بهتر از شما می داند آنچه شما با او کرده اید. و از آن مرض به جوار رحمت الهی انتقال نمود. (۹۸)

روایت دیگر

و به روایت دیگر چندانی که فضل بن یحیی را تکلیف بر قتل آن جناب کردند او اقدام نکرد بلکه اکرام و تعظیم آن جناب می نمود و چون هارون به رقه رفت خبر به او رسید که آن جناب نزد فضل بن یحیی مکرم و معزز است، اهانت و آسیبی نسبت به آن جناب روا نمی دارد، مسرور خادم را به تعجیل فرستاد به سوی بغداد با دو نامه که بی خبر به خانه فضل در آید و حال آن جناب را مشاهده نماید اگر چنان بیند که مردم به او گفته اند یک نامه را به عباس بن محمد و دیگری را به سندی بن شاهک برساند که ایشان آنچه در آن نامه نوشته باشد به عمل آورند، پس (مسرور) بی خبر داخل بغداد شد و ناگهان به خانه فضل رفت و کسی نمی دانست که

برای چه کار آمده است، چون دید که آن جناب در خانه او معزز و مکرم است، در همان ساعت بیرون رفت و به خانه عباس بن محمد رفت نامه هارون را به او داد، چون نامه را گشود فضل بن یحیی را طلبید و او را در عقابین کشید و صد تازیانه بر او زد و مسرور خادم آنچه واقع شده بود به هارون نوشت، چون بر مضمون نامه مطلع شد نامه نوشت که آن جناب را به سندی بن شاهک تسلیم کنند. و در مجلس دیوانخانه خود به او از بلند گفت: فضل بن یحیی مخالفت امر من کرده است من او را لعنت می کنم، شما هم او را لعنت کنید. پس جمیع اهل مجلس صدا به لعن او بلند کردند، چون این خیر به یحیی بر مکی رسید مضطرب شد خود را به خانه هارون رسانید و از راه دیگر غیر متعارف داخل شد و از عقب هارون درآمد و سر در گوش او گذاشت و گفت اگر پسر من فضل مخالفت تو کرده من اطاعت تو می کنم و آنچه می خواهی به عمل می آورم.

پس هارون از یحیی و پسرش راضی شده روبه سوی اهل مجلس کرد و گفت: (فضل) مخالفت من کرده بود من او را لعنت کردم اکنون توبه و انابه کرده است من از تقصیر او گذشتم شما از او راضی شوید، همگان او از بلند کردند که ما دوستیم با هر که تو دوستی و دشمنیم با هر که تو دشمنی. پس یحیی به سرعت روانه بغداد شد، از آمدن او مردم مضطرب شدند هر کسی سخنی می گفت لکن او اظهار کرد که من از برای تعمیر قلعه و تفحص

احوال عمال به این صوب آمده ام وچند روز مشغول آن اعمال بود، پس سندی بن شاهک را طلبید و امر کرد که آن امام معصوم را مسموم گرداند و رطبی چند به زهر آلوده کرد به ابن شاهک داد که نزد آن جناب ببرد و مبالغه نماید در خوردن آنها و دست از آن جناب بردارد تا تناول نمود، و موافق روایتی سندی خرماهای زهر آلود را برای آن حضرت فرستاد و خود آمد ببیند تناول کرده است یا نه، وقتی رسید که حضرت ده دانه از آن تناول فرموده بود، گفت: دیگر تناول نما، فرمود که در آنچه خوردم مطلب توبه عمل آمد و به زیاده احتیاجی نیست. پس پیش از وفات آن حضرت به چند روز قضات و عدول را حاضر کرد و حضرت را به حضور ایشان آورد و گفت: مردم می گویند که موسی بن جعفر در تنگی و شدت است، شما حال او را مشاهده کنید و گواه شوید که آزار و علتی ندارد و بر او کار را تنگ نگرفته ایم، حضرت فرمود که ای جماعت! گواه باشید که سه روز است که ایشان زهر به من داده اند و به ظاهر صحیح می نمایم و لکن زهر در اندرون من جا کرده است و در آخر این روز سرخ خواهم شد به سرخی شدید و فردا زرد خواهم شد زردی شدید و روز سوم رنگم به سفیدی مایل خواهد شد و به رحمت حق تعالی واصل خواهم شد، چون آخر روز سوم شد روح مقدسش در ملائع اعلیٰ به پیغمبران و صدیقان و شهداء ملحق گردید. (۹۹)

به مقتضای کریمه: (وَ اَمَّا الَّذِیْنَ اَبِیَضَتْ وُجُوهُهُم فَفِی رَحْمَةِ اللّٰهِ) (۱۰۰)، رو سفید به رحمت الهی منتقل شد. رحمه الله

روایت شیخ صدوق

شیخ صدوق

و غیره، از حسن بن محمد بن بشار روایت کرده که گفت: شیخی از اهل (قطیعه الزبیع) که از مشاهیر عامه بود و بسیار موثق بود و اعتماد بر قول او داشتیم، مرا خیر داد که روزی سندی بن شاهک مرا با جماعتی از مشاهیر علما که جملگی هشتاد نفر بودیم جمع کرد و به خانه ای در آورد که موسی بن جعفر علیه السلام در آن خانه بود. چون نشستم سندی بن شاهک گفت: نظر کنید به احوال این مرد یعنی موسی بن جعفر علیه السلام که آیا آسیبی به او رسیده است؛ زیرا که مردم گمان می کنند که اذیتها و آسیبها به او رسانیده ایم و او را در شدت و مشقت داریم و در این باب سخن بسیار می گویند، ما او را در چنین منزل گشاده بر روی فرشهای زیبا نشانیده ایم. خلیفه نسبت به او بدی در نظر ندارد، برای این او را نگاه داشته که چون برگردد با او صحبت بدارد و مناظره کند، اینک صحیح و سالم نشسته است و در هیچ باب بر او تنگ نگرفته ایم اینک حاضر است از او بپرسد و گواه باشید. آن شیخ گفت که در تمام مجلس همت ما مصروف بود در نظر کردن به سوی آن امام بزرگوار و ملاحظه آثار فضل و عبادت و انوار سیادت و نجابت و سیمای نیکی و زهدات که از جبین مینش ساطع و لامع بود، پس حضرت فرود که ای گروه! آنچه بیان کرد در باب توسعه مکان و منزل و رعایت ظاهر چنان است که او گفت و لکن بدانید و گواه باشید که او مرا زهر خورانیده است در نه دانه خرما و فردا رنگ من زرد خواهد شد و پس فردا خانه رنج

وعنا رحلت خواهد کرد و به دار بقاء و رفیق اعلنی محلق خواهد شد، چون حضرت این سخن فرمود، سندی بن شاهک به لرزه در آمد مانند شاخه های درخت خرما بدون پلیدش می لرزید. (۱۰۱)

و موافق بعضی روایات پس حضرت از آن لعین سؤال کرد که غلام مرا نزد من بیاور که بعد از فوت من متکفل احوال من گردد، آن لعین گفت: مرا رخصت ده که از مال خود تو را کفن کنم، حضرت قبول نکرد فرمود که ما اهل بیت مهر زنان ما و زر حج ما و کفن مردگان ما از مال پاکیزه ما است و کفن من نزد من حاضر است. چون آن حضرت از دنیا رحلت کرد ابن شاهک لعین، فقها و اعیان بغداد را حاضر کرد برای آنکه نظر کنند که اثر جراحی در بدن آن حضرت نیست و بر مردم تسویل کنند که هارون را در فوت آن حضرت تقصیری نیست پس آن حاضر را در سر جسر بغداد گذاشتند و روی مبارکش را گشودند و مردم را ندا کردند که این موسی بن جعفر است که رافضه گمان می کردند او نمی میرد، از دنیا رحلت کرده است، بیاید او را مشاهده کنید، مردم می آمدند و بر روی مبارک آن حضرت نظر می کردند. (۱۰۲)

روایت شیخ صدوق

شیخ صدوق از عمر بن واقد روایت کرده است که سندی بن شاهک در یکی از شبها به نزد من فرستاد و مرا طلب داشت و من در بغداد بودم. پس من ترسیدم که قصد بدی در حق من داشته باشد که در این وقت شب مرا طلب کرده پس وصیت کردم به عیالم در آنچه حاجت به او داشتم و گفتم: **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ**

راجعون و سوار گشتم و به نزد سندی رفتم، همین که مرا مقابل خود دید و گفت: ای ابو حفص! شاید ما تو را به ترس و فزع در آورده باشیم؟ گفتم: بلی، گفت: این طلبیدن نیست مگر به جهت خیر. گفتم: پس کسی را بفرست به منزل من که اهل مرا خبر دهد به امر من گفت: بلی، پس گفت: ای ابو حفص! آیا می دانی تو را برای چه خواسته ام؟ گفتم: نه، گفت: آیا می شناسی موسی بن جعفر را؟ گفتم: بلی، به خدا سوگند! من او را می شناسم و روزگاری است که مابین من و او دوستی و صداقت است. پرسید کیست در بغداد که بشناسد او را از کسانی که قولش مقبول باشد، من جماعتی را نام بردم و در دلم افتاد که باید موسی به جعفر علیه السلام فوت کرده باشد، پس فرستاد و آن جماعت را آوردند مثل من آنگاه از ایشان پرسید که می شناسید اشخاصی را که موسی بن جعفر را بشناسند، ایشان نیز پرسید که می شناسید اشخاصی را که موسی بن جعفر را بشناسند، ایشان نیز جمعی را نام بردند، فرستاد و ایشان را نیز آوردند، چون صبح شد پنجاه و چند نفر در منزل سندی جمع شده بودند از اشخاصی که موسی بن جعفر علیه السلام را می شناختند و مصاحبت با او نموده بودند. پس سندی برخاست و داخل اندرون شد و ما نماز به جا آوردیم آن وقت کاتب او بیرون آمد با طوماری و نوشت نامه‌های ما را و منازل ما و صورتهای ما و کردارهای ما را، بعد از آن نزد سندی رفت و (سندی) بیرون آمد و دست بر من زد و گفت: برخیز یا ابا حفص! جامه از روی موسی بن

جعفر بردار، جامه برداشتم دیدم که او وفات کرده، بگریستم واسترجاع نمودم بعد از آن به جماعت، گفتم: همه نظر کنید! یک یک نزدیک آمدند و دیدند، پس گفتم: شاهد شدید که این موسی بن جعفر است؟ گفتیم: آری. گفتم: یا غلام! بر عورت او پارچه ای بپوشان و او را برهنه گردان، چنان کرد. گفتم: هیچ در تن او نشانی می بینید که آن را ناخوش بینید؟ گفتیم: نمی بینیم غیر آنکه او مرده است، گفتم: همین جا باشید تا او را غسل دهید و کفن کنید و دفن نمایید ما بماندیم تا غسل داده شد و کفن کرده شد و جنازه مبارکش برداشتند و سندی بر او نماز کرد و دفن کردیم و باز گشتیم. (۱۰۳)

صاحب (عمده الطالب) گفته که در ایام شهادت آن حضرت هارون به شام رفت و یحیی بن خالد، سندی بن شاهک را امر کرد به قتل آن حضرت. پس گفته شده که آن حضرت را زهر دادند و به قولی آن حضرت را در میان بساطی گذاشتند و چندان آن را پیچیدند تا آن حضرت شهید شد. پس جنازه نازنینش را در محضر مردم آوردند که تماشا کنند که اثر جراحی در او نیست و محضری تمام کردند که آن حضرت به مرگ خود از دنیا رفته است و سه روز آن حضرت را در میان راه مردم نهادند که هر که از آنجا بگذرد آن حضرت را ملاحظه کند و شهادت خود را در آن محضر بنویسد پس دفن شد به مقابر قریش انتهى. (۱۰۴)

روایت شده که چون سندی بن شاهک جنازه آن امام مظلوم را برداشت که به مقابر قریش نقل نماید کسی را وا داشته بود که در پیش جنازه ندا

می کرد: هَذَا إِمَامُ الرَّافِضَةِ فَاعْرِفُوهُ؛ یعنی این امام رافضیان است بشناسید او را. پس آن جنازه شریف را آوردند در بازار گذاشتند و منادی ندا کرد که این موسی بن جعفر است که به مرگ خود از دنیا رفته، آگاه باشید ببینید او را، مردم دورش جمع شدند و نظر افکندند اثری از جراحت یا خفگی در آن حضرت ندیدند. (۱۰۵) و دیدند در پای مبارکش اثر حنّاء است، پس امر کردند علما و فقها را که شهادت خود را در این باب بنویسند، تمامی نوشتند مگر احمد بن حنبل که هرچه او را زجر کردند چیزی ننوشت. (۱۰۶) و روایت شده که آن بازاری که نعش شریف در آن گذاشته بودند نامیده شد به (سوق الریاحین) و در آن موضع شریف بنایی ساختند و دری بر آن قرار دادند که مردم پا بر آن موضع نگذارند بلکه تبرک بجویند، به آن زیارت کنند آن محل را.

و نقل شده از مولی اولیاء الله صاحب (تاریخ مازندران) که گفته من مکرر به آن موضع مشرف گشته ام و آن محل را بوسیده ام.

شیخ مفید

شیخ مفید رحمه الله فرمود که جنازه شریف را بیرون آوردند و گذاشتند بر جسر بغداد و ندا کردند که این موسی بن جعفر است وفات کرده نگاه کنید به او، مردم می آمدند و نظر به صورت مبارکش می نمودند و می دیدند وفات کرده. (۱۰۷) و ابن شهر آشوب فرموده که سندی بن شاهک جنازه را بیرون آورد و گذاشت بر جسر بغداد و ندا کردند که این موسی بن جعفر است که رافضی ها گمان می کردند نمی میرد، پس نظر کنید بر او. و این را برای آن گفتند که واقفه اعتقاد کرده بودند که آن حضرت امام قائم است و حبس

او را غیبت او گمان کرده بودند، پس در این حال که سندی و مردمان در روی جسر اجتماع کرده بودند اسب سندی بن شاهک رم کرد و او را در آب افکند پس سندی غرق شد در آب و خداوند تعالی متفرق کرد جماعت یحیی بن خالد را.
(۱۰۸)

و در روایت شیخ صدوق است که جنازه را آوردند به آنجا که مجلس شرطه بود، یعنی محل عسس و نوکران حاکم بلد و چهار کس را بر پا داشتند تا ندا کردند که ای مردمان هر که می خواهد ببیند موسی بن جعفر را بیرون آید، پس در شهر غلغله افتاد، سلیمان بن ابی جعفر عموی هارون قسری داشت در کنار شط چون صدای غوغای مردم را شنید و این ندا به گوشش رسید از قصر به زیر آمد و غلامان خود را امر کرد که آن جنبشیان را دور کردند و خود عمامه از سر انداخت و گریبان چاک زد پای برهنه در جنازه آن حضرت روانه شد و حکم کرد که در پیش جنازه آن حضرت ندا کنند که هر که خواهد نظر کند به طیب پسر طیب بیاید نظر کند به سوی جنازه موسی بن جعفر علیه السلام، پس جمیع مردم بغداد جمع شدند و صدای شیون و فغان از زمین به فلک نیلگون می رسید، چون نعش آن حضرت را به (مقابر قریش) آوردند به حسب ظاهر، خود ایستاد متوجه غسل و حنوط و کفن آن حضرت شد و کفنی که برای خود ترتیب داده بود که به دوهزار و پانصد دینار تمام کرده بود و تمام قرآن را بر آن نوشته بود بر آن جناب پوشانیدند، به اعزاز و اکرام تمام آن جناب را در (مقابر قریش) دفن

نمودند، چون این خبر به هارون رسید به حسب ظاهر برای رفع تشنیه مردم نامه به اونوشت و او را تحسین کرد و نوشت که سندی بن شاهک ملعون آن اعمال را بی رضای من کرده، از تو خشنود شدم که نگذاشتی به اتمام رساند. (۱۰۹)

روایت شیخ کلینی

شیخ کلینی رحمه الله روایت کرده از یکی از خادمان حضرت امام موسی علیه السلام که چون حضرت موسی علیه السلام را از مدینه به جانب عراق بردند آن جناب حضرت امام رضا علیه السلام را امر کرد که هر شب تا مادامی که من زنده ام و خبر وفاتم به تو نرسیده باید که بر در خانه بخوابی، راوی گوید که هر شب رختخواب آن حضرت را در دهلیز خانه می گشودیم چون بعد از عشاء می شد می آمد و در دهلیز خانه به سر می برد تا صبح، چون صبح می شد به خانه تشریف می برد، و چهار سال بدین حال به سر می برد تا صبح، چون صبح می شد به خانه تشریف می برد، و چهار سال بدین حال به سر برد تا یک شبی فراش آن حضرت را گسترده آن جناب نیامد به این سبب خاطر زاکیه اهل و عیال مستوحش شد و ما هم از نیامدن آن حضرت ترسان و وحشتناک شدیم تا صبح، چون صبح طالع گردید آن خورشید رفعت و جلالت طالع گردید و در خانه تشریف برد و رفت نزد ام احمد که بانوی خانه بود و فرمود بیاور آن ودیعتی که پدر بزرگوارم به تو سپرده تسلیم من نما، ام احمد چون این سخن استماع نمود آغاز توجه وزاری کرد و از سینه پر درد آه سرد برآورد که والله آن مونس دل دردمندان و انیس جان

مستمندان این دار فانی را وداع گفته، پس آن جناب وی را تسلی داده از زاری و بی قراری منع نمود و فرمود که این راز را افشا مکن و این آتش حسرت را در سینه پنهان دار تا خیر شهادت آن حضرت به والی مدینه رسد.

پس ام احمد و داعی که در نزد او بود به آن حضرت سپرد و گفت: روزی که آن گل بوستان نبوت و امامت مرا وداع می فرمود، این امانتها را به من سپرد و فرمود که کسی را به این امر مطلع نساز و هرگاه که من فوت شدم پس هریک که از فرزندان من نزد تو آمد و از تو مطالبه آنها نمود به او تسلیم کن و بدان که در آن وقت من دنیا را وداع کرده ام. پس حضرت آن امانتها را قبض فرمود و امر کرد که از شهادت پدر بزرگوارش لب ببندد تا خبر برسد، پس دیگر حضرت در دهلیز خانه شب نخواهید، راوی گوید که بعد از چند روزی خبر شهادت حضرت امام موسی علیه السلام به مدینه رسید، چون معلوم کردیم در همان شب واقع شده بود که جناب امام رضا علیه السلام به تأیید الهی از مدینه به بغداد رفته مشغول تجهیز و تکفین والد ماجدش گردیده بود آنگاه حضرت امام رضا علیه السلام و اهل بیت عصمت به مراسم ماتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام قیام نمودند. (۱۱۰)

مولف گوید: که سید بن طاوس علیه السلام در (مصباح الزائر) در یکی از زیارات حضرت موسی بن جعفر علیه السلام این صلوات را بر آن حضرت که محتوی است بر شمه ای از فضائل و مناقب و عبادات و مصائب آن جناب نقل کرده، شایسته

است من آن را در این جا نقل کنم:

(اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ وَ صَلِّ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَصِيِّ الْأَبْرَارِ وَ إِمَامِ الْأَخْيَارِ وَ عَيْبِهِ الْأَنْوَارِ وَ وَارِثِ السَّكِينَةِ وَ الْوَقَارِ وَ الْحِكْمِ وَ الْأَثَرِ، الَّذِي كَانَ يُحْيِي اللَّيْلَ بِالسَّهْرِ إِلَى السَّحْرِ بِمُوَاصِلِهِ الْأَسْتِغْفَارِ، حَلِيفِ السَّجْدَةِ الطَّوِيلَةِ وَ الدُّمُوعِ الْغَزِيرَةِ وَ الْمُنَاجَاتِ الْكَثِيرَةِ وَ الضَّرَاعَاتِ الْمُتَّصِلَةِ وَ مَقَرِّ النَّهْيِ وَ الْعَيْدِلِ وَ الْخَيْرِ وَ الْفَضْلِ وَ النَّدَى وَ الْيَدِلِ وَ مَأْلَفِ الْبَلْوَى وَ الصَّبْرِ وَ الْمُضْطَهَدِ بِالظُّلْمِ وَ الْمُقْتَبِرِ بِالْجُورِ وَ الْمُعَيَّبِ فِي قَعْرِ السُّجُونِ وَ ظَلَمِ الْمَطَامِيرِ، ذِي السِّيَاقِ الْمَرْضُوضِ بِحَلَقِ الْقَيْودِ وَ الْجَنَازَةِ الْمُنَادِي عَلَيْهَا بِذُلِّ الْإِسْتِخْفَافِ وَ الْوَارِدِ عَلَى جَدِّهِ الْمُضِيْطَفَى وَ أَبِيهِ الْمُرْتَضَى وَ أُمِّهِ سَيِّدَةِ النَّسَاءِ يَارِثِ مَعْصُوبٍ وَ وِلَايَةِ مَسْلُوبٍ وَ أَمْرِ مَغْلُوبٍ وَ دَمِ مَطْلُوبٍ وَ سَمِّ مَشْرُوبٍ. اللَّهُمَّ وَ كَمَا صَبَرَ عَلَى غَلِيظِ الْمَحَنِ وَ تَجَرَّعَ غَضَصِ الْكُرْبِ وَ اسْتَسَلَّمَ لِرِضَاكَ وَ أَخْلَصَ الطَّاعَةَ لَكَ وَ مَحَضَ الْخُشُوعَ وَ اسْتَشَعَرَ الْخُضُوعَ وَ عَادَى الْبِدْعَةَ وَ أَهْلَهَا وَ لَمْ يَلْحَقْهُ فِي شَيْءٍ مِنْ أَوْامِرِكَ وَ نَوَاهِيكَ لَوْمَةٌ لَائِمَةٌ، صَلِّ عَلَيْهِ صَلَوةً نَامِيَةً مُنِيفَةً زَاكِيَةً تُوجِبُ لَهُ بِهَا شِفَاعَةَ أُمَّمٍ مِنْ خَلْقِكَ وَ قُرُونٍ مِنْ بَرَايَاكَ وَ بَلَّغْهُ عَنَّا تَحِيَّهً وَ سِيْلَامًا وَ آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ فِي مَوَالِيَتِهِ فَضْلًا وَ إِحْسَانًا وَ مَغْفِرَةً وَ رِضْوَانًا، إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَمِيمِ وَ التَّجَاوُزِ الْعَظِيمِ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.)

(۱۱۱)

ودر احادیث بسیار وارد شده که زیارت آن حضرت مثل زیارت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم است. (۱۱۲) ودر روایتی مثل آن است که کسی زیارت کرده باشد حضرت رسول و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما را (۱۱۳) ودر روایت دیگر مثل آن است که امام حسین علیه

السلام را زیارت کند (۱۱۴) و در حدیث دیگر هر که آن حضرت را زیارت کند بهشت از برای اوست. (۱۱۵) سلام الله علیه.

خطیب در (تاریخ بغداد) از علی بن خلیل نقل کرده که گفت: هیچ امر دشواری مرا رو نداد که بعد از آن بروم به نزد قبر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و متوسل به آن جناب شوم مگر آنکه خدای تعالی از برای من آسان کرد. (۱۱۶)

پی نوشت ها

۸۶- (الکافی) ۱/۴۸۶.

۸۷- (مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۳۴۹.

۸۸- سوره محمد صلی الله علیه وآله وسلم (۴۷)، آیه ۲۲.

۸۹- (عمده الطالب) ص ۱۹۶.

۹۰- (جلاء العیون) علامه مجلسی، ص ۸۹۷.

۹۱- (جلاء العیون) علامه مجلسی ص ۸۹۷، ۸۹۸.

۹۲- (جلاء العیون) ص ۸۹۸/۸۹۹.

۹۳- (جلاء العیون) علامه مجلسی، ص ۸۹۹، ۹۰۰.

۹۴- (عیون اخبار الرضا علیه السلام) ۱/۹۵.

۹۵- (جلاء العیون) ص ۹۰۳.

۹۶- (الدّرّ النظیم) ص ۶۵۴.

۹۷- (الغیبه) شیخ طوسی، ص ۱۹.

۹۸- (جلاء العیون) علامه مجلسی، ص ۹۰۳، ۹۰۴.

۹۹- (جلاء العیون) مجلسی، ص ۹۰۴، ۹۰۵، (بحار الانوار) ۴۸/۲۴۷.

۱۰۰- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۰۷.

۱۰۱- (امالی شیخ صدوق) ص ۲۱۰، ۲۱۳ مجلس ۲۹، حدیث ۲۳۵، ۲۳۷.

۱۰۲- (جلاء العيون) ص ۹۰۵ ۹۰۶.

۱۰۳- (عیون اخبار الرضا علیه السلام) ۱/۹۷ ۹۹.

۱۰۴- (عمده الطالب) ص ۱۹۶.

۱۰۵- (مقاتل الطالبین) ص ۴۱۷.

۱۰۶- منبع معتبری برای گواهی ندادن احمد بن حنبل یافت نشد و استاد سید عبدالله فاطمی نیا فرمودند: این مطلب درست نیست؛ چرا که هنگام شهادت امام کاظم علیه السلام، احمد حنبل فقط پانزده سال داشته!؟ چگونه آن موقع ایشان از علمای برجسته بود. بله ایشان کتک خورده در رابطه

با عدم اعتقاد به خلق قرآن و امضاء نکردن این مطلب که آن هم بعد از شهادت امام رضا علیه السلام بوده است.

۱۰۷- (ارشاد شیخ مفید) ۲/۲۴۲.

۱۰۸- (مناقب) ابن شهر آشوب، ۴/۳۳۵۳.

۱۰۹- (عیون اخبار الرضا علیه السلام) ۱/۹۹، ۱۰۰.

۱۱۰- (الکافی) ۱/۳۸۱، ۳۸۲.

۱۱۱- (مصباح الزائر) ابن طاوس ص ۳۸۲.

۱۱۲- (کامل الزیارات) ص ۳۱۳، ۳۱۴، باب ۹۹، چاپ صدوق.

۱۱۳- (کامل الزیارات) ص ۳۱۳، ۳۱۴، باب ۹۹، چاپ صدوق.

۱۱۴- (کامل الزیارات) ص ۳۱۳، ۳۱۴، باب ۹۹، چاپ صدوق.

۱۱۵- (کامل الزیارات) ص ۳۱۳، ۳۱۴، باب ۹۹، چاپ صدوق.

۱۱۶- (تاریخ بغداد) ۱/۱۲۰، باب (ما ذکر مقابر بغداد المخصوصه بالعلماء والزهاد).

کاظمین

کاظمین

این شهر سومین شهر مقدس عراق پس از نجف و کربلا است و در شمال غربی بغداد و در سمت غرب رودخانه دجله قرار گرفته که تنها عرض رودخانه دجله آن را از بغداد جدا می کند. نام این شهر بر گرفته از نام مبارک حضرت کاظم علیه السلام است و از آنجایی که در این حرم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام (کاظم) و نواده او حضرت محمد بن علی علیه السلام (جواد) مدفون می باشند شهر به نام این دو تن با غلبه دادن نام اشهر که کاظم است، «کاظمین» نامیده شده است.

حرم مطهر، مرکز این شهر را تشکیل می دهد و دروازه های مجموعه وسیع حرم به خیابانها و محله های اصل شهر گشوده می شود. حرم کاظمین از ویژگیهایی برخوردار است که در کمتر حرمی می توان دید، نخست آنکه دو تن از امامان معصوم درون یک ضریح مدفونند، از این رو ضریح نقره ای آنان بزرگ و بخش مهمی از فضای

زیر گنبد را در بر گرفته است و دیگر آنکه حرم مطهر دارای دو گنبد طلایی یکسان و چهار گلدسته می باشد. همچنین حرم مطهر دارای سه ایوان زیبا و بزرگ با سقفهای بلند است که ستونهایی تنومند آن را در بر گرفته و با کاشی و آینه تزیین شده است.

پیشینه شهر کاظمین به سال ۱۴۵ هـ. باز می گردد. در این سال جعفر فرزند منصور عباسی در گذشت و در گورستان این منطقه مدفون گردید و پس از او جمعی از قریشیان از آن جمله دو امام معصوم علیهما السلام در این گورستان به خاک سپرده شدند و همواره به نام «مقابر قریش» مشهور بوده است. لیکن بعدها به تدریج نام این بقعه به نام امروزی آن شهرت یافت.

مراکز زیارتی کاظمین

۱- حرم مطهر، ساختمان کنونی حرم از ساخته های دوره آغازین صفویه و اضافات دوره های بعدی است. معماری و هنر دوره صفویه، از ایوانهای زیبا و کاشی کاری های معرق نفیس و آینه کاریهای بدیع در آن به وضوح قابل مشاهده است. حرم مطهر دارای دو گنبد طلایی است که هر یک بر روی بقعه یکی از دو امام علیهما السلام قرار گرفته است. در زیر دو گنبد فضای مربع مستطیل است که میانه دو دیوار شرقی و غربی را دو ستون عظیم در بر گیرنده گنبدها اشغال کرده است، یک ضریح نقره ای قبر دو امام را با دو صندوق خاتم نفیس در بر دارد، با ورود از ایوان جنوبی، به نخستین رواق و سپس به درون حرم و گنبد خانه نخست در برابر قبر مطهر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام قرار خواهیم گرفت و در

پشت سر ایشان قبر مطهر حضرت جواد علیه السلام قرار دارد. پیرامون حرم چهار شبستان بزرگ قرار گرفته و رواقهای جنوبی و غربی هر یک به ایوانی زیبا و بزرگ راه دارد. مجموعه حرم و رواقها را سه صحن وسیع در بر دارد که صحن غربی به نام «صحن قریش» می باشد. برج و بارو و دروازه های هفت گانه صحن با معماری زیبا آن و کاشی کاری نفیس پراکنده در سر درها و کتیبه ها چشم بیننده را می نوازد.

برج و بارو و دروازه های هفت گانه صحن که با توجه به معماری زیبای آن و کاشی کاری نفیس پراکنده در سر درها و کتیبه ها چشم بیننده را می نوازد، از ساخته های مرحوم فرهاد میرزای قاجار (عموی ناصر الدین شاه) می باشد.

برخی بیوت و ضمایم حرم مطهر

*مسجد صفوی، این مسجد از ساخته های شاه اسماعیل صفوی است که پس از تسخیر عراق آن را به سبک ساختمانهای عراقی ساخت. مسجد از زیبایی خاصی برخوردار است که حس تحسین بیننده را در برابر عظمت ستونهای ضخیم و طاقهای قوسی آن بر می انگیزد و دارای گنبد کاشی کاری بسیار کوتاهی است که به زحمت می توان آن را از درون صحن دید. در جنب محراب و منبر کهن مسجد، پنجره ای به درون رواق شمالی حرم مطهر باز شده است که از میان آن، ضریح مطهر قابل مشاهده است.

*آرامگاه خواجه نصیر الدین طوسی، وی از بزرگان جهان علم و دانش و از مشاهیر دانشمندان است که دوست و دشمن بر جلال قدرت و عظمت مقام او اتفاق نظر دارند. او در سال ۶۷۲ ه. در گذشت. و در گور یکی از خلفای بنی العباس که در جوار حرم

مطهر کنده و آماده شده بود مدفون گردید. بر روی بر او ضریحی فولادی و کهن قرار دارد.

* آرامگاه شیخ مفید، که در مشرق رواق جنوبی قرار دارد. وی از بزرگان شیعه و فقها و متکلمان چیره دست و توانا بود که در سال ۴۱۳ هـ. در گذشت. بر روی قبر او ضریحی فولادی و کهن قرار دارد و بر بالای قبرش، بر روی مرمر، قطعه شعری است که امام زمان علیه السلام در رثای فوت او سروده است:

لا صوت الناعی بفقدک انه* یوم علی آل الرسول عظیم*

آرامگاه ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه، از بزرگان و فقها و محدثین امامیه است. وی در سال ۳۶۸ هـ. در گذشت و آرامگاهش در مشرق رواق جنوبی به همراه قبر شیخ مفید است.

* آرامگاه جمع کثیری از وزراء، فقها و اعیان، که برخی از مشاهیر آنان عبارتند از:

موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام (وی یمن را در دوران مامون تسخیر نمود و مردم را به امامت حضرت رضا علیه السلام دعوت کرد.) معز الدوله آل بویه، جلال الدوله آل بویه، وزیر مهلبی، عمید الجیوش، فخر الدوله دیلمی، مشرف الدوله دیلمی، ابن حمدون، ضیاء الدین ابن الاثیر، ابن الناقد، ابن العلقمی، فرهاد میرزا، آیه الله سید حسن صدر و گروهی دیگر از این خانواده، سید هبه الدین شهرستانی و ...

* آرامگاه سید مرتضی و سید رضی، این دو برادر از اعیان و مشاهیر و بزرگان امامیه در قرن پنجم هجری بشمار می آیند. قبر این دو تن در دو ساختمان جدا گانه بیرون صحن مطهر و در نزدیکی یکدیگر در جنوب شرقی دیوار صحن

قرار دارد.

*قبر ابو یوسف قاضی، وی در سال ۱۶۶ ه. به منصب قضاوت در بغداد پایتخت خلافت بنی العباس برگزیده شد و نخستین کس در اسلام است که به عنوان «قاضی القضاة» شهرت یافت. قبر او در جنوب شرقی صحن مطهر، درون یکی از حجره ها می باشد.

۲-مسجد براهنا،

از مساجد کهن و مبارک شیعه است که در میانه راه کاظمین - بغداد در محله ای به همین نام واقع است. بنا بر روایات تاریخی، امیر المؤمنین علیه السلام هنگام بازگشت از جنگ با خوارج در نهروان، در این مکان نماز خوانده است. شیعیان از دیر باز در این مسجد تجمع نموده و به عبادت می پرداخته اند.

۳-مسجد المنطقه،

که در محله ای به همین نام واقع شده و به نام «مسجد العتیقه» هم شهرت دارد. بنا به گفته روایات، امیر المؤمنین علیه السلام در یکی از سفرهای خود، در این مسجد نماز گزارده است.

بغداد

شهر بغداد مشهورترین شهر جهان اسلام و پایتخت خلافت عباسیان بوده که پنج قرن بر بخش عظیمی از جهان اسلام حکمرانی نموده است. این شهر حوادث مهمی را به خود دیده و امروزه از میان ساختمانها و مساجد و مدارس و مقابر، تنها بخش اندکی از آن عظمت کهن را می توان دید که از سیلابها و آتش سوزیها و جنگ و غارتها جان سالم به در برده است.

مراکز زیارتی و دیدنی بغداد

۱- آرامگاه نواب اربعه

اینان چهار تن از بزرگان و معتمدان شیعه در بغدادند که طی هفتاد سال دوران غیبت صغری، عهده دار ارتباط میان امام زمان علیه السلام و شیعیان بوده اند و اموال و نامه های شیعیان را به امام و پاسخ آن حضرت را به آنها منتقل می نمودند. این چهار تن عبارتند از:

*عثمان بن سعید عمری. (اواخر قرن سوم)

*محمد بن عثمان بن سعید عمری، (در سال ۳۰۵ ه. در گذشت).

آرامگاه این پدر و پسر در یکی از میدانی مهم و مرکزی شهر بغداد به نام «ساحه الخلانی»، درون مسجدی به نام «جامع الخلانی» قرار دارد. بر روی قبر آن دو، ضریحی نقره ای و گنبدی بلند با کاشیهای سبز بر قرار است.

*حسین بن روح (متوفای سال ۳۲۶ ه.).

آرامگاه او در میان بازار کهن و قدیمی بغداد، معروف به «سوق العطارین» قرار دارد و دارای صحن و سرا و گنبد و ضریح است و زیارتگاه شیعیان می باشد.

*علی بن محمد سیمری (در سال ۳۲۹ ه. در گذشت).

آرامگاه او درون بازار مشهور به «سوق الخفافین» کمی پایین تر از مدرسه المستنصریه قرار دارد.

۲- آرامگاه شیخ کلینی

وی بزرگترین محدث و روایت نگار شیعی بشمار می رود و کتاب «الکافی» او یکی از چهار کتب روایی شیعه می باشد. وی در سال ۳۲۹ ه. در بغداد در گذشت، امروزه مشهور میان مردم آن است که قبر وی در مسجد صفوی مشهور به تکیه مولوی خانه، در شرق بغداد (رصافه) و در نزدیکی پل شهدا می باشد.

۳- سلمان پاک (مدائن)

شهری است در چهل کیلو متری جنوب بغداد که نام آن بر گرفته از نام جناب سلمان فارسی است که در سال ۳۶ یا ۳۷ ه. و هنگامی که امیر مدائن بود، در آنجا در گذشت و هم اکنون دارای آرامگاه باشکوهی است. در کنار وی، حذیفه بن الیمان، (یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله) نیز مدفون است. گفتنی است در فاصله کوتاهی از این بقعه، ایوان کسری قرار دارد.

۴- آرامگاه ادریس الحسینی

وی نواده حسن مثنی فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام است و امام زاده جلیل القدری است. قبر او در محله کراده واقع شده و دارای بقعه و بارگاه است و مردم بدو اعتقاد فراوانی دارند.

۵- قبر بشر حافی

وی از اعیان متصوفه است و بنا به نقل مورخان، مردی فاسق بود که لحظاتی چند شرف حضور امام کاظم علیه السلام را درک نمود و هدایت گردید. آرامگاهش در محله اعظمیه بغداد است.

۶- قبر بهلول

او پسر عموی هارون الرشید و از شیعیان پاک و وفادار بود و داستانهای او با منحرفین مشهور است. آرامگاهش در محله کرخ در نزدیکی قبر مشهور به «ست زبیده» می باشد.

۷- قبر سید سلطان علی

او علی بن اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام است و به گفته روایات، کسی است که سعادت عمویش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را نزد هارون کرد لیکن بزودی به نفرین حضرت گرفتار آمد و به هلاکت رسید، گور او در «محلہ الفضل» در شارع الرشید بغداد است و سنیان برای او و برادرش محمد، مزاری ساخته اند.

۸- قبر قنبر علی

گفته می شود او خادم امام دهم علیه السلام بود. امروزه آرامگاهش در شرق بغداد در محلہ «قنبر علی» است.

همان گونه که پیشتر گذشت

مراکز دیگر

بغداد علاوه بر زیارتگاه هایی که از آنها نام بردیم، دارای مراکز دیدنی و تاریخی دیگری است که برخی از آنها عبارتند از:

*مدرسه مستنصریه، دانشگاهی است جهت تدریس علوم دینی مذاهب چهارگانه اهل سنت که به دستور مستنصر بالله عباسی در سال ۶۳۱ ه. ساخته شد و ساختمان آن تا کنون باقی است. این مدرسه نمایانگر نمونه مدارس آن دوره است و از ساختمان عظیم و بزرگ و شبستانها و اتاقهای تدریس فراوان برخوردار است. امروزه این مدرسه در سمت شرق بغداد (رصافه) و در بازار خفافین، در نزدیکی پل الشهداء قرار دارد.

*جامع الصفویه، که امروزه به نام الاصفیه شهرت دارد و پیشتر به نام «دار القرآن المستنصریه» مشهور بوده و همزمان با مدرسه المستنصریه ساخته شده است. این بنا در فاصله کوتاهی از مدرسه مستنصریه قرار دارد. در یکی از اتاقهای این مسجد که پنجره آن به بازار باز می شود، آرامگاه مرحوم شیخ کلینی و قاضی ابو الفتح کراچکی از بزرگان امامیه و متوفای سال ۴۴۹ ه. قرار دارد.

*قصر عباسی، و آن یکی از کاخهای دوره اخیر عباسیان در بغداد است که در سمت شرق بغداد و در نزدیکی رودخانه دجله قرار دارد. این کاخ دارای تالارها و ایوانهایی است با گچ بریهای زیبا و دیدنی.

*جامع الخفافین، مسجدی است باقیمانده از دوره عباسیان که در سال ۵۹۹ ه. به دستور زمرد خاتون ساخته شد. این مسجد در مجاورت مدرسه مشهور نظامیه است که توسط نظام الملک

طوسی ساخته شده و هم اکنون اثری از آن باقی نمانده است.

*جامع الخلفاء، این مسجد در میانه مشهورترین خیابان بغداد، که شارع الرشید نام دارد، قرار گرفته است. اصل ساختمان کهن آن، که به دستور المکتفی بالله عباسی در سال ۲۹۰ ه. ساخته شده بود، از میان رفته است و تنها گلدسته آجری زیبای آن باقی مانده و ساختمان کنونی به سبک معماری آن دوره ساخته شده است.

*مسجد جامع الخلفاء، مسجد رسمی خلفای عباسی بوده است که در آن مراسم نصب خلفا و خواندن فرمانهای مهم عزل و نصب و تشییع بزرگان کشور انجام می پذیرفته است.

*قبر ابو حنیفه، که پیشوای مذهب حنفی است. او نعمان بن ثابت کوفی است که جد او از مردم کابل بوده و در دوره ای، از شاگردان امام صادق علیه السلام بشمار می آمده است. وی در سال ۱۵۰ ه. در گذشت و در مقبره ای مشهور به «مقبره خیزران» که در شمال سمت شرقی دجله است دفن گردید. امروزه قبرش در نزدیکی پلی است که بغداد را به شهر کاظمین وصل می کند و خلفای عثمانی صحن و سرا برای او ساخته اند.

*قبر عبد القادر گیلانی، وی مؤسس یکی از فرقه های تصوف است که در گیلان به دنیا آمد و در بغداد به تحصیل پرداخت و در سال ۵۶۱ ه. در گذشت و در یکی از مدارس بغداد دفن گردید. بعدها صوفیان معجزات و خرق عاداتی بدو نسبت داده و قبر او را توسعه و ترمیم نمودند. امروزه آرامگاه او در محله ای به نام «باب الشیخ» قرار دارد.

*قبر شیخ عمر سهروردی، وی نیز یکی از صوفیان شافعی مذهب بود که

در سال ۵۳۹ ه. متولد و در سال ۶۳۲ ه. در گذشت و در یکی از گورستانهای عمومی بغداد دفن گردید. معجزاتی به وی نسبت داده اند و عوام الناس برای او صحن و سرایی ساختند. قبر وی امروزه در محله ای به نام «شیخ عمر» در شرق بغداد واقع است.

*قبر زبیده خاتون، در سمت غرب دجله «کرخ» گوری است منسوب به زبیده خاتون همسر هارون الرشید، گو این که برخی از محققان آن را از آن زمره خاتون دانسته اند که همسر خلیفه و مادر خلیفه عباسی الناصر لدین الله عباسی بوده است.

*قبر شیخ معروف کرخی، (متوفای سال ۲۰۰ ه.)، وی از بزرگان متصوفه بغداد بوده است. آرامگاه او در نزدیکی قبر زبیده خاتون در محله کرخ می باشد.

*باب الطلسم، تنها دروازه باقیمانده از برج و باروی کهن بغداد است که در سمت شرق دجله (رصافه) می باشد.

در شمال بغداد و در میانه بزرگراه بغداد-سامرا دو زیارتگاه وجود دارد که عبارتند از:

*حرم حضرت سید محمد، که در شهر بلد در ۸۰ کیلومتری شمال بغداد واقع است. و آن امام زاده عظیم الشان فرزند امام دهم حضرت علی الهادی علیه السلام است. مرتبه و مقام وی بگونه ای بود که تمامی شیعیان او را جانشین پدر بزرگوارش در امامت می دانستند، لیکن وی در سال ۲۵۲ ه. وفات یافت و در این بقعه مدفون گردید. امروزه صحن و سرای وسیع و گنبد و گلدسته و حجره هایی، بقعه او را تشکیل می دهد. وی از احترام ویژه ای نزد مردم عراق برخوردار است، به گونه ای که کسی جرات سوگند دروغ خوردن به نام او ندارد.

*آرامگاه ابراهیم اشتر، وی

فرزند مالک اشتر سردار رشید اسلام است. خود ابراهیم نیز از سرداران شجاع امیر المؤمنین و امام حسن علیهما السلام بود و در تمامی جنگها و پیکارها شرکت داشت و در جریان قیام مختار جنگ سختی با شامیان داشت و ابن زیاد را به هلاکت رساند. آرامگاه وی در سمت چپ بزرگراه بغداد-سامرا، پیش از شهر بلد قرار دارد و گنبد آبی بر افراشته کاشی کاری او از دور قابل رؤیت است.

نورافشانی در کاظمین (ع)

مصطفی محمدی

مرحوم ملا-احمد نراقی می گوید: شخص مورد اطمینانی از قول کلیددار روضه مقدسه کاظمین (علیهما السلام) نقل کرد: هنگامی که حسن پاشا - بعد از زمان سلطنت نادرشاه افشار در ایران - در بغداد حاکم بود روزی در ایام ماه جمادی الثانیه وقتی جمعی از امراء و اعیان در مجمع او حاضر بودند، گفت: چرا اول ماه رجب را شب نورباران می گویند؟ یکی از میان جمع گفت: علت این است که در این شب بر قبور ائمه دین از آسمان نور فرو می ریزد. پاشا گفت: در این مملکت که قبور ائمه زیاد است، پس حتما مجاورین این قبور، انوار آسمانی را دیده اند، به همین جهت کلیددار قبر ابوحنیفه که امام اعظم آنها بود و همچنین کلیددار شیخ عبدالقادر را طلبید و صحت این مساله را از آنها پرسید. آنها گفتند: ما چنین انواری را مشاهده نکردیم.

حسن پاشا گفت: موسی بن جعفر (ع) و حضرت جواد (ع) نیز از بزرگان دین هستند و بلکه شیعیان آنها را واجب الاطاعه می دانند، سزاوار است از آنها نیز در این مساله پرسش بکنیم.

لذا همان ساعت ماموری را نزد کلیددار روضه مقدسه کاظمین (ع)

فرستاد، در آن زمان پدر من (ناقل داستان) کلیددار حرمین بود، با هم روانه بغداد شدیم، بدون اینکه بدانیم جریان از چه قرار است. وقتی به آنجا رسیدیم. من در جلوی خانه پاشا ماندم و پدرم را به داخل بردند، وقتی چشم پاشا به پدرم می افتد، سؤال می کند که: می گویند شب اول رجب بر قبور ائمه دین نور می بارد، آیا چنین نوری را تو در کاظمین مشاهده کرده ای؟ پدرم بدون توجه گفت: بله من بارها دیده ام. پاشا که خیلی تعجب کرده بود، گفت: این امر عجیبی است، و اول رجب نزدیک است، لذا آماده باش که من شب اول رجب در آن روزه مقدسه بسر می برم.

پدرم از شنیدن این خبر به فکر فرو رفت که چرا بدون توجه چنین کلامی از دهانش خارج شد، او چگونه می تواند انواری را که شیعیان با صفای قلب می بینند با چشم سر مشاهده کند؟ ولی کار از کار گذشته بود، پدرم که وضع را چنین دید غمناک و متحیر از خانه پاشا بیرون آمد. با حالت افسرده روانه کاظمین شدیم. چون وقت موعود رسید روز آخر جمادی الثانی به اتمام رسید، کوکبه حسن پاشا ظاهر شد. او پدرم را طلبید و گفت: بعد از غروب زوار را بیرون کن تا روزه خلوت بشود. هنگامی که وقت نماز عشاء فرا رسید، پاشا داخل روزه شد و دستور داد شمعهای روزه را خاموش کردند و چنانکه رسم سنیان است، فاتحه خواند و به سمت سر ضریح مقدس رفته مشغول نماز و ادعیه شد. پدرم نیز در این موقعیت آنچه که در توان داشت به تضرع و گریه گذراند. من نیز که حال

پدر را چنین دیدم، از عجز او به گریه افتادم، این حالت تقریباً دو ساعت ادامه داشت و هیچ خبری نشده بود، پدر همچنان در گریه و زاری بسر می برد، که ناگهان سقف محاذی بالای ضریح مقدس شکافته شد و گویا به یک بار صد هزار خورشید و ماه و شمع و مشعل بر ضریح مقدس و روضه مقدسه فرو ریخت که مجموع روضه هزار مرتبه از روز روشنتر و نورانی تر شد، در این هنگام صدای حسن پاشا شنیده شد که بلند شده و می گفت: صلی الله علی النبی محمد و آله سپس پاشا برخاست ضریح مقدس را بوسید و پدرم را طلبید و میان دو چشمش را بوسید و گفت: خادم انسانی بس بزرگ منزلت هستی.

خزائن نراقی / ص ۲۸۶.

ماهنامه کوثر شماره ۹

زیارت

فضیلت و کیفیت زیارت کاظمین

مقدمه

بدان که از برای زیارت این دو امام معصوم علیهما السلام فضل بسیاری ذکر شده

(و در اخبار کثیره وارد شده که: زیارت امام موسی علیه السلام مثل زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله است) (و در روایتی است که: هر که او را زیارت کند مثل آن است که زیارت کرده باشد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام را: و در روایت دیگر: مثل آن است که امام حسین علیه السلام را زیارت کرده باشد: و در حدیث دیگر: هر که او را زیارت کند بهشت از برای او است) و شیخ جلیل محمد بن شهر آشوب در مناقب از تاریخ بغداد نقل کرده که خطیب مؤلف آن کتاب به سند خود از علی بن خلال نقل نموده که گفت هیچ امر دشواری مرا

روی نداد که بعد از آن بروم به نزد قبر حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام و متوسل به آن جناب شوم مگر آنکه خدا آن را از برای من آسان کرد و نیز گفته که دیده شد در بغداد زنی که می دوید پس به او گفتند که به کجا می روی گفت بسوی قبر موسی بن جعفر علیهما السلام که دعا کنم برای پسرم که او را حبس کرده اند مردی حنبلی مذهب در آنجا حاضر بود استهزا کرد به آن زن و گفت پسرت در زندان مرد آن زن گفت خداوندا از تو سؤال می کنم به حق آن کسی که او را در زندان شهید کردند که مرادش همان حضرت است که قدرت خود را به من بنمایی ناگاه پسر آن زن را رها کردند و پسر آن مرد حنبلی را که استهزا کرده بود به جنایت او گرفتند (و شیخ صدوق از ابراهیم بن عقبه روایت کرده که گفت: نوشتم به خدمت امام علی نقی علیه السلام و در نامه سؤال کرده بودم از زیارت ابی عبد الله علیه السلام و از زیارت امام موسی و امام محمد تقی علیه السلام یعنی آنکه کدام یک از این دو زیارت بهتر است پس حضرت در جواب مرقوم فرموده بودند ابو عبد الله علیه السلام مقدم است و زیارت این دو معصوم جامع تر و ثوابش بزرگتر است)

کیفیت زیارت کاظمین

پس بدان که زیارت در آن حرم شریف بعضی مختص است به هر یک از آن دو بزرگوار و بعضی مشترک ما بین آن دو امام است

اما زیارت مختص به امام موسی علیه السلام

پس چنانکه سید بن طاوس در

مزار نقل نموده آن است که: چون خواستی آن حضرت را زیارت کنی سزاوار است که غسل کنی پس روانه شوی به زیارت با تانی و وقار همین که به در حرم رسیدی بایست و بگو الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الحمد لله على هدايته لدينه و التوفيق لما دعا إليه من سبيله اللهم إنك أكرم مقصود و أكرم مأثبي و قد أتيتك متقربا إليك بائن بنت نبيك صلواتك عليه و على آيائه الطاهرين و آبائه الطيبين اللهم صل على محمد و آل محمد و لا تحيب سعيي و لا تقطع رجائي و اجعلني عندك و جيبها في الدنيا و الآخرة و من المقربين پس داخل شو و مقدم دار پای راست خود را و بگو بسم الله و بالله و في سبيل الله و على ملة رسول الله صلى الله عليه و آله اللهم اغفر لي و لوالدي و لجميع المؤمنين و المؤمنات پس همین که رسیدی به در قبه شریفه بایست و اذن طلب کن و بگو أ أدخل يا رسول الله أ أدخل يا نبي الله أ أدخل يا محمد بن عبد الله أ أدخل يا أمير المؤمنين أ أدخل يا أبا محمد الحسن أ أدخل يا أبا عبد الله الحسين أ أدخل يا أبا محمد علي بن الحسين أ أدخل يا أبا جعفر محمد بن علي أ أدخل يا أبا عبد الله جعفر بن محمد أ أدخل يا مولاي يا مولاي يا أبا الحسن موسى بن جعفر أ أدخل يا مولاي يا أبا جعفر أ أدخل يا مولاي محمد بن علي پس داخل شو و چهار مرتبه بگو

اللَّهُ أَكْبَرُ بِسْ بَايَسْتِ مِقَابِلِ قَبْرِ وَ قَبْلَهُ رَا بِسْتِ كَتَفِ خُودِ قَرَارِ بَدِهِ بِسْ بَكُو السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ وَ ابْنَ وَ لِيهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا
حُجَّهَ اللَّهِ وَ ابْنَ حُجَّتِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفِيَّ اللَّهِ وَ ابْنَ صَفِيَّتِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ وَ ابْنَ أَمِينِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ فِي
ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِمَامَ الْهُدَى السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عِلْمَ الدِّينِ وَ التَّقَى السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَازِنَ عِلْمِ النَّبِيِّينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ
يَا خَازِنَ عِلْمِ الْمُرْسَلِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَائِبَ الْأَوْصِيَاءِ السَّابِقِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَعِينِ الْوَحْيِ الْمُبِينِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ
الْعِلْمِ الْيَقِينِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْبَةَ عِلْمِ الْمُرْسَلِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الصَّالِحُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الزَّاهِدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ
أَيُّهَا الْإِمَامُ الْعَابِدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ السَّيِّدُ الرَّشِيدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَقْتُولُ الشَّهِيدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ ابْنَ
وَصِيَّتِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ عَنِ اللَّهِ مَرَا حَمَلَكَ وَ حَفِظْتَ مَا
اسْتَوْدَعَكَ وَ حَلَلْتَ حَلَالَ اللَّهِ وَ حَرَمْتَ حَرَامَ اللَّهِ وَ أَقَمْتَ أَحْكَامَ اللَّهِ وَ تَلَوْتَ كِتَابَ اللَّهِ وَ صَبَرْتَ عَلَى الْمَأْذَى فِي جَنْبِ اللَّهِ وَ
جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ آبَاؤُكَ الطَّاهِرُونَ وَ أَجْدَادُكَ الطَّيِّبُونَ
الْأَوْصِيَاءِ الْهَادُونَ الْأَيْمَةُ الْمُهَيِّدُونَ لَمْ تُؤْثِرْ عَمَى عَلَى هُدًى وَ لَمْ تَمَلْ مِنْ حَقِّ إِلَى بَاطِلٍ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ نَصَيْتَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ
لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَّكَ أَدَيْتَ الْأَمَانَةَ وَ اجْتَنَبْتَ الْخِيَانَةَ وَ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ

عَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصًا مُجْتَهِدًا مُحْتَسِبًا حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ أَهْلِهِ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ وَ أَشْرَفَ الْجَزَاءِ أَتَيْتُكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ زَائِرًا عَارِفًا بِحَقِّكَ مُقْرًا بِفَضْلِكَ مُحْتَمِلًا لِعِلْمِكَ مُحْتَجِبًا بِذِمَّتِكَ عَائِدًا بِقَبْرِكَ لَائِدًا بِضَرْبِكَ مُسْتَشْفِعًا بِكَ إِلَى اللَّهِ مُوَالِيًا لِأَوْلِيَائِكَ مُعَادِيًا لِأَعْدَائِكَ مُسْتَبِصِّرًا بِشَأْنِكَ وَ بِالْهُدَى الَّتِي أَنْتَ عَلَيْهِ عَالِمًا بِضَلَالِهِ مَنْ خَالَفَكَ وَ بِالْعَمَى الَّتِي هُمْ عَلَيْهِ بِأَبْيِ أَنْتَ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ مَالِي وَ وُلْدِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَتَيْتُكَ مُتَقَرِّبًا بِزِيَارَتِكَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ مُسْتَشْفِعًا بِكَ إِلَيْهِ فَاشْفَعْ لِي عِنْدَ

رَبِّكَ لِيُغْفِرَ لِي ذُنُوبِي وَ يَغْفُوَ عَن جُرْمِي وَ يَتَجَاوَزَ عَن سَيِّئَاتِي وَ يَمْحُو عَنِّي خَطِيئَاتِي وَ يُدْخِلَنِي الْجَنَّةَ وَ يَتَفَضَّلَ عَلَيَّ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ وَ يَغْفِرَ لِي وَ لِأَيَّامِي وَ لِأَخْوَانِي وَ أَخَوَاتِي وَ لِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا بِفَضْلِهِ وَ جُودِهِ وَ مَنَّهُ پَس بِنْداز خود را بر قبر و بوس آن را و بگذار دو طرف روی خود را بر آن و دعا کن به آنچه می خواهی پس برگرد به جانب سر و بگو السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُوَلَايَ يَا مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ أَشْهَدُ أَنَّكَ الْإِمَامُ الْهَادِي وَ الْوَلِيُّ الْمُرْتَدُّ وَ أَنَّكَ مَعْدِنُ التَّنْزِيلِ وَ صَاحِبُ التَّوْوِيلِ وَ حَامِلُ التَّوْرَاهِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْعَالِمُ الْعَادِلُ وَ الصَّادِقُ الْعَامِلُ يَا مُوَلَايَ أَنَا أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَعْدَائِكَ وَ أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ بِمُؤَالَاتِكَ فَصَلِّ عَلَى آلِكَ وَ عَلَى آبَائِكَ وَ أَجْدَادِكَ وَ أَبْنَائِكَ وَ شِيَعَتِكَ وَ مُحِبِّيكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

پس دو رکعت نماز زیارت بکن بخوان در آن سوره یس و الرحمن یا هر

چه آسان باشد از قرآن پس دعا کن به آنچه می خواهی زیارت دیگر برای حضرت موسی علیه السلام شیخ مفید و شیخ شهید و محمد بن المشهدی فرموده اند: چون خواستی زیارت کنی آن جناب را در بغداد پس غسل کن برای زیارت و قصد کن حرم شریف را و بایست بر در حرم و اذن دخول بطلب پس داخل حرم شو در حالی که می گویی بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ وَ فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ وَ عَلٰی مِلَّةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلِّىَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ السَّلَامُ عَلٰى اَوْلِيَاءِ اللّٰهِ بَعْدَ اَزْ اَنْ بَرُوْا تَا اَنْكُهْ مَقَابِلِ قَبْرِ حَضْرَتِ مُوسٰى بِنِ جَعْفَرِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ شُوِيْ پَس چُون اِيَسْتَادِيْ نَزْدِ قَبْرِ اَنْ جَنَابِ پَس بَگُوِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا نُورَ اللّٰهِ فِيْ ظُلُمَاتِ الْاَرْضِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَلِيَّ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حُجَّةَ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا يَا بَ اللّٰهُ اَشْهَدُ اَنَّكَ اَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ اَتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ اَمَرْتَ بِالْمَعْرُوْفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تَلَوْتَ الْكِتَابَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ وَ جَاهَدْتَ فِيْ اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَ صَبَرْتَ عَلٰى الْاَذٰى فِيْ جَنْبِهِ مُحْتَسِبًا وَ عَبَدْتَهُ مُخْلِصًا حَتّٰى اَتَاكَ الْيَقِيْنَ اَشْهَدُ اَنَّكَ اَوْلٰى بِاللّٰهِ وَ بِرَسُوْلِهِ وَ اَنَّكَ اِبْنُ رَسُوْلِ اللّٰهِ حَقًّا اَبْرًا اِلٰى اللّٰهِ مِنْ اَعْدَائِكَ وَ اَتَقَرَّبُ اِلٰى اللّٰهِ بِمُوَالَاتِكَ اَتَيْتُكَ يَا مَوْلَايَ عَارِفًا بِحَقِّكَ مَوْلِيَا لِاَوْلِيَائِكَ مُعَادِيَا لِاَعْدَائِكَ فَاشْفَعْ لِيْ عِنْدَ رَبِّكَ پَس خود را بر قبر بیفکن و بوسه کن و گونه های خود را بر او بگذار پس بگرد از آنجا و بیا به جانب سر و بایست و بگو السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اِبْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ اَشْهَدُ اَنَّكَ صَادِقٌ اَدَّيْتَ نَاصِحًا وَ قُلْتَ اَمِيْنَا وَ مَضَيْتَ شَهِيدًا لَمْ

تُوَثِّرُ عَمِّي عَلَى الْهُدَى وَ لَمْ تَمَلْ مِنْ حَقِّ إِلَى بَاطِلٍ صَيَلِي اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آبَائِكَ وَ أَبْنَائِكَ الطَّاهِرِينَ پس بیوس قبر منور را و دو رکعت نماز زیارت گزار و بعد از این دو رکعت هر نماز که خواهی بکن پس از آن به سجده برو و بگو اللَّهُمَّ إِلَيْكَ اعْتَمِدْتُ وَ إِلَيْكَ قَصَيْدْتُ وَ بِفَضْلِكَ رَجَوْتُ وَ قَبْرِ إِمَامِي الَّذِي أُوجِبْتَ عَلَيَّ طَاعَتَهُ زُرْتُ وَ بِهِ إِلَيْكَ تَوَسَّلْتُ فَبِحَقِّهِمُ الَّذِي أُوجِبْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ اغْفِرْ لِي وَ لِقَوْمِي وَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَا كَرِيمُ پس روی راست خود را بگذار و بگو اللَّهُمَّ قَدْ عَلِمْتَ حَوَائِجِي فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَقْضِهَا پس جانب چپ روی را بگذار و بگو اللَّهُمَّ قَدْ أَحْصَيْتَ ذُنُوبِي فَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْهَا وَ تَصَدَّقْ عَلَيَّ بِمَا أَنْتَ أَهْلُهُ پس برگرد به سجده و بگو شُكْرًا شُكْرًا صد مرتبه پس سر از سجده بردار و دعا کن به آنچه خواهی از برای هر که می خواهی و دوست داری آن را مؤلف گوید سید جلیل علی بن طاوس رضی الله عنه در مصباح الزائر در یکی از زیارات حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام این صلوات را بر آن حضرت که محتوی است بر شمه ای از فضائل و مناقب و عبادت و مصائب آن جناب نقل کرده البته زایر از فیض خواندن آن خود را محروم نکند اللَّهُمَّ صَيَلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ صَيَلْ عَلَيَّ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ صَيَلْ الْأَبْرَارِ وَ إِمَامِ الْأَخْيَارِ وَ عَيْبِهِ الْأَنْوَارِ وَ وَارِثِ السَّكِينَةِ وَ الْوَقَارِ وَ الْحِكْمِ وَ الْأَثَارِ الَّذِي كَانَ يُحْيِي

اللَّيْلَ بِالسَّهْرِ إِلَى السَّحْرِ بِمَوَاصِلِهِ الْاسْتِغْفَارِ حَلِيفِ السَّجْدَةِ الطَّوِيلَةِ وَ الدُّمُوعِ الْغَزِيرَةِ وَ الْمُنَاجَاةِ الْكَثِيرَةِ وَ الضَّرَاعَاتِ الْمُتَّصِلَةِ وَ مَقَرِّ
 النَّهْيِ وَ الْعَدْلِ وَ الْخَيْرِ وَ الْفَضْلِ وَ النَّدَى وَ الْبَدَلِ وَ مَأْلَفِ الْبُلُوعِ وَ الصَّبْرِ وَ الْمُضْطَهَدِ بِالظُّلْمِ وَ الْمَقْبُورِ بِالْجُورِ وَ الْمُعَذَّبِ فِي قَعْرِ
 الشُّجُونِ وَ ظُلْمِ الْمَطَامِيرِ ذِي السَّاقِ الْمَرْضُوضِ بِحَلَقِ الْقِيُودِ وَ الْجَنَازَةِ الْمُنَادَى عَلَيْهَا بِعَدْلِ الْاسْتِخْفَافِ وَ الْوَارِدِ عَلَى حَيْدِهِ
 الْمُضِي طَفَى وَ أَبِيهِ الْمُرْتَضَى وَ أُمِّهِ سَيِّدَةِ النَّسَاءِ يَارِثِ مَغْضُوبٍ وَ وِلَاءِ مَسْلُوبٍ وَ أَمْرِ مَغْلُوبٍ وَ دَمِ مَطْلُوبٍ وَ سَمِّ مَشْرُوبٍ اللَّهُمَّ وَ
 كَمَا صَبَرَ عَلَى غَلِيظِ الْمِحْنِ وَ تَجَرَّعَ غُصَّةَ صَنِ الْكُرْبِ وَ اسْتَسْلِمَ لِرِضَاكَ وَ أَخْلَصَ الطَّاعِيَةَ لِمَكَ وَ مَحَضَ الْخُشُوعَ وَ اسْتَشَعَرَ
 الْخُضُوعَ وَ عَادَى الْبِدْعَةَ وَ أَهْلَهَا وَ لَمْ يَلْحَقْهُ فِي شَيْءٍ مِنْ أَوْامِرِكَ وَ نَوَاهِيكَ لَوْمَةٌ لَائِمٌ صَلَّى عَلَيْهِ صَلَاةً نَامِيَةً مُنِيفَةً زَاكِيَةً تُوجِبُ
 لَهُ بِهَا شَفَاعَةَ أُمَّمٍ مِنْ خَلْقِكَ وَ قُرُونٍ مِنْ بَرَايَاكَ وَ بَلَّغَهُ عَنَّا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا وَ آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ فِي مَوَالَاتِهِ فَضْلًا وَ إِحْسَانًا وَ مَغْفِرَةً وَ
 رِضْوَانًا إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَمِيمِ وَ التَّجَاوُزِ الْعَظِيمِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

ترجمه زیارتنامه امام کاظم (ع)

خدا بزرگتر است خدا بزرگتر است نیست معبودی جز تو خدا و خدا بزرگتر است

ستایش برای خداست برای رهنمائیش به دین خود و توفیق دادنش بدانچه دعوت کرده

از راه او ای خدا توئی گرامی ترین مقصود و کریم تر میزبانی که من آمدم بدرگاهت تا

تقرب جویم به وسیله پسر دختر پیغمبرت که درودهای تو بر او باد و بر پدران

پاکش و فرزندان پاکیزه اش خدایا درود فرست بر محمد و خاندان محمد و بیهوده مکن

کوشش مرا و امید مرا قطع مکن

و مرا نزد خودت آبرومند سازد در دنیا و آخرت و

قرار بده مرا از مقربان خودت

بنام خدا و به ذات خدا و در راه خدا و بر آئین پاک رسول خدا رحمت خدا بر او و

بر خاندان او خدایا پیامرز مرا و پدر و مادرم را و همه مؤمنان و مؤمنات را

آیا داخل شوم ای رسول خدا آیا داخل شوم ای پیامبر خدا آیا داخل شوم ای محمد

فرزند عبدالله؟ آیا درآیم ای امیرمؤمنان آیا داخل شوم ای ابا محمد حسن؟ آیا داخل

شوم ای ابا عبدالله محمد بن الحسین؟ آیا داخل شوم ای ابا محمد علی بن حسین؟ آیا

داخل شوم ای ابا جعفر محمد بن علی؟ آیا داخل شوم ای ابا عبدالله جعفر بن محمد

آیا داخل شوم ای مولای من ای ابا الحسن موسی بن جعفر آیا داخل شوم ای مولایم ای

ابا جعفر آیا درآیم ای مولای من محمد بن علی؟

خدا بزرگتر است

درود بر تو ای ولی خدا و فرزند ولی خدا درود بر تو ای حجت خدا و فرزند حجت او

درود بر تو ای برگزیده خدا و زاده صفی او درود بر تو ای امین خدا و فرزند امین

او درود بر تو ای نور خدا در تاریکیهای روی زمین درود بر تو ای امام و پیشوای

راهنما درود بر تو ای نشانه دین و تقوی درود بر تو ای خزینه دار دانش پیغمبران

درود بر تو ای خزانه دار دانش رسولان درود بر تو ای نایب اوصیاء گذشته درود بر

تو ای منبع و کان وحی آشکار درود بر تو ای صاحب علم یقین درود بر تو ای گنجینه

دانش رسولان درود بر تو ای پیشوای شایسته درود بر

تو ای اما زاهد و پرهیزگار

بزرگوار و رشید درود بر تو ای کشته شهید در (راه حق) درود بر تو ای فرزند رسول

خدا و فرزند وصی او درود بر تو ای مولای من موسی بن جعفر و رحمت خدا و برکاتش

گواهم به اینکه تو تبلیغ کردی از جانب خدا آنچه در عهده داشتی و نگه داشتی آنچه

به تو سپرده شد و حلال خدا را حلال شمردی و حرام خدا را حرام دانستی و به پا داشتی

احکام خدا را و تلاوت کردی کتاب خدا را و شکیبیا بودی بر آزار خلق در راه خدا و

جهاد کردی در راه خدا چنانکه باید تا آمد تو را یقین و گواهم به اینکه تو

درگذشتی به همان روشی که درگذشتند بر آن پدران پاکت و نیاکان و اجداد

پاک سرشت آن اوصیاء و راهنمایان و آن امامان و ره یافته گان که مقدم نداشتی

گمراهی را بر هدایت و میل نکردی از حق به سوی باطل و گواهی می دهم که تو نصیحت

و خیرخواهی کردی برای خدا و رسول خدا و برای امیرمؤمنان و اینکه تو اداء کردی

امانت را و از خیانت دوری گزیدی و به پا داشتی نماز را و اداء کردی زکوة را و

امر به معروف و نهی از منکر کردی و بندگی خدا از روی اخلاص و کوشش و

پاداش جویی تا آنکه برکت فرا رسید خدا پاداش دهد تو را از اسلام و اهل اسلام

بهترین پاداش ها و شرافتمندترین پاداش را آمدم به خدمت تو ای فرزند رسول خدا

زائر و عارف به حقت معترف به فضل تو دارم و بار دانشت را تحمل کرده و در

پرده پیمانت محجوب گشته پناهنده به

قبرت و به قبر و ضریح مقدست پناه آورده ام

و شفاعت جو به تو به درگاه خدا و دوستدار دوستانت و دشمن دشمنانت بینا و

بصیرت به مقامت و به مرتبه هدایت کاملی که مخصوص توست دانا هستم به گمراهی

آن کس که با تو مخالفت کرد و به کوری آنچه که مخالفان برآند پدر و مادرم

فدای تو باد و خودم و خاندانم و ثروتم و فرزندانم ای فرزند رسول خدا به آستان

مقدست آمدم تقرب جو به زیارت تو به درگاه خدای بزرگ و شفاعت جو به وسیله به

سوی او شفاعت کن برایم نزد پروردگارت تا بیامرزد گناهان مرا و ببخشد از جرم من

و بگذرد از بدکاریهایم و محو کند از من خطاهایم را و داخل کند مرا به بهشت و

تفضل کند بر من بدانچه او اهل آنست و بیامرزد مرا و پدرانم را و برادران و

خواهرانم را و همه مؤمنین و مؤمنات را در خاورها و باخترهای زمین و به فضل و

بخشش و احسانش

درود بر تو ای مولای من ای موسی به جعفر و رحمت خدا و برکات او گواهی می دهم که

تویی امام هادی و سرپرست و رهبر و اینکه تویی معدن تنزیل وحی و صاحب مقام علم

تأویل و حامل تورات و انجیل و عالم و عادل و راستگو عامل ای مولای من بیزاری

جویم به درگاه خدا از دشمنانت و تقرب جویم به پیشگاه خدا به وسیله دوستی او

درود خدا بر تو و بر پدران و اجداد و فرزندان و پیروان و دوستان تو و رحمت خدا

و برکاتش

و اما زیارت مشترک میان دو امام همام علیهما السلام

دو قسم زیارت

قسم اول آنکه آن را برای هر کدام علی حده باید خواند

شیخ جلیل جعفر بن محمد قولویه قمی در

کامل الزیاره از حضرت امام علی نقی علیه السلام روایت کرده که: در زیارت هر یک از آن دو امام چنین بگو **السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حُجَّهَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا نُورَ اللَّهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مَنْ يَدَا لِلَّهِ فِي شَأْنِهِ أَتَيْتُكَ زَائِرًا عَارِفًا بِحَقِّكَ مُعَادِيًا لِأَعْدَائِكَ فَاشْفَعْ [اشْفَعْ] لِي عِنْدَ رَبِّكَ يَا مَوْلَايَ** و این زیارت در نهایت اعتبار است و شیخ صدوق و شیخ کلینی و شیخ طوسی نیز به اختلافی آن را ذکر نموده اند

قسم دوم زیارتی است که به خواندن آن هر دو امام علیهما السلام زیارت شوند

و آن چنان است که شیخ مفید و شهید و محمد بن المشهدی ذکر کرده اند که: در زیارت آن دو بزرگوار همین که ایستادی نزد ضریح طاهر می گویی **السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا وَلِيَّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا حُجَّتِي اللَّهُ السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا نُورِي اللَّهُ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ أَشْهَدُ أَنَّكُمْ قَدْ بَلَّغْتُمَا عَنِ اللَّهِ مَا حَمَلَكُمَا وَ حَفِظْتُمَا مَا اسْتُودِعْتُمَا وَ حَلَلْتُمَا حَلَالَ اللَّهِ وَ حَرَّمْتُمَا حَرَامَ اللَّهِ وَ أَقَمْتُمَا حُدُودَ اللَّهِ وَ تَلَوْتُمَا كِتَابَ اللَّهِ وَ صَبَرْتُمَا عَلَى الْأَذَى فِي جَنبِ اللَّهِ مُحْتَسِبِينَ حَتَّى أَتَاكُمْ الْيَقِينُ أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَ أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ بِوَلَايَتِكُمْ أَتَيْتُكُمْ زَائِرًا عَارِفًا بِحَقِّكُمْ مَوْلِيًا لِأَوْلِيَائِكُمْ مُعَادِيًا لِأَعْدَائِكُمْ مُسْتَبِصِّرًا بِالْهُدَى الَّذِي أَنْتُمْ عَلَيْهِ عَارِفًا بِضَلَالِهِ مَنْ خَالَفَكُمْ فَاشْفَعَا لِي عِنْدَ رَبِّكُمْ فَإِنَّ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ جَاهًا عَظِيمًا وَ مَقَامًا مَحْمُودًا** پس بیوس تربت شریف آنجا را و بگذار روی راست را بر آن پس برو به جانب سر مقدس و بگو **السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا حُجَّتِي اللَّهُ فِي أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ عِبْدُكُمْ**

وَإِيَّكُمْ زَائِرُكُمْ مَتَقَرَّبًا إِلَى اللَّهِ بِزِيَارَتِكُمَا اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي أَوْلِيَائِكَ الْمُضِيَّطَيْنِ وَحَبِّبْ إِلَيَّ مَشَاهِدَهُمْ وَاجْعَلْنِي مَعَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ پس نماز زیارت کن از برای هر امامی دو رکعت و بخوان خدا را به آنچه می خواهی مؤلف گوید که چون در آن زمانها تقیه بسیار شدید بوده است زیارت های مختصر برای زیارت این دو امام علیهما السلام تعلیم می فرمودند که شیعیان از آسیب طاغیان زمان محفوظ باشند و اگر زائر طالب زیارت طولی باشد بخواند زیارت جامعه را که بهترین زیارت است از برای ایشان خصوصا یک زیارت از آنها که از حدیثش ظاهر می شود که مزید اختصاصی به حضرت امام موسی علیه السلام دارد و آن زیارت بعد از این در اول زیارات جامعه مرقوم خواهد شد رجوع به آنجا شود

دعای وداع

و چون زائر خواست که از بلد آن دو امام علیهما السلام بیرون رود وداع کند آن دو جناب را به دعاهای وداع که از آن جمله است آنچه شیخ طوسی علیه الرحمه در تهذیب ذکر نموده فرموده که چون خواهی وداع کنی امام موسی علیه السلام را بایست نزد قبر و بگو السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا أَيُّهَا الْحَسَنُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ وَأَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَبِمَا جِئْتَ بِهِ وَدَلَّلْتَ عَلَيْهِ اللَّهُمَّ اكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ وَهَمَّجِنِ فِي وَدَاعِ حَضْرَتِ إِمَامِ مُحَمَّدِ تَقِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرموده می گویی السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ وَأَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَبِمَا

جِئْتُ بِهِ وَ دَلَّتْ عَلَيْهِ اللَّهُمَّ اكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ پس سؤال کن از خدا که این آخر زیارت تو نباشد و دیگر توفیق برگشتن بیابی و قبر را ببوس و روی های خود را بر قبر گذار مؤلف گوید از چیزهایی که مناسب است در اینجا نقل شود

حکایت سعید صالح صفی متقی حاجی علی بغدادی

است که شیخ ما در جنه الماوی و نجم الثاقب نقل کرده و در نجم ثاقب فرموده که اگر نبود در این کتاب شریف مگر این حکایت متقنه صحیحه که در آن فواید بسیار است و در این نزدیکی ها واقع شده هر آینه کافی بود در شرافت و نفاست آن پس بعد از مقدماتی فرموده که حاجی مذکور آیده الله نقل کرد که در ذمه من هشتاد تومان مال امام علیه السلام جمع شد پس رفتم به نجف اشرف بیست تومان از آن را دادم به جناب علم الهدی و التقی شیخ مرتضی اعلی الله مقامه و بیست تومان به جناب شیخ محمد حسین مجتهد کاظمینی و بیست تومان به جناب شیخ محمد حسن شروقی و باقی ماند در ذمه من بیست تومان که قصد داشتم در مراجعت بدهم به جناب شیخ محمد حسن کاظمینی آل یس آیده الله پس چون مراجعت کردم به بغداد خوش داشتم که تعجیل کنم در ادای آنچه باقی بود در ذمه من پس در روز پنجشنبه بود که مشرف شدم به زیارت امامین همامین کاظمین علیهما السلام و پس از آن رفتم خدمت جناب شیخ سلمه الله و قدری از آن بیست تومان را دادم و باقی را وعده کردم که بعد از فروش بعضی از اجناس بتدریج بر من حواله کنند

که به اهلش برسانم و عزم کردم بر مراجعت به بغداد در عصر آن روز و جناب شیخ خواهش کرد بمانم متعذر شدم که باید مزد عمله کارخانه شعربافی را که دارم بدهم چون رسم چنین بود که مزد هفته را در عصر پنجشنبه می دادم پس برگشتم چون ثلث از راه را تقریباً طی کردم سید جلیلی را دیدم که از طرف بغداد رو به من می آید چون نزدیک شد سلام کرد و دستهای خود را گشود برای مصافحه و معانقه و فرمود اهلا و سهلا و مرا در بغل گرفت و معانقه کردیم و هر دو یکدیگر را بوسیدیم و بر سر عمامه سبز روشنی داشت و بر رخسار مبارکش خال سیاه بزرگی بود پس ایستاد و فرمود حاجی علی خیر است به کجا می روی گفتم کاظمین علیهما السلام را زیارت کردم و برمی گردم به بغداد فرمود امشب شب جمعه است برگرد گفتم یا سیدی متمکن نیستی فرمود هستی برگرد تا شهادت دهم برای تو که از موالیان جد من امیر المؤمنین علیه السلام و از موالیان مایی و شیخ شهادت دهد زیرا که خدای تعالی امر فرموده دو شاهد بگیرید و این اشاره بود به مطلبی که در خاطر داشتم که از جناب شیخ خواهش کنم نوشته ای به من دهد که من از موالیان اهل بیت علیهم السلام و آن را در کفن خود بگذارم پس گفتم تو چه می دانی و چگونه شهادت می دهی فرمود کسی که حق او را به او می رسانند چگونه آن رساننده را نمی شناسد گفتم چه حق فرمود آنچه رساندی به وکیل من گفتم وکیل تو کیست فرمود شیخ

محمد حسن گفتم وکیل تو است فرمود وکیل من است و به جناب آقا سید محمد گفته بود که در خاطر من خطور کرد که این سید جلیل مرا به اسم خواند با آنکه او را نمی شناسم پس به خود گفتم شاید او مرا می شناسد و من او را فراموش کردم باز در نفس خود گفتم که این سید از حق سادات از من چیزی می خواهد و خوش دارم که از مال امام علیه السلام چیزی به او برسانم پس گفتم که ای سید در نزد من از حق شما چیزی مانده بود رجوع کردم در امر آن به جناب شیخ محمد حسن برای آنکه ادا کنم حق شما یعنی سادات را به اذن او پس در روی من تبسمی کرد و فرمود آری رساندی بعضی از حق ما را بسوی وکلای ما در نجف اشرف پس گفتم آنچه ادا کردم قبول شد فرمود آری پس در خاطر من گذشت که این سید می گوید بالنسبه به علمای اعلام وکلای ما و این در نظرم بزرگ آمد پس گفتم علما وکلایند در قبض حقوق سادات و مرا غفلت گرفت انتهی آنگاه فرمود برگرد جدم را زیارت کن پس برگشتم و دست راست او در دست چپ من بود چون براه افتادیم دیدم در طرف راست ما نهر آب سفید صاف جاری است و درختان لیمو و نارنج و انار و انگور و غیر آن همه با ثمر در یک وقت با آنکه موسم آنها نبود بر بالای سر ما سایه انداخته گفتم این نهر و این درختها چیست فرمود هر کس از موالیان ما که زیارت کند جد

ما را و زیارت کند ما را اینها با او هست پس گفتم می‌خواهم سؤالی کنم فرمود سؤال کن گفتم شیخ عبد الرزاق مرحوم مردی بود مدرس روزی نزد او رفتم شنیدم که می‌گفت کسی که در طول عمر خود روزها روزه باشد و شبها به عبادت بسر برد و چهل حج و چهل عمره بجای آورد و در میان صفا و مروه بمیرد و از موالیان امیر المؤمنین علیه السلام نباشد برای او چیزی نیست فرمود آری و الله برای او چیزی نیست پس از حال یکی از خویشان خود پرسیدم که او از موالیان امیر المؤمنین علیه السلام است فرمود آری او و هر که متعلق است به تو پس گفتم سیدنا برای من مسأله ای است فرمود بپرس گفتم قراء تعزیه امام حسین علیه السلام می‌خوانند که سلیمان اعمش آمد نزد شخصی و از زیارت سید الشهداء علیه السلام پرسید گفت بدعت است پس در خواب دید هودجی را میان زمین و آسمان پس سؤال کرد که کیست در آن هودج گفتند به او فاطمه زهرا و خدیجه کبری علیهما السلام پس گفت به کجا می‌روند گفتند به زیارت امام حسین علیه السلام در امشب که شب جمعه است و دید رقعہ‌هایی را که از هودج می‌ریزد و در آن مکتوب است امان من النار لزوار الحسين عليه السلام في ليلة الجمعة امان من النار يوم القيامة این حدیث صحیح است فرمود آری راست و تمام است گفتم سیدنا صحیح است که می‌گویند هر کس زیارت کند حسین علیه السلام را در شب جمعه پس برای او امان است فرمود آری و الله

و اشک از چشمان مبارکش جاری شد و گریست گفتم سیدنا مسأله فرمود بپرس گفتم سینه هزار و دویست و شصت نه حضرت رضا علیه السلام را زیارت کردیم و در درود یکی از عربهای شروقیه را که از بادیه نشینان طرف شرقی نجف اشرف اند ملاقات کردیم و او را ضیافت کردیم و از او پرسیدیم که چگونه است ولایت رضا علیه السلام گفت بهشت است امروز پانزده روز است که من از مال مولای خود حضرت رضا علیه السلام خورده ام چه حد دارد منکر و نکیر که در قبر نزد من بیایند گوشت و خون من از طعام آن حضرت روییده در مهمانخانه آن جناب این صحیح است علی بن موسی الرضا علیهما السلام می آید و او را از منکر و نکیر خلاص می کند فرمود آری و الله جد من ضامن است گفتم سیدنا مسأله کوچکی است می خواهم بپرسم فرمود بپرس گفتم زیارت من حضرت رضا علیه السلام را مقبول است فرمود قبول است إن شاء الله گفتم سیدنا مسأله فرمود بسم الله گفتم حاجی محمد حسین یزاز باشی پسر مرحوم حاجی احمد یزاز باشی زیارتش قبول است یا نه و او با من رفیق و شریک در مخارج بود در راه مشهد رضا علیه السلام فرمود عبد صالح زیارتش قبول است گفتم سیدنا مسأله فرمود بسم الله گفتم فلان که از اهل بغداد و همسفر ما بود زیارتش قبول است پس ساکت شد گفتم سیدنا مسأله فرمود بسم الله گفتم این کلمه را شنیدی یا نه زیارت او قبول است یا نه جوابی نداد حاجی مذکور نقل کرد که ایشان چند نفر بودند

از اهل مترفین بغداد که در این سفر پیوسته به لهو و لعب مشغول بودند و آن شخص مادر خود را نیز کشته بود پس رسیدیم در راه به موضعی از جاده وسیعه که دو طرف آن بساتین و مواجه بلده شریفه کاظمین است و موضعی از آن جاده که متصل است به بساتین از طرف راست آن که از بغداد می آید و آن مال بعضی از ایتام سادات بود که حکومت به جور آن را داخل در جاده کرد و اهل تقوی و ورع سکنه این دو بلد همیشه کناره می کردند از راه رفتن در آن قطعه از زمین پس دیدم آن جناب را که در آن قطعه راه می رود پس گفتم ای سید من این موضع مال بعضی از ایتام سادات است تصرف در آن روا نیست فرمود این موضع مال جد ما امیر المؤمنین علیه السلام و ذریه او و اولاد ما است حلال است برای موالیان ما تصرف در آن و در قرب آن مکان در طرف راست باغی است مال شخصی که او را حاجی میرزا هادی می گفتند و از متمولین معروفین عجم بود که در بغداد ساکن بود گفتم سیدنا راست است که می گویند زمین باغ حاجی میرزا هادی مال حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام است فرمود چه کار داری به این و از جواب اعراض نمود پس رسید به ساقیه آب که از شط دجله می کشند برای مزارع و بساتین آن حدود و از جاده می گذرد و آنجا دو راه می شود به سمت بلد یکی راه سلطانی است و دیگری راه سادات و آن جناب میل کرد

به راه سادات پس گفتم بیا از این راه یعنی راه سلطانی برویم فرمود نه از این راه خود می رویم پس آمدیم و چند قدمی نرفتیم که خود را در صحن مقدس در نزد کفشداری دیدیم و هیچ کوچه و بازاری را ندیدیم پس داخل ایوان شدیم از طرف باب المراد که از سمت شرقی و طرف پایین پا است و در رواق مطهر مکث نفرمود و اذن دخول نخواند و داخل شد و در در حرم ایستاد پس فرمود زیارت بکن گفتم من قاری نیستم فرمود برای تو بخوانم گفتم آری پس فرمود **أَدْخُلُ يَا اللَّهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ هَمَّجِينَ سَلَامٌ كَرَدْنَا بِرِ هَر يَكُ** از ائمه عليهم السلام تا رسیدند در سلام به حضرت عسکری علیه السلام و فرمود **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ الْعَسْكَرِيَّ** آنگاه فرمود امام زمان خود را می شناسی گفتم چرا نمی شناسم فرمود سلام کن بر امام زمان خود گفتم **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّجَةَ اللَّهِ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ يَا ابْنَ الْحَسَنِ** پس تبسم نمود و فرمود **عَلَيْكَ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ** پس داخل شدیم در حرم مطهر و ضریح مقدس را چسبیدیم و بوسیدیم پس فرمود به من زیارت کن گفتم من قاری نیستم فرمود زیارت بخوانم برای تو گفتم آری فرمود کدام زیارت را می خواهی گفتم هر زیارت که افضل است مرا به آن زیارت ده فرمود زیارت امین الله افضل است آنگاه مشغول شد به خواندن و فرمود **السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَمِينِي اللَّهُ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَّتِيهِ عَلَى عِبَادِهِ الْخ و چراغهای حرم را در این**

حال روشن کردند پس شمعها را دیدم روشن است و لکن حرم روشن و منور است به نوری دیگر مانند نور آفتاب و شمعها مانند چراغی بودند که روز در آفتاب روشن کنند و مرا چنین غفلت گرفته بود که هیچ ملتفت این آیات نمی شدم چون از زیارت فارغ شد از سمت پایین پا آمدند به پشت سر و در طرف شرقی ایستادند و فرمودند آیا زیارت می کنی جدم حسین علیه السلام را گفتم آری زیارت می کنم شب جمعه است پس زیارت وارث را خواندند و مؤذنها از اذان مغرب فارغ شدند پس به من فرمود نماز کن و ملحق شو به جماعت پس تشریف آورد در مسجد پشت سر حرم مطهر و جماعت در آنجا منعقد بود و خود به انفراد ایستادند در طرف راست امام جماعت محاذی او و من داخل شدم در صف اول و برایم مکانی پیدا شد چون فارغ شدم او را ندیدم پس از مسجد بیرون آمدم و در حرم تفحص کردم او را ندیدم و قصد داشتم او را ملاقات کنم و چند قرانی به او بدهم و شب او را نگاه دارم که مهمان باشد آنگاه بخاطرم آمد که آن سید که بود و آیات و معجزات گذشته را ملتفت شدم از انقیاد من امر او را در مراجعت با آن شغل مهم که در بغداد داشتم و خواندن مرا به اسم آنکه او را ندیده بودم و گفتن او موالیان ما و اینکه من شهادت می دهم و دیدن نهر جاری و درختان میوه دار در غیر موسم و غیر از اینها از آنچه گذشت که سبب شد

برای یقین من به اینکه او حضرت مهدی علیه السلام است خصوص در فقره اذن دخول و پرسیدن از من بعد از سلام بر حضرت عسکری علیه السلام که امام زمان خود را می شناسی چون گفتم می شناسم فرمود سلام کن چون سلام کردم تبسم کرد و جواب داد پس آمدم در نزد کفشدار و از حال جنابش سؤال کردم گفت بیرون رفت و پرسید که این سید رفیق تو بود گفتم بلی پس آمدم به خانه مهماندار خود و شب را بسر بردم چون صبح شد رفتم به نزد جناب شیخ محمد حسن و آنچه دیده بودم نقل کردم پس دست خود را بر دهان خود گذاشت و نهی نمود از اظهار این قصه و افشای این سر و فرمود خداوند ترا موفق کند پس آن را مخفی می داشتم و به احدی اظهار ننمودم تا آنکه یک ماه از این قضیه گذشت روزی در حرم مطهر بودم سید جلیلی را دیدم که آمد نزدیک من و پرسید که چه دیدی و اشاره کرد به قصه آن روز گفتم چیزی ندیدم باز اعاده کرد آن کلام را بشدت انکار کردم پس از نظرم ناپدید شد دیگر او را ندیدم انتهی

صلوات

مولف گوید: که سید بن طاوس علیه السلام در (مصباح الزائر) در یکی از زیارات حضرت موسی بن جعفر علیه السلام این صلوات را بر آن حضرت که محتوی است بر شمه ای از فضائل و مناقب و عبادات و مصائب آن جناب نقل کرده، شایسته است من آن را در این جا نقل کنم:

(اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ وَ صَلِّ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ

وَصِيَّ الْأَبْرَارِ وَ إِمَامِ الْأَخْيَارِ وَ عَيْبِهِ الْأَنْوَارِ وَ وَارِثِ السَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ وَ الْحَكْمِ وَ الْأَثَارِ، الَّذِي كَانَ يُحْيِي اللَّيْلَ بِالسَّهْرِ إِلَى السَّحْرِ بِمُوَاصِلِهِ الْأَشْيَاءِ تَغْفَارًا، حَلِيفِ السَّجْدَةِ الطَّوِيلَةِ وَ الدُّمُوعِ الْغَزِيرَةِ وَ الْمَنَاجَاتِ الْكَثِيرَةِ وَ الضَّرَاعَاتِ الْمُتَّصِلَةِ وَ مَقَرِّ النَّهْيِ وَ الْعَيْدِ وَ الْخَيْرِ وَ الْفَضْلِ وَ النَّدَى وَ الْبَيْدِ وَ مِيَاءِ لَفِّ الْبَلْوَى وَ الصَّبْرِ وَ الْمُضْطَهْدِ بِالظُّلْمِ وَ الْمَقْتُورِ بِالْجَوْرِ وَ الْمُعَذِّبِ فِي قَعْرِ السُّجُونِ وَ ظُلْمِ الْمَطَامِيرِ، ذِي السِّيَاقِ الْمَرضُوضِ بِحَلَقِ الْقِيُودِ وَ الْجَنَازَةِ الْمُنَادِي عَلَيْهَا بِعَذْلِ الْأَشْيَاءِ تَخْفَافٍ وَ الْوَارِدِ عَلَى حِدِّهِ الْمُضِيَّ طَفَى وَ أَبِيهِ الْمُرْتَضَى وَ أُمِّهِ سَيِّدَةِ النَّسَاءِ بِبَارِثِ مَغْضُوبٍ وَ وِلَايَةِ مَسْئُوبٍ وَ أَمْرِ مَغْلُوبٍ وَ دَمِ مَطْلُوبٍ وَ سَمِّ مَشْرُوبٍ. اَللَّهُمَّ وَ كَمَا صَبَرَ عَلَى غَلِيظِ الْمِحْنِ وَ تَجَرَّعَ غُصَصِ الْكُرْبِ وَ اسْتَسَلَّمَ لِرِضَاكَ وَ أَخْلَصَ الطَّاعَةَ لَكَ وَ مَحَّضَ الْخُشُوعَ وَ اسْتَشَعَرَ الْخُضُوعَ وَ عَادَى الْبِدْعَةَ وَ أَهْلَهَا وَ لَمْ يَلْحَقْهُ فِي شَيْءٍ مِنْ أَوْامِرِكَ وَ نَوَاهِيكَ لَوْمَةٌ لَانِمٍ، صَلِّ عَلَيْهِ صَلْوَةً نَامِيَةً مُنِيفَةً زَاكِيَةً تُوجِبُ لَهُ بِهَا شِفَاعَةَ أُمَّمٍ مِنْ خَلْقِكَ وَ قُرُونٍ مِنْ بَرَايَاكَ وَ بَلِّغْهُ عِنَايَتِيهِ وَ سِيْلَامًا وَ آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ فِي مَوَالِيَتِهِ فَضْلًا وَ إِحْسَانًا وَ مَغْفِرَةً وَ رِضْوَانًا، أَنْكَ دُو الْفَضْلِ الْعَمِيمِ وَ التَّجَاوُزِ الْعَظِيمِ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. (۱۱۱)

۱۱۱- (مصباح الزائر) ابن طائوس ص ۳۸۲.

دعای سریع الاجابه

كفعمی در بلد الامین دعایی مروی از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نقل کرده و فرموده عظیم الشان و سریع الاجابه است و آن این است اَللَّهُمَّ اِنِّي اَطَعْتُكَ فِي اَحَبِّ الْاَشْيَاءِ اِلَيْكَ وَ هُوَ التَّوْحِيدُ وَ لَمْ اَعْصِكَ فِي اَبْغَضِ الْاَشْيَاءِ اِلَيْكَ وَ هُوَ الْكُفْرُ فَاغْفِرْ لِي مَا بَيْنَهُمَا يَا مَنْ اِلَيْهِ مَفْرَى اَمْنِي مِمَّا فَرَعْتُ مِنْهُ اِلَيْكَ اَللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الْكَثِيرَ

مِنْ مَعَاصِيكَ وَاقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ مِنْ طَاعَتِكَ يَا عُدَّتِي دُونَ الْعُدَدِ وَيَا رَجَائِي وَالْمُعْتَمَدَ وَيَا كَهْفِي وَالسَّنَدَ وَيَا وَاحِدًا يَا أَحَدًا يَا قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مَنْ اضْطَفَيْتَهُمْ مِنْ خَلْقِكَ وَلَمْ تَجْعَلْ فِي خَلْقِكَ مِثْلَهُمْ أَحَدًا أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَتَفْعَلَ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِالْوَحِيدِ الْكَبِيرِ وَالْمُحَمَّدِيِّهِ الْبَيْضَاءِ وَالْعَلَوِيِّهِ الْعُلَيَّاءِ [الْعُلَيَّاءِ] وَبِجَمِيعِ مَا اخْتَجَجْتَ بِهِ عَلَيَّ عِبَادِكَ وَبِالْإِسْمِ الَّذِي حَبَّبْتَهُ عَنْ خَلْقِكَ فَلَمْ يَخْرُجْ مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ لِي مِنْ أَمْرِي فَرْجًا وَمَخْرَجًا وَارْزُقْنِي مِنْ حَيْثُ أَحْتَسِبُ وَمِنْ حَيْثُ لَا أَحْتَسِبُ إِنَّكَ تَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ پس حاجت خود را بطلب

دعای قنوت حضرت

قنوت الإمام موسى بن جعفر عليهما السلام:

يَا مَفْرَعِ الْفَارِعِ وَمَأْمَنِ الْهَالِعِ وَمَطْمَعِ الطَّامِعِ وَمَلْجَأِ الضَّارِعِ يَا غَوْثَ اللَّهْفَانِ وَمَأْوَى الْحَيْرَانِ وَمَرْوَى الظَّمَانِ وَمُشْبِعِ الْجَوْعَانِ وَكَاسِي الْعُرْيَانِ وَحَاضِرِ كُلِّ مَكَانٍ بِلَا دَرَكٍ وَلَا عَيَانٍ وَلَا صِفَةٍ وَلَا بَطَانٍ عَجَزَتِ الْأَفْهَامُ وَضَلَّتِ الْأَوْهَامُ عَنْ مُوَافَقِهِ صِفَهُ دَابَّهُ مِنَ الْهَوَامِّ فَضُلْمًا عَنِ الْمَاجِرَامِ الْعِظَامِ مِمَّا أَنْشَأَتْ حِجَابًا لِعِظَمَتِكَ وَأَتَى يَتَغَلَّغُلُ إِلَى مَا وَرَاءِ ذَلِكَ بِمَا لَا يُرَامُ تَقَدَّسَتْ يَا قُدُّوسُ عَنِ الظُّنُونِ وَالْحَيْدُوسِ وَأَنْتَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ بَارِي الْأَجْسَامِ وَالنُّفُوسِ وَمُنْخَرِ الْعِظَامِ وَمُمِيتُ الْأَنَامِ وَمُعِيدُهَا بَعْدَ الْفَنَاءِ وَالتَّطْمِيسِ أَسْأَلُكَ يَا ذَا الْقُدْرَةِ وَالْعُلْمَا وَالْعِزِّ وَالشَّاءِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَوْلَى النَّهْيِ وَالْمَحَلِّ الْأَوْفَى وَالْمَقَامِ

الأعلى وَ أَنْ تُعَجَّلَ مَا قَدْ تَأَجَّلَ وَ تُقَدِّمَ مَا قَدْ تَأَخَّرَ وَ تَأْتِيَ بِمَا قَدْ أُوجِبَتْ إِثْبَاتُهُ وَ تُقَرِّبَ مَا قَدْ تَأَخَّرَ فِي النُّفُوسِ الْحَصِيصَةِ أَوْ أَنَّهُ وَ تَكْشِفَ الْيَأْسَ وَ سُوءَ اللَّيَاسِ وَ عَوَارِضَ الْوَسْوَاسِ الْخَنَاسِ ... فِي صُدُورِ النَّاسِ وَ تَكْفِيئًا مَا قَدْ رَهَقْنَا (١) وَ تَصْرِيفَ عَنَّا مَا قَدْ رَكِبْنَا وَ تُبَادِرَ اضْطِلَامَ (٢) الظَّالِمِينَ وَ نَصْرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْإِدَالَهَ (٣) مِنَ الْمُعَانِدِينَ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ

۱- ای غشینا.

۲- ای استتصال.

۳- ای الغلبه.

ترجمه قنوت

ای پناه هر ترسنده، و آرامگاه هر ترسناک، و ای محل طمع هر طمع کننده ای، و پناه هر ذلیل و خوار، ای فریادرس هر ستم رسیده حیران و منزل هر سرگردان و ای سیراب کننده هر تشنه ای، و سیر کننده هر گرسنه ای [هر گرسنه ای]، و پوشاننده هر برهنه ای، و ای حاضر در هر جایی بدون رسیدن به تو، و نه دیده شدن تو و نه از مطلع شدن بر صفت تو و نه بر اسرار پنهان تو عاجزند فهم ها و گمراهند وهم ها از مطلع شدن بر صفت جنبنده ای [ذات شخص او] از حشرات چه جای از اطلاع یافتن بر جسم های آسمانی بزرگ از آنچه خلق نموده ای تو او را پرده حجابی از برای بزرگی تو، و کجاست احدی که تواند داخل شدن و رسیدن به سوی چیزی که غیر مخلوقات است به آنچه رسیده نمی شود به او احدی. منزهی تو ای بسیار پاکیزه از گمان ها و حدس ها و توئی پادشاه بسیار پاکیزه و خلق کننده جسم ها و آفریننده نفس ها و پوسیده و از هم پاشیده کننده استخوان ها و توئی میراننده خلایق و برگرداننده آنها بعد از نیستی

و برطرف شدن سؤال می نمایم ترا ای صاحب توانائی و بلندی مرتبه و ای صاحب غلبه و ستایش [بلندی] آن که رحمت فرستی بر محمد و بر آل او که صاحبان عقل ها و صاحبان منزلت اعلی و مکان بلندند و آن که تعجیل نمائی آنچه را به تحقیق که تأخیر شده است در او و مقدم بداری آنچه را به تحقیق که پس افکنده شده است و بجا آوری آنچه را به تحقیق که واجب ساخته ای بجا آوردن آن را [ثابت کردن آن را] و نزدیک سازی آنچه را به تحقیق که پس افتاده است در نفس های تنگ بی صبر زمان او و آنکه برطرف نمائی سختی تعب را و بدی پوشش را و عارض های وسوسه کننده پنهان شونده در سینه های مردمان را و کفایت نمائی ما را از آنچه به تحقیق که حیل و ظلم نموده است ما را و صرف نمائی از ما آن چه را به تحقیق که سوار شده است ما را و آنکه پیشی نمائی از بیخ قطع نمودن ظلم کنندگان را و یاری کردن مؤمنان را و غلبه نمودن بر دشمنان را مستجاب گردان دعای مرا ای پروردگار عالمیان .

مهج الدعوات و منهج العبادات

نماز حضرت کاظم علیه السلام

دو رکعت است در هر رکعت حمد یک مرتبه و توحید دوازده مرتبه

دعای آن حضرت

إِلَهِي خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لَكَ وَ ضَلَّتِ الْأَخْلَامُ فِيكَ وَ وَجَلَ كُلُّ شَيْءٍ مِنْكَ وَ هَرَبَ كُلُّ شَيْءٍ إِلَيْكَ وَ ضَاقَتِ الْأَشْيَاءُ دُونَكَ وَ مَلَأَ كُلُّ شَيْءٍ نُورَكَ فَأَنْتَ الرَّفِيعُ فِي جَلَالِكَ وَ أَنْتَ الْبَهِيُّ فِي جَمَالِكَ وَ أَنْتَ الْعَظِيمُ فِي قُدْرَتِكَ وَ أَنْتَ الَّذِي لَا يُتَوَدَّكَ شَيْءٌ يَا مُنْزِلَ نِعْمَتِي يَا مُفْرَجَ

كُرِّبْتِي وَ يَا قَاضِي حِيَاجِي أُعْطِنِي مَسْأَلَتِي بِإِلَهِ إِلَّا- أَنْتَ آمَنْتُ بِكَ مُخْلِصًا لَكَ دِينِي أَصْبَحْتُ عَلَى عَهْدِكَ وَ وَعِيدِكَ مَا
اسْتَيْطَعْتُ أَبُوءُ لَكَ بِالنَّعْمَةِ وَ أَسْتَغْفِرُكَ مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي لَا يَغْفِرُهَا غَيْرُكَ يَا مَنْ هُوَ فِي عُلُوِّه دَانٍ وَ فِي دُنُوِّه عَالٍ وَ فِي إِشْرَاقِهِ
مُنِيرٌ وَ فِي سُلْطَانِهِ قَوِيٌّ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ

دعای جوشن صغیر

در کتب معتبره به شرحی مبسوطتر از شرح جوشن کبیر نقل شده و کفعمی در حاشیه بلد الامین فرموده که این دعایی است
رفیع الشأن عظیم المنزله و چون موسی هادی عباسی قصد قتل حضرت کاظم علیه السلام نمود آن حضرت این دعا را خواند
جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دید که با وی فرمود حق تعالی هلاک خواهد کرد دشمن ترا و این دعا در مهج
الدعوات سید بن طاوس نیز نقل شده و ما بین نسخه کفعمی و سید اختلاف است و ما موافق بلد الامین کفعمی نقل نمودیم و
آن دعا این است بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِلٰهِيْ كَمْ مِنْ عَدُوٍّ اَنْتَ صَيِّ عَلَيَّ سَيِّفَ عَدَاوَتِهِ وَ شَحَدَ لِيْ ظُبَهَ مَدْيَتِهِ وَ اَرْهَفَ لِيْ شَبَا
حَيْدِهِ وَ دَافَ لِيْ قَوَاتِلَ سَيُّمُوْمِهِ وَ سَدَّدَ اِلَيَّْ [نَحْوِي] صَوَابَ سَهَامِهِ وَ لَمْ تَنْمَ عَنِّيْ عَيْنُ حِرَاسَتِهِ وَ اَضْمَرَ اَنْ يَسُوْمِنِي الْمَكْرُوْهَ وَ
يُجَرِّعَنِي ذُعَافَ مَرَارَتِهِ فَتَنْظُرَتْ [نَنْظُرَتْ] اِلَى ضَعْفِيْ عَنِ اِحْتِمَالِ الْفَوَادِحِ وَ عَجَزِيْ عَنِ الْاِنْتِصَارِ مِمَّنْ قَصَدَنِيْ بِمِحَارِبَتِهِ وَ وَاخَذَتِي
فِي كَثِيْرٍ مِمَّنْ نَاوَانِيْ وَ اَرْصَدَ لِيْ فَيَمَا لَمْ اَعْمَلْ فِكْرِيْ فِي الْاِرْصَادِ لَهُمْ بِمِثْلِهِ فَاَيَّدَتْنِيْ بِقُوَّتِكَ وَ شَدَّدَتْ اُرْرِيْ بِنُصِيْرَتِكَ وَ فَلَلَّتْ
لِيْ حَدَّهُ [شَبَا حَدَّهُ] وَ خَذَلْتَهُ بَعْدَ جَمْعِ عَدِيْدِهِ وَ

حَشِدِهِ [حَشَدَهُ] وَ أَعْلَيْتَ كَعِيبي عَلَيْهِ وَ وَجَّهْتَ مِا سَدَّدَ إِلَيَّ مِنْ مَكَائِدِهِ إِلَيْهِ وَ رَدَدْتُهُ عَلَيْهِ وَ لَمْ يَشْفِ غَلِيلَهُ وَ لَمْ تَبْرُدْ حَزَازَاتِ
غَيْظِهِ وَ قَدْ عَضَّ عَلَيَّ أَنَامِلَهُ وَ أَذَبَرَ مُؤَلِّيَا قَدْ أَخْفَقْتَ سِرَايَاهُ فَلَكَ الْحَمْدُ يَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَ ذِي أَنَاهٍ لَا يَعْجَلُ صَلِّ عَلَيَّ
مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي لِنِعْمَاتِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِالذَّاكِرِينَ إِلَهِي وَ كَمْ مِنْ بِيَاغٍ بَعْمَانِي بِمَكَائِدِهِ وَ نَصَبٍ لِي
أَشْرَاكَ مَصَائِدِهِ وَ وَكَلَّ بِي تَفَقُّدَ رِعَايَتِهِ وَ أَضْبَأَ إِلَيَّ إِضْبَاءَ السَّبْعِ لِطَرِيدَتِهِ انْتِظَارًا لِانْتِهَازِ فُرْصَتِهِ وَ هُوَ يُظْهِرُ بِشَاشِهِ الْمَلَقَ وَ يَنْسُطُ
[لِي] وَجْهًا غَيْرَ طَلِقٍ فَلَمَّا رَأَيْتَ دَعَلَ سِرِيرَتِهِ وَ قُبِحَ مَا انْطَوَى عَلَيْهِ لِشَرِيكِهِ فِي مِلَّتِهِ وَ أَصْبَحَ مُجَلِبًا لِي [إِلَيَّ] فِي بَغِيهِ أَرْكَسْتَهُ لِأَمِّ
رَأْسِهِ وَ أَثَيْتَ بُيَانَهُ مِنْ أُسَاسِهِ فَصَرَعْتَهُ فِي زُبَيْتِهِ وَ أَرَدَيْتَهُ [رَدَّيْتَهُ] فِي مَهْوَى حُفْرَتِهِ وَ جَعَلْتَ خَدَّهُ طَبَقًا لِتُرَابِ رِجْلِهِ وَ شَغَلْتَهُ فِي
بَيْدِنِهِ وَ رَزَقَهُ وَ رَمَيْتَهُ بِحَجْرِهِ وَ خَنَقْتَهُ بِوَتْرِهِ وَ ذَكَيْتَهُ بِمَشَاقِصِهِ وَ كَتَبْتَهُ لِمَنْخَرِهِ وَ رَدَدْتَ كَيْدَهُ فِي نَحْرِهِ وَ رَبَّقْتَهُ [وَتَّقْتَهُ] بِبِنْدَامَتِهِ وَ
فَسَّأْتَهُ [أَفْنَيْتَهُ] بِحَسِيرَتِهِ فَاسْتَحْدَأَ وَ تَضَاعَلَ بَعْدَ نَخْوَتِهِ وَ انْقَمَعَ بَعْدَ اسْتِطَالَتِهِ ذَلِيلًا مَأْسُورًا فِي رَبْقِ حَبَائِلِهِ الَّتِي كَانَ يُؤَمِّلُ أَنْ يَرَانِي
فِيهَا يَوْمَ سَطَوْتِهِ وَ قَدْ كَذْتُ يَا رَبِّ لَوْ لَا رَحْمَتُكَ أَنْ يُحَلَّ بِي مَا حَلَّ بِسَاحَتِهِ فَلَكَ الْحَمْدُ يَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَ ذِي أَنَاهٍ لَا
يَعْجَلُ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي لِنِعْمَاتِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِالذَّاكِرِينَ إِلَهِي وَ كَمْ مِنْ حَاسِدٍ شَرِقَ
بِحَسْرَتِهِ [بِحَسَدِهِ] وَ عَدُوٍّ شَجِيَ بِغَيْظِهِ وَ سَلَقْنِي بِحَدِّ لِسَانِهِ

وَخَزَنِي بِمُوقٍ عَيْنِهِ وَجَعَلَنِي [جَعَلَ عِزَّتِي] غَرَضًا لِمَرَامِيهِ وَقَلَدَنِي خِلَالَ لَمْ تَزَلْ فِيهِ نَادِيْتُكَ [فَنَادَيْتُ] يَا رَبِّ مُسْتَجِيرًا بِكَ
وَاثِقًا بِسِرِّعِهِ إِجَابَتِكَ مُتَوَكِّلًا عَلَى مَا لَمْ أَزَلْ أَتَعَرَّفُهُ مِنْ حُسْنِ دِفَاعِكَ عَالِمًا أَنَّهُ لَا يُضْطَهَدُ مَنْ أَوَى إِلَى ظِلِّ كَنَفِكَ وَ لَنْ تَفْرَعَ
الْحَوَادِثُ [الْفَوَادِحُ] مَنْ لَجَأَ إِلَى مَعْقِلِ الْإِنْتِصَارِ بِكَ فَحَصَّنْتَنِي مِنْ بَأْسِهِ بِقُدْرَتِكَ فَلَكَ الْحَمْدُ يَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَ ذِي
أَنَاهٍ لَا- يَعْجِلُ صِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي لِنِعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِالْإِنِّكَ مِنَ الذَّاكِرِينَ إِلَهِي وَ كَمْ مِنْ سَيِّحَابٍ
مَكْرُوهٍ جَلِيَّتْهَا وَ سَمَاءٍ نِعْمَةٍ أَمْطَرَتْهَا وَ جَدَاوِلٍ كَرَامَةٍ أَجْرِيَّتْهَا وَ أَعْيُنٍ أَحْدَاثٍ طَمَسَتْهَا وَ نَاشِئَةٍ رَحْمَةٍ نَشَرَتْهَا وَ جُنَّةٍ عَافِيَةٍ أَلْبَسَتْهَا وَ
غَوَامِرٍ كُرْبَاتٍ كَشَفَتْهَا وَ أُمُورٍ جَارِيَةٍ قَدَّرَتْهَا لَمْ تُعْجِرْكَ إِذْ طَلَبْتَهَا وَ لَمْ تَمْتَنِعْ مِنْكَ إِذْ أَرَدْتَهَا فَلَكَ الْحَمْدُ يَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا
يُغْلَبُ وَ ذِي أَنَاهٍ لَا يَعْجَلُ صِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي لِنِعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِالْإِنِّكَ مِنَ الذَّاكِرِينَ إِلَهِي وَ كَمْ مِنْ
ظَنٍّ حَسَنٍ حَقَّقَتْ وَ مِنْ كَسِيرٍ إِمْلَاقٍ جَبَّرَتْ وَ مِنْ مَسِيكَةٍ فَادِحَةٍ حَوَّلَتْ وَ مِنْ صِرْعَةٍ مُهْلِكَةٍ نَعَشَتْ [أَنْعَشَتْ] وَ مِنْ مَشَقَّةٍ أَرَحَّتْ
لَا- تُسْأَلُ عَمَّا تَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ وَ لَا يَنْقُصُكَ مَا أَنْفَقْتَ وَ لَقَدْ سِئِلْتُ فَأَعْطَيْتَ وَ لَمْ تُسْأَلْ فَابْتَدَأْتَ وَ اسْتَئْتَمِحَ بَابُ فَضْلِكَ فَمَا
أَكْهَدَيْتَ أَيْتَ إِلَّا- إِنْعَامًا وَ امْتِنَانًا وَ إِلَّا تَطَوَّلَا يَا رَبِّ وَ إِحْسَانًا وَ أَيْتَ [يَا رَبِّ] إِلَّا ابْتَهَاكَ لِحُرْمَاتِكَ وَ اجْتِرَاءً عَلَى مَعْصِيَتِكَ وَ
تَعَدِّيًا لِحُدُودِكَ وَ غَفْلَةً عَن وَعِيدِكَ وَ طَاعَةً لِعُدُوِي وَ عَدُوِّكَ لَمْ يَمْنَعَكَ يَا إِلَهِي وَ نَاصِرِي إِخْلَالِي بِالشُّكْرِ

عَنْ إِتِمَامِ إِحْسَانِكَ وَلَا حَجَزَنِي ذَلِكَ عَنِ ارْتِكَابِ مَسَاخِطِكَ اللَّهُمَّ وَهَذَا [فَهَذَا] مَقَامُ عَيْدِ ذَلِيلٍ اعْتَرَفَ لَكَ بِالتَّوْحِيدِ وَأَقَرَّ
عَلَى نَفْسِهِ بِالتَّقْصِيرِ فِي أَدَاءِ حَقِّكَ وَشَهِدَ لَكَ بِسُبُوحِ نِعْمَتِكَ عَلَيْهِ وَجَمِيلِ عَادَتِكَ عِنْدَهُ وَإِحْسَانِكَ إِلَيْهِ فَهَبْ لِي يَا إِلَهِي وَ
سَيِّدِي مِنْ فَضْلِكَ مَا أُرِيدُهُ [سَيِّبًا] إِلَى رَحْمَتِكَ وَاتَّخِذْهُ سَلْمًا أَعْرُجُ فِيهِ إِلَى مَرْضَاتِكَ وَآمَنْ بِهِ مِنْ سَخَطِكَ بِعِزَّتِكَ وَطَوْلِكَ
وَ بِحَقِّ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَالْحَمْدُ يَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَذِي أَنَاهٍ لَا يَعْجَلُ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَاجْعَلْنِي لِنِعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَلِلْآئِنِكَ مِنَ الذَّاكِرِينَ إِلَهِي وَكَمْ مِنْ عَبْدٍ أَمْسَى وَ أَصْبَحَ فِي كَرْبِ الْمَوْتِ وَ حَشْرَجِهِ الصَّدْرِ
وَ النَّظَرِ إِلَى مَا تَقَشَّرُ مِنْهُ الْجُلُودُ وَ تَفْرَعُ لَهُ الْقُلُوبُ وَ أَنَا فِي عَافِيهِ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ فَالْحَمْدُ يَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَذِي أَنَاهٍ
لَا يَعْجَلُ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنِي لِنِعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِلْآئِنِكَ مِنَ الذَّاكِرِينَ إِلَهِي وَكَمْ مِنْ عَبْدٍ أَمْسَى وَ
أَصْبَحَ سَيِّئًا مُوجِعًا [مُذْنِفًا] فِي أَنَّهُ وَ عَوِيلٌ يَتَقَلَّبُ فِي غَمِّهِ لَا يَجِدُ مَحِيصًا وَ لَا يُسْبِغُ طَعَامًا وَ لَا [يَسْتَعْدِبُ] شَرَابًا وَ أَنَا فِي صِحِّهِ
مِنَ الْيَدَنِ وَ سِيَلامِهِ مِنَ الْعَيْشِ كُلِّ ذَلِكَ مِنْكَ فَالْحَمْدُ يَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَذِي أَنَاهٍ لَا يَعْجَلُ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنِي لِنِعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِلْآئِنِكَ مِنَ الذَّاكِرِينَ إِلَهِي وَكَمْ مِنْ عَبْدٍ أَمْسَى وَ أَصْبَحَ خَائِفًا مَرْعُوبًا [مُسَهَّدًا] مُشْفِقًا
وَ جَلًا هَارِبًا طَرِيدًا مُنْجِحًا فِي مَضِيقٍ وَ

مَخْبِيَّاهُ مِنَ الْمَخَابِيِ قَدْ ضَاقتْ عَلَيْهِ الْأَرْضُ بِرُحْبِهَا لَا يَجِدُ حِيلَهُ وَلَا مَنْجَى وَلَا مَأْوَى وَأَنَا فِي أَمْنٍ وَطَمَآنِينِهِ وَعَافِيهِ مِنْ ذَلِكَ
كُلِّهِ فَلَكَ الْحَمْدُ يَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَذِي أَنَاهٍ لَا يَعْجَلُ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنِي لِنِعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ
لِلْآئِكَ مِنَ الذَّاكِرِينَ إِلَهِي وَسَيِّدِي وَكَمٍ مِنْ عَبْدٍ أَمْسَى وَأَصْبَحَ مَغْلُولا مُكَبَّلا فِي الْحَدِيدِ بِأَيْدِي الْعُدَاةِ لَا يَزْحَمُونَهُ فَقِيدًا مِنْ
أَهْلِهِ وَوَلَدِهِ مُنْقَطِعًا عَنْ إِخْوَانِهِ وَبَلَدِهِ يَتَوَقَّعُ كُلَّ سَاعَةٍ بِأَيِّ قَتْلِهِ يُقْتَلُ وَبِأَيِّ مِثْلِهِ يُمَثَّلُ بِهِ وَأَنَا فِي عَافِيهِ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ فَلَكَ الْحَمْدُ
يَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا- يُغْلَبُ وَذِي أَنَاهٍ لَا- يَعْجَلُ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنِي لِنِعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِلْآئِكَ مِنَ
الذَّاكِرِينَ إِلَهِي وَ كَمٍ مِنْ عَبْدٍ أَمْسَى وَأَصْبَحَ يُقَاسَى الْحَرْبَ وَ مَبَاشِرَةَ الْقِتَالِ بِنَفْسِهِ قَدْ غَشِيَتْهُ الْأَعْدَاءُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ بِالسُّيُوفِ وَ
الرِّمَاحِ وَ آلِهِ الْحَرْبُ يَتَقَعَّقُ فِي الْحَدِيدِ قَدْ بَلَغَ مَجْهُودَهُ لَا يَعْرِفُ حِيلَهُ وَلَا يَجِدُ مَهْرَبًا قَدْ أُذِنَ بِالْجِرَاحَاتِ أَوْ مُتَشَدِّحًا بِدَمِهِ
تَحْتَ السَّنَابِكِ وَ الْأَرْجُلِ يَتَمَنَّى شَرْبَهُ مِنْ مِاءٍ أَوْ نَظْرَهُ إِلَى أَهْلِهِ وَ وَلَدِهِ [وَ] لَا- يَقْدِرُ عَلَيْهَا وَأَنَا فِي عَافِيهِ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ فَلَكَ
الْحَمْدُ يَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا- يُغْلَبُ وَ ذِي أَنَاهٍ لَا يَعْجَلُ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنِي لِنِعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِلْآئِكَ
مِنَ الذَّاكِرِينَ إِلَهِي وَ كَمٍ مِنْ عَبْدٍ أَمْسَى وَأَصْبَحَ فِي ظُلُمَاتِ الْبِحَارِ وَ عَوَاصِفِ الرِّيَاحِ وَ الْأَهْوَالِ وَ الْأَمْوَاجِ يَتَوَقَّعُ الْغَرَقَ وَ الْهَلَاكَ
لَا يَقْدِرُ عَلَى حِيلِهِ أَوْ

مُبْتَلَىٰ بِصَاعِقِهِ أَوْ هَيْدَمٍ أَوْ حَرْقٍ أَوْ شَرْقٍ أَوْ خَسْفٍ أَوْ مَسْحٍ أَوْ قَذْفٍ وَأَنَا فِي عَافِيهِ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ فَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَا رَبِّ مَنْ مُقْتَدِرٍ
لَا يُغْلَبُ وَذِي أَنَا لَا يُعْجَلُ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنِي لِنِعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَاللَّائِكِ مِنَ الذَّاكِرِينَ إِلَهِي وَكَمْ
مِنْ عَيْدٍ أَمْسَى وَأَصْبَحَ مُسَافِرًا شَاخِصًا عَنْ أَهْلِهِ وَوَلَدِهِ مُتَحَيِّرًا فِي الْمَفَاوِزِ تَائِهًا مَعَ الْوُحُوشِ وَالْبَهَائِمِ وَالْهَوَامِّ وَحِيدًا فَرِيدًا لَا
يَعْرِفُ حِيلَهُ وَلَا يَهْتَدِي سَبِيلًا أَوْ [وَأَمَّا ذِيًا بِيْرِدٍ أَوْ حَرًّا أَوْ جُوعًا أَوْ عُرْيًا أَوْ غَيْرَهُ مِنَ الشَّدَائِدِ مِمَّا أَنَا مِنْهُ خَلُوفِي عَافِيهِ مِنْ ذَلِكَ
كُلِّهِ فَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَا رَبِّ مَنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَذِي أَنَا لَا يُعْجَلُ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنِي لِنِعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ
لِللَّائِكِ مِنَ الذَّاكِرِينَ إِلَهِي وَسَيِّدِي وَكَمْ مِنْ عَيْدٍ أَمْسَى وَأَصْبَحَ فَقِيرًا عَائِلًا عَارِيًا مُمْلِقًا مُخْفِقًا مَهْجُورًا [خَائِفًا] جَائِعًا ظَمْآنًا
يَنْتَظِرُ مَنْ يَعُودُ عَلَيْهِ بِفَضْلٍ أَوْ عَيْدٍ وَجِيهِ عِنْدَكَ هُوَ أَوْجَهُ مِنِّي عِنْدَكَ وَأَشَدُّ عِبَادَةً لَكَ مَغْلُورًا مَقْهُورًا قَدْ حُمِّلَ ثِقْلًا مِنْ تَعَبِ
الْعَنَاءِ وَشَدَّةِ الْعُبُودِيَّةِ وَكُلْفِهِ الرِّقِّ وَثِقَلِ الضَّرِيْبَةِ أَوْ مُبْتَلَىٰ بِبَلَاءٍ شَدِيدٍ لَا قِيْلَ لَهُ [بِهِ] إِلَّا بِمَنِّكَ عَلَيْهِ وَأَنَا الْمَخْدُومُ الْمَنْعَمُ
الْمُعَافَى الْمَكْرَمُ فِي عَافِيهِ مِمَّا هُوَ فِيهِ فَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ كُلِّهِ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَذِي أَنَا لَا يُعْجَلُ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنِي لِنِعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَاللَّائِكِ مِنَ الذَّاكِرِينَ إِلَهِي وَسَيِّدِي وَكَمْ مِنْ عَيْدٍ أَمْسَى وَأَصْبَحَ عَلِيًّا مَرِيضًا سَقِيمًا
مُدْنِفًا عَلَى فُرْشِ الْعِلَّةِ وَ

فِي لِبَاسِهَا يَتَقَلَّبُ يَمِينًا وَ شِمَالًا لَا يَعْرِفُ شَيْئًا مِنْ لَذَّةِ الطَّعَامِ وَلَا مِنْ لَذَّةِ الشَّرَابِ يَنْظُرُ إِلَى نَفْسِهِ حَسِيرَةً لَا يَسْتَطِيعُ لَهَا ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَ أَنَا خَلَوْتُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ فَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَ ذِي أَنَاهِ لَا يَعْجَلُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي لَكَ مِنَ الْعَابِدِينَ وَ لِنِعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِالِائِكَ مِنَ الذَّاكِرِينَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ مَوْلَايَ وَ سَيِّدِي وَ كَمِ مِنْ عَبْدٍ أَمْسَى وَ أَصْبَحَ وَ قَدْ دَنَا يَوْمُهُ مِنْ حَتْفِهِ وَ أَخِذَقَ بِهِ مَلَكُ الْمَوْتِ فِي أَعْوَانِهِ يُعَالِجُ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَ حِيَاضَهُ تَدُورُ عَيْنَاهُ يَمِينًا وَ شِمَالًا يَنْظُرُ إِلَى أَحْبَائِهِ وَ أَوْدَائِهِ وَ أَخْلَانِهِ قَدْ مَنَّ مِنَ الْكَلَامِ وَ حُجِبَ عَنِ الْخَطَابِ يَنْظُرُ إِلَى نَفْسِهِ حَسِيرَةً لَا يَسْتَطِيعُ لَهَا ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَ أَنَا خَلَوْتُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ فَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَ ذِي أَنَاهِ لَا يَعْجَلُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي لِنِعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِالِائِكَ مِنَ الذَّاكِرِينَ وَ اِرْحَمْنِي بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ مَوْلَايَ وَ سَيِّدِي وَ كَمِ مِنْ عَبْدٍ أَمْسَى وَ أَصْبَحَ فِي مَضَائِقِ الْحُبُوسِ وَ السُّجُونِ وَ كُرْبَهَا وَ ذُلِّهَا وَ حَدِيدِهَا يَتِدَاوَلُهُ أَعْوَانُهَا وَ زَبَانِيَّتُهَا فَلَا يَدْرِي أَيُّ حَالٍ يُفْعَلُ بِهِ وَ أَيُّ مَثَلِهِ يُمَثَّلُ بِهِ فَهُوَ فِي ضُرٍّ مِنَ الْعَيْشِ وَ ضَنْكٍ مِنَ الْحَيَاةِ يَنْظُرُ إِلَى نَفْسِهِ حَسِيرَةً لَا يَسْتَطِيعُ لَهَا ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَ أَنَا خَلَوْتُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ فَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَ ذِي

أَنَاهِ لَا يَعْجَلُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي لِمَكَ مِنَ الْعَابِدِينَ وَ لِنِعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِالِائْتِكَ مِنَ الذَّاكِرِينَ وَ
ارْحَمْنِي بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ كَمِ مِنْ عَيْدِ أُمْسِي وَ أَصْبَحَ قَدْ اسْتَمَرَّ عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَ أَحْدَقَ بِهِ الْبَلَاءُ وَ
فَارَقَ أَوْدَاءَهُ وَ أَحْبَاءَهُ وَ أَجْلَاءَهُ وَ أُمْسِي أَسِيرًا حَقِيرًا ذَلِيلًا فِي أَيْدِي الْكُفَّارِ وَ الْأَعْيَادِ يَتَدَاوُلُونَهُ يَمِينًا وَ شِمَالًا قَدْ حَصَرَ فِي
الْمَطَامِيرِ وَ ثَقُلَ بِالْحَدِيدِ لَا يَرَى شَيْئًا مِنْ ضِيَاءِ الدُّنْيَا وَ لَا مِنْ رَوْحِهَا يَنْظُرُ إِلَى نَفْسِهِ حَسِيرَةً لَا يَسْتَطِيعُ لَهَا ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا وَ أَنَا خَلُوقُ
مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ فَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَ ذِي أَنَاهِ لَا يَعْجَلُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ
وَ اجْعَلْنِي لَكَ مِنَ الْعَابِدِينَ وَ لِنِعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِالِائْتِكَ مِنَ الذَّاكِرِينَ وَ ارْحَمْنِي بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ عِزَّتِكَ
يَا كَرِيمُ لَأَطْلُبَنَّ مِمَّا لَعَدَيْكَ وَ لَأَلْحَنَنَّ عَلَيْكَ [لَأَلْحَنَنَّ إِلَيْكَ] وَ لَأُمَدِّنَنَّ يَدِي نَحْوَكَ مَعَ جُرْمِهَا إِلَيْكَ يَا رَبِّ فَبِمَنْ أَعُوذُ وَ بِمَنْ أَلُوذُ
لَا أَحِدٌ لِي إِلَّا أَنْتَ أَفْتَرُدُّنِي وَ أَنْتَ مُعَوْلِي وَ عَلَيْكَ مُتَّكِلِي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي وَضَعْتَهُ عَلَى السَّمَاءِ فَاسْتَقَلَّتْ وَ عَلَى الْأَرْضِ
فَاسْتَقَرَّتْ وَ عَلَى الْجِبَالِ فَارْتَفَعَتْ وَ عَلَى اللَّيْلِ فَاطْلَمَتْ وَ عَلَى النَّهَارِ فَاسْتَنَارَتْ أَنْ تُصَلِّمَنِي عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَقْضِي لِي
حَوَائِجِي كُلَّهَا وَ تَغْفِرَ لِي ذُنُوبِي كُلَّهَا صَغِيرَهَا وَ كَبِيرَهَا وَ تُوسِّعَ عَلَيَّ مِنَ الرِّزْقِ مَا يُبْلَغُنِي بِهِ شَرَفَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ يَا أَرْحَمَ
الرَّاحِمِينَ مَوْلَايَ بِكَ اسْتَعْنْتُ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَعْنِي وَ بِكَ اسْتَجِرْتُ

فَأَجْرَنِي وَ أَعْنَيْ بَطَاعَتِكَ عَنِ طَاعَةِ عِبَادِكَ وَ بِمَسْأَلَتِكَ عَنِ مَسْأَلِهِ خَلْقَكَ وَ انْقُلْنِي مِنْ ذُلِّ الْفَقْرِ إِلَى عِزِّ الْغِنَى وَ مِنْ ذُلِّ
 الْمَعَاصِي إِلَى عِزِّ الطَّاعَةِ فَقَدْ فَضَّلْتَنِي عَلَى كَثِيرٍ مِنْ خَلْقِكَ جُوداً مِنْكَ وَ كَرَمًا لَا بِاسْمِي تَحْقَاقٍ مِنِّي إِلَهِي فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى ذَلِكَ
 كُلِّهِ صَيِّلٌ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي لِتَعَمَّاتِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِآلَائِكَ مِنَ الذَّاكِرِينَ [وَ ارْحَمْنِي بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ
 الرَّاحِمِينَ] پس به سجده برو و بگو سَجَدَ وَجْهِي الذَّلِيلُ لَوَجْهِكَ الْعَزِيزِ الْجَلِيلِ سَجَدَ وَجْهِي الْبَالِي الْفَانِي لَوَجْهِكَ الدَّائِمِ الْبَاقِي
 سَجَدَ وَجْهِي الْفَقِيرُ لَوَجْهِكَ الْغَنِيُّ الْكَبِيرُ سَجَدَ وَجْهِي وَ سَمِعِي وَ بَصِيرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي وَ جِلْدِي وَ عَظْمِي وَ مَا أَقَلَّتِ الْأَرْضُ
 مِنِّي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ عُدْ عَلَيَّ جَهْلِي بِحِلْمِكَ وَ عَلَيَّ فَقْرِي بِغِنَاكَ وَ عَلَيَّ ذُلِّي بِعِزِّكَ وَ سَيْلَطَانِكَ وَ عَلَيَّ ضَعْفِي بِقُوَّتِكَ وَ
 عَلَيَّ خَوْفِي بِأَمْنِكَ وَ عَلَيَّ ذُنُوبِي وَ خَطَايَايَ بِعَفْوِكَ وَ رَحْمَتِكَ يَا رَحْمَانُ يَا رَحِيمُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْرَأُ بِكَ فِي نَحْرٍ [فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ]
 وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ فَكَفِّنِيهِ بِمَا كَفَيْتَ بِهِ أَنْبِيَاءَكَ وَ أَوْلِيَاءَكَ مِنْ خَلْقِكَ وَ صَالِحِي عِبَادِكَ مِنْ فِرَاعِنِهِ خَلْقِكَ وَ طُغَاهِ عُدَاتِكَ
 وَ شَرِّ جَمِيعِ خَلْقِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ

کتابشناسی

کتابهای چاپی عربی

۱. آثار و برکات الامام الکاظم فی دارالدنیا

سید هاشم ناجی موسوی جزایری، قم، بی نا، ۱۴۱۸ق ۱۳۷۶/ش.

۲. احسن التراجیم لاصحاب الامام موسی الکاظم

عبدالحسین شبستری، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، ۱۴۰۹ و ۱۴۱۰ ق، وزیری، ج ۲، ۴۶۹ «۴۳۷» ص.

۳. الامام السابع الامام الکاظم

گروه نویسندگان، ترجمه محمد عبدالمنعم خاقانی، چاپ مکرر، قم، مؤسسه در راه حق، ۱۳۷۲ش ۱۴۱۳ق، رقی،

۵۰ص (این کتاب فارسی بوده و به

عربی، اردو و آذری ترجمه شده است).

۴. الامام السابع من ائمه اهل البيت

محمد حسن قیسی عاملی، بیروت، بی نا، ۱۴۰۳ق ۱۹۸۳م، وزیری، ۷۶ص. (از سری الحلقات الذهبیه ۲۰).

۵. الامام الكاظم

شیخ عقیف نابلسی، بیروت، الدار الاسلامیه، ۱۴۱۲ق.

۶. الامام الكاظم

گروه نویسندگان، تهران، مؤسسه البلاغ، ۱۴۰۵ق، جیبی، ۱۲۶ص (این کتاب به فارسی ترجمه شده است)

۷. الامام الكاظم

گروه نویسندگان، بیروت، دار الزهراء، ۱۴۱۲ق (از سری حیاة الرسول و اهل بیته المجاهدین).

۸. الامام الكاظم فی الشعر العربی

اسماعیل خفاف، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، ۱۳۷۳، وزیری، ۳۵۰ص (در این کتاب، اشعار شعرای عرب متقدمان، متأخران و معاصران همراه با زندگی آنها، پیرامون امام کاظم گرد آمده است).

۹. الامام الكاظم قدوه و اسوه

سید محمد تقی مدرّسی، تهران، مرکز الثقافی الاسلامی، ۱۳۶۵ش ۱۹۸۵م، رقعی، ۹۶ص (این کتاب به فارسی ترجمه شده است).

۱۰. الامام موسی الكاظم

علی محمد علی دخیل، بیروت، دار التراث الاسلامی، ۱۳۹۴ق، جیبی، ۱۶۰ص.

۱۱. الامام موسی الكاظم

گروه نویسندگان، قم، مؤسسه الامام الحسین، ۱۳۷۱ش ۱۴۱۳ق، رقعی، ۳۱ص.

۱۲. الامام موسی الكاظم

سید مهدی آیت اللهی، ترجمه کمال السید، قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۷۴، وزیری، ۳۶ص (مصور، ویژه نوجوانان) (از سری مع المعصومین). (این کتاب فارسی بوده و به عربی، انگلیسی، ترکی، اردو، فرانسوی و تاجیکی ترجمه شده است).

۱۳. الامام موسی الکاظم

[میر ابوالفتح دعوتی]، ترجمه گروه مترجمان، بیروت، الدار الاسلامیه، ۱۴۱۲ق، وزیری، ۳۱ص (مصور، ویژه نوجوانان) (از سری القاده الابرار ۹).

۱۴. الامام موسی بن جعفر

استاد شهید مرتضی مطهری (۱۳۳۸ ۱۳۹۹ق)، ترجمه جعفر صادق الخلیلی، تهران، بنیاد بعثت، ۱۴۰۵ ق ۱۳۶۳ / ش، رقعی، ۱۰ص (از سری محاضرات فی الدین و الاجتماع ۱۰).

۱۵.

الامام موسى بن جعفر الكاظم

سید عبدالودود امین، مراجعه و تقدیم: شیخ عقیف نابلسی، کویت، دار التوجیه الاسلامی، ۱۴۰۰ق (از سری الاثمه الاثنا عشر، بطوله و جهاد۷).

۱۶. امامان موسی کاظم و علی الرضا

شیخ احمد مغنیه، بیروت، مکتبه العرفان، بی تا، رقعی، ۱۵۹ص (این کتاب به فارسی ترجمه شده است).

۱۷. امثال و حکم الامام کاظم و کلماته المختاره

محمد غروی، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، ۱۳۷۱، ج ۱، وزیری، ۷۷۱ص.

۱۸. بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الاثمه الاطهار (ج ۴۸)

علامه بزرگوار مولی محمد باقر مجلسی (۱۰۳۷ ۱۱۱۰ق)، تهران، انتشارات اسلامی، بی تا، وزیری، ۳۳۰ص (این کتاب به فارسی ترجمه شده است).

۱۹. تاریخ الامامین کاظمین

شیخ جعفر نقدی (۱۳۰۳ ۱۳۷۰ق)، بغداد، المطبعه العربیه، ۱۳۶۹ق، رقعی، ۱۲۳ص.

۲۰. تأملات فی آفاق الامام موسی کاظم

سید محمد حسین فضل الله، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۴ق، وزیری، ۹۶ص.

۲۱. الثائر والسجن (دراسه فی حياه الامام کاظم)

حسن موسی الصفار، تهران، دار البصائر، ۱۴۰۵ق/۱۳۶۳ش، رقعی، ۱۳۶ص.

۲۲. جزاء اعداء الامام کاظم

سید هاشم ناجی موسوی جزایری، قم، بی تا، ۱۴۱۷ق/۱۳۷۵ش، وزیری، ۱۵۸ص.

۲۳. حياه الامام موسی بن جعفر (دراسه و تحلیل)

باقر شریف قرشی، نجف، مطبعه الآداب، بی تا، وزیری، ج ۲، ۵۰۰ص (این کتاب به فارسی ترجمه شده است و یکی از بهترین کتابها درباره امام به شمار می رود).

۲۴. ذکری وفاه الامام موسی کاظم

گروهی از روحانیون کربلا، نجف، بی تا، ۱۳۸۶ق، رقعی، ۳۲ص.

۲۵. سیره الامام کاظم

محمدعلی یقظان، بیروت، دارالحق، ۱۴۱۴ق/۱۹۹۴م، رحلی، ۷۴ص (مصور، ویژه نوجوانان) (از سری موسوعه الائمه الاثنی عشر ۷).

۲۶. روائع من حياه الامام کاظم

والده السيد محمد كاظم الشيرازي، قم، انتشارات اهل البيت، ۱۴۱۶ق/۱۳۷۴ش، رقعی، ۱۴۴ص (در این کتاب از زندگی،

امامت، فضائل، معجزات، اصحاب، مناظرات، زندان، شهادت و سخنان و مواعظ حضرت بحث شده است).

۲۷. شرح قصیده لامیه در مدح امام کاظم

سروده عبدالباقی عمری افندی (۱۲۰۴ ۱۲۸۷ق)، شارح: سید کاظم حسینی رشتی (۱۲۵۹ق)، تهران، ۱۲۷۰ق، وزیری، ۲۰۷ص (سنگی).

رک: الذریعه، ج ۱۴، ص ۴۳.

۲۸. الصحیفه الکاظمیه (ادعیه الامام ابی ابراهیم موسی بن جعفر

سید محمدرضا غیاثی کرمانی، قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۷۶ش/۱۴۱۸ق، رقعی، ۱۵۲ص.

۲۹. طبّ الامام الکاظم (دراسه مقارنه و تحلیل)

شاکر شعب، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، ۱۴۱۱ق، وزیری، ۴۸۲ص (در این کتاب، روایات امام کاظم پیرامون علم طب گردآوری و با طب یونانی قدیم مقایسه شده است).

۳۰. طبّ الامام موسی الکاظم

عبدالحسین جواهری، قم، کتابفروشی براتی، ۱۴۱۰ق، وزیری، ۹۶ص.

۳۱. عوالم العلوم والمعارف و الاحوال من الآیات و الاخبار و الاقوال (ج ۲۱)

علامه شیخ عبدالله بن نورالله بحرانی اصفهانی (شاگرد علامه مجلسی)، مقدمه و استدراک: سید محمد باقر موحد ابطحی اصفهانی، قم، مؤسسه الامام المهدی، ۱۴۰۹ق، وزیری، ۵۶۰ص.

(این کتاب به فارسی ترجمه شده و مخطوط است).

۳۲. علی الجسر بیغداد

کمال السید، قم، انتشارات انصاریان، ۱۴۱۸ق/۱۳۷۶ش، رقعی، ۲۹۶ص (ویژه نوجوانان).

۳۳. مجموعه الآثار

گروه نویسندگان، مشهد، سومین کنگره جهانی امام رضا ۱۴۱۲ق، وزیری، ج ۲، ۳۴۲ «۳۶۳»ص.

برخی از عناوین مقالات آن عبارتند از:

١. الامامه عند الامام الكاظم.

ابوزهراء.

٢. القواعد الفقهيہ فی الاحاديث الكاظميه.

سيد محمد خامنه اى.

٣. القواعد الاصوليه فى ضوء الروايات المرويہ عن الامام الكاظم.

محمد مؤمن.

٤. موقف الامام الكاظم امام فقهاء اهل السنه.

ابوطالب تجليل.

٥. الطب والكيمياء عند الامام الكاظم

سعد الدين قاسمى.

٦. العباسيون فى مواجهه المدّ الفكرى فى عهد الامام الكاظم.

سيد جعفر مرتضى عاملى.

٧. معالم الحياه السياسيه

للامام موسى الكاظم.

عبدالحليم الرهيمي.

۸. دور الامام الكاظم في الحياه الاسلاميه.

عادل اديب.

۹. امّ الامام الكاظم و زوجاته و بناته.

محمد الحسنون.

۱۰. عظمه الامام الكاظم

عفيف نابلسي.

۱۱. الامام موسى الكاظم فيما عرفت.

نعمان ماشيا.

۳۴. مسائل علي بن جعفر و مستدرکاتها (عن اخيه موسى بن جعفر)

تحقيق: مؤسسه آل البيت { الإحياء التراث، مقدمه: سيد محمدرضا حسيني جلالی، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، ۱۴۰۹ق،
وزیری، ۴۵۶ص (۱۰۰ص مقدمه) «۲۵۴» ۱۰۲ (مصادر)).

۳۵. مسند الامام الكاظم موسى بن جعفر

شيخ عزيزالله عطاردی قوچانی، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، ۱۳۶۷ش/۱۴۰۹ق، وزیري، ۳ج، ۱۷۶۰ص، جلد اول
(۵۱۳ص)، جلد دوم (۶۲۷ص)، جلد سوم (۶۱۹ص).

۳۶. مسند الامام موسى بن جعفر

ابو عمران موسى بن ابراهيم مروزی (م ۲۹۹ق)، مقدمه و تحقيق: سيد محمد حسين حسيني جلالی، تهران، چاپ بهمن، ۱۳۵۲،
وزیری، ۴۳ص.

۳۷. مسند علي بن سويد السائي

شيخ فاضل مالکی، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، ۱۴۱۱ق، وزیري، ۴۵۰ص (در این کتاب، مرویات علی بن سويد سائي از

امام کاظم، به ویژه نامه مهم و ارزنده حضرت بدو و بحثهای دیگر، جمع و تدوین شده است).

۳۸. المنهج التربوی عند الامام الکاظم

سید محمد بحر العلوم، بیروت، دارالزهرا، ۱۴۱۲ق، رقعی، ۶۰ص.

۳۹. وفاه الامام موسی بن جعفر

شیخ حسین بلادی بحرانی (م ۱۳۸۷ق)، نجف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۶۴ق.

۴۰. وفاه الامام موسی الکاظم

شیخ احمد بن صالح آل طعان ستری قطیفی بحرانی (۱۲۵۱ ۱۳۱۵ق)، نجف، ۱۳۷۲ق، رقعی، ۵۲ص.

۴۱. وفاه الامام موسی الکاظم

سید علی بن حسین هاشمی خطیب، نجف، مطبعه الحیدریه، ۱۳۷۱ق/۱۹۵۱م، رقعی، ۸۰ص.

۴۲. ولاده امام موسی کاظم

سید محمد حسین طالقانی، نجف، دار المعاف، ۱۹۶۷م/۱۳۸۸ق، رقعی، ۲۴ص.

کتابهای خطی عربی

۱. الامام السابع موسی بن جعفر

رک: مجله الموسم،

ش ۲۴، ص ۴۶۴.

۲. کتاب اخبار موسی بن جعفر

ابو احمد عبدالعزیز بن یحیی بن احمد بن عیسی جلودی ازدی بصری (م ۳۳۲ق).

رک: رجال النجاشی، ج ۲، ص ۵۹.

۳. جفر امام کاظم

(نسخه خطی آن در کتابخانه امام جمعه در زنجان موجود است).

رک: دلیل المخطوطات، ج ۱، ص ۱۸۵.

۴. حضرت موسی الکاظم

شیخ محمد حسن نجفی کاشانی (۱۳۳۳ ۱۳۸۶ق).

۵. رساله فی تحقیق ان الامامه بعد الامام الصادق لابنه الامام موسی بن جعفر

سید ناصر بن هاشم آل سید سلمان موسوی (م ۱۳۵۸ق).

رک: مجله الموسم، ج ۳، ش ۹ و ۱۰، ص ۴۰۹.

۶. حیاه الامام الکاظم

[؟]، (نسخه خطی آن در کتابخانه آیت الله حکیم (نجف) به ش ۱۴۷ در ۱۴ ورق ضمن مخطوطات شیخ محمد رشتی موجود است).

رک: فهرس مخطوطات الشیخ محمد الرشتی، ص ۱۶۲.

۷. حیاه الامام الکاظم

سید محمد حسینی شیرازی.

رک: العراق بین الماضی و الحاضر و المستقبل، ص ۶۲۸.

۸. ذراری الامام الکاظم

اسماعیل الخفاف.

۹. ذکر من روی عن موسی بن جعفر

شیخ صدوق: ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی (ح ۳۰۶ ۳۸۱ق).

رک: رجال النجاشی، ج ۲، ص ۳۱۴.

۱۰. کتاب زهد ابی ابراهیم موسی بن جعفر

شیخ صدوق (م ۳۸۱ق).

رک: رجال النجاشی، ج ۲، ص ۳۱۴.

۱۱. سفن النجاه (ج ۹)

شیخ غلامحسین نجفی نجف آبادی (۱۳۰۰ ۱۳۴۹ق) (او برای هریک از معصومین } کتابی مستقل نگاشته و جلد نهم آن به زندگی امام کاظم اختصاص دارد).

رک: الذریعه، ج ۱۲، ص ۱۹۲؛ نقباء البشر، ج ۴، ص ۱۴۲۳.

۱۲. شرح خطبه (شرح قصیده عمری)

ناظم: عبدالباقی افندی عمری (۱۲۰۴۱۲۸۷ق)، شارح قصیده: سید کاظم حسینی رشتی (م ۱۲۵۹ق)، شارح خطبه: زین العابدین خان کرمانی (م ۱۳۶۰ق) (نسخه خطی آن به ش ۴۹۹۴ در کتابخانه آیت الله مرعشی در ۱۸ ورقه موجود است).

رک: فهرست کتابخانه مرعشی، ج ۱۳، ص ۱۸۷.

۱۳. الشجره الطيبه في الارض المخصبه

علامه سيد رضا موسوی غریفی صائغ (۱۲۹۶ ۱۳۳۹ق) (این کتاب پیرامون نسب امام کاظم و اعقاب آن حضرت از ابراهیم مجاب است).

رک: الذریعه، ج ۱۳، ص ۳۳ و ۳۴.

۱۴. کلمه الامام موسی کاظم

شهید سید حسن حسینی شیرازی (۱۳۵۴ ۱۴۰۰ق).

رک: العراق بین الماضي والحاضر والمستقبل، ص ۶۷۷.

۱۵. لجم الحقایق فی تواریخ الحجج علی الخلائق (ج ۹)

حاج ملا احمد یزدی مشهدی (م ح ۱۳۱۰ق) (او برای هر یک از اهل بیت عصمت و طهارت کتابی جداگانه نوشته است).

رک: الذریعه، ج ۱۸، ص ۲۹۶؛ نقباء البشر، ج ۱، ص ۹۶.

۱۶. مدح الامامین الجوادین

شیخ جابر بن عبدالحسین کاظمی (۱۲۲۲ ۱۳۱۲ق).

رک: معارف الرجال، ج ۱، ص ۱۴۹.

۱۷. مسائل عن ابی الحسن موسی

ابومحمد صفوان بن یحیی بیاع صابری، مولی بجیله (م ۲۱۰ق).

رک: فهرست شیخ طوسی، ص ۸۳.

۱۸. المسائل و الاجوبه عند الامام کاظم

اسماعیل الخفاف.

۱۹. مسائل موسی بن جعفر

عبدالله بن محمد اهوازی.

رک: رجال النجاشی، ج ۲، ص ۳۲.

۲۰. مسائل موسی بن جعفر

ابوالحسن علی بن یقظین بن موسی کوفی بغدادی (۱۲۴ ۱۸۲ق).

رک: رجال النجاشی، ج ۲، ص ۱۰۷.

۲۱. مسائل ابوالحسن موسی بن جعفر

محمد بن رنجی.

رک: الذریعه، ج ۲۰، ص ۳۶۵.

۲۲. مسائل موسی بن جعفر

ابومحمد یونس بن عبدالرحمن مولی آل یقظین.

رک: فهرست شیخ طوسی، ص ۱۸۱.

۲۳. مکاتیب الامام الکاظم

علی احمدی میانجی (این کتاب آماده چاپ است).

۲۴. مسند موسی بن جعفر

ابوبکر محمد بن عبدالله بن ابراهیم بن عبدویه شافعی بغدادی (۲۶۰ ۳۵۴ق) (نسخه خطی آن در مجموعه ش ۳۴ کتابخانه
ظاهریه دمشق، در ۱۴ ورق موجود است).

رک: تاریخ التراث العربی، ج ۱، ص ۳۸۴.

۲۵. نسخه موسی بن جعفر

ابومحمد علی بن حمزه بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن علی بن ابیطالب.

رک: رجال

نجاشی، ج ۲، ص ۱۰۷.

۲۶. نسخه موسی بن جعفر

محمد بن ثابت بن شریح صائغ انباری.

رک: رجال نجاشی، ج ۲، ص ۲۷۶.

۲۷. نسخه موسی بن جعفر

محمد (صاحب امام کاظم) بن زرقان بن حباب (صاحب امام صادق).

رک: رجال نجاشی، ج ۲، ص ۲۷۷.

۲۸. نسخه موسی بن جعفر

محمد بن فضیل بن کثیر صیرفی ازدی (ابوجعفر ازرق).

رک: رجال نجاشی، ج ۲، ص ۲۷۲.

۲۹. وفاه الامام الکاظم

شیخ عبدالمحسن بن محمد بن مبارک لویمی احسائی (م ۱۲۴۵ق).

رک: مجله الموسوم، ج ۳، ش ۹ و ۱۰، ص ۴۲۴.

کتابهای چاپی فارسی

۱. امام موسی بن جعفر اسطوره مبارزه و قهرمان مقاومت و پایداری

عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، قم، انتشارات نوید اسلام، بی تا، رقعی، ۲۸۶ص.

۲. امام موسی کاظم

مصطفی زمانی (۱۳۵۶ ۱۴۱۱ق)، قم، بنیاد فرهنگی اسلام، ۱۳۷۰، رقعی، ۱۴۷ص.

۳. امام موسی کاظم

گروه کودکان و نوجوانان، بازنویسی، مهدی رحیمی، چاپ دوم، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۷۴، رقعی، ۹۲ص.

۴. امام موسی کاظم

سید کاظم ارفع، تهران، مؤسسه

انتشارات فیض کاشانی، ۱۳۷۰، رقعی، ۶۷ص (از سری سیره عملی اهلبیت ۹).

۵. بدایع الانوار فی احوال سابع الائمہ الاطهار

میرزا سید مهدی حسینی وکیل (ملقب به بدایع نگار) (م ۱۲۷۹ق)، چاپ تهران، ۱۳۰۶ق، وزیری، ۳۴۱ص (چاپ سنگی).

۶. بر امام صادق و امام کاظم چه گذشت؟

سید محمد حسن موسوی کاشانی، قم، [انتشارات زاهدی]، ۱۳۷۳ش / ۱۴۱۵ق، وزیری، ۲۲۳ص.

۷. پرواز در زنجیر، داستان زندگی امام کاظم

رضا شیرازی، تهران، انتشارات پیام آزادی، ۱۳۷۲، رقعی، ۱۲۵ص (مصور، ویژه نوجوانان).

۸. پیشوای آزاده، امام کاظم

مهدی پیشوایی، قم، انتشارات توحید، بی تا، رقعی، ۲۴۲ص.

۹. پیشوای هفتم، حضرت موسی بن جعفر

گروه نویسندگان، چاپ مکرر، قم، مؤسسه در راه حق، ۱۳۷۲، رقعی، ۵۲ص، (این کتاب به عربی، ترکی و اردو ترجمه شده

است)

۱۰. تحفه الموسویه (قصیده ای در مدح امام کاظم)

ناظم: محمدرضا شیرازی حایری، نجف، ۱۳۴۲ق، ۱۶ص.

۱۱. تحلیلی از اوضاع زمانی امام موسی

علی گلزاده غفوری، تهران، انتشارات پرتو، بی تا، رقعی، ۱۱۶ص.

۱۲. تحلیلی از زندگی امام کاظم

باقر شریف قرشی، ترجمه محمدرضا عطایی، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، ۱۳۶۸، وزیری، ۲ج، ۵۸۵» ۶۸۰ص.

۱۳. ترجمه جلد ۴۸ بحار الانوار (زندگانی امام موسی کاظم)

علامه ملا محمد باقر مجلسی (۱۰۳۷ ۱۱۱۰ق)، ترجمه موسی خسروی، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۹۶ق، وزیری، ۳۰۰ص.

۱۴. تعالیم امام هفتم به زبان دعا و حدیث

شیخ حسن کافی (م۱۴۱۵ق)، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی در شرکت دخانیات، ۱۳۷۲، رقعی، ۲۵۴ص.

۱۵. جامع الانساب (در احوال اولاد و احفاد امام موسی کاظم)

سید محمد علی روضاتی اصفهانی، اصفهان، ۱۳۳۵.

۱۶. چهل حدیث در فضائل و کلمات امام موسی کاظم

تدوین: مؤسسه نشر حدیث اهل البیت } و خانه کتاب ایران، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۶ق/۱۳۷۴ش، پالتویی، ۷۰ص.

۱۷. حضرت امام موسی کاظم

[میر ابوالفتح دعوتی]، قم، انتشارات شفق، بی تا، وزیری، ۳۲ص (مصور، ویژه نوجوانان) (این کتاب به عربی ترجمه شده است).

۱۸. حضرت امام موسی کاظم

سید مهدی آیت اللهی (دادور)، قم، انتشارات جهان آرا، ۱۳۶۲، وزیری، ۳۶ص (مصور، ویژه نوجوانان) (این کتاب به عربی،

اردو، ترکی، انگلیسی و فرانسه ترجمه شده است).

۱۹. حضرت امام موسی کاظم در شکنجه گاه

عبد الامیر فولاد زاده، تهران، انتشارات اعلمی، ۱۳۵۹، وزیری، ۳۲ص (مصور، ویژه نوجوانان).

۲۰. حضرت موسی کاظم

فضل الله کمپانی (م ۱۴۱۴ق)، تهران، انتشارات مفید، ۱۳۶۰، وزیری، ۲۸۰ص.

۲۱. داستانهای زندگی از حضرت امام موسی بن جعفر

سید رضا تقوی دامغانی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۹ق ۱۳۶۸/ش، پالتویی، ۱۳۳ص.

۲۲. رهبر

والا گهر، حضرت موسی بن جعفر

[۴]، تهران، صندوق پس انداز بانک ملی ایران، بی تا، وزیری، ۱۶ص.

۲۳. زندگانی امام هفتم، حضرت امام کاظم

نوشته هیئت تحریریه مؤسسه در راه حق، ساده نویسی: دفتر تحقیق و تألیف کتب درسی، چاپ سوم، تهران، سازمان نهضت سواد آموزی، ۱۳۵۷، رقعی، ۳۷ص.

۲۴. زندگانی امام موسی کاظم

اکبر نواب شیرازی، شیراز، رقعی، ۲۰۰ص.

۲۵. زندگانی حضرت امام موسی کاظم

عماد الدین حسین اصفهانی (عماد زاده) (۱۳۲۵-۱۴۱۰ق) تهران، شرکت سهامی طبع کتاب، ۱۳۸۱ق، وزیری، ۲ج، ۴۵۵ «۴۷۲ص».

۲۶. زندگانی حضرت موسی بن جعفر

ابوالقاسم سحاب (۱۳۰۴-۱۳۷۶ق)، تهران، بی نا، ۱۳۷۰ق، رقعی، ۱۹۲ص.

۲۷. زندگی حضرت موسی بن جعفر

هاشم معروف حسنی، ترجمه عباس خاتمی، تهران، دبیرستان موسی بن جعفر، ۱۴۱۲ق/۱۳۷۰ش، رقعی، ۵۶ص.

۲۸. ستارگان درخشان (ج ۹)

محمد جواد نجفی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات اسلامیه، ۱۳۷۰، جیبی، ۲۲۴ص (همراه با زندگی حضرت سید میر محمد مدفون در شیراز).

۲۹. سخنان باب الحوائج حضرت موسی بن جعفر

[۴]، تهران، انتشارات عالمشاه، ۱۳۴۲، رقعی، ۶۶ص.

۳۰. سخنان حضرت موسی بن جعفر

سید محمد تقی حکیم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱، رقعی، ۱۹۶ص.

۳۱. سرچشمه های نور (حضرت امام کاظم)

گروه نویسندگان مؤسسه البلاغ، ترجمه واحد تدوین و ترجمه، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۷، جیبی.

۳۲. سیری در زندگانی امام هفتم

سید عبدالرسول حجازی، تهران، کانون انتشار، ۱۳۵۱، رقعی، ۳۱۶ص.

۳۳. شجره طیبه (در احوال امام کاظم و فرزندان آن حضرت)

میرزا محمد علی خان نواب الدوله، فرخ آباد، هند، ۱۳۱۴ق/۱۸۹۶م.

رک: ادبیات فارسی برمبنای تألیف استوری، ج ۲، ص ۱۰۳۰.

۳۴. شخصیت حضرت رضا و موسی الکاظم

احمد مغنیه، ترجمه سید جعفر غضبان، تهران، انتشارات اردیبهشت، ۱۳۳۸، رقعی، ۲۰۰ص.

۳۵. صحیفه الکاظمیه

ترجمه و

تألیف: غلامرضا اکبری، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، ۱۳۷۳، وزیری، ۴۲۳ص (در این کتاب، دعاها و مناجاتهای امام کاظم جمع و ترجمه گردیده است).

۳۶. غریو سرخ جسر (نگاه واره ای به شهادت امام موسی)

سینا واحد، تهران، انتشارات الهام، ۱۳۵۷ش/۱۳۹۸ق، رقععی، ۲۸ص.

۳۷. فرهنگ فرزاندگی، (پیام امام کاظم به هشام بن حکم در باره خرد و خرد ورزی)

م. ناصر، تهران، انتشارات دارالحدیث، ۱۳۷۵، رقععی، ۸۷ص.

۳۸. الکاظم

میرزا مهدی لکهنوی، کراچی، بی نا، ۱۳۸۶ق، رقععی، ۴۸ص.

۳۹. کتابنامه امام کاظم

ناصر الدین انصاری قمی، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، ۱۳۷۰ش/۱۴۱۲ق، رقععی، ۱۹۰ص (در این کتاب، نوشتارهایی که پیرامون امام کاظم است در بخش اول معرفی شده و کتابهایی که بخشی از آنها در باره حضرت است در بخش دوم و در آخرین فصل، کتابهای دانشمندان اهل سنت در باره ائمه اطهار { معرفی شده است).

۴۰. مجموعه آثار سومین کنگره جهانی حضرت رضا

گروه نویسندگان، مشهد، کنگره امام رضا، ۱۳۷۰ش/۱۴۱۲ق، وزیری، ۲ج، ۳۷۰ «۳۴۶»ص.

برخی از عناوین مقالات آن عبارتند از:

۱. پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه ای.

۲. علم از دیدگاه حضرت موسی بن جعفر.

ابراهیم امینی.

۳. نمونه ای از اصول کلی عقلی، اعتقادی مستفاد از روایات امام کاظم.

سید محسن خرازی.

۴. عقل و کاربرد و اثرهای مترتب بر آن در گفتار امام هفتم.

سید جعفر شهیدی.

۵. عنایت موسی بن جعفر به براهین عقلی.

زین العابدین قربانی.

۶. شرح حدیثی از امام هفتم.

محمد تقی فلسفی.

۷. شخصیت عرفانی حضرت موسی بن جعفر.

محمد رضا امین زاده.

۸. فلسفه احکام از دیدگاه امام کاظم.

محمود ذبیحی.

۹. اوضاع تاریخی، سیاسی، اجتماعی

و فرهنگی معاصر امام موسی کاظم.

علی اکبر ولایتی.

۱۰. چند نکته تربیتی از گفتار امام موسی کاظم.

علی شریعتمداری.

۱۱. سیره امام موسی بن جعفر در برخورد با دوستان و دشمنان.

سید هاشم رسولی محلاتی.

۱۲. سیره امام موسی بن جعفر.

سید رضا تقوی دامغانی.

۱۳. امام موسی کاظم و حدیث تصوف

حامد الگار.

۱۴. اولاد و برادران امام کاظم.

عزیزالله عطاردی.

۱۵. قصیده رثائیه در نبش قبر حضرت امام موسی بن جعفر و معرفی گوینده آن.

مهدی محقق.

۱۶. چهل حدیث از امام کاظم.

سید جعفر شهیدی.

۱۷. مهدی موعود (عج) در کلام امام موسی کاظم.

سید ابراهیم سید علوی.

۴۱. مناقب حضرت موسی بن جعفر در شعر فارسی

احمد احمدی بیرجندی، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، ۱۳۷۲، وزیری، ۱۳۰ ص.

۴۲. ناسخ التواریخ (زندگانی امام موسی بن جعفر)

عباسقلیخان بن میرزامحمد تقی خان سپهر (م ۱۳۴۱ق)، تهران، کتابفروشی اسلامیة، بی تا، وزیری، ج ۱۰، ص ۵۰۰۰ (در این کتاب، شرح کامل زندگی حضرت، دعاها و احادیث و اصحاب و اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان آن حضرت آمده است).

۴۳. نگاهی بر زندگی امام کاظم

محمد محمدی اشتهاردی، تهران، نشر مطهر، ۱۳۷۴، رقعی، ۱۴۴ص.

کتابهای اردو

۱. حضرت امام موسی کاظم

تحریر: مؤسسه در راه حق، ترجمه سید احمد علی عابدی، قم، مؤسسه در راه حق، بی تا، رقعی، ۵۰ص.

۲. حضرت امام موسی کاظم

سید مهدی آیت اللهی (دادور)، ترجمه گروه مترجمان، قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۷۱، وزیری، ۳۶ص (مصور، ویژه نوجوانان، از سری معصومین کاتعارف ۹).

۳. باب الحوائج

سید راحت حسین رضوی بهیکپوری (۱۳۰۶ ۱۳۷۸ق).

رک: الذریعه، ج ۳، ص ۷.

۴. تحفه الاعاظم فی سوانح الامام

الکاظم نواب احمد حسین مذاق هندی (م ۱۳۶۵ق).

رک: الذریعه،

ج ۳، ص ۴۲۰ و ۴۲۱.

۵. حياه الامام الكاظم

سيد ظفر حسن بن دلشاد على آمروهي نقوي هندی، هند.

رك: نقيب البشر، ج ۳، ص ۹۷۸.

۶. سوانح الامام موسى الكاظم

سيد محمد بن مصطفى موسوي كشميري.

رك: الذريعه، ج ۱۲، ص ۲۵۲.

۷. العقد الناظم في سوانح موسى الكاظم

سيد مظهر حسين سهارنپوري هندی (۱۲۶۹ ۱۳۵۰ق)، هند.

رك: الذريعه، ج ۱۵، ص ۲۲۹.

۸. العلوم الكاظميه

سيد اولاد حيدر بلگرامي هندی (م ۱۳۶۱ق)، هند.

رك: الذريعه، ج ۱۵، ص ۲۲۷.

۹. الكاظم في احوال الامام الكاظم

مولوي على جوادخان صاحب هندی، تصحيح: سيد سبط الحسن هندی (۱۲۹۶ ۱۳۵۴ق)، هند.

رك: الذريعه، ج ۱۷، ص ۲۴۳.

کتابهای ترکی

۱. حضرت امام موسی کاظم

سيد مهدي آيت اللهی، ترجمه جواد اسلامي ومحمد مجاهدي،

قم، انتشارات انصاريان، ۱۳۷۴، وزيري، ۳۶ص (مصور، ويژه نوجوانان).

۲. حضرت امام موسی کاظم

گروه نویسندگان مؤسسه در راه حق، ترجمه گروه مترجمان،

تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۷۱، رقعی، ۵۶ص.

(و) برخی مقالات تقدیم شده به کنگره جهانی حضرت رضا راجع به امام کاظم

مقالات فارسی (۱۹ مقاله)

۱. احادیث صعب امام کاظم

حسن مصطفوی

۲. امام کاظم و عدم مشروعیت دشمنان.

عباسعلی اختری

۳. امام کاظم و فرزندانش.

مهدی انصاری

۴. اوضاع اجتماعی جامعه اسلامی همزمان با دوران امامت امام کاظم

محمد کاظم خواجه‌یوان (م ۱۴۱۴ق)

۵. تحلیل عقل و تعقل در کلام امام کاظم

سید ابراهیم سید علوی

۶. توحید از دیدگاه امام کاظم

محمد رضا امین زاده

۷. جلوه های امامت در احادیث تفسیری امام کاظم

محمد علی مهدوی راد

۸. چند نمونه از علوم قرآنی موسی بن جعفر

سید ابوالفضل میر محمدی

۹. روایات و آراء امام کاظم در تفسیر قرآن کریم

محمد باقر محقق

۱۰. سیره امام کاظم در برخورد با جریانهای نامطلوب فکری و اجتماعی

حسن صادقی

۱۱. سیره امام کاظم در برخورد با طبیعت

سید مجتبی رودباری

۱۲. سیری در زندگانی هفتمین پیشوا

سید علی شاهچراغی

۱۳. عقل و جهل از دیدگاه امام هفتم

احمد بهشتی

۱۴. فضائل و مناقب و خصائص امام کاظم

حسن الله وردیان طوسی

۱۵. گفتاری در باره دعاهاى رسیده از امام کاظم

محمد مهدی رکنی

۱۶. گنجینه ادب (گزیده اشعار عربی و فارسی در مدح و رثای امام کاظم

ناصرالدین انصاری

۱۷. مناقب و مرثی حضرت موسی بن جعفر

احمد احمدی بیرجندی

۱۸. مواضع کلامی امام کاظم در برابر عقاید انحرافی

رسول جعفریان

۱۹. وضعیت سیاسی عصر امام کاظم

صادق آئینه وند

مقالات عربی (۱۲ مقاله)

۱. استضاءه القواعد الفلسفیه من نور احادیث الامام کاظم

محمد مؤمن

۲. الامام کاظم عند اهل السنه.

فارس حسن

۳. الخطاب السیاسی للنظام العباسی (حول عصر الامام کاظم)

محمد جعفر شمس الدین

۴. دروس من سجن الامام کاظم

حسن موسی صفار

۵. دور العقل فی المعرفه الالهیه عند

الامام کاظم

حسن عباس نصرالله

۶. شهاده الامام کاظم

علاء الدین زیادی

۷. قبسات من انوار علوم الامام کاظم

جعفر سبحانی

۸. قضاء حاجه المؤمن فی احادیث و افعال الامام کاظم

محمّد حَسُون

٩. لقطات من حياه الامام الكاظم

سيد محمّد حسين فضل الله

١٠. المثل الخلقية

عند الامام الكاظم

مهدى انصارى

۱۱. موسى بن جعفر الكاظم و الفلسفه الالهيه

عبدالله جوادى آملی

۱۲. السلک الناظم لدفناء مشهد الكاظم

محمد رضا انصارى

کتابهایی در تاریخ و جغرافیای کاظمین

۱. بلّ الصدى (ارجوزه فى تاریخ الكاظميه)

حسین علی محفوظ کاظمی (این کتاب به عنوان تکمیل و تتمیم منظومه مرحوم شیخ محمد سماوی به نام صدی الفؤاد سروده شده است).

رک: جمهره المراجع البغدادیه، ص ۵۷۱.

۲. تاریخ حرم کاظمی

شیخ محمد حسن آل یاسین، ترجمه غلامرضا اکبری، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، ۱۳۷۱، وزیری، ۲۸۰ص.

۳. تاریخ کاظمین

عباس فیض قمی (۱۳۲۸ ۱۳۹۵ق)، قم، چاپخانه قم، ۱۳۷۲ق،

وزیری، ۲۹۰ص.

۴. تاریخ کاظمیه

حسین علی محفوظ (نسخه خطی آن در کتابخانه مؤلف در کاظمین موجود است).

رک: جمهره المراجع البغدادیه، ص ۵۷۱.

۵. تاریخ کاظمیه

شیخ راضی آل یاسین کاظمی (م ۱۳۷۲ق) (بخشی از آن در مجله الاصلاح چاپ بغداد به چاپ رسیده است).

رک: الذریعه، ج ۳، ص ۲۷۹ و ۲۸۰.

۶. تاریخ المشهد الکاظمی

شیخ محمد حسن آل یاسین کاظمی، بغداد، مطبعه المعارف، ۱۳۸۷ق، وزیری، ۳۳۵ص (این کتاب به فارسی ترجمه شده است).

۷. صدی الفؤاد فی تاریخ بلد الکاظم و الجواد □

شیخ محمد سماوی نجفی (۱۲۹۲ - ۱۳۷۰ق)، نجف، مطبعه الغری، ۱۳۷۲ق/۱۹۴۹م، رقعی، ۷۱ص (منظومه ای در ۱۱۲۰ بیت در تاریخ کاظمین است).

۸. قبس من الکاظمین

مسلم سید حسین موسوی، بغداد، الدار العربیه، بی تا، وزیری، ۱۵۷ص.

۹. مشهد الکاظمین

مصطفی جواد (نسخه ای از آن در کتابخانه موزه عراق در ۱۷۰ص موجود است).

رک: جمهره المراجع البغدادیه، ص ۱.

۱۰. المشهد الکاظمین فی العصر العباسی

محمد حسن آل یاسین کاظمی، بغداد، مطبعه المعارف، ۱۳۸۵ق/۱۹۶۲م.

۱۱. المشهد الکاظمین من بدء الاحتلال المغولی الی نهایه الاحتلال العثماني

شیخ محمد حسن آل یاسین، بغداد، مطبعه المعارف، ۱۳۸۶ق/۱۹۶۳م.

۱۲. موسوعه العتبات المقدسه (قسم)

گرد آورنده: جعفر خلیلی (۱۴۰۵ق)، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۷م، وزیری، ج۳.

این کتاب در برگیرنده مقالات گروهی از نویسندگان است؛ برخی از آنها عبارتند از:

۱. الکاظمیه قدیماً.

مصطفی جواد، ج ۱، ص ۹۳۴.

۲. حیاہ الامامین الجوادین.

جعفر خلیلی، ج ۱، ص ۳۷ ۷۵.

۳. الکاظمیه فی الشعر.

فؤاد عباس، ج ۱، ص ۷۵۹۰.

۴. الکاظمیه فی المراجع العربیه.

حسین علی محفوظ، ج ۱، ص ۹۳ ۱۸۹.

۵. الکاظمیه فی المراجع الغربیه.

جعفر خیاط، ج ۱، ص ۲۰۳ ۳۱۴.

۶. السلک الناظم لدفناء مشهد الکاظم.

مصطفی جواد، ج ۲، ص ۵ ۴۰۹.

۷. الکاظمین او المشهد الکاظمی.

جعفر خلیلی، ج ۳، ص ۳۰ ۵۵.

۸. بیوتات الکاظمیه.

حسین علی محفوظ، ج ۳، ص ۵۹ ۱۸۲.

۹. مشهد الکاظمین

مصطفی جواد (نسخه ای از آن در کتابخانه موزه عراق در ۱۷۰ ص موجود است).

ر. ک: جمهره المراجع البغدادیه، ص ۱.

کتابشناسی امام موسی کاظم (ع) (۲)

۱۸۵ الامام الکاظم (ع) و الفلسفه الالهیه. (بالفارسیه).

للشیخ جواد آملی.

فی المؤتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳ه).

۱۶۶ امام موسی بن جعفر (ع) پیشوای هفتم. (بالفارسیه).

للشیخ علی دوانی.

فی المؤتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳ه).

۱۸۷ امام موسی کاظم (ع) (بالفارسیه).

فی: ناسخ التواریخ.

لعباس قلی سپهر الثانی.

طهران: ۱۳۶۵ه، مج ۲، ص ۶۲۶، حجریه.

(باهتمام سید سعید).

طهران: ۱۳۶۶ه، ص ۳۷، حجریه (باهتمام سید سعید).

طهران: ۱۳۶۷ه، ص ۶۸۶، حجریه.

طهران: امیرکبیر، ۱۳۴۲ش، ص ۵۷۰.

طهران: اسلامیه ۱۳۵۲ش، ۳۹۹ (تصحیح ابراهیم میانجی).

طهران: اسلامیه، ج ۸، ص ۳۰۰، (تصحیح ابراهیم میانجی).

۱۸۸ امام موسی کاظم (ع). (بالفارسیه).

للشيخ مصطفى زمانى.

فى المؤتمر العالمى الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ١٤١٠٣هـ).

١٨٩ اهتمام امام كاظم (ع) به براهين عقلى. (بالفارسيه).

للشيخ زين العابدين قربانى.

فى المؤتمر العالمى الثالث للامام الرضا

(ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ).

۱۹۰ اولاد و برادران امام كاظم (ع) (بالفارسيه).

للشيخ عطاري.

في المؤتمر العالمي الثالث للإمام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ).

۱۹۱ پیشوای هفتم حضرت موسی بن جعفر (ع) (فارسی).

هیئه التحرير فی مؤسسه أصول الدين.

طهران: ۱۳۵۵ش، ۴۸ص.

قم: مؤسسه اصول الدين، ۱۳۵۸ ۴۸ص.

قم: مؤسسه فی طریق الحق، ۱۳۶۹ش = ۱۹۹۰م، ۵۲ص.

۱۹۲ تاريخ الامام العليم ابى ابراهيم موسى بن جعفر الكاظم الحليم صلوات الله عليه و على آباءه الكرام و اولاده الاثمه الاعلام
ماتعاقب النورو الظلام.

للشيخ محمد باقر المجلسي.

في: بحار الانوار ج ۴۸ بيروت: داراحياء التراث العربي، ط ۱۴۰۳ ۱۹۸۳م، ۳۳۴ص.

۱۹۳ التائر و السجن.

دراسه في حياه الامام الكاظم (ع).

للشيخ حسن الصفاري.

طهران: دارالبصائر، ط ۱۴۰۵، ۱۳۶ص، ۲۱سم.

۱۹۴ چند نکته تربیتی از گفتار امام موسی كاظم (ع). (بالفارسيه).

للدكتور على شريعتمداري.

في المؤتمر العالمي الثالث للإمام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ).

١٩٥ چهل حديث.

(بالفارسيه، حول الامام الكاظم (ع)).

للدكتور السيد جعفر شهيدى.

فى المؤتمر العالمى الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ١٤١٠٣هـ).

١٩٦ چهل سخن از موسى بن جعفر (ع). (بالفارسيه).

للشيخ مسيح شاهچراغى.

فى المؤتمر العالمى الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ١٤١٠٣هـ).

١٩٧ حضرت معصومه (ع) و شهر قم. (بالفارسيه).

لمحمد حكيمى.

مشهد: آستان قدس رضوى، معاونت فرهنگى، ط ١٣٦٥ش، ١٣٦ص.

قم: انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، ١٣٦٩ش، ١٣٥ص.

١٩٨ حياه الامام موسى بن جعفر عليهما السلام: دراسه و تحليل.

للشيخ باقر شريف القرشى.

النجف الاشرف: ١٣٧٨هـ، ج ١ ٣٧٨ص، ج ٢ ١٣٨٠هـ، ٥٢٠ص.

النجف الاشرف: مطبعه الاداب ط ٢ ١٣٩٠هـ، بيروت: مؤسسه الوفاع، ١٤٠٤هـ.

١٩٩ الخطاب السياسى للنظام العباسى.

(حول عصر الامام الكاظم (ع)).

للشيخ محمد جعفر شمس الدين.

في المؤتمر العالمي الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ١٤١٠٣هـ).

٢٠٠ داستانهای از زندگی امام هفتم (ع). (بالفارسیه).

للسيد رضا تقوی.

في المؤتمر العالمي الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ١٤١٠٣هـ).

٢٠١ دروس من سجن الامام الكاظم (ع).

للشيخ حسن الصفار.

في المؤتمر العالمي الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ١٤١٠٣هـ).

٢٠٢ دو قصیده در رثاء حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام و یک قصیده در ستایش حضرت امام رضا (ع).

(بالعربیة و الفارسیه).

لُملاً بما نعلی محقق واعظ خراسانی.

في المؤتمر العالمي الثالث للامام الرضا (ع) (١١ ذوالقعدة ١٤٠٩هـ).

٢٠٣ دور الامام الكاظم في الحياه الاسلاميه.

بقلم: عادل الاديب.

في المؤتمر العالمي الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ١٤١٠٣هـ).

٢٠٤ دورنمائی از زندگانی موسی بن جعفر اسطورهء مبارزه و قهرمان مقاومت و پایداری. (بالفارسیه).

لعبد الرحيم عقیقی بخشایشی.

طهران: دفتر نشر نوید اسلام، ١٣٦٠ش، ١٨٦ص (دفتر نشر نوید اسلام ٩).

٢٠٥ رائد الدراسة عن الامامين الكاظم و الرضا (ع).

لعبد الجبار الرفاعي القحطاني.

فی الموتر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ).

۲۰۶ زندگانی حضرت امام موسی کاظم (ع). (بالفارسیه).

لحسین عماد زاده.

طهران: شرکت سهامی طبع کتاب ۲ ج، ۹۳۴ ص.

۲۰۷ زندگانی حضرت امام موسی کاظم (ع) (بالفارسیه).

فی: بحار الانوار.

للمولی محمد باقر بن محمد تقی المجلسی.

ترجمه: موسی خسروی.

طهران: اسلامیه، ۱۳۵۵ش، ۳۰۰ ص.

۲۰۸ زندگانی حضرت معصومه و تاریخ قم. (بالفارسیه) للسید مهدی صحفی.

قم: ۱۳۴۷ش، ۲۲۷ ص، ۲۱ سم.

۲۰۹ سطوری چند در ولادت و شهادت امام کاظم (ع). (بالفارسیه).

لعلی رضا مهربان.

فی الموتر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ).

۲۱۰ سیره امام کاظم (ع) در برخورد با جریانهای نامطلوب فکری

و اجتماعى. (بالفارسيه).

للشيخ حسن الصادقى.

فى المؤتمر العالمى الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ١٤١٠٣هـ).

٢١١ سيره امام كاظم (ع) در برخورد با طبيعت. (بالفارسيه).

للسيد مجتبى رودبارى.

فى المؤتمر العالمى الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ١٤١٠٣هـ).

٢١٢ سيره امام كاظم (ع) در برخورد با دوستان و آشنايان. (بالفارسيه).

للسيد رسولى محلاتى.

فى المؤتمر العالمى الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ١٤١٠٣هـ).

٢١٣ سيره امام كاظم (ع) در محيط خانواده. (بالفارسيه).

للسيد رضا تقوى.

فى المؤتمر العالمى الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ١٤١٠٣هـ).

٢١٤ سيره امام موسى بن جعفر (ع) فى الهدايه و الترييه. (بالفارسيه).

للسيد رضا تقوى دامغانى.

بحث مقدم الى المؤتمر السابع للفكر الاسلامى (طهران ١٤٠٩٦هـ).

٢١٥ سيره الكاظم (ع).

فى: أعيان الشيعة مج ٢ ص ١٢٥ للسيد محسن الأمين العاملى.

حققه و أخرجه: حسن الأمين.

بيروت: دارالتعارف، ١٤٠٣هـ ١٩٨٣م.

٢١٦ سيري در زندگاني هفتمين پيشوا. (بالفارسيه).

للسيد على شاهچراغى.

فى المؤتمر العالمى الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ١٤١٠٣هـ).

٢١٧ شخصيت عرفانى امام كاظم (ع). (بالفارسيه).

للسيخ محمد رضا امين زاده.

فى المؤتمر العالمى الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ١٤١٠٣هـ).

٢١٨ شهاده الامام الكاظم (ع).

للدكتور علاء الدين الزيادى.

فى المؤتمر العالمى الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ١٤١٠٣هـ).

٢١٩ طب الامام الكاظم (ع).

لشاكر شبع.

فى المؤتمر العالمى الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ١٤١٠٣هـ).

٢٢٠ العباسيون فى مواجهه المد الفكرى فى عهد الامام الكاظم (ع).

للسيد جعفر مرتضى العاملى.

فى المؤتمر العالمى الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ١٤١٠٣هـ).

المنطق: ع ٥٩ (١٤١٠٣هـ ١٩٨٩١٠م) ص ١١٥ ١٢٥

٢٢١ عظمه الامام الكاظم (ع).

للسيخ عفيف النابلسى.

فى المؤتمر العالمى الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ١٤١٠٣هـ).

عقل و جهل از دیدگاه امام هفتم (ع) (بالفارسیه).

للدكتور أحمد بهشتی.

فی المؤتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ).

۲۲۳ عقل و کاربرد و اثرات مترتب بر آن در سخنان امام کاظم (ع). (بالفارسیه).

للدكتور السيد جعفر شهیدی.

فی المؤتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ).

۲۲۴ فاطمه بنت الامام موسى الكاظم (ع).

للشيخ محمد هادی آمینی.

قم: ۱۳۶۳ش ۱۹۸۴م، ۱۶۰ص، ۲۴سم.

۲۲۵ فاطمه بنت الامام موسى بن جعفر (ع).

(کتیب روائی فی أحوال السیده فاطمه بنت الامام الكاظم و فضائل مدینه قم و أحوال علی بن جعفر).

اعداد و نشر: مدرسه الامام المهدي (ع).

قم: مدرسه الامام المهدي، ۱۴۰۹هـ، ۴۰.

۲۲۶ فی أحوال الامام موسى بن جعفر (ع) و مستدرکاتها من: عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الايات و الاخبار و الاقوال،

ج ۲۱ للشيخ عبدالله البحرانی الاصفهانی.

تحقیق: مدرسه الامام المهدي فی قم المقدسه.

قم: مدرسها الامام المهدي، ۱۴۰۹هـ، ۵۶۰ص، ۲۴سم.

۲۲۷ قبسات من انوار علوم الامام الكاظم (ع).

للشيخ جعفر سبحانی.

فی المؤتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ).

٢٢٨ گفتاری دربارهء دعاهاى رسیده از حضرت كاظم (ع). (بالفارسيه).

للدكتور محمد مهدي ركني.

في المؤتمر العالمي الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ١٤١٠٣هـ).

٢٢٩ لمحات على القواعد الفقيهيه في الاحاديث الكاظميه.

للسيد محمد خامنئي.

في المؤتمر العالمي الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ١٤١٠٣هـ).

٢٣٠ معجم ما كُتِبَ عن الامام موسى بن جعفر (ع) (وهو القسم التاسع من معجم ما كتب عن الرسول و أهل بيته).

لعبد الجبار الرفاعي القحطاني.

(وهو هذا القسم).

٢٣١ موسى بن جعفر أبو الحسن الهاشمي.

في: تاريخ بغداد ج ١٣ ص ٢٧ ٣٢

لابى بكر احمد بن على الخطيب البغدادي ت ٤٦٣هـ.

بيروت: دارالكتاب العربي.

٢٣٢ موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن ابى طالب الهاشمى العلوى، أبو الحسين المدني الكاظم.

فى: تهذيب التهذيب ٣٠٢١٠ لشهاب الدين أحمد بن على بن حجر العسقلانى ت ٥٨٢هـ.

بيروت: دارالكفر، ط ١٤٠٤ هـ ١٩٨٤ م.

٢٣٣ موسى بن جعفر أبو الحسن الهاشمى و يقال له الكاظم.

فى: البدايه و النهايه ج ١٠ ص ١٨٣ لابی الفداء الحافظ ابن كثير ت ٧٧٤هـ.

بيروت: دارالفكر.

٢٣٤ موسى الكاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر، أبو الحسن.

فى: وفيات الاعيان ٣٠٨٥ ٣١٠ لابی العباس شمس الدين أحمد بن محمد بن أبكر بن خلکان ٦٠٨ ٦٨١هـ.

تحقيق: احسان عباس.

قم: منشورات الرضى، ط ٢ ١٩٨٥ م.

٢٣٥ موسى الكاظم.

فى: سير أعلام النبلاء ٢٧٠٦.

لشمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبى ت ٧٤٨هـ.

تحقيق: حسين الاسد.

اشراف: شعيب الارنؤوط.

بيروت: مؤسسه الرساله، ط ٣ ١٤٠٥ هـ ١٩٨٥ م.

٢٣٦ نكرشى به اوضاع سياسى اجتماعى اقتصادى ... (بالفارسيه).

حول الاوضاع السياسيه والاجتماعيه والاقتصاديه فى عصر الامام الكاظم).

للدكتور على أكبر ولايتي.

في المؤتمر العالمي الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ١٤١٠٣هـ).

٢٣٧ ابحاث المؤتمر العالمي الاول للامام الرضا (ع).

الاستانه الرضويه المقدسه، مشهد، ايران، ١١ ذوالقعدة ١٤٠٤هـ.

٢٣٨ ابحاث المؤتمر العالمي الثالث للامام الرضا (ع).

دراسة أبعاد شخصيه الامام الكاظم (ع).

الاستانه الرضويه المقدسه، مشهد، ايران، ربيع الاول ١٤١٠هـ.

٢٣٩ ابحاث المؤتمر العالمي الثاني للامام الرضا (ع).

الاستانه الرضويه المقدسه، مشهد، ايران، ١١ ذوالقعدة ١٤٠٧هـ.

٢٤٠ أبو الحسن على الرضا ... ثامن أئمة أهل البيت الطاهرين صلوات الله عليهم أجمعين، مولده و وفاته و

مدہ عمرہ و مدفنه.

فی: أعيان الشيعة ١٢٢ ٣٢ للسيد محسن الامين.

حققه و أخرجه: حسن الامين.

بيروت: دارالتعارف للمطبوعات، ١٤٠٣ هـ ١٩٨٣ م.

٢٤١ امام رضا (ع) (بالفارسيه).

للدكتور السيد محمد باقر حجتى.

صحيفه ع ٤٠ (مرادد ١٣٦٥) ص ١٨ ٢٥ ٢٤٢ الامام الرضا: تاريخ و دراسه.

للسيد محمد جواد فضل الله.

بيروت: دارالزهراء، ١٣٩٣ هـ، ٣٠٠ ص.

قم: دارالكتاب الاسلامى، ١٣٦٢ ش، ٣٠٠ ص.

٢٤٣ الامام الرضا (ع): عرض و تحليل.

للشيخ عفيف النابلسى.

فى المؤتمر العالمى الثانى للامام الرضا (ع) (مشهد ١٤٠٥ هـ).

٢٤٤ الامام الرضا (ع) و ولايه العهد.

للشيخ محمد مهدى شمس الدين.

التوحيد ع ٢٤ (١ ١٤٠٧٢ هـ) ص ١٠٢ ٨٦ بحث فى المؤتمر العاملى للامام الرضا (ع) (مشهد).

٢٤٥ الامام الرضا قدوه و اسوه.

لمحمد تقى المدرسى.

طهران: مكتب العلامة المدرسى، ١٣٦٩ ش، ٧٢ ص.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

